



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عظیم صابری

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

شیرک و بی‌شک

سیدان الواسطین شیرازی
با تفسیری و ویراستاری جدید



و مقدمه استاد حسین انصاریان
مجموعه کتب علمی شیعه شناسی

جلد ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شبهای پیشاور

نویسنده:

سلطان الواعظین شیرازی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	شب های پیشاور جلد ۲
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۳۷	مقدمه استاد حسین انصاریان
۴۱	مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی
۴۳	مقدمه
۴۷	جلسه ششم
۴۷	اشاره
۴۹	جلسه ششم (لیله چهار شنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵ هـ -)
۵۱	سیصد آیه در شأن علی علیه السلام
۹۲	علی اول مؤمن به رسول الله صلی الله علیه وآله بود
۱۰۰	تربیت علی توسط پیغمبر از طفولیت
۱۰۳	سبقت علی علیه السلام در اسلام
۱۱۸	اشکال در ایمان علی به دلیل طفولیت و جواب آن
۱۲۰	ایمان علی در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد
۱۲۶	ایمان علی علیه السلام از فطرت بوده نه از کفر
۱۳۱	علی علیه السلام افضل جمیع صحابه و امت
۱۴۱	نزول آیه ليله الهجرة در شأن علی که در بستر رسول اکرم صلی الله علیه وآله خوابید
۱۵۱	اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابي بکر در غار
۱۵۶	در مباحثات علمی مناظرات دیدنی ، شدتی برای عمر نبوده
۱۵۶	اقرار عمر به برتری علی بر خودش علماً و عملاً
۱۵۹	در اسناد گفتار عمر «لو لا علی لهلك عمر»

- ۱۶۲ اشاره به بعض مواردی که علی علیه السلام خلفاء را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی علیه السلام نبود هلاک شده بودند.
- ۱۶۶ در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد.
- ۱۶۷ بازهم بیان حقیقت -
- ۱۷۲ شکست ابوبکر و عمر در خیبر -
- ۱۹۰ حدیث رأیت در فتح خیبر -
- ۲۰۴ رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر -
- ۲۱۳ روی کار آمدن فساق بنی امیه توسط عثمان -
- ۲۱۳ بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند -
- ۲۲۶ حکم بن ابی العاص -
- ۲۲۹ ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند -
- ۲۳۳ غلط کاری های عثمان موجب قتل او شد -
- ۲۳۶ ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد -
- ۲۳۸ صدمه زدن عثمان به اصحاب پیغمبرصلی الله علیه وآله -
- ۲۳۹ مضروب شدن ابن مسعود و مرگ وی -
- ۲۴۴ مضروب شدن عمار به امر عثمان -
- ۲۴۹ اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربذه -
- ۲۵۳ ابوذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود -
- ۲۵۶ قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید -
- ۲۵۹ اخراج ابی ذر اجبارا به ربذه -
- ۲۶۱ آثار رحم و عطوفت از علی بن ابی طالب علیه السلام -
- ۲۶۴ ادب نمودن عقیل هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود -
- ۲۶۵ عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه -
- ۲۶۷ منع آب توسط معاویه و عطوفت علی علیه السلام نسبت به او -
- ۲۷۰ لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است -
- ۲۷۰ نزول آیه ولایت در شان علی علیه السلام به اتفاق جمهور -
- ۲۷۵ شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها -

- ۲۸۴ ----- شک نمودن عمر در حدیثیه در نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله
- ۲۹۵ ----- واقعه حدیبیه
- ۲۹۷ ----- گفتگوهای غیر منتظره
- ۳۰۲ ----- جلسه هفتم
- ۳۰۲ ----- اشاره
- ۳۰۴ ----- لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵ جلسه هفتم
- ۳۰۵ ----- فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت
- ۳۰۸ ----- اتحاد نفسانی پیغمبر و علی
- ۳۱۰ ----- استشهاد به آیه مباهله
- ۳۱۴ ----- مباحثه پیغمبر با نصاری نجران
- ۳۱۴ ----- آماده شدن نصاری برای مباهله
- ۳۱۹ ----- شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی
- ۳۲۶ ----- چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی علیه السلام هم افضل از آنها می باشد
- ۳۲۸ ----- سؤالات صعصعه از علی علیه السلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن
- ۳۳۶ ----- علی مرآت جمیع انبیاء
- ۳۴۱ ----- بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه
- ۳۴۸ ----- دلایل ردّ اجماع
- ۳۵۷ ----- گفت گوی اسامه با بازگرها
- ۳۶۳ ----- واقع نشدن اجماع به اتفاق فریقین
- ۳۶۸ ----- دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر
- ۳۷۵ ----- در حدیث ثقلین و سفینه
- ۳۸۰ ----- رد این قول که چون ابو بکر سنأ اکبر بود به خلافت بر قرار شد
- ۳۸۱ ----- با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود
- ۳۸۲ ----- علی علیه السلام فارق بین حق و باطل است
- ۳۹۵ ----- رد قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد.
- ۳۹۸ ----- باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت

- بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود ۴۰۴
- دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر به مسجد بردند ۴۰۹
- باید منصفانه قضاوت نمود ۴۱۹
- اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام ۴۲۷
- دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است ۴۳۱
- اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و جواب آن ۴۳۳
- شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن ۴۳۴
- اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن ۴۳۵
- در اسناد حدیث «حب علی حسنه» از کتب اهل تسنن و معنای آن ۴۳۸
- کشف حقیقت ۴۴۲
- فرق بین کس و ناکس ۴۴۵
- اثر و نتیجه گریه و مجالس عزاداری ۴۴۷
- امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبود ۴۵۳
- خمسه النجباء از هر عمل رجسی میرزا بودند ۴۵۴
- قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبود ۴۵۵
- قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الا الله بود ۴۵۷
- مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام ۴۷۲
- نتیجه مطلوب، کشف حقیقت ۴۷۴
- در ثواب و فواید زیارت ۴۷۶
- اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار ۴۷۷
- جلسه هشتم ۴۸۲
- اشاره ۴۸۲
- جلسه هشتم (لیله یکم شعبان المعظم ۴۵) ۴۸۴
- در فرق بین اسلام و ایمان ۴۸۵
- در مراتب ایمان ۴۸۸
- اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند ۴۹۱

- ۴۹۳ علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت علیه السلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه
- ۴۹۵ امر رسول خدا صلی الله علیه وآله به متابعت امت از عترت آن حضرت
- ۵۰۲ تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست
- ۵۰۴ آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد
- ۵۰۶ پیغمبر صلی الله علیه وآله عدد خلفا را دوازده معرفی نموده
- ۵۱۰ اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام
- ۵۱۴ ظهور مذهب جعفری
- ۵۱۷ درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت
- ۵۱۸ تأثر فوق العاده
- ۵۲۰ دلیل طعن شیعه بر صحابه و ازواج رسول الله
- ۵۲۲ طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود
- ۵۳۴ توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اعمال نیک و بد صحابه
- ۵۳۵ جواب از بیعت الرضوان
- ۵۳۷ جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید
- ۵۴۳ داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر
- ۵۴۵ پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان ننموده
- ۵۴۶ مخالفت اصحاب در سقیفه
- ۵۴۶ مخالفت سعد بن عباده با ابو بکر و عمر
- ۵۴۶ قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره
- ۵۴۷ سب علی علیه السلام توسط معاویه و عمرو بن عاص علی
- ۵۵۱ اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است
- ۵۵۲ صحابه معصوم نبودند
- ۵۵۴ شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری
- ۵۶۳ در نقض عهد نمودن صحابه
- ۵۶۴ محمد و علی صادقین در قرآنند
- ۵۶۶ در حدیث غدیر و چگونگی آن

- روایت معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم ----- ۵۶۹
- طبری و ابن عقده و ابن حدّاد. ----- ۵۸۳
- نصیحت عمر توسط جبرئیل ----- ۵۸۵
- حدیث اقتداء به أصحاب مخدوش است ----- ۵۸۷
- بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند ----- ۵۸۷
- قول غزالی در نقض عهد صحابه ----- ۵۸۹
- سر العالمین کتاب غزالی است ----- ۵۹۲
- شرح حال ابن عقده ----- ۵۹۳
- مرگ طبری ----- ۵۹۴
- کشته شدن نسائی ----- ۵۹۵
- اشکال در کلمه مولی ----- ۵۹۷
- نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم ----- ۶۰۳
- نظر سبط ابن جوزی در معانی مول ----- ۶۰۸
- نظر ابن طلحه شافعی در معانی مولی ----- ۶۱۰
- احتجاج علی به حدیث غدیر در رجه ----- ۶۱۳
- قرینه چهارم ألسنت اولی بکم من انفسکم ----- ۶۲۱
- أشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله ----- ۶۲۹
- در عهد شکنی صحابه ----- ۶۳۵
- نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه ----- ۶۳۶
- قضاوت منصفانه باید کرد ----- ۶۴۲
- فرار صحابه در حدیبیه ----- ۶۵۳
- خدا می داند که من اهل جدل نیستم ----- ۶۵۶
- در حقیقت فدک و غصب آن ----- ۶۵۸
- نزول آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ----- ۶۶۰
- استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن ----- ۶۶۳
- دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث ----- ۶۶۵

- ۶۶۹ احتجاج علی علیه السلام با ابو بکر
- ۶۷۱ کلمات ابو بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه علیهماالسلام
- ۶۷۲ قضاوت منصفانه لازم است
- ۶۷۳ تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابو بکر
- ۶۷۵ آزار به علی آزار به پیغمبر است
- ۶۷۶ دشنام دادن به علی دشنام به پیغمبر است
- ۶۷۸ علی باب علم و حکمت است
- ۶۸۱ نقل اخبار در وصایت
- ۶۹۱ سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات
- ۶۹۴ تحقیق در امر وصایت
- ۶۹۵ اشعار بعضی از صحابه اشاره به وصیت
- ۶۹۷ اشاره به دستور وصیت
- ۷۰۰ اطاعت امر پیغمبر واجب است
- ۷۰۱ منع شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله از وصیت
- ۷۰۲ گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر از وصیت
- ۷۰۴ در منابع حدیث منع وصیت
- ۷۱۳ تعصب آدمی را کور و کر می کند
- ۷۱۵ اعتراف علماء عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته
- ۷۱۶ اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۷۲۰ عذر بدتر از گناه
- ۷۲۴ اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر
- ۷۲۵ مانع نشدن از عهد نامه ابو بکر در وقت مردن
- ۷۲۸ مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلی الله علیه و آله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت
- ۷۳۳ حکم علی در باره زنی که بچه ی شش ماه زایید
- ۷۳۵ رد فدک به فاطمه علیهاالسلام و مانع شدن عمر
- ۷۳۷ رد فدک توسط اولاد فاطمه علیهاالسلام

- ۷۳۹ واگذاری فدک توسط عمر بن عبد العزیز
- ۷۴۰ رد فدک توسط عبد الله و مهدی و مأمون عباسی به ورثه فاطمه علیها السلام
- ۷۴۱ اثبات نحلہ بودن فدک
- ۷۴۳ قول مخالفین کہ ابو بکر به موجب آیه شہادت عمل نموده و جواب آن
- ۷۴۴ شاہد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است
- ۷۴۵ خزیمہ ذو الشہادتین
- ۷۴۶ رد شہود فاطمہ
- ۷۴۷ مراد از صادقین در آیه محمد و علی علیہما السلام هستند
- ۷۵۰ علی افضل صدیقین است
- ۷۵۳ علی با حق و قرآن می گردد
- ۷۵۶ اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است
- ۷۵۸ منصفانہ قضاوت عادلانہ کنید
- ۷۶۰ قضیہ جابر و اعطاء مال به او موجب عبرت عقلا می باشد
- ۷۶۴ اشکال در نزول آیه تطہیر
- ۷۶۵ جواب اشکال و اثبات این کہ آیه در حق ازدواج نیست
- ۷۶۶ زوجات پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ داخل اہل بیت نیستند
- ۷۶۷ اخبار عامہ در نزول آیه تطہیر در شان اہل بیت علیہ السلام
- ۷۷۴ حدیث ام سلمہ راجع بہ حریرہ فاطمہ علیہا السلام و نزول آیه تطہیر
- ۷۷۸ منع خمس از عترت و اہل بیت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
- ۷۸۱ خدا علی علیہ السلام را شاہد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ قرار دادہ
- ۷۸۶ درد دل های علی علیہ السلام
- ۷۸۷ اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیہ السلام
- ۷۹۱ عدم رضایت، فاطمہ علیہا السلام از ابوبکر و عمر تا آخر عمر
- ۷۹۳ اذیت فاطمہ اذیت خدا و پیغمبر است
- ۷۹۷ جواب از خطبہ علی علیہ السلام با دختر ابی جہل
- ۷۹۹ بیان ابی جعفر اسکافی راجع بہ جعل اخبار زمان معاویہ

- اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن ۸۰۳
- قلب و جوارح فاطمه مملو از ایمان بود ۸۰۴
- غضب فاطمه دینی بوده ۸۰۴
- سکوت فاطمه موجب رضا نبود ۸۰۵
- علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته ۸۰۶
- نماز تراویح ۸۰۷
- عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیها السلام ۸۱۱
- دفن فاطمه در شب ۸۱۴
- دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است ۸۱۵
- درباره مرکز ۸۱۸

سرشناسه : سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

Soltanolvaezin, Mohammad

عنوان و نام پدیدآور : شبهای پیشاور / مولف سلطان الواعظین شیرازی ؛ محقق عبدالرضا درایتی ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب ، ۱۳۹۵ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۰ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۸ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۲-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Shi'ah -- Controversial literature

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Sunnites -- Apologetic works

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه ها

موضوع : Imamite Shia'h -- Apologetic works*

شناسه افزوده : درایتی، عبدالرضا، ۱۳۵۲ -

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/س۸ش ۲ ۱۳۹۴

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۰۳۵۳۱

ص: ۱

اشاره

مقدمه استاد حسین انصاریان... ۱۷

مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی... ۲۱

مقدمه... ۲۳

جلسه ششم ۲۷

سیصد آیه در شأن علیّ علیه السّلام.. ۳۱

علیّ اول مؤمن به رسول الله صلی الله علیه وآله بود.. ۶۰

تربیت علی توسط پیغمبر از طفولیت.. ۶۷

سبقت علی علیه السّلام در اسلام.. ۶۹

اشکال در ایمان علیّ به دلیل طفولیت و جواب آن ۸۲

ایمان علیّ در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد ۸۴

ایمان علیّ علیه السّلام از فطرت بوده نه از کفر.. ۹۰

علیّ علیه السّلام افضل جمیع صحابه و امت.. ۹۵

نزول آیه ليله الهجرة در شأن علیّ که در بستر رسول اکرم صلی الله علیه وآله خوابید ۱۰۵

اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصحابت ابی بکر در غار.. ۱۱۳

در مباحثات علمی مناظرات دیدنی ، شدتی برای عمر نبوده ۱۱۸

اقرار عمر به برتری علی بر خودش علماً و عملاً.. ۱۱۸

در اسناد گفتار عمر «لولا علی لهلك عمر».. ۱۲۱

اشاره به بعض مواردی که علی علیه السلام خلفاء را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی علیه السلام نبود هلاک شده بودند... ۱۲۴

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد ۱۲۷

بازهم بیان حقیقت.. ۱۲۹

شکست ابوبکر و عمر در خیبر.. ۱۳۳

حدیث رایت در فتح خیبر.. ۱۴۷

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر.. ۱۵۹

روی کار آمدن فساق بنی امیه توسط عثمان.. ۱۶۶

بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند ۱۶۶

حکم بن ابی العاص.. ۱۷۵

ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند.. ۱۷۸

غلط کاری های عثمان موجب قتل او شد.. ۱۸۲

ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد ۱۸۵

صدمه زدن عثمان به اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله.. ۱۸۷

مضروب شدن ابن مسعود و مرگ وی.. ۱۸۸

مضروب شدن عمار به امر عثمان.. ۱۹۲

اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربذه ۱۹۶

ابوذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود ۲۰۰

قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید ۲۰۳

اخراج ابی ذر اجبارا به ربنده.. ۲۰۶

آثار رحم و عطوفت از علی بن ابی طالب علیه السلام.. ۲۰۸

ادب نمودن عقیل هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود ۲۱۰

عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه ۲۱۲

منع آب توسط معاویه و عطوفت علی علیه السلام نسبت به او ۲۱۴

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفضیم است.. ۲۱۷

نزول آیه ولایت در شان علی علیه السلام به اتفاق جمهور.. ۲۱۷

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها.. ۲۲۲

شک نمودن عمر در حدیثیه در نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله.. ۲۳۱

واقعه حدیثیه.. ۲۳۸

گفتگوهای غیر منتظره.. ۲۴۰

جلسه هفتم ۲۴۵

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵ جلسه هفتم.. ۲۴۷

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت.. ۲۴۸

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی.. ۲۵۰

استشهاد به آیه مباحله.. ۲۵۲

مباحثه پیغمبر با نصاری نجران.. ۲۵۵

آماده شدن نصاری برای مباحله.. ۲۵۶

شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی.. ۲۶۰

چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی علیه السلام هم افضل از آنها می باشد ۲۶۷

سؤالات صعصعه از علی علیه السلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن ۲۶۹

علی مرآت جمیع انبیاء.. ۲۷۶

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه.. ۲۸۰

دلایل ردّ اجماع.. ۲۸۸

گفت گوی اسامه با بازیگرها.. ۲۹۵

واقع نشدن اجماع به اتفاق فریقین.. ۳۰۱

دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر.. ۳۰۵

در حدیث ثقلین و سفینه.. ۳۱۱

رد این قول که چون ابو بکر سناً اکبر بود به خلافت بر قرار شد ۳۱۶

با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود ۳۱۷

علی علیه السلام فارق بین حق و باطل است.. ۳۱۹

رد قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد.. ۳۳۱

باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت.. ۳۳۴

بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود ۳۴۰

دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر به مسجد بردند ۳۴۵

باید منصفانه قضاوت نمود.. ۳۵۳

اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام.. ۳۶۱

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است.. ۳۶۵

اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و جواب آن.. ۳۶۷

شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن.. ۳۶۸

اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن.. ۳۶۹

در اسناد حدیث «حب علی حسنه» از کتب اهل تسنن و معنای آن ۳۷۱

کشف حقیقت.. ۳۷۵

فرق بین کس و ناکس.. ۳۷۸

اثر و نتیجه گریه و مجالس عزاداری.. ۳۸۰

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبود.. ۳۸۶

خمسہ النجباء از هر عمل رجسی میرا بودند.. ۳۸۷

قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبود ۳۸۸

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الا الله بود ۳۹۰

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام.. ۴۰۵

نتیجه مطلوب، کشف حقیقت.. ۴۰۷

در ثواب و فواید زیارت.. ۴۰۹

اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار.. ۴۱۰

جلسه هشتم ۴۱۵

جلسه هشتم.. ۴۱۷

در فرق بین اسلام و ایمان.. ۴۱۸

در مراتب ایمان.. ۴۲۱

اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند ۴۲۴

علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت علیه السلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه.. ۴۲۶

امر رسول خداصلی الله علیه وآله به متابعت امت از عترت آن حضرت ۴۲۸

تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست.. ۴۳۵

آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد.. ۴۳۷

پیغمبرصلی الله علیه وآله عدد خلفا را دوازده معرفی نموده.. ۴۳۹

اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام.. ۴۴۳

ظهور مذهب جعفری.. ۴۴۷

درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت.. ۴۵۰

تأثر فوق العاده.. ۴۵۱

دلیل طعن شیعه بر صحابه و ازواج رسول الله.. ۴۵۳

طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود.. ۴۵۵

توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اعمال نیک و بد صحابه.. ۴۶۷

جواب از بیعت الرضوان.. ۴۶۸

جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید.. ۴۷۰

داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر.. ۴۷۵

پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان ننموده.. ۴۷۶

مخالفت اصحاب در سقیفه.. ۴۷۷

مخالفت سعد بن عباده با ابو بکر و عمر.. ۴۷۷

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره.. ۴۷۷

سب علی علیه السّلام توسط معاویه و عمرو بن عاص علی.. ۴۷۸

اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است.. ۴۸۱

صحابه معصوم نبودند.. ۴۸۳

شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری.. ۴۸۴

در نقض عهد نمودن صحابه.. ۴۹۲

محمد و علی صادقین در قرآنند.. ۴۹۳

در حدیث غدیر و چگونگی آن.. ۴۹۶

روایت معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم ۴۹۹

طبری و ابن عقده و ابن حدّاد... ۵۱۲

نصیحت عمر توسط جبرئیل.. ۵۱۳

حدیث اقتداء به أصحاب مخدوش است.. ۵۱۵

بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند ۵۱۶

قول غزالی در نقض عهد صحابه.. ۵۱۷

سر العالمین کتاب غزالی است.. ۵۲۰

شرح حال ابن عقده.. ۵۲۱

مرگ طبری.. ۵۲۳

کشته شدن نسائی.. ۵۲۳

اشکال در کلمه مولی.. ۵۲۵

نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم.. ۵۳۱

نظر سبط ابن جوزی در معانی مول.. ۵۳۶

نظر ابن طلحه شافعی در معانی مولی.. ۵۳۸

احتجاج علی به حدیث غدیر در رجب.. ۵۴۱

قرینه چهارم ألت اولی بکم من انفسکم.. ۵۴۹

أشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله.. ۵۵۶

در عهد شکنی صحابه.. ۵۶۱

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه ۵۶۲

قضاوت منصفانه باید کرد.. ۵۶۶

فرار صحابه در حدیبیه.. ۵۷۴

خدا می داند که من اهل جدل نیستم.. ۵۷۸

در حقیقت فدک و غضب آن.. ۵۸۰

نزول آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ.. ۵۸۱

استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن.. ۵۸۵

دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث.. ۵۸۷

احتجاج علی علیه السلام با ابو بکر.. ۵۹۱

کلمات ابو بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه ۵۹۲

قضاوت منصفانه لازم است.. ۵۹۴

تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابو بکر.. ۵۹۵

آزار به علی آزار به پیغمبر است.. ۵۹۷

دشنام دادن به علی دشنام به پیغمبر است.. ۵۹۸

علی باب علم و حکمت است.. ۵۹۹

نقل اخبار در وصایت.. ۶۰۲

سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات ۶۱۲

تحقیق در امر وصایت.. ۶۱۵

اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت.. ۶۱۶

اشاره به دستور وصیت.. ۶۱۸

اطاعت امر پیغمبر واجب است.. ۶۲۱

منع شدن پیغمبر صلی الله علیه وآله از وصیت.. ۶۲۲

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر از وصیت ۶۲۳

در منابع حدیث منع وصیت.. ۶۲۵

تعصب آدمی را کور و کر می کند.. ۶۳۲

اعتراف علماء عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته.. ۶۳۴

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه وآله.. ۶۳۵

عذر بدتر از گناه.. ۶۳۹

اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر.. ۶۴۳

مانع نشدن از عهد نامه ابو بکر در وقت مردن.. ۶۴۴

مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلی الله علیه وآله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت.. ۶۴۶

حکم علی در باره زنی که بچه ی شش ماه زایید.. ۶۵۱

رد فدک به فاطمه علیها السلام و مانع شدن عمر.. ۶۵۳

رد فدک توسط اولاد فاطمه علیها السلام.. ۶۵۵

واگذاری فدک توسط عمر بن عبد العزیز.. ۶۵۷

رد فدک توسط عبد الله و مهدی و مأمون عباسی به ورثه فاطمه علیها السلام ۶۵۸

اثبات نحلہ بودن فدک.. ۶۵۹

قول مخالفین کہ ابو بکر به موجب آیه شہادت عمل نموده و جواب آن ۶۶۱

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است.. ۶۶۲

خزیمہ ذو الشہادتین.. ۶۶۳

رد شہود فاطمہ.. ۶۶۴

مراد از صادقین در آیه محمد و علی علیہ السلام هستند.. ۶۶۵

علی افضل صدیقین است.. ۶۶۸

علی با حق و قرآن می گردد.. ۶۷۱

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است.. ۶۷۴

منصفانہ قضاوت عادلانہ کنید.. ۶۷۶

قضیہ جابر و اعطاء مال به او موجب عبرت عقلا می باشد ۶۷۸

اشکال در نزول آیه تطہیر.. ۶۸۲

جواب اشکال و اثبات این کہ آیه در حق ازدواج نیست ۶۸۳

زوجات پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ داخل اہل بیت نیستند.. ۶۸۴

اخبار عامہ در نزول آیه تطہیر در شان اہل بیت علیہ السلام ۶۸۵

حدیث ام سلمہ راجع بہ حریرہ فاطمہ علیها السلام و نزول آیه تطہیر ۶۹۱

منع خمس از عترت و اہل بیت پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ.. ۶۹۵

خدا علی علیه السّلام را شاهد پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داده.. ۶۹۸

درد دل های علی علیه السّلام.. ۷۰۳

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیه السّلام.. ۷۰۴

عدم رضایت، فاطمه علیها السّلام از ابوبکر و عمر تا آخر عمر ۷۰۸

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است.. ۷۱۰

جواب از خطبه علی علیه السّلام با دختر ابی جهل.. ۷۱۴

بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه ۷۱۶

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن ۷۲۰

قلب و جوارح فاطمه مملوّ از ایمان بود.. ۷۲۱

غضب فاطمه دینی بوده.. ۷۲۱

سکوت فاطمه موجب رضا نبود.. ۷۲۲

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته.. ۷۲۳

نماز تراویح.. ۷۲۴

عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیها السّلام.. ۷۲۸

دفن فاطمه در شب.. ۷۳۱

دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است.. ۷۳۲

ایامی که کلاس ششم ابتدایی را می گذراندم، در محل زندگیم خیابان لرزاده که یکی از خیابان های فرعی میدان خراسان تا میدان قیام بود، از برکت وجود علمای منطقه و ائمه جماعات و مردم مؤمن به هر مناسبتی: محرم و صفر، فاطمیه، رجیبه، شعبانیه و ماه مبارک رمضان مجالس مختلف مذهبی تشکیل می شد، که سهم مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان در این زمینه از همه بیشتر بود، در آن منطقه در مجالس مذهبی اش از سخنرانان و خطبای به نامی چون خطیب مشهور حاج شیخ محمد تقی فلسفی، حاج سید مهدی قوام، حاج سید اسماعیل شفیعی، حاج سید رضا غروی شاهرودی، حاج میرزا علی حصه ای، حاج محقق خراسانی و سلطان الواعظین شیرازی که از جایگاه ویژه ای در علم و عمل و همچنین میان مردم محل برخوردار بود استفاده می شد، من جذب این سخنرانان و خطباء بخصوص سخنرانی و خطابه های سلطان الواعظین که اکثر بحث و سخنرانی هایش پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان

صاحب ولایت کلیه قطفیه الهی بود شدم و با او پیوندی عاطفی پیدا کردم، تا زمانی که دست رحمت الهی مرا به حوزه علمیه قم رهسپار کرد.

در ایام تحصیل روزهای پنجشنبه و جمعه برای زیارت پدر و مادرم که از بزرگان و وابستگان به اهل بیت علیهم السّلام گریه کنندگان ناب حضرت امام حسین علیه السّلام بودند به تهران می آمدم و این در زمانی بود که سلطان الواعظین بر اثر بیماری قلبی خانه نشین بود، با سابقه آشنایی ام با سخنرانی هایش و منبرهایش پنجشنبه به اجازه خود او از ساعت نه صبح

تا دوازده ظهر به عیادتش می رفتم و از مباحث شیرین و پر بارش بهره مند می شدم، انس طرفین ما دو نفر به یکدیگر تبدیل به انس و الفتی شد، تا جایی که آن وجود بزرگوار مرا که هنوز در سخنرانی پختگی لازم را نداشتم به جای خود به مجالس یا منبرهای ایام تبلیغش می فرستاد و این کار او در رشد من و باز شدن گویایی ام در سخنرانی های مذهبی اثر فوق العاده گذاشت.

او مردی با صلابت، با کرامت، اصیل و فوق العاده منیع الطبع و اخلاقی بود به پاس داشت و احترام علما پافشاری داشت در تشویق طلاب زبانی شیرین با او بود، افرادی معدود از علما و تجار محل که مرا در انس با او شناخته بودند گاهی پول قابل توجهی در اختیارم می گذاشتند که به آن حضرت تقدیم کنم، تا پایان عمرش یک بار هیچ پولی را نپذیرفت، تکیه و توکلش به خداوند عجیب بود، داستان سفرش به پیشاور و مباحث مستدل ده شبه آن شهر را خودش یک بار برایم تعریف کرد، شیرینی بازگو کردن سفرش هنوز در ذائقه ام چون عسل شیرین است، امید داشتم تا پیش از درگذشتش بقیه کتاب های او که بیش از

چهل جلد می شد چاپ شود ولی این امید در دلم ماند و لباس تحقّق نبوشید تا لحظات مرگش از عیادتش باز نایستادم، شاهد درگذشتش بودم که با ذکر مداوم همراه بود و نهایتاً روح بلندش به ملکوت پرواز کرد و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم آشیانه آل محمدصلی الله علیه وآله آرام گرفت.

همواره با کتاب با ارزشش (شبهای پیشاور) زنده است. مرحوم انصاری ریاست محترم مجمع جهانی شیعه شناسی آرزوی چاپ این کتاب را در مجمع داشت کتاب چاپ شد ولی حجت الاسلام انصاری به دیار باقی شتافته بود و چاپ آن را ندید، مسلماً بهره اش نصیب او هم خواهد بود از مجمع جهانی شیعه شناسی و دست اندرکارانش بسیار تقدیر می کنم که این کتاب با ارزش و گرانبها را به جامعه اسلامی عرضه کردند، برای مؤلفش درخواست رحمت خاص و رضوان از حضرت حق دارم.

۸/۸/۱۳۹۵

حسین انصاریان

ص: ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين عليهم السلام

خداوند تبارک و تعالی مومنین را به اطاعت از خود و پیامبر اکرمش صلی الله علیه و آله و اولی الامر سفارش و دستور می دهد که : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ای اهل ایمان ! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. (سوره النساء آیه ۵۹) بعد از نزول این آیه شریفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد، مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «هم خلفائی و ائمه المسلمین» حال این که خلفاء و ائمه

المسلمین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی باید باشند مورد اختلاف بین مسلمین شد تا جایی که مبحث امامت و خلافت بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بحث اینکه امامت یک امر الهی و انتصابی است یا انتخابی محققان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده.

و در طول تاریخ قلم پژوهشگران را و هر صاحب قلمی در حد توان خویش در این زمینه به بررسی مسأله امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و

همچنین مناظره هایی و مباحثاتی در جانشینی و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بین علمای مسلمانان صورت گرفته از جمله این کتاب حاضر است که بین یکی از علمای شیعه مرحوم سلطان الواعظین شیرازی و علمای اهل سنت کشمیر صورت گرفته که در آن به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب معروف اهل تسنن ذکر شده، استدلال شده است.

به امید اینکه این کتاب مورد تحقیق و توجه عموم مردم قرار گیرد و نشان دهنده راه و دست گیرنده و هدایت کننده باشد.

در پایان از همکاران مجمع که در انجام این کار تقبل زحمت فرمودند کمال تشکر می کنیم و خداوند را سپاس گذاریم که معارف دینی را همواره از رهگذر همت مؤلفان حقیقت جو یاری رسانده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظله و دامت افاضاته.

و السلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین

دکتر آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۲

با وجود مقدمه مفصلی که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتم مقدمه ای بنویسم، لکن نکته مهمی که در سرتاسر این کتاب به آن پرداخته نشده، مرا بر این داشت تا درباره ی آن موضوع نکاتی را به اختصار یادآور شوم.

در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب برخاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم صلی الله علیه وآله، مذهب شیعه است. تشیع در هیچ زمان و در هیچ وضعیتی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومت ها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تهاجم دشمنان بوده و حکومت های استبدادی از هرگونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب کوتاهی نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در وصیتش به حسنین علیه السلام فرمود: «کونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً»^(۱) «دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» همواره با همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها اثری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومت های مستبد به چشم نمی خورد، بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومت های جور به کار برده و با احادیثی که به رسول اکرم صلی الله علیه وآله نسبت داده اند، به پیروان خود القا می کنند که وظیفه ملت فرمان برداری از حاکمان جامعه است؛ اگرچه آنان دامن به

ص: ۲۳

۱- نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ی ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم).

ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنان مسئول کارهای خویش و ملت نیز مسئول کارهای خود است. (۱)

با توجه به آنچه بیان شد، همواره حکومت‌ها، با تمام توان و امکانات خود در حال مبارزه با مذهب شیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده‌اند. یکی از روش‌هایی که از آن استفاده کرده‌اند، محکوم و مقصر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را طوری معرفی کردند که چون با اکثریت مسلمانان تطابق ندارد راه صواب را نمی‌پیماید؛ در نتیجه همیشه باید پاسخگوی اعتقادات و اعمال خود باشد. این مسئله به طور طبیعی فرصت پرسش‌گری و انتقاد به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسنن را از شیعیان سلب کرده است. گرچه ما نمی‌گوییم شیعیان باید همیشه آغازگر و مهاجم باشند؛ اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

از بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون همواره شیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت‌ها و دروغ‌هایی که به این مذهب نسبت می‌دهند، با طرح انبوهی از سؤالات و شبهات و جو سازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسلمانان، مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده‌اند.

چهار مذهب تسنن با وجود اینکه دلیلی از قرآن و حدیث صحیح، بر پیروی از آنها ندارند و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی اسلامی شناخته شده‌اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث

ص: ۲۴

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعه الامر وان منعوا الحقوق.

صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی شود.

اگر تنها دروغ ها و تهمت هایی که به شیعه نسبت داده اند آشکار شود، اثبات حَقانیت این مذهب نیاز به هیچ گونه دلیلی ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر ضد شیعه مطرح کرده اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می گرفت درمقابل هر شبهه ای که بر مذهب تشیع وارد می شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می شد، وضع شیعه امروز این گونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روائی بگردید، کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدّعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟ چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک جسته و دلیل بر حَقانیت خود را هر آنچه خود نقل کرده اید، می دانید؟ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟

برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان را می توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. به همین دلیل مقتضی است هر عاقل

منصف، وجدان خود را حاکم نموده و بیند مذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است، آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه ی کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشنفکران منصف اهل تسنن با دقت در این سؤالات به دنبال جوابی منطقی بگردند، تا شاید به این وسیله فطرت های پاک - که زیر خاکستر تعصب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهل تسنن تقاضا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هرگونه تعصب و عناد، بررسی کنند و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهند تا به امید خداوند، چهره ی زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه گری کند.

موضوعات کلی مورد بحث:

• آیات نازل در شأن امیر المؤمنین

• علی علیه السلام اولین مسلمان و نماز گزار

• علی علیه السلام افضل از جمیع صحابه

• ليله الحجره

• ابابکر خود را از خلافت عزل کرد

• اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک می شد

• از ابابکر و عمر شجاعتی دیده نشد

• شکست ابوبکر و عمر در خیبر

• فرار صحابه از جنگ

• پیروزی امیر المؤمنین علیه السلام در خیبر

• مطاعن عمر ● مطاعن بنی امیه

• مهربانی امیر المؤمنین علیه السلام

• نزول آیه ولایت در شأن امیر المؤمنین

• شک عمر در نبوت پیامبر اسلام

«قبل از غروب جناب غلام امامین که از تجار محترم اهل تسنن و مرد شریف و متینی هستند و از شب اول حاضر مجلس بودند تشریف آوردند، خیلی متواضع و خون گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم که خاطر شما را مسبوق نمایم که عده ای از ما را کاملاً مجذوب بیانات مستدل خود نموده اید و دلها کاملاً نرم گردیده، حرفهای نشنیدنی شنیده شد. دیگران روی اصل تقیه خود داری از گفتن می نمودند. ما هم به کلی از همه جا بی خبر، ولی شما بحمد الله با شجاعت و شهامت پرده ها را بالا زدید و در لفافه ادب، ما را به حقایق آشنا نمودید. شب گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه آقایان علماء مورد حملات ما واقع شدند و سخنان خارج از نزاکت هم رد و بدل شد. ما به زحمتی میانه را گرفتیم.»

دو دستگی عجیبی بین خودمان به میان آمده، امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی هستند. موقع نماز که شد نماز مغرب و عشاء را به ما اقتداء نمودند و مانند ما ادای فریضه نمودند. کم کم آقایان تشریف آوردند. پس از تعارفات معموله و صرف چای و ابراز علاقه زیاده از حد، از طرف جناب نواب عبد القیوم خان صحبت شد.»

نواب: قبله صاحب! میل داریم فرموده های خویش را خاتمه دهید که مطلب

ناقص نماند، چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم.

داعی: چنان که آقایان میل داشته باشند (اشاره به آقایان علماء) و اجازه بدهند.

شب گذشته دلایل ادبی را بر ردّ قول قائلین به اینکه این آیه شریفه را در طریقه خلافت خلفای راشدین ذکر نموده اند بیان نمودیم. اینک می خواهیم از راه دیگر، مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حُجُب گردیده، حقیقت آشکار شود.

جناب شیخ عبدالسلام (سَلَّمه الله تعالی) شب گذشته فرمودند: صفات چهارگانه در این آیه می رساند که آیه درباره خلفای اربعه و ترتیب خلافت وارد شده.

اولاً از طرف مفسرین بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده.

ثانیاً خود بهتر می دانید که هر صفتی وقتی به تمام معنی با موصوف مطابقت نماید مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقت ننماید مصداق حقیقت واقع نخواهد شد.

اگر بدون حب و بغض و به دیده انصاف بنگریم و تحقیق نماییم، می بینیم که واجد صفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام امت، فقط مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده و ابداً این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند، مطابقت نمی نمایند.

حافظ: این همه آیات قرآنی را در باره علیّ کرم الله وجهه نقل نمودید، مُکفی نبوده که این آیه را هم می خواهید به زور سحر بیان درباره علیّ جاری نمایید؟ بفرمایید ببینیم چگونه با خلافت خلفای راشدین مطابقت نمی کند.

داعی: اینکه فرمودید آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام وارد نمودیم، خلط مبحث عجیبی نمودید. مگر چشم بندی هم می شود. در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبر خودتان آیات کثیره ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده نقل نموده اند، نه اختصاص به ما داشته باشد.

آیا حافظ ابو نعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی نزول القرآن فی علی را که استقلالاً نوشته اند شیعه بوده اند؟ آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و اکابر معلمایی مانند ابن کثیر و حتی ابن حجر متعصب در صواعق آیات قرآنی ای که در شأن آن حضرت نازل گردیده ضبط نموده اند، شیعه بودند؟ بعضی از علماء مانند طبرانی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ مسنداً از ابن عباس و محدث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تا سید آیه از قرآن را در باره آن حضرت ثبت نموده اند شیعه بوده اند، یا از اکابر علماء و پیشوایان شما بوده اند.

خوب است آقایان با تأمل و تفکر بیان نمایند تا موجب ندامت و پشیمانی نگردد. (۱)

ص: ۳۱

۱- آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است به سه دسته تقسیم می شود: اول: آیاتی که منحصرراً در شأن حضرت نازل شده است. دوم آیاتی که در شأن خمسه طیبه و اهل بیت پیامبر نازل شده که بی گمان حضرت علی علیه السلام را هم در بر می گیرد. سوم: آیاتی که در شأن حضرت علی علیه السلام و عده ای دیگر مشترکاً نازل شده است. ما بعضی از آیاتی را که منحصرراً در شأن حضرت یا اهل بیت نازل شده است آورده ایم؛ چه اینکه در مقام گرد آوری تمام آیات نازله در شأن حضرت نیستیم. همچنین متن روایاتی را که ذیل آیات نقل کرده ایم بیشتر از شواهد التنزیل حسکانی است و چه بسا همان حدیث در برخی منابع دیگر با اختلاف الفاظ نقل شده را در بر دارد. فضائل علی علیه السلام فی القرآن عن ابن عباس قال: سمعته يقول: ليس في القرآن {يا ايها الذين آمنوا} الا و علی رأسها و اميرها و شريفها، و لقد عاتب الله اصحاب محمد صلى الله عليه وآله في القرآن و ما ذكر علياً الا- بخير. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۶۵، ح ۷۱، فصل ۶. و ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۹، ح ۴، فی بیان انه لم يشرف الله عباده المخلصين بخطاب {يا ايها الذين آمنوا} الا و علی بن ابی طالب...) کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۴۰، باب ۳۱. نظم الدرر السمطين، زرنندی ص ۸۹، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ما نزل فی علی فی القرآن. مناقب خوارزمی، ص ۲۷۹-۲۸۰، ح ۲۷۲، فصل ۱۷. کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۰۸، ح ۳۶۳۵۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی. صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۹، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر ما نزل فيه من الآیه. مناقب ابن مردويه، ص ۲۱۹-۲۲۰، ح ۳۰۳۳۰۹، ما نزل من القرآن فی علی، قوله تعالى {يا ايها الذين آمنوا} تاريخ دمشق، ابن عساكر، ۴۲/۳۶۲-۳۶۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. *** و اخرج ابن عساكر عن ابن عباس قال: ما نزل في احد من كتاب الله تعالى ما نزل في علي شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۲، ح ۴۹، فصل ۵. صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ما نزل من

القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۲، ح ۱، ذکر انه تعالی لم ينزل فی حق احد من المؤمنین من الآیات المدح...) مناقب ابن مردویه، ص ۲۱۷، ح ۲۹۹، ما نزل من القرآن فی علی. نور الابصار، شبلینجی، ص ۱۶۴، باب افضل فی ذکر مناقب سیدنا علی. *** و اخرج عن ابن عباس ایضاً قال: نَزَلَ فِي عَلِي ثَلَاثَ مِائَةِ آيَةٍ. صواعق المحرقة ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. مناقب ابن مردویه، ص ۲۱۷، ح ۳۰۰۰، ما نزل من القرآن فی علی. نور الابصار، شبلینجی، ص ۱۶۴، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذکر انه تعالی لم ينزل فی حق احد من المؤمنین من آیات المدح... (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۵، ح ۸). کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۱، باب ۶۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۶/۲۲۱، رقم ۳۲۷۵، شرح حال اسماعیل بن محمد بن المدائنی. سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۲/۲۰۷، غزوه بنی سلیم. *** عن مُجَاهِدٍ قَالَ: نَزَّلَتْ فِي عَلِيٍّ سَبْعُونَ آيَةً لَمْ يُشْرِكْ فِيهَا أَحَدٌ. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۲، ح ۵۰، فصل ۵. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذکر انه تعالی لم ينزل فی حق احد من المؤمنین... (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۳، ح ۴). ابن مردویه بخش اول حدیث را نقل کرده است. *** عن اصْبَغِ بْنِ نَبَاتَةَ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَزَلَ الْقُرْآنُ اَرْبَاعًا، فَرَبْعٌ فِينَا وَرَبْعٌ فِي عَدُوْنَا وَرَبْعٌ فِي سَنَنِ وَامْتَالٍ وَرَبْعٌ فِي فَرَائِضٍ وَاحْكَامٍ، فَلَنَا كِرَامَاتُ الْقُرْآنِ. شواهد التنزیل، حکم حسکانی، ۱/۵۹، ح ۶۰، فصل ۵. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذکر انه تعالی لم ينزل فی حق احد من المؤمنین... (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۶، ح ۹) مناقب ابن مردویه، ص ۲۱۸، ح ۳۰۲، ما نزل من القرآن فی علی. *** ۱- {اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ} حمد/۵ عن ابن بُرَيْدَةَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى {اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ} قَالَ: صِرَاطُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي بن ابي طالب عليه السلام: انت الطريق الواضح و انت الصراط المستقيم و انت يعسوب الدين. الكشف و البيان، ثعلبی، ۱/۱۲۰، ذیل همین آیه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۷۴-۸۵، ح ۸۶-۱۰۵، ذیل همین آیه. ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۴۰۲، ح ۴، باب ۹۵. فرائد السمطين، حموی، ۲/۲۵۴، ح ۵۲۳، سمط ۲، باب ۴۸. *** ۲- {وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ [قال اخبرنا] ابی، عن ابيه عن جده: عن علي قال: [قال] لي سلمان: فلما [أ]طلعت علي رسول الله صلى الله عليه وآله و انا معه الا ضرب بين كتفي فقال: يا سلمان هذا و حزبه [هم] المفلحون. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۸۸-۹۱، ۱۰۷-۱۱۰، ذیل همین آیه. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۳۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. *** ۳- {أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ} عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله: «اركعوا» قال: مما نزل فی القرآن خاصه فی رسول الله و علی بن ابی طالب و اهل بيته من سوره البقره {وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ} انها نزلت فی رسول الله صلى الله عليه وآله و علي بن ابی طالب و هما أول من صلي و ركع. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۱۱-۱۱۳، ح ۱۲۴-۱۲۵، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۴۰، ح ۱). مناقب خوارزمی، ص ۲۸۰ ح ۲۷۴، اواخر فصل ۱۷. مناقب ابن مردویه، ص ۲۲۲، ما نزل من القرآن فی علی، سوره البقره. *** ۴- {وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ} شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در همین مجلس خواهد آمد. ۵- {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً... وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ} بقره/ ۲۷۴ عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله عز و جل: {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً} قال: نزلت فی علی بن ابی طالب عليه السلام لم يكن عنده غير اربعة دراهم فتصدق بدرهم ليلا- و بدرهم نهارا و بدرهم سراً و بدرهم علانية فقال له رسول الله: ما حملك على هذه؟ قال: حملني عليها رجاء ان استوجب على الله الذي وعدني. فقال: رسول الله: الا- ان ذلك لك، فانزل الله الآيه في ذلك. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۱۴۰-۱۵۰، ح ۱۵۵-۱۶۳، ذیل همین آیه.

تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۷/۸۳، ذیل همین آیه، المسئله الثانیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۲، باب ۶۲. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۴۳-۴۴، ح ۲). فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۵۶، ۲۸۲، سمط ۱، باب ۶۶. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. مناقب خوارزمی، ص ۲۸۱، ح ۲۷۵، فصل ۱۷. معجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۸۰، احادیث مجاهد عن ابن عباس. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۱/۲۸۱، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغزلی، ص ۲۸۰، ح ۳۲۵، قوله تعالی: {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ}. در المنثور، سیوطی، ۱/۶۴۲، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص ۲۲۴، ح ۳۱۶-۳۱۹، ما نزل من القرآن فی علی، سوره البقره. *** ۶- {رَفَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ} آل عمران / ۶۱. *** ۷- {وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا} حدثنا ابو حفص الصائغ عن جعفر بن محمد فی قوله تعالی {وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ} قال: نحن: حبل الله. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۱۶۸-۱۷۰، ح ۱۷۷-۱۸۱، ذیل همین آیه. الكشف و البیان، ثعلبی، ۳/۱۶۳، ذیل همین آیه. صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱ الآیه الخامسه. نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۲۶، باب ۲. رشفه الصادی، علوی حصرمی، ص ۵۶، باب ۱، آیه ۶. *** ۸- {أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} نساء/ ۵۹ این آیه در مجلس دهم بررسی خواهد شد. ۹- {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا} شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد بود. ۱۰- {إِنَّمَا وَدَّعْنَاكُمْ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} مائده/ ۵۵ شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در همین مجلس خواهد آمد. *** ۱۱- {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ} شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد آمد. ۱۲- {هُوَ الَّذِي آيَدُكَ بِنُصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ} عن ابی صالح عن ابی هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله رأيت ليله اسرى بي الى السماء على العرش مكتوباً: لا- الله الا- انا وحدي لا شريك لي و محمد عبدي و رسولی ايدته بعلي و فلذلك قوله: {هُوَ الَّذِي آيَدُكَ} شواهد التنزیل، حاکم حسکانی ۱/۲۹۲-۳۰۰، ح ۲۹۹-۳۰۴، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۸۹ ح ۱۷) تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۴، باب ۶۲. در المنثور، سیوطی، ۳/۳۶۱، ذیل همین آیه. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۹، قسم ۱. باب فضائل علی، ذکر تأیید الله عزوجل نبیه بعلي عليه السلام. الرياض النضرة، محب الدین طبری، ۳/۱۳۱، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بتأييد الله نبیه به. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۱/۱۷۳، رقم ۵۸۷۶، شرح حال عیسی بن محمد ابو موسی. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/ ۶۲۴، ح ۳۳۰۴۰-۳۳۰۴۲، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فضائل علی علیه السلام فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۳۵-۲۳۷، ح ۱۸۳-۱۸۵، سمط ۱، باب ۴۶. *** ۱۳- {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ} انفال / ۶۴ عن جعفر بن محمد عن ابیه [فی قوله تعالی]: {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ} قال: نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۰۱، ح ۳۰۶، ذیل همین آیه ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۶-۱۰۷، ح ۲۶-۲۸). *** ۱۴- {وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ} عن حکيم بن جبیر عن علی بن الحسين قال: إِنَّ لِعَلَى اسْمَاءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ. قلت: و ما هو؟ قال: {وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ} علی والله هو الأذان يوم الحج الا-كبر. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۰۳، ح ۳۰۷، ذیل همین آیه. *** ۱۵- {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} توبه / ۱۱۹ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن

در مجلس هشتم بررسی خواهد شد. *** { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ } يونس/ ۵۸ عن ابی صالح، عن ابن عباس فی قوله تعالى { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ } قال: بفضل الله: النبي برحمته: علی. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۲، ح ۳۶۵، ذیل همین آیه. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۵/۱۵، رقم ۲۳۶۵، شرح حال احمد بن محمد ابوالعباس بن عقده. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۷، باب ۶۲. *** ۱۶- {يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ} هود/ ۳ عن جعفر بن محمد فی قوله تعالى: {يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ} قال: قال الباقر علیه السلام هو علی بن ابی طالب علیه السلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۵، ح ۳۶۷، ذیل همین حدیث. ۱۷- {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} هود/ ۱۷ عن ابان بن تغلب عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله عن علی علیه السلام فی قوله تعالى: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ} قال: هو رسول الله صلی الله علیه وآله و {يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} قال: و انا الشاهد منه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۹-۳۶۹، ح ۳۷۲-۳۸۷، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۰، ح ۳۱۸، قوله تعالى: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ...} ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی ذیل همین آیه. (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۶-۱۰۷، ح ۲۶-۲۷). مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۱-۲۶۳، ح ۳۹۶-۴۰۰، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الیود. الدر المنثور، سیوطی، ۳/۵۸۶، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۶۲، ذیل همین آیه. فرائد السمطین، حموی، ۱/۳۳۸، ح ۲۶۰، سمط ۱، باب ۶۳. روح المعانی، آلوسی، ۶/۲۲۹، ذیل همین آیه. جامع البیان، طبری، ۷/۲۲، ح ۱۳۹۴۶، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۵، باب ۶۲. *** ۱۸- {قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي} يوسف/ ۱۰۸ عن نجم، عن ابی جعفر قال: سألته عن قول الله تعالى: {قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي} قال: <من اتبعني > علی بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۲۷-۳۷۴، ح ۳۹۰-۳۹۴، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۴، ح ۴۰۱-۴۰۲، ما نزل من القرآن فی علی، سوره يوسف ۱۹- {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} رعد/ ۷ عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: لا ما نزلت {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} قال رسول الله صلی الله علیه وآله: انا المنذر و علی الهادی من بعدی و ضرب بيده الى صدر علی فقال: «انت الهادی بعدی یا علی، بك يهتدى المهتدون.» شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۸۱-۳۹۵، ح ۳۹۸-۴۱۶، ذیل همین آیه. حسکانی این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است. جامع البیان، طبری، ۸/۱۴۲، ح ۱۵۳۱۳، ذیل همین آیه. فرائد السمطین، حموی، ۱/۱۴۸ ح ۱۱۲، سمط ۱، باب ۳۰. الدر المنثور، سیوطی، ۴/۸۷، ذیل همین آیه. روح البیان، آلوسی، ۴/۳۴۶، ذیل همین آیه. تفسیر کبیر، فخر رازی، ۱۹/۱۴، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۵-۲۶۶، ح ۴۰۵-۴۰۹، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الرعد. ۲۰- {قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} رعد/ ۴۳ حدیثا مندلی بن علی عن اسماعیل بن سلیمان عن ابی عمر زاذان عن ابی الحنفیه فی قوله تعالى: {مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} قال: هو علی بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۴۰۰-۴۰۵، ح ۴۲۲-۴۲۷، ذیل همین آیه. حسکانی این حدیث را به اسناد و طرق گوناگون نقل کرده است. مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۸، ح ۴۱۵-۴۱۶، ما نزل من القرآن فی علی سوره الرعد. مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴-۳۵۸، باب قوله تعالى انما وليكم الله و رسوله. الجامع لاحکام القرآن القرطبی، ۹/۳۳۶، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۳۰۳، ذیل همین آیه. ۲۱- {قَوْ رَبِّكَ لَنَسِيئَتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ} حجر/ ۹۲ عن سفیان عن السدی فی قوله تعالى {قَوْ رَبِّكَ لَنَسِيئَتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ} قال: عن ولایه علی، ثم قال: {عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ} فیما امرهم به و ما نهاهم عنه و عن اعمالهم فی الدنيا. عن سفیان عن السدی عن الحارث قال: سألت علیا من هذه الآیه {قَوْ رَبِّكَ لَنَسِيئَتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ} قال: معن ولایه علی. ثم قال: {عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ} فیما امرهم به و نهاهم عنه، و عن اعمالهم فی الدنيا، ثم قال: {فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ} قال السدی: قال ابو صالح قال ابن عباس: امره الله ان يظهر القرآن و ان يظهر اهل بيته كما اظهر القرآن. *** ۲۲- {و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم

فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ { عن السدي عن الحارث في قوله تعالى {فَوربك لسألنهم اجمعين} فقال: والله انا لنحن اهل الذكر، نحن اهل العلم و نحن اهل العلم و نحن معدن التأويل و لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: انا مدينة العلم و على بابها، فمن اراد العلم فليأته من بابها. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٢٢٣، ح ٤٥٩-٤٦٦، ذيل همين آيه الكشف و البيان ثعلبي، ٦/٢٧٠، ذيل همين آيه. جامع البيان، طبري، ١٠/٨، ح ١٨٤٧٢، ذيل همين آيه. الجامع لاحكام القرآن، قرطبي، ١١/٢٧٢، ذيل همين آيه. *** ٢٣- {وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تُبْذِرْ تَبَذِيرًا} عن عطيه العوفي عن ابي سعيد الخدري قال: لما نزلت على رسول الله {وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} دعا فاطمه فاعطاها فدكا و العوالى و قال: هذا قسم قسمه الله لك و لعقبك. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٤٤١، ح ٤٧٢، ذيل همين آيه. مقتل الحسين، خوارزمي، ص ١١٣، ح ٥٢، فصل ٥، فضائل فاطمه الزهراء الكشف و البيان، ثعلبي، ٦/٩٥، ذيل همين آيه. ثعلبي اين حديث را نقل کرده است: روى السدي عن الديلمي، قال: قال على بن حسين لرجل من اهل الشام: أقرأت القرآن؟ قال: نعم، قال افما قرأت في بنى اسرائيل {وَأْتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} قال: انكم القرابه الذين امر الله ان يؤتى حقه؟ قال: نعم. جامع البيان، طبري، ٩/٩٢، ح ١٦٧٨٩، ذيل همين آيه. در المنثور، سيوطي، ٤/٣١٨، ذيل همين آيه. *** ٢٤- {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا} مريم/٩٦ عن ابي اسحاق السبيعي، عن البراء بن عازب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي بن ابي طالب عليه السلام: يا علي! قل: اللهم اجعل لي عندك عهدا و اجعل لي في صدور المؤمنين مودّه، فانزل الله: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا} قال: نزلت في على. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٤٦٤، ح ٤٩٠، ذيل همين آيه ما نزل من القرآن في على، ابو نعيم اصفهان، ذيل همين آيه، (با استفاده از النور المشتعل، ص ١٣٠، ح ٣٤). فرائد السمطين، حمونبي، ١/٨٠، ح ٥٠-٥١، سبط ١، باب ١٤. مناقب ابن مغازلي، ص ٣٢٧، ح ٣٧٤، قوله تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا}. مناقب ابن مردويه، ص ٢٧٥-٢٧٦، ح ٤٢٧-٤٣٠، ما نزل من القرآن في على، سورة مريم. رياض النضره، محمد الدين طبري، ٣/١٧٩، باب ٤، فصل ٦، ذكر اختصاصه بما نزل فيه من الآيه. صواعق المحرقة، ابن حجر مكي، ص ١٧٢، باب ١١، فصل ١ مقصد ٢. الجامع لاحكام القرآن، قرطبي، ١١/١٦١، ذيل همين آيه. نور الابصار، شبلنجي، ص ٢٢٦، باب ٢. ذخائر العقبى، محب الدين طبري، ص ٨٩، قسم ١، باب فضائل على، ذكر ما نزل فيه من الآيه. مناقب خوارزمي، ص ٢٧٨، ح ٢٦٨، فصل ١٧. در المنثور، سيوطي، ٤/٥١٢، ذيل همين آيه. فتح القدير، شوكانى؛ ٣/٣٥٤، ذيل همين آيه. روح المعاني، آلوسى، ٨/٤٥٨، ذيل همين آيه. تذكره الخواص، سبط ابن جوزي، ص ٢٦، باب ٢. كشاف زمخشرى، ٣/٤٥، شايان ذكر است كه زمخشرى بعد از نقل حديثى كه نزول آيه را در شأن امير المؤمنين عليه السلام مى دانند اين حديث را نقل مى كند كه تحريف در آن كاملا مشهود است: و عن رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الله عزوجل: يا جبرئيل قد احببت فلانا فاحبّه، فيحبّه جبرئيل ثم ينادى فى اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبّه، فيحبّه اهل السماء ثم يضع له المحبّه فى اهل الارض. در اين حديث كلمه علياً به فلاناً تبديل شده است. و اين بارزترين نشانه تعصب و جهالت است كه راوى يا مؤلف يا ناشر انجام داده است. *** ٢٥- {وَأِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ} طه/٨٢ حدثنا شمالال بن اسحاق عن جابر الجعفي عن ابي جعفر فى قوله تعالى: {ثم اهتدى} قال: الى ولايتنا اهل البيت. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٤٩١-٤٩٤، ح ٥١٨-٥٢٢، ذيل همين آيه. حاكم حسكاني اين حديث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. ما نزل من القرآن فى على، ابو نعيم اصفهانى، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ١٤٢، ح ٣٨). *** ٢٦- {وَأِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَّا كِئُونَ} مؤمنون/٧٤ حدثنا الحسين بن علوان، عن سعد، عن اصبع عن على عليه السلام فى قوله تعالى: {وَأِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَّا كِئُونَ} قال: عن ولايتى. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١٥٢٤، ح ٥٥٧-٥٥٨، ذيل همين آيه. فرائد السمطين، حمونبي،

۲/۳۰۰، ح ۵۵۶، سمط ۲، باب ۶۱. مناقب ابن مردویه، ص ۲۸۳، ح ۴۴۵-۴۴۶، ما نزل من القرآن فی علی سوره المؤمنین. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه، (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۴۹، ح ۴۰). *** ۲۷- {قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُوْنَ. رَبِّ فَلَا- تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ. وَاِنَّا عَلٰی اَنْ نُّرِيْكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُوْنَ} مؤمنون/۹۳-۹۵ حدیثی ابو صالح قال: حدیثی عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انهما سمعا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في حجه الوداع و هو بمنى: لا- ترجعوا بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض و ايم الله لئن فعلتموها لتعرفنى في كتيبه يضاربونكم. فغمز [جبرئيل] من خلفه منكبه الا- يسر فالتفت فقال: او على او على فنزلت هذا الآية: {قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُوْنَ. - الى قوله- لَقَادِرُوْنَ} شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۱/۵۲۶-۵۲۹، ح ۵۵۹-۵۶۳، ذيل همین آیه. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ۳/۱۳۶، ح ۴۶۳۶، كتاب معرفه الصحابه، باب مناق على، ذكر اسلام امير المؤمنين. حاكم حديث را به اين گونه نقل کرده است: عن ابن عباس ان النبى صلى الله عليه وآله قال في خطبها في حجه الوداع: لَأَقْتُلَنَّ الْعَمَالِقَةَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ لَهُ جَبْرِيْلُ اَوْ عَلِيٌّ قَالَ: اَوْ عَلِيٌّ بن ابى طالب. *** {فِي بُيُوتِ اٰذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيْهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُوْنَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيْهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصَارُ} نور/۳۶ عن انس بن مالك و عن بريده قال: قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله هذه الآية: {فِي بُيُوتِ اٰذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ - الى قوله - وَ الْاَبْصَارُ} فقام رجل فقال: اى بيوت هذه يا رسول الله؟ فقال: بيوت الأنبياء فقام اليه ابوبكر، فقال: يا رسول الله هذا البيت منها لبيت على و فاطمه؟ قال: نعم من افضلها. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۱/۵۳۲-۵۳۴، ح ۵۶۶-۵۶۸، ذيل همین آیه. حسانى اين حديث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. الكشف و البيان، ثعلبى، ۷/۱۰۷، ذيل همین آیه. مناقب ابن مردويه، ص ۲۸۴، ح ۴۴۷، سوره النور. در المنثور، سيوطى، ۵/۹۱، ذيل همین آیه. روح المعانى، آلوسى، ۹/۳۶۷، ذيل همین آیه. اين حديث را با اندك تفاوت در الفاظ نقل کرده اند. *** ۲۸- {وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا} فرقان/ ۵۴ قال: حدثنا ابو قتبيه التيمى قال: سمعت ابن سيرين يقول: {فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا} قال: هو على بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۱۱/۵۳۸، ح ۵۷۴، ذيل همین آیه. الكشف و البيان، ۷/۱۴۲، ذيل همین آیه ثعلبى حديث را اينگونه نقل کرده است: حدثنا ابو قتبيه التيمى قال: سمعت ابن سيرين يقول: فى قول الله سبحانه و تعالى: {وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا} قال: نزلت فى النبى صلى الله عليه وآله و على بن ابى طالب زوج فاطمه علياً و هو ابن عمه و زوج ابنته فكان نسباً و صِهْرًا. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۳/۶۱، ذيل همین آیه. البحر المحيط، ابى حيان اندلسى، ۶/۴۶۴، ذيل همین آیه اين حديث را به الفاظى مشابه نقل کرده اند. *** ۲۹- {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمِئِذٍ اٰمِنُونَ} * وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَيْلًا تُجْرَوْنَ اِلَّا- مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ} نمل/۸۹-۹۰ حدثنا محمد بن زيد، عن ابيه قال: سمعت ابا جعفر يقول: دخل ابو عبد الله الجدلى على امير المؤمنين فقال له يا ابا عبد الله الا اخبرك بقول الله تعالى: {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ - الى قوله- مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ} قال: بلى جعلت فداك. قال الحسنه حُبْنَا اهل البيت و السيئه بغضنا، ثم قرأ الآية. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۱/۵۴۸-۵۵۴، ح ۵۸۱-۵۸۸، ذيل همین آیه. حسانى اين حديث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. مناقب اين حديث را به طور اختصار نقل کرده است. الكشف و البيان، ثعلبى، ۷/۲۳۰؛ ذيل همین آیه. ثعلبى حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابى عبد الله الهذلى قال: دخلت على على بن ابى طالب عليه السلام فقال: يا ابا عبد الله الا انبئك بالحسنه التى من جاء بها ادخله الله الجنة و السيئه التى من جاء بها اكبده الله فى النار و لم يقبل معها عمل؟ قلت: بلى. قال: الحسنه حبنا و السيئه بغضنا. فرائد السمطين، حموينى، ۲/۲۹۷-۲۹۸، ح ۵۵۴، سمط ۲ باب ۶۱. حموينى حديث را همانند ثعلبى نقل کرده است. ما نزل من القرآن فى على، ابو نعیم اصفهانی، ذيل همین آیه - (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۶۰-۱۶۱، ح ۴۳). ابو نعیم نیز حديث را با

اضافاتى همانند ثعلبى نقل کرده است. *** ۳۰- {الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ} عنكبوت ۲/ عن عبيد الله بن الحسين عن ابيه عن جده، عن الحسين بن على عن على عليه السلام قال: لما نزلت {الم احسب الناس} الآية، قلت: يا رسول الله ما هذه الفتنه؟ قال: يا على انك مبتلى و مبتلى بك. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۵۶۵، ج ۶۰۲، ذيل همين آيه مناقب ابن مردويه، ص ۲۹۶، ح ۴۶۳-۴۶۴، ما نزل من القرآن فى على، سوره العنكبوت. ۳۱- {أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ} سجده/ ۱۸ عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال الوليد بن عقبه لعلى عليه السلام انا احد منك سنانا و ابسط منك لسانا و املاً للكتيبه منك، فقال على عليه السلام: اسكت فانما انت فاسق، فنزلت: {أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا} لا يَسْتَوُونَ} قال: يعنى بالمؤمن على و بالفاسق الوليد بن عقبه. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۵۷۲/۵۸۲، ح ۶۱۰-۶۲۳. حسكاني اين حديث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ۱۷/۲۳۸، نامه ۶۲، (و من كتاب له عليه السلام الى اهل مصر من مالک الاشر لما ولاه امارتها). ما نزل من القرآن فى على، ابو نعیم اصفهانی، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۶۴، ح ۴۴). تاريخ دمشق، ابن عساکر، ۶۳/۲۳۵؛ رقم ۸۰۳۳، شرح کال وليد بن عقبه بن ابى معیط. جامع البيان، طبرى، ۱۱/۱۲۹، ح ۲۱۵۳۲؛ ذيل همين آيه. در المنثور، سيوطى، ۵/۴۳۱، ذيل همين آيه. مناقب خوارزمى، ص ۲۷۹، ۲۷۱، باب ۱۷. الکشاف، زمخشرى، ۳/۴۹۹، ذيل همين آيه. مناقب ابن مردويه، ص ۲۹۷، ح ۴۶۵-۴۶۸، ما نزل من القرآن فى على، سوره السجده. فتح القدير، شوكنى، ۴/۲۵۵، ذيل همين آيه. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۴/۱۰۵، ذيل همين آيه. *** ۳۲- {وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ} احزاب/ ۲۵ عن سفیان الثورى عن زييد، عن مژه، عن عبد الله انه كان يقرأ {وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ} بعلى بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۷۷، ح ۶۲۹-۶۳۶، ذيل همين آيه. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۴، باب ۶۲. ما نزل من القرآن فى على، ابو نعیم اصفهانی، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۷۱-۱۷۴، ح ۴۵). مناقب ابن مردويه، ص ۳۰۰، ح ۴۷۳-۴۷۴، ما نزل من القرآن فى على، سوره الاحزاب. درالمنثور، سيوطى، ۵/۳۶۸، ذيل همين آيه. روح المعانى، آلوسى، ۱۱/۱۷۱، ذيل همين آيه. ينابيع الموده، قندوزى، ۱/۲۸۱، ح ۱ باب ۲۳. *** ۳۳- {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} احزاب/ ۳۳ احاديث ذيل اين آيه و منابع مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد آمد. *** ۳۴- {إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا} احزاب/ ۵۷-۵۸ حدثنا اسحاق بن ابراهيم التغلبى عن مقاتل بن سليمان البلخى بتفسيره و فيه: {إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا - يعنى بغير جرم - فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا - و هو ما لم يكن - وَ إِثْمًا مُبِينًا} يعنى بينا يقال: نزلت فى على بن ابى طالب عليه السلام و ذلك ان نفرا من المنافقين كانوا تؤذونه و يكذبون عليه. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۴۱، ح ۷۷۵، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن فى على ابو نعیم اصفهانی (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۸۸-۱۸۹، ح ۵۲. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۰، ح ۵۰۹، ما نزل من القرآن فى على، سوره الاحزاب. زاد المسير، ابن الجوزى، ۶/۲۱۵، ذيل همين آيه. معالم التنزيل، بغوى، ۳/۵۴۳، ذيل همين آيه. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۸، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب على بن ابى طالب. *** ۳۵- {وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ} صافات/ ۲۴ عن ابى سعيد الخدرى عن النبى صلى الله عليه وآله فى قوله تعالى {وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ} قال: عن ولايه على بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۶۰، ح ۷۸۵-۷۹۰، ذيل همين آيه. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۲، ح ۵۱۲-۵۱۳، ما نزل من القرآن فى على، سوره الصافات. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۴۷، باب ۶۲. تذکره الخواص، سبط ابن جوزى، ص ۲۶، باب ۲. مناقب خوارزمى، ص ۲۷۵، ح ۲۵۶، باب ۱۷. صواعق المحرقة، ابن حجر مكى، ص ۱۴۹، باب

۱۱، فصل ۱، آیه ۴. نظم در السمطين، زرندي، ص ۱۰۹، سمط ۱، قسم ۲. ينابيع الموده، قندوزي، ۱/۳۳۸، ح ۲۱، باب ۳۷. ***

۳۶- {سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ} صافات/۱۳۰ عن مجاهد عن ابن عباس في قوله تعالى {سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ} قال: هم آل محمد و [ابو القاسم] الفارسي نحن هم آل محمد. و قال الحارثي: علي آل محمد. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۶۵/۱۶۹، ح ۷۹۱-۷۹۷، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه. (باستفاده از النور المشتعل، ص ۲۰۰-۲۰۲، ح ۵۵) مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۲-۳۱۳، ح ۵۱۴-۵۱۵، ما نزل من القرآن في علي، سورة الصافات. صواعق المحرقة، ابن حجر مكي، ص ۱۴۸، باب ۱۱، فصل ۱ آيه ۳. رشفه الصادى، علوى حصرمى، ص ۵۶، باب ۱، آيه ۵. روح المعانى، آلوسى، ۱۲/۱۳۵، ذيل همين آيه. تفسير الكبير، فخر رازى، ۲۶/۱۶۲، ذيل همين آيه. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ۴/۲۱، ذيل همين آيه. در المنثور، سيوطى، ۵/۵۳۹، ذيل همين آيه. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۵/۱۱۹، ذيل همين آيه. *** ۳۷- {وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} زمر/۳۳ حدثنا على بن القاسم عن عبد الوهاب بن مجاهد عن ابيه في قول الله تعالى: {وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ} قال: الذى جاء بالصدق رسول الله صلى الله عليه وآله و الذى صدق به على عليه السلام. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۷۸-۱۸۱، ح ۸۱۰، ۸۱۴، ذيل همين آيه. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ۴۲/۳۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابى طالب. مناقب ابن مغزلى، ص ۲۶۹-۲۷۰، ح ۳۱۷، قوله تعالى: {وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ} ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه (باستفاده از النور المشتعل، ص ۲۰۴-۲۰۵، ح ۵۶). در المنثور، سيوطى، ۵/۶۱۵، ذيل همين آيه. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۴-۳۱۵، ح ۵۱۸-۵۲۰، ما نزل من القرآن في علي سورة الزمر. روح المعانى، آلوسى، ۱۲/۲۵۹، ذيل همين آيه. بحر المحيط، ابى حيان، ۷/۴۱۲، ذيل همين آيه. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۳، ذيل همين آيه. فتح القدير، شوكانى، ۴/۴۶۳، ذيل همين آيه. *** ۳۸- {الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...} غافر/۷-۸ عن ابى حرب بن ابى الأسود الدؤلى عن ابيه قال: قال علي: لقد مكثت الملائكة سنين و اشهرا لا يستغفرون الا- لرسول الله صلى الله عليه وآله ولى، و فينا نزلت هاتان الآيتان {الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ - الى قوله - العزيز الحكيم} شواهد التنزيل، حاكم الحسكاني، ۲/۱۸۲-۱۸۳. ح ۸۱۶-۸۱۷، ذيل همين آيه *** ۳۹- {قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} شورى/۲۳ احاديث ذيل اين آيه و منابع مربوط به آن در مجلس پنجم گذشت. *** ۴۰- {وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا} شورى/۲۳ حدثنا الحكم بن ظهير عن السدى {وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً} قال الموده لآل محمد. قلت: هكذا قال اسحاق. و رواه غيره عن الحكم برفعه الى ابن عباس: الموده لآل محمد شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۲۱۲-۲۱۵، ح ۸۴۵-۸۵۰، ذيل همين آيه. مناقب ابن مغزلى، ص ۳۱۶، ح ۳۶۰، قوله تعالى: {وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً...} الكشف و البيان، ثعلبى، ۸/۳۱۴، ذيل همين آيه. صواعق المحرقة، ابن حجر مكي، ص ۱۷۰، باب ۱۱، فصل ۱. آيه ۱۴. در المنثور، سيوطى، ۵/۷۰۱، ذيل همين آيه. *** ۴۱- {فَأَمَّا نَذْهَبٌ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُتَّقِمُونَ...} وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ} زخرف/۱۴ حدثنا ابى محمد بن على الباقر عن جابر بن عبد الله الانصارى قال: انى لادناهم من رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع ب«منى» حين قال: لا- الفينكم ترجعون بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض، و ايم الله لئن فعلتموها لتعرفننى في الكتيبه التي تضاربكم. ثم التفت الى خلفه فقال: او على او على - ثلاثاً- فرأينا ان جبرئيل غمزه و انزل الله على اثر ذلك: {فَأَمَّا نَذْهَبٌ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُتَّقِمُونَ} بعلى بن ابى طالب - فاستمسكت بالذى اوحى اليك من امر على انك على صراط مستقيم، و ان علياً لعلم للساعة و انه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون عن محبه علي بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۲۱۶-۲۲۰، ح ۸۵۱-۸۵۵، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن في علي ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه. (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۱۶، ح ۵۸). مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۸، ح ۵۲۶-۵۲۸، ما نزل من القرآن في علي،

ذیل سوره زخرف. غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل همین آیه (بهامش تفسیر طبری، ۲۵/۶۵). ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۳، ح ۱، باب ۲۶. در المنثور، سیوطی، ۵/۷۲۵، ذیل همین آیه. *** ۴۲- { وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ } زخرف/۵۷ حدثنا عيسى بن عبد الله قال حدثني ابي، عن ابيه عن جده عن علي عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله في خلقه من قريش فاطلعت عليهم فقال لي رسول الله: ما شبهك في هذه الائمة الا عيسى بن مريم في امته، احبه قوم فأفروا فيه حتى وضعوه حيث لم يكن. فتصاحكوا فتغامزوا وقالوا: شبه ابن عمه بعيسى بن مريم. قال: فنزلت: { وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ } عن عبد الرحمن بن ابي نعيم، قال: قال لي علي: في نزلت { وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ }.

شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۲/۲۲۶-۲۳۵، ح ۸۵۹-۸۷۰، ذیل همین آیه. مسند ابو يعلى، ۱/۳۷، ح ۲۷۴، من مسند على عليه السلام، رقم ۵۳۴. كنز العمال، متقى هندی، ۲/۵۰۰-۵۰۱، ح ۴۵۹۶-۴۵۹۷، كتاب الأذكار باب في القرآن، سوره الزخرف. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذیل همین آیه با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۲۰-۲۲۳، ح ۵۹-۶۰.

مناقب خوارزمي، ص ۳۲۵، ح ۳۳۳، فصل ۱۹. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۹، ح ۵۲۹-۵۳۰، ما نزل من القرآن في علي، سوره زخرف. نظم درر السمطين، زرندي، ص ۹۲، سمط ۱، قسم ۲، ذكر ما نزل من القرآن في علي. *** ۴۳- { وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ } محمد/۳۰ عن ابي هارون العبدى، عن ابي سعيد الخدرى في قوله عز وجل { وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ } قال: يبغضهم علي بن ابي طالب عليه السلام. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۲/۲۴۸-۲۵۰، ح ۸۸۳-۸۸۵، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۲۷، ح ۶۱) مناقب ابن مغازلى، ص ۳۱۵، ح ۳۵۹، ۰ در المنثور، سيوطى، ۶/۵۴، ذیل همین آیه. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۵، باب ۶۲. مناقب ابن مردويه، ص ۳۲۰، ح ۵۳۲، ما نزل من القرآن في علي، سوره محمد. *** ۴۴- { مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ... مِنْهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا } فتح/۲۹ عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس انه سئل عن قول الله تعالى: { وَ عِدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ } قال: سئل قوم النبي فقالوا: فيمن نزلت هذه الآية يا نبي الله؟ قال: اذا كان يوم القيامة عقد لواء من نور ابيض فينادى مناد ليقم سيد المؤمنين و معه الذين آمنوا بعد بعث محمد صلى الله عليه وآله فيقوم علي بن ابي طالب، فيعطى اللواء من النور الابيض بيده، تحته جميع السابقين الاولين من المهاجرين و الانصار لا يخالطهم غيرهم حتى يجلس على منبر من نور رب العزه و يعرض الجميع عليه رجلا- رجلا- فيعطى اجره و نوره، فاذا اتى على آخرهم قيل لهم: قد عرفتم منازلكم من الجنة، ان ربكم تعالى يقول لكم: عندى مغفرة و اجر عظيم- يعنى الجنة، فيقوم علي بن ابي طالب و القوم تحت لوائه حتى يدخلهم الجنة. ثم يرجع الى منبره و لا- يزال يعرض عليه جميع المؤمنين فيأخذ بنصيبه منهم الى الجنة و يترك اقواما منهم الى النار و ذلك قوله: { وَالَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ } يعنى السابقين الاولين و اهل الولاية. و قوله: { وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا } يعنى بالولاية بحق على، و حق على الواجب على العالمين { اولئك اصحاب الجحيم } و هم الذين قاسم على عليهم النار فاستحقوا الجحيم. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۲/۲۵۲-۲۵۳، ح ۸۸۷، ذیل همین آیه. مناقب بن مغازلى، ص ۳۲۲-۳۲۳، ح ۳۶۹، قوله تعالى: { وَ عِدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا... } مناقب ابن مردويه، ص ۳۲۳، ح ۵۳۷-۵۳۸، ما نزل من القرآن في علي، سوره فتح. ابن مردويه اين حديث را نقل کرده است: عن موسى بن جعفر عن آبائه في قوله تعالى: { تراهم رُكْعًا سُجَّدًا } انها نزلت في علي. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ۲۳۰-۲۳۱، ح ۶۲). ابو نعيم اين حديث را نقل کرده است: عن الحسن البصرى في قوله تعالى: { فاستوى على سوقه } قال: استوى الاسلام بسيف علي بن ابي طالب. *** ۴۵- { بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ } طور/۲۰ حدثنا ابي مالك عن ابن عباس في قوله تعالى: { وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ } الآية، قال: نزلت في النبي و على و فاطمه و الحسن و الحسين عليه السلام. عن ابن عمر: انا اذا عددنا قلنا:

ابوبكر و عمر و عثمان. فقال له رجل: يا ابا عبد الرحمن فعلى؟ فقال ابن عمر: ويحك! على من اهل البيت لا يقاس بهم، على مع رسول الله صلى الله عليه وآله في درجته، ان الله يقول: { وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ } ففاطمه مع رسول الله في درجته و على معهما. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ٢٧٠-٢٧١، ح ٩٠٣-٩٠٤، ذيل همين آيه. رياض النضرة، محب الدين طبرى، ٢/١٨٠، باب ٤، فصل ٧*** { وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (١) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (٢) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (٣) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (٤) } نجم ١-٤ حدثنا عن ثابت بن انس، قال: انقضَّ كوكب على عهد رسول الله، فقال النبي: انظروا الى هذا الكوكب فمن انقض في دار فهو الخليفة من بعدى. فنظرنا فاذا هو انقضَّ في منزل علي بن ابي طالب عليه السَّلام فقال: جماعه من الناس: قد غوى محمد في حب علي، فانزل الله: { وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (٤) } شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ٢٧٥-٢٨٠، ح ٩١٠-٩١٦، ذيل همين آيه. مناقب ابن مغازلى، ص ٢٦٦، ح ٣١٣، قوله عليه السَّلام: «انظروا الى هذا الكوكب...» كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ٢٦٠-٢٦١، باب ٦٢ ٤٩- {مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ} الرحمن ١٩/ عن جووير عن الضحاک في قوله تعالى: {مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ} قال: على و فاطمه، {بينهما برزخ لا يبغيان} قال النبي: {يخرج منها اللؤلؤ والمرجان} قال: الحسن و الحسين. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ٢٨٤-٢٨٩، ح ٩١٨-٩٢٣، ذيل همين آيه. مناقب ابن مغازلى، ص ٣٣٩، ح ٣٩٠، تبشير جبرئيل لها بهذا البيت. مناقب ابن مردويه، ص ٣٢٨، ح ٥٤٧-٥٤٨، ما نزل من القرآن في علي، سورة الرحمن. درّ المنشور، سيوطى، ١٩٥/٦، ذيل همين آيه. نور الابصار، شبلنجى، ص ٢٢٦، باب ٢. ينابيع الموده، قندوزى، ٣٥٤-٣٥٥، ح ٤-٥، باب ٣٩ الكشف و البيان، ثعلبى، ٩/١٨٢، ذيل همين آيه. تذكره الخواص، سبط جوزى، ص ٢١٢، باب ٩ مقتل الحسين، خوارزمى، ١/١٦٨، فصل ٦، ح ٧٥. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهانى، ذيل همين آيه، (با استفاده از النور المشتعل، ص ٢٣٦-٢٣٧، ح ٦٤). فصول المهمه، ابن صباغ مالكى، ١/١٥٠-١٥١، مقدمه مؤلف، من هم اهل البت في المباهله، تنبيه على ذكر شىء مما جاء في فضلهم و فضل محبتهم. روح المعانى، آلوسى، ١٤/١٠٦، ذيل همين آيه. *** ٥٠- {وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ} واقعه ٢٧/ عن جابر الجعفى عن ابى جعفر محمد بن على قال: قال علي بن ابي طالب: انزلت النبوه على النبي يوم الاثنين و اسلمت غداه يوم الثلاثاء، فكان النبي صلى الله عليه وآله يصلى و انا اصلى عن يمينه و ما معه احد من الرجال غيرى، فانزل الله {و اصحاب اليمين} الى آخر الآيه. *** ٥١- {وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ} حشر ٩/ عن ابن عباس في قوله: {و يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ} قال: نزلت في على و فاطمه و الحسن و الحسين عليه السَّلام شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ٢/٣٣٢، ح ٩٧٣، ذيل همين حديث. *** ٥٢- {وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ} حشر ١٠/ عن عكرمه عن ابن عباس قال: فرض الله الاستغفار لعلى في القرآن على كل مسلم. قال و هو قوله: {يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ} و هو السابق. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ٢/٣٣٥، ح ٩٧٥، ذيل همين آيه. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ١٣/٢٢٤، خطبه ٢٣٨، (خطبه قاصعه)، القول في اسلام ابى بكر و على و خصائص كل منهما. *** ٥٣- {فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ} حدثنا محمد بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على، قال: حدثنى رجل ثقة يرفعه الى علي بن ابي طالب قال: قال رسول اله صلى الله عليه وآله في قوله تعالى {و صالح المؤمنين} قال: هو علي بن ابي طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ٢/٣٤١ - ٣٤٧، ح ٩٨١ - ٩٨٩، ذيل همين آيه. الكشف و البيان، ثعلبى، ٩/٣٤٨، ذيل همين آيه. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ٤/٣٤٠، ذيل همين آيه. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ١٣٧-١٣٩، باب ٣٠. كنز العمال، متقى هندی، ٢/٥٣٩، ح ٤٦٧٥، كتاب الاذكار، باب في القرآن، فصل في فضائل السور و الآيات، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن في على، ابو نعيم، اصفهانى، ذيل همين آيه (با استفاده از النور

المشتعل، ص ۲۵۷، ح (۷۱). فرائد السمطين، حموينی، ۱/۳۶۳، ح ۲۹۰، سمط ۱، باب ۶۷. تاريخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب عليه السلام مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۹، ح ۳۱۶، قوله تعالى، {و صالح المؤمنین} در المنثور، سیوطی، ۶/۳۷۴، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۸/۱۸۹، ذیل همین آیه. فتح القدير، شوکانی، ۵/۲۵۳، ذیل همین آیه. نظم درر السمطين، زرندي، ص ۹۱، سمط ۱ قسم ۲. *** ۵۴- {و تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَةٌ} حاقه/۱۲. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي بن ابي طالب: يا علي ان الله امرني ان ادنيك و لا اقصك و ان احبك و احب من يحبك، و ان اعلمك و تعي و حق على الله ان تعي، فانزل الله {و تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَةٌ} فقال رسول الله صلى الله عليه وآله علي و سألت ربي ان يجعلها اذنك يا علي. قال علي: فمنذ نزلت هذه الآية؛ ما سمعت اذناي شيئاً من الخير و العلم و القرآن الا وعيته و حفظته. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۳۷۷، ح ۱۰۲۷، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۸-۳۱۹، ح ۳۶۴-۳۶۳، قوله تعالى: {تعيها...} و در ص ۲۶۵، ح ۳۱۲، قوله تعالى {هذان خصمان اختصموا في ربهم} فرائد السمطين، حموينی، ۱/۱۹۸-۲۰۰، ح ۱۵۵-۱۵۶، سمط ۱ باب ۴۰. كنز العمال، متقى هندی، ۱۳/۱۷۷، ح ۳۶۵۲۵، كتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علي. جامع البيان، طبري، ۱۴/۶۹، ح ۲۶۹۵۴، ذیل همین آیه. تاريخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب. در المنثور، سیوطی، ۶/۴۰۷، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۶۶-۲۶۸، ح ۷۴۷۵) الكشف و البيان، ثعلبی، ۱۰/۲۸، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردويه، ۳۳۷-۳۳۸، ح ۵۶۵-۵۷۰، ما نزل من القرآن في علي، سورة الحاقه. كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۰۸-۱۱۰، باب ۱۶-۱۷. حليه الاولياء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۷، رقم ۴، شرح حال علي بن ابي طالب. تفسير الكبير، فخر رازی، ۳۰/۱۰۷، ذیل همین آیه. نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۵۹، باب ۱. نظم درر السمطين، زرندي، ص ۹۲، سمط ۱ قسم ۲. اسباب النزول، واحدي نيشابوري، ص ۲۹۴، ذیل همین آیه. فيض القدير، مناوي، ۳/۶۰، ح ۲۸۰۴، حرف الهمزة. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۸/۲۶۴، ذیل همین آیه. فتح القدير، شوکانی، ۵/۲۸۲، ذیل همین آیه. لباب النقول، سیوطی، ص ۲۱۹، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمي، ص ۲۸۲-۲۸۳، ح ۲۷۶-۲۷۷، فصل ۱۷. شایان ذکر است حديث مزبور در منابع یاد شده با الفاظ گوناگون نقل شده است. *** ۵۵- {و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا} انسان/۸ عن ابن عباس في قوله تعالى {و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ} قال: انزلت في علي و فاطمه، اصحبا و عندهم ثلاثة ارغفه فاطعموا مسكينا و يتيما و اسيرا، فباتو جياعاً، فنزلت فيهم هذه الآية. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۴۹۳، ح ۱۰۵۳، ذیل همین آیه. اسد الغابه، ابن اثير، ۵/۵۳۰-۵۳۱، شرح حال فضة النوبيه. الكشف و البيان، ثعلبی، ۱۰/۹۸، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمي، ص ۲۷۲، ح ۲۵۲، فصل ۱۷. سبل الهدى و الرشاد، ابن حجر، ۸/۲۸۱، رقم ۱۱۶۳۲، شرح حال فضة النوبيه. مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۲-۲۷۴، ح ۳۲۰، و قوله تعالى {هل اتى علي الانسان...}. ذخائر العقبی، محب الدين طبري، ص ۱۰۲-۱۰۳، قسم ۱، باب فضائل علي، ذكر صدقته. روح المعاني، آلوسی، ۱۵/۱۷۴، ذیل همین آیه. الرياض النضرة، محب الدين طبري، ۳/۱۸۹، باب ۴، فصل ۶. نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۲۷-۲۲۹، باب ۲. تفسير الكبير، فخر رازی، ۳/۲۴۳-۲۴۴، ذیل همین آیه. تذکره الخواص، سبط جوزی، ص ۲۸۱-۲۸۴، باب ۱۱، ذکر ايشارهم بالطعام. الكشف، زمخشری، ۴/۶۵۷ - ۶۵۸، ذیل همین آیه. اسباب النزول، واحدي، ص ۲۹۶، ذیل همین آیه. درالمنثور، سیوطی، ۶/۴۸۵، ذیل همین آیه. بحر المحيط، ابو حیا، ۸/۳۸۸، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۳۰/۱۹-۱۳۴، ذیل همین آیه. معالم التنزيل، بغوی، ۴/۴۲۸، ذیل همین آیه. كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۴۵-۳۴۸، باب ۶۷. مناقب ابن مردويه، ص ۳۴۱-۳۴۴، ح ۵۷۴-۵۷۵، ما نزل من القرآن في علي، سورة الانسان. شایان ذکر است که احاديث گوناگونی ذیل این آیه نقل شده که ما به یکی از آنها اشاره کردیم و منابعی که ذیل آن آوردیم گاه همین حديث را عينا

نقل کرده اند. و گاهی با الفاظ گوناگون این آیه و آیات قبل و بعد آن را در شأن امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام می دانند. *** ۵۶- { اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرُمُوْا كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَضْحَكُوْنَ وَ اِذَا مَرُّوْا بِهِمْ يَتَغَامَزُوْنَ } {مطففين/ ۲۹-۳۰} جاء على عليه السلام في نفر من المسلمين فسخر منهم المنافقون و ضحكوا و تغامزوا ثم رجعوا الى اصحابهم فقالوا: رأينا اليوم الاصلح فضحكوا منه. فنزلت هذه الآية قبل ان يصل على الى رسول الله صلى الله عليه وآله تفسير الكبير، فخر رازی، ۳۱/۱۰۱، ذیل همین آیه. الکشاف، زمخسری، ۴/۷۱۹، ۴/۷۱۰، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۹۲۶۷، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمی، ص ۲۷۵، ح ۲۴۵، فصل ۱۷. *** ۵۷- { اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ } احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن در مجلس دوم گذشت. *** ۵۸- { ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ } تکاثر/ ۸ عن ابی حفص الصائغ: [عمر بن راشد] عن جعفر بن محمد عن قوله تعالى { ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ } قال: عن ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۸۵، ح ۷۹) ینابیع الموده قنددوزی، ۱/۳۳۲، ح ۶، باب ۳۷. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۴۷۶، ح ۱۱۵۹، ذیل همین آیه. *** ۵۹- { وَ الْعَصْرِ } * اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * {ال-الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر} سوره العصر عن ابی امامه قال: حدثنی ابی بن کعب قال: قرأت علی النبی صلی الله علیه وآله { وَ الْعَصْرِ } * اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ { ابو جهل بن هشام { اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ } علی بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۴۸۰-۴۸۲، ح ۱۱۵۴ - ۱۱۵۷، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۸۱، ح ۷۸). مناقب ابن مردویه، ص ۳۴۸ - ۳۴۹، ح ۵۸۳، ما نزل من القرآن فی علی، سوره العصر. حاکم حسکانی ذیل همین آیه علاوه بر آنچه یاد کردیم حدیثی بدین شرح نقل کرده است: عن ابن عباس قال: جمع الله هذه الخصال كلها فی علی {ال-الذین آمنوا} کا و الله اول المؤمنین ايماناً {عملوا الصالحات} و كان اول من صلى و عبد الله من اهل الأرض مع رسول الله صلى الله عليه وآله {و تواصوا بالحق} یعنی بالقرآن، و تعلم القرآن من رسول الله صلى الله عليه وآله و كان من ابناء سبع و عشرين سنة {و تواصوا بالصبر} یعنی و اوصى محمد علياً بالصبر عن الدنيا و اوصاه بحفظ فاطمه و بجمع القرآن بعد موته و بقضاء دينه و بغسله بعد موته... *** ۶۰- {سأل سائل بعذاب واقع} معارج/ ۱ عن جعفر بن محمد عن ابيه، عن علی قال: لما نصب رسول الله صلى الله عليه وآله علياً يوم غدیر خم، فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه. طار ذلك في البلاد فقدم على رسول الله النعمان بن الحرث الفهري فقال: امرت ان لا الله الا الله و انك رسول الله، و امرتنا بالجهاد و الحج و الصلاه و الزكاه و الصوم فقبلناها منك، ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت: من كنت مولاه فهذا مولاه. فهذا شيء منك او امر من عند الله؟ قال: امر من عند الله. قال: الله الذي لا الله الا هو، ان هذه من الله؟ قال: الله لا الله الا هو، ان هذا من عند الله. قال: فولى النعمان و هو يقول: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب اليم. فرماه الله بحجر على رأسه فقتله فانزل الله تعالى {سأل سائل} شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۳۸۱ - ۳۸۵، ح ۱۰۳۰ - ۱۰۳۴، ذیل همین آیه. حسکانی، این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است. نور الابصار، شبلینجی، ص ۱۵۹، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب. الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۳۵، ذیل همین آیه. فرائد السمطين، زرنندی، ص ۹۳، سمط ۱ قسم ۲. تذکره الخواص سبط ابن الجوزی، ص ۳۷، باب ۲، حدیث فی قوله من كنت مولاه فعلى مولاه. تفسير ابی السعود، ۹/۲۹، ذیل همین آیه. *** ۶۱- { اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلٰى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا } احزاب/ ۵۶ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن به تفصیل در مجلس دوم گذشت. *** ۶۲- {لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ} فتح/ ۱۸ و ذکر الحافظ الخوارزمی فی کتابه فی قوله تعالى {لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ}

نزلت في اهل الحديبيه قال جابر: كنا يوم الحديبيه الفأ و ابرع مائه، فقال لنا النبي صلى الله عليه وآله انتم اليوم خيار اهل الارض، فبايعنا تحت الشجره على الموت فما نكث الا جد بن قيس و كان منافقا و اولى الناس بهذه الآيه عليّ بن ابى طالب عليه السّلام لانه تعالى قال: {و اصابهم فتحاً قريباً} اجمعوا على انه يعنى فتح خبير، و كان ذلك على يد عليّ بن ابى طالب باجماع منهم. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۴۷-۲۴۸، باب ۶۲. مناقب خوارزمى، ص ۲۷۶، ح ۲۵۸، باب ۱۷ *** ۶۳- {فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ} الحاقه / ۱۹ عن ابن عباس فى قوله تعالى {فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ} هو عليّ بن ابى طالب. مناقب ابن مدرويه، ص ۳۳۸-۳۳۹، ح ۵۷۱ - ۵۷۲، منازل من القرآن فى على، سوره الحاقه

ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیہ السّلام احتیاجی به جعل و وضع نداریم که به زور آیه ای را در باره آن حضرت نقل
نماییم مقام آن حضرت کالشمس فی

ص: ۵۷

رابعه النهار ظاهر و هویدا است. آفتاب درخشنده است و خورشید زیر ابر نمی ماند.

امام محمد بن ادریس شافعی گوید: من تعجب می کنم از حال علی علیه السلام چه آنکه دشمنان آن حضرت (از امویها و نواصب و خوارج) از بغض و کینه فضائل آن حضرت را نقل نمی کنند، دوستان هم از ترس و تقیه خودداری از ذکر مناقب می نمایند. مع ذلك تمام کتابها پر است از فضایل و مناقب آن حضرت که نقل تمام مجالس است. (۱)

و اما موضوع این آیه، بنای سحر آمیزی نداریم، بلکه حقایقی را بیان می نماییم. استدلال هم به کتب معتبره خودتان نموده و می نمایم.

ص: ۵۸

۱- سید هاشم بحرانی در کتاب حلیه الابرار (۲/۱۳۶/۶، الباب الخامس عشر) قول شافعی را به نقل از وقائع الأيام، خیابانی (۳/۴۷۴) چنین نقل کرده: و قد انصف الشافعی محمد بن ادریس، اذ قیل له: ما تقول فی علی؟ فقال: ما ذا اقول فی رجل اخفت اولیائه فضائله خوفاً، و اخفت اعداؤه فضائله حسداً، و شاع من بین ذین ما ملأ الخافقین. و نیز آن را حفظ رجب برسی در کتاب مشارق انوار الیقین (ص ۱۷۱، مؤسسه اعلمی بیروت ۱۴۱۹) به نقل از البایلیات (۱/۱۲۱) نقل کرده است. و نیز شیخ عباس قمی، در کتاب الکنی و الالقاب در ترجمه شافعی چنین نقل کرده است: قال الشافعی لما سألہ احد اصحابه عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: ما اقول فی رجل اسر اولیائه مناقبه تقیه و کتمها اعدائه حنقا و عداوه، مع ذلك فقد شاع ما بین الکتمانین ما ملأ الخافقین؟! البته با این تفاسیر از خلیل بن احمد فراهیدی نیز نقل شده است. قال: ما اقول فی امرء کتب مناقبه اولیائه خوفاً، و اعداؤه حسداً، ثم ظهر ما بین الکتمانین ما ملأ الخافقین. (الرواشح السماویه، میرداماد، ص ۲۸۹، تنقیح المقال، ممقانی، ترجمه الخلیل بن احمد، ۱/۴۰۳/۳۷۶۹، سفینه البحار شیخ عباس قمی، ماده خلل) همچنین این جمله از زمخشری نیز نقل شده است. (علی بن ابی طالب والسنة و الأدب، شاکری، ۵/۴۴۱) البته ممکن است که این جملات برگرفته از زمخشری باشد. «محقق».

ملاحظه می فرمایید که تا کنون استشهاد به اخبار شیعه ننموده ام، بعدها هم ان شاء الله نخواهم نمود. مکرر داعی در منابر و مجالس گفته ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند از روی کتب معتبره علمای عامه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام را بهتر می نمایم.

و اُمّیا در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب به خاطر دارم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایه الطالب (۱) ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خداصلی الله علیه وآله علی را شبیه انبیاء قرار داده گوید: اینکه علی را شبیه به نوح در حکم و حکمت قرار داده برای اینست که: انه علیه السلام کان شدیداً علی الکافرین رءوفاً بالمؤمنین كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ} یعنی به درستی که علی علیه السلام بر کفار شدید العمل

ص: ۵۹

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۲، باب ۲۳. گنجی می نویسد: قلت: تشبیه لعلی علیه السلام بآدم فی علمه، لان الله علم آدم صفه کل شیء كما قال عزوجل: {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} [بقره/۳۱] فما من شیء و لا حادثه و لا واقعہ الا و عند علی علیه السلام فیها علم و له فی استنباط مهناه فهم، و شبهه بنوح فی حکمته، او فی روایه او فی حکمه، و کانه اصح، لان علیاً علیه السلام کان شدیداً علی الکافرین رءوفاً بالمؤمنین، كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله تعالی {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ} (فتح/۲۹) و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السلام علی الکافرین بقوله: {رَبِّ لَا تَذَرْنِي مِنَ الْكَافِرِينَ دياراً} [نوح/۲۶] و شبهه فی الحلم بابراهيم علیه السلام خليل الرحمن كما وصفه الله عزوجل بقوله {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ} [توبه/۱۱۴] فكان متخلقا باخلاق الانبياء متصفا بصفات الانبياء.

و بر مؤمنین رؤف و مهربان بود هم چنانکه خدا در قرآن او را وصف نموده به این آیه که علی چون همیشه با پیغمبر بوده بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤوف بوده.

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند {و الذین معه} دربارهٔ ابو بکر است به دلیل آنکه چند روزی در غار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است (و حال آنکه شب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشته اند به نحو تصادف و برای جلوگیری از پیش آمدهائی او را با خود بردند) بر فرض تسلیم که بگوئیم مخصوصا حضرت او را با خود بردند آیا چنین مسافری که چند روزی در مسافرت با آن حضرت بوده مقامش برابری می کند با کسی که از اوایل عمر با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تحت تعلیم و تربیت آن حضرت بوده؟

اگر با دیدۀ انصاف و حقیقت توجه نمائید تصدیق خواهید نمود که مولانا علی علیه السّلام در این خصیصه اولی از ابو بکر و تمام مسلمین است که مشمول این آیه واقع شود. زیرا از حین طفولیت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تحت تربیت آن حضرت نموّ نموده مخصوصا از اوّل بعثت جز علی علیه السّلام دیگری با آن حضرت نبوده. روزی که علی با پیغمبر بود ابو بکر و عمر و عثمان و ابو سفیان و معاویه و تمام مسلمین منحرف از دین توحید و غرق در بت پرستی بودند.

علی اول مؤمن به رسول الله صلی الله علیه و آله بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در صحیحین (۱) خود و امام

ص: ۶۰

۱- گرچه این حدیث را در صحیحین نیافتیم، لکن حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۲۱، ج ۴۵۸۷ کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین علیه السّلام این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: نبیء النبی صلی الله علیه و آله یوم الاثینین و اسلم علی یوم الثلاثاء. همچنین در همین جلد، ص ۱۴۷، ح ۴۶۶۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین علیه السّلام این حدیث را نقل کرده است: عن سلمان علیه السّلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله اولکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما علی بن ابی طالب. نیز در همین جلد ص ۵۲۸ ح ۵۹۶۳، کتاب معرفه الصحابه ذکر مناقب ابی موسی عبد الله بن قیس الاشعری این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال ابو موسی الاشعری: ان علیا اول من اسلم مع رسول الله. در صفحه ۵۷۱، ح ۶۱۲۱، کتاب معرفه الصحابه ذکر مناقب ابی اسحاق سعد بن ابی وقاص، این حدیث را نقل کرده است: عن قیس بن ابی حازم، قال: کنت بالمدينة فینا انا اطوف فی السوق اذ بلغت احجار الزيت فرأیت قوما مجتمعین علی فارس قد ركب دابه و هو یشتم علی بن ابی طالب و الناس وقوف حوالیه، اذ اقبل سعد بن ابی وقاص فوقف علیهم فقال: ما هذا؟ فقالوا: رجل یشتم علی بن ابی طالب، فتقدم سعد فافرجوا له حتی وقف علیه فقال: یا هذا علی ما تشتم علی بن ابی طالب؟ الم یکن اول من اسلم؟ الم یکن اول من صلی مع رسول الله؟...

احمد حنبل در مسند (۱) و ابن عبد البر در صفحه ۳۲ جلد سیم استیعاب (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۳) و سبط ابن جوزی در صفحه ۶۳ تذکره (۴) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده (۵) از ترمذی و مسلم

ص: ۶۱

-
- ۱- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۶۸، مسند زید بن ارقم. احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: اول من اسلم مع رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام
 - ۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۵، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عبد البر حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن انس بن مالک، قال: استنبی النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء.
 - ۳- خصائص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۴۴، باب صلاه امیر المؤمنین. نسائی حدیث را همانگونه که از مسند نقل کردیم آورده است.
 - ۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۶، باب ۲. ابن جوزی این حدیث را نقل کرده است: روی سعید بن جبیر عن ابن عباس: اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله علی و فیه نزلت هذه الآیه {والسابقون السابقون...} [واقعه/۱۰]
 - ۵- ینابیع الموده، قندروزی، ۲/۱۴۷، ح ۴۰۸، باب ۵۶. قندروزی احادیث گوناگونی را در این باب نقل می کند که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن انس: بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلاثاء.

و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۲) و ترمذی در صفحه ۲۱۴ جلد دوم جامع (۳) و حموی در فرائد (۴) و میرسید علی

همدانی در موده القربی (۵) حتی ابن

ص: ۶۲

۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۶۴، باب ۱، فصل ۱. ابن طلحه حدیث را این گونه نقل کرده است: فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعثه الله نبیا فاتبعه و آمن به و صدقه و بعث رسول الله صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۹، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید نیز احادیثی نقل کرده است که نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که به متن بعضی از آن احادیث اشاره شد و برخی دیگر نیز خواهد آمد.

۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۸۱، ح ۳۷۳۷، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. ترمذی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن انس بن مالک قال: بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء. گرچه ترمذی بعد از نقل این خبر به سند آن اعتراض دارد، لکن با وجود اینکه به این مضمون احادیث متعدد با طرق گوناگون در کتب معتبر اهل تسنن وجود دارد، خدشه ای به صحت این حدیث وارد نخواهد شد.

۴- فرائد السمطین، حموی، ۱/۲۴۴، ح ۱۸۹، سمط ۱، باب ۴۷. حموی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن انس بن مالک قال: استنبت النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلاثاء

۵- موده القربی، میرسید علی همدانی، موده ۷، با استفاده از ینابیع الموده، قندروزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۴، باب ۵۶) همدانی این حدیث را نقل کرده است: عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اولکم ورودا علی الحوض و اولکم اسلام علی بن ابی طالب.

حجر متعصب در صواعق(۱) و دیگران از فحول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ از انس بن مالک و دیگران نقل نموده اند:

«بعث النبى فى يوم الاثنين و آمن علىّ يوم الثلاثاء»

(پیغمبر روز دوشنبه مبعوث به رسالت شد و علیّ در روز سه شنبه ایمان آورد.)

و نیز آورده اند که:

«بعث النبى فى يوم الاثنين و صلىّ علىّ معه يوم الثلاثاء أنّه أوّل من آمن برسول الله من الذکور.»

(پیغمبر در روز دوشنبه مبعوث شد و روز سه شنبه علیّ با او نماز گزارد.)

و نیز طبری در صفحه ۲۴۱ جلد دوم تاریخ(۲) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۶ جلد سیم شرح نهج و ترمذی در صفحه ۲۱۵ جلد دوم جامع(۳) و امام احمد در

ص: ۶۳

-
- ۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۰، باب ۹، فصل ۱. ابن حجر می نویسد: قال ابن عباس و انس و زید بن ارقم و سلمان الفارسی و جماعه انه اول من اسلم و نقل بعضهم الاجماع علیه.
 - ۲- تاریخ طبری، ۵۶-۲/۵۵، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله عند ابتداء الله ذکره ایاه. طبری احادیثی با طرق و الفاظ گواگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: عن زید بن ارقم قال: اول من اسلم مع رسول الله صلىّ الله علیه و آله علیّ بن ابی طالب. عن جابیر قال: بعث النبى صلىّ الله علیه و آله يوم الاثنين و صلىّ علىّ يوم الثلاثاء.
 - ۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۸۲، ح ۳۷۴۳-۳۷۴۴، کتاب المناقب، باب مناقب علیّ. ترمذی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: اول من صلىّ علىّ.

صفحه ۳۶۸ جلد چهارم مسند(۱) و ابن اثیر در صفحه ۲۲ جلد دوم کامل(۲) و حاکم نیشابوری در صفحه ۳۳۶ جلد چهارم مستدرک(۳) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۵ کفایه الطالب(۴) به اسناد خود از ابن عباس روایت

ص: ۶۴

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۷۳، مسند ابن عباس. احمد بن حنبل علاوه بر آنچه بیشتر از او یاد کردیم این حدیث را نیز نقل کرده است: عن ابن عباس قال: اول من صلی مع النبی صلی الله علیه وآله بعد خدیجه علی.

۲- الکامل، ابن اثیر، ۲/۵۷، ذکر الاختلاف فی اول من اسلم. ابن اثیر نیز احادیث گوناگونی نقل کرده است که متن آن را از کتب دیگر نقل کرده ایم.

۳- پیشتر به مدرک آن اشاره شد.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۵، باب ۲۵. گنجی نیز حدیث را به الفاظی که قبلاً نقل کردیم آورده است. سپس در مقام بیان اختلافات در این مسئله بر آمده می نویسد: قلت: و قد اختلف العلماء فی اول من صلی من هذه الأمة بعد النبی صلی الله علیه وآله و المختار من الروایات عندی قول عباس [اول من صلی علی] و يدل علیه قول عبد الرحمن بن جعل الجمحی یقول فیہ حین بویع علی علیه السلام: علی وصی المصطفی و ابن عمه و اول من صلی لذلذی العرض و اتقی و قال الفضل بن العباس فی قصیده له: اذا نحن بایعنا علیاً فحسبنا ابو حسن مما نخاف من الفتن و اول من صلی من الناس واحدا سوی خیره النسوان و الله ذو المنن سپس گنجی شافعی اشکالی را نسبت به روایت ابن عباس در این موضوع بیان کرده و به زیبایی پاسخ می دهد که به متن آن اشاره می کنیم: فان قیل: ان عبد الله بن عباس كان عام حجه الوداع مناهازاً للاحتلام و روی عنه انه كان حین توفی رسول الله صلی الله علیه وآله ابن خمس و عشر سنه و روی اقل من ذلك، فمولده بعد البعثة باكثر من ثمان سنين، فانی له ان علیاً اول من صلی و هو اذ ذاك لم یخلق بعد؟ قلت: یظهر ان اباه العباس اخبره بذلك لانه اخبر عقیفاً الکندی حین شاهد النبی صلی الله علیه وآله و علیاً و خدیجه یصلون فی اول الاسلام حین لم یصل غیرهم. و من اخبر الغرباء بذلك فأجدر ان یخبر بنیه به. و نیز ثعلبی در الکشف و البیان، ۵/۸۴، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه این حدیث را نقل کرده است: و روی اسماعیل بن ایاس بن عقیف عن ابیه عن جده عقیف قال: كنت امرأً تاجراً فقدمت مكة ایام حج فتزلت علی العباس بن عبد المطلب و كان العباس لی صديقاً و كان یختلف الی الیمن یشتری القطن فیبیعه ایام الموسم. فبینما انا و العباس بمنی اذ جاء رجل شاب حین حلقت الشمس فی السماء فرمی بیصره الی السماء ثم استقبل الکعبه فلبث مستقبلها، حتی جاء غلام فقام عن یمینه فلم یلبث ان جاء غلام فقام عن یمینه فلم یلبث ان جائت امرأه فقامت خلفهما فرکع الشاب و رکع الغلام و المرأه فخرّ الشاب ساجداً فسجد معه فرفع، فرفع الغلام و المرأه فقلت: یا عباس امر عظیم! فقال: امر عظیم. فقلت: ویحکک ما هذا؟ فقال: ذا ابن اخی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب یزعم انه الله تعالی بعثه رسولا و ان کنوز کسری و قیصر ستفتح علیه، و هذا الغلام ابن اخی علی بن ابی طالب، و هذا المرأه خدیجه بنت خویلد زوجة محمد قد تابعاه علی دینه، ما علی ظهر الارض کلها علی هذا الدین غیر هؤلاء همچنین: نسائی در سنن الکبری، ۵/۱۰۵-۱۰۷، ح ۸۳۹۱-۸۳۹۵، کتاب الخصائص، ذکر صلاته قبل الناس و انه اول من صلی من هذه الأمة؛ احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۵۸۹-۵۹۱، ح ۹۹۷-۱۰۰۴، فضائل علی بن ابی طالب؛ ابن ابی شیبیه در المصنف، ۸/۴۴۹، ح ۱، کتاب المغازی، اسلام علی بن ابی طالب؛ ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۴/۴۶۴، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب الهاشمی، ابن حجر در شرح حال امیر المؤمنین می نویسد: اول الناس اسلاماً فی قول کثیر من اهل

العلم؛ بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۳۴۷، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن واضح در تاریخ یعقوبی، ۲/۲۳، المبعث؛ عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۵/۳۲۵، ح ۹۷۱۹، کتاب المغازی، ذکر اول من اسلم و ۱۱/۲۲۷، ح ۲۰۳۹۱-۲۰۳۹۲، کتاب الجامع، باب اصحاب نبی صلی الله علیه وآله. ابن سعد در طبقات الکبری، ۳/۱۵، طبقات البدریین من المهاجرین، الطبقة الاولى، شرح حال علی بن ابی طالب، ذکر اسلام علی و صلواته؛ شوکانی در نیل الاوطار، ۷/۲۱۳، ح ۳۲۱۸، ابواب احکام الرده و الاسلام، باب تبع الطفل لابويه فی الکفر و لمن اسلم منهما فی الاسلام؛ احمد بن شعيب نسائی در فضائل الصحابه، ص ۱۳، فضائل علی؛ بیهقی در السنن الکبری، ۶/۲۰۷، کتاب اللقطه، باب من قال يحکم بصره اسلامه. طبرانی در معجم الکبیر، ۱۹/۲۹۱، احادیث عبید العجلی؛ زرندی در نظم در السمطين، ص ۸۱-۸۴، سمط ۱، قسم ۲، ذکر اسلامه؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۲۸ و ۱۴۴، ح ۳۶۴۷ و ۳۶۴۵۱، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی. تهذیب الکمال، مزی، ۵/۳۵۴، رقم ۱۰۷۶، شرح حال حبه بن حوین او قدامه الکوفی؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۴/۲۳۳، رقم ۱۹۴۷، شرح حال احمد بن عبد الله ابو الفض بن الفافی؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. خوارزمی در مناقب، ص ۵۶-۵۸، ح ۲۲-۲۷، فصل ۴؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۰۳، باب ۴، تمام حدیث الخوارج؛ ابی داوود طیالسی در المسند، ص ۹۳، مسند زید بن ارقم؛ دیلمی در الفردوس، ۱/۲۷، ح ۳۹، حدیث الاوائل، طبری در تاریخ خود، ۲/۵، ذکر الخبر عما کان من امر النبی، ذکر بعض من قال ذلك ممن حضرنا ذكره؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۸-۳۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۳/۳۶، فصل فی اول من اسلم من متقدمی الاسلام و الصحابه و غیرهم؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۰۹، باب ۴، فصل ۴، ذکر نه اول من اسلم و در ذخائر العقبی، ص ۵۸، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر انه اول من اسلم. مبارک فوری، در تحفه الاحوذی، ۱۰/۱۶۰، شرح حدیث ۳۹۷۶، ابواب المناقب، باب مناقب علی، در شرح این حدیث: (بعث النبی صلی الله علیه وآله يوم الاثنين و صلی علی يوم الثلاثاء) می نویسد: فيه دليل علی ان اول من اسلم من الذکور هو علی؛ منابع یاد شده با الفاظ و طرق گوناگون احادیثی نقل کردند که بیانگر آن است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم نخستین مسلمان و نخستین نمازگزار بوده است.

نموده اند که «اول من صلّى علیّ» یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز گذارد علی علیه السّلام بود. و از زید بن ارقم وارد است که: «أول من اسلم مع رسول الله علی بن ابی طالب علیه السّلام» و از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسی بسیار است که برای نمونه کافی می باشد.

ص: ۶۶

مخصوصاً لازم است توجه نمائید به آنچه را که فقیه دانشمند خودتان نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۱۶ فصول المهمه (۱) فصل تربیت النبی و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۱ فصل اول مطالب السؤل (۲) و دیگران نقل نموده اند

ص: ۶۷

۱- الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۱-۱۸۶، فصل ۱، فصل فی تربیه النبی صلی الله علیه وآله له علیه السّلام. ابن صباغ می نویسد: و ذلك انه لما نشأ علي بن ابي طالب عليه السّلام و بلغ سن التمييز اصاب اهل مکه جذب شديد و قحط اجحف بذوی المروّه و اضر بذی العیال الی الغایه، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعنه العباس - و كان من ایسر بنی هاشم: - یا عم ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما ترى، فانطلق بنا الی بیته لنخفف من عیاله فتأخذ انت رجلاً واحداً و آخذ انا رجلاً فنكفلهما عنه. قال العباس: افعّل. فانطلقا حتی اتيا ابا طالب فقالا: انا نريد ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فيه، فقال لهما ابو طالب: اذا ترکتما لی عقیلاً و طالباً فاصنعا ما شئتما، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و ضمه الیه و اخذ العباس جعفرًا فضمه الیه، فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعث الله عزوجل محمداً نبیاً فاتبعه علیٌّ علیه السّلام و آمن به و صدّقه و كان عمره اذ ذاک فی السنه الثالثه عشر من عمره و لم یبلغ الحلم و قیل غیر ذلک و اکثر الاقوال و اشهرها انه لم یبلغ الحلم و انه اول من اسلم و آمن برسول الله صلی الله علیه وآله من الذکور بعد خدیجه.

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۶۳-۶۴ باب ۱، فصل ۱. ابن طلحه می نویسد: فلما نشأ و کبر اصاب اهل مکه جذب شديد و قط مؤلم اجحف بذوی الثروه و اضر الی الغایه بذوی العیال، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعنه العباس و كان من ایسر بنی هاشم: «یا عم ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما ترى، فانطلق بنا الیه فلنخفف من عیاله، آخذ من بنیه رجلاً- و تأخذ انت رجلاً- فنكفلهما عنه.» قال العباس: نعم فانطلقا حتی اتيا ابا طالب فقالا: انا نريد ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فيه، فقال لهما ابوطالب: اذا ترکتما لی عقیلاً و طالباً فاصنعا ما شئتما، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و ضمه الیه و اخذ العباس جعفرًا فضمه الیه، فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعثه الله تعالی نبیاً فاتبعه و آمن به و صدقه و بعث رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و صلی علی یوم الاثین و صلی علی یوم الثلاثاء همچنین حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۶۶۶، ح ۶۴۶۳، کتاب معرفه الصحابه ذکر عقیل بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن مجاهد بن جیر ابی الحجاج قال: كان من نعم الله علی علی بن ابی طالب علیه السّلام ما صنع الله له و اراده به من الخیر ان قریشاً اصابتهم ازمه شدیدة و كان ابوطالب فی عیال کثیر فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعنه العباس، و كان من ایسر بنی هاشم: یا ابا الفضل ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما ترى من هذه الازمه فانطلق بنا الیه لنخفف عنه من عیاله آخذ من بنیه رجلاً و تأخذ انت رجلاً- فنكفلهما عنه، فقال العباس: نعم فانطلقا حتی اتيا ابا طالب فقالا: انا نريد ان نخفف عنک من عیالک حتی تنکشف عن الناس ما هم فيه. فقال لهما ابوطالب: اذا ترکتما لی عقیلاً فاصنعا ما شئتما. فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و ضمه الیه و اخذ العباس جعفرًا فضمه الیه. فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعثه الله نبیاً فاتبعه و صدّقه، و اخذ العباس جعفرًا و لم یزل جعفر مع العباس حتی اسلم و استغنی عنه. و نیز طبری در تاریخ خود، ۲-۵۷-۵۸، ذکر الخیر عما کان من امر نبی الله، علاوه بر آنچه از مستدرک نقل کردیم این حدیث را نیز آورده است: عن اسحاق قال: كان اول ذکر آمن برسول الله صلی الله علیه وآله و صلی معه و صدقه بما جاءه من عند الله علی بن ابی طالب و هو یومئذ ابن عشر سنین و كان مما

انعم الله به على علي بن ابي طالب عليه السلام انه كان في حجر رسول الله عليه السلام قبل الاسلام. همچنين ثعلبي در الكشف و البيان، ۵/۸۴، ذيل آيه ۱۰۰ سوره توبه؛ قندوزي در ينابيع الموده، ۲/۱۴۵؛ خ ۴۰۰، باب ۵۶، ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۱۹۹، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، ذكر ما كان من صلاه علي مع رسول الله صلى الله عليه وآله في صغره؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۲/۳۰۰، جماع ابواب بعض الأمور الكائنه بعد بعثته صلى الله عليه وآله باب ۲، با الفاظی مشابه به همین حدیث اشاره کرده اند.

سالی که در مکه معظمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث به رسالت نشده بود) به عباس عم اکرم خود فرمود برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم به کفالت تا بار عم عزیزم سبک شود عباس قبول کرد به اتفاق به ملاقات جناب ابو طالب رفتند و علت آمدن خود را نقل نموده اند سالی که در مکه معظمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث به رسالت نشده بود) به عباس عم اکرم خود فرمود برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم به کفالت تا بار عم عزیزم سبک شود عباس قبول کرد به اتفاق به ملاقات جناب ابو طالب رفتند و علت آمدن خود را بیان نمودند جناب ابو طالب موافقت فرمود عباس جعفر طیار را به عهده

گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را عهده دار شد آنگاه مالکی به این عبارت گوید:

«فلم یزل علیّ مع رسول الله حتّی بعث الله عزّ و جلّ محمّداصلی الله علیه وآله نبیّا فاتبعه علیّ علیه السّلام و آمن به و صدّقه و کان عمره اذ ذاک فی السنه الثالثه عشر من عمره لم یبلغ الحلم و أنّه اوّل من اسلم و آمن برسول الله من الذکور بعد خدیجه»

(پیوسته علیّ با پیغمبر بود تا خدا آن حضرت را مبعوث به رسالت نمود، پس علیّ ایمان آورد و متابعت نمود پیغمبر را و تصدیق کرد او را در حالتی که از عمرش سیزده سال گذشته و به حد بلوغ نرسیده بود و او اول کسی بود که اسلام و ایمان آورد به آن حضرت از مردان بعد از خدیجه)

سبقت علی علیه السّلام در اسلام

آنگاه مالکی (۱) در همان فصل نقل قول امام ثعلبی را می نماید که در تفسیر آیه

ص: ۶۹

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۶-۱۸۸، فصل ۱، فصل بی تربیه النبی صلی الله علیه وآله له علیه السّلام ابن صباغ می نویسد: قال الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: {و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار} [توبه/۱۰۰] و هو قول ابن عباس، و جابر بن عبد الله الانصاری، و زید بن ارقم، و محمد بن المنکدر، و ربیع المرائی، و قد اشار علیّ بن ابی طالب کرم الله وجهه الی شیء من ذلك فی ابیات قاله و رواها عنه الثقات الا ثبات و هی هذه: محمد النبی اخی و صنوی و حمزه سید الشهداء عمی شایان ذکر است که ثعلبی در الکشف و البیان، ۵/۸۳، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه می نویسد: و اختلفوا ایضا فی اول من آمن برسول الله صلی الله علیه وآله بعد امرأته خدیجه بنت خویلد مع اتفاقهم انها اول من آمن بالنبی و صدقته فقال بعضهم اول ذکر آمن برسول الله صلی الله علیه وآله و صلی معه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و هو قول ابن عباس و جابر و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیع المرائی و ابی حازم المدنی.

۱۰۱ سوره ۹ (توبه) {وَاللّٰبِقُونَ الْمَأْوُلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ} چنین آورده که ابن عباس و جابر ابن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکدر و ربیعہ المرائی گویند اوّل کسی که ایمان آورد بعد از خدیجه به رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام بوده آنگاه گوید علی کرم الله وجهه اشاره به این معنی نموده در اشعار خودش که ثقات از علماء از قول او نقل نموده اند که فرمود.

محمد النبی اخی و صنوی

و حمزه سید الشهداء عمی

بنت محمد سکنی و عرسی

منوط لحمها بدمی و لحمی

و سبطا احمد ولدای منها

فأیکم له سهم کسهمی (ابن طلحه)

سبقتکم الی الاسلام طفلا

صغیرا ما بلغت اوان حلمی

و اوجب لی ولایتہ علیکم

رسول الله یوم غدیر خم (ابن طلحه)

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقى الاله غدا بظلمی

(محمد رسول الله برادر و پسر عموی من است و حمزه سید الشهداء عم من است و فاطمه دختر پیغمبر همسر من است و دو دخترزادگان پیغمبر فرزندان من از فاطمه اند پس کدام یک از شما چنین قسمتی مانند من دارید اسبق از همه اسلام آوردم در حالتی که طفل بودم قبل از اینکه به

حد بلوغ برسم و واجب نمود پیغمبر برای من ولایت خود را بر شما روز غدیر خم آنگاه سه مرتبه فرمود وای بر کسی که ملاقات کند خدا را روز قیامت در حالتی که به من ظلم نموده باشد.)

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۱ مطالب السؤل (۱) ضمن فصل اول از

ص: ۷۱

۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۶۴، باب ۱ فصل ۱. ابن طلحه به نامه معاویه اشاره نکرده و تنها شعر را نقل کرده است. و نیز زرنندی حنفی، در نظم درر السمطین، ص ۹۷، سمط ۱ قسم ۲، این حدیث را اینگونه نقل می کند: و یروی ان معاویه كتب الی علی علیه السّلام یفتخر علیه: اما بعد، فانّ ابی کان سیداً فی الجاهلیه و صرت ملکاً فی الاسلام و انا خال المؤمنین و کاتب الوحی و صهر رسول الله. فقال علی علیه السّلام: ایفتخر علی ابن ام آکله الاکباد؟ اکتب الیه یا قنبر: ان لی سیوفاً بدریه و سهاماً هاشمیه قد عرفت مواقع نصالها فی اقاربک و عشایرک یوم بدر و ما هی من الظالمین ببعید. ثم انشد: محمد النبی اخی و صهری و حمزه سید الشهداء عمی و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۲، ح ۳۶۳۶۶، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۹-۱۰ حوادث سال ۴۰ هجری، فصل فی ذکر شیء من سیرته الفاضله؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۵۲۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص، ص ۱۰۲، باب ۴، تمام حدیث الخوارج؛ حدیث را همان گونه که از نظم درر السمطین نقل کردیم با اختلاف اندکی در الفاظ آورده اند. قندروزی حنفی در ینابیع الموده ۳/۱۴۳، باب ۶۵، می نویسد: قال الامام تاج الاسلام الخدا آبادی البخاری فی اربعینه: روی هذه الأبیات عن علی علیه السّلام: سبقتکم الی الاسلام طراً غلاماً ما بلغت اوان حلمی محمد النبی اخی و صهری حمزه سید الشهداء عمی ابن حجر مکی، در صواعق المحرقه، ص ۱۳۲، باب ۹، فصل ۴، بعد از نقل این حدیث می نویسد: قال البیهقی: ان هذا الشعر مما یجب علی کل احد متوال فی علی حفظه لیعلم مفاخره فی الاسلام و مناقب علی و فضائله اکثر من ان تحصی. شایان ذکر است با اینکه کسانی مانند محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و زرنندی حنفی در نظم درر السمطین بیتی از شعر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را که در آن به عید غدیر خم اشاره شده است آورده اند، این بیت در بسیاری از مصادر اهل سنت حذف گردیده است.

باب اول و اکابر مورخین و محدثین علماء خودتان نقل نموده اند که این اشعار را آن حضرت در جواب معاویه نوشت موقعی که در نامه خود به آن حضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیت سید القوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین و کاتب الوحی و صاحب فضائل هستم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود: «أبالفضائل يفخر عليّ ابن آكله الاكباد» یعنی آیا به فضائل فخریه می کند پسر خورنده جگرها (یعنی هند مادر معاویه که جگر حمزه سید الشهداء را در احد برای او آوردند و در دهان جوید) آنگاه اشعار مذکور را برای او نوشت و در آن اشاره به غدیر خم نموده و اثبات می نماید که او است امام و خلیفه و اولی به تصرف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و به امر آن حضرت و معاویه با جدّیتی که به مخالفت آن حضرت داشت نتوانست در این مفاخرات تکذیب آن حضرت را بنماید.

و نیز حاکم ابو القاسم حسکانی (۱) که از فحول اعلام و محل وثوق علمای

ص: ۷۲

۱- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۳۴-۳۳۴، ح ۳۴۲، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه. حسکانی این روایت را نقل می نماید: عن عبد الرحمن بن عوف فی قوله تعالی: {والسابقون الاولون} قال: هم سته من قریش اولهم اسلاماً علی بن ابی طالب. و نیز ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۴۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، این حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن عوف فی قوله تعالی: {والسابقون الاولون} قال: هم عشرة من قریش، کان اولهم اسلاماً علی بن ابی طالب.

شما است در ذیل همین آیه مذکوره از عبد الرحمن بن عوف نقل می نماید که ده نفر از قریش ایمان آوردند اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

و از انس بن مالک روایت می نمایند اکابر علماء شما مانند احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده (۲) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلِيَّ عَلَيَّ سَبْعَ سِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ تَرْفَعْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مِنِّي وَ مِنْ عَلَيَّ.

(هفت سال ملائکه بر من و بر علی صلوات فرستادند؛ زیرا که در این مدت

ص: ۷۳

۱- مناقب خوارزمی، ص ۵۴، ح ۱۸، فصل ۴.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۹۴، ح ۱۷، باب ۱۲. و نیز زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۸۳، سمط ۱، قسم ۲، ذکر اسلامه، حدیث را این گونه نقل کرده است: وعن ایوب الانصاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لقد صلت الملائکه علی و علی و علی علی، لانا کنا نصلی و لیس معنا احد یصلی غیرنا. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۸۴، ح ۸۱۸، ذیل آیه ۷ سوره غافر، این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الملائکه صلت علی و علی علی سبعم سنین قبل ان یسلم بشر. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۶ - ۳۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: صلت الملائکه علی و علی و علی بن ابی طالب سبع سنین. قالوا و لم ذاک یا رسول الله؟ قال: لم یکن معی من الرجال غیره. همچنین ابن اثیر در اسد الغابه، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۳/۲۳۰، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما، همین حدیث را با الفاظی مشابه نقل کرده اند.

کلمه شهادت از احدی به آسمان برنخواست مگر از من و علی)

و ابن ابی الحدید معتزلی از صفحه ۳۷۵ تا صفحه ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) اخبار بسیاری از طرق روات و علماء خودتان نقل نموده است که علی علیه السلام از همه مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همه اخبار و اختلاف اقوال گوید:

«فدلّ مجموع ما ذکرناه أنّ علیاً علیه السلام أوّل الناس اسلاماً و أنّ المخالف فی ذلك شاذّ و الشذّ لا یعتدّ به».

(مجموع از آنچه ذکر نمودیم دلالت دارد بر آنکه علی علیه السلام اول از همه اسلام آورد و مخالفین در این امر شاذ و کم نیستند و به قول شاذ اعتنائی نیست.)

و امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است شش حدیث اول خصائص العلوی (۲) را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسی که ایمان آورد به رسول الله صلی الله علیه و آله و نماز گزارد با آن حضرت علی علیه السلام بود.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده (۳) ۳۱ خبر از ترمذی و حموینی و ابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و امام ثعلبی و ابن مغازلی و ابو المؤید خوارزمی و دیلمی به مضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و

ص: ۷۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۴/۱۱۶-۱۲۵، خطبه ۵۶، فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام.

۲- خصایص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۴۲-۴۶، صلاه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۸۹-۱۹۸، ح ۱-۲۹، باب ۱۲.

نتیجه همه آنها آنکه علی علیه السلام اسبق از همه امت اسلام ایمان آورد، و حتی ابن حجر مکی متعصب در فصل دوم از صواعق (۱) اخباری به همین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع بعض از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر پر برکتی از مناقب به اسناد خودش از ابی الزبیر مکی از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوانم تا حجه تمام گردد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الله تبارک و تعالی اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علی سید الکتب فقلت الهی و سیدی انک ارسلت موسی الی فرعون فستلک ان تجعل معه اخاه هارون وزیرا یشد به عضده و یصدق به قوله و انی أسألك یا سیدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیرا تشد به عضدی فاجعل لی علیا وزیرا و اخا و اجعل الشجاعه فی

قلبه و البسه الهیبه علی عدوه و هو اول من آمن بی و صدقنی و اول من وحد الله معی و انی سألت ذلک ربی عزّ و جلّ فاعطانیه فهو سید الاوصیاء اللّٰهوق به سعاده و الموت فی طاعته شهاده و اسمه فی التوریه مقرون الی اسمی و زوجته صدیقه الکبری ابنتی و ابناه سیدا شباب اهل الجنّه ابنای و هو و هما و الائمه من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیین و هم

ص: ۷۵

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۵، ح ۲۹، باب ۹، فصل ۲. ابن حجر علاوه بر آنچه پیشتر از او یاد کردیم این حدیث را نیز نقل می کند: اخرج الدیلمی ایضا عن عائشه و الطبرانی و ابن مردویه عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله قال: السبق ثلاثه: فالسابق الی موسی یوشع بن نون و السابق الی عیسی صاحب یس و السابق الی محمد، علی بن ابی طالب.

ابواب العلم فی امتی من تبعهم نجی من النار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد الا ادخله الله الجنه انتهى».

(خداوند متعال برگزید و اختیار نمود مرا (از میان خلق) و قرار داد مرا پیغمبر و نازل گردانید بر من بهترین کتابها را پس من عرض کردم الهی و سیدی موسی را فرستادی به سوی فرعون پس درخواست نمود از تو اینکه برادرش

هارون را وزیر او قرار دهی و محکم نمائی به وجود او بازوی او را و تصدیق نمایند به وسیله او دعوت او را. اینک من از تو درخواست می نمایم که از اهل من قرار دهی برای من وزیری که به وجود او محکم گردد بازوی من پس قرار بده برای من علی را به مقام وزارت و اخوت و شجاعت را در قلب او قرار بده و هیبتی به او مرحمت نما در مقابل دشمنانش و علی اول کسی ست که ایمان به من آورد و تصدیق مرا نمود و اول کسی ست که با من خدا را به وحدانیت یاد نمود - آنگاه فرمود من این سؤالی را که از پروردگار نمودم بمن عطا نمود (یعنی علی را وزیر و برادر من قرار داد) پس علی آقای اوصیاء می باشد ملحق شدن به او سعادت و مردن در اطاعت او شهادت است اسم او با اسم من در تورات می باشد و همسر او صدیقه کبری دختر من است و دو پسر او که دو سید جوانان اهل بهشتند فرزندان منند و علی و حسن و حسین و امامان بعد از آنها حجت‌های خدا بر خلق اند بعد از انبیاء و آنها هستند ابواب علم در امت من هر کس آنها را متابعت و پیروی نماید از آتش نجات یابد و هر کس به آنها اقتدا نماید هدایت یابد به راه راست عطا نموده خدا محبت آنها را به بنده ای مگر آنکه آنها را داخل بهشت می نماید. (پس عبرت بگیرد ای صاحبان بصیرت و بینائی.) (فاعتبروا یا اولی الابصار)

و اگر بخواهم تمام اخباری را که فقط از طریق روایات و اکابر علماء خودتان در این باب رسیده بدون استناد به کتب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته می شود (۱) گمان می کنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانید

ص: ۷۷

۱- در باره اسلام و نماز امیر المؤمنین علیه السلام لازم است به دو نکته اشاره کنیم: نکته اول: نصوصی که اثبات می کند که امیر المؤمنین علیه السلام نخستین نماز گزار بوده است به سه گروه تقسیم می شود: گروه اول: کلمات پیامبر اکرم که دلالت بر این مطلب دارد. گروه دوم: کلمات امیر المؤمنین علیه السلام که این ادعا را اثبات می کند. گروه سوم: اعترافات صحابه مبنی بر اینکه امیر المؤمنین نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار بوده است. نکته دوم: بررسی مدارکی که اثبات می کند اسلام ابو بکر بعد از امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. گفتنی است که ما در مقام گردآوری همه احادیث و مدارک در این باب نیستیم، بلکه به اختصار به جمع بندی روایات می پردازیم. لذا ممکن است برخی از منابعی که به آن اشاره می کنیم قبلاً تکرار شده یا بعداً به آن اشاره شود. با این وصف، برای جمع بندی این بحث تکرار آن خالی از فایده نیست. نکته اول: گروه اول نصوص نبوی در برخی از احادیث، پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می فرمایند که امیر المؤمنین علیه السلام نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار است. در اینجا به هشت حدیث اشاره می کنیم: ۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اولکم وارداً (وروداً) علی الحوض اولکم اسلاماً، علی بن ابی طالب». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۷، ح ۴۶۶۲، کتاب معرفه الصحابه باب مناقب علی، ذکر اسلام امیر المؤمنین. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۲۹۹۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۰، ترجمه ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۹، خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی. استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۱، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. مناقب ابن مغزلی، ص ۱۶، ح ۲۲، ما جاء فی اسلام علی. مناقب خوارزمی، ص ۵۲، ح ۱۵، فصل ۴. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۲/۸۱، رقم ۴۵۹، شرح حال محمد بن ابان المخرمی. ۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه علیها السلام «زوجتک خیر امتی، اعلمهم علماً و افضلهم حتماً و اولهم اسلاماً» کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۱۳۲، ح ۳۲۹۳۶ کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ فضائل علی. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۳۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. اسد الغابه، ابن اثیر، ۵/۵۲۰، شرح حال فاطمه بنت رسول الله. مناقب خوارزمی، ص ۱۰۶، ح ۱۱۱، فصل ۹. مسند احمد بن حنبل، ۵/۲۶، مسند معقل بن یسار. ۳. اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بید علی فقال: «ان هذا اول من آمن بی، و هذا اول من یصافحنی یوم القیامه، و هذا الصدیق الاکبر». کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۷، باب ۴۴. معجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۶۹، احادیث ابو سخیله کوفی عن سلمان. نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۸۲، سمط ۱، قسم ۲. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۲۹۹۰، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله «لقد صلت الملائکه علی و علی علی سبع سنین، لانا کنا نصلی و لیس معنا احد غیرنا». نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۸۳، سمط ۱، قسم ۲. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۸، شرح حال علی بن ابی طالب. مناقب خوارزمی، ص ۵۳-۵۴، ح ۱۷ و ۱۸، فصل ۴. مناقب ابن مغزلی، ص ۱۴، ح ۱۷ و ۱۹، ما جاء فی اسلامه علیه السلام تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. الفردوس، دیلمی، ۳/۴۳۳، ح ۵۳۳۱، باب اللام. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۴، قسم ۱، باب فضائل علی ذکر صلاه الملائکه علیه. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ابن

ابى الحديد، ١٣/٢٣٠، خطبه ٢٣٨ (قاصعه)، القول فى اسلام ابى بكر و علىّ. فرائد السمطين، حموينى، ١/٢٤٢، ح ١٨٧، سمط ١/ باب ٤٧. شواهد التنزيل حسكاني، ١٨٤-٢/١٨٥، ح ٨١٨ و ٨١٩، ذيل آيه ٧ سوره غافر. كنوز الحقائق، مناوى، ٢/١٠٤، ح ٦٣٢٠، حرف اللام. ٥. قال رسول صلى الله عليه وآله: «إِنَّ أَوْلَ مَنْ صَلَّى مَعِيَ عَلَيَّ» فرائد السمطين، حموينى، ١/٢٤٥، ح ١٩٠، سمط ١، باب ٤٧. كنز العمال، متقى هندی، ١١/٦١٦، ح ٣٢٩٩٢، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢، فضائل علىّ. كنوز الحقائق، مناوى، ١/١٩٤، ح ٢٤٣٦، حرف الهمزة. الفردوس، ديلمى، ١/٢٧، ح ٣٩، باب الالف، ذكر حديث الاوائل. ينابيع المودّه، قندوزى، ٢/٧٥، ح ٤٦، باب ٥٦. ٦. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا على اخصمك بالنبوه و لا نبوه بعدى، و تخصم الناس بسبع و لا يحاجك فيهن احد يوم القيامة: انت اولهم ايماناً و اوفاهم بعهد الله...» حليه الاولياء، ابو نعيم اصفهاني، ١/٦٥-٦٦، رقم ٤، شرح حال علىّ بن ابى طالب. كنز العمال متقى هندی، ١١/٦١٧، ح ٣٢٩٩٤، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢، مناقب علىّ. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ٤٢/٥٨، رقم ٤٩٣٣، شرح حال علىّ بن ابى طالب. مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعى، ص ١٣٣، باب ١، فصل ٧. ٧. قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلی: «هذا اول من آمن بى و صدقتى.» شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ١٣/٢٢٥، خطبه ٢٣٨ (قاصعه)، القول فى اسلام بى بكر و علىّ. ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، ص ٥٨، قسم ١، باب فضائل علىّ، ذكر انه عليه السلام اول من اسلم. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ٤٢/٣٦، رقم ٤٩٣٣، شرح حال علىّ بن ابى طالب. گروه دوم: نصوص علوى در برخى از منابع خود امير المؤمنين تصريح مى فرمايند كه نخستين مسلمان و نخستين نماز گزار بوده اند كه به سه حديث اشاره مى كنيم: ١. عن على عليه السلام «انا عبد الله و اخو رسول الله و انا الصديق الاكبر لا يقولها بعدى الا كاذب مفتر و لقد صليت مع رسول الله قبل الناس بسبع سنين.» المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ٣/١٢١، ح ٤٥٨٤، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امير المؤمنين، ذكر اسلامه. سنن ابن ماجه، ١/٤٤، ح ١٢٠، مقدمه، فضل علىّ بن ابى طالب. تاريخ طبرى، ٢/٥٦، ذكر الخبر عما كان من امر نبى الله صلى الله عليه وآله. المصنف، ابن ابى شيبه، ٧/٤٩٨، ح ٢١، كتاب الفضائل، فضائل على بن ابى طالب. السنن الكبرى، نسائى، ٥/١٠٦-١٠٧، ح ٨٣٩٥، كتاب الخصائص، ذكر صلاته قبل الناس. تذكره الخواص، سبط بن الجوزى، ص ١٠٣، باب ٤. الكشف و البيان، ثعلبى، ٥/٨٥، ذيل آيه ١٠٠ سوره توبه. كنز العمال، متقى هندی، ١٣/١٢٢، ح ٣٦٣٨٩، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢ فضائل علىّ. ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، ص ٦٠، قسم ١، باب فضائل علىّ، ذكر انه اول من صلى. تهذيب الكمال، مزى، ٢٢/٥١٤، رقم ٤٥٧٢، شرح حال علاء بن صالح التيمى. فرائد السمطين، حموينى، ١/٢٤٨، ح ١٩٢، سمط ١، باب ٤٨. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ٢/٥٨٦، ح ٩٩٣، فضائل امير المؤمنين. الكامل، ابن اثير، ٢/٥٧، ذكر الاختلاف فى اول من اسلم. ٢. قال على عليه السلام: «انا اول رجل صلى مع رسول الله» مسند احمد بن حنبل، ١/١٤١، مسند علىّ بن ابى طالب. المعارف، ابن قتيبه، ص ١٦٩، اخبار ابوبكر، اسلام ابوبكر. كنز العمال، متقى هندی، ١٣/١٢٤، ح ٣٦٣٩٦، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢ فضائل علىّ. رياض النضره، محب الدين طبرى، ٣/١١٢، باب ٤، فصل ٤، ذكر انه اول من صلى. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، ٢٨٦/، رقم ٤٩٢٥، شرح حال علىّ بن ابى طالب. ٣. قال على عليه السلام: عبدت الله مع رسول الله صلى الله عليه وآله سبع سنين قبل ان يعبده احد من هذه الامه. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ٣/١٤٧، ح ٤٦٦٣، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امير المؤمنين، ذكر اسلام امير المؤمنين. سنن الكبرى، نسائى، ٥/١٠٧، ح ٨٣٩٦، كتاب الخصائص، ذكر عبادته علىّ. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ٤٢/٣٠، رقم ٤٩٣٣، شرح حال علىّ بن ابى طالب. استيعاب، ابن عبد البر، ٣/١٠٩٥، رقم ١٨٥٥، شرح حال علىّ بن ابى طالب. رياض النضره، محب الدين طبرى، ٣/١١١، باب ٤، فصل ٤، ذكر انه اول من صلى. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ٤/١١٨، خطبه ٥٦ (و من كلامه له من اصحابه يخبر عما سيكون من شأن رجل يأمر بسبه و البرائه منه)، فصل فيما قيل من سبق على الى الاسلام. گروه سوم: نصوص

صحابی در برخی از منابع، صحابه پیامبر اعتراف دارند که نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار امیر المؤمنین بوده است که به دو حدیث اشاره می‌کنیم: ۱. عن انس بن مالک قال: استنبیء (نبی - بعث) النبی یوم الاثنين و صلی (اسلم) علی یوم الثلاثاء. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، ح ۴۵۸۷، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین. استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۵، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. فرائد السمطین، حموی، ۱/۲۴۴، ح ۱۸۹، سمط ۱، باب ۴۷. الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۸۱، ح ۳۷۳۷، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. مسند ابو یعلی، ۷/۲۱۱۳، ح ۴۲۰۸، مسند انس بن مالک. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۱۱۹، خطبه ۵۶، (و من کلامه له من اصحابه یخبر عما یكون من شأن رجل یأمر بسبه و البرائه منه) فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱/۱۳۴، رقم ۱ شرح حال امیر المؤمنین علی علیه السلام تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. تهذیب الکمال، مزی، ۲۰/۴۸۲، رقم ۴۰۸۹، شرح حال علی بن ابی طالب. تاریخ طبری، ۲/۵۵، ذکر الخیر عما کان من امر نبی الله عند ابتداء الله ذکره. ۲. عن زید بن ارقم (عن ابن عباس عن سلمان): اول من صلی مع رسول الله (اسلم) علی بن ابی طالب. مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۷۳، مسند ابن عباس. الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۸۲، ح ۳۷۴۳، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۷، ح ۴۶۶۳، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین. السنن الکبری، بیهقی، ۶/۲۰۶، کتاب اللقطه، باب من قال لا یحکم باسلام الصبی بنفسه ابواه کافران، باب من قال یحکم بصره اسلامه. نظم درر السمطین، زرنندی حنفی، ص ۸۲، سمط ۱/قسم ۲، ذکر اسلامه. نکته دوم: با مراجعه به مدارک آشکار می‌گردد که اسلام ابوبکر بعد از اسلام امیر المؤمنین علیه السلام - به دلیل اختلاف روایت - به فاصله پنجاه نفر یا پنج نفر یا سه نفر بوده است. در اینجا مناسب است به برخی از این منابع اشاره کنیم: محمد بن جریر طبری در تاریخ خود، ۲/۶۰، ذکر الخیر عما کان من امر النبی ذکر بعض من قال ذلك ممن حضر، این حدیث را نقل می‌کند: عن محمد بن سعد قال: قلت لابی: أکان ابو بکر اولکم اسلاماً؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين. سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۳۴، خلافه ابو بکر، فصل فی اسلامه، این حدیث را نقل می‌کند: عن سعد بن ابی وقاص انه قال: لاییه سعد: أکان ابو بکر الصدیق اولکم اسلاماً؟ قال: لا و لکنه اسلم قبله اکثر من خمسه همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۴۵، رقم ۳۳۹۸، شرح حال ابوبکر، حدیث را به همین الفاظ نقل کرده است، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۸۹، قسم ۲، باب ۱، فصل ۴، ذکر اقاویل العلماء فی اول من اسلم، این حدیث را نقل می‌کند: قال ابن اسحاق: اول من اسلم علی، ثم زید بن حارثه، ثم ابوبکر... و به همین مضمون ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۲۲۶، شرح حال زید بن حارثه ابن قتیبه در المعارف ص ۱۶۸-۱۶۹، اسلام ابی بکر؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۹/۳۵۴، رقم ۲۳۳۳، شرح حال زید بن حارثه؛ یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۲۳، المبعث، احادیثی نقل کرده اند.

که علیّ آن کس است که از اول با رسول خداصلی الله علیه وآله بوده پس اولی و أحق است که آن بزرگوار را مشمول ﴿و الذین معه﴾ بدانیم نه آن کس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

اشکال در ایمان علیّ به دلیل طفولیت و جواب آن

حافظ: این مطلب ثابت است و احدی انکار این معنی را ننموده که علیّ کرم الله وجهه اسبق از همه اّمت در اسلام بوده ولی نکته قابل توجه این است که او اسبق از همه اّمت در اسلام بوده و این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علیّ کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه نمی باشد.

گرچه صحیح است که خلفای معظّم أبو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم

ص: ۸۲

مدتی بعد از علیّ کرم الله وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علیّ فرق داشت و قطعا ایمان آنها از ایمان علیّ افضل بوده به دلیل آنکه علیّ طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نو رسیده و نابالغ افضل و بالاتر است به علاوه ایمان علیّ تقلیدی و از آنها تحقیقی بوده قطعا ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است چون قطعا بچه نابالغ و غیر مکلف ایمان نمی آورد مگر روی تقلید و علیّ بچه دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتما تقلیدا ایمان آورده است.

داعی: باعث تعجب است این نوع مذاکرات از مثل شما دانشمندان قوم متحیرم این نوع گفتار شما را حمل بر چه بنمایم بگویم عنادا لجاجت می فرمائید که قلبم راضی

نمی شود به عالمی چنین نسبتی بدهم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعا للاسلاف صحبت می فرمائید یعنی شما تقلیدا (از خوارج و نواصب به تحریک امویها) حرف می زنید و تحقیقی در گفتار ندارید.

از شما سؤال می نمایم که آیا ایمان علی علیه السلام در عالم طفولیت به میل و اراده خودش بوده یا به دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ: اولاً جنابعالی از طرز صحبت چرا متأثر می شوید شبهه و اشکال در دل خلجان می کند باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و أمّا ثانياً جواب شما مسلم است که به دعوت رسول خدا علیّ ایمان آورد نه به میل و اراده خود.

داعی: آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را دعوت به اسلام نمود می دانست که

تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمی دانست اگر بگوئید نمی دانست نسبت جهل به آن حضرت داده اید و اگر می دانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمی باشد مع ذلک او را دعوت کرد کار لغو و عبث و بی جایی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث به رسول الله محققا کفر است.

چه آنکه پیغمبر معزاً و مبرّای از لغو و عبث است خصوصاً خاتم الانبیاء زیرا که خداوند در آیه ۳ سوره النجم/۵۳ درباره آن حضرت می فرماید {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}

(رسول خدا به هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید از روی وحی است که به او رسیده)

ایمان علیّ در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد

پس قطعاً آن حضرت علیّ را قابل و لایق و آماده دعوت می دانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آن حضرت صادر نمی گردد علاوه بر این معنی صرف سن منافی کمال عقل نمی باشد. بلوغ، دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات می شود نه در امور عقلیه و ایمان امری از امور عقلیه می باشد نه تکلیف شرعی پس «ایمان علیّ فی الصغر من فضائله» ایمان علیّ در کوچکی از فضایل آن حضرت می باشد کما آنکه درباره حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام و بچه تازه به دنیا آمده خداوند در آیه ۳۱ سوره ۱۹ (مریم) خبر می دهد که گفت:

{إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا}

(به درستی که من بنده خاص خدایم و کتاب آسمانی و شرف نبوت مرا

عطا فرموده) و درباره حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید:

{وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا}

(و یحیی را در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم)

سید اسماعیل حمیری یمنی (۱) که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده در اشعاری که در مدح آن حضرت سروده به همین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابو بنیه و وارثه و فارسه الوقیا

و قد اوتی الهدی و الحکم طفلاً کیحیی یوم اوتیه صیبا

(همچنان که یحیی در طفولیت و بچه گی واجد مقام نبوت گردیده علی علیه السلام هم که وصی و وارث پیغمبر و پدر فرزندان آن حضرت بود صاحب حکم ولایت و هادی خلق در حال طفولیت گردید.)

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نیازمند رسیدن به سن بلوغ نیست بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد در اثر طینت پاک است که خداوند عالم السرّ و الخفیّات فقط به آن دانا و خبیر است و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد به نبوت و علی در دوازده یاسیزده سالگی به ولایت مطلقه برسد مورد هیچ گونه

ص: ۸۵

۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ۲/۱۲، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام.

تعجیبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواصب و خوارج و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها می باشد که به ایمان علیّ علیه السّلام خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بر وجه تلقین و تقلید بوده است.

اولاً موثقین از اکابر علماء شما همه اعتراف به این فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آن حضرت فضل و فخری نبوده پس آن همه فخر و مباهاتی که آن حضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده؟

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند محمّد بن طلحه شافعی(۱) و ابن صباغ مالکی(۲) و ابن ابی الحدید(۳) و دیگران اشعار آن حضرت را نقل نموده اند که ضمناً فرمود:

سبقتکم الی الاسلام طفلاً صغیراً ما بلغت اوان حلمی

و اگر ایمان آن حضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم صلی الله علیه وآله آن بزرگوار را به این فضل و خصیصه تخصیص نمی داد و آن حضرت خود فخر و مباهات به این معنی نمی نمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۰۲ ینابیع

ص: ۸۶

۱- در همین مجلس گذشت.

۲- در همین مجلس گذشت.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۱۲۲، خطبه ۵۶، (مو من کلامه له من اصحابه یخبر عما سیکون من شأن رجل یامر بسبه و البرائه منه) فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام.

الموده (۱) ضمن باب ۵۶ از ذخایرالعقبی امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل می نماید که گفت من و ابو بکر و ابو عبيده جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک بر شانه علی علیه السلام زد و فرمود:

«يا عليّ انت أوّل المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منّی بمنزله هارون من موسى»

(ای علی تو نخستین مومن و نخستین مسلمانی و تو برای من همانند هارونی برای موسی)

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید از ابن عباس «حبر امت» که گفت من و ابو بکر و ابو عبيده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علی بن ابی طالب زد و فرمود:

«انت أوّل المسلمین اسلاما و انت أوّل المؤمنین ایمانا و انت منّی بمنزله

ص: ۸۷

۱- قندوزی، ۲/۱۴۶، ح ۴۰۳، باب ۵۶. قندوزی این حدیث را نقل می کند: عن عمر بن خطاب قال: كنت انا و ابو بکر و ابو عبيده و جماعه اذ ضرب النبي صلى الله عليه وآله منك علي (بن ابی طالب) فقال: يا علي انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزله هارون من موسى. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۲۴، رقم ۳۶۳۹۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۶۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ دیلمی در الفردوس، ۵/۳۱۵، ح ۸۲۹۹، باب الیاء؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۵۸، قسم ۱، باب فضائل علی ذکر انه علیه السلام اول من اسلم؛ محب الدین طبری در ریاض النضره ۳/۱۰۹-۱۱۰، باب ۴، فصل ۴، ذکر انه اول من اسلم؛ خوارزمی در مناقب، ص ۵۵، ح ۱۹، فصل ۴، همین حدیث را نقل کرده اند.

هارون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحبنى و یبغضک»

(تو از حیث اسلام و ایمان اول مسلمین و مؤمنین هستی و تو برای من بمنزله هارونی از موسی - یا علی، دروغ گفت کسی که گمان نمود مرا دوست دارد و تو را دشمن بدارد.)

و ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۵ فصول المهمه (۱) مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل می کنند که گفت از عمر بن الخطاب (خلیفه ثانی) شنیدم که گفت: «علی را یاد نکنید، مگر به خیر زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود در علی سه خصلت است من که عمرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست داشتنی تر است از هر چه آفتاب بر او می تابد.»

آنگاه گفت: ابو بکر و ابو عبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آن حضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت: (آنچه را که عرض کردم) و ابن صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود:

«من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنه»

ص: ۸۸

۱- . و من کتاب الخصائص عن العباس بن عبد المطلب قال: سمعت عمر بن خطاب و هو یقول: کفوا عن ذکر علی بن ابی طالب الا بخیر، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: فی علی ثلاث خصال و ددت لو ان لی واحده منهن احب الی مما طلعت علیه الشمس و ذلک انی کنت انا و ابو بکر و ابو عبیده ابن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اذ ضرب النبی صلی الله علیه و آله علی کتف علی بن ابی طالب و قال: یا علی انت اول المسلمین اسلاماً و انت اول المؤمنین ایماناً و انت منی بمنزله هارون من موسی، کذب من زعم انه یحبنى و هو مبغضک. یا علی من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنه و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغضه الله تعالی و ادخله النار.

و من ابغضك فقد ابغضني و من ابغضني ابغضه الله تعالى و ادخله النار»

(کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست دارد خدا او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد داخل می کند او را به بهشت و کسی که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و داخل می کند او را به آتش)

پس ایمان علی علیه السلام در صغر و کودکی دلیل بر وفور عقل و خرد است و خود فضیلتی است برای آن حضرت که لم یسبقه احد من المسلمین احدی از مسلمین بر او سبقت نگرفته است.

طبری در تاریخ خود (۱) نقل می نماید از

محمد بن سعد بن ابی وقاص که

ص: ۸۹

۱- عن محمد بن سعد قال: قلت لابی أکان ابو بکر اولکم اسلاماً؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين و لکن کان افضلنا اسلاماً. تاریخ طبری، ۲/۶۰، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله. همچنین ابن شهر آشوب در مناقب، ۲/۴، باب درجات امیر المؤمنین فصل فی المسابقه بالاسلام، و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۳۴، خلافه ابوبکر فصل فی اسلامه، این حدیث را نقل می کند: عن سعد بن ابی وقاص انه قال لابیہ سعد: أکان ابوبکر الصدیق اولکم اسلاماً؟ قال: لا، و لکنه اسلم قبله اکثر من خمسه. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۴۵، رقم ۳۳۹۸، شرح حال ابوبکر همین حدیث را به همین الفاظ نقل کرده است: محب الدین طبری در ریاض النضره ۱/۸۹، قسم ۲، باب ۱، فصل ۴، ذکر اقوال العلماء فی اول من اسلم این حدیث را نقل می کند: قال ابن اسحاق: اول من اسلم علی، ثم زید بن حارثه ثم ابو بکر... و به همین مضمون ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۲۲۶، شرح حال زید بن حارثه ابن قتیبه در المعارف ص ۱۶۸-۱۶۹، اسلام ابی بکر؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۹/۳۵۴، رقم ۲۳۳۳، شرح حال زید بن حارثه؛ یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۲۳، المبعث، احادیثی نقل کرده اند.

گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ابی بکر اول مسلمین است گفت نه: «و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين رجلاً» یعنی: زیاده از پنجاه نفر پیش از ابی بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطاب بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن مسلمان شد(۱).

«و لکن اسبق الناس اسلاما و ایمانا فهو علی بن ابی طالب»

(ولکن اسبق از همه مردم از حیث اسلام و ایمان علی بن ابی طالب بوده است.)

ایمان علی علیه السلام از فطرت بوده نه از کفر

علاوه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهم فضائل است و از خصائص مخصوصه او می باشد که:

«اسلامه عن الفطره و اسلامهم عن الکفر».

(اسلام علی از فطرت بود و اسلام آنها از کفر بود)

علی امیر المؤمنین طرفه العینی میل به کفر و شرک نمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده قبول اسلام

ص: ۹۰

۱- تاریخ طبری، ۳/۲۷۱، حوادث سال ۲۳ هجری. طبری این حدیث را نقل کرده است: حدیثی محمد بن عبد الله عن ابیه قال: ذکر له حدیث عمر فقال: اخبرنی عبدالله بن ثعلبه بن صعیر قال: اسلم عمر بعد خمسہ و اربعین رجلاً و احدی و عشرين امرأه. و نیز ابن سعد در طبقات الکبری، ۳/۲۰۴، رقم ۵۶، طبقات البدریین من المهاجرین، طبقه اول، شرح حال عمر بن خطاب و ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۵۳، شرح حال عمر بن الخطاب، همین حدیث را نقل کرده اند.

نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ به دعوت پیغمبر ایمان آورد) چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در «ما نزل القرآن فی علی» و میر سید علی همدانی در «موده القربی» از ابن عباس نقل نموده اند که گفت:

«و الله ما من عبد آمن بالله الا و قد عبد الصنم الا علی بن ابی طالب فانه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما»

(سوگند به خدا ایمان نیاورد احدی از عباد (یعنی از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت ایمان آورد به خدا و قبول اسلام نمود بدون آنکه به صنم و بت ستایش کرده باشد)

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایه الطالب (۱) به اسناد خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می نماید که فرمود:

«سباق الامه ثلاثه فهم الصدیقون؛ حبیب النجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب و هو افضلهم»

ص: ۹۱

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم این حدیث را در موده القربی نیافتیم، لکن ابن حجر در صواعق المحرقه، ص ۱۲۰، باب ۹، فصل ۱، این حدیث را نقل کرده است: اخرج ابن سعد عن الحسن بن زید قال: [علی بن ابی طالب] لم یعبد الاوثان قط لصغره و من ثم یقال فیہ «کرم الله وجهه» ابن شهر آشوب در مناقب، ۲/۸، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام، این حدیث را نقل کرده است: روی ابن جبیر عن ابن عباس قال: و الله ما من عبد آمن بالله و قد عبد الصنم. فقال و هو الغفور لمن تاب من عباده الا صنما الا علی بن ابی طالب، فانه آمن بالله من غیر ان عبد صنما فذلك قوله و هو الغفور الودود؛ یعنی المحب لعلی بن ابی طالب اذ آمن به من غیر شرک.

«سبقت گیرندگان جمیع امتها (در مسابقه ایمان و توحید) سه نفر بودند (که شرک به خدا نیاوردند) که ایشان اند راستگویان؛ یعنی حبیب نجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و افضل آنها علی بن ابی طالب بود»

چنانچه در نهج البلاغه^(۱) است که خود فرموده:

«فأنی ولدت علی الفطره و سبقت الی الایمان و الهجره»

(من بر فطرت توحید متولد شدم و در ایمان و هجرت بر همه پیشی گرفتم)

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید^(۲) نقل نموده اند: «انّ علیاً لم یکفر بالله طرفه عین» (به درستی که

ص: ۹۲

۱- نهج البلاغه، ص ۴۷، خطبه ۵۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۷، خطبه ۳۱ (و من وصیته علیه السّلام للحسن علیه السّلام کتبها الیه بحاضرین عن انصرافه من صفین). ابن ابی الحدید این روایت را نقل کرده است: و روی المدائنی، قال: لقی عمرو بن العاص الحسن علیه السّلام فی الطواف... فقال الحسن علیه السّلام... و الله انک لتعلم ان علیاً لم یرتب فی الدین و لا یشک فی الله ساعه و لا طرفه عین قط... همچنین سیوطی در درّ المنثور، ۵/۴۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره یس، این حدیث را نقل کرده است: و اخرج ابن عدی و ابن عساکر: ثلاثه ما کفروا بالله قط: مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب، و آسیه امرأه فرعون. همین حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۱۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ و خطیب بغداد در تاریخ بغداد، ۱۴/۱۵۵، رقم ۷۴۶۸، شرح حال یحیی بن الحسین المدائنی نقل کرده اند. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۸۶، ح ۱۰۶، ذیل آیه ۲ سوره بقره چنین نقل می کند: عن عبد الله بن عباس فی قوله تعالی {ذلك الكتاب لا ريب فيه} یعنی لا شک فيه انه من عند الله نزل «هدی»؛ یعنی تیباناً و نوراً «للمتقین»، علی بن ابی طالب الذی لم یشرک بالله طرفه عین، اتقی الشرک و عباده الاوثان و اخلص لله العباده یبعث الی الجنه بغير حساب هو و شیعتہ. و نیز در همین جلد ص ۲۶۲ ح ۲۵۵ ذیل آیه ۸۳ سور انعام این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس فی قول الله تعالی «الذین آمنوا» یعنی صدقوا بالتوحید هو علی بن ابی طالب «و لم یلبسوا»؛ یعنی لم یخلطوا نظیرها «لم تلبسون الحق بالباطل» یعنی لم یخلطون و لم یخلطوا ایمانهم «بظلم»؛ یعنی الشرک. قال ابن عباس: و الله ما آمن احد الا بعد شرک، ما خلا علیاً فانه آمن بالله من غیر ان یشرک به طرفه عین «اولئک لهم الأمن» من النار و العذاب «وهم مهتدون» یعنی مرشدون الی الجنه یوم القیامه بغير حساب؛ فکان علی اول من آمن به و هو من ابناء سبع سنین.

علی علیه السلام به اندازه چشم بر هم زدنی کافر نشد) و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی درینایع الموده(۱) نقل نموده اند از ابن عباس که بزمعه بن خارجه گفت:

أنه لم يعبد صنما و لم يشرب خمرا و كان اول الناس اسلاما.

شما که می گوئید ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن ابی طالب علیه السلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغازلی شافعی(۲)

در فضائل و امام احمد

ص: ۹۳

۱- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۳۸۶، باب ۵۹. قندوزی این حدیث را نقل کرده است: و اخرج ابن سعد بن زید بن الحسن قال: [علی بن ابی طالب] لم يعبد الاوثان قط في صغره و من ثم يقال فيه «كرم الله وجهه».

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۸۹، ح ۳۳۰، قوله صلى الله عليه وآله: لو ان السموات و الارضين وضعتا في كفه... ابن مغازلی حدیث را این گونه نقل می کند: عن رقبه بن مصقله بن عبد الله عن ابيه عن جده قال: اتى عمر رجلان فسألاه عن طلاق العبد فانتهى الى حلقة فيها رجل اصلع فقال: يا اصلع كم طلاق العبد؟ فقال له باصبعيه هكذا - و حرك السبابة و التي تليه - فالتفت اليه فقال اثنتين فقال احدمهما سبحان الله جئناك و انت امير المؤمنين و فسألناك فجئت الى رجل والله ما كلمك. قال: ويلك تدرى من هذا؟ هذا علی بن ابی طالب، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لو ان السموات و الارضين وضعتا في كفه و وضع ایمان علی في كفه لرجح ایمان علی.

بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع (۲) و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود:

لو وزن ایمان علی و ایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القیمه.

«اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند، ایمان علی بر ایمان امت تا روز قیامت راجح خواهد بود.»

و نیز میر سید علی همدانی در موده هفتم صلی الله علیه و آله موده القربی (۳) و خطیب خوارزمی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت شهادت می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«لو ان السموات السبع و الارضین السبع و وضعن فی کفه میزان و وضع ایمان علی فی کفه میزان لرجح ایمان علی.»

«اگر هفت آسمان و زمین را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی بر آنها رجحان و سنگینی خواهد نمود»

ص: ۹۴

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۱، ح ۱۴۵، فصل ۱۳. خوارزمی حدیث را همانند ابن مغازلی نقل می کند.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۱۸۸، ح ۵۴۷، باب ۵۶.

۳- موده القربی، میر سید علی همدان، موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی)، ۲/۳۰۰-۳۰۱، ح ۸۵۸، باب ۵۶، (همدانی حدیث را با مختصر اختلاف در لفظ همانند ابن مغازلی نقل کرده است.

و عبدی شاعر معروف سفیان بن مصعب کوفی(۱) روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته:

اشهد بالله لقد قال لنا

محمد و القول منه ما خفی

لو ان ایمان جمیع الخلق ممن

سکن الارض و من جلّ السماء

یجعل فی کفه میزان لکی

یوفی بایمان علیّ ما و فی

(به خدا قسم شهادت می دهم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما بیانی فرمود که برای احدی مخفی نماند که اگر ایمان جمیع خلائق از اهل آسمان و زمینی را در کفه تراز و بگذارند و ایمان علیّ را در کفه دیگر، هر آینه ایمان علیّ بر همه رجحان پیدا خواهد کرد)

علیّ علیه السلام افضل جمیع صحابه و امت

میر سید علیّ همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب موده القربی(۲) اخبار بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علیّ علیه السلام را با دلایل و براهین و احادیث صحیحه ثابت می نماید؛ از جمله در مودت هفتم از ابن عباس (حبر امت) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۹۵

۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲/۹، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام.

۲- موده القربی، سید علی همدانی موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸ ح ۸۵۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: افضل رجال العالمین فی زمان هذا علیاً و افضل نساء [العالمین] الاولین و الآخرین فاطمه.

(على برترين مرد زمان من است)

عقیده اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت على عليه السلام بوده و چنانچه ابن ابى الحديد در صفحه جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) و آورده که

کتابى از شيخ معتزله ابو جعفر اسکافى به دستم رسيد و در آنجا نوشته بود که مذهب بشر بن معتمر و ابو موسى و جعفر بن مبشر و ساير قدمای علمای بغداد اين بود که: «ان افضل المسلمين على بن ابى طالب ثم ابنه الحسن ثم ابنه الحسين ثم حمزه بن عبد المطلب ثم جعفر بن ابى طالب...»

(افضل و برتر از همه مسلمين على بن ابى طالب و پس از آن فرزندش حسن و پس از آن، فرزندش حسين و پس از آن حمزه و پس از آن جعفر

ص: ۹۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ۱۱/۱۱۹، خطبه ۲۱۱، فصل فى ان جعفرا و حمزه لو كانا حيين لبايعا علياً. ابن ابى الحديد اين مطلب را آورده: ثم وقع بىدى بعد ذلك كتاب لشيخنا ابى جعفر الاسكافى، ذكر فيه ان مذهب بشر بن المعتمر، و ابى موسى، و جعفر بن مبشر، و سائر قدماء البغداديين ان افضل المسلمين على بن ابى طالب، ثم ابنه الحسن، ثم ابنه الحسين، ثم حمزه بن عبد المطلب... ثم وقت بعد ذلك على كتاب لشيخنا ابى عبد الله البصرى يذكر فيه هذه المقالة، و ينسبها الى البغداديين، و قال ان الشيخ ابا القاسم البلخى، كان يقول بها، و قبله الشيخ ابو الحسين الخياط، و هو شيخ المتأخرين من البغداديين، قالوا كلهم بها، فاعجنى هذا المذهب، و سررت ابن ذهب الكثير من شيوخنا اليه و نظمته فى الارجوزه التى شرحت فيها عقيدته المعتزله، فقلت: و خير خلق الله بعد المصطفى اعظمهم يوم الفخار شرفا السيد المعظم الوصى بعد البتول المرتضى على ... و نیز محب الدين طبرى در رياض النضره، ۳/۱۲۸، باب ۴، فصل ۷، اين چنین نقل می کند: عن عبد الله قال كنا نتحدث ان افضل اهل المدينه على بن ابى طالب. اخرجه احمد فى المناقب.

بن ابی طالب (معروف به طیار) بوده اند)

و شیخ ما ابی عبد الله بصری و شیخ ابو القاسم بلخی و شیخ ابو الحسن خیاط (که شیخ متأخرین علمای بغداد بوده) عموماً بر همان عقیده ابو جعفر اسکافی بودند که (قول به افضلیت علی علیه السّلام باشد) و مراد از افضلیت آن بوده که گرامی ترین مردم بودند نزد خدا و ثواب آنها از همه بیشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود و بعد در آخر همان صفحه ۴۰ شرح عقیده معتزله را به نظم چنین گفته است:

و خیر خلق الله بعد المصطفی اعظمهم یوم الفخار شرفاً

السید المعظم الوصی بعل البتول المرتضی علی

وابناه ثم حمزه و جعفر ثم عتیق بعدهم لا ینکر

(بهترین مردم بعد از رسول خدا و بزرگ ترین آنها در روز افتخار از حیث شرف سید بزرگوار و وصی پیغمبر بتول (فاطمه علیها السّلام) علی مرتضی است و پس از آن، دو فرزندش (حسن و حسین) و پس از آن، حمزه و جعفر (طیار) بوده اند.)

شیخ: شما اقوال علماء را در اثبات افضلیت ایمان خلیفه ابی بکر اگر دیده بودید، این بیانات را نمی نمودید.

داعی: شما هم اگر از اقوال متعصبین به بیانات محققین از علمای منصف خودتان رجوع می نمودید، می دیدید که تمام آنها تصدیق به افضلیت علی علیه السّلام دارند.

برای نمونه مراجعه نمایید به صفحه ۲۶۴ جلد سوم شرح نهج البلاغه معتزلی

ص: ۹۷

که همین بیان شما را از جاحظ نقل نموده که ایمان ابی بکر افضل از ایمان علیّ علیه السلام بوده، آنگاه جوابی را که ابو جعفر اسکافی که از اکابر علمای معتزله و شیخ آنها بوده بر ردّ او داده، مفصلاً ضبط نموده که با دلایل عقلیه و براهین نقلیه در صفحات چندی ثابت می کند که ایمان علیّ علیه السلام در کوچکی افضل از ایمان ابی بکر و تمام صحابه بوده است: تا در صفحه ۲۵۷ (۱) گوید: که ابو جعفر گفته

ص: ۹۸

۱- روایتی از شرحبیل نقل شده که بیان کننده نظر شخصی او در باره ایمان ابوبکر است و از ابن عمر نیز روایت دیگر از عیسی بن عبد الله نقل شده است که علاوه بر مرفوع بودن اصل روایت، نویسندگان و بزرگان اهل تسنن در باره او چنین می گویند: عجلونی در کتاب کشف الخفاء (۲/۱۶۵، حرف اللام) نوشته که روایت ابن عمر مرفوعه است و به علاوه در سند آن عیسی بن عبد الله است که ضعیف است، فتنی در تذکره الموضوعات باب فضل صحابه و اهل بیته، سند روایت را ضعیف و مرفوعه می داند. ابن عساکر در کتاب تاریخ مدینه دمشق (۳۰/۱۲۶) روایت او را مرفوعه و غریب می داند. ذهبی در میزان الاعتدال، (۲/۴۵۵/۴۴۲۶) در باره روایت عبد الله بن عبد العزیز بن ابی رواد عن ابیه، که در سند روایت ابن عمر است می گوید: قال ابو حاتم و غیره: احادیثه منکره و قال ابن الجنید: لا یسوی فلسا. و قال ابن عدی، روی احادیث عن ابیه لا یتابع علیها. و آقای دکتر تیجانی مستبصر در کتاب ثم اهدتیت صفحه ۱۴۹ این روایت را مردود دانسته و چنین می گوید: این حدیث باطل و غیر معقول است، چگونه ممکن است ایمان مردی که ۴۰ سال از عمرش را به خدا شرک ورزیده و بت پرستیده برتر از ایمان تمام امت پیامبر باشد در حالی که در میان آنها اولیاء صالح خدای تعالی و شهدا و ائمه ای بوده اند که تمام عمر خویش را در راه خدای تعالی جهاد کرده اند، به علاوه ابوبکر را چه به این حدیث در حالی که اگر این گفته صحیح بود آخر عمرش آرزو نمی کرد که ای کاش بشری نبود و اگر ایمانش برتر از ایمان امت بود حضرت زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که سیده زنان است بر او غضب نمی کرد و بعد از هر نماز او را نفرین نمی نمود (الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، باب کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب، ص ۲۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۴، القسم الثانی فدک شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ذکر ما ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک) و چگونه ممکن است که ایمان او بالاتر از ایمان امت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد در حالی که او در اولین خطبه خود بعد از خلافت چنین می گوید: «اما والله ما انا بخیر کم... و ان لی شیطانا یعتزینی، فاذا غضبت فاجتنبونی (فتنحواعنی)... و با این گفته خود نزد مسلمانان اعتراف می کند که با او شیطانی است که به سراغ او آمده و بر او چیره می شود و لذا در ادامه کلام خود نشانه غلبه شیطان بر خود را که غضب بی جاست را ذکر کرده و می گوید: «هرگاه غضب کردم از من دوری کنید!» این روایت را علماء و بزرگان اهل تسنن در کتب خود با تعبیر مختلف ذکر کرده که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم. المصنف، صنعانی، ۱۱/۳۳۶/۲۰۷۰۱، باب لا طاعه فی معصیه؛ المعیار و الموازنه، اسکافی، ص ۶۱، کتاب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام الی عثمان بن حنیف؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ۳/۲۱۲، ذکر وصیه ابی بکر؛ تاریخ طبری، طبری، ۲/۴۶۰، السنه الحادیه عشره من الهجره، ذکر الخیر عما جرى بین المهاجرین و الانصار فی امر الاماره فی سقیفه بنی ساعده با تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳/۳۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۰ شرح خطبه ۶۶، اخبار یوم السقیفه. (محقق)

«اننا لا ننكر فضل الصحابه و«اننا لا ننكر فضل الصحابه و

سوابقهم و لكننا ننكر تفضيل احد من الصحابه على علي بن ابي طالب عليه السلام.» انتهى.

(ما انكار فضل صحابه و سوابق آنها را نمی نماییم، و لكن انكار می نمایم برتری احدی از صحابه را بر علی بن ابي طالب عليه السلام)

از این اقوال گذشته، اصلاً نام امیر المؤمنین علیه السلام را در قبال دیگران از صحابه آوردن قیاس مع الفارق است؛ چه آنکه مقام آن حضرت به قدری رفیع است که ابدأً نتوان آن را قیاس با احدی از صحابه و غیره نمود که شما بخواهید فضایل صحابه را با چند خبر یک طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منیع آن

ص: ۹۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۷۵، خطبه ۲۳۸ (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما.

چنانچه میر سید علی همدانی در مودت هفتم موده القربی(۱) از احمد بن الکرزی بغدادی نقل می کند که حنبل (رئیس الحنابله) از مقام فضل صحابه، نام ابوبکر و عمر عثمان را آورد و ساکت شد.

«فقلت: یا ابت این علی بن ابی طالب علیه السّلام؟ قال: هو من اهل البيت لا یقاس به هؤلاء.» (پس گفتم پدر جان کجاست علی بن ابی طالب؟ (یعنی چرا نام او را نبردی؟ پدرم گفت: او از اهل بیت رسالت است، او را نمی توان با این اشخاص قیاس نمود.)

ص: ۱۰۰

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده هفتم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۱، باب ۵۶، همدانی این حدیث را نقل می کند: سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال: سألت ابي عن التفضيل؟ فقال: ابوبکر و عمر و عثمان، ثم سکت؛ فقلت: یا ابت، این علی بن ابی طالب؟ قال: هو من اهل البيت لا یقاس به هؤلاء. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۷، قسم ۱، باب فی فضل اهل البيت، ذکر انهم لا یقاس احد بهم، حدیث را اینگونه نقل می کند: عن انس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد؛ ابن مردویه در مناقب، ص ۲۱۳، ح ۲۹۴، مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۲۲؛ دیلمی در الفردوس، ۴/۲۸۳، ح ۶۸۳۸، حرف النون؛ قندروزی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۹، باب ۵۲، حدیث را همانند طبری نقل کرده است. همچنین محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۸۰، باب ۴، فصل ۷، این حدیث را نیز نقل می کند: فقال: رجل لابن عمر یا ابا عبد الرحمن فعلی؟ قال ابن عمر: علی من اهل البيت لا یقاس بهم علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته...؛ ابی نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی، ذیل آیه ۶ سوره بینه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۷۶، ح ۷۷) این حدیث را نقل می کند: عن الحارث قال: قال لی علی: نحن اهل بیت لا نقاس [بالناس]. فقام رجل فأتی عبد الله بن عباس [فذكر له ما سمع علی علیه السّلام] فقال ابن عباس: صدق علی، او لیس کان النبی صلی الله علیه وآله لا یقاس بالناس؟ ثم قال ابن عباس: نزلت هذه الآیه فی علی: {ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة} [بینه/۷].

یعنی همان قسمی که مقام و مرتبه اهل بیت رسالت به حکم آیات قرآن و فرموده های رسول ذوالجلال بالاترین مقامات و مراتب می باشد، مقام و مرتبه علی علیه السلام هم بالاتر از همه صحابه و غیره می باشد، به این معنی که نام آن حضرت را در عداد صحابه نباید آورد، بلکه نام آن بزرگوار در حساب نبوت و مقام رسالت محسوب است؛ چنانچه در آیه مباهله آن حضرت را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی نموده.

شاهد بر این معنی حدیث دیگری (۱) است در همین فصل و مودت هفتم از ابی وائل از عبد الله بن عمر بن خطاب که گفت: زمانی که ما شماره می کردیم اصحاب پیغمبر را گفتیم ابوبکر و عمر و عثمان. مردی گفت:

«یا ابا عبد الله فعلی علیه السلام ما هو؟ قال: علی من اهل البیت لا یقاس به احد، هو مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی درجته.»

(ای ابا عبد الرحمن (کنیه ی عبد الله بن عمر بود) نام علی را چرا از بیان انداختی؟ جواب گفت: علی از اهل بیت رسالت است که احدی را نتوان به او قیاس نمود. او با پیغمبر و در درجه آن حضرت می باشد.)

یعنی حساب علی علیه السلام از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پیغمبر و با آن حضرت و در درجه آن بزرگوار می باشد.

ص: ۱۰۱

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده هفتم، با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۷، ح ۸۵۰، باب ۵۶) همدانی این حدیث را نقل کرده است: عن ابی وائل عن (عبد الله) بن عمر قال: کنا اذا اعددنا اصحاب النبی قلنا: ابوبکر و عمر و عثمان. فقال: رجل: یا ابا عبد الرحمن فعلی ما هو؟ قال: علی من اهل البیت لا یقاس به احد، هو مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی درجته...

اجازه بفرمایید حدیث دیگری از همین فصل و مودت به عرضتان برسانم که از جابر بن عبد الله انصاری (۱) نقل می کند که گفت: روزی در حضور مهاجر و انصار که گفت: روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند، رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی فرمود:

«یا علی لو ان احداً عبد الله حق عبادته ثم شك فيك و اهل بيتك انکم افضل الناس کان فی النار».

(یا علی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل، پس شک نماید در تو و اهل بیت تو به اینکه شما افضل از همه مردم هستید، جایگاه او در آتش جهنم می باشد.)

خلاصه اینها نمونه ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر صحابه و تمام امت وارد گردیده، یا باید همه این اخبار صحیحه ای که در کتب معتبره خودتان موجود است ردّ نمایید و یا باید به حکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آن حضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب، ابو بکر و عمر بودند.

اگر توجه کنید به حدیث متفق علی فریقین که در غزوه احزاب و جنگ خندق پس از کشته شدن عمرو بن عبدود شجاع معروف به دست مولانا امیر

ص: ۱۰۲

۱- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه القربی، موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۳، باب ۵۶). همدانی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله یوم یحضر المهاجرون والانصار: یا علی لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شك فيك و اهل بيتك [فی] انکم افضل الناس، کان فی النار.

المؤمنين عليه السلام رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود: «ضربه على يوم الخندق افضل من عباده الثقلين»^(۱)

(شمشير زدن على عليه السلام در روز خندق (بر عمرو بن عبدود) افضل و بهتر بود از عبادت جن و انس.)

خود تصديق خواهيد نمود كه وقتى يك عمل مولانا على عليه السلام افضل از عبادت جن و انس باشد، قطعا اگر با ساير اعمال و عبادات آن حضرت توأم گردد ايجاد افضليت براى آن حضرت مى نمايد و انكار اين معانى را نمى نمايد مگر متعصب عنود لجوج.

ص: ۱۰۳

۱- حاكم نيشابورى در المستدرک على الصحيحين، ۳/۳۴، ح ۴۳۲۷، كتاب المغازى، حديث را اين گونه نقل کرده است: عن بهز بن حكيم، عن ابيه، عن جده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لمبارزیه علي بن ابى طالب لعمر بن عبد ود يوم الخندق افضل من اعمال امتى الى يوم القيامة. خطيب بغدادى در تاريخ بغداد، ۱۳/۱۹، رقم ۶۹۷۸، شرح حال لؤلؤ بن عبد الله القيصرى؛ ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۵۰/۳۳۳، رقم ۵۸۵۸، شرح حال لؤلؤ بن عبد الله ابو محمد القيصرى؛ حموينى در فرائد السمطين، ۱/۲۵۶، سمط ۱ باب ۴۹؛ حاكم حسانى در شواهد التنزيل، ۲/۱۴، ح ۶۳۶، ذيل آيه ۲۵ سوره احزاب؛ فخر رازى در تفسير الكبرى؛ ۳۲/۳۱ سوره قدر، مسئله ۲؛ ديلمى در الفردوس، ۳/۴۵۵، ح ۵۴۰۶، حرف اللام؛ تفتازانى در شرح المقاصد، ۵/۲۹۵-۲۹۸، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۶؛ خوارزمى در مناقب ص ۱۰۷، ح ۱۱۲، فصل ۹ و در مقتل الحسين، ۱/۷۸ ح ۳۰، فصل ۴؛ قندوزى در ينايع، ۱/۴۱۲، ح ۵، باب ۴۶؛ ابن شهر آشوب در مناقب، ۳/۱۳۸، باب مختصر من مغازيه صلوات الله عليه، فصل فى قتاله عليه السلام فى يوم الاحزاب و برهان الدين حلبى در السيره الحلبيه، ۲/۳۲۰، غزوه الخندق، همين حديث را بالفاظ گوناگون نقل کرده اند. ابو جعفر اسكافى در المعيار و الموازنه، ص ۹۱، فضليه على عليه السلام، كافه المؤمنين... حديث را اين گونه نقل مى كند: حتى قال عليه السلام يوم الاحزاب: لضربه على خير من عباده الثقلين.

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه مباحله که خداوند علی علیه السّلام را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله افضل الناس است من الاولین و الآخین پس به حکم کلمه انفسنا در آیه شریفه، علی علیه السّلام هم افضل الناس من الاولین و الآخین می باشد.

پس آقایان تصدیق نمایند که مصداق حقیقی «و الذین معه» مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام می باشد که از اول ظهور اسلام، قبل از همه مسلمین، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و تا روز آخر عمر هم کوچک ترین لغزشی پیدا ننمود.

«وقت نماز شد، آقایان جهت ادای فریضه برخاستند. پس از خاتمه عمل و صرف چای، افتتاح کلام از طرف داعی شد.»

داعی: و اما جهت اینکه امیر المؤمنین علی علیه السّلام لیله الهجره در رکاب ظفر انتساب رسول الله صلی الله علیه و آله حرکت نموده بسیار واضح و آشکار است؛ برای آنکه کارهای مهم تری به امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر عهده آن حضرت بود که باید در مکه معظمه بماند و انجام دهد.

چون برای پیغمبر امین تر از علی علیه السّلام کسی نبود که امانت مردم را که نزد پیغمبر بود به صاحبانش مسترد دارد. (چون به اتفاق دوست و دشمن؛ آن حضرت امین اهل مکه بود، حتی دشمنان هم امانات خود را به آن حضرت می دادند که از خطر محفوظ ماند. به همین جهت آن حضرت در مکه معروف بود به امین.)

دیگر وظیفه ای که بر عهده امیر المؤمنین بود آنکه عیالات آن حضرت و بقیه مسلمین را به مدینه برساند.

علاوه بر اینها اگر آن شب علی علیه السلام در غار نبود، بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درک نمود که خوابیدن در بستر و رخت خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. اگر خلیفه ابی بکر به طفیل رسول الله صلی الله علیه و آله ثانی اثین خوانده می شود، ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم تر از مصاحبت غار استقلالاً آیه ای در مدح آن حضرت نازل گردید.

و آن عمل، خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آن حضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد و اگر آن شب فداکاری و جانبازی امیر المؤمنین علیه السلام نبود، جان مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله در خطر عظیم بود.

نزول آیه ليله الهجره در شأن علی که در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوابید

چنانچه موثقین از اکابر علمای شما در تفاسیر و کتب معتبره خود این منقبت بزرگ را نقل نموده اند، از قبیل ابن سبع مغربی در شفاء الصدور و طبرانی در اواسط (۱) و کبیر (۲)، ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسدالغابه (۳) و نور الدین بن

ص: ۱۰۵

۱- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۳۸۹، ح ۲۸۳۶، احادیث ابراهیم بن احمد بن عمر الوکیعی. وی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن ابن عباس... و سری علی بنفسه، لبس ثوب النبی صلی الله علیه و آله ثم نام و کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه و آله.

۲- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۳۲۲، احادیث مقسم عن ابن عباس. طبرانی این حدیث را نقل کرده است: عن مقسم عن بن عباس فی قوله تعالی: {و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشتوک} [انفال/۳۰] قال تشاورت قریش ليله بمکه فقال بعضهم اثبوه بالوثائق یریدون النبی صلی الله علیه و آله و قال بعضهم اقتلوه و قال بعضهم اخرجوه، فاطلع الله نبيه صلی الله علیه و آله علی ذلك، فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه و آله تلک اليله و خرج رسول الله صلی الله علیه و آله حتی لحق بالغار و بات المشرکون. یحرسون علیاً علیه السلام یحسبون انه النبی صلی الله علیه و آله فلما اصبحوا ثاروا الیه فلما راوا علیاً رد الله مکرهم و فقالوا این صاحبک؟ قال: لا ادری. فاقصوا اثره فلما بلغوا الجبل اختلط علیهم فصعدوا الجبل فمروا بالغار فذا علی بابه نسیج العنکبوت فمکث فیہ ثلاثاً.

۳- اسد الغابه ابن اثیر، ۴/۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن اثیر این حدیث را نقل کرده است: انبأنا ابو العباس احمد بن عثمان بن ابی علی البرواذی باسناده الی الاستاذ ابی اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی المفسر قال: رأیت فی بعض الکتب ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اراد الهجره خلف علی بن ابی طالب بمکه لقضاء دیونه و رد الودائع التي كانت عنده و امره ليله خرج الی الغر و قد احاط المشرکون بالدار ان ینام علی فراشه و قال له اتشح ببردی الحضرمی الاخضر فانه لا یخلص الیک منهم مکره ان شاء الله تعالی، ففعل ذلك فاوحی الله الی جبرئیل و میکائیل انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر، فایکما یؤثر صحابه بالحیاه، فاخترارا کلاهما الحیاه فاوحی الله عزوجل الیهما أفلا کنتما مثل علی بن ابی طالب آخیت بینه و بین نبی محمد فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیاه. اهبط الی الارض فاحفظاه من عدوه، فنزلا فکان جبرئیل عند رأس علی و میکائیل عند رجليه و جبرئیل ینادی بَخُّ بَخُّ من مثلك یابن ابی طالب، یباهی الله عزوجل به الملائکه، فانزل الله عزوجل علی رسوله و هو متوجه الی المدینه فی شأن علی {و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مَرْضاتِ الله وَ

الله رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ { [بقره/٢٠٧]

صباغ مالکی درص ۳۳ فصول المهمه فی معرفه الائمه (۱) و ابو اسحاق ثعلبی (۲) و فاضل نیشابوری (۳) و امام فخر رازی (۴) و جلال الدین سیوطی (۵) در تفاسیرشان و

ص: ۱۰۶

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۹۳-۲۹۵ فصل فی ذکر شیء ممن شجاعته. ابن صباغ حدیث را با اندکی اختلاف همانند ابن اثیر نقل کرده است.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۲/۱۲۵-۱۲۶ ثعلبی ذیل همین آیه بعد از نقل حدیثی که ما از ابن اثیر نقل کردیم می نویسد: قال بن عباس: نزلت فی علی بن ابی طالب حین هرب النبی صلی الله علیه وآله من المشرکین الی الغار... و نام علی علی فراش النبی صلی الله علیه وآله.

۳- غرائب القرآن، نظام الدین حسن بن محمد النیشابوری، ذیل همین آیه (بهامش تفسیر طبری)، ۲/۲۹۱. فاضل نیشابوری آنچه از ابن اثیر نقل کردیم را به اختصار آورده است.

۴- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۵/۲۰۴، ذیل همین آیه، الروایه الثالثه. فخر رازی می نویسد: نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله لیله خروجه الی الغار. سپس روایتی از ابن اثیر نقل کردیم به اختصار آورده است.

۵- الدر المنثور، ۳/۳۲۷، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال. سیوطی این حدیث را نقل کرده ست: اخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس قال: شری علی علیه السلام نفسه و لبس ثوب النبی صلی الله علیه وآله ثم نام مکانه و کان المشرکون یحسبون انه رسول الله صلی الله علیه وآله و کان من قریش ترید ان تقتل النبی صلی الله علیه وآله فجعلوا یرمقون علیاً و یرونه النبی صلی الله علیه وآله و جعل علی علیه السلام یتصور فاذا هو علی علیه السلام...

حافظ ابو نعیم اصفهانی محمد معروف شافعی در ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموی در فرائد (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب و امام احمد حنبل در مسند (۳) و محمد بن جریر (۴) به طرق مختلفه و ابن هشام در سیره

ص: ۱۰۷

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۷، ح ۱۴۱، فصل ۱۲. خوارزمی این حدیث را نقل نموده است: عن علی بن الحسین قال: ان من شری نفسه ابتغاء رضوان الله علی بن ابی طالب علیه السلام. و قال علی علیه السلام عند مبیته علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله: وقت بنفسی خیر من وطأ الحصی و من طاف بالبيت العتیق و بالحجر رسول الله خاف ان یمکروا به فنجاه ذو الطول الاله من المکر و بات رسول الله فی الغار آمناً موقی و فی حفص الاله و فی ستر و بت ارعیهم و ما یثبونی و قد و طنت نفسی علی القتل و الاسر

۲- فرائد السمطین، حموی، ۱/۳۳۰، ح ۲۳۹، باب ۶۲. گنجی حدیث را همانند خوارزمی نقل نموده است.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۴۸، مسند عبد الله بن عباس. امد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس فی قوله {و اذ یمکر بک اللذین کفروا لیثبوک} قال: تشاورت قریش لیله بمکه فقال بعضهم اذا اصبح فاثبتوه بالوثاق یریدون النبی صلی الله علیه وآله و قال بعضهم بل اقتلوه و قال بعضهم بل اخرجوه، فاطلع الله عزوجل نبیه علی ذلك، فبات علی فراش النبی صلی الله علیه وآله تلك اللیله و خرج النبی صلی الله علیه وآله حتی لحق بالغار و بات المشرکون یحرسون علیاً یحسبونه النبی صلی الله علیه وآله فلما اصبحوا ثاروا الیه فلما رأوا علیاً ردّ الله مکرهم فقالوا این صحابک هذا؟ قال: لا ادری فاقتصوا اثره، فلما بلغوا الجبل خلط علیهم فصعدوا فی الجبل فمروا بالغار فرأوا علی بابہ نسج العنکبوت، فقالوا لو دخل هنا لم یکن نسج العنکبوت علب بابہ، فمکث فیہ ثلاث لیل.

۴- تاریخ طبری، ۲/۱۰۰، ذکر الخبر عما کان من امر النبی صلی الله علیه وآله عند ابتداء الله تعالی. طبری این جریان را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن محمد بن کعب القرظی قال: اجتمعوا له و فیهم ابو جهل بن هشام... و خرج رسول الله صلی الله علیه وآله فاخذ خفنه من تراب... فجعل ینثر ذلك التراب علی رؤسهم... فلم یبق منهم رجل الا وضع رأسه تراباً ثم انصرف الی حیث اراد ان یذهب... ثم جعلوا یطلعون فیرون علیاً علی الفراش مستجیا یرد رسول الله صلی الله علیه وآله فیقولون و الله ان هذا لمحمد نائم علیه برده فلم یرحوا کذلک حتی اصبحوا فقام علی عن الفراش...

النبي (۱) و حافظ محدث شامی در اربعین طوال و امام غزالی در ص ۲۲۳ ج سوم احیاء العلوم (۲) و ابو السعادات و فضائل العتره الطاهره و ابن ابی الحدید در شرح

ص: ۱۰۸

۱- سیره النبویه، ابن هشام، ۲/۱۲۶، هجره الرسول صلی الله علیه وآله خروج النبی صلی الله علیه وآله و استخلافه علیاً علیه السلام علی فراشه. ابن هشام این حدیث را علاوه بر آنچه از طبری نقل کردیم به این لفظ نیز آورده است: فاتی جبرئیل علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: لا تَبْتَ هذه الليلة علی فراشک الذی کنت تبت علیہ. قال: فلما کانت عتمه من اللیل اجتمعوا علی بابه یرصدونه متی ینام، فیشون علیہ، فلما رأى رسول الله صلی الله علیه وآله مکانهم قال لعلی بن ابی طالب: نم علی فراشی و تسج ببردی هذا الحضرمی الأخضر، فتم فیہ، فانه لن یخلص الیک شیء تکرهه منهم، و کان رسول الله صلی الله علیه وآله ینام فی برده ذلک اذا نام.

۲- احیاء العلوم، محمد غزالی، ۳/۳۷۹، کتاب ذم البخل و ذم حب المال، بیان الایثار و فضله. غزالی حدیث را این گونه نقل کرده است: و بات علی علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله فاوحی الله تعالی الی جبرئیل و میکائیل: انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر؛ فایکما یؤثر صاحبه بالحیاه؟ فاختارا کلاهما الحیاه و احباها فاحوی الله عزوجل الیهما أفلا- کنتما مثل علی بن ابی طالب علیه السلام آخیت بینہ و بین نبی محمد صلی الله علیه وآله فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیاه. اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوه، فکان جبرئیل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل یقول: بخ بخ من مثلک یابن ابی طالب والله ینام بک الملائکة، فانزل الله تعالی ﴿ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ اِیْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ۙ ﴾.

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۲، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روى المفسرون كلهم ان قول الله تعالى: { وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ } انزلت فی علی علیه السلام ليله المبيت علی الفراش.

۲- تذکره خواص الامه، سبط ابن جوزی، ص ۴۱، باب ۲، حدیث ليله الهجره. ابن جوزی نیز حدیث را همانند ابن اثیر نقل کرده است. و نیز ابن مردویه در مناقب، ص ۲۲۴، ح ۳۱۵، ما نزل من القرآن فی علی، ذیل همین آیه به دو حدیث اشاره کرده است: { وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ } عن ابن عباس و علی بن الحسین، قالوا: ليله بت علی بن ابی طالب علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله. عن علی بن الحسین قال: اول من شری نفسه ابتغاء مرضات الله كان المشركون يطلبون رسول الله صلی الله علیه و آله فقالم عن فراشه، و انطلق هو و ابوبکر و اضطلع علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله فی مكانه فجاء المشركون فوجدوا علیاً و لم يجدوا رسول الله صلی الله علیه و آله. حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۵، ح ۴۲۶۳، کتاب الهجره حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: شری علی نفسه و لبس ثوب النبی صلی الله علیه و آله ثم نام مكانه و كان المشركون یرمون رسول الله صلی الله علیه و آله و قد كان رسول الله صلی الله علیه و آله البسه برده و كانت قریش ترید ان تقتل النبی فجعلوا یرمون علیاً و یرونه النبی و قد لبس برده و جعل علی علیه السلام يتصور فاذا هو علی... و در همین جلد و همین صفحه ح ۴۲۶۴، این حدیث را نیز نقل کرده است: عن علی بن الحسین قال: ان اول من شری نفسه ابتغاء رضوان الله علی بن ابی طالب. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۲۳-۱۳۱، ح ۱۳۳-۱۴۲، ذیل همین آیه و ۱/۲۷۷-۲۸۱، ح ۲۸۳-۲۸۸ ذیل آیه ۳۰ انفال؛ ابن حجر در فتح الباری، ۷/۲۳۶، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه الی المدینه، حسکانی، و ابن حجر این جریان را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند که ما به یک نقل از ابن حجر کفایت می کنیم: و ذکر احمد من ححدیث ابن عباس باسناد حسن فی قوله تعالی { و اذ یمکر بک الذین کفروا } قال: تشاورت قریش ليله بمکه، فقال بعضهم: اذا اصبح فاثبتوه بالوثاق، یریدن النبی صلی الله علیه و آله، فقال بعضهم: بل اقتلوه. و قال بعضهم با اخرجوه. فاطلع الله نبيه علی ذلك، فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه و آله تلك الليله، و خرج النبی صلی الله علیه و آله حتی لحق بالغار، و بات المشركون یرسون علیا یحسبونہ النبی صلی الله علیه و آله، یعنی يتظونه حتی یقوم، فیفعلون به ما اتفقوا علیه، فلما اصبحوا و رأوا علیاً رد الله مکرهم فقالوا: این صاحبک هذا؟ قال: لا ادری... صنعانی در المصنف، ۵/۳۸۹، ح ۹۷۴۳، کتاب المغازی، وقعه حنین، من هاجر الی الحبشه؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۹۱، رقم ۷۱۶۸، شرح حال محفوظ بن الفضل ابن ابی توبه، طبری در جامع البیان؛ ۶/۳۰۱-۳۰۲، ح ۱۲۳۹-۱۲۳۹۶، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۲۶۳، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال در البدايه و النهايه، ۳/۲۲۱، باب هجره رسول الله بنفسه الکریمه من مکة الی المدینه؛ شوکانی در فتح القدير ۲/۳۰۴، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال، آنچه از ابن حجر نقل کردیم را آورده اند. همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴/۶۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: بات علی ليله خرج رسول الله صلی الله علیه و آله الی المشركین علی فراش ليعمی علی قریش و فيه نزلته هذا الآیه: { وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ } در همین جا ابن عساکر به همین مضمون

حدیثی دیگر با سندی دیگر نقل کرده است. شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۷۵، باب ۱، فصل فی مناقب علی، فصل فی ذکر شیء من شجاعته، می نویسد: فمن شجاعته نومه على الفراش رسول الله صلى الله عليه وآله لما امره بذلك وقد اجتمعت قریش علی قتل النبی صلی الله علیه وآله و لم یكثر علی بهم. سپس حدیث را به همان الفاظی که از احیاء العلوم نقل کردیم آورده است: ابی الفداء در المختصر فی اخبار البشر، ۱/۱۲۶، حدیث الهجره؛ زمخشری در کشاف، ۲/۲۰۸-۲-۹، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال. زمخشری جریان را اینگونه نقل می کند: فاخبر جبرئیل علیه السلام رسول الله صلى الله عليه وآله و امره ان لا یبیت فی مضجعه و اذن الله له فی الهجره، فامر علیاً علیه السلام فنام فی مضجعه، و قال له: اتشح ببردتی، فانه لن یخلص لیک امر تکرهه، و باتوا مترصدین، فلما اصبحوا ثاروا الی مضجعه، فابصروا علیاً فبهتوا و خیب الله عزوجل سعیهم، و اقتصوا اثر فابطل الله مکرهم. بغوی در معالم التنزیل، ۲/۲۴۴، ذیل آیه ۳۰ انفال. بغوی جریان را این گونه نقل کرده است: فاتی جبرئیل النبی و اخبره بذلك و امره ان لا یبیت فی مضجعه الذی کان ببيت فيه، فاذن الله له عند ذلك بالخروج الی المدینه، فامر رسول الله صلى الله عليه وآله علی بن ابی طالب ان ینام فی مضجعه و قال له: اتشح ببردتی هذه فانه لن یخلص الیک منهم امر تکرهه... و خلف علیاً بمکه حتی تؤدی عنه الودائع التي كانت عنده و كانت الودائع تودع عنده صلى الله عليه وآله لصدقه و امانته و بات المشركون یحرسون علیاً فی فراش رسول الله صلى الله عليه وآله یحسبون انه النبی صلی الله علیه وآله فلما اصبحوا ثاروا الیه فرأوا علیاً.... قرطبی در الجامع لاحکام القرآن ۳/۲۱، ذیل آیه ۲۰۷ سوره بقره می نویسد: وقيل: نزلت فی علی حین ترکه النبی صلی الله علیه وآله علی فراشه ليله خرج الی الغار. ابن دمشقی در جواهر المطالب، ۱/۲۱۷، باب ۳۴، حدیث را این گونه نقل کرده است.

از اکابر علمای شمامه عبارات و الفاظ مختلفه ما حصل مقصود را نقل نموده اند و شیخ سلمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینابیع الموده (۱) از بسیاری از علماء آورده اند که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امر پروردگار اعلی عازم مدینه منوره شد در شب امیر المؤمنین علیه السّلام را امر فرمود که برد خضرمی سبزی که در شبها من بر خود می پیچیدم بر خود بپوش و در بستر و رختخواب من به خواب؛ پس علی علیه السّلام به جای آن حضرت خوابید و برد خضرمی سبز را بر سر کشید تا کفار اطراف خانه نفهمند که علی در بستر است، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله به سلامت تشریف ببرند.

از حضرت حق خطاب رسید به جبرئیل و میکائیل که من در میان شما

ص: ۱۱۱

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۷۳-۲۷۴، ح ۱-۵، باب ۲۱. قندوزی نیز با نقل احادیث گوناگون که به متن کامل آنها از کتب دیگر اشاره کردیم نزول آیه شریفه را در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام می داند.

برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعا از عمر دیگری بیشتر است کدام یک از شما حاضرید آن زیادتى عمرتان را که نمى دانيد به ديگرى ببخشيد؟ عرض کردند: امر است يا اختيار؟ خطاب رسيد: امرى نسيتم مختاريد. هيچ يک حاضر نشدند با اراده و اختيار، زيادتى عمر خود رابه ديگرى واگذار نمايند. خطاب رسيد:

«أنى آخيت بين على وليى و محمد نبى فآثر على حياته اللبى، فرد على فراش النبى يقيه بمهجتة. اهبطا الى الارض و احفظاه من عدوه.»

(به درستى که من بين على وليى خودم و محمد پيغمبر خودم برادرى قرار دادم، پس على زندگاني خود را ايثار و فدای حيات و زندگاني پيغمبر نمود و در فراش و بستر او خوابيد. برويد به زمين و او را از شر دشمنانش حفظ نماييد.)

پس به زمين آمدند. جبرئيل بالای سر و میکائيل نزد پاهای آن حضرت نشستند. جبرئيل گفت:

«بَخَّ بَخَّ مِنْ مِثْلِكَ يَا بَنَ ابْنِ طَالِبٍ وَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا هَيَّ بِكَ الْمَلَائِكَةُ»

(به به! کسيت مثل و مانند تو ای پسر ابوطالب که خدای عزوجل به وجود تو به ملائکه مباحات می نمايد).

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبياء صلی الله عليه و آله آیه ۲۰۷ سوره بقره:

{ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعَبَادِ }

(بعضى از مردمانند (يعنى على عليه السلام) که از جان خود در راه رضای خدا در گذرنند و خدا دوستدار چنين بندگان است.)

ص: ۱۱۲

اینک از آقایان محترم تمنا می‌کنم به منزل که رفتید، این آیه شریفه را با آیه غار که مورد استشهاد شماس است بی طرفانه و منصفانه بدون حب و بغض شیعه و سنی مورد قرار دهید، ببینید آیا افضلیت برای آن کس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غم و اندوه با پیغمبر بوده، یا برای آن کس است که در همان شب جانبازی نموده و با قدرت و شجاعت و مسرت عالماً عامداً نفس خود را فدای رسول خدا نموده، تا آن حضرت به سلامت برود. پروردگار عالمیان به ملائکه روحانی به وجد او مباحثات نموده و مستقلاً آیه ای در مدح او نازل فرموده است.

چنان چه علمای بزرگ خودتان با مختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج از روی انصاف تصدیق نموده اند که علی علیه السلام افضل از ابی بکر بوده و خوابیدن علی در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله به مراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ابی بکر در غار بوده است.

اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار

و اگر از صفحه ۲۶۹ تا صفحه ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) را عمیقانه

ص: ۱۱۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۶۰، خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل مهما، به نقل از استاد خود ابو جعفر اسکافی می نویسد: قال علماء المسلمین: ان فضیله علی علیه السلام تلک اللیله لا نعلم احداً من البشر نال مثلها الا ما کان ممن اسحاق و ابراهیم عند استسلامه للذبح، و لو لا ان الانبیاء لا یفضلهم غیرهم لقلنا: ان محنه علی اعظم، لانه قد روی ان اسحاق تلکاً لما امره ان یضطجع و بکی علی نفسه و قد کان ابوه یعلم ان عنده فی ذلک وقفه و لذلک قال: {فانظر ما ذا تری} و حال علی علیه السلام بخلاف ذلک، لانه ما تلکاً و لا تتعنع و لا تغیر لونه و لا اضطربت اعضائه...

مطالعه نمایید و به بیانات و دلایل امام ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلیها می باشد در ردّ شبهات ابو عثمان جاحظ (ناصبی) در اثبات افضلیت علی علیه السّلام بر ابی بکر دقت نمایید، خواهید دید که آن عالم منصف با صراحت با دلایل محکمی ثابت می نماید که خواییدن علی علیه السّلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به امر آن حضرت، افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است، تا آنجا که گوید:

«قال: علماء المسلمین ان فضیله علی علیه السّلام تلک اللیله لا نعلم احداً من البشر نال مثلها الا ما کان من اسحق و ابراهیم عند استسلامه للذبح»

(اتفاق علمای مسلمین است که احدی از بشر به فضیلت خواییدن علی در فراش پیغمبر نرسیده است مگر اسحاق و ابراهیم در تسلیم به ذبح و قربانی (ولی عقیده اکثر مفسرین و مورخین و علمای اخبار است که ذبیح اسماعیل بوده نه اسحاق)

در آخر صفحه ۲۷۱ نقل قول ابو جعفر اسکافی را در جواب ابو عثمان جاحظ ناصبی نقل نموده که گوید: (۱)

ص: ۱۱۴

۱- شیخ طبرسی در کتاب تفسیر مجمع البیان (۸/۳۲۱) ذیل آیه شریفه ۱۰۲ صوره صافات در باره این موضوع می فرماید: «انّ الاظهر فی الروایات انه اسماعیل...»، در ادامه می نویسد: «آنچه این نظر را تقویت می کند این است که بعد از قضیه ذبح، آیه {وَبَشِّرْ نَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ} صافات/۱۱۲ ذکر شده است و اگر کسی بگوید که منظور از آیه بشارت به نبوت اسحاق است، باید گفت: که بر خلاف ظاهر آیه است و نیز در آیه ۷۱ سوره هود چنین می فرماید: {فَبَشِّرْ نَاهَا بِاسْحَاقَ وَ مِنْ وَّرَآءِ اِسْحَاقَ يَعْقُوبَ} یعنی بشارت می دهد به ابراهیم اسحاق را به اینکه به زودی بعد از او یعقوب متولد خواهد شد، پس چگونه ممکن است که او به ذریه اسحاق بشارت دهد سپس او را به ذبح اسحاق امر کند. علاوه بر این روایات صحیحی ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت می فرماید: «انا ابن الذبیحین» (روایات شیعه با همین لفظ آمده و در کتب اهل تسنن نیز با تعابیر به عین معنا ذکر شده است. عیون اخبار الرضاعیه السّلام بذبح لابنه) در حالی که هیچ اختلافی در اینکه آن حضرت از فرزندان اسماعیل است و ذبیح دیگر پدر حضرت عبد الله است نمی باشد. البته در ادامه به بررسی قول کسانی که قائل به ذبیح بودن اسحاق دارند می پردازد و آن را ردّ می کند، مانند استدلال بعضی به اجماع اهل کتاب به اینکه مسئله به این دلیل که اجماع آنان بر ما حجت نیست ردّ می کنند و نیز در ادامه قول اصمعی از ابا عمرو بن العلاء را نقل کرده است که چنین می گوید: ... متی کان احاق بمکه؟ و انما کان بمکه اسماعیل و هو بنی البیت مع ابيه و النحر بمکه لا شک فیه (محقق)

«قد بينا فضيله المبيت على الفراش على فضيله الصحبه فى الغار بما هو واضح لمن انصف و نزيد ههنا تأكيداً

بما لم نذكره فيما تقدم فنقول: ان فضيله المبيت على الفراش على الصحبه فى الغر لوجهين: احدهما ان علياً عليه السلام قد كان انس بالنبي صلى الله عليه وآله و حصل له بمصاحبه قديماً انس عظيم و الف شديد، لما فارقه عدم ذكل الانس و حصل به ابوبكر فكان ما يجده على عليه السلام من الوحشه و الم الفرقه موجباً زياده ثوابه، لان الثواب على قدر المشقه - و ثانيهما ان ابابكر كان يؤثر الخروج من مكه و قد كان خرج من قبل فردا، فازداد كراهيه للمقام، فلما خرج مع رسول الله وافق ذلك هوى قلبه و محبوب نفسه، فلم يكن له من الفضيله ما يوازي فضيله من احتمل المشقه العظيمه و عرض نفسه لوقع السيوف و رأسه لرضخ الحجاره، لان على قدر سهوله العباده يكون نقصان الثواب»

ص: ١١٥

«ما حصل معنی آنکه قبلاً فضیلت خوابیدن علی علیه السّلام در فراش رسول خداصلی الله علیه وآله بر مصاحبت ابی بکر در غار را بر قسمی که بر اهل انصاف واضح و آشکار گردد بیان نمودیم. اینک (به مقتضای وقت) تأکیداً بر آنچه قبلاً ذکر کردیم از دو جهت دیگر مطلب را ثابت می نماییم.

اولاً- انس و الفت فوق العاده علی علیه السّلام با رسول خداصلی الله علیه وآله طوری بود که نمی توانست آنی از پیغمبرصلی الله علیه وآله دور شود و بعکس عدم انس ابوبکر با رسول خداصلی الله علیه وآله باعث اشتیاق او به مصاحبت با آن حضرت بود؛ پس خوابیدن علی در فراش که باعث دروی از آن حضرت گردید ایجاد وحشت و الم شدیدی برای علی علیه السّلام نمود؛ پس دوری که سبب زجر آن حضرت و موجب ثواب بسیار بوده افضل است بر مصاحبت ابی بکر؛ برای آنکه ثواب عمل را به مقدار مشقت در عمل می دهند. (چنانچه گفته اند: افضل الاعمال احمزها).

ثانیاً، چون ابی بکر پیوسته عازم بر خروج از مکه بوده چنانچه گاهی هم تنها خارج شده، پس زیاد شد کراهت ماندن او در مکه و لذا زمانی که با رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه خارج شد به محبوه ذاتی و معشوقه قلبی رسید؛ پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السّلام که در آن شب اختیاراً تحمل مشقت بزرگی نمود که جان خود را بر معرض شمشیرها و سر خود را مقابل سنگبارن دشمنان (که آن شب قصد آن بستر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه وآله را به قتل رساندند) قرار داد. بدیهی است تحمل آن شداید به مراتب بالاتر و افضل از ابی بکر بود در راحتی ليله

و ابن سبع مغربی در شفاء الصدور(۱) ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام گوید:

«علماء العرب اجمعوا علی ان نوم علی علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله افضل من خروجه معه و ذلك انه ووطن نفسه علی مفاداته لرسول الله و اثر حیاتة و اظهر شجاعته و بین اقرانه»

(اجماع علمای عرب است بر اینکه خوابیدن علی علیه السلام ليله الهجرة در فراش رسول خداصلی الله علیه وآله افضل بود از بیرون رفتن او با آن حضرت؛ زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگانی خود را فدای آن حضرت نمود و به این وسیله شجاعت خود را بین اقران ظاهر نمود.)

پس مطلب به قدری واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر از روی جنون یا تعصب بدتر از جنون، بس است، خیلی معذرت می خواهم، رشته سخن در اینجا طولانی شد. خوب است برویم بر سر مطلب.

و اما اینکه فرمودید مراد از «اشداء علی الکفار» خلیفه ثانی عمر بن خطاب بوده است فقط به محض ادعا از شما قبول نمی شود، باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقت می نماید یا خیر؟ چنانچه مطابقت نماید به جان و دل می پذیریم.

ص: ۱۱۷

۱- ما به این کتاب دسترسی پیدا نکردیم ولی گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۴۰ باب ۶۲، همین عبارت را از شفاء الصدور نقل کرده است.

در مباحثات علمی مناظرات دیدنی، شدتی برای عمر نبوده

بدیهی است که شدت و غلظت در دو جهت متصور است: یکی در مباحث علیم و محاورات دینی که در مقابل علمای بیگانه شدیدت بالیان بوده باشد، یا در میدانهای جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً رشادت و شجاعت و غلظتی به کار برده باشد.

اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علیم برای خلیفه عمر ابدا در تاریخ رشادتی دیده نشده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنی) حتی بیگانگان سیر نمودیم، غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جهت ندیدیم.

چنانچه آقایان محترم هم چه هنر علمی و محاوره دینی و مباحث با علمای بیگانه از خلیفه عمر در تاریخ عمرش نظر دارید، بیان نماید خیلی ممنون خواهم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد.

اقرار عمر به برتری علی بر خودش علماً و عملاً

ولی آنچه داعی اطلاع دارم و بزرگان علمای خوتان در کتب معتبره خود ضبط نموده اند در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی، حلال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده.

با همه اخباری که امویها و بکریون و علاقه مندان به آنها در فضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح و تعدیل نوشته اند) مع ذلک نتوانستند این حقایق را بپوشانند که هر زمانی که علمای یهود و نصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابو بکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها می آمدند یا

می نوشتند و مسائل مشکله سؤال می کردند، ناچار متوسل می شدند به ذیل عبای مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام و می گفتند این سؤالات مشکل و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن ابی طالب.

لذا آن حضرت حاضر و جواب آنها را به قسمی می داد که قانع شده و مسلمان می شدند؛ چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کاملاً وارد است.

بس است در اثبات این معنی اظهار عجز خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه السلام و اقرار به برتری آن حضرت و اینکه اگر علی نبود آنها هلاک شده بودند؛ چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده اند که خلیفه ابوبکر می گفت:

«اقیلونی اقیلونی، فلست بخیر کم و علی فیکم (۱)»

ص: ۱۱۹

۱- این سخن ابوبکر با الفاظ و عبارات مختلفی در کتب اهل تسنن آمده است؛ از جمله: متقی هندی در کنز العمال، ۵/۵۸۹، ح ۱۴۰۵، کتاب الخلافه باب خلافة ابی بکر، این حدیث را نقل کرده است: عن الحسن ان ابابکر الصدیق خطب فقال: اما والله ما انا بخیر کم و لقد كنت لمقامی هذا کارها و لوددت ان فیکم من یکفینی أفتظنون انی اعمل فیکم بسنة رسول الله صلی الله علیه و آله کان یعصم بالوحی و کان معه ملک، و ان لی شیطاناً یعتزینی، فإذا غضبت فاجیبونی ان لا- اوثر فی اشعار کم و ابشار کم، الافراعونی، فان استقمت فاعینونی و ان زغت فقومونی. همچنین در همین جلد ص ۶۳۱، ح ۱۴۱۱۲، کتاب الخلافه، باب خلافة ابی بکر می نویسد: عن عیسی بن عطیه قال: قام ابوبکر الغد حین بویع فخطب الناس فقال: یا ایها الناس انی قد اقلتکم و رأیکم، انی لست بخیر کم فبایعوا خیر کم... و نیز در ص ۶۹۷، از همین جلد، ح ۱۴۰۷۳، کتاب الخلافه باب خلافة ابی بکر می نویسد: ثم خرج باکیا فاجتمع الیه الناس، فقال لهم بیئت کل رجل منکم معانفا حلیته، مسروراً باهله و ترکتمونی و ما انا فیہ لا- حاجه لی فی بیعتکم، اقیلونی بیعتی...؛ ابن هشام در سیره النبویه، ۴/۳۱۱، امر سقیفه بنی ساعده، خطبه ابی بکر می نویسد: فتکلم ابو بکر، فحمد الله و اثنی علیه بالذی هو اهله، ثم قال: اما بعد ایها الناس، فانی قد ولیت علیکم و لست بخیر کم، فان احسنت فاعینونی و ان اسأت فقومونی. سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۷۱، خلافة ابوبکر فصل فی مبايعته می نویسد: و اخرج ابن سعد عن الحسن البصری قال: لما بویع ابوبکر قام خطیباً فقال: اما بعد... و انما انا بشر و لست بخیر من احدکم، فراعونی فاذا رأیتمونی زُغتُ فقومونی، و اعلموا ان لی شیطاناً یعتزینی، فاذا رأیتمونی غضبت فاجتنبونی، لا اوثر فی اشعار کم و ابشار کم. ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۱، باب ۱، فصل ۱، کلام را اینگونه نقل کرده است: ثم تکلم ابوبکر، فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: اما بعد، ایها الناس فانی قد ولیت علیکم و لست بخیر کم. فان احسنت فاعینونی و ان اسأت فقومونی. طبری در تاریخ خود، ۲/۴۵۰، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث سقیفه. ابن اثیر در الکامل، ۲/۳۳۲، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث سقیفه و خلافة ابی بکر، همان گونه که از صواعق نقل کردیم آورده اند. غزالی در سر العالمین، ص ۲۲، باب فی مقاله الرابعه، ذیل کلام ابوبکر می نویسد: و قوله علی منبر رسول الله: «اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم» افعاله هزل-ام جداً ام امتحاناً؟ فان کان هزلاً، فان الخلفاء منزهون من الهزل، و ان کان جدّاً فهذا نقص للخلافه و ان قال امتحاناً و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ.

(مرا از این مقام بردارید؛ زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی در میان شماست.)

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که «لولا علی لهلك عمر» اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

و غالباً مورد مهالك را نوشته اند که اینک نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم، شاید مطالب مهم تری برای مذاکره لازم باشد.

نواب: قبله صاحب، کدام مطلب مهم تر از (مرا از این مقام بردارید؛ زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی در میان شماست.)

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که «لولا علی لهلك عمر» اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

و غالباً مورد مهالك را نوشته اند که اینک نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم، شاید مطالب مهم تری برای مذاکره لازم باشد.

نواب: قبله صاحب، کدام مطلب مهم تر از این موضوع است که بیان نمودید.

آیا در کتب معتبره ما این کلمات ضبط و نقل گردیده؟ چنانچه هست و نظر دارید برای مزید بیانی ما بیان فرمایید. ممنون خواهیم شد.

داعی: عرض کردم اکابر علمای سنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارند (به استثنای قلیلی از متعصین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفه در موارد متعدده نقل نموده ند. برای روشن شدن مطلب و اتمام حجت به بعضی از آن اسناد و کتب که در نظر دارم اشاره می نمایم.

در اسناد گفتار عمر «لو لا علی لهلك عمر»

۱ - قاضی فضل الله بن روزبهان متعصب در ابطال الباطل، ۲ - ابن حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ در ص ۳۳۷ تهذیب التهذیب (۱) (چاپ حیدر آباد دکن)، ۳ - و نیز از ابن حجر در ص ۵۰۹، جلد دوم الاصابه (۲) (چاپ مصر) ۴ - ابن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲، کتاب تأویل مختلف الحدیث (۳)، ۵ - ابن حجر مکی متوفی سال ۹۷۳ در صفحه ۷۸ صواعق المحرقة (۴)، ۶ - حاج احمد افندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایه المرتاب، ۷ - ابن اثیر جزروی متوفی سال ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه (۵) ۸ - جلال

ص: ۱۲۱

-
- ۱- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۷، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب.
 - ۲- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۷، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب.
 - ۳- تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه ۲۴۱، ذکر الاحادیث التي ادعوا عليها التناقض، دعاء النبي صلى الله عليه وآله لعلی علیه السلام.
 - ۴- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳، و ص ۱۷۹، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵.
 - ۵- اسد الغابه ابن اثیر، ۴/۲۳، شرح حال علی بن ابی طالب.

الدين سيوطي در صفحه ۶۶ تاريخ خلفاء (۱) ۹ - ابن عبد البر قرطبي متوفى سال ۴۶۳ در صفحه ۴۷۴ جلد دوم استيعاب (۲)، ۱۰ - سيد مؤمن عبد البر قرطبي

متوفى سال ۴۶۳ در صفحه ۷۳ نور الابصار (۳)، ۱۱ - شهاب الدين احمد بن عبد القادر عجيلي در ذخيره المآل، ۱۲ - محمد بن على الصبان در صفحه ۱۵۲، اسعاف الراغبين. ۱۳ - نور الدين بن صباغ مالكي متوفى سال ۸۵۵ در صفحه ۱۸ فصول المهمه (۴). ۱۴ - نور الدين على بن عبد الله سمهودي متوفى سال ۹۱۱ در جواهر العقدين (۵)، ۱۵ - ابن ابى الحديد معزلى متوفى ۶۵۵ در صفحه ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه، (۶) ۱۶ - علامه قوشچي در صفحه ۴۰۷ شرح تجريد. ۱۷ - خطيب خوارزمي در صفحه ۴۸ و ۶۰ مناقب (۷)، ۱۸ - محمد بن طلحه شافعي در صفحه ۲۹ ضمن فصل ششم مطالب

الستوول (۸)، ۱۹ - امام احمد بن حنبل در فضائل (۹)، ۲۰ - سبط ابن جوزي در ص ۸۵ و ۸۷ تذکره (۱۰) ۲۱ - امام ثعلبي در تفسير كشف البيان، ۲۲ - علامه ابن قيم جوزي در ص ۴۱ تا صفحه ۵۳ طرق

ص: ۱۲۲

-
- ۱- تاريخ خلفاء، سيوطي، ۱۷۱، شرح حال علي بن ابى طالب، فصل في الاحاديث الواردة في فضله.
 - ۲- استيعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۳، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علي بن ابى طالب.
 - ۳- نور الابصار، شبلنجي، ص ۱۶۱، باب ۱، فصل في ذكر مناقب سيدنا علي بن ابى طالب.
 - ۴- فصول المهمه، ابن صباغ مالكي، ۱/۱۹۹-۲۰۱، فصل ۱ فصل في ذكر شئ من علومه.
 - ۵- جواهر العقدين، سمهودي، ۱/۱۲۳، قسم ۱ باب ۱.
 - ۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ۱/۱۸، القول في نسب امير المؤمنين عليه السلام
 - ۷- مناقب خوارزمي، ص ۸۱، ۹۶-۹۷، ح ۶۵، ۹۷-۹۸ فصل ۷.
 - ۸- مطالب الستوول، محمد بن طلحه شافعي، ص ۷۱، باب ۱، فصل ۴، فصل ۶، فائده زائده.
 - ۹- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۴۷، ح ۱۲۰۰، باب فضائل على عليه السلام
 - ۱۰- تذکره الخواص، سبط الجوزي، ص ۱۳۷، باب ۶، فصل في قول عمر بن خطاب.

الحکمیة ضمن نقل قضایای عدیده از آن حضرت، ۲۳ - محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی سال ۶۸ در باب ۵۷ کفایه الطالب (۱). ۲۴ - ابن ماجه قزوینی در سنن. ۲۵ - ابن مغزلی شافعی در مناقب. ۲۶ - ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد، (۲) ۲۷ - محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین. ۲۸ - دیلمی در فردوس، ۲۹ - شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۳)

ص: ۱۲۳

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۷، باب ۵۹.

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۳۷، ۳۴۸ و ۳۵۰، ح ۲۵۹، ۲۷۲ و ۲۷۶، سمط ۱، باب ۶۳ و ۶۵.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱۴۶-۳/۱۴۷، باب ۶۵ و ۱/۲۲۷، ح ۵۷ و ۵۸، باب ۱۴. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۱/۶۲۸، ح ۱۶۸۲، کتاب المناسک، مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۷۰، ذیل حدیث ۵۵۹۴، حرف العین؛ محب الدین طبری، در ذخائر العقبی، ص ۸۲، قسم ۱، باب فضائل علی علیه السلام، ذکر رجوع ابی بکر و عمر الی قول علی علیه السلام؛ ابن مردویه مناقب، ص ۸۸، ح ۸۲-۸۳، مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۶، و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۱۳/۳۴۳، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه باب قول الله تعالی ﴿وامرهم شوری بینهم﴾؛ ذهبی در تاریخ الاسلام، ۳۰/۶۳۸؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۰۵-۴۲/۴۰۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ خوارزمی در مقتل الحسین، ۱/۷۸، ح ۲۸، فصل ۴؛ ابن سعد در الطبقات الکبری، ۲/۲۵۸، ذکر من کان یفتی بالمدينه و یقتدی به من اصحاب رسول لله...، علی بن ابی طالب؛ زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۳۰-۱۳۲، سمط ۱ قسم ۲، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر آثار عن الصحابه؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۶۱، باب ۴، ذکر اختصاصه بانه اکبر الامه علما و اعظمهم حلماً؛ جرجانی در شرح المواقف، ۸/۳۷۰، مرصد ۴، مقصد ۵، با الفاظ گوناگون این جمله را نقل کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱- لو لا علی لهلک عمر ۲- کان عمر یتعوذ من معضله لیس لها ابو الحسن. ۳- لولا قول علی لهلک عمر. ۴- کان عمر یقول: اللهم لا تبغنی لمعضله لیس فیها ابو الحسن. ۵- اعوذ من معضله لا علی لها. ۶. لا بقیت لمعضله لیس لها ابو الحسن. ۷- اللهم لا تبغنی لمعضله لیس لها ابن ابی طالب حیاً. ۸- عجزت النساء ان یلدون مثل علی. ۹- اعوذ بالله ان اعیش فی ثوم لیس فیهم ابو الحسن. ۱۰- لا ابقانی الله بعدک یا علی. ۱۱- لا عاش عمر لمعضله لیس لها ابو الحسن یعنی علیاً.

۳۰ - حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ما نزل من القرآن فی علی و بسیاری دیگر از اجله علمای خودتان به اختلافات الفاظ و عبارات، نقل اقوال خلیفه عمر را نموده اند و غالباً با ذکر مواردی قضایای وارد آورده اند که می گفت: «لو لا علی لهلك عمر».

اشاره به بعضی مواردی که علی علیه السلام خلفاء را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی علیه السلام نبود هلاک شده بودند.

از جمله فقیه گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایه الطالب (۱) فی مناقب علی بن

ص: ۱۲۴

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۸-۲۱۹، باب ۵۷، گنجی می نویسد: و بهذا الاسناد عن حذیفه بن الیمان انه لقی عمر بن الخطاب، فقال له عمر: کیف اصبحت یا بن الیمان؟ فقال: کیف تریدنی اصحب؟ اصبحت و الله اکره الحق و احب الفتنه و اشهد بما لم اره، و احفظ غیر المخلوق، و اصلی علی غیر وضوء و لی فی الارض ما لیس لله فی السماء. فغضب عمر لقوله و انصرف من فورہ و قد اعجله امر و عزم علی اذی حذیفه لقوله ذلك، فینا هو فی الطريق اذ مر بعلي بن ابی طالب علیه السلام فرأى الغضب فی وجهه، فقال ما اغضبک یا عمر؟ فقال: لقیته حذیفه بن الیمان فسألته کیف اصبحت فقال: اصبحت اکره الحق، فقال علیه السلام: صدق، یکره الموت و هو حق. فقال: یقول: و احب الفتنه. قال: صدق، یحب المال و الولد و قد قال الله تعالی {انما اموالکم و اولادکم فتنه} فقال یا علی یقول اشهد بما لا اره، فقال علیه السلام: صدق یشهد الله بالواحدانیه و الموت و البعث و القيامه و الجنه و النار و الصراط و لم یره ذلك کله. فقال یا علی و قد قال: اننی احفظ غیر المخلوق. قال: صدق، یحفظ کتاب الله تعالی و هو غیر مخلوق. قال و یقول اصلی علی غیر وضوء. فقال علیه السلام صدق یصلی علی ابن عمی رسول الله صلی الله علیه و آله علی غیر وضوء و الصلاه علیه جائز. فقال: یا ابا الحسن قد قال اکبر من ذلك! فقال علیه السلام و ما هو؟ قال: ان لی فی الارض ما لیس لله فی السماء! قال علیه السلام صدق، له زوجة و تعالی الله عن الزوجه و الولد. فقال عمر: کاد یهلك ابن الخطاب لو لا علی بن ابی طالب. قلت: هذا ثابت عند اهل النقل ذکره غیر واحد من اهل السیر.

ابی طالب علیه السّلام بعد از نقل اخباری مسندا خبر حدیفه بن الیمان را که دیگران از علمای شما هم نقل نموده اند ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقت نمود و سؤال کرد چگونه صبح کردی؛ حدیفه گفت:

«اصبحت و الله اكره الحق و احب الفتنه و اشهد بما لم اره، و احفظ غير المخلوق، و اصلى على غير وضوء و لى فى الارض ما لى لله فى السماء»

(صبح کردم در حالی که اکراه دارم از حق و دوست می دارم فتنه را و شهادت می دهم به چیزی که ندیده ام و حفظ می کنم غیر مخلوق را و صلوات می فرستم بدون وضوء و برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان.)

عمر از این کلمات غضبناك گردید و خواست که او را اذیت کند. در همان بین امیر المؤمنین علیه السّلام رسید، آثار غضب را در صورت عمر دید فرمود: از چه جهت غضبناکی؟ قضیه را نقل نمود حضرت فرمود: مطلب مهمی نیست، تمام را صحیح گفته است.

مراد از حق که او کراهت داد مرگ است و مراد از فتنه که او دوست دارد مال

ص: ۱۲۵

و اولاد است و اینکه گفته شهادت می دهم به چیزی که آن را ندیده ام؛ یعنی شهادت می دهد به وحدانیت خدا و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچ کدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ می کنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات می فرستم؛ یعنی صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله که جائز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی که برای خدا در آسمان نیست؛ یعنی برای من زوجه ای است که خدای تعالی مبرای از زوجه و اولاد می باشد.

عمر گفت: «کان یهلاک ابن الخطاب لو لا علی بن ابی طالب.»

(نزدیک بود عمر هلاک شود اگر علی نرسیده بود.)

آنگاه مؤلف گنجی گوید: این مطلب (که خلیفه می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد)

ثابت است نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر او را نقل نموده اند.

و صاحب مناقب گوید: مکرر خلیفه عمر رضی الله عنه می گفت:

«لا عشت فی امه لیس فیها ابا الحسن»

نباشم در امتی که در این امت نباشد ابوالحسن»

و نیز می گفت:

«عقمت النساء ان یلدن مثل علی بن ابی طالب»

(زنان از زاییدن مردی همانند علی بن ابی طالب علیه السلام عقیم شدند.)

و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده از ترمذی نقل از ابن عباس خبر مفصّلی نقل نموده که در

آخر آن خبر گوید:

«كانت الصحابه رضى الله عنهم يرجعون اليه عليه السّلام في احكام الكتاب و يأخذون نه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب رضى الله عنه في عدّه مواطن لو لا على لهلك

عمر - و قال صلى الله عليه وآله اعلم امتى على بن ابى طالب.»

(اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله در احکام قرآن مراجعه به علی علیه السلام می نمودند و اخذ فتاوا از او می کردند چنانچه عمر بن الخطاب در محلهای عدیده می گفت اگر علی نبود هلاک شده بودم و رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود داناترین امت من علی بن ابی طالب است)

پس با این مختصر بیانی که به مقتضای وقت مجلس نمودیم تصدیق می فرمائید که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابدا شدت و غلظتی از خلیفه عمر دیده نشد بلکه خود اقرار و اعتراف به عجز داشته و تصدیق می نموده که علی علیه السلام فریادرس او بوده و از مهالک او را نجات می داده تا آنجا که متعصبین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه (۱) نقلا از ابن سعد آورده که عمر می گفت:

«أعوذ بالله من معضله ليس لها ابوالحسن يعني علياً»

(بخدا پناه میبرم از معضله و امر پیچیده ای که ابو الحسن یعنی علی در او نباشد)

ص: ۱۲۷

۱- در صفحات قبل گذشت.

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد

و اما در معارک و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمی دهد که خلیفه عمر شخصا شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ و بیان مورخین فریقین هرگاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی و پرزور از کفار قرار می گرفت ترک مقاومت می نمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد می آمد(۱).

حافظ: کم کم بی لطفی را از نزاکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیده و در همه جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را جبون و فزّار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد می نمائید آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت به مردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایه فخر و مباهات و افتخار مسلمین است بنمائید و ما هم گوش بدهیم و حرف نزنیم.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما ینبغی داعی را نشناخته اید گمان می نمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حبّ و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تقییحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصی که معروفیت در تاریخ دارند و لو از هر طبقه باشند.

ص: ۱۲۸

۱- منابع مربوط به فرار صحابه و بالاخص خلفاء در مجلس ششم بررسی شد.

فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرن‌ها به همین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر و گمانهای بد است که بر خلاف دستور قرآن مجید از مسلمانان ظاهر می‌گردد با اینکه صریحاً در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾

(ای اهل ایمان زیاد دوری نمائید از ظن و گمان بد که برخی از گمانها معصیت است)

چون این جمله‌ای که عرض کردم از دهان یک فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند چیزی نگفتم.

بدیهی است ما و شما در ازمنه ماضیه نبوده ایم ولی به حکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحه تاریخ بنمائیم.

بازهم بیان حقیقت

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمر اهانت نمودم (بیخشید) اینجا مغلطه نمودید یا خواستید به این جمله تحریک اعصاب مخالفین نمائید.

و حال آنکه صحبت ما راجع به خلیفه جنبه اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند چیزی نگفته و نمی‌گویم ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضح تر بیان نمایم تا بدبینی از میان برود.

اینکه فرمودید فتوحات عالیة اسلام رهین منت وجود خلیفه عمر است احدی

انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامداری عمر اسلام به فتوحات عالیّه نائل آمده ولی در عین حال نباید فراموش نمود که به شهادت و اقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضی أبو بکر خطیب در تاریخ بغداد و امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران در تمام امور ملک و مملکت و مخصوصاً لشکرکشی‌ها خلیفه عمر با امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام شور می نمود و مطابق دستور آن حضرت رفتار می کرد (۲).

ص: ۱۳۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۹۶-۳۰۰، (و من کلام له علیه السّلام و قد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج الی غزو الروم).

۲- و نیز علی علیه السّلام در جریان فتح بیت المقدس به او گفتند: این تخرج بنفسک؟ انک ترید عدواً کلبا. (تاریخ طبری، طبری، ۳/۱۰۴، السنه الخامسه عشره، ذکر فتح بیت المقدس؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲۶/۳۷۲، ترجمه ۳۱۰۶، العباس بن عبد المطلب؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲/۵۰۰، سنه خمس عشره، ذکر فتح بیت المقدس) و همچنین در مورد جنگ با ایرانیان نیز با علی علیه السّلام در باره این که شخصاً به جنگ برود مشورت نمود و علی علیه السّلام او را از اینکار منع نمودند و فرمود: ان هذا الامر لمن یکن نصره و لا خذلانه بکثره و لا بقله و هو دین الله الذی اظهره، و جنده الذی اعدده و امدده، حتی بلغ ما بلغ، و طلع حیثما طلع، و نحن علی موعده من الله، و الله منجز وعده، و ناصر جنده.. فکن قطبا و التدر الریحی بالعرب من اطرافها و اقطارها، حتی یكون ما تدع ورائک من العورات اهم الیک مما بین یدیک. ان الأعاجم ان یظروا الیک غدا یقولوا: هذا اصل العرب: فاذا قطعتموه استرحتم، فیکون ذلك اشد لکلبهم علیک و طعمهم فیک... (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۹۵ / خطبه ۱۴۶ من کلام له علیه السّلام و قد استشاره عمر فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه، تفسیر آلوسی، آلوسی، ۱۸/۲۰۷) احمد بن اعثم کوفی در کتاب الفتوح (۲/۲۹۵)، ذکر مشورت علی بن ابی طالب رضوان الله علیه در انتهای مطلب چنین می نویسد: زمانی که عمر سخنان علی کرم الله وجهه و مشروتش را شنید رو به مردم کرد و گفت: ویحکم! عجزتم کلکم عن آخرکم ان تقولوا کما قال ابو الحسن، و الله لقد کان رأیه رأیی الذی رأیته فی نفسی. «وای بر شما ای مردم! آیه همه شما عجز بودید از اینکه چنین حرفی را بزنید همانطوری که ابو الحسن آن را بیان کرد؟ به خدا قسم نظر او همان نظر من بود که در دل داشتم...» (محقق)

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا می نمود. قسمت اول فتوحات اولیه اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخیص امیر المؤمنین علی علیه السلام می بود چه آنکه گفته اند.

سیاهی لشکر نیاید بکار که یک مرد جنگی به از صد هزار

و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود که اگر در جنگی حاضر نمی شد فتح حاصل نمی گردید چنانچه در خبیر که آن حضرت درد چشم داشت و نمی توانست به میدان برود پی در پی مسلمین شکست خوردند تا زمانی که آن حضرت به دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شفا یافت و حمله به دشمن نمود و فتح قلاع خبیر به دست آن حضرت واقع شد (۱).

ص: ۱۳۱

۱- جریان جنگ خبیر و دلاوریهای علی علیه السلام از متواترات روانی اهل تسنن است که در کتب صحاح و دیگر کتب آنها ذکر شده است (صحیح بخاری، ج ۴/۵ و ۱۲ و ۲۰، باب دعاء النبی صلی الله علیه و آله و ص ۲۰۷، باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ و ج ۵/ص ۷۶، باب غزوه خبیر؛ صحیح مسلم، ۵/۱۹۵، باب غزوه ذی قرد و غیرها؛ و ۷/۱۲۰ و باب ۱۲۱ و ۱۲۲ من فضائل علی علیه السلام؛ سنن ابن ماجه، ۱/۴۵/۱۲۱، فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، سنن ترمذی، ۵/۳۰۲/۳۸۰۸، باب مناقب علی بن ابی طالب، فضائل الصحابه، نسائی، ص ۱۵ فضائل علی رضی الله عنه و... و در روایات بسیاری بر جریان شکست سپاه اسلام به فرماندهی ابوبکر و عمر در دو حمله قبل با تعابیر مختلف آمده که در بعضی اینگونه اشاره شده است که: ... عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابيه انه قال: قال لعلی و كان یمسر معه ان الناس قد انكرو منک ان تخرج فی البرد فی الملائین و فی الحر الحشو و الثوب الثقیل قال: فقال علی علیه السلام: الم تكن معنا بخیر؟ قال: بلی، قال: فان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم فبعث عمر و قد عقد له لواء فرجع منهزماً بالناس؛ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا اعطین الرايه رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله، یفتح الله له لیس بفرار. قال: فارسل الی و انا ارمدم. فقلت انی ارمدم. فتفل فی عینی ثم قال: «اللهم اكفه الحر و البرد» قال: فما وجدت حرا بعده و لا برداً. (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۰۷، ۸۹ تا ۹۵، مجمع الزوائد، هیشمی، ۹/۱۲۴، باب قوله صلی الله علیه و آله لا اعطین الرايه رجلا یحب الله و رسوله. المصنف، ابن ابی شیبه الکوفی، ۷/۴۹۷/۱۷، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ج ۸/ ص ۲۲ ح ۱۱ و ح ۷ و نیز ص ۵۲۵ ح ۲۲، غزوه خبیر؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۰۹ و ۱۱۰ / ۸۴۰۱ تا ۸۴۰۳، ذکر منزله علی بن ابی طالب. خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی ص ۵۲ تا ۵۵، منزله علی کرم الله وجهه من الله؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۷/۳۵، بریده بن سفیان الاسلمی عن سلمه؛ الدرر، ابن عبد البر، ص ۲۰۲ و ۲۰۳؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۰/۴۶۲/۳۰۱۱۹، و ۳۰۱۲۰ و ۳۰۱۲۱ و ج ۱۳/۱۲۱/۳۶۳۸۸، فضائل علی رضی الله عنه؛ الثقات، ابن حبان، ۲/۱۴، غزوه خبیر؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۴/۲۱۲، و ۲۱۳، سنه سبع من الهجره، غزوه خبیر فی اولها، و ۷/۳۷۳، من فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛ امتاع الاسماع، مقرنزی، ۱۱/۲۸۰، کفایه علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه الحر و البرد بدعه له؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۳۷ و ۳۸، فتح خبیر علی ید علی رضی الله عنه؛ تاریخ طبری، طبری؛ ۲/۳۰۰، غزوه خبیر؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۶۹، فی بیان محاربه الکافر؛ مسند احمد، ۵/۳۵۴، حدیث بریده اسلمی؛ فتح الباری، ابن حجر، ۷/۳۶۵، باب غزوه خبیر، الحدیث العاشر؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۳۳۴؛ السیره النبویه، ابن

كثير، ٣٥٣/٣ تا ٣٥٥. (محقق)

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السّلام بود که به یاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد:

«لا سيف الا ذو الفقار لا فتى الا علي»^(۱)

(نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی علیه السّلام)

و اما قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد که تماما رهین منت شجاعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی

ص: ۱۳۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸ (محقق)

آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب می آمدند.

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السلام بود که به یاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد:

«لا سيف الا ذو الفقار لا فتى الا علي» (۱)

(نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی علیه السلام)

و اما قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبياء صلی الله علیه وآله می باشد که تماما رهین منت شجاعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب می آمدند.

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصا زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شدت و شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد.

حافظ: این اهانت نیست که شما می فرمائید خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید.

داعی: اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده اند اگر ایراد و اشکالی دارید به علماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ: در کجا علمای ما نوشته اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید؟

شکست ابوبکر و عمر در خیبر

داعی: در بسیاری از میدانهای جنگ که اهم از همه آنها واقعه مهمه غزوه خیبر است که آقایان شکست خوردند چون علی علیه السلام چشمهای مبارکش درد می کرد روز اول رسول اکرم صلی الله علیه وآله علم و پرچم مسلمین را به ابو بکر دادند و به سرداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود، مختصر جنگی نموده شکست خورده برگشتند؛ روز دوم علم را به عمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده

١- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ٧/٢١٩، خطبه ١٠٨ (محقق)

حافظ: این بیانات شما ساخته های شیعیان است و الا آنها مردمانی قوی دل و شجاع بودند.

داعی: مکرر عرض کردم شیعیان پیروان ائمه از اهل بیت هستند که صادق و مصدق بودند هرگز دروغ نگفته و نمی گویند چون دروغ را از گناهان کبیره می دانند و ابدا احتیاجی به جعل حدیث ندارند غزوه خيبر از وقایع مهمه تاریخی دوره زندگانی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند آنچه الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در صفحه ۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۴۰ مطالب السؤل (۲) از سیره ابن هشام و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایه الطالب (۳) و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان

ص: ۱۳۴

۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۲، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب. ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: ... قال ثنا بریده بن سفیان الاسلمی عن ابيه عن سلمه بن الا-کوع قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله ابابكر الصديق برأيه الى حصون خيبر يقاتل، فرجع و لم يكن فت، و قد جهد. ثم بعث عمر الغد فقاتل، فرجع و لم يكن فتح و قد جهد. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا عطين الرايه غدا يحب الله و رسوله، يفتح الله على يديه ليس فرار. قال: سلمه: فدعا بعلى عليه السلام

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۵۳، باب ۱ فصل ۸.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۹۸، باب ۱۴. ابن طلحه و گنجی حدیث را مانند ابو نعیم نقل کرده اند. همچنین نسائی در خصائص امیر المؤمنین، ص ۵۲، منزله علی بن ابی طالب علیه السلام من الله؛ احمد بن نبل در مسند ۵/۳۵۳، مسند بریده. احمد بن حنبل حدیث را اینگونه نقل کرده است: حدثني ابي بریده قال: حاصرنا خيبر فاخذ اللواء ابو بكر فانصرف و لم يفتح له ثم اخذه عمر من الغد فخرج و رجع و لم يفتح له و اصاب الناس يومئذ شده و جهد. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اني دافع اللواء غداً الى رجل يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله، لا- يرجع حتى يفتح له... فدعا علياً... ابن هشام در السيره النبويه، ۳/۳۴۹، حوادث سال ۷ هجری، شأن علی یوم خيبر؛ ابن مغزلی در مناقب، ص ۱۸۱، ح ۲۱۷، حدیث اعطاء الرايه. ابن مغزلی این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۵۱، باب ۴، فصلی ۶، ذکر اختصاصه بإعطاء الرايه یوم خيبر و بفتحها. طبری نیز این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. لکن حدیثی که از مسند احمد یاد کردیم این گونه نقل می کند: ... فاخذ اللواء ابو بكر فانصرف و لم يفتح له، ثم اخذه عمر من الغد فخرج و رجع و لم يفتح له... طبرانی در معجم الكبير، ۷/۳۹، احادیث بریده بن سفیان الأسلمی؛ همین حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین ۳/۴۰، ح ۴۳۳۸، ۴۳۴۰-۴۳۴۱، کتاب المغازی، احادیث گوناگونی نقل کرده است که به چند حدیث اشاره می کنیم: ۱- عن ابی لیلی عن علی انه قال: یا ابا لیلی أما کنت معنا بخيبر؟ قتل " بلی و الله کنت معکم. قال: فان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث ابابكر الى خيبر فسار بالناس و انهزم حتى رجع... ۲- عن ابی موسی الحنفی عن علی علیه السلام قال: سار النبي صلى الله عليه وآله الى خيبر فلما اتاها بعث عمر عنه و بعث معه الناس الى مدينتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم يلبثوا ان هزموا عمر و اصحابه، فجاءوا يجبنونه و يجبنهم، فسار النبي صلى الله عليه وآله...

همین حدیث را متقی هندی در کنز العمال، ۱۰/۴۲۶، ح ۳۰۱۱۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر نقل کرده است. ۳- عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله دفع رایه یوم خیبر الی عمر فانطلق فرجع یجین اصحابه و یجینونه. ۴- عن جابر بن عبد الله انصاری قال: لما کان یوم خیبر بعث رسول الله رجلاً فجین... ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا بعثن غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبانه، لا یولی الدبر، یفتح الله علی یدیه... ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۰۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام حدیثی نقل می کند که تصریح به فرار شیخین دارد: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابيه انه قال: لعلی - و کان یسمر معه: ان الناس قد انکروا منک ان تخرج فی البرد فی الملائتین، و فی الحر فی الحشرو و الثوب الثقیل، قال: فقال: علی: الم تکن معنا بخیر؟ قال بلی، قال: فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم، فبعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم فبعث عمر و عقد له لواء فرجع منهزماً بالناس، فقال رسول الله: لأعطین رایه رجلاً یحبه الله و رسوله، و یحب الله و رسوله، یفتح الله له لیس بفرار. قال: فارسل الی و ان ارمد، فقلت: انی ارمد، فثقل فی عنی، ثم قال: اللهم اکفه اذی الحر و البرد. قال: فما وجدت حراً بعده و لا برداً طبری در تاریخ خود، ۲/۳۰۰، حوادث سال ۷ هجری، حدیثی نقل کرده که خواندنی است: عن بریده الاسلامی قال: لما کان حین نزل رسول الله صلی الله علیه وآله بحصن اهل خیبر اعطی رسول الله اللواء عمر بن الخطاب و نهض معه من الناس فلما اهل خیبر فانکشف عمر و اصحابه فرجعوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله یبینه اصحابه و یجبنهم... ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۷/۱۷۰، نامه ۶۲، (و من کتاب له علیه السلام الی اهل مصر مع مالک الأشر)، ذکر ما طعن به الشیعه فی امه ابی بکر و الجواب عنها، الطعن الثانی، برای حفظ آبروی بر باد رفته شیخین از ذکر نام آنها خود داری کرده می نویسد: فاما امیر المؤمنین علیه السلام و ان لم یتول جمیع امور النبی صلی الله علیه وآله فی حیاته، فقد تولی اکثرها و اعظمها و خلفه فی المدینه و کان الامیر علی الجیش المبعوث الی خیبر و جرى الفتح علی یدیه بعد انهزام من انهزم منها. دو نکته در این احادیث، فرار شیخین را تأیید می کند: نکته اول: جمله ای است که راوی حدیث برای نقل کیفیت جنگ کردن شیخین بیان کرده و آن به چند عبارت نقل شده است: «فرجع منهزماً» و «فرجع و لم یکن له فتح» و «و بعث رسول الله صلی الله علیه وآله رجلاً فجین» و «فانکشف عمر و اصحابه فرجعوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله یبینه اصحابه و یجبنهم». دقت در این جملات، ترس و فرار شیخین از جنگ را آشکار می سازد. نکته دوم: بعد از ترس و فرار شیخین، رسول اکرم صلی الله علیه وآله جمله ای بیان می فرماید که گرچه به ظاهر بیان یکی از ویژگی های امیر المؤمنین علیه السلام است، لکن آشکارا پرده از شکست و فرار شیخین بر می دارد و آن نیز به چند عبارت نقل شده است: «کرار غیر فرار» و «یفتح الله علی یدیه لیس بفرار» و «لا یولی الدبر» اینکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که به دشمن پشت ننموده و فرار نکرده است، مناسبت مقام اقتضا دارد که دو فرمانده قبل به دشت پشت ننموده و فرار کرده باشند، و گرنه بیان این خصوصیت امیر المؤمنین علیه السلام در اینجا بی مناسبت خواهد بود.

که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد ولی برای شما اهمّ از همه آن

ص: ۱۳۶

اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان محمد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۲۴ جلد دوم صحیح (۱) چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که صریحا نوشته اند «فرجع ایضا منهزما» یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فرارا بر گشت.

و از جمله دلایل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن ابی الحدید معتزلی (۲) ضمن

قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام علویات سبع نامیده شده که

ص: ۱۳۷

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم حدیث را با لفظ فوق در بخاری نیافتیم، لکن حدیثی را که نشانه فرار ابوبکر و عمر از جنگ است و ما به طور کامل آن را از منابع معتبر دیگر نقل کردیم، بخاری در صحیح خود، ۵/۲۴۵، ح ۶۷۸، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر نقل می کند؛ اما آغاز حدیث را که شاهد مطلب است نقل نکرده و آن را به اختصار آورده است. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، به شرح صحیح البخاری، ۷/۴۷۶، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر علامه بر اعتراف به اینکه این حدیث را بخاری به اختصار نقل کرده است، آغاز حدیث را به نقل از منابع دیگر به طور کامل آورده است. ابن حجر می نویسد: وقع فی هذه الروایه اختصار و هو عند احمد و النسائی و ابن حبان و الحاکم من حدیث بریده بن الخصیب قال: لما كان يوم خیبر اخذ ابو بکر اللواء فرجع و لم یفتح له. فلما كان الغد اخذه عمر فرجع و لم یفتح له و قتل محمود بن مسلمه فقال النبی صلی الله علیه وآله لادفعن لوائی غداً لی رجل.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۸۹، خطبه ۱۳۳، ابن ابی الحدید در اینجا به دو بیت از این قصیده اشاره کرده می نویسد: و لی من قصیده، اخاطب رجلین فزا من الحرب: عذرتکما ان الحمام لمبغض و ابن بقاء النفس للنفس محبوب و یکره الموت و الموت طالب فکیف یلذ الموت و الموت مطلوب صالح علی ساحل در الورضه المختاره، ص ۸۵، که در شرح هاشمیات کمیت و علویات ابن ابی الحدید نوشته است، به طور کامل به این قصیده اشاره کرده است. (مؤلف)

در فضائل مولانا امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام سروده به نام قصیده بائیّه در باب خیبر گفته است:

ألم تخبر الاخبار فی فتح خیبر

ففيها لذی اللبّ الملبّ أعاجیب

و ما انس لا انس اللّذین تقدّما

و فرهما و الفرّ قد علما حوب

و للزّایه العظمی و قد ذهبا بها

ملابس ذلّ فوقها و جلابیب

یشلّهما من آل موسی شمردل

طویل نجاد السیف اجید یعبوب

یمجّ منونا سیفه و سنانه

و یلهب نارا غمده و الانابیب

حضرهما أم حضرا خرج خاضب

و ذانهما ام ناعم الخدّ مخضوب

عذرتکما انّ الحمام لمبغض

و انّ بقاء النفس للنّفس محبوب

لیکره طعم الموت و الموت

طالب فکیف یلذّ الموت و الموت مطلوب

(ما حصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده اید که با چه نکات و رموز عجیبی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است. چون آن دو (ابی بکر و عمر) انس و عادت با علمداری نداشته و رموز پرچم داری را ندانسته و لذا لباسهای ذلت و خواری را بر آن (پرچم بزرگ) پوشانیدند و فرار بر قرار اختیار نمودند با آنکه میدانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران یهود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با شمشیر برهنه مانند شتر مرغ نر

پرشهوتی که هوا و سبزه بهار او را قوی نموده بایشان حمله ور گردید که گویا رو بدو خوش صورت حنا بسته می‌رود. و امواج آتش مرگ از برق شمشیر و نیزه او باعث ترس ایشان گردید. (آنگاه ابن ابی الحدید گوید) به جای شما (ای دو خلیفه بزرگوار) عذر خواهی می‌کنم (از شکست و فرار نمودن

ص: ۱۳۸

از میان یهود بی قابلیت) زیرا مرگ در نظر هر فردی مبعوض و ادامه زندگی محبوب است شما هم (مانند همه) از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ بدنبال هر کس هست پس چگونه با اختیار خود موت را بخواهد و لذت او را بچشد) پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصا برای خلیفه نبوده، تا مشمول «اشدء علی الکفار» واقع شود، بلکه در مقابل دشمن قوی جاخالی نموده، از معرکه بر کنار می شدند.

و اگر خوب با نظر دقت و انصاف بنگرید، تصدیق خواهید نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصا شدید الغضب بر کفار و غالب بر آنها می آمده، چنانچه در آیه ۵۴ سوره ۵ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ }

(ای گروهی که ایمان آورده اید هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را می آورد که دوست دارد آنها را و آنها هم خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکننده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) به نصرت اسلام بر می انگیزند که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند. این

است فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا وسعت دارد و به احوال هر که استحقاق آن را دارد دانا می باشد.)

حافظ: عجب است شما می خواهید با حسن بیان و اجبار، این آیه ای که در شأن تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرم الله وجهه جاری نمایید.

داعی: مکرر دیده و تجربه کرده اید که داعی آنچه گفتیم بی دلیل نبوده؛ چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید، مع ذلک باز هم اعتراض می نمایید. خوب است به نحو سؤال بفرمایید آیا چه دلیل بر این گفتار هست، تا جواب عرض نمایم. اینک جواب فرموده شما را به عرض می رسانم:

اولا- اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند، هرگز از میدانهای جنگ فرار نمی کردند.

حافظ: آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را که آن همه جنگها و فتوحات نمودند، شما با لسان اهانت فرّار بخوانید؟

داعی: اولاً- داعی لسان اهانت نداشتم بلکه وصف حال آنها را نمودم. ثانيا داعی آنها را فرّار نخوانده ام بلکه تاریخ این طور نشان می دهد گویا آقایان فراموش نموده اید فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مقابل کفار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین

بزرگ خودتان نوشته اند(۱).

ص: ۱۴۰

چگونه ممکن است کسانی که پشت به میدان جنگ نموده و از جهاد روی گردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند.

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی علیه السلام داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند ابو اسحاق امام احمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان(۱) خود گوید این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکوره در آیه جز آن حضرت دیگری نبوده.

و در تمام سی و شش غزوه ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد هیچ مورّخی از خودی و بیگانه

نوشته اند و لو یک مرتبه علی علیه السلام از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد.

حتّی در جنگ احد که جمیع اصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مغلوبه و حمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سید الشهداء) عمّ بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلک به اثبات

ص: ۱۴۱

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۷۸، ذیل آیه ۵۴ سوره مائده. ثعلبی می نویسد: {فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه} قال: علی بن ابی طالب.

قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را به نفع مسلمین تمام کرد.

حافظ: آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار به صحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دو خلیفه بر حق أبو بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه‌وار در اطراف رسول خدا می‌گشتند و آن حضرت را حفظ می‌نمودند.

داعی: مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده‌اید که چنین بیانی می‌نمائید عموم مورخین نوشته‌اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع به خیبر که عرض نمودم و اما در حنین مسلم است که همه فرار نمودند (۱) چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین (۲) و حلبی در صفحه ۱۲۳ جلد سیم سیره الحلبیه (۳) گوید تمام اصحاب فرار نمودند الا چهار نفر علی علیه السلام و عباس جلو

ص: ۱۴۲

۱- فرار صحابه در حنین به تفصیل در مجلس هشتم بررسی خواهد شد.

۲- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۳/۳۲۷، ح ۲۷۷۷، قسم ۴، مسانید المقلین، مسند عباس بن عبد المطلب. حمیدی این حدیث را نقل می‌کند: من روایه کثیر بن العباس عن ابیه قال: شهدت مع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم حنین، فلزمت انا و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم نفارقه و رسول الله علی بغله له بیضاء احداها له فروه بن نقائه الجذامی، فلما التقی المسلمون و الکفار و المسلمون مدبرین، فطفق رسول الله یرکض بیغلته قبل الکفار، قال عباس: و انا آخذ بلجام بغله رسول الله صلی الله علیه وآله اکفها اراده الا تسرع و ابو سفیان آخذ برکاب رسول الله صلی الله علیه وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ای عباس ناد اصحاب السمره [و هی الشجره التي بویع تحتها الرضوان] فقال عباس و کان رجلاً صیئاً: فقلت باعلی صوتی: این اصحاب السمره؟ قال: فوالله لکان عطفتهم حین سمعوا صوتی عطفه البقر علی اولادها...

۳- سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۱۰۹، غزوه حنین، حلبی می‌نویسد: و فی روایه لما فر الناس یوم حنین عن النبی صلی الله علیه وآله لم یبق معه الا اربعه ثلاثه من بین هاشم و رجل من غیرهم علی بن ابی طالب و العباس و هما بین یدیه و ابو سفیان بن الحرث آخذ بالعنان و ابن مسعود من جانبه الا یسر... حلبی در همین جلد، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ احداث دیگری نقل کرده است که از فرار صحابه در حنین حکایت می‌کند.

روی پیغمبر و ابو سفیان بن حارث عنان مرکب آن حضرت را گرفته و عبد الله بن مسعود در طرف چپ آن حضرت ایستاده بود و اما فرار مسلمین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده. خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود مخصوصاً ابن ابی الحدید در صفحه ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) ضمن ردهزلیات جاحظ ناصبی گوید: «فر المسلمون باجمعهم الا اربعة على عليه السلام و الزبير و طلحة و ابو دجانة» یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند، مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثناء نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراریها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد «لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على»

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و نور الدین مالکی در صفحه ۴۳ فصول المهمه (۳) و دیگران ضبط

ص: ۱۴۳

۱- شرح نهج البلاغه، ۱۳/۲۷۸، خطبه ۲۳۸، (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما، ابن ابی الحدید به نقل از استاد خود ابو جعفر اسکافی می نویسد: الم يعلم ابو عثمان ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان اشجع البشر و انه خاض الحروب و ثبت في المواقف التي طاشت فيه الألباب و بلغت القلوب الحناجر، فمنها يوم احد و وقوفه بعد ان فر المسلمون بأجمعهم، و لم يبق معه الا- اربعة: علی و الزبير و طلحة و ابو دجانة... شایان ذکر است جریان فرار صحابه از احد در مجلس هشتم به تفصیل خواهد آمد.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۸۲، خطه ۱۹۰. ابن ابی الحدید می نویسد: مما اختص علی علیه السلام بفضيلته غير مدافع، ثبت معه ای مع النبی صلى الله عليه وآله يوم احد و فر الناس، و ثبت معه يوم حنين و فر الناس و ثبت تحت رايته يوم خيبر حتى فتحها و فر من كان بعث بها من قبله. و روى المحدثون ايضا انا المسلمین سمعوا ذلك اليوم [يوم احد] صائحا من جهة السماء ينادى: ملا سى الا ذو الفقار و لا فتى الا على» قال رسول الله صلى الله عليه وآله لمن حضره: الا تسمعون هذا صوت جبرئيل.

۳- فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ۱/۳۲۵-۳۲۶، فصل ۱، فصل فی ذکر شیء من فضائله علیه السلام ابن صباغ می نویسد: و قال ابن اسحاق: فی هذا اليوم هاجت ریح فسمع هاتفا يقول: «لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على» همچنین طبری در تاریخ خود، ۲/۱۹۷، حوادث سال سوم هجری، غزوه احد این حدیث را نقل کرده است: عن محمد بن عبيد الله بن ابی رافع عن ابيه عن جده قال: لما قتل على بن ابی طالب اصحاب الالوية ابصر رسول الله صلى الله عليه وآله جماعه من مشرکی قریش، فقال لعلى عليه السلام: احمل عليهم، فحمل عليهم ففرق جمعهم و قتل عمرو بن عبد الله الجحمی. قال: ثم ابصر رسول الله صلى الله عليه وآله جماعه من مشرکی قریش فقال لعلى عليه السلام احمل عليهم فحمل عليهم ففرق جمعهم و قتل شيبه بن مالك احد بين عامر بن لؤى، فقال جبرئيل: يا رسول الله ان هذه للمواساه. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: انه منى و انا منه. فقال جبرئيل: و انا منكما. قال فسمعوا صوتا لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على؛ محب الدين طبرى در ذخائر العقبی، ص ۶۸، قسم ۱ باب فضائل على، ذکر ان جبرئيل من على عليه السلام و ص ۷۴، قسم ۱ باب فضائل على، ذکر ملك كان ينوه باسمه يوم بدر؛ ابن مغازلی در مناقب ص ۱۹۷-۱۹۹، ح ۲۳۴-۲۳۶، مناداه المنادی يوم احد؛ زرندی در نظم درر السمطين، ص ۱۲۰، سمط ۱، قسم

۲، ذکر جامع مناقبه؛ ابن هشام در السیره النبویه، ۳/۱۰۶، غزوه احد غسل السیوف و حموینی در فرائد السمطین، ۱/۲۵۷-۲۵۸، ح ۱۹۸، سم ۱، باب ۵۰، و خوارزمی در مناقب، ص ۱۶۷، ح ۲۰۰، فصل ۱۶ و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۴۷، فصل ۸، تفصیل شیء من موطن جهاده و گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۷۷-۲۷۸، با ۶۹؛ همین حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده اند. شایان ذکر است که این جریان در جنگهای بدر و خیبر نیز نقل شده است که ما به مناسب بحث مؤلف تنها به برخی از منابعی که این جریان را در جنگ احد نقل کرده اند اشاره کردیم.

نمودند که قبلاعرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلند شد و هاتفی ندا در داد:

«لا فتى الآعلى لا سيف الآذو الفقار»

ص: ۱۴۴

(نیست جوانمردی مگر علی و نیست شمشیری مگر ذو الفقار (که شمشیر علی علیه السلام بوده))

در تمام جنگ ها آن حضرت مؤید من جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۷ کفایه الطالب (۱) باسناد خود نقل می نماید از عبد الله بن مسعود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما بعث علیّ فی سرّیه الا رایت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابه تظله حتی یرزقه الله الظفر»

(به هیچ جنگی علی تنها فرستاده نشد مگر دیدی جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او و ابری سایه بر او افکنده، تا آنکه فتح و ظفر نصیب او می گردید.)

و امام ابو عبد الرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی (۲) نقل

ص: ۱۴۵

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ۱۳۴-۱۳۵، باب ۲۸. گنجی این حدیث را نقل کرده است: عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بعثت علیاً فی سرّیه الا رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابه تظله و حتی یرزقه الله الظفر. سپس گنجی می نویسد: قلت هذا حدیث حسن عال مشهور تفرد به عبد المنعم بن ادریس عن ابیه عن وهب بن منبه و هو معروف عند اهل النقل. و انما رزق الامام علی علیه السلام التأيید عند لقاء الاقران و مبارزه الشجعان ابن کان تکتفه الملائکه جنیبه و السحابه و السکینه تظلل علیه و رسول رب العالمین يؤمن علی دعاء الملائکه

۲- خصائص العلوی، امام ابو عبد الرحمن نسائی، ص ۶۱، خبر الحسن بن علی علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله فی ذلك و ان جبرئیل یقاتل عن یمینه و میکائیل عن یساره نسائی این حدیث را نقل کرده است: عن هبیره بن هذیم قال: جمع الناس الحسن بن علیّ و علیه عمامه سوداء لما قتل ابوه، فقال: لقد کان قتلتم بالامس رجلا ما سبقه الاولون و لا یدرکه الآخرون و ان رسول اله صلی الله علیه و آله قال: لأعطين الرايه غدا رجلا- یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسولهم فیقاتل و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، ثم لا ترد رایته حتی یفتح الله علیه. همچنین احمد بن حنبل در مسند، ۱/۱۹۹، مسند حسن بن علیّ؛ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۱/۶۵ رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۸۹، ح ۴۸۰۲، کتاب معرفه الصحابه باب فضائل الحسن بن علی علیه السلام؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۳۸، قسم ۱، ذکر ما جاء مختصاً بالحسن، ذکر خطبته يوم قتل ابوه، این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

می نماید که امام حسن علیه السلام با عمامه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت: در غزوه خیبر وقتی علی رفت رو به قلعه «یقاتل جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن یساره»

فلذا در تمام غزوات نصرت و ظفر زیر سایه شمشیر آن حضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی می نمود تا فاتح می شد و درک مقام محبوبیت را نزد خدا و رسول می نمود و جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ می نمودند.

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام قوت نگرفت مگر به شمشیر علی علیه السلام

رابعاً: در این آیه می فرماید کسانی که دارای این صفات بودند خدا آنها را دوست می دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند این صفت محبوبیت از خصائص امیر المؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷ کفایه الطالب (۱)

ص: ۱۴۶

۱- کفایه الطالب، گنجی این حدیث را نقل کرده است: حدثنی ابی عبد الله بن عباس قال: کنت انا و ابی العباس قال: کنت انا و ابی العباس بن عبد المطلب جالسین عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ دخل علی بن ابی طالب، فسلم فرد علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و بشر به و قام الیه و اعتنقه و قبل بین عینیه و اجلسه عن یمینیه، فقال: العباس اتحب هذا یا رسول الله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا عم رسول الله، الله الله اشد حباً له منی. ان الله جعل ذریه کل نبی و صلبه و جعل ذریتی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلبه. همین حدیث را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۳۱۶، رقم ۲۰۶، شرح حال محمد بن احمد بن عبد الرحیم المؤدب؛ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۲/۲۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب نقل کرده اند.

باسناد خودنقل نموده از عبد الله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودیم علی علیه السلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشاشت از جا برخاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست می داری او را حضرت فرمود ای عم بزرگوار:

«و الله الله اشد حبا له منی»

(به خدا قسم محبت و دوستی خداوند با او بیشتر از من است)

حدیث رایت در فتح خیبر

اهم از همه دلائل بر محبوبیت علی علیه السلام و اینکه در میدانهای جنگ کزار بوده نه فزار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متعصب عنود.

نواب: قبله صاحب حدیث رایت چیست متمنی است اگر زحمت نیست با

ص: ۱۴۷

داعی: اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنی) متفقاً حدیث رایت را نقل نموده اند از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد و السیر فی باب دعاء النبی جلد دوم صحیح (۱) و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر جلد سیم صحیح (۲) و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۲۴ جلد دوم صحیح (۳) و امام ابو

ص: ۱۴۸

۱- صحیح بخاری، ۴/۴۵۷، ح ۱۱۳۰، کتاب الجهاد و السیر، باب دعاء النبی صلی الله علیه و آله الی الاسلام و النبوه بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن سهل بن سعد قال: سمع النبی صلی الله علیه و آله يقول: یوم خیبر: لأعطین الرایه رجلاً یفتح الله علی یدیه. فقاموا یرجون لذلك ایهم یعطی فغعدوا و کلهم یرجو ان یعطی فقال: این علی؟ فقیل: یشتکی عینیه، فامر فدعی له فبصق فی عینیه فبرأ مکانه، حتی کأنه لم یکن به شیء، قال نقاتلهم حتی یكونوا مثلنا. فقال علی رسلک حتی تنزل بساحتهم، ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما یجب علیهم. فوالله لان یعدی بک رجل واحد خیر لک من حمر النعم.

۲- صحیح بخاری، ۵/۳۴۵، ح ۶۷۸-۶۷۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. در اینجا بخاری علاوه بر حدیثی که از او نقل کردیم به این حدیث نیز اشاره می کند: عن سلمه کان علی علیه السلام تخلف عن النبی صلی الله علیه و آله فی خیبر و کان رمداً فقال: انا اتخلف عن النبی صلی الله علیه و آله فلحق به فلما بتنا اللیله التي فتحت قال لأعطین الرایه غداً او لیاخذان الرایه غدا رجل یحبه الله و رسوله یفتح علیه. فنحن نرجوها فقیل: هذا علی، فأعطاه ففتح علیه.

۳- صحیح مسلم، ۳/۱۴۴۱، ح ۱۸۰۷، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوه ذی قرد و غیرها. مسلم در انتهای حدیثی طولانی به نقل از سلمه جریان را این گونه نقل کرده است: ... ثم ارسلنی الی علی و هو ارمده. فقال: لأعطین الرایه رجلاً یحب الله و رسوله او یحبه الله و رسوله. قال: فاتیت علیاً فجئت به اقوده و هو ارمده، حتی اتیت به رسول الله فبسق فی عینه فبرأ و أعطاه الرایه. و خرج مرحب... قال: فضرب رأس مرحب فقتله، ثم کان الفتح علی یدیه. و نیز در ج ۴/۱۸۷۱، ح ۳۲-۳۵، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب احادیثی به همین مضمون با اسناد مختلف نقل کرده است.

عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۱) و ترمذی در سنن (۲) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۸ جلد دوم اصابه (۳) و محدث شام در تاریخ (۴) خود و احمد بن حنبل در مسند (۵) و ابن ماجه قزوینی در سنن (۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع الموده (۷) و سبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایه الطالب (۸) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۹) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (۱۰) و ابو القاسم طبرانی در اوسط (۱۱) و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۲ جلد

ص: ۱۴۹

- ۱- خصائص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۴۹-۵۳، باب منزله علی بن ابی طالب عن الله عزوجل. نسائی این جریان را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.
- ۲- الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۰، ح ۳۷۳۳، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.
- ۳- سبل الهدی و الرشاد ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۶، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب.
- ۴- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۰۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر نیز این جریان را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.
- ۵- مسند احمد بن حنبل، ۵/۳۵۳-۳۵۸ و ۳۳۳، مسند بریده الاسلامی و ۱/۹۹ و ۳۳۱ مسند عبد الرحمن بن ابی لیلی و مسند ابن عباس.
- ۶- سنن ابن ماجه، ۱/۴۳، ح ۱۱۷، المقدمه، فضل علی بن ابی طالب.
- ۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۹۰، ح ۸، باب ۵۹.
- ۸- تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۲-۳۳، باب ۲، حدیث رایه
- ۹- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۶، باب ۱، فصل ۵ و ص ۱۵۳، باب ۱ فصل ۸، و هذا تفصیل شیء من مواطن جهاده.
- ۱۰- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۲-۶۳، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب.
- ۱۱- المعجم الاوسط، طبرانی، ۶/۳۶۸، ح ۵۷۸۵، احادیث محمد بن عبد الله الحضرمی.

۱- محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۳، حد ۲۰، مما جاء فی فضائل اعیان الصحابه، فصل من فضائل علی بن ابی طالب. و نیز طبرانی در معجم الکبیر، ۷/۳۹، ح ۶۳۰۳، احادیث بریده بن سفیان الاسلمی عن سلمه و نیز ۷/۱۴، ح ۶۲۳۲ و ۷/۱۹ ح ۶۲۴۳، احادیث سلمه بن الاکوع و ۷/۸۹، ح ۶۴۲۱ احادیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ایبه و ۶/۱۵۲ ح ۵۸۱۸، احادیث عبد الله بن جعفر عن ابی حازم ۱۸۷، ح ۵۹۵۰، احادیث فضیل بن سلیمان النمیری عن ابی حازم و ۰/۱۹۸۰، ح ۵۹۹۱، احادیث یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم به همین مضمون نقل کرده است. و محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۴۷-۱۵، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بإعطائه رایه یوم خیر و بفتحها و ص ۱۷۴ از همین جلد، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بعشر. ذخائر العقبی، ص ۴، قسم ۱ باب فضائل علی، ذکر اختصاصه بأعطائه رایه. و زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۹۸، سمط ۱، قسم ۲، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبه لهما. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۰/۴۶۸، ح ۳۱۲۹ و ۳۰۱۳۰، کتاب الغزوات، باب غزوه خیر و نیز در ۱۳/۱۲۳، ح ۳۶۳۹۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی. و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۸، تاریخ علی بن ابی طالب، فصل فی احادیث الوارده فی فضله. و شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۴، باب ۱ فصل فی ذکر مناقب علی. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۴۳، ح ۴۶۵۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی علیه السلام، و در ۳/۴۱، ح ۴۳۴۲، کتاب المغازی. و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۹، ح ۱۱۲۲، باب فضائل علی من حدیث ابی بکر بن مالک. و بیهقی در السسن الکبری، ۹/۱۳۱، کتاب السیر، باب المبارزه. و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۳۶، ح ۶۵۶، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. و ذهبی در تاریخ الاسلام، ص ۶۳۵، عهد خلفاء الراشدین، باب علی بن ابی طالب. و حمیدی در الجمع بین الصحیحین، ۱/۵۸۶، ح ۹۷۲، مسند سلمه الالکوع افراد مسلم. ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۲، حوادث سال ۴۰ هجری، ذکر المسیر الی خیر، شأن علی یوم خیر. و طبری در تاریخ خود، ۲/۳۰۰، حوادث سال ۷ هجری، غزوه خیر. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۴۹۶-۴۹۷ و ۵۰۰، ح ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۷، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب. و ابن مغازی در مناقب، ص ۱۱۵ ح ۱۵۵، المناشده یوم الشوری و ص ۱۷۶-۱۸۹ ح ۲۱۳-۲۲۴، باب قوله صلی الله علیه و آله لأعطین رایه، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۱۸۶، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده اند. حدیث رایت به الفاظ گوناگون نقل شده است که ما به نقل نمونه هایی بسنده می کنیم: (۱) عن سعد قال: كنت جالسا فتفقصوا علی بن ابی طالب رضی الله عنه فقلت: لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول فی علی خصال ثلاث لان یكون لی واحده منهن احب الی من حمر النعم، سمعته یقول:.... و سمعته یقول:.... و سمعته یقول: لا أعطین رایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله.. (۲) عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ایبه انه قال لعلی - و كان یسمر معه - ان الناس قد انكروا منكم ان تخرج فی البرد فی المائتین، و فی الحر فی الحشو و الثوب الثقیل، قال: فقال علی: الم تكن معنا بخیر؟ قال: بلی، قال فان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم، فبعث عمر و عقد له لواء فرجع منهزما بالناس. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله «لأعطین رایه رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله، یفتح الله له لیس بفرار» قال: فارسل الی و انا ارمد، فقلت: انی ارمد، فتفل فی عینی، ثم قال: «اللهم اكفه أذى الحر و البرد» قال: فما وجدت حراً بعده و لا برداً. (۳) عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ایبه قال: أمر معاویه بن ابی

سفيان سعداً. فقال ما منعك ان تسبَّ اباتراب؟ قال: اما ما ذكرت ثلاثاً قالهنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله فلن اسبَّه. ولان تكون لى واحده منهن احب الى من حمر النعم. سمعت رسول الله يقول لعلى... و سمعته يقول يوم خيبر «لأعطين الرايه رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله» قال: فتناولنا لها فقال: ادع لى علياً فأتاه و به رمداً فبصق فى عينيه فدفع الرايه اليه ففتح الله عليه و... (٤) عن ابى بريده قال حاصرنا خيبر فأخذ اللواء ابوبكر فانصرف و لم يفتح له، ثم اخذه من الغد فخرج فرجع و لم يفتح له و اصاب الناس يومئذٍ شدةً و جهد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله انى دافع اللواء غدا الى رجل يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله، لا يرجع حتى يفتح الله له، فبتنا طيبه انفسنا ان الفتح غداً فلما ان اصبح رسول الله صلى الله عليه وآله الغداه ثم قام قائماً، فدعا باللواء و الناس على مصافهم، فدعا علياً و هو ارمداً، فتفل فى عينيه و دفع اليه اللواء و فتح له... (٥) عن عبد الله بن بريده عن ابى بريده الاسلمى قال: لما نزل رسول الله بحصن اهل الخيبر اعطى رسول الله اللواء عمر بن خطاب و نهض معه من نهض من المسلمين فلقوا اهل خيبر فقال رسول الله لاعطين اللواء غدا رجلاً... (٦) عن سمله بن عمرو بن الاكوع قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله الى ابى بكر برايته الى بعض حصون خيبر فقاتل ثم رجع و لم يكن فتح و قد جهد. ثم بعث عمر فقاتل و لم يكن فتح و قد جهد. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لأعطين الرايه رجلاً... يفتح الله على يديه ليس بفرار... (٧) عن بريده الاسلمى قال: لما كان حين نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بحصن اهل خيبر اعطى رسول الله صلى الله عليه وآله اللواء عمر بن الخطاب و نهض من نهض معه من الناس فلقوا اهل خيبر فانكشف عمر و اصحابه فرجعوا الى رسول الله صلى الله عليه وآله يجنبه اصحابه و يجنبهم. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لأعطين اللواء غدا رجلاً يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله. فلما كان من الغد تناول لها ابوبكر و عمر فدعا علياً عليه السلام و هو ارمداً فتفل فى عينه و اعطاه اللواء

خود این حدیث را آورده اند تا آنجا که حاکم گوید (۱): «هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر» و طبرانی گوید (۲).

«فتح علیٰ لخیبر ثبت بالتواتر.» خلاصه خبر این است که زمانی که لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از این که سه مرتبه لشکر اسلام به علمداری ابی بکر و عمر شکست خورده فرار نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی در پی (که برای مسلمین سابقه نداشت آن هم در مقابل یهود ناقابل) متأثر و دلشنگ شدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قوت قلب اصحاب و بشارت به فتح و پیروزی فرمودند:

«و الله لأعطين الرايه غدا رجلا کزّارا غیر فزار یفتح الله علی یدیه

ص: ۱۵۲

-
- ۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم عبارت یاد شده را از حاکم نیافتیم، لکن او در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۱، کتاب المغازی، بعد از نقل حدیث رایه می نویسد: قد اتفق الشیخان علی اخراج حدیث الرايه و لم یخرجاه بهذه السیاقه.
 - ۲- گرچه این عبارت را در مؤلفات طبرانی یافتیم، لکن گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۱۰۱، باب ۱۴ می نویسد: و قال ابو نعیم الاصبهانی: قال: ابو القاسم الطبرانی: فتح علی علیه السلام لخیبر ثبت بالتواتر.

(به خدا قسم فردا پرچم را به کسی دهم که حمله کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده و فرارکننده، فتح کند خدا بر دست او و او است کسی که خدا و پیغمبر او را دوست می دارند و او هم خدا و پیغمبر را دوست می دارد)

آن شب تمام اصحاب در این فکر به خواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل که را خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه می دادند آنگاه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این اخی و ابن عمی علی بن ابی طالب کجا است برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب.

علی کو که حلال هر مشکل اوست علی کو که مفتاح قفل دل اوست

عرض کردند یا رسول الله درد چشم دارد به قسمی که قادر به حرکت نمی باشد به سلمان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتی که چشمهای آن حضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود: «کیف حالک یا ابا الحسن» حالت چونست یا ابا الحسن عرض کرد:

«بحمد الله خيرا صداع برأسی و رمد بعینی لا ابصر معه»

(بحمد الله خیر است سر و چشمم درد می کند که جایی را نمی بینم)

حضرت فرمودند: «ادن منی» نزدیک من آی! چون نزدیک آمد:

«فبصق فی عینیه و دعا له فبرئ حتی کان لم یکن به وجع»

(آب دهان مبارک در چشمهای او گذارد و برای او دعا کرد. فوری چشم

او گشاده و روشن شد و مرض برطرف شد کأنه ابدأ دردی نداشت).

آنگاه رایت و پرچم فتح و پیروزی اسلام را به او داد و رفت به سوی قلاع خیبر و با یهود جنگ کرد سران و شجعان یهود مانند مرحب و حارث و هشام و علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را.

ابن صباغ مالکی در صفحه ۲۱ فصول المهمه (۱) این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی (۲) در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار گوید حسیان بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی علیه السلام گفت:

و کان علیّ ارمدا العین یتغی

دواء فلما لم یحسّ مداویا

شفاه رسول الله منه بتفله

فبورک مرقتیا و بورک راقیا

و قال سأعطی الرایه الیوم فارسا

کمیا شجاعا فی الحروب محامیا

یحبّ الاله و الاله یحبّه

به یفتح الله الحصون الاویا

فخصّ بها دون البریه کلّها

علیا و سمّاه الوصی المؤاخیا

و ابن صباغ (۳) از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطاب

ص: ۱۵۴

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۱-۲۱۷، فصل ۱، فصل فی محبه رسول الله له.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۰۱-۱۰۶، باب ۱۴.

۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۸، فصل ۱، فصل فی محبه رسول الله له. ابن صباغ حدیث را این گونه نقل می کند: و فی صحیح مسلم: قال عمر بن الخطاب: فما احببت الإمارة الا یومئذ فتساورت له و حصت علیها حتی ابدیت وجهی و تصدیت

لذلك ليتذكرني. لكن مسلم در صحيح خود، ٤/١٨٧٢، ح ٢٤٠٥، كتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علي حديث را با اين الفاظ آورده است: عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال يوم خيبر: لأعطين هذه الرايه رجلا يحب الله ورسوله، يفتح الله على يديه. قال عمر بن الخطاب: ما حبيت الأماره الا يومئذ قال: فتساورت لها رجاء ان أدعى لها، قال: فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله علي بن ابي طالب، فاعطاه اياه...

گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آن روز که حریص بودم بر این امر و خودم را به پیغمبر صلی الله علیه وآله نشان می دادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلک علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.

و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۵ تذکره (۱) و امام ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی (۲) بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی علیه السلام در خبیر همین خبر عمر و آرزوی علمداری نمودن او را در حدیث هیجدهم نقل نموده.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء (۳) و ابن حجر مکی در

ص: ۱۵۵

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۲، باب ۲، حدیث الرايه. سبط ابن جوزی نیز حدیث را از مسلم نقل کرده است.
۲- خطائص امیر المؤمنین، احمد بن شعيب نسائی، ص ۵۷، منزله علی بن ابی طالب من الله، اختلاف الفاظ الناقلین بخبر ابی هریره منه. نسائی حدیث را ازن گونه نقل کرده است: و اخرج ابو یعلی عن ابی هریره قال: قال عمر بن الخطاب: قلد اعطی علی ثلاث خصال لا ین تکون لی خصله منها احب الی من ان اعطی حمر النعم. فسئل و ما هنّ؟ قال تزوجه ابنته فاطمه و سکنه المسجد لا یحل لی فیہ ما یحل له، و الرايه یوم خیبر.

۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام، فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله.

صواعق(۱) وابن شیره در فردوس الاخبار نقل می نمایند که عمر بن الخطاب می گفت: به علی علیه السلام سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مو از آن من باشند تزویج فاطمه به علی، سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی، علمداری او در فتح خیبر.

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد می گردد که در میان تمام امت یگانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علی علیه السلام بود.

و حدیث طیر مشوی که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آن حضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمی باشد

ص: ۱۵۶

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. و نیز حاکم نیشابوری، در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۵، ح ۴۶۳۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی. و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۵۹، ح ۱۱۲۳، باب فضائل علی بن ابی طالب. و ابن ابی شیبہ در المصنف، ۷/۵۰۰، ح ۳۶، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۱۴، شرح حال عبد الله بن عثمان (ابوبکر). و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۷، باب ۱، فصل ۷. و محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۷۷، قسم ۱ باب فضائل علی، ذکر ان النبی صلی الله علیه وآله امر بسد الابواب الشارعه فی المسجد. و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۱۲۰/۴۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. و زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۲۹، سمط ۱، قسم ۲، ذکر آثار عن الصحابه. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۶، ح ۳۶۳۷۶، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی علیه السلام و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۷، حوادث سال ۴۰ هجری، حدیث المؤاخاه، روایه عمر. این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یا بر اشخاص متعصب لجوج و عنود.

پس از این دلائل که راویان موثق خودتان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول «یحبهم و یحبونه» در آیه شریفه امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد نه دیگران از مؤمنین یا صحابه.

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر اهانت نداشتیم بلکه عین واقع و حقیقت ثبت شده در تاریخ را گفتیم به طریقی که علمای خودتان با دلائل صریحه می رسانند و معلوم می شود که مشمول آیه شریفه {أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ} در میدانهای جنگ و مباحثات علمی علی علیه السلام بوده است

علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض می نمایم که محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳ کفایه الطالب (۱) بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده هر

ص: ۱۵۷

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۲، باب ۲۳، فی تشبیه النبی صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب بآدم فی علمه. گنجی این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس قال: بینما رسول الله جالس فی جماعه من اصحابه اقبل علی فلما بصر به رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من اراد منکم ان یظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه، فلینظر الی علی بن ابی طالب. قلت: تشبیهه لعلی علیه السّلام بآدم فی علمه ان الله علم آدم صفة کل شیء كما قال عزوجل: {عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} [بقره/۳۱] فما من شیء و لا حادثه و لا واقعه الا و عند علی فیها علم، و له فی استنباط معناه فهم و شبهه بنوح فی حکمته. او فی روایه فی حکمه، و كأنه اصح، لان علیا علیه السّلام کان شدیداً علی الکافرین رؤوفا بالمؤمنین. كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله: {و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم} [فتح/۲۹] و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السّلام علی الکافرین بقوله: {رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً} [نوح/۲۶] و شبهه فی الحلم بابراهیم علیه السّلام خلیل الرحمن كما وصفه الله عزوجل بقوله: {ان ابراهیم لاواه حلیم} [توبه/۱۱۴] فكان متخلقاً بأخلاق الانبیاء متصفا بصفات الاصفیاء. شایان ذکر است این حدیث به تفصیل در مجلس هفتم بررسی خواهد شد.

کس می خواهد نظر کند به آدم و نوح و ابراهیم نظر کند به علیّ علیه السّلام، بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علیّ آن کسی است که خدا در قرآن او را وصف نموده به آیه {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} الخ.

و خدای متعال در آیه شریفه شهادت می دهد علیّ علیه السّلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آن حضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی به مسائل مشکله نبود رونقی از برای اسلام و پیشرفتی جهت مسلمین نبود.

چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السّؤل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: اسلام قوت نگرفت مگر به شمشیر علیّ و مال خدیجه پس علیّ علیه السّلام از هر کس اولی و الیق و أحق به این مقام و مرتبه بوده است.

و اما اینکه فرمودید: {رحماء بینهم} در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم به شهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمی کند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا می کنم به همین مقدار از گفتار اکتفا نموده

و از این موضوع صرف نظر نمائید می ترسم موجب رنجش گردد.

حافظ: شما وقتی با دلائل و براهین و ذکر اسناد صحیحه صحبت نمائید هیچ گاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید.

داعی: اولاً حقیر اهل فحش نیستم چنانکه در این شبها به شهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلیل و برهان.

ثانیاً دلائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم به تمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمی کند ولی چون امر فرمودید به خلاصه بعضی از آنها اشاره می نمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید رحم و عطوفت و رقت قلب را در محل خود به دست آورید.

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

اولاً- اتفاقی تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون(۱) و ابن خلکان و ابن اعثم کوفی(۲) است و در صحاح سته و کتب معتبره شما ثبت است و مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب(۳) و ابن ابی الحدید در جلد

ص: ۱۵۹

۱- تاریخ ابن خلدون، ۲/۱۴۰، بدء الانتقاض علی عثمان. ابن خلدون می نویسد: و مما عدّوا علیه [عثمان] زیاده النداء الثالث علی الزوراء يوم الجمعة و اتمامه الصلاه فی منی و عرفه مع ان الامر فی حياه رسول الله صلی الله علیه و آله و الشیخین بعده کان علی القصر.

۲- الفتوح، ابن اعثم کوفی، ۱/۳۷۰، ذکر فتح جزیره ارواد.

۳- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و قدم علی عثمان عهد الحکم بن ابی العاص و ابنه مروان و غیرهما من بنی امیه و الحکم هو طرید رسول الله صلی الله علیه و آله الذی غربه عن المدینه و نفاه عن جواره. و نیز ابن عثیر در اسد الغابه، ۲/۳۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص بن امیه. چنین نقل می کند: و لم یزل منفياً [حکم بن ابی العاص] حياه النبی صلی الله علیه و آله فلما ولی ابوبکر الخلفه قیل له فی الحکم لیرده الی المدینه، فقال: ما کنت لأحل عقده عقدها رسول الله و كذلك عمر، فلما ولی عثمان الخلفه رده. همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من کتاب له الی معاویه جواباً)، فضل بنی هاشم علی بنی عبد شمس، جریان را اینگونه نقل کرده است: و اما ابوه الحکم بن العاص فهو طرید رسول الله صلی الله علیه و آله و لعینه و المتخلج فی مشیتة الحاکمی لرسول الله صلی الله علیه و آله و المستمع علیه ساعه خلوته ثم صار طریداً لابی بکر و عمر امتنعاً عن اعادته الی المدینه و لم یقبلاً شفاعه عثمان، فلما ولی ادخله. و ابن عبد البر در الاستیعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال الحکم بن ابی العاص. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۰۸، رقم ۱۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص و در العبر فی خبر من غیر، ۱/۲۹، حوادث سال ۳۱ هجری. همین جریان را با الفاظی مشابه نقل کرده اند و در بعضی این جمله نیز نقل شده است: فلم یزل طریداً الی ان استخلف عثمان، فأدخله المدینه و اعطاله

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸-۲۰۰، خطبه ۳ (ششقیه)، نتف من اخبار عثمان. همچنین یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۱۷۱، ایام عثمان بن عفان می نویسد: و بلغ عثمان ایضا ان ابادر یقع فیه و یذکر ما غیر و بدل من سنن رسول الله صلی الله علیه وآله و سنن ابی بیک و عمر، فسیره الی الشام الی معاویه... و ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۳۱، امر الشوری فی خلافه عثمان بن عفان چنین می نویسد: فلما احدث عثمان ما احدث من تأمیر الاحداث من اهل بینه علی الجملة من اصحاب محمد قیل لعبد الرحمن: هذه عملک؟ قال ما ظننت هذا! ثم مضى و دخل علیه و عاتبه و قال: انما قدمتك علی ان تسیر فینا بسیره ابی بکر و عمر، فخلفتهما و حابیت اهل بیتک و اوطأتهم رقاب المسلمین... و ابن قتیبه در الامامه والسیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان می نویسد: انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فکتبوا کتابا ذکروا فیه ما خلف فیه عثمان من سنه رسول الله و سنه صحابه... مخالفت های عثمان با سنت رسول اکرم فراوان است گرچه شیخین نیز پایه گذار آن بوده و به همین روش عمل می کردند. ابوبکر به بهانه های گوناگون، بخشی از نصوص الهی را انکار کرد که در رأس آن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بود. عمر نیز همین کار را ادامه داد و بدعت های فراوانی در دین گذاشت. نوبت که به عثمان رسید ادامه تحریفات و بدعتها وسعت بیشتری پیدا کرد به حدی که تغییراتی در سنت پیامبر ایجاد کرد که حتی شیخین که خود پایه گذار مخالفت با سنت نبوی بودند جرأت چنین مخالفت هایی را نداشتند. لذا در تاریخ مواردی که عثمان با سنت و روش شیخین مخالفت کرده فراوان است. البته این نکته قابل توجه است که تفکر و سیره عملی خلفای سه گانه در یک جهت قرار دارد و آن اینکه هر سه خلیفه برای سنت پیامبر تقدس و اهمیتی قائل نبودند؛ چه اینکه هر یک به مقتضای توان و آماده بودن شرایط با سنت نبوی مخالفت کرده، بدعت هایی در دین گذاردند. آنچه در مورد عثمان بیشتر جلوه گری می کند مخالفت او با تعهد اولیه شورا مبنی بر عمل به سنت رسول خدا و سیره شیخین است؛ چه اینکه وقتی همین شرط را به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه داشتند حضرت فرمود: من به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و اجتهاد خودم عمل می کنم. به همین دلیل خلافت به سمت عثمان کشیده شد. در حالی که با دقت در سیره عملی عثمان می بینم که او نه تنها به سیره شیخین پایبند نبود و اجتهادات خود عمل کرد، بلکه با سنت مسلم رسول اکرم صلی الله علیه وآله مخالفت نمود و این یعنی مخالفت آشکار با هر دو شرط خلافت؛ یعنی عمل به سنت رسول اکرم و سیره شیخین. پر واضح است که اجتهادات شخصی مانند امیر المؤمنین علیه السلام که سیره شیخین را نپذیرفت و عمل به اجتهاد خود را مطرح کرد، اجتهاد است در راستای سنت نبوی، اما اجتهادی که بعداً عثمان اعمال کرد اجتهادی است در مقابل سنت نبوی. بررسی این موضوع به طور همه جانبه کتابی مسقتل می طلبد، لذا در این مختصر به دو مورد از بدعتهای عثمان اشاره می کنیم که با سیره شیخین هم مخالفت داشته است و این نه به آن معنا است که برای سیره شیخین اصالتی قائلیم، بلکه بدان جهت است که آشکار شود عثمان به آن شرطی که شورا برای خلیفه مطرح کرد نیز عمل ننمود. (۱) بدعت عثمان در نماز مسافر بخاری در صحیح خود، ۲/۴۸۰، ح ۱۰۱۱۱۱۴، کتاب تقصیر الصلاة باب الصلاة بمنی، این حدیث را نقل کرده است: حدثنا ابراهیم قال سمعت عبد الرحمن بن یزید یقول: صلی بنا عثمان بن عفان بمنی اربع رکعات. فقیل ذلك لعبد الله بن مسعود: فاسترجع ثم قال: صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله بمنی رکعتین و صلیت مع ابی بکر بمنی رکعتین و صلیت مع عمر بن الخطاب بمنی رکعتین... عبد الرحمن بن زبیر گوید: عثمان با

ما در منی نماز را چهار رکعتی خواند. خبر که به ابن مسعود رسید کلمه استرجاع جاری کرد و گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله در منی نماز را دو رکعتی می خواندیم همچنین با ابوبکر و عمر نیز در منی نماز را دو رکعتی می خواندیم. بخاری به همین مضمون احادیث دیگری نیز نقل کرده است. در سایر منابع اهل تسنن همین حدیث را الفاظ گوناگون نقل شده است که به بعضی اشاره می کنیم: صحیح مسلم، ۱/۴۸۲، ح ۶۹۴، کتاب صلاه المسافرین و قصرها، باب قصر الصلاه بمنی. مسند احمد بن حنبل، ۳/۱۴۵، مسند انس بن مالک، سنن ابی داود ۲/۱۹۹، ح ۱۹۶۰، کتاب المناسک، باب الصلاه بمنی. الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۱۶۶، ح ۵۴۴-۵۴۵، ابواب الصفر، باب ما جاء فی التقصیر فی السفر. ۲) بدعت عثمان در مقدم داشتن خطبه در نماز عید ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۲/۴۵۲، کتاب العیدین، باب المشی و الركوب الی العید می نویسند: و روی ابن المنذر باسناد صحیح الی الحسن البصری قال: اول من خطب قبل الصلاه عثمان. ابن منذر به سند صحیح از حسن بصری نقل کرده است که گفت: نخستین کسی که خطبه نماز عید را قبل از نماز خواند عثمان بود. سیوطی نیز در تاریخ الخلفاء ص ۱۶۵، شرح حال عثمان بن عفان، فصل فی اولویات عثمان می نویسند: اول من تقدم الخطبه فی العید علی الصلاه. (عثمان نخستین کسی بود که در نماز عید خطبه را بر نماز مقدم داشت).

وقتی به مقام خلافت رسید بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و حال آنکه به اتفاق فریقین و جمیع مورخین (۱)

ص: ۱۶۲

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ۶/۱۳۹، ما انکروا من سیره عثمان، امر الولید بن عقبه حین و لاه عثمان الکوفه. بلاذری چنین نقل کرده: فقال له (عثمان) علی بن ابی طالب علیه السلام و طلحه و الزبیر: لا یم یوصک عمر ان لا تحمل آل ابی معیط و بنی امیه لعلی رقاب الناس؟ فلم یجبههم بشیء و نیز ابن قتیبہ در الامامه و السیاسه، ۱/۳۰، ذکر الشوری و بیعه عثمان بن عفان می نویسد: اخذ بید عثمان فقال له: علیک عهد الله و میثاقه لئن بایعتک لتقیمنَّ لنا کتاب الله و سنه رسوله و سنه صاحبیک و شرط عمر ان لا تجعل احداً من بنی امیه علی رقاب الناس...

در مجلس شوری اندکی عبد الرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین و اینکه بنی امیه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید. ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاملاً بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحاً خلاف عهد نمود - و خود می دانید که نقض عهد و پیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحہ از جمله گناهان بزرگ است - و به صراحت گفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملاً نقض عهد نمود و در تمام دوره خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیه را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لکه بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت.

حافظ: چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره ابی بکر و عمر رضی الله عنهما رفتار نمود.

داعی: اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین بر داشت بنا بر آنچه مورخین مفصلاً نوشته اند و مسعودی محدث و مورخ

ص: ۱۶۳

معروف مقبول الفریقین در صفحه ۴۳۳ جلد اول مروج الذهب (۱) مختصراً ذکر نموده خانه ای بنا کرد از سنگ و کاشی و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بذل و بخشش های بیجا به بنی امیه و دیگران نمود) مانند آنکه خمس بلاد ارمنیه را که در زمان او فتح شد (بدون هیچ مجوز شرعی) به مروان ملعون واگذار کرد به علاوه صد هزار درهم از بیت المال و چهار صد هزار درهم به عبد الله بن خالد و صد هزار درهم به حکم ابن ابی العاص ملعون و طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله و دوست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال واگذار نمود (چنانچه ابن ابی الحدید هم در صفحه ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۲) ثبت

ص: ۱۶۴

- ۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۲، ذکر خلافت عثمان بن عفان، صفاته و ثروته. مسعودی می نویسد: و کان عثمان فی نهاییه الجود و الکرم و السماحه و البذل فی القریب و البعید، فسلك عماله و کثیر من اهل عصره طرقته و تأسوا به فی فعله، و بنی داره فی المدینه و شیدها بالحجر و الکلس، و جعل ابوابها من الساج و العرعر و القتنی اموالا و جناناً و عیوناً بالمدینه. و ذکر عبد الله بن عتبه ان عثمان یوم قتل کان له عند خازنه من المال خمسون و مائه الف دینار و خلف خیلاً کثیراً و ابلاً.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸، خطبه ۳، (ششقیه) نتف من اخبر عثمان بن عفان. ابن ابی الحدید می نویسد: فانه اوطأ بنی امیه رقاب الناس و ولاهم والولایات و اقطعهم القطائع و افتتحت افریقیه فی ایامه فأخذ الخمس کله فوهبه لمروان... و طلب منه عبد الله بن خالد بن اسید صله، فأعطاه اربع مائه الف درهم. و اعاد الحکم بن ابی العاص، بعد ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله قد سیره، ثم لم یرده ابو بکر و لا عمر و اعطاه مائه الف درهم... و اعطی ابا سفیان بن حرب مائتی الف من بیت المال فی الیوم الذی امر فیہ لمروان بن الحکم بمائه الف من بیت المال...

نموده) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کروور درهم وجه نقد موجود بود غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیابانها بی حساب داشت؟.

همین عمل او سبب شد که تمام بزرگان از بنی امیه و غیره را که روی کار آورده بود ازید از آنچه او داشت تهیه نمودند و به غارت اموال مردم مشغول شدند؟ انتهی.

زیرا معروف است الناس علی دین ملوکهم شیخ می فرماید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

بر آورند غلامان او درخت از بیخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آن هم در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته آن هم برای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل فقر و تهی دستی مردم آن زمان بر خلاف رویه و طریقه رفقای او ابی بکر و عمر که ملتزم و متعهد شده بود در روز شوری که به طریقه آنها رفتار نماید بوده است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب (۱) ضمن حالات عثمان می نویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبد الله به حج رفت و خرج راه او ایابا و ذهابا شانزده

ص: ۱۶۵

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، ثروه قوم من الصحابه. مسعودی می نویسد: و حج عمر فانفق فی ذهابه و مجیئه الی المدینه سته عشر دیناراً و قال لولده عبد الله: لقد اسرفنا فی نفقتنا فی سفرنا هذا.

دینار شد به پسرش عبد الله گفت: ما در خرج خود اسراف نمودیم.

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقه زندگانی خلیفه عمر و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است.

روی کار آمدن فساق بنی امیه توسط عثمان

ثانیا فسّاق و فحّار بنی امیه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی امیه ضرری شایع بوده است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) به کار گماشت.

از قبیل عمّ ملعونش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو به شهادت تاریخ طرید و رانده و تبعید شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مردود و ملعون به لسان مبارک آن حضرت بودند؟

حافظ: دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه می باشد.

بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند

داعی: دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه عمومی دارد که خداوند متعال صریحا بنی امیه را شجره ملعونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که فرماید «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» (یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن).

ص: ۱۶۶

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۶، ذیل آیه ۶۰، سوره اسراء القول الثالث. فخر رازی می نویسد: قال سعید بن المسیب رأى رسول الله صلى الله عليه وآله بنى اميه ينزون على منبره نزو القرده فسائه ذلك، و هذا قول ابن عباس فى روايه عطاء و الإشكال المذكور عائد فيه لاین هذه الآيه مكيه و ما كان لرسول الله بمكه منبر و يمكن ان يجاب عنه بانه لا يبعد ان يرى بمكه ان له بالمدينه منبراً يتداوله بنو اميه.

۲- جامع البيان، طبری، ۹/۱۴۱، ح ۱۶۹۳۰، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عبد المهيم بن عباس بن سهل بن سعد، قال: ثنا ابى، عن جدى، قال: رأى رسول الله صلى الله عليه وآله بنى فلان ينزون على منبره نزو القرده، فسائه ذلك، ففما استجمع ضاحكاً حتى مات. قال: و انزل الله عزوجل فى ذلك { و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس } گرچه در اینجا طبری (یا ناشر) برای حفظ آبروی بین امیه به تحریف حدیث اقدام کرده و جمله «بنی امیه» را به «بنی فلان» تغییر داده لکن طبری در تاریخ خود، ۸/۱۸۵، حوادث سنه ۲۸۴ می نویسد: قوله { و الشجرة الملعونة فى القرآن و نخوفهم فما يزيدهم إلا طغياناً كبيراً } و لا اختلاف بين احد انه اراد بها بنى اميه و منه قول رسول الله صلى الله عليه وآله و قد راه مقبلا- على حمار و معاويه يقود به و يزيد ابنه يسوق به: لعن القائد و الراكب و السائق... و منه الرؤيا التى رآها النبى صلى الله عليه وآله فوجم له فما روى ضاحكاً بعدها فانزل الله { و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك إلا فتنة للناس } فذكروا انه رأى نفرا من بنى اميه ينزون على منبره و منه طرد رسول الله صلى الله عليه وآله الحكيم بن ابى العص لحكايته اياه...

۳- الجامع لحكام القرآن، قرطبی، ۱۰/۲۸۴، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء قرطبی می نویسد: و قال ابن عباس هذه الشجرة بنو اميه و ان النبى صلى الله عليه وآله نفى الحكم. سپس قرطبی این تأویل را ضعیف دانسته به این دلیل که این سوره در مکه نازل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه منبری نداشته است. لکن با مراجعه به آنچه از فخر رازی در جواب از این ایراد نقل کردیم و با توجه به آنچه خود قرطبی در همین آیه نقل می کند: «و لکنه يجوز ان يرى بمكه رؤيا المنبر بالمدينه» تضعیف این حدیث نیز باطل می شود. فخر رازی می گوید: گرچه سوره مکی است، لکن بعید نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکه در خواب دیده باشد که بنی امیه بر منبر او در مدینه بالا می روند. همچنین در ص ۲۸۳، از همین جلد این حدیث را نقل کرده است: قال سهل: انما هذه الرؤيا هي ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يرى بنى اميه ينزون على منبره نزو القرده فاغتم لذلك و ما استمع ضاحكاً من يومئذ حتى مات صلى الله عليه وآله فنزلت الآيه مخبره ان ذلك من تملكهم و صعودهم يجعلها الله فيه فتنة للناس و امتحاناً.

۴- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء (به هامش تفسیر طبری، ۱۵/۵۵-۵۶). فاضل نیشابوری می نویسد: قول سعید بن المسیب و ابن عباس فى روايه عطاء ان رسول الله رأى بنى اميه ينزلون على منبره نزو القرده فسائه ذلك. سپس در صفحه ۵۶ از همین جلد می نویسد: و عن ابن عباس الشجرة الملعونة بنو اميه.

۵- در المنثور، سیوطی، ۴/۳۴۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء سیوطی این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: اخرج ابن ابى حاتم عن ابن عمر ان النبى صلى الله عليه وآله قال: رأيت ولد الحكم بن ابى العاص على المنابر كانهم القرده و انزل الله فى ذلك { و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك إلا فتنة للناس و الشجرة الملعونة } يعنى الحكم و

۱- فتح القدير، شوکانی، ۳/۲۳۹، و ۲۴۰ ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء شوکانی نیز این جریان را با طرق گوناگون نقل کرده است که به برخی از آنها اشاره کردیم.

۲- روح المعانی، آلوسی، ۸/۱۰۲، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. آلوسی حدیث را این گونه نقل کرده است: اخرج ابن ابی حاتم عن یعلی بن مره قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: رأیت بنی امیه علی منابر الارض و سیملکونکم فتجدونهم ارباب سوا و اهتّم علیه الصلاه و السلام لذلك، فانزل الله سبحانه «و ما جعلنا...» و اخرج عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله قال: رأیت ولد الحکم بن ابی العاص علی المنابر کانهم القرده و انزل الله تعالی فی ذلك «و ما جعلنا...» و الشجره الملعونه الحکم و ولده، و فی عبارہ بعض المفسرین ہی بنو امیّه.

۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۳/۳۴۳، رقم ۱۴۵۱، شرح حال محمد المعتصم بالله بن هارون الرشید. خطیب بغدادی چنین نقل می کند: عن علی بن عبد الله بن عباس عن ابيه: ان النبی صلی الله علیه وآله نظر الی قوم من بین فلان یتبخترون فی مشیهم، فعرف الغضب فی وجهه ثم قرأ ﴿ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ﴾ فقيل له: ای الشجره هی یا رسول الله حتی نجتنبها؟ فقال: لیست بشجره نبات، انم هم بنو فلان. اذا ملکوا جاروا و اذا ائتمنوا خانوا، ثم ضرب بیده علی ظهر العباس قال: فیخرج الله من ظهرک یا عم رجلا- یكون هلاکهم علی یدیه. در اینجا نیز راوی یا مؤلف یا ناشر برای حفظ آبروی بر باد رفته بنی امیه، در نقل حدیث رعایت امانت را نکرده و جمله «بنی امیّه» را به «بنی فلان» تغییر داده است.

۴- مناقب ابن مردویه، ص ۱۶۴، ح ۲۰۶-۲۰۸، مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۱۵، باب فی حرب صفین. ابن مردویه نیز احادیثی نقل کرده که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن عائشه، انها قالت لمروان بن الحکم: سمعت رسول الله یقول لاییک وجدک «انکم الشجره الملعونه فی القرآن».

- ۱- المستدرک، علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۳۷، ح ۹۴۸۱، کتاب الفتن و الملاحم. حاکم حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: انی رأیت فی منامی کأن بنی الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما تنزو القرده. قال: فما رؤی النبی مستجمعا ضاحکا حتی توفی.
- ۲- النزاع و التخاصم، تقی الدین المقریزی، ص ۷۹، تولیه الرسول صلی الله علیه وآله اعماله لنبی امیه. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۸، ح ۳۱۷۳۶ و ۳۱۷۳۷، کتاب الفتن، وقعه صفین، امر بنی الحکم. ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۲/۱۰۸، رقم ۱۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص؛ بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۲۵۶، شرح حال مروان بن الحکم. دمیری در حیاة الحیوان، ۲/۲۰۳، کلمه قرده؛ بیضاوی در انوار التنزیل، ۲/۴۵۳، ذیل آیه ۶۰ سوره، اسراء. ثعلبی در الکشف و البیان ۶/۱۱۱، ذیل همین آیه. زمخشری در کشاف ۲/۶۴۹، ذیل همین آیه؛ محمد بن احمد بن جزی کلبی در کتاب التسهیل، ۲/۱۷۴، ذیل همین آیه. ابی حیان در بحر المحيط، ۵۳-۶/۵۴، ذیل همین آیه. و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۵۷/۴۳۲، رقم ۷۳۲۹، شرح حال مروان بن محمد بن مروان بن الحکم. جریان رؤیای رسول اکرم را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

آیه نومیه از ابن عباس (حبر امت) رضی الله عنه نقل نموده اند که مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را در خواب به صورت بوزینه ها دید که منبر و محراب او را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزینه ها بنی امیه هستند که بعد از تو غصب خلافت می نمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود.

مخصوصا امام فخر رازی(۱) از ابن عباس نقل می نماید که از میان تمام بنی امیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نام حکم بن ابی العاص را می برد پس به حکم قرآن مجید حکم بن ابی العاص ملعون است چون از شجره ملعونه است و پیغمبر صلی الله علیه و آله بالخصوص نام او را به لعنت به زبان جاری می نمود و از طرق روات معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاردیم که استشهاد به احادیث شیعه ننمائیم لذا به بعضی از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم اشاره می نمایم تا کشف حقیقت گردد حاکم نیشابوری در صفحه ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک(۲) و ابن حجر مکی در صواعق

ص: ۱۷۰

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء، قول ۲. فخر رازی چنین نقل می کند: قال ابن عباس الشجره بنو امیه؛ یعنی الحکم بن ابی العاص...

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۲۶، ح ۸۴۷۷، کتاب الفتن و الملاحم. حاکم قسمت دوم حدیث را چنین نقل می کند: عن عبد الرحمن بن عوف قال: کان لا یولد لأحد مولود الا اتی به النبی صلی الله علیه و آله فدعا له فأدخل علیه مروان بن الحکم فقال: هو الوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون. و نیز در صفحه ۵۳۴، همین جلد ح ۸۵۰۰، کتاب الفتن و الملاحم، قسمت اول حدیث را اینگونه نقل می کند: قال ابو سعید الخدری: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان اهل بیتی سילقون من بعدی من امتی قتلا و تشیدا و ان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم.

نقل از حاکم می نماید که این خبر صحیحا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده که فرمود:

«انّ أهل بيتی سیلقون بعدی من امتی قتلا و تشریدا و انّ اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم - و مروان بن الحکم کان طفلا قال له النبی صلی الله علیه وآله هو الوزغ بن الوزغ و الملعون بن الملعون»

(زود است که اهل بیتم بعد از من ملاقات می کنند از امت من، کسانی را که آنها را می کشند و پراکنده می کنند و به درستی که بغض و کینه و دشمنی بین امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت به ما از همه بیشتر است - و مروان بن حکم در آن موقع بچه بود - حضرت فرمود: این وزغ

ص: ۱۷۱

۱- الصواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵. ابن حجر قسمت دوم حدیث را همانند حاکم نیشابوری نقل کرده است. و نیز مناوی در فیض القدیر، ۲/۷۶، ح ۱۳۲۶، حرف الهمزه؛ دمیری در حیاة الحیوان، ۲/۴۲۲، کلمه الوزغه؛ قندوزی در ینابیع المودّه، ۲/۴۶۹، ح ۳۰۶، باب ۵۹، به قسمت دوم حدیث اشاره کرده اند. متقی هندی، در کنز العمال، ۱۱/۱۶۹، ح ۳۱۰۷۴، کتاب الفتن، فصل ۳، الفتن من الاکمال، و قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۴۶۹، ح ۳۰۵، باب ۵۹ قسمت اول حدیث را نقل کرده اند.

پسر وزغ (یعنی چلباسه و مارمولک) و ملعون پسر ملعون است)

و نیز ابن حجر (۱) به فاصله یک حدیث از عمر بن مره الجهنی و حلبی در صفحه ۳۳۷ جلد اول سیره الحلبیه (۲) و بلاذری در صفحه ۱۲۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده (۳) و حاکم در صفحه ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک (۴) و دمیری در صفحه ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان (۵) و ابن عساکر در تاریخ (۶) خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مره نقل نموده اند که:

ص: ۱۷۲

۱- الصواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵. ابن حجر حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن عمرو بن الجهنی - و كانت له صحبه - ان الحكم بن العاص استأذن علی رسول الله صلی الله علیه وآله فعرف صوته فقال ائذنوا له علیه لعنه الله و علی من یرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم، یرفہون فی الدنیا و یضعون فی الآخرة، ذوو مرک و خدیعه، یعطون فی الدنیا و ما لهم فی الآخرة من خلاق.

۲- السیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۱/۳۱۷۸، باب عرض قریش علیه علیه السیلام اشیاء من خوارق العادات و غیر العادات، حلبی حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: و عن واقدی استأذن الحكم بن العاص علی رسول الله صلی الله علیه وآله فعرف صوته، فقال ائذنوا له، لعنه الله و من یرج من صلبه الا المومنین منهم و قلیل ما هم، ذوو مکر و خدیعه، یعطون الدنیا و ما لهم فی الآخرة من خلاق.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۴۷۹، ح ۳۰۸، باب ۵۹.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۲۸، ح ۸۴۸۴، کتاب الفتن و الملاحم.

۵- حیاة الحیوان، دمیری، ۲/۴۲۲، کلمه الوزغه.

۶- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۵۷/۲۶۸، رقم ۷۳۱۲، شرح حال مروان بن الحكم بن ابی العاص. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۷، ح ۳۱۷۲۹، کتاب الفتن، ذیل صفین، امر بنی الحكم. و بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۲۵۶، شرح حال مروان بن الحكم همگی این حدیث را به همان الفاظی که از ابن حجر آورده ایم نقل کرده اند، به جز بلاذری که حدیث را به اختصار نقل کرد است.

«انّ الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلی الله علیه وآله فعرف صوته فقال: ائذنوا له علیه لعنه الله و علی من یرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم»

(حکم بن ابی العاص از رسول اکرم صلی الله علیه وآله اذن و اجازه ورود خواست. پیغمبر صلی الله علیه وآله صدای او را شناخت فرمود: اذن بدهید او را لعنت خدا بر او باد و بر اولادهای او که از صلبش بیرون آیند، مگر مؤمن از آنها و

آن مؤمنین بسیار اندکند.)

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر (۱) خود ذیل آیه ﴿وَالشَّجَرَةَ

ص: ۱۷۳

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۷، ح ۳۱۷۳۰، کتاب الفتن، ذیل صفین، امر بنی الحکم چنین نقل می کند: عن ابی یحیی النخعی قال: كنت بین الحسن و الحسین و مروان یتشامان، فجعل الحسن یکف الحسین، فقال مروان: اهل بیت ملعونون. فغضب الحسن و قال: اقلت اهل بیت ملعونون؟ فوالله لقد لعنک الله علی لسان نبیه صلی الله علیه وآله و انت فی صلبه. و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۲۸۴، حوادث سال ۶۵ هجری، شرح حال مروان بن الحکم چنین نقل می کند: و مروان کان اکبر الاسباب فی حصار عثمان لانه زور علی لسانه کتاباً الی مصر بقتل اولئکک الوفد و لما کان متولياً علی المدینه لمعاویه کان یسب علیاً کل جمعه علی المنبر و قال له الحسن بن علی علیه السلام: قلد لعن الله اباک الحکم و انت فی صلبه علی لسان نبیه. فقال: لعن الله الحکم و ما ولد. و شوکانی در فتح القدر، ۵/۲۱، ذیل آیه ۲۰ سوره احقاف، چنین نقل می کند: عن محمد بن زیاد قال: لما بايع معاوية لابنه، قال مروان: سنّه ابی بکر و عمر. فقال عبد الرحمن: سنه هرقل و قیصر. فقال مروان: هذا الذى قال الله فيه «والذى قال لوالديه اف لكما»، فبلغ ذلك عائشه فقال: كذب مروان و الله ما هو به، و لو شئت ان اسمى الذى نزلت فيه لسميته، و لكن رسول الله لعن اباک و ابا مروان و مروان فى صلبه فمروان من لعنه الله. و ابن عبد البر در استيعاب، ۱/۳۶۰، رقم ۵۲۹، شرح حال الحکم بن ابی العاص می نویسد: فروى عن عائشه من طرق ذكرها ابن ابی خيثمه و غيره انها قالت لمروان اذ قال فى اخيها عبد الرحمن ما قال: اما انت يا مروان فأشهد ان رسول الله صلى الله عليه وآله لعن اباک و انت فى صلبه. ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵، حدیث را این گونه نقل میکند: ... فقالت (عائشه) كذب و الله ما هو به، و لكن رسول الله صلى الله عليه وآله لعن ابا مروان و مروان فى صلبه. و مقریزی در النزاع و التخاصم، ص ۴۶، عادوتهم للرسول و الاسلام، حکم بن ابی العاص، حدیث را اینگونه نقل کرده است: و قد قالت: عائشه لمروان بن حکم، اشهد ان رسول الله لعن اباک و انت فى صلبه. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۴/۵۲۸، ح ۸۴۸۳، کتاب الفتن و الملاحم. حدیث را همانند شوکانی نقل کرده است. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه. حدیث را این گونه نقل کرده است: فروى عن عائشه رضی الله عنها من مطرق ذكرها ابن ابی خيثمه انها قالت لمروان بن الحکم حين قال لأخيها عبد الرحمن بن ابی بکر لما امتنع من البيعه ليزيد بن معاوية بولايه العهد ما قال و القصه مشهوره: اما انت يا مروان فأشهد ان رسول الله صلى الله عليه وآله لعن اباک و انت فى صلبه و قد روى فى لعنه و نفيه احاديث

كثيره لا- حابه الى ذكرها الا ان الامر المقطوع به ان النبي صلى الله عليه وآله مع حلمه و اغضائه على ما يكره، ما فعل به ذلك
الا لأمر عظيم.

الْمَلْعُونَةَ { ومعنای آن اشاره به قول ام المؤمنین عایشه می نماید که به مروان می گفت:

«لعن الله اباك و انت فى صلبه فأنت بعض من لعنه الله»

(خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی؛ پس تو بعضی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نمود.)

و علامه مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب (۱) گوید مروان بن حکم، طرید و رانده معنای آن اشاره به قول ام المؤمنین عایشه می نماید که به مروان می گفت:

«لعن الله اباك و انت فى صلبه فأنت بعض من لعنه الله»

(خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی؛ پس تو بعضی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نمود.)

و علامه مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب (۲) گوید مروان بن

ص: ۱۷۴

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و الحكم هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله الذى غربه عن المدينة و نفاه عن جواره. و نیز مقریزی در النزاع و التخاصم، ص ۵۷، عداوتهم لله و للرسول و الاسلام، معاویه بن المغیره می نویسد: فعبد الملك بن مروان اعرق الناس فى الكفر، لان احد ابويه الحكم بن ابى العاص لعين رسول الله و طریده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه چنین نقل می کند: حدثنى نافع بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال كنا مع النبى فمر الحكم بن ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله فمر الحكم ب ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله ويل لامتى مما فى صلب هذا و هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله، نفاه من المدينة الى الطائف و خرج معه ابنة مروان. ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من كتاب له عليه السلام الى معاوية جوابا)، فضل بنى هاشم على بنى عبد شمس می نویسد: و اما ابوه الحكم بن العاص فهو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله و لعينه و المتخلج فى مشيته الحاكي لرسول الله و المستمع عليه ساعه خلوته... ابن عبد البر در استيعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال حکم بن ابی العاص می نویسد: اخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينة و طرده عنها، فنزل الطائف و خرج معه ابنة مروان.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و الحكم هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله الذى غربه عن المدينة و نفاه عن جواره. و نیز مقریزی در النزاع و التخاصم، ص ۵۷، عداوتهم لله و للرسول و الاسلام، معاویه بن المغیره می نویسد: فعبد الملك بن مروان اعرق الناس فى الكفر، لان احد ابويه الحكم بن ابى العاص لعين رسول الله و طریده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه چنین نقل می کند: حدثنى نافع بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال كنا مع النبى فمر الحكم بن ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله فمر الحكم ب ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله ويل لامتى مما فى صلب هذا و هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله، نفاه من

المدينه الى الطائف و خرج معه ابنه مروان. ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من كتاب له عليه السلام الى معاويه جوابا)، فضل بنى هاشم على بنى عبد شمس مى نويسد: و اما ابوه الحكم بن العاص فهو طريد رسول الله صلى الله عليه وآله و لعينه و المتخلىج فى مشيته الحاكى لرسول الله و المستمع عليه ساعه خلوته... ابن عبد البر در استيعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال حكم بن ابى العاص مى نويسد: اخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينه و طرده عنها، فنزل الطائف و خرج معه ابنه مروان.

حکم، طرید و رانده رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت اُبی بکر و عمر اجازه ورود به مدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد بر خلاف سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اُبی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد

مهربانی نمود.

علی: قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه پیغمبر او را طرد نمود.

ص: ۱۷۵

داعی: حکم بن ابی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنا بر آنچه طبری (۱) و ابن اثیر (۲)

و بلاذری در صفحه ۱۷ جلد پنجم انساب (۳)

نوشته اند در جاهلیت همسایه

ص: ۱۷۶

۱- تاریخ طبری، ۸/۱۸۵، حوادث سال ۲۸۴، هجری. طبری می نویسد: طرد رسول الله صلی الله علیه وآله الحکم بن العاص لحکایتہ الیا و الحقہ الله بدعوه رسولہ آیه باقیہ حین رآہ یتخلج فقال: کن کما انت. فبقی علی ذلک سائل عمره... و نیز ابن اثیر در النہایہ فی غریب الحدیث، ابن اثیر، ۲/۶۰، ذیل لغت خلج این حدیث را نقل کرده است: و فی حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر «ان الحکم بن ابی العاص بن امیہ ابا مروان کان یجلس خلف انبی صلی الله علیه وآله فاذا تکلم اختلج بوجهہ، فرآہ فقال له: کن کذلک. فمل یزل یختلج حتی مات» ای کان یحرک شفٹیہ و ذقنہ استہزأ و حکایہ لفعل النبی صلی الله علیه وآله فبقی یرتعد و یضطرب الی ان مات. و در ۴/۲۷۱، ذیل لغت لمص به این حدیث اشاره کرده است: ان الحکم بن ابی العاص کان خلف النبی صلی الله علیه وآله یلمصہ فالتفت الیہ فقال کن کذلک. همچنین زبیدی در تاج العروس، ۲/۳۶، می نویسد: ان الحکم بن ابی العاص ابا مروان کان یجلس خلف النبی صلی الله علیه وآله فاذا تکلم اختلج لوجهہ، فرآہ فقال: کن کذلک، فلم یزل یختلج حتی مات. ای کان یحرک شفٹیہ و ذقنہ استہزأ و حکایہ لفعل سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله فبقی یرتعد الی ان مات. و در ۴/۴۳۳ ذیل لغت لمص می نویسد: ان الحکم بن ابی عاص کان خلف النبی صلی الله علیه وآله یلمصہ فالتفت الیہ فقال: کن کذلک.

۲- اسد الغابہ، ابن اثیر، ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص. ابن اثیر می نویسد: وقیل کان یحکی رسول الله صلی الله علیه وآله فی مشیتہ و بعض حرکاتہ و کان النبی صلی الله علیه وآله یکتفأ فی مشیتہ فالتفت یوما فرآہ و هو یتخلج فی مشیتہ فقال: کن کذلک، فلم یزل یرتعش فی مشیتہ من یومئذ.

۳- انساب الاشراف، بلاذری، ۶۲۵۵، شرح حال مروان بن الحکم. بلاذری می نویسد: و کان الحکم ابو مروان مغموصا علیہ فی اسلامہ و کان اظہارہ الاسلام فی یوم فتح مکہ. فکان یمر خلف رسول الله صلی الله علیه وآله فیخلج بانفہ و یغمز بعینہ فبقی علی ذلک التخلیج و اصابتہ خبلہ... و طلع الحکم ذات یوم علی رسول الله صلی الله علیه وآله و هو فی بعض حجر نسائه فخرج الیہ بعنزہ و قال: من عذیری من ہذہ الوزعہ، و کان یفشی احادیث رسول الله صلی الله علیه وآله فلعنہ و سیرہ الی الطائف و معہ عثمان الازرق و الحارث و غیرہما من بینہ و قال: لا یساکنی فلم یزالوا طرداء حتی ردهم عثمان، فکن ذلک مما نقم فیہ علیہ. و نیز ابن عبد البر در الاستیعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۳۹، شرح حال حکم بن ابی العاص می نویسد: کان یتحیل و یتستخفی و یتسمع ما یمسره رسول الله الی کبار الصحابہ فی مشرکی قریش و سائر الکفار و المنافقین فکان یفشی ذلک [عنه حتی ظهر ذلک] علیہ و کان یحکیہ فی مشیتہ و بعض حرکاتہ الی امور غیرہا کرہت ذکرہا، ذکرہا ان رسول الله کان ادا مشی یتکفأ و کان الحکم بن ابی العاص یحکیہ، فالتفت النبی یوما فرآہ یفعل ذلک فقال صلی الله علیه وآله: فکذلک فلتکن. فکان الحکم مختلجا یرتعش

من يومئذ. و ذهبى در سير اعلام النبلاء ٢/١٠٨، رقم ١٤، شرح حال حکم بن ابى العاص مى نويسد: قيل: نفاه النبى صلى الله عليه وآله الى الطائف لكونه حكاة فى مشيته و فى بعض حرکاته، فسبه و طرده فنزل بوادى و سج و نغم جماعه على امير المؤمنين عثمان كونه عطف على عمه الحكم و آواه و اقدمه المدينة و وصله بمائه الف... قيل كان يفشى سر رسول الله صلى الله عليه وآله فأبعده لذلك. در العبر فى خبر من عبر، ١/٢٩، حوادث سال ٣١ هجرى مى نويسد: كان الحكم بن ابى العاص يفشى سر النبى صلى الله عليه وآله و قيل كان يحاكيه فى مشيته، فطرده الى الطائف و سبه. فلم يزل طريدا الى ان استخلف عثمان فأدخله المدينة و اعطاه مائة الف. و مقرزى در النزاع و التخاصم، ص ٤٤ و ٤٥، عداوتهم للرسول و الاسلام، حكم بن ابى العاص مى نويسد: و كان عارا فى الإسلام خوفا من القتل، فلم يحسن اسلامه و كان مغموصا عليه فى دينه... و بينا رسول الله صلى الله عليه وآله يمشى ذات يوم، مشى الحكم خلفه فجعل يخلج بانفه و فمه، كانه يحاكي رسول الله صلى الله عليه وآله و يتفكك و يتمايل رسول الله صلى الله عليه وآله فرآه فقال له كن كذلك. فما زال بقيه عمره على ذلك. و الطلع يوماً على رسول الله صلى الله عليه وآله و هو فى حجره بعض نساءه فخرج اليه بعزه فقال: من عذيرى فى هذا الوزغه لو ادركته لفقأت عينه.

رسول الله صلى الله عليه وآله بود و بسیار آن حضرت را اذیت می نمود مخصوصاً بعد از بعثت و بعد از فتح مکه به مدینه آمد و ظاهراً اسلام قبول نمود ولی پیوسته آن حضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت می کرد در عقب آن حضرت

ص: ۱۷۷

می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکلک در می آورد و به طریق تقلید، آن حضرت را آزار میداد، حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت به همان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند، بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند، فلذا به امر آن حضرت فوری آنها را تبعید نمودند نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و بسیار آن حضرت را اذیت می نمود مخصوصا بعد از بعثت و بعد از فتح مکه به مدینه آمد و ظاهرا اسلام قبول نمود ولی پیوسته آن حضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت می کرد در عقب آن حضرت می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکلک در می آورد و به طریق تقلید، آن حضرت را آزار میداد، حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت به همان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند، بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند، فلذا به امر آن حضرت فوری آنها را تبعید نمودند به طائف و در زمان خلافت ابی بکر و عمر، عثمان شفاعت نمود که چون حکم عمومی من است اجازه دهید برگردد به مدینه آنها قبول نمودند و گفتند طریقه و تبعید شده رسول الله را ما بر نمی گردانیم چون عثمان خود به خلافت رسید آنها را برگرداند هر چند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند اعتنا ننمود به علاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام اشرار بنی امیه را به دور خود جمع و مأموریتهای بزرگ و پستهای حساس را به آنها واگذار نمود که آنها بر حسب پیش بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند.

ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند

که از جمله آنها ولید بن عقبه بن ابی معیط بود که او را به ولایت و امارت کوفه فرستاد. ولید کسی ست که بنا به روایت مسعودی در جلد اول مروج الذهب ذیل حالات عثمان: پیغمبر درباره او فرموده بود: «أنه من اهل النار» یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور به منتها درجه متجاهر بود که مسعودی در مروج

الذهب (۱) و أبو الفداء در تاریخ (۲) خود و سیوطی در صفحه ۱۰۴ تاریخ الخلفاء (۳) و أبو الفرج در صفحه ۱۷۸ جلد چهارم
أغانی (۴) و امام أحمد در صفحه ۱۴۴ جلد اول مسند (۵) و طبری در صفحه ۶۰ جلد پنجم تاریخ (۶) و بیهقی در جلد هشتم

ص: ۱۷۹

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و كان عماله (عثمان) جماعه منهم الوليد بن عقبه بن ابی المعیط علی الكوفه و هو ممن اخبر النبی انه من اهل النار. سپس در صفحه ۳۳۵ از همین جلد می نویسد: ان الوليد بن عقبه كان يشرب مع ندمائه و مغنيه من اول الليل الى الصباح، فلما آذنه المؤذنون بالصله خرج متفضلاً فی غلائله فتقدم الى المحراب فی صلاه الصبح، فصلی بهم اربعا و قال أتریدون ان ازیدکم؟

۲- المختصر فی اخبار البشر، ابو الفداء ۱/۱۶۷، ذکر خلافة عثمان.

۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۵۵ ذکر خلافة عثمان بن عفان. سیوطی می نویسد: و حکى ان الوليد صلی بهم الصبح اربعاً و هو سکران، ثم التفت اليهم فقال: ازیدکم؟

۴- الاغانی، ابو الفرج اصفهانی، ۱/۵۱، خبر ابی قطیفه و نسبه، و لایه الوليد بن عقبه الكوفی فی خلافة عثمان ثم عزله عنها. ابو الفرج می نویسد: و ولی عثمان الوليد بن عقبه فی خلافته الكوفه، فشرب الخمر و صلی بالناس و هو سکران فزاد فی الصلاه و شهد علیه بذلك عند عثمان فجلده الحد.

۵- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۴۴، مسند علی بن ابی طالب. احمد بن حنبل چنین نقل می کند: عن حنین بن المنذر بن الحارث بن واعله، ان الوليد بن عقبه صلی بالناس الصبح اربعاً، ثم التفت اليهم فقال: ازیدکم؟...

۶- تاریخ طبری، ۳/۳۶۴، حوادث سال ۳۳ هجری. طبری می نویسد: ان عثمان بعث سعید بن العاص الى الكوفه امیرا علیها حين شهد علی الوليد بن عقبه بشرب الخمر من شهد علیه و امره ان یبعث اليه الوليد بن عقبه...

صفحه ۳۱۸ سنن (۱) و ابن اثیر در صفحه ۴۲ جلد سیم کامل (۲) و یعقوبی در صفحه ۱۴۲ جلد دوم تاریخ (۳) و ابن اثیر در صفحه ۹۱ جلد پنجم اسد الغابه (۴) و دیگران (۵) می نویسند در آیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و

ص: ۱۸۰

۱- السنن الكبرى، بیهقی، ۸/۳۱۸، کتاب الأشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی عدد حد الخمر. بیهقی چنین نقل می کند: عن حنین ابی ساسان الرقاشی قال حضرت عثمان بن عفان و اتی الولید بن عقبه قد شرب الخمر و شهد علیه حمران ابان و رجل آخر...

۲- الکامل، ابن اثیر، ۳/۱۰۷، حوادث سال ۳۰ هجری، ذکر عزل الولید عن الکوفه. ابن اثیر می نویسد: ان الولید سکر و صلی الصبح بأهل الکوفه اربعاً، ثم التفت الیهم وقال: أزیدکم؟...

۳- تاریخ یعقوبی، ۲/۱۶۵، ایام عثمان بن عفان. یعقوبی می نویسد: و فیها ولی الولید بن عقبه بن ابی معیط الکوفه مکان سعد، و صلی بالناس الغداه، و هو سکران اربع رکعات، ثم تهوع فی المحراب، و التفت الی من کان خفه، فقال: ازیدکم؟ ثم جلس فی صحن المسجد و اتی بساحر یعدی بطروی من الکوفه، فاجتمع الناس علیه، فجلع یدخل من دبر الناقه و یدخل من فیها و یعمل اعاجیب، فرآه جندب بن الکعب الازدی فخرج الی بعض الصیاقله، فاخذ منه سیفاً ثم اقبل فی الزحام و قد تسر السیف حتی ضرب عنقه، ثم قال له: احی نفسک ان کنت صادقاً...

۴- اسد الغابه، ابن اثیر، ۵/۹۱، شرح حال ولید بن عقبه. ابن اثیر این جریان را همان گونه که از الکامل یاد کردیم، نقل می کند.

۵- مسلم در صحیح خود، ۳/۱۳۳۱، ح ۱۷۰۷، کتاب الحدود، باب حد الخمر، حدیث را همانند بیهقی می آورد. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۳/۴۱۴، رقم ۶۷، شرح حال ولید عقبه، چنین نقل می کند: و قال حنین بن المنذر صلی الولید بالناس الفجر اربعا و هو سکران، ثم التفت و قال: ازیدکم؟ فبلغ عثمان فطلبه، و حده و هذا مما نقموا علی عثمان عن عزل سعد بن ابی وقاص عن الکوفه و ولی هذا. و مزی در تهذیب الکمال، ۳۱/۵۷-۵۹، رقم ۶۷۲۳، شرح حال ولید بن عقبه، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حنین بن المنذر ابی ساسان انه ركب الی عثمان و اخبره بقصه الولید و قدم علی عثمان رجلاً فشهدا علیه بشرب الخمر و انه صلی الغداه بالکوفه اربعاً ثم قال: ازیدکم؟ قال: احدهما رأیته یشربها و قال الآخر رأیته یتقیأها. فقال عثمان: انه لم یتقیأها حتی شربها... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۱۷۴، حوادث سال ۳۰ هجری جریان را این گونه نقل می کند: و فی هذه السنه عزل عثمان بن عفان الولید بن عقبه عن الکوفه و ولی علیها سعد بن العاص و کان سبب عزله انه صلی بأهل الکوفه الصبح اربعاً، ثم التفت فقال: ازیدکم؟... و شهد بعضهم علیه انه شرب الخمر و شهد الآخر انه رآه یتقیأه. و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان می نویسد: و ذکروا انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله فکتبوا کتاباً ذکروا فیہ ما خالف فیہ عثمان من سنه رسول الله و سنه صاحبه و منهم... ما کان من الولید بن عقبه بالکوفه اذا صلی بهم الصبح و هو امیر علیها سکران اربع رکعت، ثم قال لهم: ان شئتم ازیدکم صلاه زدکم. و ذهبی در تاریخ الاسلام، کتاب عهد خلفاء الراشدین، ص ۶۶۷، ولید بن عقبه، جریان را این گونه نقل کرده است: عن ابی ساسان حنین بن المنذر قال: صلی الولید بن عقبه بالناس الفجر اربع رکعات و هو سکران، ثم التفت الیهم و قال: ازیدکم؟

صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد
آنگاه به مردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعضی از آنها می نویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت به عثمان بردند.

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید به کوفه فرستاد که در اثر
عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد به حد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه تظلم آورد به
دربار خلافت، طردش نمودند.

امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با
مردم نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد آنگاه به مردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعضی از آنها می نویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت به عثمان بردند.

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید به کوفه فرستاد که در اثر
عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد به حد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه

تظلم آورد به دربار خلافت، طردش نمودند.

غلط کاری های عثمان موجب قتل او شد

همین اعمال و رفتار او که بر خلاف رویه و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی بر خلاف طریقه و مشی ابو بکر و عمر ظاهر و بارز گردید، سبب شد که خون مردم به جوش آمد، نهضت ملی تشکیل و شد آنچه شد.

قطعا مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر ننموده و به نصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خودنمائی های اطرافیان خود از بنی امیه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد.

چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون به اخلاق عثمان آگاهی داشت) بنابر آنچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱)

ص: ۱۸۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۵۱، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته و اخلاقه. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: قال ابن عباس: كنت عند عمر فتنفس نفسا ظننت ان اضلاعه قد انفرجت، قلت: ما اخرج هذا النفس منك يا امير المؤمنين الا- هم شديد قال: اي و الله يا ابن عباس، اني فكرت فلم ادر فيمن اجعل هذا الامر بعدى! ثم قال: لعلك ترى صاحبك لها اهلا. قلت: و ما يمنعه من ذلك مع جهاده و سابقته و قرابته و عمله؟ قال: صدقت، و لكنه امرء فيه داعبه، قلل فاین انت عن طلحه؟ قال: ذو البأ و باصبه المقطوعه. قلت: فبعد الرحمن؟ قال: رجل ضعيف، لو صال الامر اليه لوضع خاتمه في يد امرأته. قلت فالزبير؟ قال: شكس لقس يلاطم في النقيع في صاع من بز. قلت: فسعد بن ابی وقاص؟ قال: صاحب سلاح و منقب. قلت: فعثمان؟ قال: اوّه! ثلاثاً و الله لئن ولّها ليحملن بنی ابی معيط على رقاب الناس، ثم لتنهض العبر اليه. همچنين ابن ابی شيبه در المصنف، ۸/۵۸۰، ح ۱۶، كتاب المغازی، باب ما جاء في خلافه عمر بن الخطاب؛ عن حسن بن محمد قال: قال عمر لعثمان: اتق الله و ان وليت شيئاً من امور الناس فلا تحمل بنی ابی معيط على رقاب الناس... متقی هندی در كنز العمال، ۵/۷۳۷، ح ۱۴۲۶۲، كتاب الخلافه، باب ۱، خلافه عثمان بن عفان؛ ابن سعد در طبقات الكبرى، ۳/۲۶۰، طبقه البدرين من المهاجرين، ذكر استخلاف عمر؛ بن عساكر در تاريخ دمشق، ۴۴/۴۳۷؛ و طبری در تاريخ خود، ۳/۲۶۴، حوادث سال ۲۳ هجری، نیز همین جریان را نقل کرده اند.

(چاپ مصر) گفتگوی عمر رابا ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر درباره هر یک از شش نفر اصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید به عثمان درباره او گفت:

«أوه ثلاثا و الله لئن وليها ليحملن بنى ابي معيط على رقاب الناس ثم لئنهض اليه العرب فتقتله.»

(پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت: روزی که زمام امور دست عثمان برسد (پستهای حساس را) به بنی ابی معیط اختصاص داده و آنها را بر گردنهای مردم سوار خواهد نمود. پس از آن اضافه نموده گفت: در آن موقع عرب در مقابل او نهضت نموده و او را خواهند کشت.)

و نیز ابن ابی الحدید در صفحه ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) بعد از نقل جمله مذکور گوید فراست عمر به صحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی نموده بود) بنی امیه را بدور خود جمع و بر گردن

ص: ۱۸۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸، خطبه ۳ (الشقشقیه) نتف من اخبار عثمان بن عفان. ابن ابی الحدید می نویسد: بايعه الناس بعد انقضاء الشورى و استقرار الامر له، و صحت فيه فراسه عمر، فانه اوطأ بنى اميه رقاب الناس و لأهم الولايات...

مردم بار نمود و با والی کردن آنها در ولایات کردند آنچه نباید بکنند با آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تغییر دهد و مروان ملعون را از خود دور نماید ولی نمود تا نارضایتی ها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش و قتل او گردیدند.

تمام این بلایا و هتک حرمتها را بر سر او مروان و اطرافی های او در آوردند و بی اعتنائی او به نامه های امت منجر به قتل او گردید.

آقایان انصاف خوبست، مراجعه نمائید به صفحه ۳۵۷ تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علماء شما در سیصد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته:

«و قد رای رسول الله ابا سفیان مقبلا علی حماره و معاویه یقود به و یزید ابنه یسوق به فقال صلی الله علیه و آله : لعن الله الراكب و القائد و السائق»

(پیامبر صلی الله علیه و آله دید ابو سفیان سوار خری است و معاویه جول خر را می کشد و پسرش یزید از عقب، خر را می راند؛ فرمود: خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را.)

آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا ملعون و رانده شده پیغمبر صلی الله علیه و آله را مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت به آنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند. نه ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجب می کنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اعثم کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی ابو سفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و

جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط به یک تغییری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه به اتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است. «فاعتبروا یا اولی الابصار(۱)»

ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید به خطبه ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی الحدید در صفحه ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۲)

ص: ۱۸۵

۱- و ان ابا سفیان قال لعثمان: بابی انت! انفق و لا تکن كأبی حجر، و توالولوها یا بنی امیه تداول الولدان الکره، فوالله ما من جنه و لا نار و کان الزبیر حاضراً، فقال عثمان لأبی سفیان: اعزب، فقال: یا بنی اهاهنا احد؟ قال الزبیر: نعم و الله لأکتمنها علیک (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۴۵، شرح خطبه ۲۶، حدیث السقیفه) السقیفه و فدک، جوهری، ص ۳۹ القسم الاول، السقیفه) تاریخ طبری، ۸-۱۸۵، خلافه المعتضد، سنه اربع و ثمانین و مائین، این؟؟؟ قول ابوسفیان این کتاب ذکر شده است و در ادامه می نویسد و هذا کفر صراح یلحقه به اللعنه من الله) قال الشعبي: فلما دخل عثمان رحله دخل الیه بنو امیه حتی امتلأت بهم الدار، ثم اغلقوها علیهم، فقال ابو سفیان بن حرب: اعندکم احد من غیرکم؟ قالوا: لا، قال: یا بنی امیه تلقفوها تلعب الکره فوللذی یحلف به ابو سفیان، ما من عذاب و لا حساب، و لا جنه و لا نار و لا بعث و لا قیامه. قال: فانتهره عثمان و ساءه بما قال و امر بإخراجه (السقیفه و الفدک، جوهری ص ۸۷، القسم الاول، السقیفه)؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۹/۵۳، ذیل کلام ۱۳۹، امیر المؤمنین علیه السلام من اخبار یوم الشوری و تولیه عثمان؛ و ج ۱۵/۱۷۵، کتال المعتضد الله) «محقق»

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۲۶۴، خطبه ۱۶۵، (و من کلام له علیه السلام لعثمان بن عفان) ابن ابی الحدید می نویسد: و قد ذکر ابو جعفر محمد بن جریر طبری فی التاریخ الکبیر هذا الکلام، فقال: ان نفرا من اصحاب رسول الله تکاتبوا، فکتب بعضهم الی بعض: ان اقدموا، فان الجهاد بالمدينه لا بالروم؛ و استطال الناس علی عثمان و نالوا منه؛ و ذلك فی سنه اربع و ثلاثین؛ و لم یکن احد من الصحابه یذب عنه و لا ینهی الا نفر منهم زید بن ثابت و ابو أسید الصاعدی و کعب بن مالک و حسان بن ثابت. فاجتمع الناس فکلموا علی بن ابی طالب و سألوه ان یکلم عثمان، فدخل علیه و قال له: ان الناس... و روی الکلام الی آخره بالفاظه...

طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعض از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نامه ها نوشته به ولایات و مسلمانان را دعوت به جهاد نمودند. در مدینه مقابل ظلم بنی امیه به حمایت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عمال عثمان به مدینه آمده و خدمت امیر المؤمنین شرفیاب شدند و آن حضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت به ملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدر بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را به عواقب امور متوجه ساختند و به او فهماندند که پای جان در بین است تا جایی که فرمودند:

و انی انشدک الله ان تکون امام هذه الامه المقتول فانه کان یقال یقتل فی هذه الامه امام یفتح علیه القتل و القتال الی یوم القیمه.

(تو را به خدا قسم می دهم اینکه مبادا پیشوای این امت باشی که کشته شوی؛ زیرا که قبلاً گفته می شد که در این امت پیشوایی کشته خواهد

ص: ۱۸۶

۱- تاریخ الطبری، ۳/۳۷۵-۳۷۶، حوادث سال ۳۴ هجری. طبری می نویسد: لما کانت سنه ۳۴، کتب الصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بعضهم الی بعض ان اقدموا، فان کنتم تریدون الجهاد فعندنا الجهاد و کثر الناس علی عثمان و نالوا منه اقبح ما نیل من احد و اصاب رسول الله صلی الله علیه وآله یرون و یسمعون لیس فیهم احد ینهی و لا یذب الا نفیر زید بن ثابت و ابو اسید الساعدی و کعب بن مالک و حسان بن ثابت. فاجتمع الناس و کلموا علی بن ابی طالب، فدخل علی عثمان فقال: الناس ورائی و قد کلمونی فیک و الله ما ادی ما اقول لک و ما اعرف شیئا تجهله... و انی احذرک الله و احذرک سطوته و نقماته، فان عذابه شدید و احذرک ان تکون امام هذه الامه المقتول فانه یقال: یقتل فی هذه الامه امام، فیفتح علیها القتل و القتال الی یوم القیامه...

شد که به واسطه کشته شدن او فتح باب می شود به خونریزی و کشت و کشتار تا روز قیامت)

ولی مروان و اطرافیه‌های اموی نگذارند که نصایح صادقانه آن حضرت اثر کند لذا بعد از خروج آن حضرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحیب کند و از مردم عارض دل ربائی کند و بگوید عمال و مأمورین من الشاعه معزول نوعی سخن گفت که دل‌های رنج‌دیده رنج‌دیده تر شد، عاقبت رشته کشید تا به آنجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان به دست

مردم ناراضی کشته گردید.

پس سبب قتل عثمان ندانسته کاری های خود او بود که به نصایح بزرگان گوش نداد تا به جزای عمل خود رسید بر خلاف ابو بکر و عمر که به نصایح مولانا امیر المؤمنین علیه السلام گوش می دادند و ترتیب اثر داده و قدردانی نموده نتیجه کامل می بردند.

صدمه زدن عثمان به اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله

و ثنیا آنکه عده ای از اصحاب پیغمبر را که ناصح و خیر خواه و معترض بعملیات بی رویه او بودند امر کرد آن قدر زدند که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر ماندند علیل و ناتوان گشتند. که از جمله آنها عبد الله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی مورد احترام ابو بکر و عمر و محل شور آنها بوده است.

ص: ۱۸۷

مخصوصاً ابن خلدون در تاریخ (۱) خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصرار داشت عبد الله از او جدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل به قرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران متعرض اند.

مضروب شدن ابن مسعود و مرگ وی

علماء و مورخین شما عموماً نوشته اند که چون عثمان خواست قرآن را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتاب آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن عبد الله بن مسعود را که از جمله کتاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود طلبید عبد الله نداد عثمان خودش رفت منزل عبد الله و جبراً قرآن را از او گرفت وقتی عبد الله شنید که قرآن او را هم مانند قرآنها دیگر سوزانیدند خیلی دلشنگ شد. در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان می دانست نقل می کرد و پرده ها را بالا می زد و با کنایات مردم را به حقایق متوجه می ساخت این خبرها را به عثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آن قدر عبد الله را زدند که از شدت آن ضربات دنده های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا

ص: ۱۸۸

۱- تاریخ ابن خلدون، ۲/۱۱۷، بقیه الجزء الثانی، وقعه النهاوند و ما کان بعدها من الفتوحات. ابن خلدون می نویسد: و امر عمر بالانسحاق فی بلاد الاعاجم و عزل عبد الله بن عبد الله ابن عتبان عن الکوفه و بعثه فی وجه آخر و ولی مکانه ابن حنظله حلیف بنی عبد قصی و استعفی فعهاف و ولی عمار بن یاسر و استدعی ابن مسعود من حمص فبعه معه معلماً لأهل الکوفه...

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۰۶، خطبه ۱۸۳، عمار بن یاسر و نسبه و نبذ من اخباره. ابن ابی الحدید چنین نقل می کند: قال ابو عمر: و قد روى حارصه بن المضرب، قرأت كتاب عمر الى اهل الكوفه: اما بعد، فاني بعثت اليكم عمار اميرا، و عبد الله بن مسعود معلما و وزيرا و هما النجباء من اصحاب محمد فاسمعوا لهما و اقتدوا بهما فاني قد آثرتكم بعبد الله على نفسى اثره. و نیز حاكم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۳۸، ح ۵۶۶۳، کتا معرفه الصحابه، ذکر مناقب عمار بن یاسر حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حارثه بن مضرب قال: كتب الينا عمر بن الخطاب: اني قد بعثت اليكم عمار بن ياسر اميرا و عبد الله بن مسعود معلما و وزيرا و هما من النجباء من اصحاب محمد صلى الله عليه و آله من اهل بدر، فسامعوا و قد جعلت ابن مسعود على بيت مالكم، فاسمعوا فتعلموا منهما و اقتدوا بهما و قد آثرتكم بعبد الله على نفسى. و محمد بن جرير طبری در تاریخ خود، ۳/۲۲۳، حوادث سال ۲۱ هجری، حدیث را به نقل از عمر بن الخطاب چنین نقل می کند: اني بعثت اليكم معمار بن ياسر اميرا و جعلت عبد الله بن مسعود معلما و وزيرا...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۴۳، خطبه ۴۳، (و قد اشار عليه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الى معاويه بجرير بن عبد الله البجلي) ذكر المطاعن التي طعن بها على عثمان و الرد عليها الطعن السادس. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روى الواقدي باسناده و غيره ان ابن مسعود لما استقدم المدينة دخلها ليله جمعه فلما علم عثمان بدخوله قال: ايها الناس انه قد طرفتكم الليلة دويبه من تمشى على طعامه يقىء و يسلمح. فقال ابن مسعود: لست كذلك و لكننى صاحب رسول الله صلى الله عليه و آله يوم بدر و صاحبه يوم احد و صاحبه يوم بيعة الرضوان و صاحبه يوم الخندق و صاحبه يوم حنين. قال: و صاحبه عائشه: يا عثمان! أتقول هذا لصاحب رسول الله صلى الله عليه و آله فقال عثمان: اسكتي، ثم قال لعبد الله زمعه بن الاسود بن المطلب بن عبد العزى بن قصي: اخرجته اخراجا عنيفاً، فاخذه ابن زمعه، فاحتمله حتى جاء به باب المسجد، فضرب به الارض فكسر ضلعا من اضلاعه فقال ابن مسعود: قتلنى ابن زمعه الكافر بامر عثمان. سپس ابن ابی الحدید در صفحه ۴۲ از همین جلد می نویسد: و لما مرض ابن مسعود مرضه الذدى مات فيه اتاه عثمان عائداً فقال: ما تشتكى؟ فقال: ذنوبى. قال: فما تشتهي؟ قال: رحمه ربي. قال الا ادعو لك طبيباً؟ قال: الطيب امرضى. قال: أفلا آمر لك بعطائك؟ قال: معتنى و انا محتاج اليه و تعطينى و انا مستغن عنه؟! قال: يكون لولدك. قال: رزقهم على الله تعالى قال: استغفر لى يا ابا عبد الرحمن. قال: أسأل الله ان يأخذ لى منك حقى! يعقوبى در تاریخ خود ۲/۱۷۰، ایام عثمان بن عفان این گونه نقل کرده است: و جمع عثمان القرآن و الفه و صير الطوال مع الطوال و القصار مع القصار من السور و كتب فى جمع المصاحف من الآفاق حتى جمعت، ثم سقها بالماء الحار و الخل و قيل احرقها، فلم يبق مصحف الا- فعل به ذلك خلا مصحف ابن مسعود و كان ابن مسعود بالكوفة فامتنع ان يدفع مصحفه الى عبد الله بن عامر و كتب اليه عثمان ان اشخصه انه لم يكن هذا الدين خبالا و هذا الامه فسادا. فدخل المسجد و عثمان يخطب، فقال عثمان: انه قد قدمت عليكم دابه سوء فكلمه ابن مسعود بكلام غليظ فأمر به عثمان فجر برجله حتى كسر له ضلعان... بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۴۷، امر عبد الله بن مسعود الهزلى، هيمن جريان را این گونه نقل کرده است: و قدم

ابن مسعود المدينه و عثمان يخطب على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله فلما رآه قال: الا انه قدمت عليكم دويبه سوء من تمش على طعامه يقىء و يسلمح. فقال ابن مسعود: لست كذلك و لكنى صاحب رسول الله يوم بدر و يوم بيعة رضوان و نادى عائشه: اى عثمان أتقول هذا لصاحب رسول الله صلى الله عليه وآله ثم امر عثمان به فاخرج من المسجد اخراجا عنيفا و ضرب به عبد الله بن زمعه بن الاسود بن المطلب بن عبد العزى بن قصى الارض و يقال بل احتمله يحموم غلام عثمان و رجلاه تختلفان على عنقه حتى ضرب به الارض، فذق ضلعه. فقال على عليه السلام: يا عثمان أتفعل هذا بصاحب رسول الله بقول الوليد بن عقبه؟ فقال: ما بقول الوليد فعلت هذا، و لكن وجهت زييد بن الصلت الكندى الى الكوفه فقال له ابن مسعود: ان دم عثمان حلال. فقال على عليه السلام: احلت من زييد على غير ثقه...

که گوید عثمان به عیادت عبد الله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید به جائی که عثمان به عبد الله گفت:

«استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان يأخذ لی منك حقی»

(طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه ابن مسعود بود)

ص: ۱۹۰

عبد الله گفت: از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد؛ (یعنی هرگز از تو راضی نخواهم طعن ششم شرح قضایا را مفصلاً نوشته تا آنجا که گوید عثمان به عیادت عبد الله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید به جائی که عثمان به عبد الله گفت:

«استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان يأخذ لی منك حقی»

(طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه ابن مسعود بود) عبد الله گفت: از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد؛ (یعنی هرگز از تو راضی نخواهم شد)

و نیز نقل (۱) نموده است به جرم آنکه چرا بدرقه ابوذر نمود موقعی که او را به سمت ریزه تبعید می نمودند چهل تازیانه بر بدن عبد الله زد. لذا عبد الله به عمّار یاسر وصیّت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمّار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبد الله عمّار با جمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفنش نمودند. (۲) وقتی خبر به عثمان دادند رفت سر قبر عبد الله و به عمّار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیّه خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمّار سبب کینه ای شد که بعداً با او تلافی نمود).

ص: ۱۹۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۴۴، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلی)، ذکر المطاعن التي طعن بها علی عثمان و الرد علیها، الطعن السادس. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روی محمد بن اسحاق عن محمد بن كعب القرظی ان عثمان ضرب ابن مسعود اربعین سوطا فی دفنه اباذر.

۲- همان مدرک، ۳/۴۲. ابن ابی الحدید می نویسد: ... و انه بلغ من اصرار عبد الله علی مظاهرتة بالعداوة ان قال لما حضره الموت: من يتقبل منی وصیه اوسیه بها علی ما فیها! فسکت القوم و عرفوا الذی یرید. أعادها، فقال عمار بن یاسر رحمه الله تعالی: انا اقبلها، فقال ابن مسعود: الا یصلی علی عثمان. قال: ذلك لك. فيقال: انه لما دفن جاء عثمان منكرًا لذلك، فقال له قائل: ان عماراً ولی الأمر. قال لعمار: ما حملك علی ان لم تؤذنی؟ فقال: عهد الی الا اوذنك... همچنین بلذری در انساب الاشراف، ۶/۱۴۶، امر عبد الله بن مسعود جریان را این گونه نقل می کند: و اوصی ان لا یصلی علیه عثمان، فدفن بالبقیع و عثمان لا یعلم. فلما علم غضب و قال: سبقتونی به فقال له عمار بن یاسر: انه اوصی ان لا تصلی علیه...

واقعا کارهای خلیفه عثمان بنابر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند حیرت آور است مخصوصاً عملیاتی که به صحابه خاص و پاک رسول الله صلی الله علیه و آله می نمود که حتی ابو بکر و عمر هم هرگز چنان رفتاری ننمودند بلکه بر خلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله می نمودند.

مضروب شدن عمار به امر عثمان

و از جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقت قلب او دارد؟ توهین به عمار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده چنانچه علماء و مورخین (۱) فریقین نوشته اند که چون ظلم و تعدی عمال بنی امیه در اطراف بلاد

ص: ۱۹۲

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ۶/۱۶۲-۱۶۳، امر عمار بن یاسر. بلاذری حدیث را چنین نقل می کند: و يقال ان المقداد بن عمرو و عمار بن یاسر و طلحه و الزبیر فی عده من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کتبوا کتاباً عددوا فیہ احداث عثمان و خوفوه ربه و اعلموه انهم موثبوه ان لم یقلع، بأخذ عمار الکتاب و اتاه به فقراً صدراً منه فقال له عثمان: أ علی تقدم من بینهم؟ قال عمار: لأنی انصحهم لک. فقال: کذبت یابن سمیه. فقال: و انا والله ابن سمیه و ابن یاسر، فأمر غلماناً له فمدوا بیدیه و رجلیه ثم ضربه عثمان برجلیه و هی فی الخفین علی مذاکیره فأصابه الفتق و کان ضیعفاً کبیراً فغشی علیه. و نیز در ص ۱۶۱ از همین جلد چنین نقل می کند: و قال عمار بن یاسر: اشهد الله ان انفی اول راغم من ذلک، فقال: عثمان: أعلی یابن المتکاء تجتری خذوه فاخذ و دخل عثمان فدعا به فضربه، حتی غشی علیه، ثم اخرج فحمل حتی اتی به منزل ام سلمه زوج رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یصل الظهر و العصر و المغرب، فلما افاق توضأ و صلی و قال: الحمد لله لیس هذا اول یوم اودینا فیہ فی الله. همچنین ابن قتیبہ در الامامه و السیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان، این گونه نقل کرده است: و ذکرُوا انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله فکتبوا کتاباً ذکرُوا فیہ ما خالف فیہ عثمان من سنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سنه صاحبه... ثم تعاهد القوم لیدفعن الکتاب فی ید عثمان. و کان ممن حصر الکتاب عمار بن یاسر و المقداد بن الأسود و کانوا عشره فلما خرجوا بالکتاب لیدفعوه لای عثمان و الکتاب فی ید عمار، جعلوا یتسللون عن عمار حتی بقی وحده، فمضی حتی جاء دار عثمان. فاستأذن علیه فأذن له فی سوم شات، فدخل علیه و عنده موران بن الحکم و اهله من بین امیه فدفع الیه الکتاب فقراه. فقال له: انت کتبت هذا الکتاب؟ قال: نعم. قال: و من کان معک؟ قال: کان معی نفر تفرقوا فرقاً منک. قال: من هم؟ قال: لا أخبرک بهم. قال: فلم اجترأت علی من بینهم؟ فقال: مرون: یا امیر المؤمنین ان هذا العبد الأسود (یعنی عماراً) قد جرأ علیک الناس و انک ان قتلتہ نکلت به من ورائه قال عثمان: اضربوه و ضبه عثمان معهم حتی فتقوا بطنه فغشی علیه. فجروه حتی طرحوه علی باب الدار فأمرت به ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله فأدخل منزلها و غضب فیہ بنو مغیره و کان حلیفهم. فلما خرج عثمان لصلاه الظهر عرض له هشام بن ولید بن المغیره، فقال: اما و الله لئن مات عمار من ضربه هذا لأقتلن به رجلاً عظیماً من بین امیه. فقال عثمان: لست هناك. ابن عبد البر در استیعاب، ۳/۳۶، رقم ۱۸۶۳، شرح حال عمار بن یاسر، جریان را این گونه نقل کرده است: کان اجتماع بنی مخزوم الی عثمان حین نال من عمار غلمان عثمان ما نالوا من الضرب، حتی انفتق له فتق فی بطنه و رجموا و کسروا ضلعاً من اضلاعه... ابن سعد در الطبقات الکبری، ۳/۱۹۶، رقم ۵۴، طبقه البدریین من المهاجرین، طبقه

الاولى، شرح حال عمار بن ياسر مى نويسد: و زعم بعض الناس ان عقبه بن عامر هو الذى قتل عماراً و هو الذى كان ضربه حين امره عثمان بن عفان... ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۳۹/۲۵۳ رقم ۷۹۷۳، شرح حال عمار بن ياسر مى نويسد: فقال عمار فان ذلك يرغم بأنفى قال: ارغم الله بأنفك قال: بأنف ابى بكر و عمر. قال: فغضب فقام اليه فوطئه و اجفله الناس عنه. ابن ابى شيبه در المصنف، ۷/۲۶۷، ح ۱۰۶، كتاب الأمراء، ما ذكر من حديث الأمراء و الدخول عليهم، حديث را با اين الفاظ آورده است: عن سالم بن ابى الجعد قال: كتب اصحاب محمد صلى الله عليه وآله عيب عثمان، فقالوا: من يذهب به اليه؟ فقال عمار: انا، فذهب به اليه، فلما قرأه قال: ارغم الله بانفك. فقال: عمار: و بانف ابى بكر و عمر؛ قال: فقام و وطئه حتى غشى عليه... بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۴۳، امر عمار بن ياسر، مى نويسد: ان عثمان مر بقبر جديد فسأل عنه فقيل: قبر عبد الله بن مسعود. فغضب عليهما لكتمانه اياه موته اذ كان المتولى للصلاه على و القيام بشأنه. فعندها وطئ عمارا حتى اصابه الفتق.

اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شدند و نامه ای به عثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمال ظالم اموی ها و تقویت از آنها بنمائی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافی های خود نمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر به اسلام می زنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمّار باشد.

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمّار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان می باشد و مکرر از خودش شنیدیم که می گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است ایمان با گوشت و خون عمّار مخلوط است و نیز از آن حضرت نقل می نمود که می فرمود بهشت مشتاق سه کس است: علی بن ابی طالب و سلمان و عمّار یاسر(۱).

فلذا به درخواست اصحاب، جناب عمّار کاغذ را برداشت به خانه عثمان رفت

ص: ۱۹۴

۱- این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل سنت ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ... عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله «ان الجنة تشتاق الى ثلاثة علي و عمار و سلمان» (سنن ترمذی، ۵/۳۳۲، ۳۸۸۴، باب مناقب سلمان فارسی رحمه الله، مسند ابو یعلی، ابو یعلی موصلی، ۵/۱۶۶/۲۷۸۰ و ۲۷۷۹؛ ج ۱۲/۱۴۴/۶۷۷۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۱۶، من اخبار سلمان وفاته؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۱/۴۱۰ و ۴۱۱، ذکر من اسمه سلمان، ترجمه شماره ۲۵۹۹۰، سلمان بن الاسلام؛ و ۴۳/۳۸۶ ذیل ترجمه شماره ۵۱۵۶ عمار بن یاسر) «محقق»

وقتی رسید که عثمان می خواست از منزل خارج شود، در دهلیز منزل عمار را دید سؤال کرد یا ابا یقظان (کنیه عمار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم و لکن جمعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مطالبی را در این نامه گنجانیده اند که خیر و صلاح شما در او می باشد و توسط من فرستاده اند مطالعه نمائید و جواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تعیر نامه را به زمین افکند جناب عمار فرمود خوب نکردی نامه اصحاب رسول الله محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود می خواندی و جواب می دادی.

با عصبانیت تمام گفت: دروغ می گوئی. آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمار را به سختی زدند و او را بر زمین انداخته و می کوبیدند حتی خود او هم چند لگدی بر شکم عمار زد که به علت همان ضربات عمار پیر مرد مبتلا بمرض فتق شد و بی هوش گشت. خویشانش آمدند، او را به منزل ام سلمه ام المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بی هوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی به هوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبره علماء خودتان ثبت است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و مسعودی در صفحه ۴۳۷ جلد

اول مروج

ص: ۱۹۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۰، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلی) ذکر المطاعن التي طعن بها علی عثمان و الردّ علیها، الطعن الثامن. ابن ابی الحدید جریان را با این الفاظ نقل می کند: روی آخرون ان المقداد و عماراً و طلحه والزبیر و عده من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کتبوا کتابا عددوا فيه احداث عثمان و وفوه به و اعلموه انهم مواثبوه ان لم یقلع فاخذ عمار الكتاب فأتاه به فقرأ منه صدرا ثم قال له: أ علی تقدم من بینهم. فقال: لانی انصحهم لك. قال: کذبت یابن سمیه. فقال: انا و الله ابن سمیه و ابن یاسر، فامر عثمان غلماناً له فمدوا بیدیه و رجلیه، ثم ضربه عثمان برجلیه - و هی فی الخفین - علی مذاکیره، فأصابه الفتق و کان ضعيفا کبیرا، فغشی علیه.

الذهب (۱) ضمن مطاعنی که به عثمان وارد گردیده اشاره می کند که علت انحراف قبیله هزیل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبد الله بن مسعود و عمار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی به رقت قلب و رحم دلی او ببرند.

اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربذه

رابعا عمل و رفتار او با ابی ذر غفاری جنذب بن جناده که از صحابه خاص رسول اکرم صلی الله علیه وآله و محبوب آن حضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هر انسان آزادی را می نماید.

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف دارند که آن پیر مرد نودساله را با چه خفت و آزار و اذیت، تبعید به شام و از آنجا به مدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه به صحرای بی آب و علف ربذه تبعید نمودند

ص: ۱۹۶

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۸، ذکر خلافة عثمان بن عفان، بدء الطعن علی عثمان سبیه. مسعودی می نویسد: و فی سنه خمس و ثلاثین کثر الطعن علی عثمان و ظهر علیه النکیر لأشیاء ذکرها من فعله: منها ما کان بینة و بین عبد الله بن مسعود و انحراف هذیل عن عثمان من اجله. و من ذلک ما نال عمار بن یاسر من الفتن و الضرب. وانحراف بنی مخزوم عن عثمان من اجله.

تا عاقبت در آن صحرا آبی ذر از دنیا رفت و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن وادی خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد در صفحه ۱۶۸ جلد چهارم طبقات (۱) و بخاری در کتاب زکاه (۲) صحیح و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۰ جلد اول و نیز در صفحه ۳۷۵ تا ۳۸۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) و یعقوبی در

ص: ۱۹۷

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۱۷۷، رقم ۴۳۲، الطبقة الثانية من المهاجرین و الانثاری، شرح حال ابوذر. ابن سعد بخشی از جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الله بن مسعود قال: لما نفى عثمان اباذر الى الربذه و اصابه بها قدره و لم يكن معه احد الا- امرته و غلامه، فاصاهما ان اغسلاني و اكفنانی و ضعاني على قارعه الطريق، فاول ركب يمر بكم قولوا هذا ابوذر، صحاب رسول الله صلى الله عليه و آله فاعينونا على دفنه...

۲- صحیح بخاری، ۲/۵۹۶، ح ۱۳۱۴، کتاب الزکاه، باب ما ادى زكاته فليس بكنز... بخاری حدیث را چنین نقل می کند: عن زید بن وهب قال مررت بالربذه فاذا انا بأبي ذر قلت له: ما انزلك منزلک هذا؟ قل: كنت بالشام، فاختلف انا و معاوية في {الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ} [توبه/۳۴]، قال معاوية نزلت في اهل الكتاب. فقلت: نزلت فينا و فيهم. فكان بيني و بينه في ذلك و كتب الى عثمان يشكوني، فكتب الى عثمان ان اقدم المدينة فقدمتها فكثر على الناس حتى كأنهم لم يروني قبل ذلك، فذكرت ذلك لعثمان فقال لي: ان شئت تنحيت فكننت قريباً، فذك الذي انزلني هذا المنزل و لو امروا على حبشياً لسمعت و اطعت. آنچه بخاری با این حدیث در مقام کتمان آن است، ظلمهایی است که عثمان در حق ابوذر روا داشته، تا آنجا که جریان تبعید ابوذر را یک امر اختیاری جلوه می دهد، لکن ظلمهایی که عثمان در حق ابوذر روا داشته، آن قدر روشن است که با کتمان بخاری کم رنگ نمی شود؛ چه اینکه منابع معتبر دیگر اهل تسنن به این ظلمها اشاره کرده اند. در این حدیث به طول کلی تبعید ابوذر به ربنده مورد اشاره قرار گرفته است و شاید علت استناد سلطان الواعظین به این حدیث نیز همین جهت باشد.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۵-۵۸، خطبه ۴۳، (و قد اشار عليه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل اسلام بعد ارساله الى معاوية بجريير بن عبد الله البجلي)، ذكر المطاعن التي طعن بها على عثمان و الرد عليها، الطعن التاسع. ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده است: فقال حبيب بن مسلمة الفهري لمعاوية: ان اباذر لمفسد عليكم الشام، فتدارك اهل ان كانت لكم حاجة فيه. فكتب معاوية الى عثمان فيه، فكتب عثمان الى معاوية: اما بعد، فحمل جندا الى على اغلظ مركب و اوعره. فوجه به مع من سار به الليل و النهار، و حملة على شارف ليس عليها الا قتب حتى قدم به المدينة و قد سقط لحم فخذيته من الجهد، فلما قدم ابوذر المدينة، بعث اليه عثمان ان الحق بأى ارض شئت، فقال: بمكة؟ قال: لا. قال: فبيت المقدس؟ قال: لا، قال: فأحد المصريين؟ قال: لا و لكنى مسيرك الى الربذه، فسيره اليها فلم يزل بها حتى مات.

صفحه ۱۴۸ جلد دوم تاریخ(۱) خود و أبو الحسن علی بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در صفحه ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب(۲) و دیگران که وقت مجلس اجازه نمی دهد که مشروحه بیانات همگی آنها را به عرضتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمال اموی او مانند معاویه و مروان و غیرهما را با آن پیر مرد مؤمن پاکدل محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله به علاوه اهانت هائی که به امیرالمؤمنین علیه السلام به جرم آنکه چرا مشایعت اُبی ذر رفته و همچنین به همین جرم چهل تازیانه به عبد الله بن مسعود حافظ و کاتب وحی

ص: ۱۹۸

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۱۷۲، ایام عثمان بن عفان. یعقوبی می نویسد: و کتب معویه الی عثمان: انک قد افسدت الشام علی نفسک بأبی ذر. فکتب الیه ان احمله علی قتب بغير وطاء، فقدم به الی المدینه و قد ذهب لحم فخذیه،... فلم یقم بالمدینه الا ایاما حتی ارسل الیه عثمان: و الله لتخرجن عنها! قال: أ تخرجنی من حرم رسول الله؟ قال: نعم، و انفک راغم. قال: فالی مکه؟ قال: لا! و لکن الی الربذه التي خرجت منها، حتی تموت بها. یا مروان اخرجہ و لا تدع احدا یکلمه، حتی یخرج... فلم یزل ابوذر بالربذه حتی توفی...

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۴۰-۳۴۱، ذکر خلافة عثمان بن عفان، بین عثمان و ابي ذر. مسعودی نیز آنچه از ابن ابی الحدید و یعقوبی نقل کردیم با الفاظی مشابه یاد کرده است.

زدن را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ: اگر آزاری به ابی ذر وارد آمده از اثر عمل مأمورین بی حقیقت بوده و الا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعا از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی: مثلی معروف است که می گویند «ز مادر مهربان تر دایه خاتون» این دفاعی که جنابعالی از خلیفه عثمان می نمائید بر خلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید به کتب معتبره تاریخ، قطعا تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که به جناب ابی ذر وارد آورده اند به دستور صریح خود خلیفه بوده؟

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است برای نمونه تمنا می نمایم مراجعه نمائید به جلد اول نهاییه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصا صفحه ۲۴۱ جلد اول

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامه خلیفه را به معاویه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام، سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان به او نوشت که او را با زجر روانه مدینه نمائید. اصل نامه اینست:

فکتب عثمان الی معاویه: اما بعد فاحمل جندبا الی علی اغلظ مرکب و اوعره فوجه به مع من سار به اللیل و النهار و حمله علی شارف لیس علیها الاقتب حتی قدم به المدینه و قد سقط لحم فخذیه من الجهد.

(عثمان برای معاویه چنین نگاشت: جندب را سوار بر شتری پیر و بی پالان، همراه با مردی بدخو نزد من فرست (به همین طرق که دستور داده بود آن مرد زاهد عابد، صحابی محبوب خدا و پیامبر را آوردند) و او

را در حالی که گوشت رانهایش ریخته بود به مدینه آوردند)

شما را به خدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطوفت و مهربانی و رقت قلب؟!!

ابوذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود

آیا این ابو ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول پروردگار صلی الله علیه وآله درباره او آن همه توصیه نمودند که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن اخبار مفضّله صادره از مقام رسالت را درباره او ضبط نموده اند.

چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) و ابن ماجه قزوینی در صفحه ۶۶ جلد اول سنن (۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده (۳) از صواعق (۴) ابن حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و حاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۴۵۵ جلد سیم اصابه (۵) و ترمذی در صفحه ۲۱۳ جلد دوم صحیح (۶) و ابن عبد البر در صفحه ۵۵۷ جلد دوم استیعاب (۷) و حاکم در صفحه ۱۳۰ جلد سیم مستدرک (۸) و سیوطی در جامع

ص: ۲۰۰

-
- ۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۱۷۲، رقم ۲۸، شرح حال مقداد بن الأسود.
 - ۲- سنن ابن ماجه، ۱/۵۳، ح ۱۴۹، المقدمه، فضل سلمان و ابی ذر و المقداد.
 - ۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۷۵، ح ۸، باب ۴۲.
 - ۴- صواعق المحرقه، ابن حجر، ص ۱۲۲، ح ۵، باب ۹، فصل ۲.
 - ۵- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۶/۱۶۱، رقم ۸۲۰۱، شرح حال مقداد بن الأسود.
 - ۶- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۷، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.
 - ۷- استیعاب، ابن عبد البر، ۲/۶۳۶، رقم ۱۰۱۴، شرح حال سلمان الفارسی.
 - ۸- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۱، ح ۴۶۴۹، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب.

الصغیر (۱) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ قِيلَ اللَّهُ الْإِمَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمَّيْتُمْ لَنَا قَالَ عَلِيٌّ مِنْهُمْ يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَ أَبُو ذَرٍّ وَ مَقْدَادُ وَ سَلْمَانَ»

(خداوند مرا امر فرموده به دوستی چهار نفر و مرا خبر داده که این چهار نفر را دوست می دارد. عرض کردند: یا رسول الله نام آنها را بری ما بیان فرما. فرمود: علی علیه السلام [سه بار نام علی را برد] ابی ذر، مقداد و سلمان)

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او می باشند آیا انصاف آقایان اجازه می دهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار غیر عادلانه بنمایند و نامش را رقت

قلب بگذارند چرا چنین نسبتها را به ابی بکر و عمر ندادند؟ چون نکردند، لذا ثبت در تاریخ نگردید ما هم نگفته ایم.

حافظ: آنچه مورخین نوشته اند ابوذر مرد ناراحتی بوده در شامات به نام علی

ص: ۲۰۱

۱- ابن اثیر، در اسد الغابه، ۴/۴۱۰، شرح حال مقداد بن عمرو؛ ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۶۱، رقم ۱۰، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر)، و در تاریخ الاسلام، ص ۵۱۴، عهد خلفاء راشدین، شرح حال سلمان الفارسی؛ احمد بن حنبل در مسند، ۵/۳۵۱، مسند بریده بن الأسلمی؛ و در فضائل الصحابه، ۲/۶۸۹، ح ۱۱۷۶، باب من فضائل علی رضی الله عنه؛ مناوی در فیض القدیر، ۲/۲۷۱، ح ۱۶۹۲، حرف الهمزه؛ ابن مغزلی در مناقب، ص ۲۹۱، ح ۳۳۲، قوله علیه السّلام ان الله تعالی امرنی بحب اربعه. و شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۴۳، ح ۳۳۱۲۷، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فی ذکر الصحابه، همین حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است این حدیث در مجلس دوم نیز بیان شده است.

کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی می نموده و مردم شامات را متوجه مقام علیّ نموده بود و می گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود علیّ خلیفه من است چون دیگران را غاصب و علیّ را خلیفه منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بخواند.

وقتی یک فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی: اولاً اگر کسی حرف حقّی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند که چرا معلومات حق خود را ظاهر می نمائی بر فرض هم یک فرد مسلمان را محاکمه نکرده و به صحت و سقم گفتار سعایت کننده نرسیده، بخواهند تبعید یا احضار به مرکز خلافت نمایند، آیا قانون مقدّس اسلام چنین حکم می نماید که امر نمایند پیر نحیفی را سوار شتر پیر بی پالان و تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب راحت کند که وقتی به مقصد می رسد گوشت های پای او ریزش نماید اینست معنی رقت قلب و رحم و مروّت؟!

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا اموی های مفسد مانند مروان طرید و رانده رسول خدا و ولید بی دین متجاهر به فسقی که مست نماز می خواند و استفراغ در محراب می نماید و دیگران را از اطراف خود دور نمود تا عملیات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بقتل خلیفه نگردد.

حافظ: از کجا معلوم است که ابی ذر راست می گفته و معلومات حقّی را ابراز می داشته و وضع حدیث از قول رسول خدا نمی نموده.

قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید

داعی: از آنجائی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خود تصدیق صداقت و راستگویی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودتان ثبت نموده اند که آن حضرت فرمود مثل ابو ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه محمّد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات (۱) و ابن عبد البر در صفحه ۸۴ جلد اول استیعاب (۲) باب جندب و ترمذی در صفحه ۲۲۱ جلد دوم صحیح (۳) و حاکم در صفحه ۳۴۲ جلد سیم مستدرک (۴) و ابن حجر در صفحه ۶۲۲ جلد سیم اصابه و متقی هندی در صفحه ۱۶۹ جلد ششم کنز العمال (۵) و امام احمد در صفحه ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد

ص: ۲۰۳

-
- ۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۱۷۲، رقم ۴۳۲، الطبقة الثانية، من المهاجرین و الانصار، شرح حال ابوذر.
 - ۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۲۵۵، رقم ۳۳۹، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر).
 - ۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۹۵، ح ۳۸۱۰-۳۸۱۱، کتاب المناقب، باب مناقب ابی ذر.
 - ۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۳۸۵، ح ۵۴۶۱، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب ابی ذر.
 - ۵- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۳۱۱، ح ۳۶۸۸۷، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل جندب بن جناده ابوذر.

دوم مسند (۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه (۲) نقلا از واحدی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه (۳) و صاحب لسان العرب (۴) و ینابیع

المودّه (۵) از اخبار ابی ذر غفاری با سندهای متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ما اقلت الغبراء و ما اظلت الخضراء علی رجل اصدق لهجه من ابیذر»

(زمین کسی را بر نداشت و آسمان سایه نیفکنده بر مردی که راستگوتر از ابی ذر باشد.)

بدیهی است کسی را که پیغمبر به شهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعاً آنچه می گفته راست گفته و هرگز خداوند شخص کذاب

ص: ۲۰۴

۱- مسند احمد بن حنبل، ۲/۱۶۳، و ۱۵، مسند عبد الله بن عمرو بن عاص.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۶، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحبه بالاستعداد لحب اهل لاشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله الجلی)، ذکر المطاعن التي طعن بها علی عثمان و الرد علیها، الطعن التاسع. و در ۸/۲۵۹، خطبه ۱۳۰، و من کلام له علیه السلام لأبی ذر لما اخرج الی الریذه

۳- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۴/۱۷۲، رقم ۲۷۰، شرح حال زید بن وهب.

۴- لسان العرب، ابن منظور، ۴/۱۲۱، ماده خضر، کلمه الخضراء، و نیز در ۱۰/۹، ماده غیر، کلمه الغبراء.

۵- ابن ماجه قزوینی در سنن خود، ۱/۵۵، ح ۱۵۶، المقدمه، فضل ابی ذر. و نیز ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۵۲۶، ح ۱-۳، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی ابی ذر؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۱/۳۰۱، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر)؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۳۹۰، ح ۱۰۴۰، ذیل آیه ۳۰ سوره قیامت؛ ذهبی در تاریخ الاسلام، ص ۴۰۶، عهد خلفاء راشدین، شرح حال ابوذر الغفاری؛ و در سیر اعلام النبلاء، ۲/۵۹، رقم ۱۰، شرح حال ابوذر؛ و در تذکره الحفاظ، ۱/۱۸، رقم ۷، شرح حال ابوذر الغفاری؛ ابن حجر عسقلانی، در تهذیب التهذیب، ۱۲/۸۱، رقم ۸۴۲۳، شرح حال ابوذر الغفاری؛ ابن اثیر در النهایه، ۳/۳۳۷، ماده غیر، و ابن اعثم کوفی در الفتوح، ۱/۳۷۴، ذکر فتح جزیره ارواد، همین حدیث را نقل کرده اند.

و یا وضّاع و جعّال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوئیست دیده انصاف را بگشائید تا حقّ و حقیقت را آشکار ببینید و اگر سابقه ای در کذب گفتار ابوذر بود قطعا متقدمین از علمای شما نقل می نمودند. چنانچه شرح حال ابو هریره و دیگران را نقل نمودند.

شما را به خدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مردی که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر به وظیفه دینی خود رفتار کرده امر به معروف و اشاعه حق نموده به جرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده آن قدر توهین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود! اینست معنی رحم و مروّت و رقت قلب؟! آن هم درباره کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهادت به صالحیت او داده زمانی که خبر مصائب وارده را به او می داد چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) باسناد خود نقل می نماید از ابی ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود:

«انت رجل صالح و سیصیبک بلاء بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مرحبا بامر الله»

(تو مرد صالحی هستی و زود است که بعد از من بلایی به تو برسد. عرض کردم: برای خدا؟ فرمود: برای خدا. گفت: مرحبا به امر خدای متعال (آیا

ص: ۲۰۵

۱- حلیه الاولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۱/۱۶۲، رقم ۲۶، شرح حال ابوذر الغفاری. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۵/۷۸۷، ح ۱۴۳۸۶، کتاب الخلافه من الاماره، باب ۲، اطاعه الامیر، همین حدیث را نقل کرده است.

ابتلائی ابی ذر به دست معاویه و امویهای اطال خلیفه عثمان به امر او تبعید به صحرای بی آب و علف و زجر کش شدن آن صحابی بزرگ بلایی نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده بود که برای خدا به آن بلیه مبتلا خواهد شد (فاعتبروا یا اولی الابصار).

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان، از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند به هر یک از آنها پیروی کنید راه هدایت می باشد. و از طرفی با برجسته ترین صحابی پاک رسول الله صلی الله علیه و آله آنطور ظلم و خشونت می نمایند تا او را می کشند. به جرم اینکه چرا طرفداری از علی علیه السلام نموده. شما هم از ظالمین دفاع می نمائید؟ یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلمهایی را نسبت به صحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند.

اخراج ابی ذر اجباراً به ربنده

حافظ: آنچه مسلم است ابی ذر به میل و اختیار خود ربنده را قبول و به آنجا مسافرت نمود.

داعی: این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهای بی جایی است که متأخرین از متعصّی بین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و الا بیرون کردن جناب ابی ذر را به جبر و اکراه مسلم عند العموم است برای نمونه به یک

خبر اکتفا می نمایم که امام احمد حنبل در صفحه ۱۵۶ جلد پنجم مسند(۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۱ جلد اول شرح نهج(۲) و واقدی در تاریخ خود از ابو الاسود دوئلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت میل داشتم ابی ذر را در ریزه ملاقات نمایم و از علت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده، گفت مرا اجباراً اخراج نمودند به این صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خداصلی الله علیه وآله بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا به من زد که چرا در مسجد خوابیده ام

ص: ۲۰۷

۱- مسند احمد بن حنبل، ۵/۱۵۶، مسند ابی ذر الغفاری. احمد بن حنبل حدیث را چنین نقل می کند: عن ابی حرب بن الاسود الدثلی عن عمه عن ابی ذر قال: اتانی نبی الله صلی الله علیه وآله و انا نائم فی مسجد المدینه، فضربنی برجله فقال: ألا أراک نائماً فیہ؟ قال: قلت یا نبی الله غلبتني عینی. قال: کیف تصنع اذا اخرجت منه؟ قال: آتی الشام الأرض المقدسه المبارکه. قال: کیف تصنع اذا اخرجت منه؟ قال: ما اصنع یا نبی الله بسیفی. فقال النبی صلی الله علیه وآله: الا أدلک علی ما هو خیر لک و اقرب رشداً تسمع و تطیع و تنساق لهم حیث ساقوک. و در همین جلد ص ۱۴۴، مسند ابی ذر به همین مضمون نقل کرده است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۶۰، خطبه ۱۳۰، (و من کلام له علیه السّلام، لأبی ذر لما اخرج الی الریزه) ابن ابی الحدید می نویسد: و روی الواقدی ایضاً عن مالک بن ابی الرجال، عن موسی بن میسره، ان ابا الاسود الدوئلی، قال: کنت احب لقاء ابی ذر لأسأله عن سبب خروجه الی الریزه... ثم قال: بینا انا ذات لیله نائم فی المسجد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله اذ مر بی علیه السّلام فضربنی برجله و قال: لا أراک نائماً فی المسجد. فقلت: بأبی انت و امی! غلبتني عینی، فمنت فیہ. قال: فکیف تصنع اذا اخرجوک منه؟ قلت: اذا الحق بالشام، فانها ارض مقدسه، و ارض الجهاد. قال: فکیف تصنع اذا اخرجت منها؟ قلت: أرجع الی المسجد. قال: فکیف تصنع اذا اخرجوک منه؟ قلت: آخذ سیفی فأضربهم به. فقال: الا- أدلک علی خیر من ذلک؟ انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع. فسمعت و اطعت و انا اسمع و اطیع. و الله لیلقین الله عثمان و هو آثم فی جنبی.

عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند؟

عرض کردم می روم به زمین مقدس شام، فرمود: «چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراج کنند؟» عرض کردم: «بر می گردم به سوی مسجد» فرمود: «چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی؟» عرض کردم: «شمشیر می کشم و جنگ می کنم». فرمود: «آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد؟» عرض کردم: «بلی» فرمود: «انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع» پس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت: «و الله لیلقین الله عثمان و هو آثم فی جنبی» یعنی: به خدا قسم عثمان خدا را ملاقات می کند در حالتی که گنه کار است در نزد من.

آثار رحم و عطف از علی بن ابی طالب علیه السلام

اگر با نظر دقت و انصاف و بی طرفی توجه کنید تصدیق خواهید نمود که اولی و البقی و احق به این رحم و شفقت و عاطفه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفت بنا بر آنچه تمام مورخین شما و مخصوصا ابن ابی الحدید مشروحا نوشته اند بدعتها را بر طرف نمود، حکام و مأمورین جور و فساد و فشق بنی امیه و غیره را که در زمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین به امارت برقرار نموده بودند، عزل نمود.

بعضی از سیاسیون ظاهربین و دوستان علاقه مند به مقام منیع و ارجمند آن حضرت پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مانعی ندارد

حضرت فرمودند:

«و الله لا اداهن في ديني و لا اعطي الرياء في امري».

(به خدا قسم مداهنه در دین و ریای در امر نمی کنم.)

مرا وادار به مداهنه می نمائید ولی نمی دانید در مدتی که آنها از طرف من به حکومت برقرارند کما فی السابق به ظلم و تعدی اشتغال دارند، جواب آنها را در محکمۀ

عدل الهی من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم.

و همین عمل عزل حکام جور سبب مخالفت عدّه ای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهاویه شد و مقدمۀ جنگهای جمل و صفین فراهم آمد.

اگر موقعی که طلحه و زبیر به تقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام، حکومت را به آنها داده بود از در مخالفت بر نمی خاستند و فتنۀ بصره و جنگ جمل را برپا نمی نمودند.

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهرین ایراد به سیاست مداری آن حضرت می گیرند و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست به معنای عمومی که در نزد اهل دنیا معمول است که دوروئی و ریاء در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و مماشات با اعدای و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد، البته در نزد آن حضرت که مجسمۀ عدل و انصاف و ترس از پروردگار و معتقد به روز جزا بوده، راه نداشته.

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود. از سبب گریه اش سؤال نمودند، فرمود: شنیده ام عساکر معاویه بر قریه ای از قراء فائق آمده خلخال از پای یک دختر یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند.

ص: ۲۰۹

رحم دلی آن حضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آن همه بدرفتاری هائی که عثمان با آن حضرت نموده بود (که ابی بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ابی بکر ظاهراً ابدان نمودند) مع ذلک همین که عثمان از بالای بام برای آن حضرت پیغام داد در موقعی که محصور واقع شده بود که به علی بگوئید نان و آب را بروی ما بسته اند، فوری حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام برای او فرستاد؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران مفصل نوشته اند.

رأفت و مهربانی آن حضرت به دوست و دشمن، مورد انکار احدی نبوده آن قدر به زنان بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که معروف شد به ابو الارامل و الایتام و المساکین (۲) زنی را با مشگک آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید و امانده و خسته شده مشگک را از او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده به منزل او رسانیده آرد و خرما برای او برده و بچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال آنها را راحت نمود.

خلیفه عثمان هم به جود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابی سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد می پرداخت؟!!

ص: ۲۱۰

-
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۱۴۷ به بعد، خطبه ۳۰، (فی معنی قتل عثمان).
 - ۲- خوارزمی در کتاب مناقب (ص ۲۲۲، الفصل الثالث فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و هم القاسطون). ضمن روایت طولانی چنین نقل کرده است: ... انا ابو الأرامل و الیتامی... «محقق»

ادب نمودن عقیل هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود

ولی امیر المؤمنین علیه السلام به بستگان نزدیک خود جز به قدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل برادر بزرگ آن حضرت شرفیاب خدمت آن حضرت گردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا نمود زیاده از حد اصرار نمود که چون شما امروز خلیفه و زمامدار امور هستید بایستی به ما بیشتر رسیدگی کنید و کمک زیادتری نمائید حضرت برای آنکه برادر را متنبه سازد قطعه آهنی را آهسته به آتش گرم ساخت و بیدن عقیل نزدیک نمود:

«فَضِّحْ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْهَمِّهِ وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا» (۱)

(ناله کرد مانند ناله کردن بیمار از درد آن آهن) و نزدیک بود از اثر آن بسوزد).

حضرت فرمود: «ثَكَلْتِكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَمْ تَتَنُّ مِنْ حَدِيدِهِ أَحْمَاهَا أَنْسَانَهَا لِلْعَبَةِ وَ تَجْرِنِي إِلَى نَارِ سَجْرَهَا جَبَارَهَا لَغَضْبِهِ أَمْ تَتَنُّ مِنَ الْإِذَى وَ لَا أَتْنُ مِنْ لُطَى» (۲)

(مادران در سوگ تو بگریند ای عقیل. آیا از آهن پاره ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده ناله می کنی و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار آن را برای خشم افروخته می کشانی؟ آیا تو از این رنج اندک می نالی، ولی من از آتش دوزخ ننالم؟)

بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده پیرو حق و حقیقت گردند.

ص: ۲۱۱

۱- نهج البلاغه، ص ۲۵۹، خطبه ۲۲۴.

۲- همان.

رفت و عطوفت آن حضرت اختصاص به دوستان نداشته بلکه در ابراز ملاطفت و مهربانی دوست و دشمن نزد آن حضرت یکسان بودند.

عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه

هرگاه بر دشمنان غالب می آمد به قسمی مهربانی می کرد که همه را حیران می نمود.

یکی از اعدای و دشمنان سرسخت آن حضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت به آن بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود ملعون بن ملعون مروان بن حکم شقی بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد "فصفح عنه" او را بخشید و روی از او گردانید.

از جمله دشمنان بزرگ آن حضرت عبد الله بن زبیر بود که:

«یستمه علی رءوس الاشهاد و خطب یوم البصره فقال قد اتاکم الوغب اللئیم علی بن ابی طالب.»^(۱)

مع ذلک وقتی حضرت فتح جمل نمود، او را اسیر کردند، نزد حضرت آوردند حتی یک کلمه تند و تغییر هم به او نفرمود فصفح عنه روی مبارک برگردانید و او

ص: ۲۱۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۲، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السّلام. ابن ابی الحدید می نویسد: و کان عبد الله بن زبیر یستمه علی رؤوس الأشهاد و خطب یوم البصره فقال: قد اتاکم الوغد اللئیم علی بن ابی طالب و کان علی علیه السّلام یقول: ما زال الزبیر رجلا منا اهل البیت، حتی شب عبد الله فظفر به یوم الجمل، فأخذہ اسیرا فصفح عنه و قال: اذهب فلا ارینک. و نیز قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۰، باب ۵۱، با الفاضلی مشابه از این جریان یاد کرده است.

را بخشید.

بالا‌تر از همه رفتار آن حضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو گردانید در صورتی که فتنه انگیزی او اول خلافت و قیام کردن در مقابل آن حضرت و بدگویی های بسیار که نسبت به آن حضرت نمود، آدمی را چنان عصبانی می کند که وقتی به او دست پیدا کند دمار از روزگار او برآورد و به اشدّ مجازاتش برساند، ولی وقتی آن حضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود.

برادرش محمّد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عوض غضب و بی مهری، او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبد القیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها به کمر صورتها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله از آن حضرت اظهار تشکر و امتنان می نمود و می گفت: من تا آخر عمر از علیّ ممنون و متشکرم و گمان نمی کردم علیّ این قدر بزرگ منش باشد که با آن همه دشمنی و فتنه انگیزی های من یک کلمه به روی من نیاورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد.

ولی یک دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی به مدینه فرستاد فوری کنیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق به خیال آنکه آنها دسته ای مرداند باموال آنها طمع

ص: ۲۱۳

نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد(۱).

بلی؛ چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

منع آب توسط معاویه و عطوفت علی علیه السلام نسبت به او

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شریعه فرات را تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب شدند.

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما در اینجا نیامده ایم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هرگز آب نمی دهم تا علی با لشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با یک عمده سوار بیک حمله لشکر معاویه را پراکنده و فرات را تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید ما تلافی نموده آب را از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و یا جنگ زودتر خاتمه پیدا کند حضرت فرمودند: لا والله لا اکفیهم بمثل فعلهم افسحوا لهم عن بعض الشریعه

ص: ۲۱۴

۱- ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه خود در باره برخورد با عفو و گذشت امیر المؤمنین علی علیه السلام با عایشه چنین نقل می کند: ... و قد علمتم ما کان من عائشه فی امره، فلما ظفر بها أکرمها، و بعث معها الی المدینه عشرين امرأه من نساء عبد القیس عممهن بالعمائم، و قلدهن بالسیوف، فلما کانت ببعض الطریق ذکرته بما لا یجوز ان یذکر به، و تأفت و قالت: هتک ستری برجاله و جنده الذین و کلهم بی فلما وصلت المدینه القی النساء عمائمهن و قلن لها انما نحن نسوه. (۱/۲۳)، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علیه السلام) «محقق»

آنچه را که به اقتضای وقت مجلس یادآور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت به دشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحا و مفصلا ثبت نموده اند، مانند طبری در تاریخ (۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع (۳) و مسعودی در مروج الذهب (۴) و دیگران از مورخین متعرض اند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دو صفحه حالات آن دو خلیفه (عثمان

ص: ۲۱۵

۱- تاریخ طبری، ۳/۵۶۶-۵۶۹، حوادث سال ۳۶ هجری. طبری جریان را مفصل نقل کرده، ولی ما عبارت مورد نظر را نقل می کنیم: فنصرنا علیهم، فصار الماء فی ایدینا، فقلنا: لا والله لا نسقیهموه. فأرسل الینا علی ان خذوا من الماء حجتکم و ارجعوا الی عسکرکم...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۳-۲۴، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السلام. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: ... و ملکوا علیهم الماء و صار اصحاب معاویه فی الفلاه لا ماء لهم. فقال: له اصحابه و شیعتہ: امنعهم الماء یا امیر المؤمنین کما منعوک و لا تسقهم منه قطره و اقتلهم بسیوف العطش و خذهم قبضا بالایدی، فلا حاجه لک الی الحرب. فقال: لا و الله لا اکافئهم بمثل فعلهم، أفسحوا لهم عن بعض الشریعه...

۳- ینابیع الذهب، مسعودی، ۲/۴۵۱، باب ۵۱. قندوزی نیز این جریان را همانند ابن ابی الحدید نقل کرده است.

۴- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۷۵-۳۷۷، ذکر خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ذر جوامع مما کان بین اهل العراق و اهل الشام بصفین. مسعودی جریان را این گونه نقل کرده است: ... و ورد علی فنزل فی الموضع الذی کان فیہ معاویه فقال معاویه لعمر بن العاص: یا ابا عبد الله ما ظنک بالرجل أترأه یمنعنا الماء لمنعنا اياه؟ و قد کان انحاز بأهل الشام الی ناحیه فی البر نائبه عن الماء. فقال له عمرو: لا، ان الرجل جاء لغير هذا و انه لا یرضی حتی تدخل فی طاعته او یقطع جبل عاتقک. فأرسل الیه معاویه یتأذنه فی وروده مشرعه و استقاء الناس من طریقہ و دخول رسله فی عسکره، فأباحه علی کل ما سأل و طلب منه.

و علی علیه السّلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم بینند که کدام یک از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه - و رحماء بینهم - می باشند.

پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگرید تصدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین می شود محمّد رسول الله مبتداء و الذین معه معطوف بر مبتداء و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صفات یک نفر است یعنی تمام این صفات که با پیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علمیه و مناظرات دینیه و رحیم دل و عطف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آنی از پیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلا ثابت نمودیم) که فقط علی بن ابی طالب علیه السّلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علامه فقیه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب گفته است خداوند علی علیه السّلام را به این آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ: بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما می گوئید با جمله و الذین معه درست نمی شود زیرا که و الذین معه جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یک نفر وارد نشده و اگر این صفات برای یک نفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی: اولاً اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمی دهید که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (ولو اینکه راه برای مجادله و مغلطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار می فرمائید.

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفضیم است

ثانیا این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اولا- خودتان می دانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفضیم یا جهات دیگر اطلاق جمع بر واحد بسیار شایع و متداول است.

نزول آیه ولایت در شان علی علیه السلام به اتفاق جمهور

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما می باشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵(مائده است) می فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

(جز این نیست که ولی امر و اولی به به تصرف و یار و مددکار شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند.)

که اتفاقی جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل. (۱) امام فخر رازی در صفحه ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر(۱) (۲) امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان.(۲) (۳) جار الله زمخشری در صفحه ۴۲۲ جلد اول کشاف(۳). (۴) طبری در صفحه ۱۸۶ جلد ششم تفسیر(۴). (۵) أبو الحسن رمانی در تفسیر. (۶) ابن هوازن

ص: ۲۱۷

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۲/۲۶، ذیل ۵۵ سوره مائده.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۸۰، ذیل همین آیه.

۳- الکشاف، زمخشری، ۱/۶۳۴، ذیل آیه ۵۵، سوره مائده.

۴- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۴/۳۸۹-۳۹۰، ح ۹۵۲۲-۹۵۲۴، ذیل آیه ۵۵ مائده.

نیشابوری در تفسیر. (۷) ابن سعدون قرطبی در صفحه ۲۲۱ جلد ششم تفسیر (۱). (۸) نسفی حافظ در صفحه ۴۹۶

تفسیر (۲) (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی). (۹) فاضل نیشابوری در صفحه ۴۶۱ جلد اول غرائب القرآن. (۳) (۱۰) ابو الحسن واحدی در صفحه ۱۴۸ اسباب النزول. (۴) (۱۱) حافظ أبو بکر جصاص در صفحه ۵۴۲ تفسیر أحكام القرآن. (۵) (۱۲) حافظ ابو بکر شیرازی در فیما نزل من القرآن فی أمير المؤمنين. (۱۳) أبو یوسف شیخ عبد السلام قزوینی در تفسیر کبیرش (۱۴) قاضی بیضاوی در صفحه ۳۴۵ جلد اول انوار التنزیل. (۶) (۱۵) جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۹۳ جلد دوم در المنثور. (۷) (۱۶) قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدیر. (۸) (۱۷) سید محمود آلوسی در صفحه ۳۲۹ جلد دوم تفسیر. (۹) (۱۸) حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر. (۱۹) ابو البرکات در صفحه ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود. (۲۰) حافظ بغوی در معالم التنزیل. (۱۰) (۲۱) امام ابو عبد الرحمن نسائی در صحیح خود (۲۲) محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۳۱

ص: ۲۱۸

-
- ۱- الجامع الحکام القرآن قرطبی، ۶/۲۲۱، ذیل همین آیه.
 - ۲- مدارک التنزیل، احمد بن محمود نسفی، ۱/۳۲۸، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
 - ۳- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده، (هامش تفسیر طبری، ۶/۱۶۷-۱۶۸).
 - ۴- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۱۳۳، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
 - ۵- احکام القرآن، جصاص، ۴/۱۰۲، باب العمل الیسیر فی الصلاه.
 - ۶- انوار التنزیل، بیضاوی، ۱/۴۳۹، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
 - ۷- در المنثور، سیوطی، ۲/۵۱۹، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
 - ۸- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۵۳، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
 - ۹- روح المعانی، آلوسی، ۳/۳۳۴، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
 - ۱۰- معالم التنزیل، بغوی، ۲/۴۷، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

مطالب السئول (۱). (۲۳) ابن ابی الحدید در صفحه ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج (۲). (۲۴) خازن علاء الدین بغدادی در صفحه ۴۹۶ جلد اول تفسیر (۳). (۲۵) سلیمان حنفی در صفحه ۲۱۲ ینابیع الموده (۴). (۲۶) حافظ ابو بکر بیهقی در کتاب مصنف. (۲۷) رزین عبدی در جمع بین الصحاح الستة (۲۸) ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام (۵). (۲۹) سبط ابن جوزی در صفحه ۹ تذکره (۶). (۳۰) قاضی عضد ایجی در صفحه ۲۷۶ مواقف. (۳۱) سید شریف جرجانی در شرح مواقف (۷). (۳۲) ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۳ فصول المهمه (۸). (۳۳) حافظ ابو سعد سمعانی در فضائل الصحابه. (۳۴) ابو جعفر اسکافی در نقض العثمانیه. (۳۵) طبرانی در اوسط (۹). (۳۶) ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب (۱۰). (۳۷) محمد بن یوسف گنجی شافعی در

ص: ۲۱۹

- ۱- مطالب السئول، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۲۵، باب ۱، فصل ۷.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۷۷، خطبه ۲۳۸، (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل مهما.
- ۳- تفسیر الخازن، علاء الدین بغدادی، ۵۶/۲، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
- ۴- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۱۷۷، ح ۵۰۳، باب ۵۶، ذکر ما انزل فی علی.
- ۵- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب.
- ۶- تذکره الخواص، سبط بن جوزی، ص ۲۴، باب.
- ۷- شرح المواقف، شریف جرجانی، ۸/۳۶۰، مرصد ۴، مقصد ۴. مؤلف می نویسد: و قد اجمع ائمه التفسیر، علی ان المراد بالذین یقیمون الصلاه الی قوله تعالی و هم راکعون «علی» فانه کان فی الصلاه راکعا، سألہ سائل، فأعطاه ختمه فنزلت الآیه.
- ۸- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۵۸۱-۱/۵۸۰، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه.
- ۹- معجم الاوسط، طبرانی، ۷/۱۳۰، ح ۶۲۲۸، احادیث محمد بن علی الصائغ.
- ۱۰- مناقب ابن مغزلی، ص ۳۱۱-۳۱۴، ح ۳۵۴-۳۵۸، قوله تعالی {انما ولیکم الله و رسوله...}

کفایه الطالب (۱). (۳۸) مولی علی قوشچی در شرح تجرید (۲). (۳۹) سید محمد مؤمن شبلنجی در صفحه ۷۷ نور الابصار (۳).

(۴۰) محب الدین طبری در صفحه ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضره (۴).

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند نقلاً از سدی و

ص: ۲۲۰

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۹، باب ۶۱.

۲- شرح تجرید، ملا علی قوشچی، ص ۳۶۹.

۳- نور الابصار، شبلنجی ص ۱۵۸، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب.

۴- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۷۸، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بما نزل فیہ من الآیه. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۰۸، ح ۴۶۳۵۴، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی علیه السّلام. واحدی نیشابوری در الوسیط، ۲/۲۰۱، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. ابو حیان اندلسی در البحر المحیط، ۳/۵۳۵، ذیل آیه ۵۵، سوره مائده. ابن عطیه اندلسی در المحرر الوجیز، ۲/۲۰۸، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. حاکم نیشابوری، در معرفه علوم الحدیث، ص ۱۰۲، نوع ۲۵. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۰۹-۲۴۵، ح ۲۱۶-۲۴۰، ذیل همین آیه. ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۶۴، ذیل همین آیه. زرندی در نظم در السمطین، ص ۸۶، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ما نزل فی علی علیه السّلام فی القرآن من الآیات. حموی، در فرائد السمطین، ۱/۱۸۷، ح ۱۴۹، سطم ۱، باب ۳۹. رشید رضا در المنار، ۶/۴۴۲، ذیل همین آیه. ابی السعود محمد بن محمد العمادی در ارشاد العقل السلیم (معروف به تفسیر ابی السعود)، ۳/۵۲، ذیل همین آیه. و ماوردی در النکت و العیون، ۲/۴۹، ذیل همین آیه، با الفاظ گوناگون این فضیلت را برای امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده اند. و نزول آیه را در شأن آن حضرت می دانند، اما بعضی منصف بوده و تصریح می کنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین نازل شده است تا جایی که حتی عده ای مانند قوشچی در شرح تجرید و جرجانی در شرح مواقف و تفتازانی در شرح مقاصد ادعا می کنند که تمام مفسرین اتفاق دارند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده است و لکن برخی رعایت انصاف را نکرده اند و در مقام توجیه و تأویل بر آمده اند.

مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربیع و عبد الله بن عباس (حبر امت و ترجمان القرآن) و ابوذر غفاری و جابر بن عبد الله انصاری و عمار و ابو رافع و عبد الله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردیده و هر یک عبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی که آن حضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق و به سائل داد این آیه شریفه نازل گردید.

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهت تعظیم و تکریم مقام ولایت و اثبات امامت و خلافت آن حضرت که با کلمه حصر (انما) می فرماید اولی به تصرف در امور امت بعد از خدا و پیغمبر آن کس است که در رکوع نماز صدقه مندوبه انفاق در راه خدا نموده است و آن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

شیخ: البته تصدیق می فرمائید که مطلب به این محکمی نیست که شما فرمودید برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویند در شأن انصار نازل گردیده و برخی گویند در شأن عباده بن صامت آمده و بعضی درباره عبد الله بن سلام آورده اند.

داعی از شما آقایان دانشمند تعجب می نمایم که در مقابل آراء و عقاید جمهور مفسرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شیعه) که تصحیح نموده اند نزول این آیه شریفه را در شأن آن حضرت به اختلاف اقوال نفراتی متعصب مجهول و ضعیف البیان که شاذ و مردود و غیر قابل قبول می باشند تمسک جوئید.

و حال آنکه عده ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی

نموده اند مانند فاضل تفتازانی(۱) و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید(۲) گوید:

«انها نزلت باتفاق المفسرین فی حقّ علی بن ابی طالب علیه السّلام حین اعطی السائل خاتمه و هوراکع فی صلواته.»

(به اتفاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام زمانی که عطا نمود به سائل انگشتر خود را در حالی که آن حضرت در رکوع بود.)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه می دهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء اهل سنت را نادیده گرفته و به شدوذ اقوال پوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از بقایای خوارج و نواصب اتکاء جوید؟

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ: جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلافصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمائید و حال آنکه کلمه ولی در این آیه به معنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلا فصل بعد الموت و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد به قاعده مقررہ العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنهामشتمل بر یک نفر می شود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل می آید و صیغه جمع در کلمه ولیکم الله و کلمه الذین مفید عموم می باشد و حمل جمع بر واحد

ص: ۲۲۲

۱- شرح المقاصد، سعد الدین التفتازانی، ۵/۲۷۰، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۵.

۲- شرح تجرید، ملا علی قوشچی، ص ۳۶۸.

بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست.

داعی: اولاً- در کلمه ولئیکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولیّ مفرد است و کم جمع است که مربوط به امت می باشد و اطلاق بر واحد نمی باشد که مورد اشکال شما قرار گرفته، ولیّ فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد.

و ثانياً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصّبین و اشکال تراشهای از نواصب و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمی شود الذین و یقیمون و یؤتون می باشد.

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتارمان بود عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده اند.

علاوه بر این بیان، همان قسمی که شما ادعا می نمائید به حسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شأن مولانا امیرالمؤمنین علیه الصّلاه و السّلام می دانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه می دانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخلند و هر امامی در نزدیکی وصول به مقام امامت به این فضیلت و خصیصه عظمی نائل می گردد اینها همان افرادی هستند که شما ادعا می کنید که باید با امیرالمؤمنین علیه السّلام مشمول این آیه قرار گیرند.

ص: ۲۲۳

چنانچه جار الله زمخشری در کشاف^(۱) گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی علیه السلام نازل گردیده ولی مقصود از اینکه به طریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند.

و ثالثاً ضمن بیانتان برای آنکه امر را بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تأویل نموده و اختصاص به علی علیه السلام داده اند.

و حال آنکه این آیه شریفه به اتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلیلی از معاندین و متعصبین) چنانچه قبلاً عرض شد تنزیلاً در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آمده نه آنکه به تأویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد.

شیخ: قطعاً «ولی» در این آیه به معنای ناصر است و اگر به معنای اولی به تصرف می بود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است.

داعی: نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه

ص: ۲۲۴

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۶۳۶، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. زمخشری می نویسد: و انها نزلت فی علی کرم الله وجهه حین سألہ سئل و هو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه، کانه کان مجاً فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل تفسد بمثله صلاته، فان قلت: کیف صح ان یکون لعلی علیه السلام واحداً لیغیب الناس فی مثل فعله، فینالوا مثل ثوابه و لیبتبه علی ان سجیه المؤمنین یجب ان تكون علی هذا الغایه من الحرص علی البر و الاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لزمهم امر لا یقبل التأخیر و هم فی الصلاه لم یؤخروه الی الفراغ منها.

اثبات می نماید دوام این مقام و منصب را برای آن حضرت به دلالت جمله اسمیه و اینکه ولی صفت مشبّه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب، خلیفه قرار دادن پیغمبر است آن حضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوره و معزول نمودن تا زمان وفات.

و تأیید می نماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی منی بمنزله هارون من موسی» (چنانچه در شبهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله.

شیخ: گمان می کنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شأن آن جناب نازل نگردیده چون که مقام علی کرم الله وجهه اجلّ از آنست که به این آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آن جناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمی نماید بلکه لطمه هم به فضائل آن جناب می زند.

داعی: اولاً ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواه نمی باشد و اگر کسانی من عندهم تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعاً مردمانی بی دین می باشند مانند بکریون که از قول عکرمه جعّال معلوم الحال نزول این آیه را درباره ابی بکر آورده اند.

ثانیا جنابعالی هر وقت به نطق می آئید واقعا کشف رموز و اسرار می نمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایت

مولی الموحدين امير المؤمنين عليه السلام وارد می آورد؟!

شیخ: یکی از مقامات عالیہ مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی به حق داشت که ابدا خلقی نمی دید که توجهی به آنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد به قسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی به نماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع و استغراق در رحمت حق ابدا توجهی و احساس دردی ننمود اگر این قضیه راست باشد که آن جناب در نماز انگشتر به سائل داده باشد لطمه بزرگی به نماز آن جناب وارد می آورد چگونه ممکن است کسی که در نماز به درد و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب به سوی خدا توجه نماید به ناله سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع به او بدهد؟

علاوه، عمل خیر آن هم اداء زکاه مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سراپا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق می نماید چون ما مقام آن جناب را عالی می دانیم لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم.

و اگر عطائی به سائل شده حتما در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع به معنای خشوع و تواضع است یعنی آن جناب با خشوع و تواضع انگشتر را به سائل داد نه در حال نماز.

داعی، عزیزم! خوب وردی آموخته ای - لیک سوراخ دعا گم کرده ای - این اشکال شما سست تر از خانه عنکبوت می باشد.

ص: ۲۲۶

اولا این عمل لطمه ای به مقام آن حضرت نمی زند بلکه توجه به سائل و تصدق به او و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آن حضرت پیوسته در همه حال توجه به خدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که انفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز آن التفاتی که شنیده اید لطمه به خشوع نماز می زند و سبب نقصان عبادت می گردد التفات به امور دنیوی و اغراض نفسانی می باشد و الا توجه به عمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلا در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش و لو برای أعز خلق الله که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز می گردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق به حق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیا فرمودید: رکوع به معنای خشوع است در محل معین معتبر است ولی اگر امر به رکوع نماز را که فعل واجب معین است شما لغه بخواهید حمل بر خشوع کنید مورد ملعبه عقلاء و اهل دین و دانش خواهید شد.

در این آیه شریفه هم بر خلاف ظاهر نظر دادید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا خود می دانید که رکوع در عرف شرع اطلاق بر رکنی از ارکان نماز است و آن خمیده گردیدن است به حدی که کف دست به زانو برسد و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده اند چنانچه قبلاً عرض شد و فاضل قوشچی در شرح تجرید توضیح می دهد اقوال جمهور مفسرین را که «و هو راکع فی صلاته» یعنی آن حضرت انگشتر داد در حالی که

در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل به مدح است یا مذمت.

شیخ: بدیهی است که در مورد مدح آمده.

داعی: پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علیّ علیه السلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصب از خوارج و نواصب به آن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمق در هم چو مجلس رسمی با شهادت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه را نمی نمائیم.

شیخ: آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و منبری و زبردست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی به کار می برید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این معانی را بنمائید.

داعی: در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحا می گویم نه کنایه، ممکن است اشتباه فرموده یا به نظر خورده گیری اینطور تصور نموده اید، بفرمائید آن کنایه کدامست.

□
شیخ: الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که از اول تا با آخر شک و تردیدی در ایمانش پیدا نشد این جمله کنایه ایست واضح که اثبات می نماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سائر صحابه شک و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعا همه اصحاب باجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا به آخر عمر بدون شک و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آنی از رسول خداصلی الله علیه وآله انحراف و دوری نمودند.

داعی: اولا داعی به این عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیا خود می دانید که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند ثالثا اگر شما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتما شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت می خواهم) مغلطه کاری نمودید خدا شاهد است دعاگو نظر کنایه گوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغلطه

کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض می کردم.

شیخ: طرز کلام و گفتار شما می رساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات می نماید متمنی است آنچه در نظر دارید با سند صحیح بیان فرمائید.

داعی: سبب تولید خیال شما شدید که این سؤال را نمودید بازهم عرض می کنم خوبست از این مرحله بگذرید و اصرار نفرمائید.

شیخ: اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارید اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتما تولید نگرانی نموده گمان می کنم نتایج خوبی

نداشته باشد.

داعی: از طرف داعی هیچ گاه اسائه ادب نمی شود، اصرار شما و این که به عباره اخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند. اما در مورد شک و تردید اتفاقا غالب صحابه که هنوز ایمانشان به مرتبه کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شک و تردید می شدند.

منتها بعض از آنها به حال شک و تردید می ماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند منافقین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد. ولی این قبیل سؤالات اخلاقا سزاوار نیست علنی گردد نکند مردمان بی خرد روی حب و بغض جاهلانه خورده گیری کنند باز هم تمنا می کنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش را آهسته خودمانی عرض کنم.

شیخ: یعنی می خواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شک می نمودند.

داعی: واقعا مغلطه کاری می کنید و تحریک اعصاب می نمائید حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمی گذارم اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خردمسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما می گوئیم اشتباه فرمودید یا عمدا سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند و ثبت در تاریخ گردیده.

شیخ: در چه موضوع نوشتند و شک آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شک نمودند مقتضی است بیان فرمائید.

داعی: آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم می شود یک مرتبه نبوده

ص: ۲۳۰

بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شک می نمودند بعد که کشف حقیقت می شد بر می گشتند ولی بعضی بر آن شک باقی می ماندند و مغضوب غضب الهی قرار می گرفتند.

شک نمودن عمر در حدیثی در نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله

چنانچه ابن مغزلی فقیه شافعی معروف در مناقب و حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین (۱) بخاری و مسلم (۲) نوشته اند: قال

ص: ۲۳۱

۱- صحیح بخاری، ۴/۳۸۱، ح ۹۳۲، کتاب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب و کتابه الشروط. بخاری حدیث را چنین نقل می کند: «فقال عمر بن الخطاب فأبیت نبی الله؟ فقلت: الست نبی الله حقاً؟ قال: بلی قلت: السنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی. قلت: فلم نعطى الدنيه فی دیننا. اذاً قال: انی رسول الله و لیست اعصیه و هو ناصری. قلت: اولیس كنت تحدثنا انا سنأتی البیت فنطوفه به؟ قال: بلی فآخبرتك انا نأتیه العام؟ قال: قلت: لا، قال: فانک آتیه و مطوف به. فأبیت ابابکر فقلت: یا ابابکر ألیس هذا نبی الله حقاً؟ قال: بلی. قلت: السنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی. قلت: فلم نعطى الدنيه فی دیننا. اذا قال: ایها الرجل انه لرسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره. فستمسک بغرزه فوالله انه علی الحق. قلت: ألیس يحدثنا انا سنأتی البیت و نطوف به؟ قال: بلی. أفأخبرک انک تأتیه العام؟ قلک لا قال: انک آتیه و مطوف به. قال الزهری: قال عمر: فعملت لذلك عمالاً قال: فلما فرغ من قیه الكتاب قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأصحابه: قوموا فانحروا ثم احلقوا. قال: فوالله ما قام منهم رجل حتی قال ذلك ثلاث مرات. فلما لم یقم منهم احد دخل علی ام سلمه فذکر لها ما لقی من الناس. فقالت ام سلمه یا نبی الله تحب ذلك اخرج ثم لا تکلم احداً منهم کلمه حتی تنحر بُدْنک و تدعوا حالقک فیحلق. فخرج فلم یکلم احدا منهم حتی فعل ذلك نحر بدنه و دعا حالقه فحلقه. فلما رأوا ذلك قاموا فنحروا... و نیز در ۴/۵۳۶، ح ۱۳۴۸، کتاب الجزیه، باب اثم من عاهد ثم غدر... و ۶/۵۱۲، ح ۱۲۶۹، کتاب التفسیر، سوره الفتح باب قوله: {یبایعونک تحت الشجره} همین جریان را با الفاظی دیگر نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: فجاء عمر قال: ألسنا علی الحق و هم علی الباطل؟ ألیس قتلانا فی الجنه و قتلهم فی النار؟ قال: بلی. قال: ففیم نعطى الدنيه فی دیننا و نرجع و لما یحکم الله بیننا؟ فقال: یا ابن الخطاب انی رسول الله و لین یضیعنی الله ابدأ فرجع متغیظاً فلم یصبر حتی جاء. در جریان حدیثیه سایر منابع اهل سنت جمله ای را از خلیفه دوم نقل کرده اند که اعتقاد باطنی او را آشکار می سازد و صراحت دارد که عمر بن الخطاب در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله شک داشته است تا آنجا که در دینه می گوید: به خدا قسم تا امروز این قدر در نبوت محمد صلی الله علیه و آله شک نکرده بودم. البته این جملات در منابع اهل تسنن با الفاظ گوناگون نقل شده که همه آنها به این مفهوم اشاره دارند. گرچه بخاری و مسلم و بعضی دیگر برای حفظ آبروی بر باد رفته خلیفه از نقل آن جمله عمر خودداری کرده اند، اما احادیثی که در این باب نقل کرده اند خود گویای اعتقادات قلبی خلیفه دوم نسبت به نبوت خاتم الانبیاء است. با استناد به احادیثی که بخاری در این باب نقل کرده و دیگران هم به همین مضامین روایاتی نقل کرده اند، اثبات خواهیم کرد که آنچه بخاری نقل کرده نیز بیانگر شک عمر بن خطاب به نبوت پیامبر اکرم است. در سه حدیثی که بخاری در این جریان نقل کرده جملاتی قابل توجه است: یک- بخاری به نقل از عمر آنجا که از امضای صلحنامه ناراحت بود خطاب به پیامبر اکرم این جمله را نقل می کند:

«أأنت نبی الله؟» آیا تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ با اندک تأمل در این جمله در میابیم که گوینده این سؤال را از روی تردید پرسیده و به پیامبر حضرت شک داشته است. این ادعا را دو شاهد تأیید می کند: اول: بعد از آنکه خلیفه سؤالاتش تمام شد پیامبر اکرم فرمود: «انی رسول الله»؛ یعنی من پیامبر خدایم. اگر سؤال کنند در رسالت شک نداشت، بیان چنین جوابی از رسول اکرم بی مناسبت است. دوم: بعد از آنکه عمر از کلمات پیامبر اکرم قانع نشد نزد ابابکر آمد و همان سؤالات را تکرار کرد، ابابکر در جواب او گفت: «ایها الرجل انه لرسول الله»؛ ای مرد او پیامبر خداست. ابابکر نیز احساس کرد که عمر مشکوک به نبوت رسول اکرم است. لذا در جواب او بر رسالت پیامبر اکرم تأکید می کند. دو: بعد از آنکه عمر بن الخطاب از پیامبر سؤالاتی کرد و جوابهایی شنید قانع نشد و نزد ابوبکر رفته و همان سؤالات را تکرار کرد. حال سؤال این است کسی که به پیامبر حضرت یقین دارد اگر جوابی را از پیامبر اکرم بشنود آیا قانع نمی شود؟ اینکه خلیفه دوم از جوابهای پیامبر اکرم قانع نشد و به ابابکر مراجعه کرد غیر از این است که پیامبر را به نبوت قبول نداشته و کلمات او را صحیح نمی دانسته است؟ سه- حرکتی از عمر نقل شده است که بعد از سؤال و جواب از رسول اکرم «فخرج متغیظاً»؛ در حالی که ناراحت و غضبناک بود از پیامبر جدا شد. کسی که پیامبر را به پیامبری قبول دارد اولاً: ادب را در همه حال و مخصوصاً در مقابل حضرت رعایت می کند که با توجه به لحن سؤالات خلیفه از رسول اکرم و همین شیوه جدا شدن از پیامبر روشن است که این مهم را خلیفه مراعات نمی کند. ثالثاً: فرمایشات و جوابهایی که پیامبر اکرم می فرماید، تصدیق کرده و می پذیرد و در مقابل آن اظهار نظر و استقامت نمی کند. اینکه خلیفه دوم با حالت غضب و ناراحتی از پیامبر جدا شده است. در واقع به هر سه نکته ای که به آن اشاره شد پشت پا زده، هم رعایت ادب نکرده هم به تصمیمات فرستاده الهی اعتراض کرده و هم فرمایشات و جوابهای او را تصدیق نکرده است. آیا می توان گفت: همه اینها از روی اعتقاد راسخ به نبوت پیامبر اکرم صورت گرفته؟! البته این نکته نیز قابل بررسی است که از نظر مسلمانان کسی که در نبوت پیامبر اکرم شک کند چه حکمی دارد و آیا اصولاً یکی از مهم ترین شرایط مسلمان بودن اعتقاد راسخ و قلبی به نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد یا خیر؟ پر واضح است که پرداختن به این مهم مجال دیگری می طلبد.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۴۱۲، ح ۱۷۸۵، کتاب الجهاد و السیر، باب صلح الحدیبه. مسلم حدیث را چنین نقل می کند: عن ابی وائل قال: قال سهل بن حنیف یوم صفین فقال: ایها الناس اثموا انفسکم، لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله یوم الحدیبه و لو نری قتالا- لقاتلنا و ذلک فی الصلح الذی کان بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین لامشرکین. فجاء عمر بن الخطاب فأتی رسول الله فقال: یا رسول الله! ألسنا علی حق و هم علی باطل؟ قال: بلی. قال: ألیس قتلانا فی الجنة و قتلهم فی النار؟ قال: بلی. قال: ففیم نعطى الدنیه فی دیننا و نرجع و لما یحکم الله بیننا و بینهم؟ فقال: یا ابن الخطاب انی رسول الله و لن یضیعنی الله ابداً. قال: فانطلق عمر، فلم یصبر متغیظاً... و نیز ابن هشام در السیره النبویه، ۳/۳۳۱ حوادث سنه ۶، بیعه الرضوان، امر الهدنه، عمر ینکر علی رسول الله صلی الله علیه و آله الصلح. بعد از آنکه همین جریان را با الفاظی مشابه نقل می کند، به نقل از عمر می نویسد: فکان عمر یقول ما زلت أتصدق و اصوم و اصلی و اعتق من الذی صنعت یومئذ مخافه کلامی الذی تکلمت به حتی رجوت ان یکون خیرا و این مؤید آن است که او در حدیبه کلماتی گفته که از عواقب آن واهمه داد. واقدی در المغازی، ۱/۶۰۶-۶۰۷، حوات سال ۶ هجری، غزوه الحدیبه، بعد از آنکه حدیث را مشابه این هشام نقل می کند به اعترافاتی از عمر بن الخطاب اشاره کرده می نویسد: «قال: عمر: ... فما اصابنی قط شیء مثل ذلک الیوم، ما زلت اصوم و اتصدق من الذی صنعت مخافه کلامی الذی تکلمت یومئذ. فکان ابن عباس یقول: قال لی عمر فی خلافته، و ذکر القضیه ارتبت ارتیاباً لم ارتبه منذ اسلمت الا یومئذ، و لو وجدت ذلک الیوم شیعه تخرج عنهم رغبه عن القضیه لخرجت... قال ابو سعید الخدری: جلست عند

عمر بن الخطاب يوماً فذكر القضية فقال: لقد دخلني يومئذ من الشك و راجعت النبي صلى الله عليه وآله يومئذ مراجعه ما رجعت مثلاً قط... و الله لقد دخلني يومئذ من الشك حتى قلت في نفسي: لو كنا مائه رجل على مثل رأبي ما دخلنا فيه ابداً... و نیز عبد الرزاق الصنعانی در المصنف، ۵/۳۳۹، ح ۹۷۲۰، کتاب المغازی، غزوه الحدیبه. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۵۷/۲۲۹، رقم ۷۳۱۲، شرح حال مروان بن الحکم بن ابی العاص. طبرانی در معجم الکبیر، ۲۰/۱۴، احادیث عروه بن الزبیر عن المسوره بن مخرمه؛ علاء الدین محمد بن ابراهیم البغدادی در تفسیر الخازن، ۴/۱۶۷، ذیل آیه ۲۴ سوره فتح؛ یغوی در معالم التنزیل، ۴/۲۰۲، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح. یغوی در معالم التنزیل، ۴/۲۰۲، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح. سیوطی در در المنثور، ۶/۷۴، ذیل آیه ۲۴، سوره الفتح. ابن حبان در صحیح خود، ۱۱/۲۲۴، کتاب الجهاد باب الموادعه و المداهنه، استحباب استعمال الامام المداهنه، ابن قیم جوزی در زاد المعاد، ص ۴۶۷، فصل فی قصه الحدیبه، جریان را با الفاظ مشابه نقل کرده اند و همه این جمله را از عمر «و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ» را نقل کرده اند. ما متن حدیث را از مصنف عبد الرزاق نقل می کنیم: فقال عمر بن الخطاب: و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ، قال: فأتیت النبی صلی الله علیه وآله فقلت: ألسنت نبی الله حقاً؟ قال: بلی. قلت: أولسنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی؛ قلت: فلم نعط الدنیه فی دیننا؟ فقال: انی رسول الله و لست اعصیه و هو ناصری. قلت: اولست تحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به؟ قال: بلی، فأخبرتک انک تأتیه العام؟ قلت: لا، فانک آتیه و مطوف به. قال: فأتیت ابابکر فقلت: یا ابابکر ألیس هذا نبی الله حقاً؟ قال: بلی، قلت: ألسنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی، قلت: فلم نعط الدنیه فی دیننا؟ اذا قال: ایها الرجل انه رسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره فاستمسک بغرزه حتی تموت. فوالله انه لعلی حق. قلت: اولیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت و نطوف به؟ قال: فأخبرک انه سیأتیه العام؟ قلت: لا. قال: فانک آتیه و مطوف به. قال: الزهری: قال عمر: فعملت لذلك اعمالاً. قال: فلما فرغ من قضیه الکتاب قال رسول الله صلی الله علیه وآله لأصحابه: قوموا فانحروا ثم احلقوا. قال: فوالله ما قام منهم رجل حتی قال: ذلك ثلاث مرات. قال فلما لم یقم منهم احد، قال فدخل علی ام سلمه فذکر له ما لقی من الناس، فقالت ام سلمه: یا نبی الله أتحب ذلك؟ اخرج ثم لا تکلم احدا منهم حتی تنحر بدنک و تدوا حالقک فیحلقک فقام فخرج فلم یکلم احدا منهم حتی فعل ذلك نحر بدنه و دعا حالقه فحلقه، فلما رأوا ذلك قاموا فنحروا. همچنین شوکانی در نیل الاوطار، ۸/۳۶، ح ۳۴۵۵، ابواب الأمان و الصلح و المداهنه، باب ما یجوز من الشروط مع الکفار؛ احمد بن حنبل در مسند، ۴/۳۳۰، مسند مسور بن مخرمه و مروان بن الحکم؛ بیهقی در سنن الکبری، ۹/۲۲۰، کتاب الجزیه، باب المداهنه علی النظر للمسلمین؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۵۹، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیره و اخلاقه؛ ابن کثیر در السیره النبویه، ۳/۷۹، غزوه الحدیبه، ذکر سیاق البخاری لعمره الحدیبه، و در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۱۷۶، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح؛ و در البدایه و النهایه، ۴/۲۰۰، حوادث سال ۶ هجری، غزوه الحدیبه؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۵/۵۲، باب ۲۲، ذکر مبايعته صلی الله علیه وآله بیعه الرضوان؛ و ذهبی در تاریخ الاسلام، ۲/۳۷۱، کتاب المغازی، همین جریان را نقل کرده اند، با این تفاوت که به این جمله عمر «و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ» اشاره نکرده اند. البته محتوای حدیث به وضوح پرده از اعتقاد خلیفه بر می دارد. واقعه حدیبیه از دو جهت قابل بررسی است: جهت اول: مخالفت صریح و گسترده ای که بسیاری از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با امر صریح آن حضرت فرمودند: «قوموا فانحروا ثم احلقوا، قال: فوالله ما قام منهم رجل، حتی قال ذلك ثلاث مرات، قال: فلما لم یقم منهم احد قام فدخل علی ام سلمه فذکر لها ما لقی من الناس...» (برخیزید قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید. راوی می گوید: به خدا قسم حتی یک نفر از آنها برنخواست، تا اینکه رسول اکرم سه مرتبه همین جملات را تکرار کرد. راوی می گوید: وقتی که کسی از اصحاب به فرمان پیامبر اکرم گوش نداد و جهت قربانی و سر تراشیدن اقدام نکرد، رسول

اکرم برخاست و بر ام سلمه وارد شد و مخالفت اصحابش را برای وی نقل کرد) قبل از پرداختن به جهت اول به دو مقدمه اشاره می کنیم: مقدمه اول: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مسلمانان به دو گروه بزرگ شیعه و سنی تقسیم شدند. شیعه به کسانی گفته می شود که به امر خدا و رسول اکرم از امیر المؤمنین و فرزندان معصوم او پیروی می کنند و اعتقاد دارند که احکام الهی و سنت نبوی را باید تنها از طریق اهل البیت که به نص آیه قرآن معصوم هستند دریافت کرد و به اصحاب مؤمن و صالح که تا آخر عمر ایمان خود را حفظ کرده اند احترام می گذارند. سنی به کسانی می گویند که خود را پیرو سنت پیامبر اکرم می دانند و اعتقاد دارند که احکام الهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را باید از طریق صحابه آن حضرت دریافت کرد، آن هم صحابه ای که محدوده آن، آن قدر وسیع است که هر آن کس که پیامبر را دیده باشد یا حتی پیامبر او را دیده باشند گرچه مصاحبت و همراهی مستمر هم نداشته باشد، شامل می شود. اهل تسنن برای حجیت قول صحابی نه تنها عصمت را شرط نمی دانند، بلکه در اعتبار قول صحابی به هیچ شرطی پایبند نیستند. مقدمه دوم: احکام و معارف اسلامی را باید از دو منبع دریافت کرد: یکی قرآن که بیانگر کلیات احکام و معارف اسلامی است و دیگری سنت پیامبر صلی الله علیه وآله که به تبیین قرآن و جزئیات معارف اسلامی می پردازد. آنچه در معنای سنت بیان می وشد این است که به تمام کلمات و اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سنت می گویند. تمام فرمایشات پیامبر اکرم وحی است و باید به عنوان دومین منبع اسلامی به آن عمل شود، همچنانکه قرآن می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم، ۳-۴]؛ پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه هر آنچه می گوید وحی است. همچنین تمام اعمال و رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله اعم از کارهایی که خود پیامبر صلی الله علیه وآله انجام می دهد یا کارهای دیگران را تأیید می کند نیز سنت آن حضرت به شمار می رود و باید به عنوان منبع اسلامی به آن توجه شود همچنان که قرآن می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [احزاب/۲۱] قطعاً برای شما در اقتداء به رسول خدا صلی الله علیه وآله سرمشقی نیکوست. و پر واضح است که تبعیت و عمل به سنت نبوی بر تک تک مسلمانان واجب است و در این حکم فرقی بین صحابه و غیر آنان نیست. بعد از این دو مقدمه با تقد در جریان حدیثیه آشکار می گردد که جمع کثیر از صحابه با امر مسلم پیامبر مخالفت کردند. رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعد از امضای صلحنامه تصریح می فرمایند: «قوموا و انحروا و احلقوا»؛ (برخیزید قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید)، تا آنجا که راوی می گوید: «فوالله ما قام منهم رجل، حتی قال ذلك ثلاث مرات»؛ به خدا قسم هیچ کس بر نخاست و پیامبر اکرم سه مرتبه این جملات را تکرار کرد». ابن حجر نیز در فتح الباری ۵/۳۴۶، کتاب الشروط، فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب به تخلف صحابه از امر پیامبر اکرم اعتراف دارد. او بعد از نقل حدیث فوق می نویسد: و قد وقع التصريح فی هذا الحديث بأن المسلمين استنكروا الصلح المذكور و كانوا على رأی عمر فی ذلك. (در این حدیث تصریح شده به اینکه مسلمانان این صلح را خوش نداشتند و در این مسئله با عمر هم عقیده بودند.) حال جماعت اهل تسنن پاسخ دهند: مگر فرمایشات و اوامر پیامبر صلی الله علیه وآله بخشی از سنت قطعی آن حضرت نیست؟ مگر تبعیت از کلمات و اوامر پیامبر صلی الله علیه وآله به عنوان یکی از بزرگ ترین منابع اسلامی واجب نیست؟ شما که خود را سنی و تبعاع سنت رسول اکرم می دهند چرا از کسانی تبعیت می کنید که به سنت قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل نکردند؟ مگر می توان سنت پیامبر را از کسانی گرفت که خود به این سنت پایبند نبودند؟ چرا می گویند تمام اصحاب پیامبر ثقه و عادل هستند و احکام الهی و سنت نبوی را باید از آنان دریافت کنیم؟ آیا اعتراض شدید برخی از صحابه به عملکرد پیامبر و بی اعتنائی به اوامر آن حضرت و سرپیچی از دستورات او تا حدی که رسول اکرم از روی ناراحتی و به عنوان درد دل این قضیه تلخ را برای ام سلمه نقل می کند، لکه ننگی بر دامن برخی از صحابه نخواهد گذاشت؟ برخی از صحابه ای که در حضور رسول اکرم با آن حضرت صریحاً مخالفت

کرده و از دستورات آن حضرت سرباز زدند چگونه می توانند برای نسلهای پس از خود منتقل کننده سنت نبوی باشند؟ پس نمی توان معتقد شد که هر کس عنوان صحابی را گرفت می تواند مبین احکام الهی و سنت نبوی باشد؛ بلکه آن صحابی محترم و قابل اعتماد است که علاوه بر ایمان و اعتقاد سالم و حفظ آن تا آخر عمر، به سنت پیامبر احترام گذاشته و بدون هیچگونه اعتراضی و به طور کامل به آن عمل کند. پیامبر اکرم از چنین اصحاب مؤمن و صالح بی بهره نبوده است. افرادی همچون امیر المؤمنین علیه السلام ابوذر و سلمان و مقداد و ابن مسعود و جابر و حذیفه و امثال اینها که علاوه بر ایمان قوی و حفظ آن تا آخر عمر، مطیع پیامبر بوده و بدون هیچ اظهار مخالفتی، اوامر آن حضرت را اطاعت می کردند و اینها کسانی هستند که شیعه و سنی بر احرام آنها اتفاق نظر دارند و می توان بخشی از سنت نبوی را که از طریق اهل البیت به ما نرسیده از آنها اخذ کرد.

عمر بن الخطّاب رضی اللہ عنہ: ما شککت فی نبوّہ محمّد قطّ کشکی یوم الحدیثیہ.

ص: ۲۳۷

(عمر بن الخطاب گفت: من هرگز همانند روز حدیبیه در نبوت محمد شک نکرده بودم)

طرز کلام خلیفه می رساند که مکرر در نبوت آن حضرت شک نموده است منتها شک در حدیبیه از همه قوی تر بوده است (۱).

نواب: ببخشید قبله صاحب مگر در حدیبیه چه بوده که باعث شک در امر نبوت گردیده.

داعی: شرح این قضیه مفصل است ولی خلاصه اش را به اقتضای وقت مجلس به عرضتان می رسانم.

واقعه حدیبیه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله شبی در عالم رؤیا دید با

اصحاب به مکه تشریف برده و عمره بجای آورده، صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معبر خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند ان شاء الله ما به مکه خواهیم رفت و عمل به جای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشریف را ننمودند).

در همان سال پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر به شوقی که به زیارت بیت الله داشت با اصحاب به عزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیبیه (که چاهی است نزدیک

ص: ۲۳۸

۱- علامه سید جعفر مرتضی در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله (ج ۴/۱۰۱/النفیاق فی مکه) به نقل از واقدی از کتاب مغازی (ج ۲/۶۰۷)، در باره این موضوع چنین می نویسد: ... اننا قد رأینا البعض یعترف انه کان کثیرا ما یشک فی هذا الامر، حتی اعترف فی الحدیبیه انه ارتاب ارتیابا لم یرتبه منذ اسلم. «محقق»

مکه نصفش جزء حرم و نصف دیگر خارج از حرام است) کفار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و ممانعت نمودند از ورود به مکه.

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به قصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همانجا برگشت.

اینجا بود مورد شک عمر. بنا به گفته خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شک در اصل نبوت آن حضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر نفرمودید ما می رویم مکه و عمل به جای می آوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر می نمائیم الحال چرا بر خلاف شد.

حضرت فرمودند: آیا من تعیین زمان نمودم و گفتم امسال می رویم عرض کرد نه یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه گفتم صحیح است و خواهیم رفت ان شاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب به مشیت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) را آورد که: {لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا}

(هر آینه به تحقیق پروردگار متعال حقیقت و صدق خواب رسولش را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل ایمن و خاطر آسوده وارد مکه و مسجد الحرام می شوند و بعد از اعمال حج و تشریفات مذهبی با تراشیدن سر تقصیر نموده از احرام خارج می گردند. خداوند داناست به

آنچه نمی دانید و به همین نزدیکی فتح و ظفری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیبر بود))

این بود خلاصه ای از قضیه حدیبیه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان متزلزل.

«سخن که به اینجا رسید آقایان به ساعتها نظر کرده خنده شدید نموده گفتند: به قدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود به کلی بی خود می شویم و واقعا اسباب زحمت اهل مجلس شدیم دیشب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از نصف شب گذشته و اخلاقا کار نیکوئی نیست خوبست مجلس را خاتمه دهیم» در همین بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سرگرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم.

گفتگوهای غیر منتظره

حافظ: قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصا از جذبه اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمائیم جاذبه شما بقدری قوی است که هر کس با شما مجالس و هم کلام شود مجذوب تمام و ساکت می ماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش می ماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بوتۀ اجمال مانده ولی چه کنیم که ناچار بحکم اجبار باید بوطن برگردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش می گذرد امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید به منزل و مأوای ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان کاملا بهره مند شویم.

نواب: (رو به حافظ) ما نمی گذاریم شما حرکت کنید زیرا کار به جاهای

باریک رسیده بایستی مطلب یک طرفه شود زیرا شماها همیشه به ماها می گفتید که آقایان رافضی ها (شیعه ها) به کلی فاقد دلیل و برهاند و تنها قاضی می روند اگر در مقابل ما قرار گیرند زود ساقط می شوند.

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملاً ما، شما را ساقط و زبون می بینیم بایستی حتما حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم.

حافظ: (رو به نواب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه جذّابیت اخلاقی و طلاق لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملاً گرم صحبت شویم با اقامه برهان و دلیل خواهید دید که حق با ما و دلائل ما مثبت حق است.

نواب: (رو به حافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم.

چنانچه می فرمائید دلائلی هست پس قطعاً باید بمانید و اقامه دلیل نمائید من صریحاً به شما می گویم و اعلام خطر می نمایم که گفتگوهای این شبها و نقل در روزنامه ها و مجلات باعث تردید در عقیده عدّه ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعاً در نزد صاحب شریعت مسئول خواهید بود. (در این وقت مجلس سکوت بهت آوری به خود گرفت پس از قدری سکوت)

حافظ: (با رنگ پریده رو به نواب) شما ملاحظه این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا به فرموده خودشان مسافر مشهد هستند وقتشان عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم.

داعی: خیلی ممنون از لطف شما هستم ولی راجع به حرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم درمقابل خدمات دینی ناچیز می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضرم چون وظیفه ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمائیم تا حق از زیر پرده بیرون آید گذشته از اداء وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری می نمایم مخصوصا جنابعالی که اخلاقا داعی را مجذوب خود قرار داده اید.

فقط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم.

«میرزا یعقوب علی خان و ذو الفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم که از رجال محترم قزلباش می باشند یک مرتبه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما از شما انتظار این نوع بیان را نداشتیم ما صاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جنابعالی در این منزل بمانید زحمتی بماند چون ما در این منزل سرا دار هستیم و وجود شما سبب افتخار ما می باشد جناب آقای سید محمد شاه

«از اشراف پیشاور» و جناب آقا سید عدیل اختر (از علماء شیعه پیشاور) فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس دینی را به منزل ما بدهید.

آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند: غیر ممکن است مادامی که قبله سلطان الواعظین در پیشاور هستند و این مجلس برقرار است بایستی همین جا باشند.

داعی: از آقایان عموما و از میزبانان محترم خصوصا کمال تشکر و امتنان را دارم.

حافظ: (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند روز دیگر می مانیم ولی همین طوری که قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در اینجا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل فراهم آید.

داعی: اصراری ندارم که حتما آقایان تشریف فرما شوید چون این منزل وسیع است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است خودتان قرار بر اینجا گذارید و الاّ از طرف مخلص مانعی نیست هر جا امر بفرمائید با کمال میل حاضر خدمت می رسم.

میرزا یعقوب علی خان: از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست اگر آقای حافظ تازه تشریف آوردند و به حال ما سابقه ندارند ولی عموما اهالی می دانند که جماعت قزلباش عموما خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگزاری واردین خستگی ندارند. مخصوصا این منزل همیشه مرکز واردین است علی

الخصوص که پیرایه ای بر او بستند. مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و متشکر می نماید.

حافظ: با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور، چون کارهای بسیاری در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت می نمایم پس حالا مرخص می شویم تا فردا شب ان شاء الله.

ص: ۲۴۴

موضوعات کلی مورد بحث

• اتحاد پیامبر و علی

• آیه مباحله

• اتحاد پیامبر و علی

• علی علیه السلام افضل از انبیاء

• علی علیه السلام آیه تمام انبیاء

• برخلاف ابوبکر اجماعی نبوده

• علی علیه السلام فاروق اکبر است نه عمر

• حق با علی است

• علی علیه السلام با اختیار و فوراً بیعت نکرد

• هجوم به خانه فاطمه

• محبت علی حسنه است

• فضائل امام حسین علیه السلام

ص: ۲۴۵

«اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف چای و صحبت‌های معمولی و رسمیت مجلس از طرف آقایان افتتاح کلام شد»

سید عبد الحی: (امام جماعت سنت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیاناتی نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا به اصطلاح به مغلظه علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت.

داعی: بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست خواهش می‌کنم یادآوری فرمائید.

سید: مگر شما چند شب قبل فرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد نفسانی با رسول خداصلی الله علیه و آله داشته به همین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی: صحیح است این گفتار و عقیده داعی بوده و هست.

سید: پس چرا اشکال ما را بلاجواب گذاردید.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش بودید نسبت طفره و مغلظه کاری به دعاگو بدهید طفره و مغلظه ای در کار نبوده بلکه آنچه صحبت شده به مقتضای «الکلام یجر الکلام» بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت کنید خواهید تصدیق نمود که دعاگو حرف خارجی به میان نیاوردم بلکه آقایان سؤالاتی نمودند و داعی مجبور به جواب بودم الحال هر سؤالی دارید بفرمائید برای جواب حاضریم به عون الله تعالی.

سید: خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دو نفر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند.

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت

داعی: موضوع اتحاد بین الاثنین به معنای حقیقت محال و ممتنع و بدیهی البطلان است و استحاله آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام.

زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند غالباً دعوی اتحاد می نمایند.

و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است حتی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در دیوان منسوب به مولانا امیر المؤمنین علی علیه الصلاه و السلام است که می فرماید.

هموم الرجال فی امور کثیره

و همی فی الدنیا صدیق مساعد

یکون کروح بین جسمین قسمت

فجسمهما جسمان والروح واحد(۱)

(همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من در

ص: ۲۴۸

۱- ابن النجار البغدادی در کتاب ذیل تاریخ بغداد ۵/۴۹/۱۱۶۵، عمر بن حماد البغدادی) چنین آورده است: هموم الرجال فی امور کثیره و همی من الدنیا صدیق مساعد یکون روح بین جسمین قسماً فجسماهما جسمان و الروح «محقق»

دنیا دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منعکس گردد.)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند، التماس می کرد مرا فصد نکنید که می ترسم بیشتر به لیلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته؛ فلذا ادبا همین معنی را به نظم در آورده اند:

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش

صبر من از کوه سنگین است بیش

لیک از لیلی وجود من پر است

این صدف پر از صفات آن در است

داند آن عقلی که آن دل روشنی است

در میان لیلی و من فرق نیست

ترسم ای فصاد چون فصدم کنی

نیش را ناگاه بر لیلی زنی

من کیم لیلی و لیلی کیست

من ما یکی روحیم اندر دو بدن

روحه روحی و روحی روحه

من یری الروحین عاشا فی البدن

(روح او روح من است و روح من روح اوست. چه کسی دیده است که دو روح در یک بدن زندگانی کنند)

و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغه از این قبیل تعبیرات مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لیب سروده:

انا من اهوی و من اهوی انا

نحن روحان حللنا بدنا

فاذا ابصرتني ابصرتة

و اذا ابصرتة كان انا(١)

ص: ٢٤٩

١- فيض القدير شرح جامع الصغير، الماوى، ٢/٣٩٧، تفسير آلوسى، آلوسى، ٢/١٦٤، ذيل آيه ٢٣٩، سورة بقره. «محقق»

بیشتر از این وقت آقایان را در مقدمه نگیرم اینک اخذ نتیجه می کنم به این که اگر عرض کردم امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد توجه شما به اتحاد حقیقی نرود چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل به چنین اتحاد شود قطعاً عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است.

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تساوی روح و کمالات است نه جسم و مسلماً علی امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل و کمالات و صفات با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوی بوده است الا ما خرج بالنص و الدلیل.

حافظ: پس روی این قاعده بایستی محمّد و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتار شما می رساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لابد نزول وحی هم از جهت تساوی بر هر دو بوده است.

داعی: الحق مغلطه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست، نه ما و نه احدی از شیعیان به چنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را به مجادله بگیرید که مطالب گفته تکرار گردد.

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متحدند الا ما خرج بالنص و الدلیل مگر آن چیزی که به نص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصه و شرائط آن است. که از جمله نزول وحی و احکام است.

مگر بیانات لیبالی ماضیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید به جرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما در شبهای گذشته باثبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و لکن

در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هارون در زمان موسی داشته نبوده است.

حافظ: وقتی شما قائل به تساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اش عقیده به تساوی در نبوت و شرایط نبوت است.

داعی: در ظاهر ممکن است این طور به نظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیالی ماضیه ثابت نمودیم که به حکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت

مراتبی است صاحبان بعض از آن مراتب بر بعض دیگر مقام برتری دارند چنانچه صریحا در قرآن مجید فرماید:

{تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ}

(فرستادگان بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم)

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصه محمدیه است به همین جهت در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) می فرماید:

{مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ}

(محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لکن او رسول خدا و خاتم پیامبران است)

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنی دلائل و براهین بسی بسیار و بشمار است.

سید: آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید.

داعی: بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما می باشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباحله است که صریحا می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران، آیه ۶۱)

(پس هر کس با تو در مقام مجادله بر آید درباره عیسی بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از غایت بزرگواری به منزله نفس ما باشند با هم به مباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار ورزیم) تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.)

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر(۱) و امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۲) و جلال الدین سیوطی در در المنثور(۳) و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل(۴) و جار الله زمخشری در کشف(۵)

ص: ۲۵۲

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۸۰، ذیل آیه ۶۱، سوره آل عمران المسأله الثانیه.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۳/۸۵، ذیل همین آیه.

۳- در المنثور، سیوطی، ۲/۶۹-۷۰، ذیل همین آیه.

۴- انوار التنزیل، بیضاوی، ۱/۲۶۱، ذیل همین آیه.

۵- الکشف، زمخشری، ۱/۳۶۱-۳۶۲، ذیل همین آیه.

و مسلم بن حجاج در صحیح(۱) و ابو الحسن فقیه ابن مغزلی شافعی واسطی در مناقب(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء(۳) و نورالدین مالکی در فصول المهمه(۴) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد(۵) و ابو المؤید خوارزمی در مناقب(۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده(۷) و سبط ابن جوزی در تذکره(۸) و محمد بن طلحه در مطالب السؤل(۹) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب(۱۰) و ابن حجر مکی در صواعق محرقة(۱۱)

و غیرهم به

ص: ۲۵۳

- ۱- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۱، ح ۳۲، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی.
- ۲- مناقب ابن مغزلی، ص ۳۱۸، ح ۳۶۲، قوله تعالی: {وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا} (نساء/۲۹)
- ۳- تا آنجا که ما جست و جو کردیم شأن نزول این آیه را در حلیه الاولیاء نیافتیم، لکن ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ذیل همنی آیه با استفاده از النور المشتعل، ص ۴۹-۵۵، ح ۳) به حدیثی که دیگران ذیل این آیه نقل کرده اند اشاره کرده است.
- ۴- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۲۷-۱۳۰، ۱۳۲، بعد از مقدمه مؤلف، من هم اهل البيت فی المباهله.
- ۵- فرائد السمطين، حموینی، ۲/۲۳-۲۴، ح ۳۶۵، سمط ۲، باب ۴.
- ۶- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۹-۱۶۰، ح ۱۸۹، فصل ۱۴.
- ۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۳، ح ۲۲، مقدمه.
- ۸- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۴، باب ۲.
- ۹- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۰ و ۸۳، باب ۱، فصل ۵.
- ۱۰- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۸۸، باب ۷۱.
- ۱۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۵، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۱. و نیز حاکم نیشابوری در معرفه علوم الحدیث، ص ۵۰، نوع ۱۷ می نویسد: و قد توترت الاخبار فی التفاسیر عن عبد الله بن عباس و غیره ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذ یوم المباهله بید علی و حسن و حسین و جعلوا فاطمه ورائهم. ثم قال: هؤلاء أبنائنا و انفسنا و نساتنا، فلهموا انفسکم و ابنائکم و نساتکم، ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین. واحدی نیشابوری در اسباب النزول، ص ۶۸، ذیل آیه ۶۱، سوره آل عمران و جصاص در احکام القرآن، ۲/۲۹۵-۲۹۶، ذیل همین آیه می نویسد: فنق رواه السير و نقله الاثر، لم یختلفوا فی ان النبی صلی الله علیه و آله اخذ بید الحسن و الحسین و علی و فاطمه ثم دعا النصارى الذین حاجوه الى المباهله فاحجموا عنها... ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۷۹۸، ح ۲۹۹۹، کتاب التفسیر، و من سوره آل عمران؛ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ۷/۷۴، کتاب فضائل الصحابه باب مناقب علی بن ابی طالب؛ زرندی در نظم درر السمطين، ص ۱۰۸، سمط ۱، قسم ۲، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر محبه الله و رسوله لعلی، و محبته لهما، بیهقی در السنن الکبری؛ ۷/۶۳، کتاب النکاح، باب الیه ینسب اولاد بناته؛ ابن اثیر در جامع الاصول، ۹/۴۷۰، ح ۶۴۷۹، کتاب الاول فی الفضائل، باب ۴، فصل ۲، فرع ۲، قسم ۱، فضائل علی بن ابی طالب. و نیز در ۱۰/۱۰۰، ح ۶۶۸۸، کتاب الاول فی الفضائل، باب ۴، فصل ۳، فی فضائل اهل البيت؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۲۶، شرح

حال علی بن ابی طالب؛ شبلیجی در نور الابصار، ص ۲۲۳ و ۲۴، باب ۲؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۵۵-۱۶۷، ح ۱۶۸-۱۷۶، ذیل همین آیه؛ محمد بن جریر طبری در جامع البیان؛ ۳/۴۰۸-۴۱۰، ح ۵۶۶۸، ۵۶۶۹، ۵۶۷۴، ۵۶۷۵، ذیل همین آیه؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۱/۳۱۹، ذیل همین آیه؛ قرطبی در الجامع لاحکام لقرآن، ۴/۱۰۴، ذیل همین آیه؛ شوکانی در فتح القدر، ۱/۳۴۷-۳۴۸، ذیل همین آیه؛ ابن الجوزی در زاد المسیر، ۱/۳۳۹، ذیل همین آیه؛ نیشابوری در غرائب القرآن، ذیل همین آیه (هامش جامع البیان طبری، ۳/۲۱۳-۲۱۴)؛ ذهبی در تاریخ اسلام، (عهد خلفاء راشدین) ص ۶۲۷؛ شرح حال علی بن ابی طالب؛ به الفاظ و عبارات گوناگون، شأن نزول این آیه را در روز مباحله و در شأن اهل بیت می‌دند. گرچه این حدیث به الفاظ و عبارات گوناگون، نقل شده است، لکن در اینجا به متن دو حدیث اشاره می‌کنیم: یک: عن سعد بن ابی وقاص قال: لما نزلت هذه الآیه {نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال: اللهم هؤلاء اهلی. دو: قال جابر: فدعاهما الی الملاعنه فواعداه علی الغد، فغدا رسول اله صلی الله علیه وآله و اخذ بيد علی و فاطمه والحسن و الحسين، ثم ارسل الیهما فأبیا ان یجیبا و أرا له فقال: و الذی بعثنی بالحق لو فعلا لأمطر لاوادی علیهما ناراً. قال جابر: فیهم نزلت {تَعَالَوْا نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ} قال جابر: {وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ} رسول الله صلی الله علیه وآله و علی و ابنائن الحسن و الحسين و نساتنا فاطمه.

مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله

ص: ۲۵۴

می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر با نصاری نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصاری نجران

و غیرهم به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر با نصاری نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصاری نجران

را دعوت باسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند به مدینه با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتة آن حضرت که بسیار مفصل است مجاب شدند.

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقایق خود و اینکه حضرت عیسی خبر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (در مکه) ظاهر و ما بین عیر و احد (که در مدینه است) مهاجرت می نماید به اندازه ای قوی بود که جوابی نداشتند جز آنکه تسلیم گردند.

ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم گردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسب الامر پروردگار به آنها پیش نهاد مباهله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

آماده شدن نصاری برای مباهله

فردا که روز وعده گاه بود تمام جمعیت نصاری به اتفاق زیاده از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه دامنۀ کوه یک طرف ایستاده و منتظر بودند که

ص: ۲۵۵

رسول اکرم صلی الله علیه و آله لابد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه باز شد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتی که جوانی در طرف راست و زن محجوبه مجلله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آن حضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین: اینها کیستند که با محمد بیرون آمدند؟ گفتند آن جوان داماد و پسر عمش علی بن ابی طالب و آن زن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف به علمای نصرانی گفت ببینید محمد چگونه مطمئن است که خویشان نزدیک و فرزندان و خاصان و عزیزترین عزیزان خود را بمباهله آورده و در معرض بلا قرار داده و الله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتما از مباهله احتراز نمودی و یا لااقل عزیزان خود را از این حادثه بر کنار گذاری ابدا مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر جهت خوف از قیصر روم نبود بوی ایمان می آوردم پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم به هر چه او خواهد و به شهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که: «أنا لا نباهلك يا أبا القاسم» ما با تو مباهله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه به خط امیر المؤمنین نوشته شد بر دو هزار حله از حله های اوقی

که قیمت هر حله چهل درهم باشد و هزار مثقال طلا که نصف آن را که هزار حله و پانصد مثقال طلا بود در محرم و نصف دیگر را در رجب بدهند و به امضاء طرفین رسید آنگاه به وطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علماء آنها بود بیاران خود گفت و الله من و شما می دانیم که این محمّد همان پیغمبر موعود است و آنچه می گوید از قبل خدا است به خدا قسم که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباحله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعاً اگر ما مباحله می کردیم همگی هلاک می شدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی ماند.

به خدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگر از خدا درخواست می کردند کوهها را از محل خود حرکت می دادند.

حافظ: آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد.

داعی: استشهاد ما در این آیه با جمله **أَنْفُسَنَا** می باشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا می باشد.

اولاً- اثبات حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که اگر ذی حق نبود جرأت مباحله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباحله فرار نمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت می کند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد (چنانچه در شب اول اشاره نمودم).

ثالثاً به این آیه شریفه ثابت می گردد که **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنَ وَ**

حسین علیهم السّلام بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیزترین مردم بوده اند نزد آن حضرت، چنانچه جمیع علماء متعصّب خودتان از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته اند.

و مخصوصا جار الله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحهُ مفصّله ذکر حقایقی از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر عبا جمع شدند نمی باشد (۱).

رابعا آنکه امیر المؤمنین علی علیه السّلام از جمیع اصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده به دلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله در آیه شریفه خوانده است

بدیهی است مراد از انفسنا نفس شخص حضرت محمّد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمی شود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که به منزله نفس پیغمبر است.

و چون به اتفاق مؤثّقین مفسّرین و محدّثین فریقین (شیعه و سنی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیه السّلام احدی با آن حضرت در مباحثه حاضر نبوده اند پس با جمله «ابنائنا و ابنائکم» حسنین علیهما السّلام و با «نساءنا و نساءکم» حضرت زهرا علیها السّلام خارج می شوند و دیگر کسی که به «انفسنا» تعبیر کرده شود در آن هیئت

ص: ۲۵۸

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۳۶۳، ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران. زمخشری می نویسد: و فی دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء علیه السّلام

مقدسه جز أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام نبوده پس از همين جمله انفسنا است كه اتحاد نفساني بين محمّد و علي عليهما السلام ثابت مي شود كه حق تعالي جلّت عظمته علي را نفس محمّدصلي الله عليه وآله خوانده و چون اتحاد حقيقي ميان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجاز است.

آقايمان بهتر مي دانند كه در علم اصول وارد است كه حمل لفظ بر اقرب مجازات اوليست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوي در جميع امور و شركت در جميع کمالات است مگر آنچه بدليل خارج شود و ما قبلاً عرض كرديم كه آنچه بدليل و اجماع خارج است نبوت خاصه آن حضرت و نزول وحى است كه علي عليه السلام را با پيغمبر معظم در اين خصيصه شريك نمي دانيم. ولي بحكم آيه شريفه در ساير کمالات شريك مي باشند و قطعاً فيض از مبدء فياض علي الاطلاق به وسيله خود پيغمبرصلي الله عليه وآله بر علي عليه السلام رسیده و اين خود دليل اتحاد نفساني است كه مدعاي ما مي باشد.

حافظ: از كجا دعوت نفس مجازاً مراد نباشد و مجازي از مجاز ديگر اولي نمي باشد.

داعي: تمنا مي كنم مناقشه نكنيد و وقت مجلس را ضايع نكنيد و از طريق انصاف خارج نشويد و وقتي به بن بست رسيديد انصافاً بگذاريد و بگذريد و قطعاً از مثل شما عالم جليل باانصافي انتظار مناقشه در كلام و مجادله را نداريم.

زيرا خود مي دانيد و در نزد اهل فضل نيز ثابت است كه اطلاق نفس مجازاً شايع تر است از مجاز ديگر و در السنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شايع است كه دعوي اتحاد مجازاً مي نمايند چنانچه قبلاً عرض كردم

مكرر

ص: ۲۵۹

شده است که افرادی به یکدیگر گفته اند تو به منزله جان منی و مخصوصا این معنی در لسان اخبار و احادیث درباره حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بسیار رسیده که هر یک دلیلی است علی حده بر اثبات مقصود.

شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(۲) و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود:

«علی منی و انا منه من احبه فقد احبته و من احبته فقد احب الله.»

(علی از من است و من از علی هستم. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته.)

و نیز ابن ماجه در صفحه ۹۲ جزء اول سنن(۳) و ترمذی در صحیح(۴) و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در صواعق(۵) نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل در صفحه ۱۶۴ جلد چهارم مسند(۶) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در

ص: ۲۶۰

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱۶۴/۴-۱۶۵، مسند حبشی بن جناده.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۱-۲۲۹، ح ۲۶۷-۲۷۵، قوله علیه السلام علی من و انا منه. ابن مغازلی این حدیث را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۳- سنن ابن ماجه، ۱/۴۴، ح ۱۱۹، مقدمه باب فی فضائل اصحاب رسول الله، فضل علی بن ابی طالب.

۴- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۸، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۵- صواعق المحرقه ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، ح ۶، باب ۹، فصل ۲.

۶- پیشتر به آن اشاره شد.

باب ۶۷ کفایه الطالب (۱) از جزء چهارم مسند ابن سماک و معجم کبیر طبرانی و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده (۲) از مشکاه همگی از جیش بن جناده السلولی روایت نموده اند که در سفر حجه الوداع در عرفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«علیّ منی و انا من علیّ و لا یؤدّی عنّی الا انا او علیّ.»

(علی از من است و من از علی هستم و از من کسی ادا نمی کند (یعنی وظیفه مرا انجام نمی دهد که تبلیغ به خلق است) مگر خودم و یا علی)

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده (۳) از زوائد مسند عبد الله بن احمد بن حنبل مسندا از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامّ سلمه (امّ المؤمنین) رضی الله عنها فرمود:

«علیّ منی و انا من علیّ (۴) لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله

ص: ۲۶۱

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۷۴-۲۷۶، باب ۶۷.

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۱۶۹، ح ۱۰، باب ۷.

۳- همان، ۱/۱۷۱، ح ۱۸، باب.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۱، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید در ضمن حدیثی این جمله را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: (انه منی و انا منه). و نیز در ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸ و ۱۹۰. تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را به این ترتیب که مؤلف نقل کرده است در مجامع حدیثی نیافتیم. آنچه مؤلف به عنوان یک حدیث نقل کرده است در واقع ممکن است متشکل از سه حدیث باشد. جمله «علی منی و انا منه» بخشی از حدیثی است که به برخی از منابع آن اشاره کردیم و به برخی دیگر نیز اشاره خواهیم کرد. جمله «علی منی بمنزله الرأس من البدن» حدیثی است که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۷/۱۲، رقم ۳۴۷۵، شرح حال ایوب بن یوسف ابو القاسم البزاز، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۴۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۷۷، ح ۵۵۹۶، حرف العین، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السلام، قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۷۷، ح ۷۲، باب ۵۶، صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۱/۲۹۷، جماع ابواب ذکر العشره، باب ۱۰ با این لفظ نقل کرده اند: عن البراء عن رسول الله قال: علی منی بمنزله رأسی من بدنی. جمله «من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله» حدیثی است که در مجلس دوم به منابع آن اشاره کردیم.

هارون من موسی (۱) یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی سید المسلمین.»

(علی از من است و من از علی هستم. گوشت و خون او از من است و او برای من مانند هارون است برای موسی. ای ام سلمه بشنو و شهادت بده که این علی سید و آقای مسلمین است.)

حمیدی در جمع بین الصحیحین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: ۲۶۲

۱- این روایت بخشی از در کتب اهل تسنن به عبارت نزدیک به هم ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. عبد الله بن عدی در کتاب الکامل (۴/۲۲۹)، شماره ۷۹/۱۰۴۶، عبد الله بن داهر بن یحیی بن داهر الرازی) از ابن عباس چنین نقل کرده است: «... عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: لأُمّ السلمه: یا ام سلمه ان علیا لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» ابن عساکر نیز در کتاب تاریخ مدینه دمشق، (۴۲/۴۲) این روایت را به همین صورت نقل کرده و فقط در آخر آن چنین آورده است: «... غیر انه لا نبی بعدی» و در همان جلد ص ۱۶۹، به همان صورت که در الکامل ذکر شده آورده است. ذهبی نیز در کتاب میزان الاعتدال (۲/۳۴۱۶) نیز این روایت را از ابن عباس از ام سلمه همچنین نقل کرده «ان علیا لحمه من لحمی، و دمه من دمی» و ابن حجر در لسان المیزان (۳/۲۸۳) روایت را به همین صورت ذکر کرده است. «محقق»

«علیّ منّی و انا منه و علیّ منّی بمنزله الراس من البدن من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله»

(علی از من است و من از علی هستم و علی از من به منزله سر است برای بدن. کسی که اطاعت کند او را مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده.)

محمد بن حریر طبری در تفسیر و میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از موده القربی (۱) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می نمایند که فرمود:

«انّ الله تبارک و تعالی أید هذا الدّین بعلیّ و أنّه منّی و انا منه و فیه انزل أ فمن کان علی بیّنه من ربّه و یتلوه شاهد منه.»

(به درستی که خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را به علی علیه السّلام زیرا که او از من است و من از او هستم و در او نازل گردیده آیه شریفه (۱۷ سوره ۱۱-هود) که خلاصه معنی آنکه پیغمبر از جانب خدا دلیلی روشن مانند قرآن دارد با گواهی صادق مانند علی علیه السّلام که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است.)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینایع الموده را اختصاص به این موضوع داده به این عنوان که الباب السابع فی بیان انّ علیاً کرم الله وجهه کنفس رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث «علیّ منّی و انا منه.» (باب هفتم در بیان اینکه علی مثل نفس رسول خدا می باشد و حدیث علی از من است و من از علی هستم.)

ص: ۲۶۳

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸. با استفاده از (ینایع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۸، ح ۸۷۹، باب ۵۶)

و در این باب بیست و چهار حدیث به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می نماید که فرمود علی به منزله نفس من است و در آخر باب حدیثی (۱) از مناقب از جابر نقل می کند که گفت شنیدم از رسول خداصلی الله علیه وآله که

ص: ۲۶۴

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۷۲ و ۱۷۳، ح ۲۲، باب ۷. قندوزی ابتدای حدیث را این گونه آورده است: و فی المناقب: عن جابر بن عبد الله قال: لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: في علي خصالا لو كانت واحده منه في رجل اكتفى بها فضلا و شرفاً. قوله من كنت مولاه فعلى مولاه... و نیز خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۴/۱۴۰، رقم ۱۸۲۲، شرح حال احمد بن داود ابوجعفر السراج، حاکم نیشابوری، در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۰، ح ۴۶۱۴، کتاب معرفه الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی، ابو نعیم اصفهانی، در حلیه الاولیاء، ۶/۲۹۴، رقم ۳۸۵، شرح حال جعفر الضبیعی، ابو یعلی موصلی در مسند ابی یعلی، ۱/۲۹۳ ح ۳۳۵، مسند ابو خیمه (عبید الله) طبرانی در معجم الکبیر، ۴/۱۶، ح ۳۵۱۱ و ۳۵۱۳، احادیث حبشی بن جناده، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۶۳، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۴۵ رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، مزی در تهذیب الکمال، ۵/۳۵، رقم ۱۰۷۵، شرح حال حبشی بن جناده بن نصر السلولی، ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۴۲ و ۴۳، باب ۲، حدیث فی قرائته البرائه، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل دوم، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۸/۲۱۲؛ رقم ۷، شرح حال شریک بن عبد لاله او عبد الله النخعی، ذهبی در تذکره الحفاظ، ۲/۴۵۵، رقم ۴۶۲، شرح حال سوید بن سعید، ذهبی در تاریخ الاسلام، (عهد خلفاء راشدین) ۳/۶۳۰، شرح حال علی بن ابی طالب، ابن ابی شیبہ در المصنف، ۷/۴۹۵ و ۵۰۴، ح ۸ و ۵۸، کتاب فضائل فضائل علی بن ابی طالب ابن حجر مکی در الصواعق الحرقه، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، ح ۶، و ص ۱۲۴ ح ۲۵، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۷۷، ح ۵۵۹۵، حرف العین، مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۷۰، ح ۵۹۵، حرف العین زرندی در نظم در السمطین، ص ۷۹، سمط ۱ قسم ۲ مناقب علی بن ابی طالب، ذکر نسبه من رسول الله صلى الله عليه وآله متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ علیه السلام فضائل علی و ۱۳/۱۴۲، ح ۳۶۴۴۴، کتاب الفضائل. بعد از باب ۱۰، باب فضائل الصحابه، فضائل علی شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابیطالب، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۳۲، حوادث سال ۱۰ هجری، فصل فی ایراد شیء من فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حدیث آخر فی رد الشمس، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۸۵، باب ۱ فصل ۵، نسائی در فضائل الصحابه، ص ۱۵، ح ۴۳ و ۴۴، فضائل علی و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۵۹۴ و ۵۹۹، ح ۱۰۱۰ و ۱۰۲۳، فضائل علی بن ابی طالب، ضمن احادیث گوناگون و با الفاظ مختلف به این حدیث اشاره کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علی منی و انا منه»

فرمود در علی خصلی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آن حضرت درباره علی از قبیل: «من کنت مولاه فعلی مولاه» - و قوله: «علی منی کهارون من موسی» - و قوله: «علی منی و انا منه» و

نقل می کند که گفت شنیدم از رسول خداصلی الله علیه و آله که فرمود در علی خصلی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آن حضرت درباره علی از قبیل: «من کنت مولاه فعلی مولاه» - و قوله: «علی منی کهارون من موسی» - و قوله: «علی منی و انا منه» و

قوله: «علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی.» و قوله: «حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله.» و قوله: «ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله.» و قوله: «علی حجه الله علی عباد و قوله حب علی ایمان و بغضه کفر.» و قوله: «حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان» و قوله: «علی مع الحقّ و الحقّ معه لا یفترقان» - و قوله: «علی قسیم الجنّه و النار.» و قوله: «من فارق علیاً فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله.» و قوله: «شیعه علی هم الفائزون یوم القیمه.»

(هر کس من مولای او هستم، پس علی مولا (و اولی به تصرف در امر او) می باشد. علی برای من همانند هارون است برای موسی. علی از من است و من از علی هستم. علی برای من همانند جان من است. اطاعت از او اطاعت از من است و معصیت او معصیت من است. جنگ با علی جنگ با خداست، صلح و آشتی با علی صلح و آشتی با خداست. دوست علی ایمان است و دشمنی او کفر است. گروه و جمعیت علی گروه و جمعیت خدا

است و گروه دشمنان علی گروه شیطان است. علی با حق است و حق با اوست و از هم جدا نمی شوند. علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است. کسی که از علی جدا شد از من جدا شده و کسی که از من جدا شد از خدا جدا شده. شیعیان علی در روز رستاخیز رستگارانند.»

در آخر باب (۱) خبر دیگری از مناقب نقل می نماید که مفصل است در خاتمه آن می فرماید:

«اقسم بالله الذی بعثنی بالنبوه و جعلنی خیر البریه انک لحجه الله علی خلقه و امینه علی سره و خلیفه الله علی عباده.»

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبره علماء شما بسیار رسیده که از نظر تان گذشته یا بعدها مطالعه خواهید فرمود و تصدیق خواهید نمود که اینها تماما قرینه این مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و

ص: ۲۶۶

۱- و فی مناقب علی بن الحسن عن علی الرضا عن ابيه عن آبائه عن امیر المؤمنین علی علیه السلام قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله خطبنا فقال: ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه و الرحمه و المغفره... و ذکر فضل شهر رمضان. ثم بکی. فقلت: یا رسول الله ما یبکیک؟ قال: یا علی ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر. کأنی بک و انت ترید ان تصلی و قد انبعث اشقی الاولین و الآخرین شقیق عاقر ناقه صالح یضربک ضربه علی رأسک، فیخضب بها لحتیک. فقلت: یا رسول الله و ذلک فی سلمه من دینی؟ قال: فی سلامه من ندینک. قلت: هذا من مواطن البشری و الشکر. ثم قال: یا علی من قتلک فقد قتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی و مسبک فقد سبنی، لانک منی کنفسی، روحک من روحی و طینتک من طنتی، و ان الله تبارک و تعالی خلقنی و خلقک من ونوره و اصطفانی و صطفک فاخترنی لنبوه و اختارک للإمامه. فمن انکر امامتک فقد انکر نبوتی. یا علی انت وصیی و وارثی و ابو ولدی و زوج ابنتی، امرک امر و نهیک نهی. اقسام بالله الذی بعثنی بالنبوه و جعلنی خیر البریه انک لحجه الله علی خلقه و امینه علی سره و خلیفه الله علی عباده. ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۶۷، ح ۵، باب ۷.

اتحاد علی علیه السلام بحسب کمالات نسبی و حسبی و خارجی علما و عملا دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و ان شاء الله از عناد و لجاج دور می باشید باید تصدیق نمائید که این آیه شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما و از همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده می شود.

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السلام در جمیع کمالات باستثناء نبوت خاصه و نزول وحی با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به حکم آیه انفسنا شریک بوده آنگاه می دانیم که از جمله کمالات و مقامات و خصائص آن حضرت افضل بودن بر جمیع صحابه و امت می باشد که همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه به همین دلیل آیه شریفه و هم به حکم عقل و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله افضل بر تمام انبیا و امت بوده است.

چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی علیه السلام هم افضل از آنها می باشد

شما وقتی کتب معتبره خودتان از قبیل احیاء العلوم امام غزالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و تفسیر امام فخر رازی و تفسیر جار الله زمخشری و بیضاوی (۱) و نیشابوری و دیگران از علماء را مطالعه نمایید، می بینید که از

ص: ۲۶۷

۱- این حدیث با همین الفاظ در مجامع روایی شیعی فراوان است. در کتب اهل تسنن نیز به دو صورت نقل شده است. گاهی به متن حدیث تصریح کرده اند: مانند: المحصول، فخر رازی، ۵/۷۱، الکلام فی القیاس، مسئله ۳، قسم ۱، دلیل ۳؛ ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۳۵۳، باب ۸۷؛ تاریخ ابن خلدون، ۱/۳۲۵، مقدمه، فصل ۵۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۳۳۷، جماع ابواب خصائص صلی الله علیه و آله فی فوائدها تتعلق بكلام عن الخصائص باب ۳؛ کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۸۳، باب ۱۰۰ فیض القدر، مناوی ۱/۲۱، مقدمه. گاهی نیز مانند بیضاوی در تفسیر، ۳/۱۴۹، ذیل آیه ۵۲، سوره حج به طور ضمنی به این حدیث اشاره کرده اند. بیضاوی حدیث را این گونه نقل کرده است: الرسول من بعثه الله بشریعه مجدده یدعوا الناس الیها، و النبی یعمه و من بعثه لتقریر شرع سابق کأنبیاء بنی اسرائیل الذین کانوا بین موسی و عیسی و لذلك شبه النبی صلی الله علیه و آله علماء امته بهم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی نقل می نمایند که حضرت فرمود:

«علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل»

(علماء امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل اند) در خبر دیگر فرموده:

«علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»

(علمای امت من افضل و بهتر از انبیای بنی اسرائیل اند)

آن گاه انصافاً تصدیق خواهید نمود جایی که علمای این امت به واسطه آنکه علمشان از سرچشمه علم محمدی است، مانند یا افضل و بهتر از انبیای بنی اسرائیل باشند حتماً علی بن ابی طالب علیه السلام که منصوص است به گفتار رسول اکرم بنا بر آنچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها»^(۱)، «و انا دار الحکمه و علی بابها»^(۲) (من شهرستان علم و خانه حکمتم و علی دروازه آن می باشد) افضل از انبیاء می باشد و هرگز در آن شک و تردید نمی نمایید.

و از خود علی علیه السلام وقتی سؤال این معنی را

نمودند، به بعضی از جهات

ص: ۲۶۸

۱- در مجلس دهم خواهد آمد.

۲- در مجلس دهم خواهد آمد.

سؤالات صعصعه از علی علیه السلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت که آثار مرگ بر آن حضرت ظاهر شد در اثر ضربت شمشیر زهر آب داده ای که اشقی الاولین و آخرین (نظر به خبری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بودند) عبد الرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود، فرمود به فرزندش امام حسن علیه السلام شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند. وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته به حال آن حضرت گریه می نمودند، حضرت با کمال ضعف فرمودند:

«سلونی قبل ان تفقدونی، و لکن خففوا مسائلکم»

(سؤال کنید از من هر چه می خواهید قبل از آنکه مرا نیابید، و لکن سؤالهای خود را سبک و مختصر کنید)

اصحاب هر یک سؤالی می نمودند و جوابهایی می شنیدند؛ از جمله سؤال کنندگان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطبای معروف کوفه و از روای بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه، کبار از علمای خودتان حتی صاحبان صحاح، روایتهای او را از علی علیه السلام و ابن عباس نقل قول نموده اند.

در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خودتان، از قبیل ابن عبد البر در

الاستيعاب (۱) و ابن سعد در طبقات (۲) و ابن قتیبه در معارف (۳) و دیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بوده.

صعصعه عرض کرد: «اخبرنی انت افضل ام آدم» (مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم؟)

حضرت فرمودند: «تزکیه المرء نفسه لقیح»

قیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه کند و لکن از باب {وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ}

(نعمتهایی را که خدا به تو داده نقل کن)

عرض کرد: «و لم ذلک یا امیر المؤمنین»؛ به چه دلیل افضل از آدم هستی؟

حضرت بیانی فرمود: که خلاصه اش این است که برای آدم همه قسم وسایل

ص: ۲۷۰

۱- استیعاب، ابن عبد البر، ۲/۷۱۷، رقم ۱۲۱۱، شرح حال صعصعه بن صوحان العبدي. ابن عبد البر می نویسد: کان مسلما علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله و لم یره، صغر عن ذلک و کان سیدا من سادات قومه عبد القیس و کان فصیحا خطیبا و عاقلا لسننا دینا فاضلا بلیغا یعدّ فی اصحاب علی علیه السلام.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۶/۲۴۴، رقم ۲۲۱۳، شرح حال صعصعه صوحان ابن سعد این گونه می نویسد: ... و کان من اصحاب الخطط بالكوفه و کان خطیبا و کان من اصحاب علی بن ابی طالب... و قد روی صعصعه عن علی بن ابی طالب... و کان ثقة قلیل الحدیث.

۳- المعارف، ابن قتیبه ص ۴۰۲، بنو صوحان می نویسد: احد خطباء العرب کان من کبار اصحاب علی، قتل اخواه یوم الجمل فأخذ صعصعه الرايه... و ثقة ابن سعد و کان شریفا مطاعا امیرا فصیحا مفوها...

رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود. فقط از یک شجره گندم منع گردید و او منتهی نشد و از آن شجره منهی خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد، ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع نمود، من به میل و اراده خود، چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم از گندم نخودرم.

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا به زهد و ورع و تقواست. هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است، قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد این است که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد: «انت افضل ام نوح؟ قال: انا افضل من نوح»

شما افضل هستید یا نوح؟ فرمود: من افضل هستم از نوح.

عرض کرد: «لم ذلک؟» چرا افضل هستید از نوح؟

فرمود: نوح قول خدا را دعوت کرد به سوی خدا اطاعت نکردند، به علاوه اذیت و آزار بسیاریه آن بزرگوار نمودند. تا درباره آنها نفرین کرد:

{رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا} [نوح/۲۶]

(پروردگارا مگذار بر زمین از کافرین دیاری را.)

اما من بعد از خاتم الانبیاء با آن همه صدمات و اذیتهای بسیار فراوانی که از این امت دیدم درباره آنها نفرین نکردم و کاملاً صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف به شقشقیه فرمود: «صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی» صبر کردم در حالی که در چشم من خاشاک و در گلوی من استخوان بود. کنایه از آنکه اقرب خلق به سوی حق کسی است که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد: «انت افضل ام ابراهیم؟ قال: انا افضل من ابراهیم»

ص: ۲۷۱

شما افضل هستید یا ابا ابراهیم؟ فرمود: من افضل از ابراهیم هستم.

عرض کرد: «لم ذلک» چرا شما افضل از ابراهیم هستید:

فرمود: ابراهیم عرض کرد: { رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي } (آیه ۲۶۰ سوره بقره، پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ عرض کرد: آری باور دارم لکن می خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد.)

ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً» (اگر پرده ها بالا رود و كشف حجب گردد، يقين من زياد نخواهد شد.) کنایه از آنکه علو درجه شخص به مقام يقين او می باشد که واجد مقام حق اليقين شود.

عرض کرد: «انت افضل ام موسى؟ قال: انا افضل من موسى»

شما افضل هستید یا موسی؟ فرمود: من افضل هستم. عرض کرد: به چه دليل شما افضل از موسی هستید. فرمود: وقتی خداوند او را مأمور کرد به دعوت فرعون که به مصر برود عرض کرد: { قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَاَخَافُ اَنْ يُقْتَلُوْنِ وَ اَخِي هَارُوْنُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذَّبُوْنِ } (قصص/۳۳-۳۴)

(موسی عرض کرد: ای خدا من از آنها (فرعونیان) یک نفر را کشته ام و می ترسم (که به خونخواهی و کینه دیرینه) مرا به قتل رسانند. (با این حال اگر از رسالت ناگزیرم) برادرم هارون که ناطقه اش از من فصیح تر است با من یار و شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند، می ترسم آنها تکذیب رسالت کنند.)

ص: ۲۷۲

اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای بام کعبه آیات اول سوره براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلک ابدًا خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رفتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سوره براءت را بر آنها خواندم و مراجعت

نمودم.

کنایه از آنکه فضیلت شخص با توکل به خداست هر کس توکلش بیشتر است فضیلت او بیشتر است، موسی اتکاء و اعتماد به برادرش نمود ولی امیر المؤمنین علیه السلام توکل کامل به خدا و اعتماد به کرم و لطف عمیم ذات ذو الجلال حق نمود.

قال: انت افضل ام عیسی؟ قال: انا افضل من عیسی. قال: لم ذلک؟

عرض کرد: شما افضل هستید یا عیسی فرمود: من افضل از عیسی هستم. عرض کرد: برای چه شما افضل هستید؟ فرمود: پس از آنکه مریم به واسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او به قدرت خدا حامله شد همین که موقع وضع حمل رسید وحی شد به مریم که: «اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباده لا بیت الولاده» از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن، فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی به دنیا آمد.

اما من، وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتی که وسط مسجد الحرام بود به مستجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد الهی بحق این

ص: ۲۷۳

خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت به داخل خانه نمودند که: «یا فاطمه ادخلی البیت» فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه به دنیا آمدم کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد به حسب و نسب و طاهریت مولد است هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه است او افضل است.

(از این امر پروردگار به فاطمه در دخول کعبه معظمه و نهی از مریم از وضع حمل در بیت المقدس با توجه به شرافت مکه معظمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه بر مریم و شرافت علی علیه السلام بر عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام معلوم می شود) (۱).

ص: ۲۷۴

۱- این روایت در کتب شیعه (اللمعه البیضاء، تبریزی، انصاری، ص ۲۲۰-۲۲۱، فصل فی فضائل اهل البیت، انوار النعمانیه، ۱/۲۷) مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در کتاب شرح احقاق الحق (۵/۴۷ تا ۴۹، الحدیث التاسع و الستون) به نقل از علامه محدث و عارف شیخ جمال الدین محمد بن احمد حنفی موصلی مشهور به این حسنویه، در کتاب «بحر المناقب» خود روایتی از مناظره حده دختر حلیمه سعدی با حجاج بن یوسف ثقفی نقل کرده است که به مقایسه بین علی علیه السلام با پیامبران پرداخته و در آن به آیات قرآن و روایات متفق علیه شیعه و اهل تسنن در فضیلت آن حضرت استشهداده شده است، اصل روایت چنین است: روی جماعه ثقات انه لما وردت حره بنت حلیمه السعديه علی الحجاج بن یوسف الثقفی و مثلت بین یدیه فقال لها: انت حره بنت حلیمه السعديه؟ فقالت: له راسه من غیر مؤمن؟ فقال لها: الله جاء بك فقد قيل عليك انك تفضلين عليا علي ابي بكر و عمر و عثمان؛ قالت: لقد كذب الذي قال اني افضله علي هؤلاء خاصه. قال: و علي من غير هؤلاء؟ قالت: أفضله علي آدم و نوح و لوط و ابراهيم و موسى و داود و سليمان و عيس بن مریم. فقال رها: اقول لك انك تفضليه علي الصحابه فتريدن عليهم سبعة من الانبياء من اولي العزم؟ فاني لم تأتني ببيان ما قلت و الا ضربت عنقك. فقالت: ما انا فضلته علي هؤلاء الانبياء بل الله عزوجل فضلته في القرآن في قوله تعالى في حق آدم {وَوَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ} (طه/۱۲۱) و قال في حق علي {وَوَكَانَ سَيِّئُهُ مَشْكُورًا} (انبياء/۲۲) فقال: احسنت يا حره؛ فبم تفضله علي نوح و لوط؟ قالت: الله تعالى فضلته عليهما بقوله: {ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا} و علي بن ابی طالب كان ملائكة (ملاکه) تحت سدره المنتهى زوجته بنت محمد صلى الله عليه وآله فاطمه الزهراء الذي يرضى الله لرضها و يسخط لسخطها، فقال الحجاج: احسنت يا حره، فبم تفضله علي ابی الانبياء ابراهيم خليل الله؟ فقالت: الله و رسوله فضلته بقوله: {وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي} (بقره/۲۶۰)، و امير المؤمنين عليه السلام قال قولاً لم يختلف فيه احد من المسلمين «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً» و هذه كلمه لم يقلها قبله و لا بعده احد. قال: احسنت يا حره فبم تفضلين علي موسى نجی الله؟ قالت: يقول الله عزوجل {فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ} (قصص/۲۱) و علي بن ابی طالب بات علي فراش رسول اله صلى الله عليه وآله و لم يخف حتى انزل الله في حقه {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ} (بقره/۲۰۷) قال: احسنت يا حره، قال فبم تفضلت علي داود؟ قالت: الله فضلته عليه بقوله: {يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ} (ص/۲۶) قال لها: في اي شيء كانت حكومتها؟ قالت: في رجلين احدهما كان

له كرم و الآخر غنم؛ فنفتت الغنم فى الكرم فرعته فاحتكما الى داود فقال تباع الغنم و ينفق ثمنها على الكرم حتى يعود الى ما كان عليه. فقال له ولده: لا يا ابيه بل نأخذ من لبنها و صوفها فقال الله عزوجل: {فَفَهَّمْنَهَا سُلَيْمَانَ} و ان مولانا امير المؤمنين عليه السلام قال: {إِسْأَلُونِي عَمَّا فَوْقَ إِسْأَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي} و انه عليه السلام دخل على انبى صلى الله عليه وآله يوم فتح خيبر؛ فقال النبى صلى الله عليه وآله للحاضرين: «افضلكم و اعلمكم على» فقال لها احسنت يا حره فبم تفضليه على سلمان؟ قالت: الله فضله عليه بقوله: {هَبْ لِي مَلِكًا لَا يَتَّبِعُنِي لِأَخِيْدَ مِنْ بَعْدِي} (ص ٣٥) و مولانا على عليه السلام قال: «يا دنيا قد طلقتك ثلاثا لا رجعه لى فيك» فعند ذلك انزل الله عليه { تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا } (قصص/٨٣) قال: احسنت يا حره فبم تفضليه على عيسى؟ قالت: الله فضله عليه بقوله {وَاِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَ اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ اُمَّيْ اِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُوْنُ لِي اَنْ اَقُوْلَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِى نَفْسِي وَ لَا اَعْلَمُ مَا فِى نَفْسِكَ... } (مائده/١١٦) فأخر الحكومه و مولانا امير المؤمنين عليه السلام لما ادعوا النصيريه فيه ما ادعوا و هم اهل النهروان قاتلهم و لم يؤخر حكومتهم فهذه كانت فضائله لا تعدل بفضائل غيره. قال: احسنت يا حره، خرجت من جوابك و لو لا ذلك لكان ذلك ثم اجازها و اعصاها و سرحها تسريحا حسنا و رحمه الله عليها فى قوله عزوجل {اتقوا الله و كونوا مع الصادقين} (توبه/١١٩) اين روايت در كتب شيعه نيز ذكر شده است (الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمى ص ١٣٨، خبر حره السعديه مع الحجاج؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ٤٦/١٣٤، الباب الثامن قصه حره بنت حليمه السعديه و الحجاج) «محقق»

موقع نماز شد آقایان برای نماز برخاستند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای علی مرآت جمیع انبیاء

موقع نماز شد آقایان برای نماز برخاستند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای داعی افتتاح کلام نموده عرض کردم علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره و موثق علماء خودتان است که علی علیه السّلام را مرات جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) و حافظ ابو بکر فقیه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در ذیل آیه مباحله در تفسیر کبیر (۲) و محی الدین عربی در صفحه ۱۷۲ از مبحث ۳۲ کتاب یواقیت و جواهر (۳) و شیخ

ص: ۲۷۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۸، خطبه ۱۵۴، ذکر الاحادیث و الاخبار الوارده فی فضائل علیّ. ابن ابی الحدید حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: من اراد ان ینظر الی نوح فی عزمه و الی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۸۱، سوره آل عمران آیه ۶۱، مسئله الخامسة. فخر رازی حدیث را این گونه نقل کرده است: من اراد ان یری آدم فی علمه و نوحا فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.

۳- الیواقیت و الجواهر، شعرانی، ۲/۱۸، مبحث ۳۲. قال الشیخ محی الدین و کان اقرب الناس الیه فی ذلک الهباء علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه الجامع لأسرار الانبیاء اجمعین.

سليمان بلخي حنفي در اول باب ۴۰ ينايع الموده(۱) از مسند احمد و صحيح بيهقي و شرح المواقف و الطريقه المحمديه و نور الدين مالكي در صفحه ۱۲۱ فصول المهمه(۲) از بيهقي و محمد بن طلحه شافعي در صفحه ۲۲ مطالب السؤل(۳) و محمد بن يوسف گنجي شافعي در باب ۲۳ كفايه الطالب(۴) به

ص: ۲۷۷

۱- ينايع الموده، قندوزي، ۱/۳۶۳، ح ۱، باب ۴۰. قندوزي حديث را اين گونه نقل کرده است: اخرج احمد بن حنبل في مسنده و احمد البيهقي في صحيحه عن ابي الحمراء قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في عزمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في زهده، فلينظر الى علي بن ابي طالب.

۲- الفصول المهمه، ابن صباغ مالكي، ۱/۵۷۱، فصل ۱، فصل في ذكر مناقبه الحسنه، منقبه ۱۵.

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعي، ص ۹۷، باب ۱ فصل ۶.

۴- كفايه الطالب، گنجي شافعي، گنجي شافعي، ص ۱۲۲، ب ۲۳. گنجي شافعي حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابن عباس بينما رسول الله صلى الله عليه وآله جالس في جماعه من اصحابه اقبل على عليه السلام فلما بصر به رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من اراد منكم ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حكمته و الى ابراهيم في حلمه، فلينظر الى علي بن ابي طالب و نیز خطيب خوارزمي در مناقب، ص ۸۳، ح ۷۰، و در مقتل الحسين، ۱/۷۶ و ۷۷، ح ۲۵، فصل ۴ حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابي الحمراء قال: رسول الله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى يحيى بن زكريا في زهده و الى موسى بن عمران في بطشه، فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام ابن مغزالي در مناقب، ص ۲۱۲، ح ۲۵۶، قوله عليه السلام من اراد ان ينظر الى آدم... ابن مغزالي حديث را اين گونه نقل کرده است: من اراد ان ينظر الى علم آدم و فقه نوح، فلينظر الى علي بن ابي طالب. محب الدين طبري در رياض النضره، ۳/۱۹۶، باب ۴، فصل ۹، ذكر شبهه بخمسه من الانبياء في مناقب لهم. و در ذخائر العقبى ص ۹۳ و ۹۴، قسم ۱، باب فضائل علي ذكر تشبيه علي بخمسه من الانبياء علاوه بر حديثي كه از مناقب خوارزمي نقل كرديم به اين حديث نيز اشاره کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله، فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام. حاكم حسكاني در شواهد التنزيل، ۱/۱۳۷، ح ۱۴۷، ذيل آيه ۱۴۹، سوره بقره حديث را اينگونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمته و الى يوسف في اجتماعه، فلينظر الى علي بن ابي طالب. حمويني در فرائد السمطين، ۱/۱۷۰، ح ۱۳۱، سمط ۱ باب ۳۵، ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۴۲/۳۱۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب نيز حديث را با همان الفاظي كه از مناقب خوارزمي نقل كرديم آورده اند. در نور الابصار، ص ۲۰، باب ۱. شبلنجي حديث را با اين الفاظ آورده است: فقال ابوبكر: انا لا اتقدم على رجل قال في حقه رسول الله صلى الله عليه وآله: من اراد ان ينظر الى آدم و الى يوسف و حسنه الى موسى و صلاته و الى عيس و زهده و الى محمد صلى الله عليه وآله و خلقه فلينظر الى علي. سيد شريف جرجاني در شرح المواقف، ۸/۳۶۹، مرصد ۴، مقصد ۵ مي نويسد: الثاني عشر قوله عليه السلام من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته، فلينظر الى ابن ابي طالب. تفتازاني در شرح المقاصد، ۵/۲۹۶، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۶، حديث را اينگونه نقل مي كند: من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في

هيبتة و الی عیسی فی عبادته، فلینظر الی علی بن ابی طالب. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۷/۲۲۰، خطبه ۱۰۸، فصل فی الکلام علی الالتفات، حدیث را اینگونه نقل کرده است: و روی المحدثون ایضا عنه علیه السّلام أنّه قال: من اراد ان ینظر الی نوح فی عزمه و موسی فی علمه و عیسی فی ورعه، فلینظر الی علی بن ابی طالب. و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، ۶/۶۹۳، رقم ۸۳۹۷، شرح حال مسعر بن یحیی النهدی، اینچنین نقل نموده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه فلینظر الی علی علیه السّلام

مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقوائه (فی حکمته) و الى ابراهيم في خلته (فی حلمه) و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام».

(هر کس می خواهد نظر کند آدم را در علمش (یعنی از کمیت و کیفیت علم آدم بهر مند گردد) به علم علی توجه کند و هر کس که می خواهد حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) یا حکم حکمت او را ببند و خلت و حل ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند، پس نظر کند به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام)

و میر سید علی همدانی شافعی در مودت هشتم از موده القربی(۱) این حدیث شریف را با زیادتی هائی نقل می نماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

فان فيه تسعين خصله من خصال الانبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها في احد غيره.

ص: ۲۷۹

۱- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۸، (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۶، و ۳۰۷، ح ۸۷۴، باب ۵۶، همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من اراد ان ينظر الى اسرافيل في هيئته و الى ميكائيل في رتبته و الى جبرائيل في جلالته و الى آدم في علمه و الى نوح في خشيته و الى ابراهيم في خلته و الى يعقوب في حزنه و الى يوسف في جكماله و الى موسى في مناجاته و الى ايوب في صبره و الى يحيى في زهده و الى عيسى في عبادته و الى يونس في ورعه و الى محمد صلى الله عليه وآله في خلقه، فلينظر الى علي، فان فيه تسعين خصله من خصال الانبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها احد غيره.

(پس به درستی که در علی علیه السلام نود خصلت از

خصال انبیاء می باشد که خداوند در او جمع کرده نه در غیر او)

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

و شیخ فقیه محدث شام صدر الحفظ محمد بن یوسف گنجی شافعی (۱) پس از نقل حدیث خود به عنوان قلت بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی به آدم در علم او، برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم و صفت هر چیزی را، هم چنانکه در سوره بقره فرماید {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} (بقره/۳۱) خدا همه اسماء را به آدم تعلیم داد. و هم چنین نیست چیزی و نه حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی می باشد علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن به واسطه همین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع به خلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر می دهد که فرمود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**. (بقره/۳۰. من در زمین خلیفه خواهم گماشت)

پس هر انسان با ذوقی تشبیه حضرت علی به آدم را می فهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت

ص: ۲۸۰

۱- قلت: تشبیه لعلی علیه السلام بآدم فی علمه لان الله علم آدم صفة كل شیء كما قال عزوجل: {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} فما من شیء و لا حادثه و لا واقعه الا و عند علی علیه السلام فیها علم و له فی استنباط معناها فهمو و شبهه بنوح فی حکمته او فی روایه فی حکمه و کأنه اصح، لان علیاً علیه السلام کان شدیداً علی الکافرین رثوفا بالمؤمنین كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله: {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السلام علی الکافرین فقوله: {وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا} و شبهه فی الحلم بابراهیم علیه السلام خلیل الرحمان كما وصفه الله تعالی بقوله {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ} فكان متخلقا بأخلاق الأنبياء متصفا بصفات الاصفیاء.

گردید، علی علیه السلام هم افضل و برتر از همه خلائق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد.

و تشبیه نمودن علی را به نوح در حکمت آن کانه می خواهد برساند که علی علیه السلام بر کفار شدید و بر مؤمنین رؤف بوده هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} (فتح ۲۹) (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السلام نازل گردیده چنانچه قبلاً عرض نمودم).

و نوح نسبت به کفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر می دهد:

{وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا} (نوح/۲۶)

(نوح عرض کرد: پروردگارا مگذار در زمین از کافران دیاری را)

و تشبیه نمودن علی علیه السلام را به حلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را به این صفت وصف نموده که: {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ} (توبه ۱۱۴) (به درستی که ابراهیم هر آینه بردبار بود).

این تشبیهات می رساند که علی علیه السلام متخلّق به اخلاق انبیاء و متّصف به صفات اصفیاء بوده انتهى.

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد مستفاد می شود که امیر المؤمنین علیه السلام جامع جمیع صفات عالیّه ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء می باشد، پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبویه باشد.

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیت علی علیه السلام بر انبیاء عظام (به استثناء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله) زیرا وقتی با هر یک از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه به آن نبی مساوی باشد و به فضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم می آید که افضل از همه انبیاء باشد. چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۱) بعد از نقل حدیث تصریح به این معنی نموده و توضیحا گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نموده است برای علی علیه السلام به این حدیث، علمی شبیه علم آدم و تقوایی شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید:

«و تعلوا هذه الصفات الى اوج العلی حيث شَبَّهها بهؤلاء الانبياء المرسلين من الصفات المذكوره»

(بلند می کند این اوصاف حمیده علی علیه السلام را به منتها درجه رفعت و علو شأن زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله تشبیه کرده است آن حضرت را به انبیای مرسلین از حیث صفات)

آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حالتی که این معنی مورد قبول و اعتراف

ص: ۲۸۲

۱- فقد اثبت النبي صلی الله علیه و آله لعلی بهذا الحديث علما يشبه علم آدم و تقوی یشبه تقوی نوح و حلما یشبه حلم ابراهیم و هیبه موسی و عبادت تشبیه عبادت عبسی و فی هذا تصریح لعلی علیه السلام بعلمه و تقواه و حلمه و هیبت و عبادت و تعلوا هذا الصفات الى اوج العلا حيث شبه بهؤلاء الانبياء المرسلين من الصفات المذكوره و المناقب المعدوده. مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، ص ۹۷ و ۹۸، باب ۱ فصل ۶.

رجال بزرگ از علمای خودتان می باشد. چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۰ ینابیع الموده (۱) از مناقب خوارزمی از محمد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام حنابله اهل سنت) که می گفت:

«ما جاء لاحد من الصحابه من الفضائل مثل ما لعلی بن ابی طالب»

(نیامده است از برای احدی از صحابه از فضایل مثل آنچه برای علی بن ابی طالب آمده است)

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲ کفایه الطالب (۲) مسندا از محمد بن منصور طوسی به این طریق از امام احمد نقل نموده که گفت:

«ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ما جاء لعلی بن ابی طالب»

ص: ۲۸۳

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۳، ح ۲ باب ۴۰.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۳، باب ۶۲ و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۴۱۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۱۶، ح ۴۵۷۲، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام ثعلبی در الکشف و البیان، ۴/۸۱، ذیل آیه ۵۷، سوره مائده ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۰، باب ۹، فصل ۲، ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۹۹، حوادث سال ۴۰، ذکر بعض سیرته (امیر المؤمنین علی بن ابی طالب) برهان الدین حلبی در السیره الحلبیه، ۲/۲۰۷، باب غزوه بنی سلیم، سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۸، خلافه علی بن ابی طالب علیه السلام فصل فی الأحادیث الواردة فی فضله، حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۶-۲۷، ح ۷ و ۹، مقدمه مؤلف، فصل ۱، قول بعض الصحابه فی تفضیل علی علیه السلام زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۸۰، سمط ۱ قسم ۲، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر نسبه علیه السلام من رسول الله صلی الله علیه و آله حموی در فرائد السمطین، ۱/۳۷۹، ح ۳۰۹، سمط ۱ باب ۶۹، ذهبی در تاریخ اسلام عهد خلفاء الراشدین، ۳۰/۶۳۸، شرح حال علی بن ابی طالب محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۶، باب ۱، فصل ۷ خوارزمی در مناقب، ص ۳۴، ح ۴، مقدمه همین جلد را از احمد بن حنبل نقل کرده اند.

(نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا آن چیزی که برای علی بن ابی طالب آمده است.)

قول به فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام اختصاص به امام احمد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما تصدیق این معنی را نموده اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) گوید:

«أنه عليه السّلام كان أولى بالامر و احقّ لا على وجه النص بل على وجه الافضليه فأنه افضل البشر بعد رسول الله و احقّ بالخلافه من جميع المسلمين»

(علی علیه السّلام اولی و احق به امر ولایت بود از جهت فضیلت نه از جهت نص؛ زیرا که او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله و احق به مقام خلافت از تمام مسلمانان.)

شما را به ذات ذو الجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی انصافی نیست که فقط روی عادت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده اند مقدم دارند به چنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا عقلاء و فضلاء به مقدار فکر و فهم گذشتگان نمی خندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضول به تمام معنی را بر مسند خلافت برقرار نمایند و لا اقل در سقیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خبر نمایند. تا به کلّی متروک گردد؟

ص: ۲۸۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۴۰، خطبه ۲ (من خطبه له علیه السّلام بعد انصرافه من صفین) شرح جمله و فیهم الوصیه و الوراثة.

مخالفین گویند تمسک به اجماع حق است؟

حافظ: ما بی انصافیم یا جنابعالی که می فرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده اند واقعا شما همه ما را بی فکر و نادان و مقلد بی پر و پا فرض کرده اید کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند، حتی مولانا علی کرم الله وجهه! مخالفین گویند تمسک باجماع حق است؟

بدیهی است اجماع امت حجّه است و اطاعت آن اجماع واجب زیرا که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«لا تجتمع امتی علی الخطاء لا تجتمع امتی علی الضلاله»

(امت من بر خطا و ضلالت و گمراهی می نمایند)

پس ما کورکورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعاً صحّه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.

داعی: اصلاً بفرمائید دلیل بر حقیقت خلافت بعد از رسول اکرم چیست - یعنی خلافت به چه دلیل ثابت می گردد.

حافظ: بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله اجماع تمام امت می باشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود می آورد کبر سن و شیخوخت است که حق تقدم را به ابی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه با تمام فضل و کمال و نزدیکی به رسول الله صلی الله علیه وآله که مورد قبول

ص: ۲۸۵

تمام ائمت است به واسطه صغر سن و جوانی عقب ماند و انصافاً حق نبود جوان نوری تقدّم بر

کبار از صحابه پیدا نماید و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه نقص نمی دانیم چون که افضلیت آن جناب عند العموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نموده که فرمود: «لا یجتمع النبوه و الملک فی اهل بیت واحد» (نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نخواهد شد) علی کرم الله وجهه را از مقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمی شد واجد مقام خلافت گردد.

داعی: خیلی اسباب تحیر و تعجب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما مردمان دانشمند فهمیده شنیده می شود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اید که چشم بسته بدون تفکر حق را پشت سر انداخته و تفوه به دلائلی می کنید که یضحک به الثکلی می باشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید می دانید که این قبیل دلائل پوچ و تشبّث بحشیش است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمی شوید ساعتی لباس تعصّب و تسنّن را از خود دور و در دلایل علماء بزرگ شیعه مقابل دلایل بی پروا منصفانه تعمق و تدقّق نمائید.

نه تنها عوام شما بی خبر از دلائل هستند، بلکه هر کجا با علماء شما صحبت نمودم، آنها را بی خبر از دلائل امامیه و غرق در تعصّب دیدم. این نیست مگر از جهت آنکه کتاب‌های معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه های شما برای مطالعه دیده نمی شود بلکه یکدیگر را منع می کنند از

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنی در بازار کتاب فروشها نام هر یک از کتب معتبره علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه کتب عالیه ای را که علماء اهل تسنن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمی گذارند و اگر هم گاهی تصادفاً به کتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون با نظر کینه و عداوت مطالعه می نمائید بقسمی عصبانی و متأثر می شوید که نمی خواهید به هاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل به دست آید ولی بر عکس از طرف ما جامعه شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفاسیری که به قلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منازل و کتابخانه های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد.

اینک داعی نظر به وظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور نمایند واقعا دلائل شما متقن و غیر قابل ردّ است به اقتضای وقت مجلس مختصراً جواب عرض نمایم.

دلائل ردّ اجماع

اولاً فرمودید اجماع امت حجّت و دلیل محکم است به استناد حدیثی که شاهد آوردید.

البته شما خود بهتر می دانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افادهٔ عموم می کند پس معنای حدیث (بر فرض صحت آن) چنین می شود که تمام امت من اجتماع بر خطاء و گمراهی نمی کنند.

یعنی هرگاه کافهٔ امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند آن امر خطاء نمی باشد.

ما هم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی، منتج نتیجه خواهد بود. زیرا که خداوند از خواص این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق می باشند یعنی حجّت و نمایندۀ خدا حتما در میان آنها می باشد و قطعا در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجّت خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاء و ضلالت بیمایند.

اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابداددالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و به امت واگذار نموده باشد.

و اگر قول و عقیدهٔ جنابعالی صحیح باشد که آن حضرت صاحب دین کامل و اکمل با بیان «لا تجتمع امتی علی الخطاء و یا علی الضلاله» حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابداددالت ندارد) قطعا این حق عموم امت است؛ یعنی مسلمین عموما چون در امر خلافت ذی نفع هستند، لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند؛ یعنی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برای اجماع عموم امت به خلافت برقرار نمایند.

اینک از شما سؤال می‌نمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در سر پوشیده کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ابی بکر بر خواست چنین اجماعی که تمام مسلمین متفقا رأی داده باشند، واقع شده یا خیر.

حافظ: بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال و اندی که ابی بکر رضی الله عنه به مسند خلافت بر قرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و انقیاد فرمانبرداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقایق است.

داعی: واقعا در جواب مغلطه فرمودید سؤال مخلص راجع به تمام دوره خلافت ابی بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه بنی ساعده در وقت رأی دادن به خلافت ابی بکر، اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یا فقط چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را می‌دادند در آن سر پوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند؟ (۱)

ص: ۲۸۹

۱- در مورد سقیفه باید به چند مسئله توجه کرد: ۱- اجتماع در سقیفه بر خلاف امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود زیرا آن حضرت مسلمانان را امر به شرکت در لشکر اسامه کرده بودند و حتی امر فرموده بود که لشکر حرکت کند در بعضی روایات تصریح شده که آن حضرت متخلفین جیش اسامه را لعنت فرمود «جهزوا جیش اسامه! لعن الله من تخلف عنه» (الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۲۳، المقدمه الرابعه) و نیز در روایت دیگر فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین بیان کرده اند: «انفذوا جیش اسامه» (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲/۵۷، باب ذکر بعث النبی صلی الله علیه و آله اسامه قبل الموت..) و ج ۸/۶۲، ترجمه ۵۹۶، اسامه بن زید بن حارثه...؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ۲/۱۱۳، الوفاه؛ تاریخ ذهبی، ۳/۱۹، جیش اسامه بن زید) و دیگران با اجتهاد خود از سپاه اسامه جدا شده یا از حرکت باز ایستاده بودند که همه اینها مخالفت صریح با امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در قرآن کریم درباره کسانی که در مقابل دستور خدا و رسولش عصیان و سرکشی کند چنین فرموده است: { وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ } (نساء/۱۴)، { وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا- مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا مُبِينًا } (احزاب/۳۶) { ... وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَلَدًا } (ص/۲۳) و لذا کسانی که از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کرده اند صلاحیت انتخاب جانشینی پیامبر را ندارند. ۲- از جهت مکانی سقیفه حمل اجتماع مسلمانان در مسائل هم نبوده است بلکه همانطور که از اسم آن مشخص است مکانی مخصوص اجتماع انصار بوده است و ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح بدون دعوت در جمع آنان وارد شدند و لذا مکانی که محل اجتماع یک گروه خاص است را نمی‌توان به عنوان امام مسلمانان به حساب آورد. در حالی که محل تصمیمات مردم مدینه، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. ۳- با فرض اینکه در پیذیریم اجتماعی برای انتخاب خلیفه مسلمین انجام شده باشد. حتی در این صورت نیز در آنجا اجماعی صورت نگرفته است در حالی که صحبت‌هایی که در آنجا انجام شد نشان دهنده این معنا است. و کسانی مانند سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بوده با آن موقعیت خاص با این موضوع مخالف بوده است و اشخاصی نیز مانند حباب بن منذر در مخالفت انصار با خلافت آن سه نفر سخنرانی می‌کردند. و این نشان دهنده عدم اجماع حتی در سقیفه می‌باشد. ۴- در آن اجتماع از مهاجران فقط سه نفر حضور داشته اند چطور می‌توان یک چنین جمعی اجماع مهاجران و انصار تعبیر کرد در حالی که از بنی هاشم که خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و دیگر صحابه که در خانه فاطمه زهرا اجتماع کرده و نیز افرادی

که به تبعیت از حکام رسول الله در لشکر اسامه بوده اند و خود اسامه که امیر لشکر بود هرگز به چنین انتخابی راضی نبودند.

«محقق»

حافظ: بدیهی است آن عدۀ قلیل کبار از صحابه بودند ولی به مرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید. شما را به خدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود به اینکه صراط

ص: ۲۹۰

مستقیم و راه راست را به روی امت باز نماید، این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و به امت حافظ: بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند ولی به مرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید. شما را به خدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود به اینکه صراط مستقیم و راه راست را به روی امت باز نماید، این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و به امت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها با دیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیلۀ اوس روی عداوتی که با قبیلۀ خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو بیفتند و سعد بن عبادۀ امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم به مرور از ترس و یا طمع تسلیم گردند و حکومتی برقرار گردد که امشب جنابعالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارید؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر و رأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر دسیسه ای در کار نبود و سیاست بازی و قراردادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود، چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر با عظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی در او راه نداشته باشد.

چنانچه در میان ملل راقیۀ جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعلام عمومی می نمایند و برأی عموم ملت احترام می گذارند، رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

اگر به تاریخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیسی که به دست چند نفر بر گزار شود نمی بینید، بلکه جهان داران تمدن و دانشمندان با فکر، به این عمل خندانند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در یک سر

پوشیده کوچک، اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پرویا تعصّب با پافشاری و ایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حَقّائیت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دستۀ کوچک چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات یک ملت و امت را به دست یک نفر دادند حق و بایستی حتما مورد تبعیت قرار گیرد؟

حافظ: چرا بی لطفی می کنید مراد از اجماع، اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی: اینکه فرمودید مراد از اجماع، اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکم و بی دلیل و منطق است، زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید. بفرمائید از کجای این حدیث که محل اتّکاء شما است عقلاء و کبار صحابه بیرون می آید شما حدیث را به خیال خود معنی می کنید که عقلاء و دانشمندان با نظر عجیب به آن می نگرند و حال آنکه عرض کردم یاء نسبت در امتی عمومیت را میسراند نه خصوصیت عدّه قلیلی از صحابه را و لو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم به فرمودۀ شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عدّه ای بودند که در سر پوشیده کوچک سقیفه به پیشوائی ابو بکر و عمر و ابو عبیده گور کن (جراح) رأی دادند و بیعت نمودند؟

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟ آیا تمام عقلاء قوم

و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه آن هم در سر پوشیده کوچک سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟

حافظ: چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی به کار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابو بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عده ای از انصار در آنجا جمع شده اند با عجله خود را رسانیدند صحبت هائی نمودند. عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابو بکر بیعت نماید عده ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند، ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عباده نموده بیعت ننموده از سقیفه خارج شدند. این بود جهت عجله در این کار.

داعی: پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست به عمر و ابو عبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند تو اولی و البق هستی. روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عده ای از قبیله اوس بودند روی سابقه عداوتی که با خزرجها داشتند (۱) برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده

ص: ۲۹۳

۱- قبل از هجرت بین اوس و خزرج جنگهای زیادی به وجود آمده بود که یکی از بزرگترین آنان حرب البعث بوده است و خاطره تلخ آن در ذهن انصار باقی مانده بود تا جایی که یهود از آن به عنوان وسیله ای برای اختلاف بین اوس و خزرج انتقادی کردند، به طوری که در سال اول هجرت زمانی که عده ای از اوس و خزرج با یکدیگر نشستند و با یکدیگر صحبت می کردند شخص یهودی به نام شاس بن قیس بر آنها عبور کرد و از صمیمیت و اجتماع آنها با هم ناراحت شد پس به جوان یهودی امر کرد که در میان آنها بنشیند و خاطرات جنگ بعثت را یاد آوری کند و او نیز چنین کرد و با این کار او، نزاع بین اوس و خزرج در گرفت و به یکدیگر تخاصم می کردند و به یکدیگر غضب کرده و هر کدام به دنبال سلاح خود رفتند در محل هر قبیله اجتماع عظیمی به وجود آمد که اگر پیامبر متوجه آنها نمی شد و آنها را متذکر نمی کرد، جنگ بزرگی به وجود می آمد که این احادیث را مفسرین اهل تسنن ذیل آیه ۱۰۱ سوره آل عمران { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطْيَعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ } ذکر کرده اند. (تفسیر بیضاوی، ۲/۷۲، تفسیر بغوی، ۱/۳۳۱ و الکشاف، ۱/۴۵۰ و...) و حتی وقایع بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمت را به منذر بن معاذ بزرگ اوس واگذار کردند، اوسیه نزد او می رفتند و به او هم پیمانی نبی قریضه را در جنگ بعثت و حدائق و غیره یاد آوری می کردند از او می خواستند که رعایت آنان را کند ولی این صحابی بزرگوار آن طور حکم کرد که رضای خدای متعال و رسولش بود که در کتب اهل تسنن ذیل جریان حکمیت سعد بن معاذ در جریان جنگ بنی قریظه بیان شده است.

امیر نگردهد بیعت نمودند تا بعدها به مرور توسعه پیدا نمود و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود می بایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسأله اجماع صورت حقیقت پیدا کند.

حافظ: عرض کردم به واسطه آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند و هر یک می خواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند بدیهی است کوچکترین غفلت به نفع انصار تمام می شد و دست مهاجرین از کار کوتاه می گردید به همین جهت ناچار بودند تعجیل در عمل نمایند.

ص: ۲۹۴

داعی: ما هم غمض عین نموده بگفتنه شما تسلیم می شویم و از فرموده خودتان اتخاذ سند می کنیم و بنا بر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در صفحه ۴۵۷ جلد دوم تاریخ (۱) خود و دیگران نوشته اند

ص: ۲۹۵

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۵۵-۴۵۶، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر الخبر عما جرى بين المهاجرين و الأنصار في امر الإمارة. طبری جریان را این گونه نقل کرده است: عن عبد الن بن عبد الرحمن ابن ابی عمره الانصاری ان النبی علیه السلام لما قبض اجتمعت الأنصار فی سقیفه بنی ساعده فقالوا نولی هذا الأمر بعد محمد صلی الله علیه وآله سعد بن عبادہ... و اتی عمر الخبر... فأرسل الی ابی بکر ان اخرج الی فأرسل الیه انی مشتغل، فأرسل الیه انه قد حدث امر لا بد لك من حضوره، فخرج الیه قال: اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفه بنی ساعده یردون ان یولوا هذا الأمر سعد بن عبادہ... همچنین در همین جلد، ص ۴۵۸ می نویسد: و لما رأی الأوس ما صنع بشیر بن سعد و ما تدعوا الیه قریش و تتطب الخزرج من تأمیر سعد بن عبادہ قال: بعضهم لبعض و فیهم اسید بن حضیر و كان احد النقباء: و الله لئن ولیتها الخزرج علیکم مره لا زالت لهم علیکم بذلك الفضیله و لا جعلوا لکم معهم فیها نصیباً. آنچه از طبری نقل کردیم تصریح ندارد که اوس و خزرج می خواستند برای خود امیر تعیین کنند، اما به اختلاف این دو قبیله در تعیین امیر اشاره دارد، لکن آنچه از فتح الباری نقل می کنیم صراحت در مطلب دارد. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۳۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل ابی بکر بعد النبی، باب قول النبی «لو كنت متخذاً خلیلاً» ذیل حدیث ۳۶۶۸، در اینکه اجتماع سقیفه برای این و بده است که اوس و خزرج برای خود امیر تعیین کنند، این گونه نقل می کند: قوله (لو اجتمعت الانصار الی سعد بن عبادہ فی سقیفه بنی ساعده) هو سعد بن عبادہ بن ديلم بن حارثه الخزرجی ثم الساعدی و كان كبير الخزرج فی ذلك الوقت و ذکر ابن اسحاق فی آخر السیره ان اسید بن حضیر فی بنی عبد الاشهل انحازوا الی ابی بکر و من معه و هؤلاء من الأوس و فی حدیث ابن عباس عن عمر: تخلفت عنا الأنصار بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده فیجمع بأنهم اجتمعوا اولاً- ثم افرقوا، و ذلك ان الخزرج و الأوس كانوا فریقین و كان بينهم فی الجاهلیه من الحروب ما هو مشهور، فزال ذلك بالاسلام و بقى من ذلك شیء فی النفوس، فكانهم اجتمعوا اولاً فلما رأى أسید و من معه من الاوس ابابکر و من معه افرقوا من الخزرج اثاراً لتأمیر المهاجرین علیهم دون الخزرج.

مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابو بکر و عمر خود را به مجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف به نفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر می دادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه به فرموده شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت می گذشت ما هم با شما هم صدا شده و می گوئیم به مکه و یمن مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابو بکر و عمر خود را به مجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف به نفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر می دادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه به فرموده شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت می گذشت ما هم با شما هم صدا شده و می گوئیم به مکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رسی نداشتند. آیا به اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رسی نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند، بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان، امیر لشکر اردو، اسامه بن زید بود که رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو قرار داد که از جمله آنها ابوبکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند که وقتی شنید دسیسه ای به کار رفته و به دست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است برپا نموده اید با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید.

عمر جهت میل پیدا کردن پیش آمد گفت:

اسامه، کار تمام شده و بیعت واقع گردیده شق عصا منما تو هم بیعت بنما. اسامه متغیر شد گفت: پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم، چگونه امیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما به امارت و ریاست برگزیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد؟! تا آخر محاجّه که نمی خواهم زیاد طول کلام بدهم، (۱) غرض شاهد حال بود.

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت می گذشت، آقایان، از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود؟! چرا علی علیه السّلام را که به اتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عمّ اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و مورد توصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟

حافظ: گمان می کنم اوضاع به قسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی: بی لطفی می فرمائید فرصت داشتند ولی عمدا نخواستند علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ: دلیل شما بر تعدّد عمل آنها چه بوده.

ص: ۲۹۷

۱- شیخ طبرسی، این جریان تاریخی را با کمی اختلاف در عبارت در کتاب الاحتجاج (۱/۱۱۴) در ترجمه سلیم بن قیس هلالی بیان کرده است. «تحقیق»

داعی: بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تا در خانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.

حافظ: قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی: باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمائید به صفحه ۴۵۶ جلد دوم تاریخ (۱) بزرگ محمد بن جریر طبری که از

ص: ۲۹۸

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۵۵-۴۵۶، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر خبر عما جری بین المهاجرین و الأنصار فی امر الاماره متن حدیث را در همین مجلست نقل کردیم. و نیز ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۸ و ۳۲۹، حوادث سنه ۱۱ هجری، حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر می نویسد: ... و سمع عمر الخبر فأتی منزل النبی و ابو بکر فیه، فأرسل الیه ان اخرج الی فأرسل الیه انی مشغول، فقال عمر قد حدث امر لابد لك من حضوره...، ابی مخنف در تراخی خود، ۱/۳۹، کتاب السقیفه، ما جری بین المهاجرین و الأنصار فی امر الإمامه فی سقیفه بنی ساعده، جریان را این گونه نقل کرده است: و أتى عمر الخبر فأقبل الی منزل النبی فأرسل الی ابی بکر و ابو بکر فی الدار و علی بن ابی طالب علیه السلام دائب فی جهاز رسول الله صلی الله علیه وآله فأرسل الی ابی بکر أن اخرج الی فأرسل الیه انی مشغول، فأرسل الیه انه قد حدث امر لابد لك من حضوره، فخرج الیه فقال: اما علمت ان الأنصار قد اجتمعت فی سقیفه بنی ساعده یریدون ان یولوا هذا الأمر سعد بن عبادہ و احسنهم مقاله ان یقول: منا امیر و من قریش امیر، فمضیا مسرعین نحوهم... ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۳۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل ابی بکر بعد النبی صلی الله علیه وآله باب قول النبی صلی الله علیه وآله «لو كنت متخذاً خلیلاً» ذیل حدیث ۳۶۶۸، چنین نقل کرده است: و فی روایه ابن عباس المذكوره فقلت له یا ابابکر انطلق بنا الی اخواننا من الأنصار. و زاد ابو یعلی من روایه مالک عن الزهری فیه، فبینما نحن فی منزل رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رجل ینادی من وراء الجدار ان اخرج الی یا ابن الخطاب. فقلت: الیک عنی فإنا عنک مشاغل؛ یعنی بأمر رسول لاله فقال له انه قد حدث امر، فان الأنصار اجتمعوا فی سقیفه بنی ساعده فأدرکواهم قبل ان یحدثوا امرأً یكون فیه حرب. فقلت لأبى بکر انطلق - فذکره - قال: فانطلقنا نؤمهم... همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۲۸۲۲، رقم ۳۳۹۸، شرح حال عبد الله بن عتیق (ابوبکر) و ابن حبان در صحیح خود ۲/۱۵۵، ح ۴۱۴، باب حق الوالدین، ذکر الزجر عن ان یرغب المرء عن الآباء... حدیث را همانند ابن حجر نقل کرده اند.

اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که می نویسد عمر آمد به در خانه پیغمبر داخل نشد پیغام داد به ابی بکر زود بیا کار لازم دارم ابو بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمی پیش آمده وجود تو لازم است.

ابو بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه به او خبر داد و گفت لازم است به فوریت به آنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیده (گورکن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد اتکاء شما باشد؟ شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبوده عمر تا در خانه پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را به سمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ابو بکر عقل کل منحصر به فرد در امت پیغمبر بود! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه نفر (ابو بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جراح) برقرار شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر

در شهری و لو پایتخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بر وجود فردی به ریاست و سلطنت و یا خلافت، بر سایر عقلاء و علماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنمایند؟! یا رأی یک دسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند بر سایر عقلاء مطاع باشد، آیا خفه کردن افکار یک ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته ای جایز است؟!

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست، آنها را رافضی و مشرک و نجس بخوانند، قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمتی درباره آنها فروگذار ننمایند!

شما می فرمائید پیغمبر امر خلافت را به امت (یا به قول شما به عقلای امت) واگذار نمود، شما را به خدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ابو بکر و عمر و ابو عیبه (قبر کن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم به یک نفر گردیدند، بر عامه مسلمانان واجب است راه آنها را بپیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند، چرا با همه اصحاب شور نمودند، آنها کافر و مردود و مهدور الدّم گردند؟

واقع نشدن اجماع به اتفاق فریقین

آقایان اگر قدری فکر کنید و جامهٔ تعصب را بر کنید و در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی می‌دانید ما بین اقلیت و اکثریت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شورا برای امر مهمی منعقد گردد عدّه کمی رأی بدهند می‌گویند اقلیت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند می‌گویند رأی اکثریت بود و اگر همگی بالاتفاق در یک جلسه رأی داند می‌گویند اجماع واقع شد یعنی حتی یک نفر هم مخالف نبود.

شما را به خدا قسم در سقیفه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ابو بکر رأی دادند؟ اگر حق رأی را مطابق خواستهٔ شما جبرا از تمام امت سلب نمائیم و با شما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت می‌نمود، شما را به ذات پروردگار قسم می‌دهم آیا اجماعی که تمام عقلای مدینه و کبار از صحابه متفقاً رأی به خلافت ابو بکر داده باشند واقع شد؟ آیا همان جماعت کمی هم که در سقیفه حاضر بودند همگی رأی دادند؟ قطعاً جواب منفی است؛ چنانچه صاحب مواقف^(۱) خود معترف است در خلافت

ص: ۳۰۱

۱- و اذا ثبت حصول الامامه بالاختیار و البيعه، فاعلم ان ذلك لا يفتقر الى الاجماع... بل الواحد و الاثنین من اهل الحل و العقد كاف فی ثبوت الامامه... و ذلك لعلمنا ان الصحابه مع صلابتهم فی الدین اکتفواہ بذلك، کعقد عمر لأبی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم یشرطوا اجتماع من فی المدینه (من اهل الحل و العقد) فضلا عن اجماع الأمه. المواقف، قاضی ایجی، مرصد ۴، مقصد ۳ فیما ثبت به الامامه (با استفاده از شرح المواقف جرجانی، ۸/۳۵۲).

ابو بکر اجماعی واقع نشده حتی در خود مدینه و از اهل حلّ و عقد! زیرا که سعد بن عبادہ انصاری و اولاد او و خواصّ از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام تا شش ماه مخالفت نموده، زیر بار نرفتند.

واقعا از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه به تاریخ می کنیم می بینیم که در خود مدینه منوره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابو بکر متّحدا رأی داده باشند واقع نگردید.

غالب روایات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی (۱)

و ابن ابی الحدید معتزلی (۲) و طبری (۳) و بخاری (۴) و

ص: ۳۰۲

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۶۷، باب خلفاء الراشدین، ابوبکر الصّدیق، فصل فی مبايعته. سیوطی جریان را از زبان خلیفه دوم این گونه نقل می کند: روی الشیخان ان عمر بن خطاب خب الناس مرجعه من الحج فقال فی خطبته: قد بلغنی ان فلانا منکم یقول: لو مات عمر بايعت فلاناً. قال یغترنّ امرء ان یقول ان بیعه ابی بکر کانت فلتة. ألا و انها قد کانت کذلک، الا ان الله وقی شرها و لیس فیکم الیوم من تقطع الیه الأعناق مثل ابی بکر و انه کان من خیرنا حین توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان علیا و الزبیر و من معهما تخلفوا فی بیت فاطمه و تخلفت الأنصار عنا بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۱۰۱۲، و ۲۸ خطبه ۶۶ (من کلام له فی معنی الأنصار). ابن ابی الحدید به مناسبتی جریان را از سقیفه نقل می کند که اثبات می و شد بر خلافت ابوبکر اجماعی صورت نگرفته، بلکه مخالفت های جدی نیز وجود داشته است. در اینجا به گزیده برخی از عبارات اشاره می کنیم: ... و حمل سعد بن عبادہ و هو مریض فادخل الی منزله فامتنع من البیعه فی ذلک الیوم و فیما بعده و اراد عمر ان یکرهه علیها.. سپس در ادامه می نویسد: و ذهب عمر و معه عصابه الی بیت فاطمه منهم اسید بن حضیر و سمله بن اسلم فقال لهم: انطلقوا فبايعوا فأبوا عیه و خرج الیهم الزبیر بسیفه فقال عمر: علیکم الکلب! فوثب علیه سلمه بن اسلم فأخذ السیف من یده فضرب به الجدار ثم انطلقوا به بعلی و معها بنوهاشم و علی یقول: انا عبد الله و اخو رسول الله، حتی انتھوا به الی ابی بکر، فقیل له: بايع! فقال: انا حق بهذا منکم، لا ابایع و انتم اولی بالبیعه لی... و نیز در تاریخ ابی مخنف، ۱/۴۱، و ۴۲، کتاب السقیفه، ما جرى بین المهاجرین و الأنصار فی امر الإمارة فی سقیفه بنی ساعده، جریان تخلف سعد بن عبادہ از بیت را ذکر کرده است.

۳- تاریخ طبری، ۲/۴۴۳-۴۴۴، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر الأخبار الواردة بالیوم الذی توفی فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله. طبری در پایان حدیثی این جمله را نقل می کند: فقالت الانصار او بعض الأنصار لا نبایع الا علیاً. سپس این حدیث را نقل کرده است: عن زیاد بن کلب قال اتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیہ طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال: و لله لأحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه... سپس در پایان حدیثی را از حمید بن عبد الرحمن الحمیری نقل کرده این جملات را آورده است: خذوا سیف الزبیر فاضربوا به الحجر. قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً. و قال لتبایعان و انما طائعان او لتبایعان و انما کارهان...

۴- صحیح بخاری، ۸/۵۸۷ ح ۱۶۷۴، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الرده، باب رجم الحبلی من الزناء اذا أحصنت. بخاری به نقل از خلیفه دوم می نویسد: ... ثم انه بلغنی ان قائلًا- منکم يقول و الله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعه ابی بکر فلتة و تمت. الا- و انها قد كانت كذلك و لكن الله و قی شرها و ليس منکم من تقطع الأعناق اليه مثل ابی بکر. من بايع رجلا من غير مشوره من المسلمین فلا يبايع هو و لا الذی بايعه تغره ان يقتلا و انه كان من خیرنا حين توفی الله نبیه صلی الله علیه و آله الا- ان الانصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم فی سقیفه بنی ساعده و خالف عنا علی و زبیر و من معهما.. در کلام خلیفه دوم دو عبارت وجود دارد که اثبات می کند در امر خلافت ابوبکر اجماعی صورت نگرفته است: اول: «ولیس منکم من تقطع الأعناق اليه مثل بابی بکر من بايع رجلاً من غير مشوره من المسلمین فلا يبايع هو». نتیجه این جمله آن است که اگر کسی بخواهد همانند ابی بکر بدون مشورت با مسلمین بوده و در امر خلافت اجماعی صورت نگرفته است، لذا اصرار دارد که پس از آن کسی حق ندارد به شیوه ای که ابوبکر خلیفه شد خلافت را به دست گیرد. دوم: «خالف عنا علی و الزبیر و من معهما». در این جمله نیز مخالفت صریح امیر المومنین علیه السلام و زبیر و همراهان آنان با خلافت ابی بکر روشن است. جای تعجب است که اگر واقعا شیوه به قدرت رسیدن ابوبکر قانونی و شرعی است، چرا خلیفه دوم این روش را برای دیگران نمی پسندد و اگر شرعی و غیر قانونی نیست، چرا از حکومت غیر مشروع و غیر قانونی ابو بکر دفاع می کند و پایه های حکومت خود را بر آن استوار ساخته است؟ این نکته نیز گفتنی است که خلیفه دوم با جمله «من بايع رجلا من غير مشوره من المسلمین فلا يبايع هو» مشروعیت خلافت خود را نیز زیر سؤال برده است؛ چه اینکه ابابکر برای نصب عمر برای خلافت با چه کسی از مسلمین مشورت کرد؟ مسلم است که خلافت عمر نه با بیعت و نه با شوری بوده است. بلکه با نصب ابوبکر عمر خلیفه شد. و بنا بر گفته خود عمر خلافتی که بدون مشورت با مسلمین صورت پذیرد، باطل است. همچنین خلافت عثمان هم با این گفته عمر، مشروعیت ندارد. چه اینکه عثمان نیز بدون مشورت مسلمین و تنها با نظر چند نفر به خلافت رسید.

مسلم (۱) و غیر آنها به عبارات مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب به استثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن به خلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب به استثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن به خلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً مورد اعتراض قرار دادند!

ص: ۳۰۴

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه و آله: لا نورث ما ترکناه فهو صدقه. مسلم در ضمن حدیث به بیعت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده می نویسد: و لم یکن بایع تلک الأشهر.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند عده ای از رجال و بزرگان آنها به مسجد رفته و با ابی بکر احتجاجاتی نمودند مانند: سلمان فارسی، ابو ذرّ غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، بریده الاسلمی، خالد بن سعید بن العاص اموی (از مهاجرین)، ابو الهیثم بن التیهان، خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین (که رسول اکرم او را ذو الشهادتین لقب داد)، ابو ایوب انصاری، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف (از انصار) و هر یک از آنها در میان مسجد حجّتهای شافیه و براهین کافیه اقامه نمودند که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه مذاکرات آنها را نمی دهد.

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین اتماماً للحجّه بدین مختصر بیان اکتفا نمودیم که بدانید دلیل اجماع به کلی باطل و بی اساس است که در خود مدینه هم اجماع واقع نشد، حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است. فهرستی از بعضی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان به عرض می رسانم.

دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر

ابن حجر عسقلانی (۱) و بلاذری در تاریخ (۲) و

محمد خاوند شاه در روضه

ص: ۳۰۵

-
- ۱- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۳/۵۶، رقم ۳۱۸۰، شرح حال سعد بن عباد بن ذلیم. ابن حجر جریان را این گونه نقل کرده است: و قصته [سعد بن عباد] فی تخلفه عن بیعه ابی بکر مشهوره.
 - ۲- انساب الاشراف، بلاذری، ۲/۲۷۰، امر السقیفه. بلاذری می نویسد: المدائنی، عن عوانه و ابن جعده قال: لم یبایع خالد بن سعید ابابکر الا بعد سته اشهر... و قال غیر المدائنی بایع خالد بن ابابکر بعد شهرین. و در همین جلد، ص ۲۷۲ می نویسد: ان سعد بن عباد لم یبایع ابابکر و خرج الی الشام. و در همین جلد، ص ۲۶۸ می نویسد: ان ابابکر ارسل الی علیّ یرید البیعه فلم یبایع. در همین جلد، ص ۲۶۴، می نویسد: لما قبض نبی الله صلی الله علیه وآله انحاز الانصار الی سعد بن عباد فی سقیفه بنی ساعده و اعتزل علی و الزبیر و طلحه فی بیت فاطمه و انحاز المهاجرون الی ابی بکر و معهم اسید بن حضیر فی بنی عبد الأشهل و رسول الله صلی الله علیه وآله فی بیته یفرغ من امره.

الصفاء(۱) و ابن عبد البر در استیعاب(۲) و دیگران گویند که سعد بن عباد و طایفه خزرج و طایفه ای از قریش با ابو بکر بیعت نمودند و هیجده نفر از کبار صحابه نیز با ابو بکر بیعت نمودند و رافضی شدند و آنها شیعه علی بن ابی طالب بودند!!

اسامی آن هیجده نفر از این قرار بود ۱- سلمان فارسی ۲- ابو ذر غفاری

ص: ۳۰۶

۱- روضه الصفاء، خوانند شاه، ۴/۱۶۷۷، بخش ۲، خلفاء راشدین- سقیفه بنی ساعده. خوانند شاه جریان را این گونه نقل می کند: زمره ای از اخبار بر آنند که سعد مخالفت جمهور کرده، با صدیق بیعت نکرده و از مدینه بیرون آمد، به جانب شام رفت، بعد از مدتی به تحریک یکی از عظامای ملت مقتول شد.

۲- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۳/۹۷۳، رقم ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ابی قحافه (ابوبکر) ابن عبد البر می نویسد: تخلف عن بیعت سعد بن عباد و طائفه من الخزرج و فرقه من قریش ثم بایعوه بعد غیر سعد.. و قیل انه تخلف عنه من قریش علی و الزبیر و طلحه و خالد بن سعید بن العاص ثم بایعوه بعد و قد قیل ان علیاً لم یبایعه الا بعد موت فاطمه.

۳- مقداد بن اسود کندی ۴- عمار یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص ۶- بریده الاسلامی ۷- ابی بن کعب ۸- خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین ۹- ابو الهیثم بن التیهان ۱۰- سهل بن حنیف ۱۱- عثمان بن حنیف ذو الشهادتین ۱۲- ابو ایوب انصاری ۱۳- جابر بن عبد الله الانصاری ۱۴- حدیفه بن الیمان ۱۵- سعد بن عبادہ ۱۶- قیس بن سعد ۱۷- عبد الله بن عباس ۱۸- زید بن ارقم و یعقوبی در تاریخ خود می گوید(۱): «قد تخلف عن بیعه ابی بکر

ص: ۳۰۷

۱- تاریخ الیعقوبی، ۱/۱۲۴، خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه ابی بکر. یعقوبی پس از آنکه جریان فوق را نقل می کند، در ص ۱۲۶، از همین جلد می نویسد: و بلغ ابابکر و عمر ان جماعه من المهاجرین و الأنصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی طالب فی منزل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فأتوا فی جماعه حتی هجموا الدار و خرج علی و معه السیف فلقیه عمر فصارعه عم فصرعه و کسر سیفه و دخلوا الدار، فخرجت فاطمه فقالت: و الله لتخرجن او لأکشفن شعری و الأعجلن الی الله. فخرجوا و خرج من کان فی الدار و اقام القوم ایاماً ثم جعل الواحد بعد الواحد یبایع و لم یبایع علی الا بعد سته اشهر و قیل اربعین یوما. و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶۶، حوادث سنه ۱۱ الهجری، قصه سقیفه بنی ساعده و در السیره النبویه، ۴/۲۱۶، حادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته صلی الله علیه و آله و قبل دفنه، قصه سقیفه بنی ساعده؛ ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۴، حوادث سال ۱۰ هجری، استخلاف ابی بکر، احمد بن حنبل در سند، ۱/۵۵، آخر مسند عمر بن الخطاب، حدیث السقیفه، عبد الرزاق الصنعانی در المصنف ۵/۴۴۲، ح ۹۷۵۸، کتاب المغازی، بیعه ابی بکر و ابن حجر مکی در صواعق المحرق، ص ۱۰، باب ۱، فصل ۱ با اختلاف کمی در الفاظ در ضمن حدیثی طولانی از عمر بن الخطاب چنین نقل می کنند: ان علیا و الزبیر و من کان معهما تخلفوا فی بیت فاطمه و تخلفت الأنصار عنا بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده. ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۲۲، شرح حال ابوبکر، خلافته می نویسد: و تخلف عن بیته علی و بنو هاشم و الزبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عبادہ الانصاری. و در ۱/۳۷، شرح حال أبان بن سعید بن العاص می نویسد: و کان ابا احدٍ من تخلف عن بیعه ابی بکر. شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۱۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب ابی بکر، می نویسد: و تخلف عن بیته علی بن ابی طالب و بنو هاشم و الزبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عبادہ الانصاری. ابن حجر عسقلانی، در فتح الباری، ۷/۳۰، شرح حدیث ۳۶۶۸، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی صلی الله علیه و آله لو کنت متخذاً خلیلاً... می نویسد: ان علیا و الزبیر و من کان معهما تخلفوا فی بیت رسول الله صلی الله علیه و آله. و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۵، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر می نویسد: فقال الأنصار او بعض الأنصار لا نبایع الا علیا. قال: و تخلف علی و بنو هاشم و الزبیر و طلحه عن بیعه و قال الزبیر لا أعمد سیفا حتی یبایع علی... و الصحیح ان امیر المؤمنین علیه السلام ما بایع الا بعد سته اشهر. و اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۴۵، طریق انعقاد الامامه بنظر المؤلف می نویسد: و قد وصفنا لکم بیعه ابی بکر و کیف کان سببه و انها كانت علی العجله دون الانتظار و المشوره و ان الذی تولى عقده رجلا ن فی البدء: عمر و أبو عبیده انهم سعوا فیها و طلبوها بعد ان کان العقد للأنصار و ما کان من خلاف سعد و یمنه و قول سلمان و غره و روى ان علی بن ابی طالب لم یبایع اشهر... ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۲، کتاب العسجدہ الثانیه، سقیفه بنی ساعده، الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر می نویسد: علی و العباس و الزبیر و سعد بن عبادہ، فاما علی و العباس و الزبیر فقعدهوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم ابوبکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمه، و قال له: ان ابوا فقاتلهم. فأقبل بقیس من نار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمه

فقلت: يا ابن الخطاب أجت لثحرق دارنا؟ قال: نعم، او تدخلوا فيما دخلت فيه الامه! مسعودی در مورج الذهب، ۲/۳۰۱، باب ذکر خلافة ابی بکر، يوم السقیفه، در کیفیت بیعت ابی بکر می نویسد: و خرج سعد بن عبادہ و لیایع... و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها. ابن قتیبہ در الامامہ و السیاسہ، ۱/۱۸، تخلف سعد بن عبادہ عن السیعه. ابن قتیبہ می نویسد: و ان بنی هاشم اجتمعت عند بیعه الأنصار لای علی بن ابی طالب و معهم الزبیر بن العوام. سپس در ادامه می نویسد: و اما علی و العباس بن عبد المطلب و من معهما من بین هاشم فانصرفوا الی رجالهم و معهم الزبیر بن العوام فذهب الیهم عمر فی عصابه فیهم اسید بن حضیر و سلمه بن ابی اسلم فقالوا: انطلقوا فبایعوا ابابکر، فأبوا... ثم ان علیاً کرم الله وجهه اتی به الی ابی بکر و هو یقول: انا عبد الله و اخو رسوله. فقیل له: بایع ابابکر، فقال: انا احق بهذا الامر منکم، لا أبایعکم و انتم اولی بالبیعه لی... تاریخ ابی مخنف، ۱/۴۲-۴۳، کتاب السقیفه، امر ابی بکر فی اول خلافته. ابی مخنف می نویسد: ان سعد بن عبادہ لم یبایع ابابکر. محمد بن جریر طبری در تاریخ خود، ۲/۴۴۴ و ۴۴۶، حوادث سال ۱۱، ذکر الأخبار الواردة بالیوم الذی توفی رسول الله صلی الله علیه و آله می نویسد: تخلف علی و الزبیر و اخترط الزبیر سیفه و قال: لا أعمده حتی یبایع علی. فبلغ ذلك ابابکر و عمر فقال عمر: خذوا سیف الزبیر فاضربوا به الحجر، قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً و قال: لتبایعان و انتما طائعان او لتبایعان و انتما کارهان، فبایعا. ابن شحنه در روضه المناظر، حواث سال ۱۱، هجری، (بهامش مورج الذهب، ۱/۱۸۸، و ۱۸) حمیدی در الجمع بنی الصحیحین، ۱/۱۰۳، ح ۲۶، المتفق علیه من مسند عمر بن الخطاب، می نویسد: ان الأنصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم فی سقیفه بنی ساعده و خلاف عنا علی و الزبیر و من معهما... با دقت در این احادیث و مخصوصاً آنچه ابن عبد ربه و طبری و دیگران نقل کردند، روش می شود که حکومت ابوبکر بر چه پایه هایی بوده است. آیا حکومتی که بر اساس زور و تهدید بر سر کار آمده و با یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه برخورد کرده تا آنجا که تهدید به سوزاندن خانه وحی می کند، می تواند با اجماع مسلمین سرکار آمده باشد؟! این چه اجماعی است که با زور و تهدید به دست می آید؟ این چه اجماعی است که اهل بیت پیامبر علیه السلام در آن حضور ندارند؟ این چه اجماعی است که اکابر صحابه از آن بی خبرند؟ حکومتی که برای بیعت گرفتن از اهل بیت پیامبر اکرم همانهایی که قرآن به احترام و مودت با آنها امر کرده است، این گونه عمل می کند، با مردم عادی چگونه رفتار خواهد کرد؟ و اساساً وقتی دستگاه خلافت با اهل بیت پیامبر با خشونت رفتار کند، آیا عموم مردم جرئت مخالفت با این حکومت را خواهند داشت؟ وقتی این گونه از مردم بیعت گرفته می شود این بیعت چه ارزشی خواهد داشت؟ مگر در بیعت اختیار و رضایت شرط نیست؟ آیا تمام کسانی که با ابوبکر بیعت کردند مختار بودند؟ اگر کسی را به زور از خانه اش بیرون آورند، همچنان که طبری و دیگران نقل کردند (فانطلق الیهم عمر فاء بهما تعباً) «عمر به سوی امام علی و زبیر رفت و آنان را با خشونت بیرن کشید» آیا باز هم او را مختار می توان دانست؟

قوم من المهاجرین و الانصار و ما لوامع علی بن ابی طالب- منهم العباس بن عبد المطلب- و الفضل بن العباس- و الزبیر بن العوام بن العاص- و خالد بن سعید- و المقداد بن عمر- و سلمان الفارسی- و ابو ذر الغفاری- و عمار بن یاسر- و البراء بن عازب- و ابی بن کعب» یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلف و دوری نمودند از بیعت ابو بکر و مایل شدند با علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبد المطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبودند؟ آیا علی علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگان بنی هاشم از عقلای قوم نبودند؟! شما را به خدا انصاف دهید چگونه اجماعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت به خود گرفته؟ فقط ابو بکر را تنها، محرمانه از میان آن جمع بیرون ببرند و دیگران از کبار صحابه را خبر نمایند و رأی آنها را نگیرند، آیا معنی اجماع می دهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده؟

پس علاوه بر اینکه اجماع تمام امت در بدو امر برای تعیین خلافت منعقد نگردید، اجماع تمام اهل مدینه هم نبوده بلکه به خروج سعد بن عباد و همراهانش اجماع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه

نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت به تاریخ بشر امانت سپرد!

در حدیث ثقلین و سفینه

از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم که اجماع ایشان حتما حجت بوده است به اعتبار حدیث مسلم بین الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتُم بهما فقد نجوتُم (و فی نسخه) لن تضلوا بعدها أبدا»

(من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این دو چنگ زده و متمسک شدید هرگز گمراه نگردید و قطعا نجات می یابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگر عترت و اهل بیت هستند) (مراجعه شود به مجلس سوم همین کتاب)

حاضر در سقیفه نبوده و موافقت با خلافت اُبی بکر نمودند (یعنی آنها را خبر نکردند که به آنجا حاضر شوند تا حقیقت اجماع حاصل شود؟!).

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف به حدیث سفینه است و در لیالی ماضیه با اسناد آن ذکر نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من توسل بهم نجی و من تخلف عنهم هلك» (مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، کسی که توسل به آنها جست نجات می یابد و کسی که تخلف و دوری از آنها بنماید هلاک خواهد شد) (مراجعه شود به مجلس سوم همین کتاب) می رساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح به توسل سفینه بوده امت من هم در حوادث و گرفتاری ها بایستی

متوسّل و متمسّک به اهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی گردان شود هلاک خواهد شد.

و نیز ابن حجر در صفحه ۹۰ صواعق (۱) ذیل آیه چهارم از ابن سعد دو حدیث نقل می کند در لزوم توجه به اهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أنا و أهل بيتي شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا فمن شاء أن يتخذالي ربه سيلا فليتمسك بها».

(من و اهل بیت من درختی هستیم در بهشت که شاخه های آن در دنیاست. پس کسی که خواهد راهی به سوی خدا پیدا کند باید تمسک

ص: ۳۱۲

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۴. ابن حجر همین دو حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است، لکن در انتهای حدیث اول آنچه سلطان الواعظین به آن اشاره کرده: «فليتمسك بها» را نیاروده، اما در ص ۲۳۶، بعد از خاتمه، تتمه، باب الأمان ببقائهم، هر دو حدیث را این گونه نقل کرده است: و عن المحب الطبري لأبي سعيد في شرف النبوه بلا اسناد حدیث انا و اهل بيتي شجرة في الجنة و اغصانها في الدنيا فمن تمسك بها اتخذ الي ربه سيلا. و اورد ايضا بلا اسناد حدیث في كل خلف من امتي عدول من اهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين. و نیز محب الدين طبري در ذخائر العقبی، ص ۱۶، قسم ۱ باب في فضل اهل البيت، و قندوزی در ينابيع الموده ۲/۳۶۶، ح ۴۷، باب ۵۸، همین دو حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است که ابن حجر در ص ۲۳۶، احادیث دیگری در فضیلت اهل بیت نقل کرده که به یک حدیث اشاره می کنیم: و فی روايه لأحمد و غيره: النجوم امان لأهل السماء، فاذا ذهب النجوم ذهب اهل اسماء و اهل بيتي امان لاهل الارض، فاذا ذهب اهل الارض و صح النجوم امان لأهل الارض من الغرق و اهل بيتي امان لأمتي من الاختلاف - ای المؤدی لاستئصال الامه - فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس.

بجوید به آنها.)

حدیث دوم آنکه فرمود: فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدّین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین ألا و انّ اُمتکم وفد کم الی الله عز و جل فانظروا من توفدون.

(در هر دوره برای امت من عدولی هستند از اهل بیت من که زایل و دور می کنند از این دین تحریف گمراهان و انتحال مبطلین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تأویل جاهلین را. بدانید به درستی که امامان شما پیشوایان هستند که وارد کننده هستند شما را به سوی خدایتعالی پس نظر کنید چه کس را پیشوا نمایید)

خلاصه این قبیل احادیث که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده این است که می رساند به امت اگر از اهل بیت من دوری نمودید دشمنان بر شما غالب می شوند و گمراهتان می نمایند و بدعتها و رأی و قیاسها به میان می آید باز نجات شما به وسیله اهل بیت من خواهد بود آنها را از خود دور نکنید و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد.

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده جزء متخلفین در بیعت بودند، پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم و عترت و اهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند؟!

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا نمود چنانچه ابن عبد البر قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در

ص: ۳۱۳

استیعاب (۱) و ابن حجر در اصابه (۲) و دیگران گویند سعد بن عبادہ انصاری که مدعی مقام خلافت بود به ابی بکر و عمر ابداء بیعت نکرد و آنها هم متعرض او نشدند چون صاحب قبیله بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد به شام رفت به روایت روضه الصفا (۳) به

تحریک یکی از عظاما و بزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری بر او زدند و کشته شد و نسبتش را به اجته دادند (ولی به روایت

ص: ۳۱۴

۱- در همین مجلس گذشت.

۲- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۳/۵۶، رقم ۳۱۸۰، شرح حال سعد بن عبادہ. ابن حجر می نویسد: و قصته [سعد بن عبادہ] فی تخلفه عن بیعه ابی بکر مشهوره و خرج الی الشام فمات بحوران.

۳- در همین بحث گذشت. و نیز ابی مخنف، در تاریخش ۱/۴۲، کتاب السقیفه، امر ابی بکر فی اول خلافته. جریان را با این الفاظ نقل می کند: ان سعد بن عبادہ لم یبایع ابابکر و خرج الی الشام، فبعث عمر رجلا و قال: ادعه الی البیعه... فدعاه الی البیعه، فقال لا أبایع قریشا قط... فرماہ بسهم فقتله. ابن عبد ربہ در عقد الفرید، ۵/۱۳، کتاب العسجدہ الثانیہ، سقیفه بنی ساعدہ، الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر، جریان را به این الفاظ نقل می کند: ابو منذر هشام بن محمد الکلبی، قال: بعث عمر رجلا الی الشام فقال: ادعه الی البیعه و احمل له بكل ما قدرت علیه، فان ابی فاستعن الله علیه. قدم الرجل الشام، فلقیه بحوران فی حائط، فدعاه الی البیعه فقال: لا أبایع قریشا ابداً. قال: فانی اقاتلک! قال: و ان قاتلنی! قال: أفخارج انت مما دخلت فیہ الأمه؟ قال: اما من البیعه فانا خارج. فرماہ بهم فقتله. میمون بن مهران عن ابن سیرین قال رومی سعد بن عبادہ بسهم فوجود دفیناً فی جسده فمات فبکته الجن. و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۱۲۶، شرح حدیث ۳۸۰۷، کتاب مناقب الانصار، باب منقبه سعد بن عبادہ سعد بن عبادہ می نویسد: لم یقع من سعد بعد ذلك شیء یعبا به الا انه امتنع من بیعه ابی بکر فیما یقال و توجه الی الشام فمات بها.

مورّخین- زنده تیر خالد بن ولید بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اوّل خلافت ابی بکر- مغضوب غضب خلیفه ثانی عمر بود تا در دوره خلافت او خواست خود را نزد خلیفه پاک کند چنانکه کرد. لذا شبانه با تیر او را زد معروف شد اجنه او را کشتند).

شما را به خدا آقایان عادت و تعصب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عمّ اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم- عترت و اهل بیت پیغمبر و بنی امیه و انصار در او داخل نبودند.

حافظ: چون احتمال فساد می رفت و به تمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب به همان عدّه حاضر در سقیفه اکتفا نموده بیعت نمودند بعدها امت تسلیم شدند.

داعی: بر رجال و بزرگان صحابه و عقلای قوم خارج از مدینه دست نداشتند شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر گردند؟ آیا نظر و رأی عباس (شیخ القبیله) عمّ اکرم رسول الله و علی بن ابی طالب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و ابو عبیده جراح کفایت از حال عموم می نمود فاعتبروا یا اولی الابصار!

پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلاء و کبار از صحابه از مهاجر و انصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند به کلی عاطل و باطل

و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آن را گویند که اُحدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما به اقرار علماء و مورخین خودتان عموماً و به تصدیق خودتان جماعت عقلاء و علماء عموماً شرکت در رأی دادن نمودند. چنانچه امام فخر رازی در نهایت الاصول صریحاً گوید در خلافت أبو بکر و عمر ابداً اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عباده آنگاه اجماع منعقد شد.

نمی دانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حَقَّانیت گرفتید پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

رد این قول که چون أبو بکر سناً اکبر بود به خلافت بر قرار شد

و اما دلیل دوم شما که فرمودید چون اُبی بکر اَسَن از اُمیر المؤمنین علیه السَّلام بود لذا حق تقدم برای او بود در امر خلافت بسیار مردود از دلیل اوّل پوچ تر و مضحک تر و بی معنی تر است.

برای آنکه اگر سن شرط در خلافت بود اکبر از أبو بکر و عمر بسیار بودند و محققاً أبو قحافه پدر أبو بکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفه قرار ندادند.

حافظ: کبر سن اُبی بکر توأم با لیاقت بود چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول الله وقتی در قومی باشد جوان نارسایی را زمام دار نمی نمایند.

با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود

داعی: اگر امر چنین باشد که شما می گوئید که با وجود پیرمرد آزموده جوانی را به کار آن هم کار خدا داده نباید گماشت این اعتراض اول به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رود که در غزوه تبوک وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله عازم حرکت شد منافقین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آن حضرت در مدینه انقلابی برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که به جای آن حضرت در مدینه بماند و با قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات منافقین را خنثی نماید.

تمنا می کنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه به خلافت و جانشینی خود برقرار نمود.

حافظ: مسلم است که علی رضی الله عنه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد.

داعی: مگر أبو بکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و صریحاً فرمود:

«انت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی»

(تو جانشین من هستی در اهل بیت من و در مدینه که خانه و محل هجرت من است)

پس آقایان در اقامه دلائل قدری فکر نمائید که موقع جواب بلا جواب نمانید پس هدف و مقصد آن حضرت از اینکه علی علیه السلام را در عین شباب و

جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران به خلافت برقرار نمود تهیه جواب عملی برای امشب شما بود که نگوئید با بودن شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گذاشت.

عمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مداخلت ندارد.

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نارس را نباید به کار گذاشت پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءت بر اهل مکه که قطعاً در چنین مواردی وجود پیرمرد سالخورده با تدبیر و جهان دیده ای لازم بود که با حسن سیاست اداء وظیفه نماید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگردانیده و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد به عذر اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت.

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین علیه السلام را مأمور هدایت اهل یمن نمود.

از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابو بکر و عمر و دیگران، علی جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را به او واگذار می نمود.

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی می باشد و از شرایط نبوت و ولایت و خلافت ابدا کبر سن نمی باشد، بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و

قبول پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شد، خواه پیر و یا جوان خداوند او را به مقام خلافت برگزیند و به وسیله نبی و رسول مکرم به مردم معرفی فرماید و بر مردم است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند.

علی علیه السلام فارق بین حق و باطل است

دلیل بزرگ دیگری که بیاد آمد و می توان آن را بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد از آن اجماع ساختگی.

چه آنکه وجود علی علیه السلام بنا به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده (۱) از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد الله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میر سید علی همدانی شافعی (۲) در مودت ششم از موده القربی (۳) و حافظ در امالی و محمد بن یوسف

ص: ۳۱۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۳۴، ح ۶۵۵، باب ۵۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی ذر الغفاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله سیکون من بعدی فتنه، فان کان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب فانه الفاروق بین الحق و الباطل. (رواه صاحب الفردوس).

۲- ذخائرالعقبی، محب طبری، ص ۵۶، قسم ۱، باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ذکر اسممه و کنیته. محب الدین طبری نیز حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله یقول لعلی علیه السلام: انت الصدیق الأكبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب الدین.

۳- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۶، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۶، باب ۵۶). همدانی نیز حدیث را این گونه نقل کرده است: او لیلی الغفاری رفعه: ستکون من بعدی فتنه. فاذا کان ذلك فالزموا علیاً، فانه الفاروق بین الحق و الباطل. (کذا فی الفردوس).

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۸، باب ۴۴. گنجی شافعی در این باب سه حدیث نقل کرده است: یک- عن ابی عباس قال: ستکون فتنه فمن ادركها منكم فعليه بخصله من كتاب الله تالی و علی بن ابی طالب علیه السّلام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله و هو يقول: هذا اول من آمن بی، و اول من یصافحنی، و هو فاروق هذه الامه، یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و لامال یعسوب الظلمه و هو الصدیق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی. دو- عن ابی لیلی الغفاری قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: ستکون من بعدی فتنه، فإذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب. انه اول من یرانی، و اول من یصافحنی یوم القیامه، و هو معی فی السماء العلیاء و هو الفاروق بین الحق و الباطل. آنگاه بعد از نقل این حدیث می نویسد: قلت: هذا حدیث حسن عال، رواه الحافظ فی امالیه. سه- عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی من ارقنی فارق الله تعالی و من فارقک یا علی فارقنی و نیز ابن اثیر در اسد الغابه، ۵/۲۸۷، قسم الثانی فی الکنی، حرف اللام، شرح حال ابو لیلی الغفاری. حدیث را همانند دومین حدیثی که از کفایه الطالب نقل کردیم آورده است. خوارزمی در مناقب، ص ۱۰۵، ح ۱۰۸، فصل ۸، حدیث را با این الفاظ آورده است: عن ابی لیلی قال: قال رسول اله صلی الله علیه وآله ستکون من بعدی فتنه، فاذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب، فانه الفاروق بین الحق و الباطل. ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۷/۶۱۲، ح ۳۲۹۶۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائلی علی علیه السّلام حدیث را همانند آنچه از مناقب خوارزمی نقل کردیم آورده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۵۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را با همان الفاظ مؤلف نقل کرده است.

غفاری و ابو ذر غفاری همگی به مختصر تفاوت و کم و زیادی در الفاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود:

«ستکون من بعدی فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب انه اول من یرانی و اول من یصافحنی یوم القیمه و هو معی فی السماء العلیا و هو الفاروق بین الحق و الباطل»

(زود است بعد از من فتنه ای برپا شود. پس اگر چنین شد شما ملزم هستید با علی بن ابن طالب باشید؛ چون اوست اول کسی که مرا می بیند و با من مصافحه می نماید روز قیامت و او با من است در مرتبه بلند و علیا و اوست جدا کننده بین حق و باطل)

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین پیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار به هم افتادند و هر یک می خواستند خلیفه از آنها باشد (به اصطلاح و مثل معروف از آب گل آلود ماهی بگیرند)، به حکم و دستور آن حضرت بایستی امت، علی را بیاورند و دست به دامن او گردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا به فرموده آن حضرت هر طرفی که علی علیه السلام بوده حق و در مقابلش باطل.

حافظ: این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و به خبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد.

داعی: خیلی تعجب است که زود فراموش می فرمائید یا عمدا سهو می نمائید

جواب خیر واحد را در شب های اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجیت خبر واحد را قبول دارند و شما از این جهت نمی توانید این خبر را به عنوان خبر واحد مردود دارید.

به علاوه همین یک خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شما به عبارات مختلفه اثبات مرام می نماید که ما به بعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط به سلسله روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن احادیث مسنده صرف نظر نموده اینک هم باز برای تأیید عرایضم تا آنجائی که وقت و حافظه ام اجازه می دهد به بعض دیگر اشاره می کنم.

از جمله خبری است که محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و طبری در کبیر (۱) و

بیهقی در سنن و نور الدین مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک (۲) و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ (۳) و ابن ابی

ص: ۳۲۲

۱- معجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۶۹، احادیث ابو سخیله کوفی عن سلمان.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، ح ۴۵۸۴، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المؤمنین این حدیث را نقل کرده است: عن علی علیه السلام قال: انا عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر، لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس بسبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامه.

۳- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۱-۴۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابن عباس قال: ستکون فتنه فمن أدرکها منکم فعلیه بخصلتین: کتاب الله و علی بن ابی طالب، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول و هو آخذ بید علی: هذا اول من آمن بی و اول من یصافحنی و هو فاروق هذه الامه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمه و هو الصدیق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی. دوم- عن ابی ذر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعلی بن ابی طالب: انت اول من آمن بی و انت اول من یصافحنی یوم القیامه و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الکفار.

الحديد در شرح نهج (۱) و طبرانی در اوسط و محبّ الدين در رياض (۲) و حموينی در فرائد (۳) و سيوطی در درّ المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر

ص: ۳۲۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۱۳/۲۲۸، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بكر علی و خصائص كل منها. ابن ابی الحديد حديث را این گونه نقل کرده است: و قد روى محمد بن عبد الله بن ابی رافع، عن ابيه عن جده ابی رافع قال: اتيت اباذر بالربذه اودعه، فلما اردت الانصراف قال لي و لا ناس معي: ستكون فتنه، فاتقوا الله و عليكم بالشيخ عليّ بن ابی طالب، فاتبعوه، فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول له: انت اول من آمن بي و اول من يصفحني يوم القيامة و انت الصديق الاكبر و انت الفاروق الذي يفرق بين الحق و الباطل و انت يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الكافرين و انت اخي و وزيری و خير من اترك بعدى تقضى ديني و تنجز موعدى.

۲- رياض النضره، محب الدين طبرى، ۳/۱۰۶، باب ۴، فصل ۲، فى اسمه و كنيته. طبرى حديث را این گونه نقل می کند: عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعليّ: انت الصديق الأكبر و انت الفاروق الذي تفرق بين الحق و الباطل. و فى روايه و انت يعسوب الدين. اخرجهما الحاكمى.

۳- فرائد السمطين، حموينی، ۱/۱۴۰، ح ۱۰۲-۱۰۳، سمط ۱، باب ۲۴. حموينی، حديث را همانند ابن عساكر نقل می کند. و نیز متقى هندی در كنز العمال، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۱۹۹۰، كتاب فضائل باب ۳، فضائل على عليه السلام حديث را اینگونه نقل کرده است: ان هذا اول من آمن بي و اول من يصاحفني يوم القيامة و هذا الصديق الاكبر و هذا فاروق هذه الامه يفرق بين الحق و الباطل و هذا يعسوب الظالمين قاله لعلي (طب- عن سلمان و ابی ذر معا؛ حق، عد - عن حذيفه). قندوزی در ينابيع الموده ۲/۱۴۴، ح ۳۹۸، باب ۵۶ حديث را این گونه نقل می کند: عن ابی ذر مرفوعاً: يا على انت الصديق الأكبر و انت الفاروق الذي يفرق بين الحق و الباطل و انت يعسوب المؤمنين

و حدیفه نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به دست مبارک اشاره نمود به سوی علی بن ابی طالب و فرمود:

«انّ هذا أوّل من آمن بی و أوّل من یصافحنی یوم القیمه و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامّه یفرق بین الحق و الباطل»

(به درستی که این (علی علیه السّلام) اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می نماید و این علی صدیق اکبر و راستگوی بزرگ و فاروق این امت است که جدایی می اندازد بین حق و باطل)

و محمد بن یوسف گنجی در باب ۴۴ کفایه الطالب (۱۱) همین حدیث را نقل نموده به اضافه این کلمات:

«و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی»

(و اوست پادشاه مؤمنین و اوست باب من که می آیند از او و اوست خلیفه من بعد از من. آنگاه گنجی شافعی گوید: این حدیث را محدث شام در جزء چهل و نهم و بعد از سیصد حدیث در فضائل علی در کتاب خود

ص: ۳۲۴

۱- . کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۷ باب ۴۴، و نیز مناوی در فیض القدر، ۴/۴۷۲، ح ۵۶۰۰، حرف العین چنین نقل می کند. علی یعسوب الدین و المال یعسوب المنافقین.

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و خطیب بغداد در صفحه ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در صفحه ۶۸ جلد اول الامامه و السیاسه و زمخشری در ربیع الابرار (۲) و حموی در باب ۳۷ فرائد (۳) و طبرانی در اوسط (۴) و فخر رازی در صفحه ۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر (۵) و گنجی شافعی در کفایه الطالب (۶) و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار»

ص: ۳۲۵

-
- ۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸.
 - ۲- ربیع الابرار، زمخشری، ۲/۲۳۶، باب الخیر و الصلاح... حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه.... سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: علی مع الحق و القرآن و الحق و القرآن مع علی، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.
 - ۳- فرائد السمطین، حموی، ۱/۱۷۶-۱۷۷، ح ۱۳۸، ۱۴۰، سمط ۱ باب ۳۶.
 - ۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۶/۴۲۲، ح ۵۹۰۲، احادیث محمد بن یحیی القزاز.
 - ۵- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴ مسأله ۹، حجت ۵.
 - ۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۵، باب ۶۲. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۴۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، ابو جعفر اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۳۵ و ۱۱۹، ذکر اصناف المخالفین و المعاندين للامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث را این گونه نقل می کند: مع روایتکم الظاهره ان النبی صلی الله علیه و آله قال: علی مع الحق و الحق مع علی... ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۲/۲۹۷، خطبه ۳۷، (و من کلام له علیه السلام یجری مجرى الخطبه) (الاخبار الوارده عن معرفه الامام علی بالأمر الغیبیه) و قندوزی در ینابیع الموده، ۱/۲۶۹، ح ۱-۲، باب ۲۰ حدیث را با عبارات گوناگون نقل می کنند.

(علی با حق و حق با علی می گردد. هیچ گاه علی از حق و حق از علی جدا نخواهد شد)

و نیز در همان کتابها به علامه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده (۱) از حموینی نقل نموده اند که آن حضرت فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال»

(علی با حق و حق با علی است و علی به طرف حق مایل است هرگونه میل کند)

و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در صفحه ۶۳ جلد اول حلیه الاولیاء (۲) باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۲۶

۱- ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۱/۲۷۰، ح ۳، باب ۲۰، قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: الحموینی بسنده علیه السلام الارزق بن قیس عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحق مع علی حیث دار.

۲- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۳، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل کرده است: عن الحسن بن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ادعوا لی سید العرب - یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام - فقالت عائشه الست سید العرب؟ فقال: انا سید ولد آدم و علی سید العرب. فلما جاء ارسل الی الأنصار فأتوه، فقال لهم: یامعشر الأنصار، ألا ادلکم علی ما این تمسکتکم به لن تضلوا بعده ابدًا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی، فان جبرئیل أمرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل. و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۳۷، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بسیاده العرب و حث الأنصار علی حبه. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۹۶، باب ۱ و فصل ۶، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند. همچنین ابن مغزلی در مناقب، ص ۲۴۵، ح ۲۹۲، قوله ألا ادلکم علی من اذا استرشدتموه لم تضلوا، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: کنا جلوسا بین یدی النبی صلی الله علیه و آله فقال: ألا ادلکم علی من اذا استرشدتموه لن تضلوا و لن تهلكوا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هو هذا و أشار الی علی بن ابی طالب علیه السلام ثم قال: و اخوه و وازروه و اصدقوه و انصحوه، فان جبرئیل علیه السلام اخبرنی بما قلت لکم.

«یا معشر الانصار! ألا أدلکم علی ما ان تمسّیکتم به لن تضلّوا بعده ابدا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هذا علی فاحبّوه بحبّی و اکرموه بکرامتی فانّ جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزّ و جلّ»

(ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شما را به کسی که اگر به آن چنگک زنید و تمسک جوید هرگز بعد از او گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی ای رسول خدا. فرمود:

آن کس که به آن چنگک زنید و تمسک جوید تا گمراه نشوید این علی می باشد. پس او را دوست بدارید به دوستی من و اکرام بنمایید او را به کرامت من و آنچه من به شما گفتم جبرئیل از جانب پروردگار مرا چنین امر چنین امر نموده.)

این احادیث نبویّه با اختلاف الفاظ و تعدد روایات و حفاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی می آید که برای مدلول خاصی بیان گردیده و لکن در نظر اهل علم تعبیر به تواتر معنوی می شود که از مضامین تمامی آنها مستفاد می گردد که دلایل خاصه ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر آن مدلول عام به اثبات می رسد.

و مراد از آن مدلول عام عنایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نسبت به مقام ولایت، که استثناءً ثابت می کنند تمایل آن حضرت را به علی علیه السّلام نه به دیگری و نیز می رسانند که فقط علی علیه السّلام

مورد شفقت و مهربانی آن حضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده؛ چه آنکه علی علیه السّلام متخصص در کمک دادن بوده

و به همین جهت امت را هم امر می کند که بعد از من رجوع به علی علیه السّلام کنید و تمسک به او جوئید که پیوسته با حق توأم و فارق میان حق و باطل است. با مطالعه در این قبیل اخبار، انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السّلام با ابو بکر و کنار رفتن از اجماع خیالی شما و بیعت نکردن با ابی بکر، دلیل بر حقانیت ابو بکر می باشد یا بطلان خلافت او؟

اگر خلافت ابو بکر حق بود، پس چرا علی علیه السّلام که مجسمه حق و حقیقت بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود: «همیشه علی با حق و حق با او می گردد» بیعت ننمود، بلکه مخالفت هم نمود؟

واقعاً جای بسی تأسف و تعجب است، عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل دقیقی را به وضع آن روز بدبین می نماید که اگر دسیسه ای در کار نبود، چرا تأمل ننمودند (و لو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابی طالب علیه السّلام فارق بین حق و باطل به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کبار از صحابه و بنی هاشم وبالخصوص عباس عم اکرم آن حضرت همگی حاضر شوند و نظر و رأی خود را در امر خلافت که وظیفه عمومی بود بدهند؟

حافظ: بدیهی است دسیسه ای در کار نبود بلکه چون اوضاع رادر خطر دیدند تعجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

داعی: یعنی می خواهید بفرمایید ابو عبیده جراح (قبر کن سابق مکه) و یا دیگران از عباس عم بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوزتر بودند و اگر آن مقداری که آنجا حرف زدند، تأمل می نمودند و یا ابو بکر و عمر حرف

می زدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگر را فوری می فرستادند عباس و علی را خبر می دادند و اعلام خطر می نمودند که به فوریت بیایند، آیا اگر ساعتی صبر می نمودند تا آن بزرگواران بیایند، اسلام از میان می رفت و فتنه ای بر پا می شد که جلوی آن را نمی شد گرفت؟

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر می کردند، لا اقل بین هاشم و کبار از صحابه با عباس و علی خبر می کردند که در سقیفه حاضر شوند، بر تقویت آن سه نفر اگر حق می گفتند افزوده می شد و اختلاف کلمه در اسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما و شما برادران مسلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم، بلکه تمام قوا را همراه و با دشمنان اصلی به جنگ بر می خواستیم.

پس تصدیق کنید هرچه بر سر اسلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تعجیلی که آن سه نفر به کار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب: قبله صاحب، پس سبب چه بود که آن همه عجله به کار بردند که به فرموده شما حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند؟

داعی: قطع بدانید علت تعجیل در عمل آن بود که می دانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند، یا لا اقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره، همگی حاضر شوند و شرکت در شور نمایند، حتماً در میان اشخاصی که اسم برده می شد طرفداران حق و حقیقت با دلایل واضحی ای که در دست بود، کلاه آنها را پشت معرکه سیاست می انداختند! لذا عجله نمودند که تا هاشم و کبار صحابه به غسل و کفن پیغمبر مشغولند

کار خود را بنمایند و ابو بکر را به آن وضع دو نفری به خلافت بر قرار نمایند؛ چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند. چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل طبری(۱) و ابن ابی الحدید(۲) و دیگران نوشته اند که عمر

ص: ۳۳۰

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۴۶، حوادث سال ۱۱، ذکر الأخبار الواردة بالیوم لاذی توفی فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ... باب حدیث السقیفه. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس... قام عمر فحمد الله و اثنی علیه و قال: اما بعد... فلا یغرّن امرء ان یقول ان بیعه ابی بکر کانت فلته فقد کانت کذلک، غیر ان الله و قی شرها و لیس منکم من تقطع الیه الأعناق مثل ابی بکر...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۶، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السلام ان الله بعث محمداً صلی الله علیه وآله نذیراً) ذیل عبارت فنظرت فإذا لیس له معین اهل بیتی... حدیث را این گونه نقل کرده است: فأما حدیث الفلته، فقد کان سبق من عمر ان قال: ان بیعه ابی بکر کانت فلته و قی الله شرها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه. و نیز ابن کثیر در السیره النبویه، ۴/۲۱۶، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته و قبل دفنه، باب قصه سقیفه بنی ساعده، بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۲۶۲ و ۲۶۴، باب امر السقیفه متقی هندی در کنز العمال، ۵/۶۴۹، ح ۱۴۱۳۷، کتاب الخلافه مع الإمامه...، باب ۱، مسند عمر. ابن هشام در السیره النبویه، ۴/۳۰۶، باب امر سقیفه بنی ساعده روایت را با اندک اختلافی در الفاظ قل کرده است. همچنین سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۶۷، باب خلفاء الراشدین، الخلیفه الاول، ابوبکر فصل فی مبايعته (ابوبکر). ابن اثیر در الکامل، ۲/۳۲۷، حوادث سال ۱۱ هجری، باب حدیث السقیفه و خلافته ابی بکر...، بخاری در صحیح خود، ۸/۵۸۷، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الرده، باب رجم الحبلی من الزناء اذا احصنت، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲۸/۲۱، سیره خلفاء الراشدین، سیره ابی بکر، باب خلافه الصدیق، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶۶، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته...، قصه سقیفه بنی ساعده، یعقوبی در تاریخ ۲/۱۵۸، باب ایام عمر بن الخطاب، نیز ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۳، باب استخلاف ابی بکر بن ابی قحافه، امد حنبل در مسند، ۱/۵۵، مسند عمر بن الخطاب، باب حدیث السقیفه، هیشمی در مجمع الزوائد، ۶/۵، باب تدوین العطاء ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۰ و ۱۴، باب ۱، فصل ۱، نسائی در سنن الکبری، ۴/۲۷۳، ۷۱۵۴، کتاب الرجم، باب ۴، باب تثبیت الرجم، اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۳۸، باب بیان بدء بیعه ابی بکر و بیانه و ابانته عن نفسیته و شخصیته، به همین حدیث اشاره کرده اند.

می گفت: «خلافت ابو بکر با عجله و فوریت (بغته) انجام و صورت گرفت، خداوند امر او را به خیر فرماید.»

رد قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد.

و اما دلیل دیگر شما استناداً به قول خلیفه عمر که گفته نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نمی شود نیز مردود است به نص صریح آیه ۵۴ سوره ۴ (نساء) که می فرماید:

{ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا }

(آیا حسد می روزند مردم با آنچه خدا آنها را به فضل خود برخوردار نموده پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آنها ملک و سلطنت بزرگ عطا کردیم)

پس به حکم این آیه شریفه این دلیل شما مردود است و قطعاً این حدیث، ضعیف و بلکه از موضوعات است که به خلیفه عمر نسبت داده اند؛ چه آنکه هرگز رسول اکرم بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نفرماید و این آیه خود ادل دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است با هم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع گردید).

ص: ۳۳۱

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزای نبوت است، بلکه خاتمه مقام نبوت است، سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگویید در یک خانواده جمع نمی شود.

اگر جناب هارون علیه السلام برادر حضرت موسی علیه السلام از خلافت موسی برکنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء برکنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هارون جمع شد به حکم قرآن قطعاً در محمد و علی هم جمع می شود به مناسبت حدیث منزلت که در لیالی قبل عرض کردم. پس این حدیث شما قطعاً از موضوعات امویها و مجعول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است.

و اگر نبوت و خلافت (یا به قول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی شود، پس چرا در مجلس شورای دیکتاتوری، خلیفه عمر علی علیه السلام را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم، شما آن حضرت را به خلافت قبول دارید.

عجبا نبوت با خلافت بلا فصل (به وضع حدیثی) جمع نمی گردد، ولی با خلافت مع الفصل جمع می گردد؟!!

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

به علاوه رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحاً می فرماید هر راهی که علی می رود بروید، نه راه دیگران را.

شما می گوید نبوت و سلطنت با هم در یک خانواده جمع نمی شود و حال آنکه آن حضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها را گمراهی و ضلالت صرف دانسته به صریح حدیث معتبر متفق علیه فرقی که در

شبهای گذشته با ذکر اسنادش به عرضتان رساندم که در دفعات متعدده فرمود:

«انی تارک فیکم الثلقین: کتاب الله وعترتی اهل بیتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً»

(به درستی که من دو چیز بزرگ نفیس میان شما گزاردم که اگر به هر دو آنها تمسک جوید هرگز گمراه نشوید؛ یکی قرآن مجید و دیگر عترت من هستند. (مراجعه شود به مجلس سوم))

همان قسمی که در پیشامد طوفان به امر حضرت نوح، هر کس در کشتی ساخته آن حضرت نشست، نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید و لو فرزند صلیبی خود آن حضرت، در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عترت و اهل بیت خود را به منزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیشامد ها و اختلافات، دست به دامن فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد. (چنانچه در مجلس سوم مشروحاً نقل نمودیم).

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیه بایستی امت مرحومه پیشامد ها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آن حضرت استفاده کنند و قطعاً امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرد اکمل از عترت و اهل بیت آن حضرت بوده به اضافه مزایای دیگر از علم و عمل و اوامر اکیده پیغمبر صلی الله علیه و آله. پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آن حضرت را خبر نداند، تا از نظر و فکر و رأی صائب آن حضرت استمداد نمایند؟!

قطعاً، رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوتند. وقتی

منصفانه قضاوت می نمایند به عمق حقیقت می رسند و کورکورانه راهی را که پیشینیان رفته اند نمی روند و می فهمند که بازرگانان سیاسی برای آنکه علی را از حق خود برکنار کنند، عجله و شتاب نموده و بدون حضور آن حضرت و سایر اصحاب و اهل تقوا، ابو بکر را به اریکه خلافت قرار دادند.

شیخ: به چه دلیل شما می فرمایید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد؟

باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت

داعی: اولاً- ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد. فرقی که ما با شما داریم این است که شما به نام صحابی که رسیدید و لو بر منافقی باشد اگرچه ابوهریره ای که خلیفه عمر او را تازیانه می زد و کذابش می خواند، زانوی تسلیم بر زمین می گذارید، ولی ما این طور نیستیم. آن صحابی در نزد ما اهمیت دارد و قدمش را بر چشم می گذاریم که به شرایط مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده، تابع هوی هوس نگردیده و مطیع بلا شرط به اوامر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیاً ما با دلایل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابو بکر اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت ابو بکر به خلافت تعیین گردد. اگر جواب حسابی بر ردّ عرایض داعی دارید بفرمایید، تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت به حق کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرود

آورم. اگر شما در کتب اخبار خود نشان دادید که در سقیفه تمام امت یا لا اقل به عقیده شما تمام عقلای قوم جمع شدند و به اجماع رأی دادند که باید ابو بکر خلیفه شود، ما تسلیم می شویم و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده ای از قبیله اوس نظر به مخالفت و عداوت سابقه دار با قبیله خزرج، دیگران بیعت نکردند، تصدیق نمایید که ما بی راهه نمی رویم.

ثالثاً انتقاد ما به این جمله این است که عقلای عالم را به قضاوت می پذیریم که آیا سه نفر صحابی می توانند زمام امور یک ملتی را به دست گرفته، میان خودشان با تعارف (یا به قول عوام ایرانی ها) جنگ زرگری دو نفر با یک نفر بیعت نموده و بعد با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند به تسلیم نقشه آنها؟ قطعاً جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده، عرض می نمایم که ایراد ما به این است که آن روز وقتی آن سه نفر (ابو بکر و عمر و ابو عبیده) به سقیفه رفتند، دیدند صحبت از خلافت است؛ چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عده ای در منزل پیغمبر و جمعی در اردوی اسامه بودند، نمودند؟

شیخ: ما می گوئیم غفلتی شده یا نشده، در آن روز حاضر نبودیم بینیم آنها در چه محذوری گیر کرده بودند، ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم و لو به

مرور هم اجماع واقع شده باشد، نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی کنیم بلکه باید سرتعظیم در مقابل آن خم نموده، راهی که آنها رفتند برویم.

داعی: به به! به استدلال شما، آفرین به فکر و عقیده شما که می خواهید به ما

تحمیل کنید که دین مقدس اسلام دین کورکورانه می باشد که اگر هر دو، سه نفری در یک جا جمع شدند، رأی و نظری دادند و عده ای هم اطراف آنها را گرفتند و هوچی گری کردند، سایر مسلمانان چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، کورکورانه تسلیم گردند؟! این است معنای دین پاک خاتمیت که صریحاً در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر می فرماید:

{فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}

(ای رسول خدا به لطف و رحمت من بشارت آر و آن بندگان را که چون سخن بشنوند پس متابعت کنند نیکوتر آن را (یعنی تحقیق کنند، نه کورکورانه به راه غیر معلوم

بروند).

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، آن هم تقلیدی از ابو عبیده (قبر کن) معروف به جراح! رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود راه را به روی ما باز کرده و به ما نشان داده که هرگاه امت دو دسته شدند، ما در کدام یک از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم. می فرمایید به چه دلیل ما باید پیرو امیر المؤمنین علیه السلام باشیم. جوابش آشکار است؛ به دلیل آیات قرآنی و احادیث متقنه مندرجه در کتب معتبره خودتان.

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و انقلابات پیرو علی علیه السلام باشند، حدیث حدیث معروف عمار یاسر است که اکابر علمای شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ ینایع

ص: ۳۳۶

الموده(۱) از حموینی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از موده القربی(۲) و دیلمی در فردوس(۳) و دیگران از موثقین علماء شما حدیث مفصلی

ص: ۳۳۷

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۸۴، ح ۱۱، باب ۴۳. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: أخرج الحموینی بسنده عن الأعمش، عن ابراهیم النخعی، عن علقمه والأسود قال: اتینا ابا ایوب الأنصاری فقلنا: یا ابا ایوب ان الله اکرم بنیبه صلی الله علیه وآله وصفی لك من فضله. اخبرنا بمخرجک مع علی تقاتل اهل لاله الا الله؟

۲- موده القربی، همدنی موده ۵، با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۸۷، ح ۸۲۰، باب ۵۶) همدانی حدیث را به همان لفظی که نقل کردیم آورده است.

۳- الفردوس، دیلمی، ۵/۳۸۴، ح ۸۵۰۱، حرف الیاء. دیلمی حدیث را این گونه نقل کرده است. ابو ایوب الأنصاری: یا عمار ان رأیت علیاً قد سلك وادیا و سلك الناس وادیا غیره، فسلک مع علی و دع الناس انه لن یدلک فی ردی و لن یرجک من الهدی. و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۱۹۳-۱۹۴، ح ۲۳۲، فصل ۱۵، الفصل الثالث فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و هم القاسطون. خوارزمی حدیث را با اختلاف در چند سطر همانند آنچه از قندوزی نقل کردیم آورده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۷۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: عن علقمه بن الأسود قال: اتینا ابا ایوب الانصاری، عند منصرفه من صفین، فقلنا له: یا ابا ایوب ان الله اکرمک بنزول محمد صلی الله علیه وآله و بمجیء ناقته تفضلاً من الله و اکراماً لك حتی اناخت بیابک دون الناس، ثم جئت بسیفک علی عاتقک، تضرب به اهل لا الله الا الله؟ فقال: یا هذان، الرائد لا یکذب اهله و ان رسول الله امرنا بقتال ثلاثه مع علی بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. فأما الناکثون فقد قاتلناهم و هم اهل الجمل طلحه و الزبیر، و اما القاسطون فهذا منصرفنا من عندهم؛ یعنی معاویه و عمراً و اما المارقون فهم اهل الطرفاوات و اهل السعيفات و اهل النخیلات و اهل النهروانات. و الله ما ادری این هم و لکن لابد من قتالهم ان شاء الله. قال و سمعت رسول الله یقول لعمار: یا عمار تقتلک الفئه الباغیه، و انت مذ ذاک مع الحق و الحق معک، یا عمارین یاسر! ان رأیت علیاً قد سلك وادیا و سلك الناس وادیا غیره، فاسلک مع علی فانه لن یدلیک فی رکی [ردی] و لن یرجک من هدی. یا عمار من تقلد سیفا اعان به علیاً علی عدوه قلده الله یوم القیامه و شاحین من در و من تقلد سیفا اعان به علی علی قلده الله یوم القیامه و شاحین من نار. قلنا: یا هذا! حسبک رحمک الله حسبک رحمک الله. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۸۷، رقم ۷۱۶۵، شرح حال معلی بن عبد الرحمن الواسطی، خطیب بغدادی حدیث را با همان الفاظی که از تاریخ مشق نقل کردیم آورده است. حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۷۸، ح ۱۴۱، سمط ۱، باب ۳۶ به همین حدیث اشاره کرده است.

از ابو ایوب انصاری نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند به او) که چرا رفتی به طرف علی بن ابی طالب علیه السّلام و با ابو بکر بیعت نمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عمار یاسر وارد شد از آن حضرت سؤالی نمود حضرت ضمن صحبت فرمود:

یا عمار ان سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی و خلّ عن الناس، یا عمار علی لا یردک عن هدی و لا یدلک علی ردی، یا عمار طاعه علی طاعتی و طاعتی طاعه الله.

(ای عمار اگر تمام مردم به راهی می روند و علی تنها راه دیگر پس براهی برو که علی می رود و بی نیاز شو از همه مردم ای عمار علی ترا از هدایت بر نگرداند و دلالت بر هلاکت نماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست.)

آیا سزاوار بود با این نصوص ظاهره و اوامر وارده که در کتب معتبره خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السّلام با خلافت ابو بکر کرد و لو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیه و کبار صحابه و عقلاء قوم از مهاجر و انصار هم با او

همراه نبودند (با آنکه همراه بودند) راه علی را بگذارند و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند؟ لا اقل می خواستند آن قدر صبر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

«صدای مؤذن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای اداء فریضه پس از ختم نماز و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.»

حافظ: صاحب شما ضمن بیاناتان دو کلام عجیب فرمودید؛ اولاً مکرر می فرمائید ابو عبیده قبر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قبر کن بوده است ثانیاً فرمودید: که علی و بنی هاشم و اصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند در صورتی که جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند.

داعی: گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمی شوند اولاً راجع به اینکه ابو عبیده قبر کن بوده ما نگفتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به صفحه ۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایه و النهایه (۱) تألیف ابن کثیر شامی که در

ص: ۳۳۹

۱- عن ابن عباس... و قال ابو عبیده الجراح یضرح کحفر اهل المکه... النهایه، ابن کثیر، ۵/۲۸۷، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر الوقت الذی توفی فیه...، باب صفة دفنه، و نیز عظیم آبادی در عون المعبود، ۹/۱۹، کتاب الجنائز باب فی اللحد؛ بیهقی در سنن الکبری، ۳/۴۰۸، کتاب الجنائز باب السنه فی اللحد و احمد بن حنبل در مسند، ۱/۸، مسند ابی بکر ابن ماجه در سنن، ۱/۵۲۰، ح ۱۶۲۸، کتاب الجنائز، باب ذکر وفاته و دفنه، شوکانی در نیل الاوطار، ۱/۸۶، ح ۱۴۶۰، کتاب الجنائز، ابواب الدفن و احکام القبور، باب تعمیق القبر...، ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۸، در حوادث سال ۱۰ هجری، فصل استخلاف ابی بکر، باب جهاز النبی شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۱/۴۴۵، فصل شمائل و افعال النبی صلی الله علیه و آله باب ذکر الصلاه علی النبی و ذیلعی در نصب الرايه، ۲/۳۰۳، کتاب الجنائز، فصل فی الدفن آورده اند که ابو عبیده قبر کن بوده است.

باب دفن رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته که چون ابو عبیده جراح مانند قبرهای اهل مکه

حفر می کرد لذا جناب عباس یکی را به دنبال ابی طلحه قبر کن مدینه فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا تهیه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را بنمایند.

ثانیا فرمودید که علی علیه السلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمه بیعت نمودند را می خوانید اما تعمق در حقیقت نمی نمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند که علی علیه السلام و بنی هاشم (ظاهرا) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماه آن هم به جبر و فشار و تهدید به شمشیر و قتل و اهانت های بسیاری که به آن بزرگوار نمودند و محرومیت هائی که برای آنها فراهم ساختند.

حافظ: از مثل شما شخص شریفی بعید است که تفوه کنید به کلمات و عقاید عوام شیعه که می گویند علی را جبرا کشیدند و بردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آن جناب همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم

به خلافت ابو بکر گردید.

بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود

داعی: اینکه فرمودید بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم فوری بود گمان می کنم عمدا سهو نمودید چه آنکه عموم مورخین شما نوشته اند بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه علیها السلام بوده چنانچه بخاری(۱) در صفحه ۳۷ جلد سوم صحیح باب غزوه خیبر -

ص: ۳۴۰

۱- عن عائشه... فلم توفيت استنکر علی وجوده الناس، فالتمس مصالحه ابی بکر و مبايعته و لم یکن یبایع تلک الاشهر. صحیح بخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر.

و مسلم بن حجاج (۱) در صفحه ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لا نورث نقل

می نماید که بیعت علی علیه السّلام بعد از وفات فاطمه علیها السّلام بوده است و همچنین عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر صفحه ۱۴ الامامه و السیاسه گوید:

«فلم یبایع علیّ کرم الله وجهه حتّی ماتت فاطمه رضی الله عنها.»

(علی علیه السّلام بیعت نکرد با ابو بکر تا فاطمه وفات نمود)

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه علیها السّلام را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله می دانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین (۲) خودتان شش ماه بعد از وفات آن حضرت می دانند؛ پس نتیجه آن می شود که بیعت علی علیه السّلام و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در صفحه ۴۱۴ جلد اول

مروج الذهب (۳) گوید:

«و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتّی ماتت فاطمه.»

(احدی از بین هاشم بیعت نمودند با ابو بکر تا فاطمه علیها السّلام وفات نمود.)

ص: ۳۴۱

۱- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، باب کیف کانت بیعه علیّ بن ابی طالب و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۱۷۶، قسم ۲، فصل ۹، ذکر اختصاصه بالصلاه اماما علی فاطمه بن رسول الله صلی الله علیه و آله و علیها لما ماتت؛ ابن شحنه در روضه المناظر، ۱/۱۸۹، حوادث سال ۱۱ هجری (بهامش مروج الذهب مسعودی) حدیث را این گونه نقل می کند: «قالت عائشه لم یبایع علی ابابکر حتّی ماتت فاطمه...»

۲- تاریخ طبری، ۲/۴۴۸، حوادث سال ۱۱ هجری، باب حدیث سقیفه. طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن عائشه... أفلم یبایعه علی سته اشهر؟ قال: لا و لا احد من بنی هاشم، حتّی بایعه علی...

۳- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۰۱، باب ذکر خلافت ابی بکر، باب ذکر نسبه و لمع من اخباره و سیره.

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن ابی طالب علیه السّلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه علیها السّلام چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است.

بالاخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند که بیعت علی علیه السّلام فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر صفحه ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) از زهری از

ص: ۳۴۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۴۶، خطبه ۶۶، (و من کلام له علیه السّلام، فی معنی الأنصار) باب ذکر امر فاطمه مع ابی بکر. و نیز ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ص ۲۰، باب کیفه بیعه علی بن ابی طالب علیه السّلام و بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۲۶۸، باب امر السقیفه، یعقوبی در تراخی یعقوبی، ۲/۱۲۶، باب خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه ابی بکر. و نیز محمد بن خاوندشاه بن محمود در روضه الصفا، ۴/۱۶۸۱، باب ذکر خلافه ابی بکر و ذکر بعض...، ذکر بیعه امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۵، باب ۱، فصل ۲، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۱۴/۴۵۱، رقم ۲۴۷، شرح حال بغوی و ابن عبد البر در استیعاب، ۳/۹۷۳، رقم ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ای قحافه و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۲۳، شرح حال عبد الله بن عثمان التیمی المکنی بأبی بکر، باب خلافه ابی بکر، سمعودی در مورج الذهب، ۲/۳۰۲، باب ذکر خلافه ابی بکر، ذکر نسبه و لمع من اخباره، یوم السقیفه و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۵، حوادث سال یازدهم هجری، باب حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر و بیهقی در السنن الکبری، ۶/۳۰۰، کتاب قسم الفیء و الغنیمه، باب بیان مصرف اربعه اخماس الفیء و.. عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۵/۴۲۷، ح ۹۷۷۴، کتاب المغازی خصومه علی و عباس، جریان تخلف امیر المؤمنین علیه السّلام را از بیعت با ابابکر ثبت کرده اند. محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۵۵، قسم اول، باب ۴، ذکر ما جاء متضمننا الدلاله علی خلافه الاربعه، بعد از نقل حدیثی چنین می نویسد: و هذا الحدیث تبعد صحته لتخلف علی عن بیعه ابی بکر سته اشهر و نسبته الی نسیان الحدیث فی مثل هذه المده بعید.

عایشه روایت نموده: «فلم یبایعه علیّ سته اشهر و لا أحد من بنی هاشم حتّی بایعه علیّ»

(علی و احدی از بنی هاشم بیعت نمودند با ابو بکر مدت شش ماه، تا زمانی که علی بیعت نمود.)

و نیز أحمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح (۱) و أبو نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین (۲) از نافع از زهری روایت نموده اند که:

«انّ علیّا لم یبایعه الاّ بعد سته اشهر.»

(علی علیه السّلام بیعت نمود مگر بعد از شش ماه)

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام خیلی معذرت می خواهم از اینکه بگویم امر بر شما مشتبه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه اعتقاد عالمانه است شما بی خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

ص: ۳۴۳

۱- الفتوح، ابن اعثم کوفی، ۱/۱۴، ذکر ابتداء سقیفه بنی ساعده و ماکان من المهاجرین و الأنصار، وی چنین می نویسد: ... قال فانصرف علی علیه السّلام الی منزله فلم یبایع حتّی توفیت فاطمه، ثم بایع بعد خمس و سبعین ليله وفاتها و قيل بعد سته اشهر. و الله اعلم ای ذلک کان.

۲- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱۰/۸۶، ح ۶، مسند ابی بکر. حمیدی می نویسد: فقال رجل للزهری: فلم یبایع علی سته اشهر؟ فقال: لا والله و لا احد من بنی هاشم، حتّی بایعه علیّ.

و الله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه می کنند که گمان نمایند این خبرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف به این معانی می باشند.

حافظ: علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبرا کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در ألسنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نمایند و تحریک اعصاب می نمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزدند و بچه اش را سقط نمودند.

داعی: آقایان محترم یا واقعا مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمدا روی عادت تبعا للأسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تیرئه نمائید.

لذا می گوئید و می نویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (مخصوصا از زمان سلطنت صفویه انار الله برهانهم) که به امر ابو بکر، عمر با جمعی آتش به در خانه علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند به مسجد برای بیعت.

و حال آنکه چنین نیست قبلا- هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص به شیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورّخین منصف خودتان نوشته اند ولی بعضی از روی تعصب خودداری از نقل نموده اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خبری که در نظر دارم به اقتضای وقت مجلس از موثّقین علمای خودتان به عرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که ما بی تقصیریم و نمی گوئیم مگر آنچه شما خود می گوئید.

دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر به مسجد بردند

داعی:

۱- ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین معروف شما می باشد در تاریخ (۱) خود روایت نموده که چون ابو بکر علی علیه السلام را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه علیها السلام بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود: ای پسر خطاب آمده ای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه پدرت آورده.

۲- عزّ الدین ابن ابی الحدید معتزلی (۲) و محمد بن جریر طبری (۳) که

ص: ۳۴۵

۱- عن عون ان ابابکر ارسل الی علی یرید البیعه، فلم یبایع. فجاء عمر و معه قبس فتلقته فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه: یا بن خطاب، اتراک محرقا علی بابی؟ قال: نعم، و ذلك اقوی فیما جاء به ابوک و جاء علی، فبایع و قال: کنت عمرت ان لا اخرج من منزلی حتی اجمع القرآن، انساب الاشراف، بلاذری، ۲/۲۶۸، باب امر السقیفه.

۲- عن سلمه بن عبد الرحمن... کان علی علیه السلام و الزبیر و ناس من بنی هاشم فی بیت فاطمه، فجاء عمر الیهم، فقال: والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه و لأحرقن البیت علیکم... شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۶، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السلام ان الله تعالی بعث محمدا...، باب حدیث السقیفه.

۳- تاریخ طبری، ۲/۴۴۳، حوادث سال یازدهم، باب ذکر الأخبار الواردة بالیوم الذی توفی فیہ. طبری به دو حدیث اشاره می کند که اجبار و تهدید به سوزاندن دشمن در آن به چشم می خورد: یک- عن زیاد بن کلب قال اتی عمر بن خطاب منزل علی و فیہ طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین، فقال: والله لأحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه، فخرج علیه الزبیر مصلتا بالسیف، فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه. دوم- عن حمید بن عبد الرحمن الحمیری، قال:.... و تخلف علی الزبیر و اخترط الزبیر سیفه و قال: لا اغمده حتی یبایع علی. فبلغ ذلك ابابکر و عمر، فقال عمر: خذوا سیف الزبیر، فاضربوا به الحجر. قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً و قال: لتبایعان و انتما طائعان او لتبایعان و انتما کارهان، فبایعا. و نیز ابن ابی شیبہ در المصنف، ۸/۵۷۲، ح ۴، کتاب المغازی، باب ما جاء فی خلافه ابی بکر. جریان را این گونه نقل می کند: حدثنا زید بن اسلم عن ابیه اسلم انه حین بویع لأبیبی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول الله فیشاورنها و یرتجعون فی امرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمه قال: یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و الله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذلك بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتم ان یحرق علیهم البیت. قال: فلما خرج عمر، جاؤوها فقالت: تعلمون ان عمر قد جائنی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت. و ایم الله لیمضین لما حلف علیه... متقی هندی در کنز العمال، ۵/۶۵۱، ح ۱۴۱۳۸، کتاب الخلافه مع الاماره، باب ۱ فی خلافه الخلفاء، مسند عمر، و ابن عبد البر در الاستیعاب، ۳/۹۷۵، شماره ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ابی

قحافه، متقی ہندی و این عبد البر حدیث را همانند ابن ابی شیبہ نقل می کنند.

معتبرترین مورخین شما هستند روایت کرده اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی به در خانه علی رفتند عمر گفت: بیرون آئید و إلاّ خانه را بر شما می سوزانم.

۳- ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت: من از آنها بودم که به امر هیزم برداشتم و به در خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا نمودند عمر به فاطمه گفت: بیرون کن هر که در این خانه است و إلاّ خانه و هر که در خانه است می سوزانم. در آن وقت علی و حسنین و فاطمه علیه السّلام و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند. فاطمه فرمود: آیا

ص: ۳۴۶

خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی؟ گفت: بلی و الله تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیغمبر.

۴- ابن عبد ربه که از مشاهیر علمای شما است در صفحه ۶۳ جزء سیم عقد الفرید(۱) نوشته که علی علیه السلام و عباس در خانه فاطمه نشستند بودند. ابو بکر به عمر گفت: برو اینها را بیاور اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود: ای پسر خطاب آمده ای که خانه ما را بسوزانی؟ گفت بلی الخ.

۵- ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۱۳۴ جلد اول شرح نهج البلاغه(۲) (چاپ

ص: ۳۴۷

۱- الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر علی و العباس و الزبیر و سعد بن عباده. فأما علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم باوبکر و عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمه و قال له: ان ابوا فقاتلهم. فأقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیه فاطمه فقالت: یا بن الخطاب أجنئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم؛ اوتدخلو فی ما دخلت فیہ الأمه. عقد الفرید، ابن عبد ربه، ۵/۱۲، سقیفه بنی ساعده، باب الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر.

۲- و اجتمعت بنو هاشم الی بیت علی بن ابی طالب علیه السلام و معهم الزبیر و کان یعد نفسه رجلا من بنی هشام، کان علی یقول: ما زال الزبیر منا اهل البیت، حتی نشأ بنوه، فصرفوه عنا... ذهب عمر و معه عصابه الی فاطمه، منهم اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم، فقال لهم: انطلقوا فبايعوا، فأبوا علیه و خرج الیهم الزبیر بسیفه، فقال عمر: علیکم الکل، فوثب علیه سلمه بن اسلم فأخذ السیف من یده فضرب به الجدار، ثم انطلقوا به بعلی و معهما بنو هاشم، و علی یقول: انا عبد الله و اخو رسول الله حتی انتهوا به الی ابی بکر، فقیل له: بايع! فقال: انا أحق بهذا الامر منکم لا- ابایعکم و انت اولی بالبیعه لی، أخذتم هذا الأمر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرايه من رسول الله صلی الله علیه و آله فأعطوكم المقاده، و سلموا الیکم الإمارة و انا احتج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار. فانصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم. و اعرفوا لنا من الأمر مثل ما عرفت الانصار لکم و الا فبوءوا بالظلم و انتم تعلمون. فقال عمر: انک لست متروکاً حتى تبایع. فقال له علی احل یا عمر حلبا لک شطره اشد له الیوم امره لیرد علیک غدا لا والله لا اقبل قولک و لا ابایعه... فقال علی: یا معشر المهاجرین، الله الله لا تخرجوا سلطان محمد عن داره و بیته الی بیوتکم و دورکم، و لا- تدفعوا اهلہ عن مقامه فی الناس و حقه فوالله یا معشر المهاجرین لنحن اهل البیت احق بهذا الأمر منکم. اما کان منا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله العالم بالسنة، المضطلع بامر الرعیه؟ و الله انه لفینا، فلا تتبعوا الهوی، فتردادوا من الحق بعداً. فقال بشیر بن سعد: لو کان هذا الکلام سمعته من الأنصار یا علی قبل بیعتهم لأبی بکر ما اختلف علیک اثنان، و لکنهم قد بايعوا. و انصرف علی الی منزله و لم یبایع و لزم بیته حتی ماتت فاطمه فبايع. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۱۱، خطبه ۶۶، (من کلام له علیه السلام فی معنی الأنصار) یوم السقیفه

مصر) از کتاب سقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطا نقل نموده تا آنجا که گوید: بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود؛ زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد (حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند) پس عمر با گروهی رفتند به سوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت: بیرون بیایید و بیعت کنید، ایشان امتناع نمودند. زبیر شمشیر کشید بیرون آمد عمر گفت: این سگ را بگیرد سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بجبر و عنف کشیدند به سوی ابو بکر، بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر بودند بر او که چه می کنند علی می گفت: من بنده خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا به گفتار او نمی کرد تا او را به نزد ابو بکر بردند گفت: بیعت کن! حضرت فرمود: من احقم به این مقام و با شما بیعت نمی کنم، شما اولی هستید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید به سبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نیز با همان حجت بر شما احتجاج می کنم، پس شما انصاف دهید اگر از خدا می ترسید و به حق ما اعتراف کنید؛ چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و

الّا معترف شوید که دانسته بر من ستم می کنید.

عمر گفت: هرگز از تو دست بر نمی داریم تا بیعت کنی. حضرت فرمودند: خوب با یکدیگر ساخته اید امروز تو برای او کار می کنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) به خدا سوگند! قبول نمی کنم سخن تو را و با او بیعت نمی کنم چون او باید با من بیعت نماید.

آنگاه روی به مردم نمود فرمود: ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمّدی را از خانواده او که خدا قرار داده بیرون نبرید و دفع مکنید اهل او را از مقام و حق او، به خدا قسم ما اهل بیت احقیم به این امر از شما، تا در میان ما کسی باشد که عالم به کتاب خدا و سنّت رسول و فقیه در دین باشد به خدا قسم اینها تمام در ما هست، پس متابعت و پیروی از نفس خود مکنید که از حق دور می شوید.

آنگاه علی علیه السّلام بیعت نکرده به خانه برگشت و ملازم خانه شد، تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد.

۶- ابو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتیبه بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در صفحه ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدین و دولت بنی امیه معروف به الامامه و السیاسه (۱) (چاپ مصر) قضیه

ص: ۳۴۹

۱- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوی، ۱/۱۹، باب کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب. ابن قتیبه جریان را این گونه نقل می کند: و ابن ابابکر تفقدت قوما تخلفوا عن بیعتهم عند علی کرم الله وجهه، فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا ان یخرجوا، فدعا بالحطب و قال: و الذی نفس عمر بیده لتخرجن او لأحرقنها علی من فیها. فقیل له: یا ابا حفص، ان فیها فاطمه. فقال: و ان! فخرجوا فبیعوا الّا- علیاً فانه زعم انه قال: حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن. فوقف فاطمه علیها السّلام علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا سوءاً محض منکم، ترکتم رسول الله جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم. لم تستأمرونا و لم تردوا لنا حقاً؟ فأتی عمر ابابکر فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعه؟ فقال ابوبکر لقتنذ و هو مولی له: إذهب فادع لی علیاً. قال: فذهب الی علی فقال له: ما حججتک؟ فقال: یدعوک خلیفه رسول الله. فقال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله صلی الله علیه و آله. فرجع فابلیغ الرساله. قال: فبکی ابوبکر طویلاً، فقال عمر الثانیه: لا- تمهل هذا المتخلف عنک بالبیعه، فقال ابوبکر لقتنذ: عد الیه، فقل له: خلیفه رسول الله یدعوک لتبایع. فجاءه قنذ، فأدی ما امر به فرجع علی صوته قال: سبحان الله لقد ادعی ما لیس له. فرجع قنذ، فأبلیغ الرساله، فبکی ابوبکر طویلاً، ثم قام عمر، فمشی معه جماعه حت اتوا باب فاطمه، فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادت بأعلی صوتها: یا ابت یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فلما سمع القوم صوتها و بکاءها انصروفا باکین و کادت قلوبهم تنصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم، فأخرجوا علیاً فمضوا به الی ابی بکر فقالوا له: بایع. فقال: ان انا لم افعله فمه؟ قالوا اذن و الله الذی لا الله الا هو نضرب عنقک، فقال: تقتلون عبد الله و اخا رسوله؟ قال عمر: اما عبد الله فنعم و اما اخو رسوله فلا و ابوبکر ساکت لا یتکلم. فقال له عمر: ألا تأمر فیہ بأمرک؟ فقال: لا اکرهه علی شیء ما کانت فاطمه الی جنبه. فلحق علی بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله یصیح و ینکی

و ينادى: يا بن ام ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني. فقال عمر لأبي بكر: انطلق بنا الى فاطمه فإننا قد اغضبناها، فانطلقا جميعا فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا لعياء فكلماه فأدخلهما عليها فلما قعدا عندها حولت وجهها إلى الحائط فسلما عليها فلم ترد عليهما فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيب رسول الله و الله ان قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله احب الى من قرابتي و انك لأحب الى من عائشه ابنتي و لوددت يوم مات ابوك اني مت و لا- أبقى بعده. أفتراني أعرفك و أعرف فضلك و شرفك و امنعك حقك و ميراثك من رسول الله، إلا- اني سمعت اباك رسول الله يقول: لا- نورث، ما تركنا فهو صدقه. فقالت: رأيتهما ان حدثتكما حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه و تفعلان به؟ قال: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: رضا فاطمه من رضاي و سخط فاطمه من سخطي، فمن احب فاطمه ابنتي فقد احبني و من أرضى فاطمه فقد أرضاني، فمن اسخط فاطمه فقد اسخطني؟ قالوا: سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله. قالت: فاني اشهد الله و ملائكته انكما اسخطتماني و ما ارضيتماني و لئن لقيت النبي لأشكونكما اليه. فقال أبو بكر: ان عائد بالله تعالى من سخطه و سخطك يا فاطمه، ثم انتحى أبو بكر يميني، حتى كادت نفسه ان تزهرق و هي تقول: و الله لأدعون الله عليك في كل صلاه اصليها...

سقیفه را مفصلاً شرح می دهد و ابتداء می کند مطلب را به این عبارت:

«انّ ابا بکر رضی الله عنه تفقّد قوما تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا ان ینخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لاحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیها سقیفه را مفصلاً شرح می دهد و ابتداء می کند مطلب را به این عبارت:

«انّ ابا بکر رضی الله عنه تفقّد قوما تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا ان ینخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لاحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیها فاطمه فقال و انّ فخرجوا فبايعوا الاّ علینا الخ.»

خلاصه کلام آنکه چون ابو بکر باخبر شد که جمعی از امت تخلف نموده اند از بیعت او، در خانه علی علیه السّلام جمع شده اند، پس عمر را به سوی آنها فرستاد عمر آمد بر در خانه علی علیه السّلام آنها را طلب نمود برای بیعت، ابا کردند از بیرون آمدن عمر هیثم طلبید و گفت: به آن خدائی که جان عمر در قبضه قدرت اوست یا بیرون بیاید یا خانه را با هر کس در آن خانه است می سوزانم. مردم گفتند: یا ابا حفص (کنیه عمر بود) فاطمه در این خانه است. گفت: هر چند که او باشد می سوزانم. پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه السّلام که گفت: سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم بیرون نیام و لباس در بر ننمایم. عمر قبول نکرد ولی ناله فاطمه علیها السّلام و توییح نمودن آنها سبب شد که عمر برگشت نزد ابوبکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آن حضرت، ابی بکر چند مرتبه قنغذ را فرستاد به طلب آن حضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت به در خانه فاطمه و دق الباب نمود فاطمه که صدای آنها را شنید به صدای بلند ندا

«یا اَبْتِ یا رسولَ اللهِ ما ذا لقینا بعدک من ابنِ الخطابِ و ابنِ ابی قحافه.»

خلاصه معنی آنکه: بابا یا رسول الله بعد از تو چه بما می رسد از عمر بن الخطاب و ابو بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات نمودند.

همین که مردم صدای گریه و ناله فاطمه را شنیدند برگشتند در حالتی که اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عده ای ماندند تا علی را جبرا از خانه بیرون آورده نزد ابو بکر بردند و به آن حضرت عرض کردند بیعت بنما با ابو بکر حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ قالوا: اذا و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک. گفتند: به خدا قسم گردنت را می زنیم. علی علیه السلام فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول او را خواهید کشت؟ عمر گفت:

تو برادر رسول خدا نیستی! ابو بکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی گفت. عمر به ابو بکر گفت: آیا به امر تو این کارها را نمی کنیم؟ ابو بکر گفت: مادامی که فاطمه هست او را اکراه نمی نمائیم.

امیر المؤمنین علیه السلام خود را به قبر رسول الله رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که هارون به برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده {إِنَّ أُمَّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي} {سوره اعراف/ ۱۵۰} (پسر مادرم، مردم مرا ضعیف نمودند و خواستند مرا بکشند).

شرح قضیه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی علیه السلام بیعت نکرده به منزل برگشت و بعدها ابو بکر و عمر رفتند به منزل فاطمه علیها السلام که استرضای خاطر او را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهد می گیرم شما دو نفر مرا اذیت نمودید در هر

نمازی شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتهی.

باید منصفانه قضاوت نمود

شما را به خدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با ضرب و اهانت و زور و خوف و تهدید به قتل و آتش زدن خانه برای بیعت ببرند و نامش را اجماع بگذارند؟!!

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده می شود که عده ای اطراف یک نفر را گرفته و با هو و جنجال او را به مقام ریاست یا سلطنت می رسانند بعد می گویند ملت او را به این مقام برگزیدند.

آن روز هم عده ای بازیگر بدور هم جمع شده یک نفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید به آتش و سوزانیدن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربۀ کند را دلیل بر حقانیت خود بگیرید.

و عجب آنکه بما هم می گوئید کور و کر شوید و نافهم گردید بتاريخ گذشته ادا توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کور کورانه تصدیق نمائید که اجماع واقع شده و خلافت حقی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است؟!!

بخدا قسم اگر آقایان با نظر بی طرفی و انصاف و ذره بینی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقه

جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم صلی الله علیه وآله اطراف عترت طاهره آن حضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر صلی الله علیه وآله خود فرموده به قرآن و عترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمی شویم و اطاعت آنها را می نمائیم لا غیر.

۷- احمد بن عبد العزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنابر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده به این عبارت «هو عالم محدث کثیر الادب ثقه و رع اثنی علیه المحدثون و رووا عنه مصنفاته» (او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده، ثقه و با و رع، مدح ثنا نمودند بر او محدثین و در مصنفات خود از او روایت نمودند.) در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم در صفحه ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) از او نقل نموده مسندا از ابی الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابو بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت بر کنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن قریش (که هر دو از بنی عبد الأشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند به منزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکرد شمشیر علی و زبیر را

ص: ۳۵۴

۱- عن ابی الأسود قال: غضب رجال من المهاجرین فی بیعه ابی بکر بغیر مشوره و غضب علی و الزبیر، فدخل بیت فاطمه علیها السلام معهما السلاح فجاء عمر فی عصابه منهم أسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن وقش و هما من بنی عبد الأشهل - فصاحت فاطمه علیها السلام و ناشدتهم الله فأخذوا سیفی علی و الزبیر، فضربوا بهما الجدار حتی کسروهما، ثم اخرجهما عمر یسوقهما حتی بايعا... شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۰، خطبه ۲۶ (و من خطبه له علیه السلام ان الله بعث محمدا نذیرا للعالمین...) باب حدیث السقیفه.

گرفتند و به دیوار زدند و شکستند و آنها را به جبر و عنف کشیدند و به مسجد بردند برای بیعت!

۸- و نیز جوهری (۱) از سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده که چون ابو بکر بالای منبر نشست و شنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شده اند عمر را فرستاد که آنها را بیاورند عمر رفت در خانه فاطمه فریاد زد بیرون بیاید و الا بحق خدا خانه را با شما می سوزانم.

۹- و نیز جوهری بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۲) (چاپ مصر) مسندا از شعبی روایت نموده که وقتی ابو بکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی علیه السلام به عمر گفت خالد کجا است گفت حاضر است ابو بکر گفت: هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر به زبیر گفت: این

ص: ۳۵۵

۱- عن مسلم بن عبد الرحمن قال: لما جلس ابو بکر علی المنبر کان علی و الزبیر و ناس من بنی هاشم فی بیت فاطمه، فجاء عمر الیهم فقال: و الذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه او لأحرقن لابیت علیکم... السقیفه و فدک، ابی بکر احمد بن عبد العزیز جوهری، ص ۵۰، قسم ۱، السقیفه

۲- عن الشعبی، قال: سأل ابو بکر فقال: این الزبیر؟ فقیل عند علی و قد تقلد سیفه فقال: قم یا عمر قم یا خلد بن الولید، انطلقا حتی تأتیانی بهما. فانطلقا فدخل عمر و قام خلد بن علی باب البیت من خارج فقال عمر للزبیر: ما هذا السیف؟ فقال: نایع علیاً، فاخرطه عمر، فضرب به حجراً فکسره ثم اخذ بید الزبیر فأقامه ثم دفعه و قال: یا خالد دونک فأمسکه ثم قال لعلی: قم فبايع لأبی بکر، فتلكأ و احتبس فأخذ بیده و قال: قم، فأبی ان یقوم فحمله و دفعه کما دفع الزبیر، فأخرجه و رأته فاطمه ما صنع بهما، فقامت علی باب الحجره، و قالت: یا ابابکر، ما أسرع ما أغرتم علی اهل بیت رسول الله! و الله لا أكلم عمر حتی القی الله. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۷، خطبه ۲۶، (و من خطبه علیه السلام ان الله بعث محمدا...) حدیث السقیفه.

شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی، گرفت شمشیر زیر را کشید و زد بر سنگی که در خانه بود و شکست، آنگاه دست زیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و به دست خالد داد برگشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم به علی علیه السلام گفت برخیز برویم با ابو بکر بیعت کن، حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و به دست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابو بکر به مدد فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آن حضرت را به عنف و جبر شدید می کشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا می نمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهت تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و ولوله و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و به ابو بکر فرمود: خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا، به خدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم (به قسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم نمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری(۱) و مسلم در صحیحین(۲) خودنوشته اند:

ص: ۳۵۶

- ۱- عن عائشه... فأبى ابوبكر ان يدفع الى فاطمه منها سيئا فوجدت فامه على ابى بكر فى ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت... صحیح بخاری، ۵۰/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر.
- ۲- عن عائشه... فوجدت فاطمه على ابى بكر فى ذلك قال: فهجرته، فلم تكلمه حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله... صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۵۲، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبى صلى الله عليه وآله لا نورث ما تركناه فهو صدقه و نیز ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۵، باب ۱ فصل ۲ مؤ احمد بن حنبل در مسند، ۱/۶، مسند ابی بکر و ابن سعد در طبقات الکبری، ۸/۲۳، تسمیه النساء المسلمات و المهاجرات...، ذکر بنات رسول الله، رقم ۴۰۹۷، شرح حال فاطمه علیها السلام و نیز صنعانی در المصنف، ۵/۴۷۲، ح ۹۷۷۴، باب خصومه علی و عباس و بیهقی در سنن الکبری، ۶/۳۰۰، کتاب القسم الفیء و الغنیمه، باب بیان مصرف اربعه اخماس الفیء بعد رسول... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۳۰۶، حوادث سال ۱۱ هجری، باب بیان انه قال: لا نورث... و در سیره النبویه، ۴/۲۷۲، حوادث سال هجری، باب بیان انه علیه السلام قال: لا نورث... و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۶/۲۰۲، باب فرض الخمس و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۷/۲۴۲، ح ۱۸۷۶۹، باب ۴ کتاب الشمائل من قسم الافعال، ما يتعلق بمیراثه و طبری در تاریخ خود، ۲/۴۴۸، حوادث سال ۱۱، حدیث السقیفه و ابن حبان در صحیح خود ۱۱/۱۵۳، کتاب السیر باب ۱۴، الغنائم و قسمتها طبرانی در مسند الشامیین، ۳/۱۹۸، رقم ۸۸، شعيب عن الزهري عن عروه بن الزبير و حمیدی در الجمع بنی الصحیحین، ۱/۸۶، ح ۶، مسند ابی بکر به عباراتی مشابه نارضایتی حضرت فاطمه از ابوبکر و عمر را نقل کرده اند.

«فغضبت فاطمه علي ابى بكر و لم تتكلم به حتى توفيت»

(فاطمه عليها السلام در حال غضب ابوبکر را ترک نمود و بر آن حال باقی ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود و از دنیا رفت؛ چنانچه در جزء پنجم و هفتم صحیح بخاری نقل گردیده است)

۱۰- أبو ولید محب الدین محمد بن محمد بن الشحنه الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ خود به نام روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر (۱)

در شرح قضیه سقیفه خبر آتش را می نویسد به این عبارت:

«ان عمر جاء الى بيت علي ليحرقه علي من فيه فلقيته فاطمه فقال: ادخلوا فيما دخلت الائمة» یعنی عمر آمد در خانه علی برای آنکه آتش بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود، عمر گفت: داخل شوید در چیزی که

ص: ۳۵۷

۱- روضه المناظر، ابن شحنه، در حوادث سال ۱۱ هجری، (بهامش مروج الذهب مسعودی، ۱/۱۸۹)

امت داخل شدند و تا آخر قضیه را نقل می نماید.

۱۱- طبری در صفحه ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خود(۱) نقل نموده از زیاد بن کلب که طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی علیه السلام بودند عمر بن الخطاب آمد و گفت: بیرون بیایید برای بیعت و الا آتش بر همه می زرم.

۱۲- ابن شحنه مورخ معروف در صفحه ۱۱۲ جلد یازدهم حاشیه کامل ابن اثیر(۲) ضمن داستان سقیفه می نویسد زمانی که جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمّار بن یاسر و براء بن عازب و ابی بن کعب تخلف از بیعت ابو بکر نموده و متمایل به علی علیه السلام در خانه آن حضرت جمع بودند، عمر بن الخطاب آمد تا هر که در آن خانه هست آتش بزند، فاطمه علیها السلام با او ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند (یعنی بیایید بیعت کنید و پیروی کنید از عده ای که بیعت نمودند).

ص: ۳۵۸

۱- عن زیاد بن کلب قال أتى عمر بن الخطاب منزل علي و فيه طلحه و الزبير و رجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقن عليك او لتخرجن الى البيعه، فخرج عليه الزبير مصليا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه. تاريخ طبری، ۲/۴۳۳، حوادث سال ۱۱ هجری، باب ذکر الأخبار الواردة باليوم توفى فيه..

۲- روضه المناظر، ابن شحنه، حوادث سال ۱۱ هجری (بهامش مروج الذهب، مسعودی، ۱/۱۸۹). وی می نویسد: فبايعوه خلا جماعه من بنی هاشم و الزبير و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و المقداد ابن الأسود و سلمان الفارسی و ابی ذر و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب و مالوا مع علی بن ابی طالب و کذا تخلف عن بیعه ابی بکر و ابو سفیان بن حرب، ثم ان عمر جاء الى بيت علي ليحرقه علي من فيه، فلقيته فاطمه فقال: ادخلوا فيما دخلت فيه الأمة. قال ابن واصل: فخرج علي الى ابی بکر و بايعه.

و شاهد بر این مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ و فاضل جلیل القدر مقبول الفریقین است که در صفحه ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب (۱) ضمن نقل قضایای عبد الله

بن زبیر که در مکه دعوی ریاست و خلافت داشت نوشته است در آن هنگام که بنی هاشم (به) اتفاق محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین علیه السلام در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبد الله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنها را آتش بزنند و شعله آتش هم بلند شد مع ذلک بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند.

گوید: نوفلی در کتاب خودش در اخبار آورده که عروه بن زبیر در مقابل مردم از برادرش عبد الله در مجلسی که قضیه محاصره در شعب مطرح بود، مردم از آتش زدن شعب مذمت می کردند، عروه عذر خواهی می کرد که برادرم عبد الله مقصر نبود، غرضش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود: «انما اراد بذلك إرهابهم ليدخلوا في طاعته كما اربح بنی هاشم و

ص: ۳۵۹

۱- و قد كان ابن الزبير عمدا الى من بمكة من بنی هاشم فحصرهم في الشعب و جمع لهم حطبا عظيما لو وقعت فيه شراره من نار لم يسلم من الموت احد و في القوم محمد بن الحنفیه... فجئنا الى بنی هاشم فإذا هم في الشعب فاستخرجنا فقال لنا ابن الحنفیه: لا تقاتلوا إلا من قاتلكم. فلما رأى ابن الزبير تمر ناله و اقدمنا عليه لاذ بأستار الكعبه و قال: انا عائذ الله. و حدث النوفلی في كتابه في الأخبار عن ابن عائشه، عن ابيه، عن حماد بن سلمه، قال: كان عروه بن الزبير يعذر اخاه اذا جرى ذكر بنی هاشم و حصره اياهم في الشعب و جمعه لهم الحطب لتحريقهم و يقول انما اراد بذلك إرهابهم ليدخلوا في طاعته كما اربح بنو هاشم و جمع لهم الحطب لإحراقهم اذ هم أبوا البيعه فيما سلف، و هذا خبر لا يحتمل ذكره هنا. مروج الذهب، مسعودی، ۳/۷۶، ۷۷، ذکر ایام معاویه بن یزید بن معاویه و مروان بن حکم... باب ابن الزبير و عبد الله بن محمد بن الحنفیه.

جمع لهم الحطب لآحراقهم اذ هم ابوا البيعه في ما سلف».

ما حصل معنی آنکه عبد الله زير اين عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب ابو بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زير بار بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند! (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد).

این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روات موق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند به قدری این قضیه در نزد علماء منصف شیوع کامل داشته که حتی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعض از علماء شما به حساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی می شود بر ابطال عقیده اجماع، لذا احتیاطاً از نقل آن خودداری می نمودند و الا مطلب در نزد همه آشکار بوده یکی از شعراي معروف خودتان عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیده عمریه من باب مدح و تمجید خلیفه گوید:

و کلمه لعلی قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرق بیتک لا ابقی علیک بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص بقائلها

یوما لفارس عدنان و حامیها

ما حصل معنی آنکه غیر ابو حفص (کنیه عمر بوده) کسی نمی توانست به علی که یکه سوار قبیله عدنان بود و به حمایت کنندگان او بگوید اگر بیعت نکنید خانه ات را آتش می زنم و کسی را در خانه باقی نمی گذارم با اینکه فاطمه در این

حافظ: این اخبار نشان می دهد که جهت ارباب و ترساندن و بهم زدن اجتماع مخالفین خلافت، آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان در و دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند.

اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام

داعی: عرض کردم جهت ضیق وقت به اختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خود داری نمودم و الا اخبار در این باب بسیار است؛ برای نمونه پی بردن به اینکه شیعیان موحد و معتقد به روز جزا دروغ نمی گویند و جعل نمی نمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند، خوب است آقایان مراجعه فرمایید به کتاب اثبات الوصیه (۱) تألیف عالم فاضل مورخ شهیر، مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابنی الحسن علی بن الحسین مسعودی صاحب مورج الذهب متوفی سال ۳۴۶، قمری که شرح قضایا آن روز را مفصل می نویسد، تا آنجا که گوید:

«فهبموا علیه و أحرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا.»

(پس هجوم آوردند بر علی علیه السلام و در خانه اش را سوزانیدند و آن حضرت را با اکراه و اجبار از خانه بیرن کشیدند و سیده زنان فاطمه را میان در و دیوار فشار دادند، تا محسن خود را سقط کرد.)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست، بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ

ص: ۳۶۱

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۱۰، فی حکایه السقیفه و نصب الخلیفه.

است و تاریخ هرگز گم نخواهد شد. اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت آن نمایند، مردمان منصف دیگری هستند که ثبت می نمایند.

قضیه سقط جنین اظهر من الشمس در تاریخ است، متنها بعض از علماء حباً لخلفائهم، پرده پوشی و سکوت نمودند. مع ذلك گاهی بی اختیار حقیقت به زیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیده است.

مراجعه فرمایید به آخر صفحه ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ

ص: ۳۶۲

۱- قال محمد بن اسحاق و كان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اطلق سبيل ابى العاص أخذ عليه فيما نرى او شرط عليه فى اطلاقه، او ان ابا العاص وعد رسول الله صلى الله عليه وآله ابتداء بأن يحمل زينب إليه الى المدينة و لم يظهر ذلك بعث زيد بن حارثه روجلا- من الأنصار فقال لهما: كونا بمكان كذا حتى تمر بكما زينب، فتصحبانها حتى تأتياي بها. فخرجا نحو مكة و ذلك بعد بدر بشهر، فلما قدم ابوالعاص مكة امرها بالحقوق بأبيها فأخذت تتجهز. قال محمد بن اسحاق: فحدثت عن زينب انها قالت: بينا انا اتجهز للحقوق بأبى لقيتى هند بنت عتبته، فقالت: ألم يبلغنى با بنت محمد انك تريدن للحوق بأبيك. فقلت: ما اردت ذلك. فقالت: اين بنت عم لا تفعلى ان كانت لك حاجه فى متاع او فيما يرفق بك فى سفرك او مال تبليغن به الى ابيك فان عندى حاجتك فلا تضطنى منى، فانه لا يدخل بين النساء ما يدخل بين الرجال، قالت: و ايم الله انى لأظنها حينئذ صادق ما اظنها قالت: حينئذ الا- لتفعل و لكن خفتها فأنكرت ان اكون اريد ذلك. قالت: تجهزت حتى فرغت من جهازى، فحملين اخو بعلى و هو كنانه بن الربيع. قال محمد بن اسحاق: قدم لها كنانه بن الربيع بعيرا فركبه و أخذ قوسه و كنانته و خرج بها نهاراً يوقد بعيرها و هى فى هودج لها و تحدث بذلك الرجال من قریش و النساء و تلاومت فى ذلك و اشفقت ان تخرج ابنه محمد من بينهم على تلك الحال، فخرجوا فى طلبها سراعا حتى أدركوها بذى طوى، فكان اول من سبق اليها هانز بن اليهودج و كانت حاملا، فلما رجعت طرحت ما فى بطنها قد كانت من خوفها رأأت دما و هى فى اليهودج، فلذلك اباح رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتح مكة دم هيار بن الأسود. ... قلت وهذا الخبر ايضا قرأته على النقيب ابى جعفر فقال: اذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله اباح دم هيار بن الأسود لانه روع زينب، فالقت ذا بطنها، فظهر الحال انه لو كان حيا لأباح دم من روع فاطمه حتى القت ذا بطنها. شرح نهج البلاغه، اين ابى الحديد، ۱۳/۱۹۳، خطبه ۹، (و من كتاب له عليه السلام الى معاويه) باب القول فيما جرى فى الغنمه و الأسارى...

مصر) تا مطلب بر شما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته، وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبیر به رسول خدا دادند که هبّار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عیال پسر خاله اش ابو العاص بن ربیع بن عبد الغزّی بود. در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد با اسرای بسیار از کفار، بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند. ابو العاص پیغام داد برای زینب که فدیّه برای او بفرستد. بی بی مالی تهیه کرد با گردنبنند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه به او رسیده بود، فرستاد خدمت پیغمبر. رسول خدا محزون شد. امت برای شما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته، وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبیر به رسول خدا دادند که هبّار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عیال پسر خاله اش ابو العاص بن ربیع بن عبد الغزّی بود. در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد با اسرای بسیار از کفار، بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند. ابو العاص پیغام داد برای زینب که فدیّه برای او بفرستد. بی بی مالی تهیه کرد با گردنبنند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه به او رسیده بود، فرستاد خدمت پیغمبر. رسول خدا محزون شد. امت برای خاطر آن حضرت از فدیّه گذشته و ابوالعاص را ازاد نمودند. پیغمبر فرمود به ابی العاص که چون زینب بر تو حرام است، او را روانه مدینه نما، قبول نمود.

حضرت، زید بن حارثه پیر مرد را با او روانه نمود که زینب را بیارود. چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند، جمعی به اتفاق ابو سفیان حرکت کردند در ذی طوی به آنها رسیدند. هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب زد که سر نیزه به پشت بی بی رسید. بی بی زینب وحشت کرد و از ترس بچه ای را که در رحم داشت سقط نمود. وقتی زینب به مدینه آمد و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود. حضرت فوق العاده محزون شد و خون هبّار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع نموده به قتل رسانند.) حضرت خون او را مباح نمود.

ابی جعفر گفت:

«لو كان رسول الله حيا لأباح دم من روع فاطمه، حتى القت ذا بطنها»

(اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود حتما مباح

می کرد خون کسی که فاطمه را ترسانید، تا آنکه بچه اش (محسن) سقط گردید.)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافى بالوفیات(۱)، ضم حرف الف، کلمات و عقاید ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظام گفته است:

«ان عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعه حتى القت المحسن من بطنها»

(یعنی روز بیعت عمر چنان به شکم فاطمه علیها السلام زد که محسن از شکمش ساقط گردید. (این جلد وافى بالوفیات خطی در کتابخانه ملی «حاجی حسین آقا ملک» در تهران موجود است)

پس بی جهت آقایان، تبعاً للاسلاف، جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر، ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و به آنها امر را مشتبه کنید و بگویید خلفای ما به علی و فاطمه آزاری نمودند، بلکه آنها خود ناراضی به خلافت خلفاء بودند.

قضیه آتش جبر و اجبار اکراه و توهین به علی و بنی هاشم برای بیعت و

ص: ۳۶۴

۱- الوافی بالوفیات، صفدی، ۶/۱۵، حرف الالف، رقم ۹۱، شرح حال ابراهیم بن سیار بن هانی البصری النظام المعتزلی. نیز شهرستانی در الملل و النحل، ۱/۵۹، باب ۱، المعتزله، رقم ۳، شرح حال النظامیه (ابراهیم بن سیار بن هانی النظام) به همین جریان اشاره کرده است.

سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است. اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبد ربه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمایید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرودند و ما آنچه می‌گوییم با سند ثابت و مسلم، نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جعل اخبار بنماییم.

حافظ: اصلا نقل این قبیل اخبار چه نتیجه ای دارد. قطعاً جز تولید نفاق و دو نیت فایده ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است

داعی: اولاً- خوب است این اعتراض را به علماء و مورخین خودتان بنمایید که چرا نوشتند. قطعاً حق زیر پرده نمی‌ماند. «فله الحجه البالغه». تاریخ گم نمی‌شود. عاقبت در هر قوم و ملتی مردمان پاک و منصف و بی‌غرض پیدا می‌شوند که حقایق را بنویسند؛ مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتابهای خود ضبط نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیا فرمودید چرا می‌گوییم و می‌نویسیم. بدیهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و تهمت‌های گویندگان و نویسندگان بی‌مغز و مغرض و مفتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی‌خبر ما مشتبه می‌کنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی می‌نمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جعلیات شیعه جلوه می‌دهند و

ص: ۳۶۵

می نمایند.

ما ناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نماییم و به برادران روشنفکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرقند نشان دهیم که شیعیان اهل بیت رسالت؛ یعنی پیروان علی و آل علی گویندگان «لا اله الا اله، محمد رسول الله» می باشند و در باره علی علیه السلام نمی گویند مگر آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود؛ چنانچه شبهای گذشته با دلایل عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوص و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانیم و با هر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

می فرایید چرا می گوئیم، چه نتیجه ای دارد گفتن حقایق، ما هم به شما می گوئیم نگویید تا نگوییم، ننویسید تا ننویسیم. دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است. ما نمی گوئیم، ما را وادار به گفتن می نماید. همین امشب اگر شما نمی فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد، داعی مجبور نمی شدم پرده بردارم و به آقایان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند. اینها عقاید عوام شیعه نیست، بلکه اعتقاد علمای منصف سنت و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را به عرض رسانیدم. ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم، جز عقاید صحیحه که مستند به کتاب و سنت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ: این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است؛ زیرا در کتابهای مهم علمای شیعه اخباری است که بر خلاف کتاب و سنت می باشد و کاملاً باعث جسارت شیعیان و لا ابالی شدن آنها در معاصی می شود و قطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد. شماها هم منع

از آنها می نمایید؟

داعی: خیلی تعجب است که جناب عالی مطالب را بدون ربط بیان می فرمایید. خوب است از اخباری که به نظر شما جعل و موجب فساد می باشد بیان فرمایید تا مطلب باز شود.

اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و جواب آن

حافظ: آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی که از علمای بزرگ شماس است در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم، حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

«حب علی حسنه لا یضر معها سیئه»

(دوستی علی علیه السلام حسنه ای است که هیچ گناه (صغیره ای) به او ضرر نمی رساند.)

و نقل می نماید که آن بزرگوار فرمود:

«من بکی علی الحسین وجبت له الجنة»

(کسی که گریه کند بر حسین علیه السلام بهشت بر او واجب می شود)

و از این قبیل اخبار بسیار دیدم اخبار بسیار دیدم که سبب تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لابلالی گری آنها در معاصی می شود که هر نوع معصیتی را بنمایند، به امید آنکه چون علی را دوست

می دارند از آن معاصی به آنها ابداً ضرری نمی رسد، یا مرتکب هر گناهی می شوند به خیال آنکه یک قطره اشک بر ایمام حسین علیه السلام گناهان ما را پاک می کند و وارد بهشت

ص: ۳۶۷

می شویم. وقتی امید بی حساب، این اندازه در مردم زیاد شد، رفته رفته موجب شیوع فحشا و فساد اخلاق می شود؛ چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان را می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معصیت هستند، ایام عاشورا را مشغول عزاداری می شوند و می گویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون می آییم، مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن

داعی: اولاً آقایان اشتباه بزرگی فرموده اید که شیوع فحشا و یا لایابالی گری را که در بعض افراد شیعه ملاحظه نموده اید، در اثر عقیده به این قبیل اخبار به حساب آوردید.

اگر ارتکاب معاصی بعض افراد عوام شیعه مربوط به این قبیل احادیث است، فرمایید برادران اهل تسنن که معتقداتشان به مناسبت راهنمایی امثال آقایان!! بر خلاف این احادیث است چرا غرق در فحشا و منکرات، بلکه متجاهر در معاصی می باشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عشار و قصبات کوچک بسیار که داعی دیده ام و اکثریت، بلکه تمام جمعیت در بعض شهرها و بلادها تسنن هستند، مع ذلک در تمام قهوه های عمومی از بزرگ و کوچک، علنی و بر ملا اقسام قمار محرم بین آنها شایع و جزء عادت ثانوی آنها قرار گرفته، به علاوه سایر فحشا و منکرات. زائد بر آنچه میان بعض از عوام شیعه هست بین آنها

معمول است. علنی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشا که از بیان آنها خجالت می کشم دایر است!

اگر ما هم مانند شما خرده بین و بهانه جو بودیم، می گفتیم: علل شیوع فحشا از زنا و لوطا و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجری و لا-ابالی گری آنها به احکام دین فتاوی بی جای امامان و فقیهان آنها می باشد؛ از قبیل حکم به طهارت سگ و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح مادر در سفر و مقاربت با محارم به وسیله حریر و لفافه ای که به قضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لا ابالی به منهیات نموده اند.؟!

ولی فقهای شیعه تمام آنها را حرام می دانند و از مرتکبین آنها تبری می جویند.

حافظ: این نسبتها اکاذیبی افسانه مانند است! شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید؟

اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن

داعی: شما خود می دانید، ولی عمداً از روی ناچاری دفاع بما لا یرضی صاحبه می نمایید و الا کتب فقهیه خودتان که فتاوی فقها را آورده اند موجود است که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمی دهد. به قدری مطلب واضح و غیر عقلایی است که اکابر علمای خودتان هم غالباً در مقام انتقاد برآمده اند؛ برای

ص: ۳۶۹

نمونه لازم است مراجعه نمایید به آخر تفسیر کشاف (۱)

اذا سألوا عن مذهبی لم ابح به

و اکتمه کتمانہ لی اسلم

فان حنفیا قلت قالوا بآئنی

اییح الطّلا و هو الشّراب المحرّم

و ان مالکیا قلت قالوا بآئنی

اییح لهم اکل الکلاب و هم هم

و ان شافعیّا قلت قالوا بآئنی

اییح نکاح البنت و البنت تحرّم

و ان حنبلیا قلت قالوا بآئنی

ثقیل حلولی یفیض مجسم

وان قلت من اهل الحدیث و حزبه

یقولون تیس لیس یدری و یفهم

تعجبت من هذا الزمان و اهله

فما احد من السن الناس یسلم

و اخرنی دهری و قدم معشرا

علی انهم لا یعلمون و اعلم

و مذ افلح الجهال ایقنت اننی

انا المیم و الايام افلح اعلم

(اگر از من سؤال نمایند از مذهبم، فاش نخواهم نمود تا سالم بمانم؛ زیرا اگر بگویم حنفی هستم، می گویند: شراب حرام را

حلال می دانی و اگر بگویم مالکی هستم، می گویند گوشت سگ را مباح می دانی و اگر بگویم شافعی هستم، می گویند نکاح دختر را (که حرام است) حلال می شماری و اگر بگویم حنبلی هستم، می گویند حلولی مذهب و مجسمه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم، می گویند گوساله است و نمی فهمد (یعنی اینها فتاوی فقهای مذاهب اربعه می باشد، بلکه نمونه ای از آنها می باشد).

ص: ۳۷۰

۱- تفسیر کشاف، زمخشری، ۳/۳۰۱، چاپ دوم، مطبعه الکبری الامیریه ببولاق مصر، سال ۱۳۱۹ هجری، این شعر را به طور کامل نقل نموده که در چاپهای بعد آن حذف گردیده است و این نمونه ای بارز از تحریف است. و نیز زمخشری در الفائق فی غریب الحدیث، ۱/۹، در مقدمه این اشعار را آورده است.

فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نمی ماند. چه کنم که روزگارا به عقب برده و گروهی نفهم را به روی کار آورده. همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند، به یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزند و مردم از روشنایی من استفاده کنند و روزگار هر ناکسی را

بخواهد روی کار بیاورد.)

یک چنین عالم جلیل و مفسر نبیل می گوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوی فاسده و عقاید ناجور آنها. آنگاه آقایان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذهب عجیبی معرفی نمایم.

بگذارید و بگذریم، برویم بر سر مطلب. ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست به دو جهت: جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی به جعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است و اختصاص به علامه مجلسی قدس سره ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نمودند چون نمی خواهم خلاف عهد نمایم فلذا اقوال عموم علمای شیعه را می گذاریم و نقل اقوال علمای خودتان را می نمایم.

در اسناد حدیث «حب علی حسنه» از کتب اهل تسنن و معنای آن

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید، امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم

ص: ۳۷۱

مناقب(۱) و سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده(۲) و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز الحقائق شیخ عبد الرئوف المناوی المصری در ص ۲۳۹ از مناقب السبعین، حدیث ۴۹ نقلا- از فردوس دیلمی از معاذ جبل و میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از موده القربی(۳) و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد عبدالله طبری در حدیث ۵۹ از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و دیگران از علمای شما از انس بن مالک و معاذ جبل از رسول اکرم روایت نموده اند که فرمود:

«حب علیّ حسنه لا یضر معها سیئه و بغض علیّ سیئه لا تنفع معها حسنه»

(دوستی علیّ حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناهی به او ضرر نمی رساند و دشمنی علی گناهی است که با وجود آن هیچ عمل خیری نفع نمی رساند.)

و نیز امام الحرم احمد بن عبد الله طبری شافعی در ذخائر العقبی(۴) و ابن

ص: ۳۷۲

-
- ۱- عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حب علی بن ابی طالب حسنه لا یضر معه سیئه لا ینفع معه حسنه، مناقب خوارزمی، ص ۷۶، ح ۵۶، فصل ۶.
 - ۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۷۰، ح ۴، باب ۲۰.
 - ۳- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۶ (با استفاده از: ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۲، ح ۸۴۱، باب ۵۶) و نیز مناوی در کنوز الحقائق، ۱/۲۵۵، ح ۳۲۴۵، حرف الحاء، همین حدیث را نقل کرده است.
 - ۴- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۱-۹۲، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه.

حجر در صفحه ۲۱۵ نقلاً- از ملا و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۴۶ ینابیع الموده(۱) ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دیلمی و ابن عساکر در صفحه ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ(۲) خود از نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«حب علی بن ابی طالب یا کل الذنوب كما تأکل النار الحطب»

(دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام می خورد گناهان را همچنان که آتش هیزم را می خورد.)

ثالثاً کسانی که شم فهم اخبار را دارند، دقت کامل می کنند تا کشف حجب شده معما حل گردد، نه آنکه وقتی خبری را نفهیدند یا به حقیقت معانی آن نرسیدند، فوری زبان طعن باز کنند و نسبت جعل بدهند، منفی بافی کارآسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت. قرآن مجید در ایه ۷ سوره ۲۱ انبیاء به ما دستور کافی داده که:

{فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ}

(سؤال کنید اهل ذکر را (مراد از ذکر، قرآن یا رسول الله می باشد) اگر

ص: ۳۷۳

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۴۱، ح ۶۷۶، باب ۵۶.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۳/۵۲، رقم ۱۳۱۷، شرح حال حسن بن حجاج ابو علی الطبرانی الزیات و نیز دیلمی در الفردوس، ۲/۱۴۲، ح ۲۷۲۲، حرف الحاء متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۲۱، ح ۳۳۰۲۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السلام، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۹۰، باب ۴، فصل ۹، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه به همین حدیث اشاره کرده اند.

شما نمی دانید.)

و اما معانی این خبر که مجمع علیه فرقین است و به نظر شما و بسیاری از مردمان سطحی معما آمده اتفاقا بسیار سهل و آسان است حل آن؛ زیرا وقتی مراجعه به قرآن مجید می کنیم، می بینیم گناهان را به دو قسمت تقسیم نموده؛ کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر به سیئه می نماید؛ چنانچه در آیه ۳۱ سوره نساء صریحا می فرماید:

{إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا} (اگر شما دوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) در گذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند برسانیم)

پس به حکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود، از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی می شود و می آمرزد او را.

در این حدیث هم می فرماید دوستی علی علیه السلام یک سنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی به آن ضرر نمی رساند.

حافظ: مگر نه این است که خداوند صریحا می فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا}

(به درستی که خداوند می آمرزد جمیع گناهان را)

هر بنده عاصی و گنهکار خواه عمل او کبیره باشد و یا صغیره، وقتی نادم شد

ص: ۳۷۴

و بازگشت به سوی خدا نمود، قطعاً آمرزیده می شود؛ پس فرقی ما بین کبیره و صغیره نمی باشد.

کشف حقیقت

داعی: گویا آقا توجه به آیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمی نمودید اولاً بین کبیره و صغیره داعی فرق نگزاردم بلکه پروردگار متعال این فرق را گزارده.

ثانیاً بنده هم مانند شما معترفم که هر بنده مؤمن گنهکاری که معتقد به غفّاریت حق باشد هرگاه نادم شد و توجه به حق نمود خداوند غفّار او را می آمرزد ولی اگر بدون توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب می نمایند تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده به مجازات خود رسیده در موقع حساب معفو می شود.

و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را به جهنم می برند و به قدری که نافرمانی نموده عذابش می نمایند آنگاه نجاتش می دهند.

ولی در سیئات و صغائر اعمال اگر بی توبه از دنیا برود و محبّ علی علیه السّلام باشد خداوند او را عفو نموده به مجازات عقبات بعد الموت نمی رسد و جحیم و جهنم نمی بیند او را داخل بهشت می نمایند چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریما.

و نفهمیدم شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لایابالی گری دانسته اید؟ آیا در حدیث شریف امر به سیئات یا کبائر و صغائر شده که شما آن را سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمی باشد الا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این

حدیث شریف جلو ناامیدی بشر را می گیرد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفسند وقتی مرتکب صغائر شدند شیاطین جن و انس آنها را وسوسه می کنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید چون غالباً جوان و جاهل و نادانند فریب خورده ناامید می شوند می گویند ما که آمرزیده نمی شویم پس چرا نفس

خود را از هواهای کلی بازاریم رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و از صغائر گذشته غرق در کبائر می شوند.

ولی امثال این حدیث روزنه امید در دلها باز می کند و می فهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محبّ و دوست علی علیه السلام باشد به او ضرر نمی رساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش وسائلی قرار داده حبّ و وداد علی علیه السلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار می دهد.

و إلاّ شیعه هرگز لا ابالی نخواهد شد چون وقتی به معنای تشیع بر می خورد می بیند که شیعه علی، یعنی پیرو علی علیه السلام آن کسی است که طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را، پس اهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما به الفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول ببعض از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنه.»

پس اگر بخواهید ایراد بگیرید به این نوع از اخبار بیشتر می توانید ایراد بگیرید که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی می نماید و حال آنکه این طور نیست.

شیعه در اول تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیع را بفهمد، وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنگاه می فهمد پیرو علی آن کسیست که علما و عملا و قولا و فعلا، کردار و گفتار مانند علی باشد یا جای پای علی بگذارد، یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترک نموده ترک نماید، پس شیعه علی وقتی فهمید که علی علیه السلام مرتکب کبائر و صغائر نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نگردیده سعی و کوشش می کند مانند مولای خود متصف به صفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید؛ چون قوه عصمت علمی که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد و به تمام معنی علی شدن کار مشکلی است، بلکه محال! سعی می نماید لا اقل مرتکب کبائر ابدان نشود و اصرار بر صغائر هم نمی نماید تا محبوب علی علیه السلام گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و ممکن الخطاء است اگر سیئه و یا صغیره ای از او صادر گردد به وسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام مورد عفو و اغماض قرار می گیرد و اگر خدای نکرده بی توبه از دنیا رفت به واسطه این محبت و دوستی

ص: ۳۷۷

مسئول صغائر و سیئات قرار نمی گیرد.

و اما معنای حدیث من بکی علی الحسین وجبت له الجنة هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی می باشد و جوابی هم که الحال مطابقت با نظر اکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض می کنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب می شود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر ناکس گریه کند، بهشت که بر او واجب نمی شود، بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمی گیرد.

حافظ: فرق بین کس و ناکس چیست که گریه برای کس نتیجه می دهد ولی به ناکس نمی دهد.

فرق بین کس و ناکس

داعی: گرچه در کلمه من موصوله کس و ناکس راه ندارد، ولی در معانی فارسی کس و ناکس می آید. لذا عرض می کنم: کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد، اصول عقاید را استدلالاً یا به دستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بدانند و به معاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت عقیده داشته، علی و یازده فرزند بزرگوارش سلام الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب رسول الله بدانند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیامبر خاتم است زنده و موجود و زمامدار عالم بدانند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد به کتب

ص: ۳۷۸

سماویه حق و از جانب خدا بداند و به مندرجات آن معتقد و به دستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد.

و ناکس مسلمانی را گویند که صوره و اسما مسلمان و به تمام دستورات قائل ولی در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا به بعضی از آنها عمل و از بعضی دیگر رویگردان باشد یا مرتکب بعضی کبائر از قبیل قتل نفس یا شرابخواری و یا زنا و لواط کاری یا رباخواری و کم فروشی و امثال اینها گردد. چنین آدمی هر قدر هم گریه کند، برای او نتیجه ای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و خمس و زکات و غیره را نمی نماید؛ مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مصمم گردد به جبران مافات و حق الناس را به صاحبانش برگرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند وارث آنها را فراهم نماید. آنگاه به وسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگی های او گردد.

و الا اگر مثلاً نماز نخوانده یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت الله نرفته یا مشمول خمس یا زکات گردیده، ادای وظیفه ننموده، آنگاه گریه کند، یا زنا و لواط کند و گریه کند، یا ربا بخورد و مال مردم را به حرام ببرد و معاملات ربوی بنماید و یا کم فروشی بنماید و گریه کند، ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند، به خیال آنکه اعمال زشت او به وسیله گریه عفو می شود، اشتباه رفته، آل محمد از چنین اشخاصی بیزارند. گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد؛ چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجامع دینی این معانی را مشروحاً گوشزد جامعه نموده ایم.

و الا- اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترک واجبات بنماید، خیال کند گریه و یا زیارت آل محمد سلام الله عليهم جبران ما فات می کند و او را نجات می دهد، باید دشمنان آل محمد همگی بهشتی باشند؛ چون غالباً بر مظلومیت آل محمد گریه کردند.

چنانچه ارباب مقاتل در واقعه کربلا نوشته اند: «و الله بکت و أبکت کل عدو و صدیق» دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند. پسر پیغمبر و اصحاب و احفادش حتی اطفال صغیر و شیرخوارش را کشتند، ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند؛ پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند، نفع و نتیجه ای ندارد. تا مؤمن نگردند، گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ: اگر فرد مسلمانی معتقد به اصول عقاید و عامل به دستورات شرعیه باشد خود اهل نجات است؛ پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه و چه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغ گزافی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند؟

اثر و نتیجه گریه و مجالس عزاداری

داعی: بدیهی است مسلمانان هر چند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود. بالأخره بشر است و جایز الخطا. اگر لغزش و خطاهایی از او سرزده و غافل بوده حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از

روی فضل و کرم عمیم به وسائل و اسباب‌هایی آنها را عفو می‌کند.

گاهی حب علی بن ابی طالب علیه السّلام را وسیله قرار می‌دهد، گاهی به گریه بر مظلومیت سید الشهداء علیه السّلام و خاندان رسالت و زیارت آن حضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را به منزله آب توبه قرار می‌دهد و از گناهان آنان می‌گذرد.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و صغیره‌ای از آنها صادر نشده، حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت به آن خاندان جلیل می‌باشد، وسیله ترفیع مقام آنها می‌شود.

و اما اینکه فرمودید: در تشکیل این مجالس به نام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار، چه اثر است؟ آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس، غافل می‌باشید.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته می‌شود که این مجالس بدعت است، حاضر نمی‌شوید، یا اگر گاهی به جهاتی حاضر شوید، چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمی‌کنید تا آثار آن را ببینید. اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید، تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس، مدارس اکابر آل محمد است، به این معنی که به نام آل محمد مجالسی تشکیل می‌گردد و به جاذبه آن خاندان جلیل، افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر می‌شوند. آنگاه خطباء و وعاظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعت‌ها حقایق دین را اعم از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها

بیان می کنند و آنها را به ضررها و مفساد معاصی و گناهان و اخلاق رذیله آشنا می نمایند و دلایل حقانیت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز می کنند و نتایج بسیار می گیرند.

سالی نیست که به وسیله همین مجالس و تبلیغات دینی، افرادی از بیگانگان، اسلام را قبول نمایند. چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و به راه راست وارد گردند.

در هر سالی به وسیله این مجالس و حضور در مجامع عزا و تأثیر آیات و اخبار و مواعظ، جمعیت‌های بسیاری از مردمان لابلای و معصیت کار توبه نموده و به واسطه ترک معاصی داخل در حوزه اختیار گردند.

این است یک جهت از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علمای فرقین (۱) نقل

ص: ۳۸۲

۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۸/۲۲۴، حوادث سال ۶۱ هجری، شیء من فضائله علیه السلام (الحسین علیه السلام) و اسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۱۹، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، باب حسین امان الأمه و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۹۵، ح ۴۸۲۰، کتاب معرفه الصحابه، باب ۱، فضائل ابی عبد الله الحسین بن علی...، ابن ابی شیبہ در المصنف، ۷/۵۱۵، ح ۲۲، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی الحسن و الحسین، مجمع الزوائد، علی بن ابی بکر الهیثمی، ۹/۱۸۱، کتاب المناقب، باب فیما اشترک فیہ الحسن و الحسین... هیثمی می نویسد: و اسناده حسن، مزی در تهذیب الکمال، ۶/۴۰۲، رقم ۱۴۰۵، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب... احمد بن حنبل در مسند، ۴/۱۷۲، حدیث یعلی بن مره بن الثقفی، ابن ماجه در سنن، ۱/۵۱، ح ۱۴۴، المقدمه، باب فضل الحسن و الحسین...، متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۱۱۵، ح ۳۴۲۶۴، کتاب الفضائل، باب ۴، فصل ۲، باب الحسن و الحسین...، تاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل بخاری، ۸/۴۱۵، رقم ۳۵۳۶، شرح حال یعلی بن مره الثقفی، سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۹۰، ح ۳۷۸۴، کتاب المناقب، باب ۱ مناقب الحسن و الحسین، تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۴/۱۴۹، و ۱۵۰، رقم ۱۵۶۶، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب و ۳۵/۶۴، رقم ۸۰۹۴، شرح حال لاهز بن قریط، فیض القدیر، مناوی، ۳/۵۱۳، ح ۳۷۲۷، حرف الحاء.

نموده اند: «حسین منی وانا من حسین» حسین از من است و من از حسینم، یعنی احیای دین من به واسطه حسین است؛ در زمان حیاتش جانبازی کرد و به نیروی مظلومیت، ریشهٔ ظلم بنی امیه را کند. چه آنکه آنها می خواستند ریشهٔ دین را بکنند!

و هزار سال است که مجالس معظمی به نام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل می شود. مردمان حاضر می شوند به وسیلهٔ مبلغین و ناطقین پی به حقایق دین برده و قدم در صراط مستقیم می گذارند. این است مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس اکابر آل محمد علیه السلام می باشد(۱).

ص: ۳۸۳

۱- البته لازم نیست برای کسانی که محبت به خدای تعالی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشند دلیلی برای اقامه عزای امام حسین علیه السلام بیان کرد چون آنها به حکم فطرت پاک اسلامی خود به خود به طرف آنها کشیده می شوند و به اقتضای امر الهی در قرآن نسبت به ادای اجر رسالت آن حضرت که مودت به ذوی القربی می باشد عمل می کنند. و امام حسین علیه السلام را به خاطر خدای تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله دوست می دارند به طور فطری با دشمنان پیامبر و آل آن حضرت دشمن هستند و از آنها براءت می جویند و با دوستان آنان دوست هستند و در شادی آنان شاد بوده و در غم و عزای آنان سوگواری و با اقامه عزای آنان شعائر الهی بر پا می دارند و امیدوارند همانطور که در روایات شیعه و اهل تسنن بیان شده است در محشر هم به خاطر این محبتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت دارند با آنان محشور شوند و در بهشت نیز با آنان باشند (در روایات زیادی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایات شده است که «المرء مع من احب»، مسند احمد ۱/۳۹۲، مسند عبد الله مسعود؛ و ۳/۱۰۴، و ۱۱۰ و ۱۵۹ و ۲۱۳ و ۲۲۲ و ۲۲۸ و ۲۶۸؛ و مسند انس بن مالک، و ۴/۳۹۲ و ۳۹۵ و ۳۹۸، ۴۰۵، حدیث ابی موسی الاشعری؛ سنن الدارمی، ۲/۳۲۱، باب المرء مع من احب؛ صحیح بخاری، ۷/۱۱۲ و ۱۱۳، کتاب الأدب، باب علامه حب الله عزوجل؛ صحیح مسلم، ۸/۴۲، ۴۴، باب المرء مع من احب؛ سنن ابن ماجه، ۲/۱۱۱۸، کتاب الاطعمه، باب ۶۱، اكل الثمار، ح ۳۳۶۸؛ سنن ابن داود، ۲/۵۰۴، باب ۱۲۲، اخبار الرجل بمحبته اليه، ح ۵۱۲۶ و ۵۱۲۷؛ سنن ترمذی، ۴/۲۲، باب المرء مع من احب؛ ح ۲۴۹۲، و ۲۴۹۳، و ۲۴۹۴ و ۲۴۹۵. و همچنین روایات زیادی در کتب اهل تسنن وجود دارد که در آن به اهل بیت محبتی که به خاطر خدا به دیگران باشد بیان شده است؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: قال الله عزوجل المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبیون و الشهداء. و نیز در روایات دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: سبعة یظلهم الله یوم القیامه فی ظلّه یوم لا- ظل الا- ظلّه... و رجلا ن تحابا... دیگر روایات مربوط به آن که از بعضی کتب آنها تحت عنوان الحب فی الله باری آورده شده که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم. سنن ترمذی، ۴/۲۵، باب ۴۲، ما جاء فی الحب فی الله؛ ح ۳، ۲۴۹۹ و ۲۵۰۰ و ۲۵۰۱؛ مسند احمد، ۲/۴۳۹، مسند ابی حریره؛ ۸۷/، مسند ابی سعید الخدری؛ ۵/۲۳۳ و ۲۳۶، و ۲۳۷، حدیث معاذ بن جبل؛ و ۵/۳۲۸، حدیث عباد الصامت؛ صحیح بخاری، ۱/۱۶۱، کتاب الأذان، باب من جلس فی المسجد ینتظر الصلاة؛ و ۲/۱۱۶، ابواب العمل فی الصلاة، باب الصدقه بالیمین؛ و ۸/۲۰، کتاب المحاربین من اهل الکفر...، باب فضل من ترک الفواحش؛ صحیح مسلم، ۳/۹۳، کتاب الزکاه، باب بیان ان افضل الصدقه صدقه الصحیح الشحیح؛ سنن نسائی، ۸/۲۲۳، کتاب آداب القضاء الامام العادل. «محقق»

و نیز توضیحاً عرض می‌کنم که محبّ و شیعه علی علیه السّلام زائر و عزادار حسین بن علی علیه السّلام علاقه‌مندان و عشاق او ترک واجبات نمی‌کنند و مرتکب کبائر معاصی نمی‌شوند چون می‌دانند و به آنها گفته شده است که حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام شهید راه دین است و برای ترویج و نیز توضیحاً عرض می‌کنم که محبّ و شیعه علی علیه السّلام زائر و عزادار حسین بن علی علیه السّلام علاقه‌مندان و عشاق او ترک واجبات نمی‌کنند و مرتکب کبائر معاصی نمی‌شوند چون می‌دانند و به آنها گفته شده است که حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام شهید راه دین است و برای ترویج شعائر دین شربت شهادت نوشید چنانچه در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که می‌خوانیم:

«اشهد أنّك قد اقامت الصلاة و آتيت الزكاه و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و أطعت الله و رسوله حتى أتاك اليقين.»

(شهادت می‌دهم که تو اقامه نماز و ادای زکات نمودی و امر معروف و نهی

ص: ۳۸۴

از منکر و اطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ) و در اخبار معتبره فریقین از امّ المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من زار الحسین بکربلا عارفا بحقه و جبت له الجنّه»

(هرکس زیارت نماید حسین را در کربلا در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد، بهشت بر او واجب می گردد.)

و نیز می فرماید: «من بکی علی الحسین عارفا بحقه و جبت له الجنّه»

(هرکس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد بهشت بر او واجب می گردد.)

همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبات فرع بر معرفت خدا است اگر خدا را کما ینبغی نشناسد قصد قربت پیدا نمی شود لذا عبادات او هر چند کامل هم باشد عاقل و باطل است.

گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را پسر پیغمبر و امام بر حق و وصی سوم رسول الله صلی الله علیه و آله بدانند که قائم بحق بوده و برای حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده تارک واجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج اباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر خلاف طریقه و روئے مولای خود هرگز عمل نمی نماید.

نواب: قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای حق و بناحق به دست عمال بنی امیه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصا جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکول های جدید تحصیل می کنند می گویند جنگ کربلا جنگ دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل به خلافت

حسین بن علی را به سمت کوفه کشانید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید و عمّالش مقابله با این فتنه کردند و به آن جناب پیشنهاد تسلیم (بلاشرط) و تبعیت از خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که به شام رود تا نزد خلیفه محترم باشد یا سلامت به وطن برگردد آن جناب زیر بار نرفت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری برای چنین دنیا طلبی که برای حبّ جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت است؟

آیا جواب صحیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده برگردند و بدانند که جنگ کربلا جنگ دنیائی نبوده بلکه آن جناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا قیام نمود و جنگید تا کشته شد.

داعی: چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم می ترسم سخن طولانی شود و اسباب کسالت گردد.

نواب: خیر خیر أبدا کسل نمی شویم بلکه با علاقه مفروطی میل بشنیدن این موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابله با مخالفین قادر به جواب باشیم قطع بدانید جواب دادن به این قوم و لو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا می کنم بفرمائید.

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبود

داعی: قبلا عرض کردم هر عمل نیک و بدی فرع بر معرفت است معترضین اول باید خدای خود را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علیّ اعلی بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمه

تصدیق آنست که هر چه در آن کتاب است باید مورد ستایش و قبول باشد.

و اگر معترضین، اهل ماده و عالم محسوسند و دلایل محسوسه می خواهند جواب آنها بسیار سهل است. اینک مختصراً به اقتضای وقت مجلس که گذشته است به هر دو جهت فقط اشاره می کنیم.

خمسه النجباء از هر عمل رجسی مبرا بودند

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است، نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست به ریحانه رسول الله حسین بن علی^ع دادن بر خلاف حق و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره احزاب شهادت به طهارت آن حضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش معزاً و مبرای از هر رجس و پلیدی معرفی نموده آنجا که می فرماید:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}

(جز این نیست که خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلائش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیبی پاک و منزه گرداند.)

به اتفاق جمهور اکابر علمای (۱) خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی و ابو نعیم اصفهانی و ابو بکر شیرازی و سیوطی و حموینی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و فخر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیرهم که جمیعاً معتقدند و مبسوط آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمّد و علی و فاطمه و

ص: ۳۸۷

۱- در مجلس هشتم خواهد آمد.

حسن و حسین علیه السلام نازل گردیده.

و این آیه شریفه أدلّ دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از ارجاس و پلیدی‌ها. بدیهی است از اهمّ پلیدی‌ها حب جاه و مقام و توجه به دنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه به ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»

(محبت و دوستی دنیا بالای همه بدیهاست)

پس قطعاً ابا عبد الله الحسین علیه السلام حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه، جانبازی ننموده و اهل بیت خود را به اسارت نداده و اگر کسی با علم به این معنی آن حضرت را دنیا طلب بخواند حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبود

و اما فرقه دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل حسی هستند. دلائل محسوس برای آنها بسیار است که در این وقت تنگ به تمام آن دلائل نتوان استشهاد نمود ولی من باب نمونه به مختصری اشاره می نمایم.

اولاً قیام حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت نبی مکرم امر به یاری آن حضرت نمی نمود چنانچه اخبار بسیاری

ص: ۳۸۸

از طرق خودتان در این باب رسیده که به یکی از آنها اکتفا می کنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده^(۱) از تاریخ بخاری و بغوی و ابن السکین و ذخائر العقبی^(۲) امام الحرم شافعی از سیره ملا- و غیرهم نقل می نماید از انس بن حارث بن نبیه که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«انّ ابني هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و عمن معه.»

(به درستی که این پسر من حسین کشته می شود در زمین کربلاء؛ پس هر کس از شما آن روز حاضر باشد یاری کند حسین را. آنگاه نوشته است انس بن حارث رفت به سوی کربلا و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و کشته شد با ابا عبد الله علیه السلام.)

پس معلوم می شود قیام آن حضرت در کربلا قیام به حق بوده نه حب ریاست مشئوم، از این ها گذشته اگر معترضین فکر کنند از خود عمل و حرکت آن حضرت تا شهادت و اسیری اهل بیت طهارت، حق و حقیقت ظاهر و هویدا

ص: ۳۸۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۵۲، ح ۶۹، باب ۶۰.

۲- ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۴۶، قسم ۱، باب فضائل الحسین ذکر اخبار النبی صلی الله علیه و آله بقتل الحسین علیه السلام و الحث علی نصرته، نقل کرده است حدیث را با اندک اختلافی در الفاظ و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۲۱۷، حوادث سال ۶۱ هجری، صفه مقتله (الحسین علیه السلام) و نیز ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۱/۲۷۱، رقم ۲۶۶، ترجمه انس بن حارث، و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۴/۲۲۴، رقم ۱۵۶۶، شرح حال الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، و ابن اثیر در اسد الغابه، ۱/۱۲۳، شرح حال انس بن الحارث، به همین حدیث اشاره کرده اند.

می باشد. زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید هرگز با عیال و اطفال حرکت نمی کند؛ اطفال، صغیر و زن حامله و بچه شیر خوار با خود نمی برد بلکه تنها و منفرد و با یک عده زبده سواران کاری حرکت می کند، پس از آنکه بر دشمن غالب و محور کار به دستش آمد و روزگار بر وفق و مرامش شد آنگاه عیالاتش را می طلبد.

حرکت دسته جمعی حضرت ابا عبد الله علیه السلام با عیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آن حضرت به قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعاً به سمت یمن می رفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند، آنجا را مرکز کار قرار داده آنگاه با تجهیزات کامل و مجرد، حملات خود را شروع می نمود.

چنانچه مکرر بنی اعمام و دوستان و برادران این پیشنهاد را به آن حضرت نمودند و جواب یأس شنیدند، چه آنکه از هدف و مقصد اصلی آن حضرت خیر نداشتند.

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الا الله بود

ولی خود آن حضرت می دانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمی شود، لذا حرکت آن حضرت با هشتاد و چهار زن و بچه برای یک نتیجه نهائی اساسی بود چون که امام می دید شجره طیبه «لا اله الا الله» را که جد بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با خون جگرها غرس و آبیاری او را با خون های شهداء بدر و احد و حنین نموده و به دست باغبانی مانند علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد که از او

نگهداری نماید، ولی به واسطه خارج نمودن باغبان عالم دانا را با ظلم و تعدی و تهدید به شمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او از آب یاری شجره طیبه، اساس و بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی می رفت.

و لو آن که گاه گاهی به توجه باغبان اصلی تقوی می شد ولی نه تقویت کامل حقیقی تا آن که زمام باغ به کلی به دست باغبانان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد.

از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و ابو سفیان لعین که در آن موقع کور شده بود دستش را گرفتند به مجلس آوردند با صدای بلند گفت:

«یا بنی امیه تداولوا الخلافه فانه لا جنه و لا نار»

(ابو سفیان تشجیع می کند فامیل خود را به اینکه دولت بی پایان خلافت را دست به دست دهید؛ زیرا بهشت و دوزخی در کار نیست)

و نیز گفت: یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكره فوالذی یحلف به ابو سفیان ما زلت ارجوها لكم و لتصیرن الی صبیانکم وراثه.

(ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید. سوگند به آن چیزی که قسم می خورم به آن (مراد بتهاست که همیشه به آن قسم می خوردند)، پیوسته طالب و شایق یک همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده ام. شما هم آن را نگهدار باشید تا به اولاد خود به ارث برسانید.)

به کلی آن قوم رسوای بی عقیده تمام طرق را مسدود نمودند و دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب

حیات شدند کم کم شجره طیبه رو به ضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجره طیبه لا اله الا الله به کلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد.

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات به باغش روی کرده فوری باید در مقام علاج برآید و الا به کلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت.

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت به باغبان عالم دین حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را به جائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجره طیبه لا اله الا الله را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد، فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لا اله الا الله به سمت کربلا حرکت کرد ولی به خوبی می دانست بی آبی به ریشه درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارد، احتیاج به تقویت قوی دارد.

چنانچه در علم عملی فلاحت رسم است وقتی فلاحان و باغبانان دانشمند دیدند درختی به کلی بی قوت شده، تقویت قوی لازم دارد، علاج او را به قربانی می کنند یعنی گوسفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح می کنند و با پوست و گوشت و خون در پای درخت دفن می نمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله هم که باغبانی عالم بود دید این

شجره طیبه را به قدری بی آبی داده اند (بخصوص در سنوات اخیره و زمام داری بنی امیه) که به آبهای معمولی و مبانی علمی حیات پیدا نخواهد کرد فداکاری لازم است.

قطعا آبیاری شجره طیبه و درخت شریعت بایستی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیبه لا اله الا الله به سمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کوتاه نظران گویند چرا از مدینه خارج شد همان جا می ماند و کوس مخالفت می کوید و قربانی ها را می داد ولی نمی دانند که اگر آن بزرگوار در مدینه می ماند امر او بر مردمان فهیم عالم پوشیده می ماند و نمی دانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده. مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام به حق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارونه نشان می دادند.

ولی آن یگانه رادمرد بینا برای ظهور حق و حقیقت در ماه رجب موقعی که مردمان برای عمره به مکه حاضر بودند تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در مقابل صدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبه ها خواند و خطابه ها کرد ندای حق و حقیقت را به سمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید تیشه برداشته به ریشه شجره طیبه لا اله الا الله می زند گوشزد عامه مسلمین نمود که بدانند یزیدی که دعوی خلافت اسلام دارد عملا اساس دین را از میان می برد شراب می خورد قمار می بازد با سگ و میمون بازی می کند احکام دین را زیر پا می گذارد زحمات جدم پیغمبر را بر باد می دهد من نمی گذارم دین جدم از میان

برود بر من واجب است فداکاری نمایم جان می دهم و دین را حفظ می کنم.

پس قیام آن حضرت و خروج از مدینه به مکه و از مکه به سمت کوفه و عراق برای حفظ شعائر دین و اعلام نمودن به جامعه بشریت، اطوار و رفتار و مفاصد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران ناپذیر آن پلید عنید بی دین بوده است.

لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت می آمدند عرض می کردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده اند و دعوت نامه ها فرستادند، به بی وفائی معروفند.

و علاوه با قدرت بنی امیه و سلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه دوانیده اند نمی توانی مقابله نمائی چون اهل حق کم اند. مردم، عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح می شود لذا

اطراف آنها جمع اند، نفع و غلبه با شما نخواهد بود. پس، از این سفر صرف نظر نما و اگر هم مایل نیستی به ماندن و توقف در حجاز، پس برو به یمن که علاقه مندان به شما در آنجا بسیارند؛ مردمان غیوری هستند، شما را تنها نمی گذارند، می توانی عمری را در آن صفحات به راحتی بگذرانی.

حضرت نمی توانست برای همه کاملاً پرده برداری نماید، لذا هر یک را به جوابهای مختصری ساکت می نمود ولی به بعضی از اصحاب سرّ و اقارب محرم مانند برادرش محمّد بن الحنفیه و ابن عم گرامش عبد الله بن عباس می فرمود راست می گوئید، من هم می دانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود، من هم برای فتح و غلبه ظاهری نمی روم بلکه برای کشته شدن می روم، یعنی می خواهم به

نیروی مظلومیت ریشهٔ ظلم و فساد را برکنم.

برای قوت قلب بعضی حقیقت را آشکار نموده می فرمود: جَدَم رسول خدا را در خواب دیدم به من فرمود:

«اخرج الی العراق فانّ الله شاء أن یریک قتیلا»

(بیرون برو به سوی عراق؛ پس به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را کشته ببیند.)

محمّد بن الحنفیه و ابن عباس عرض کردند اگر امر چنین است، زنها را چرا می برید؟ فرمود: جَدَم فرمود:

«انّ الله قد شاء ان یراهنّ سبايا»

(به درستی که خدای تعالی خواسته است که ایشان را اسیر ببیند.)

به امر رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را برای اسیری می برم (یعنی نکات و اسراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که متمم شهادت من، اسارت زنان است که علم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرند، بروند شام در مرکز خلافت و قدرت یزید ریشهٔ آنها را بکنند و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند.)

چنانچه عملی کردند، خطبه و خطابهٔ بی بی عقیلهٔ بنی هاشم صدیقهٔ صغری زینب کبری علیها السلام در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه و سفراء بیگانه و رجال از یهود و نصاری و خطابه معروف سیّد السّاجدین امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل یزید نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سرنگون و مردم را بیدار نمود.)

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود(۱):

أَيُّهَا النَّاسُ اعْطِينَا سِتًّا وَفَضَّلْنَا بِسَبْعِ اعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّيِّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَضَّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَنَا الصَّدِيقَ وَ مَنَا الطَّيَّارَ وَ مَنَا اسدَ اللَّهِ وَ اسدَ رَسُولِهِ وَ مَنَا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَنَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

(ای مردمان به ما (ما آل محمد از جانب خدای تعالی) عطا شده شش خصلت و ترجیح داده شدیم بر سایر خلق به هفت فضیلت. عطا کرده شده ایم به علم و بردباری و جوانمردی و خوش رویی و فصاحت و شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان و ترجیح و زیادتی داده شده ایم بر مردم به اینکه از ما است پیغمبر برگزیده و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از ما است صدیق (امیر المومنین علیه السلام) و از ما است جعفر طیار و از ما است حمزه شیر خدا و رسول او و از ما است دو سبط این امت (حسن و حسین) و از ما است مهدی این امت (یعنی حجه بن الحسن).)

آنگاه شروع به معرفی از خود نمود، فرمود: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن کس که مرا نمی شناسد اینک حسب و نسب خودم را به آنها می رسانم: منم فرزند صاحب صفات و فضائل مخصوصه (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان می نماید که وقت مجلس اجازه نقل تمام را نمی دهد) خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله.

پس از آن، روی همان منبری که سال ها شب و روز از زمان معاویه علیه

ص: ۳۹۶

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴۵/۱۳۸، باب الوقایع المتأخره عن قتله.

الهاويه عنى و بر ملا- مولانا و مولى الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السّلام را لعن و سبّ می نمودند و هزاران نسبت‌های ناروا به آن حضرت داده بودند در حضور خود یزید و رجال بنی امیه و دشمن‌ها فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین را (که نگذارده بودند به گوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود:

«انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتّى قالوا لا اله الا الله انا ابن من ضرب بين يدى رسول الله صلى الله عليه وآله بسيفين و طعن برمحين و هاجر الهجرتين و بايع البيعتين و قاتل ببدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين انا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيين و قانع الملحدين و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين و تاج البكائين و اصبر الصّابرين و افضل القائمين من آل يس رسول ربّ العالمين انا ابن المؤيّد بجبرئيل المنصور بميكائيل انا ابن المحامى عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و المجاهد اعدائه التّاصبين و افخر من مشى من قریش اجمعين واول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين و اول السّابقين و قاصم المعتدين و مبيد المشركين و سهم من مرامى الله على المنافقين و لسان حكمه ربّ العالمين و ناصر دين الله و وليّ امر الله و بستان حكمه الله و عيبه علمه سمح سخى بهلول زكىّ ابطحىّ رضىّ مقدام همام صابر مهذب قوام قاطع الاصلاب و مفرّق الاحزاب اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا و امضاهم عزيمة و اشدّهم شكيمه اسد باسل يطحنهم فى الحروب اذا از دلفت الاسّة و قربت الاعنّه طحن الرحي و يذروهم فيها ذرو الرياح الهشيم ليث الحجاز و كبش العراق مكى مدنىّ

حنفی عقبی بدری احدی شجرى مهاجرى من العرب سیدها و من الوغی لیثها وارث المشعرین و ابو السبطين الحسن و الحسین ذاک جدی علی بن ابی طالب علیه السلام.

منم فرزند کسی که شمشیر زد بر بینی های مردم تا گفتند لا اله الا الله منم فرزند کسی که شمشیر زد پیش روی رسول الله به دو شمشیر (یعنی مدتی به شمشیر و مدتی به ذو الفقار) و نیزه زد به دو نیزه و هجرت نمود به دو هجرت و بیعت نمود به دو بیعت. و با کافران مقاتله نمود در جنگ بدر و حنین و کافر نگشت به خدا چشم برهم زدنی. منم فرزند صالح مؤمنان و وارث پیامبران و براندازه ملحدان و پادشاه مسلمانان و نور جهادکنندگان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان از خوف خدا و صبر کننده ترین صبر کنندگان و بهترین نماز گزارندگان از آل یس رسول رب العالمین. منم فرزند مؤید به جبرئیل و منصور به میکائیل. منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان و کشنده برگشتگان از دین (یعنی اهل نهروان) و شکنندگان بیعت (یعنی اهل جنگ جمل در بصره) و اهل بغی و طغیان (یعنی اهل جنگ صفین و جهاد کننده با دشمنان خود، ناصبها و فخر کننده ترین همه کسانی که راه رفتند از طایفه قریش (یعنی افخر از همه قریش) و اول کسی که اجابت دعوت خدا و رسول او را نمود از مؤمنان و اول سبقت کنندگان به سوی ایمان و شکننده ظالمان و هلاک کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان و لسان حکمت پروردگار عالمیان و یاری دهنده دین خدا و ولی امر خدا و گلستان حکمت خدا و صندوق علم او، جوانمرد با سخاوت و گشاده رو و جامع

جميع خيرات اجتماعى پسندیده بطحا که اختیارا در جنگ ها پیش قدم بوده، پادشاه صبر کننده، پاکیزه اخلاق، کثیر القيام، قطع کنده پشت ها و متفرق کننده احزاب (فاسد)، کسی که با ثبات قدم عنان

اختیار نفس خود را در دست داشته و دلش از همه کس قوی تر و ثابت تر و عزمش از همه راسخ تر و شکیمه اش از همه کس محکم تر (یعنی مهم ترین افراد بشر بود در احقاق حق مظلومان)، شیر ژیان بود در میدان نبرد، خرد می کرد دشمنان را در جنگ ها وقتی که به او نزدیک می شدند (سواره و یا پیاده) با نیزه های خود و خرد و متفرق می ساخت آنها را همچنان که طوفان شنها و خار و خاشاک خشک را پراکنده می کند، شجاع ترین اهل حجاز و دلیرترین اهل عراق، مکی و مدنی و پاکیزه ترین افراد مسلمین در دین، بیعت کننده در عقبه، شهسوار بدر و احد و رادمرد بیعت شجره و یگانه فداکار مهاجرت و سید عرب و شیر میدانهای جنگ و وارث مشعرین و پدر دو سبط (پیغمبر صلی الله علیه و آله) حسن و حسین علیه السلام این است فضایل جد ما علی بن ابی طالب علیه السلام.

آنگاه فرمود:

«انا ابن خدیجه الکبری، انا ابن فاطمه الزهراء انا ابن المذبوح من القفاء انا ابن العطشان حتی قضی. انا ابن من ممنوعه من الماء و احلوه علی سائر الوری. انا ابن من لا- یغسل له و کفن یری. انا ابن من رفع رأسه علی القنا. انا ابن من هتک حریمه بأرض کربلاء. انا ابن من جسمه بأرض و رأسه بأخری. انا بن من سبیت حریمه الی الشام تهدی، ثم انه صلوات الله علیه انتحب و بکی فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس

ص: ۳۹۹

(منم فرزند خدیجه کبری. منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند سربریده از قفا. منم فرزند آن کسی که با لب تشنه از دنیا رفت. منم فرزند آن که آب را از او منع کردند و حلال و مباح داشتند بر سایر خلق. منم فرزند آن که او را غسل ندادند و کفن نکردند. منم فرزند آنکه سر مطهر او را بر نیزه بلند نمودند. منم فرزند آنکه حرم او را در زمین کربلا هتک حرمت نموده اسیر نمودند. منم فرزند آن که بدن مقدسش در جایی و سر مطهرش در جایی دیگر. منم فرزند آن که حرم او را اسیر نموده به شام آوردند.

پس از آن امام علیه السلام با صدای بلند گریست و پیوسته انا انا فرمود؛ یعنی آنقدر از مفاخر و مدایح اجداد خود فرمود و مصائب پدر بزرگوار و اهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه خروش از مردم برخاست، همگی به گریه و ناله و فریاد مشغول شدند.)

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام منعقد گردید، در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام بعد از نقل فضایل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین در محضر دشمنان آن قدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که با حضور یزید پلید، صدای ضجه و شیون مردم شام برخاست، به قسمی که یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند، از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید.

از همان مسجد و اثر خطبه و خطابه آن حضرت، مقدمات نهضت ضد اموی شروع شد. (که یزید ناچار از روی سیاست، اظهار ندامت نمود و عیب الله بن

مرجانہ لعنہ اللہ را لعن نمود کہ چنین عمل فجیعی نموده، تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیہ سرنگون گردید. کہ الی الحال در شام و پایتخت ظالمانہ آن قوم فاسد، قبری از بین امیہ وجود ندارد، ولی قبرستان بنی ہاشم مورد توجہ شامیان و قبور بسیاری از عترت و اہل بیت رسول خداصلی اللہ علیہ وآلہ مزار ہر عارف و عامی از شیعہ و سنی می باشد.

خلاصہ، تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشتہ اند کہ آن حضرت از مدینہ تا بہ مکہ و کربلا پیوستہ، کنایہ و صراحہ خبر شہادت خود را می داد و بہ مردم می فہماند کہ برای کشتہ شدن می رود.

از جملہ خطبہ مفصلی است کہ روز ترویہ در مکہ معظمہ مقابل جامعہ مسلمین خواند و ضمن خطبہ، خبر شہادت خود را علنی داد کہ بعد از حمد پروردگار(۱) متعال و درود بر خاتم الانبیاءصلی اللہ علیہ وآلہ فرمود:

«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادہ علی جید الفتاہ و ما اولہنی الی آسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیہ، کانی بأوصالی یتقطعہا عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء.»

(مرگ، بر فرزندان آدم چنین بستہ است کہ قلادہ بر گردن دختر جوان باشد و چہ قدر آرزومندم بہ صحبت گذشتگان خود؛ چنانکہ یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیدہ و پسندیدہ گشت، زمینی کہ پیکر من در آن افکنندہ شود. باید بدان زمین برسم و گویی می بینم بند بند مرا

ص: ۴۰۱

۱- بحار الانوار، علامہ مجلسی، ۴۴/۳۶۶، باب ما جری علیہ بعد بیعہ الناس لیزید بن معاویہ...

گرگان بیابان ها از یکدیگر جدا می کنند میان نوایس و کربلا).

(مرحوم ثقه الاسلام محدث جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه در نفس المهموم گوید: شیخ ما محدث نوری در کتاب، نفس را رحمن گفته است (نوایس) گورستان نصاری است؛ چنانچه در حواشی کفعمی نوشته اند و شنیده ایم که این گورستان در آنجا واقع بوده است که اکنون مزار حر بن یزید ریاحی است در شمال غربی شهر کربلا- و اما کربلای معروف نزد مردم آن نواحی پاره زمینی است در کنار نهری که از جنوب باروی شهر روان است و بر مزار معروف به ابن حمزه می گذرد. پاره ای از آن، باغ و قسمتی کشتزار و شهر کربلا میان این دو می باشد).

با این قبیل جملات به مردم می فهماند که من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید، بلکه بین نوایس و کربلا کشته خواهم شد به دست گرگ های خون آشام. مراد از گرگ ها اشاره ای است که به قتل [قاتلین] خود از بنی امیه و غیره می نماید که مانند گرگ های خونخوار ما را قطعه قطعه نموده، به قتل می رسانند.

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار می رساند که امام حسین به قصد شهادت حرکت فرمودند، نه به قصد ریاست و خلافت. در تمام این راه به طرق مختلفه خبر مرگ خود را می داد و در هر منزل، اصحاب و حفاد خود را جمع می کرد و پیوسته می فرمود از پستی و بی قدری دنیا همین بس که سر یحیی را بریدند و برای زن زناکاری به هدیه بردند. عن قریب سر من مظلوم را هم از بدن جدا می کنند و برای یزید شرابخوار می برند.

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حر بن یزید ریاحی، با هزار

سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید الله است که شما را نگاه دارم و نگذارم به کوفه بروید و با شما باشم تا امر امیر برسد، چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حرّ گذارد؟

قطعاً اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت تسلیم لشکر حرّ نمی شد، در حالتی که با حر بیش از هزار نفر نبودند و با آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند؛ مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر یک خود یک تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم ده فرسنگ بیشتر نبود. علی القاعده می بایستی آنها را پراکنده می کردند و خود را به مرکز حکومت (کوفه) می رساندند. مردم هم که منتظر بودند، تشکیلات و تجهیزات خود را محکم می کردند و مشغول مبارزه می شدند، تا آنکه غالب آیند، نه آنکه در مقابل گفتار حرّ تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک به دشمنان برسد و کار را بر پسر پیامبر صلی الله علیه و آله سخت نمایند.

آقایان اگر به قراین مطلب خود دقت کنید، جواب خود را به خوبی به دست می آورید و می دانید که آن حضرت به قصد دیگری طی مسافت نمود؛ زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعی که محاصره دشمن در انتها درجه شدت رسیده و فرسنگ ها اطراف او را قوای قویه دشمن گرفته، وسائلی فراهم نمی کرد که جمعیت قلیل و نفرات آماده خود را متفرق نماید.

خطبه و خطابه آن حضرت در شب عاشورا بزرگ ترین دلیل بر اثبات مدعای ما است؛ زیرا تا شب عاشورا هزار و سیصد سواره و پیاده آماده جنگ در خدمت

آن حضرت بودند.

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت بر روی کرسی قرار گرفت، خطبه مفصلی ادا نمود، ضمن خطبه صریحاً کلماتی فرمود که آن لشکر و مردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند. حضرت فرمود: کسانی که به خیال ریاست و حکومت دنیوی آمده اند، بدانند که فردا هر کس در این زمین باشد کشته خواهد شد و این مردم جز به من احدی را نمی خواهند. من بیعتم را از گردن شما برداشتم. تا شب است برخیزید و بروید. هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند. برای آن حضرت باقی نماند مگر چهل و دو نفر؛ هیجده نفر بنی هاشم، بیست و چهار نفر اصحاب. بعد از نصف شب، سی نفر از شجاعان لشکر دشمن به قصد شبیخون آمدند. وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند مجذوب وار به اردوی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنا بر اشهر، هفتاد و دو نفر قربانی های حق گردیدند که اکثر آنها زهاد و عباد و قاریان قرآن بودند.

اینها تمام دلایل و قراین واضحی است که می رساند آن حضرت به قصد انقلاب و حبّ جاه و ریاست و رسیدن به مقام خلافت حرکت نفرموده، بلکه صرفاً هدفش ترویج دین مقدسش، حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده، آن هم به طریقی که جان بدهد و جانبازی نمودن، پرچم لاله الا الله را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید. زیرا نصرت و یاری دین گاهی به کشتن است و زمانی به کشته شدن. فلذا آن حضرت دامن همت بر کمر زد و مردانه قیام کرد. با نیروی مظلومیت و دادن قربانی های بسیار، مخصوصاً اطفال صغار. ریشه ظلم و فساد

ص: ۴۰۴

بنی امیه را کند؛ به قسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلاى کلمه لا اله الا الله و آبیاری شجره مقدسه اصلها ثابت، در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است. حتی بیگانگان از دین، روی برهان و دلیل، اقرار به این معنی دارند.

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام

در دائره المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله ای است از خانم دانشمند انگلیسی تحت عنوان «سه شهید»، بسیار مفصل است که خلاصه آن این است که نوشته سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلاق کلمه حق جانبازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جانبازان گوی سبقت ربودند.

اول سقراط حکیم یونانی در آتن. دوم حضرت مسیح بن مریم علیه السلام در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی می باشد و الا عقیده ما مسلمین حضرت مسیح علیه السلام مصلوب و مقتول نگردیده، به صریح آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نساء که فرموده:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِمَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾

(عیسی بن مریم را نکشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امر بر آنان مشتبه شد و همانا آنان که در باره او عقاید مختلف اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به آن بودند، جز آنکه از پی گمان خود می رفتند و به طور یقین (شما مؤمنین بدانید) که مسیح را نکشتند. بلکه خدا، او را به سوی خود بالا برد.)

سوم، حضرت حسین علیه السلام فرزند زاده محمدصلی الله علیه و آله، پیغمبر مسلمانان. آنگاه نوشته است: هر گاه به تاریخ حالات و چگونگی شهادت و جانبازی هر یک از این سه نفر شهید سعید آگاهی حاصل گردد، تصدیق می شود که جانبازی و فداکاری حضرت حسین علیه السلام از آن دو نفر (یعنی سقراط و عیسی) قوی تر و مهم تر بوده است. به همین جهت ملقب گردید به سید الشهداء؛ زیرا سقراط و حضرت مسیح فقط در راه حق به تفدیه جان خود حاضر شدند، ولی حضرت حسین علیه السلام جلائی وطن اختیار نمود، در بیابانی دور از جمعیت در محاصره دشمن واقع شده و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هر یک از آنها از سردادن خودش مهم تر بوده، فدای حق نموده، به دست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود.

بزرگ ترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسین مسلمانها قربانی دادن بچه شیرخواره اش بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد بچه شیرخواری را برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیاورند و آن قوم دغا عوض دادن آب، او را طعمه تیر جفا قرار دهند.

این عمل دشمن، اثبات مظلومیت حسین را نمود و به همین نیروی مظلومیت، بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالمشان نمود. در اثر جانبازیهای او و اهل بیت بزرگش دین محمدصلی الله علیه و آله، حیات نوینی به خود گرفت. انتهی.

دکتر ماریین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی و دیگران از مورخین اروپایی همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشهداء سلام الله

علیه و فداکاری های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید؛ یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الا اگر خدمات و قیام به حق آن حضرت نبود، بنی امیه اساس دین توحید را به کلی از میان می بردند و نامی از خدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمی گذاردند.

نتیجه مطلوب، کشف حقیقت

پس نتیجه عرایض این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است، قیام و جنگ دینی بوده است. لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان به آن حضرت وقتی می شنوند که آن حضرت با یزید جنگید، برای آنکه عمل به منکرات می نمود، متوجه می شوند که عمل به منکرات مرضی آن حضرت نخواهد بود. لذا هرگز گرد محرّمات و منکرات که مکره طبع آن بزرگوار است نمی گردند و عمل به واجبات را بر خود فریضه حتمی قرار می دهند.

وقتی می شنوند و در کتب مقاتل و تواریخ می خوانند که آن حضرت در روز عاشورا با آن حدت و شدت بلا یا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد، نمازش را ترک نکرد، حتی نماز ظهر را به جماعت خواند، البته جدیت در ادای واجبات، بلکه نوافل و مستحبات می نمایند، تا مورد توجه و محبوب آن حضرت گردند که محبوب آن حضرت قطعاً محبوب خدای تعالی می باشد.

پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده اید، خلاف حقیقت و مغلطه

کاری است. اشتباه فرمودید و تعبیر بی جا نمودید، بلکه بر خلاف گفته شما و امثال شما این قبیل احادیث، تحریک قوای روحی شیعیان را می نماید و آنها را آماده عمل می کند، مخصوصاً که گویندگان و خطبای قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آن حضرت را کما ینبغی بیان نمایند، نتایج بسیار نیکویی گرفته می شود.

چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم به واسطه هجوم مردم در این مجالس، جوانان بسیار فریب خودگان شیطان از برکت وجود آن حضرت و مجالسی که به نام آن بزرگوار منعقد می شود، در اثر بیانات و عاظ و تبلیغ مبلغین عظام به راه راست و صراط مستقیم شده و تئب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.

«سخن که به اینجا رسید، اکثر آقایان با چشم گریان حالت سکوت به خود گرفتند. عزم شدیم جلسه را ختم نماییم.»

نواب: علاوه بر اینکه وقت خیلی گذشته، جناب قبله صاحب، ما را زیاده از حد متأثر نمودید و مرد شریف فداکاری را که ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، به همین مختصر بیانات آن طوری که بوده به ما شناسانید و همگی ما را رهین منت خود قرار دادید. جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما عوض عنایت فرماید. گمان نمی کنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد. خدا از شما راضی باشد و شما را مشمول مرحام و الطاف خود قرار دهد که ما را مستفیض فرمودید.

و واقعا خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کورکورانه تحت تأثیر اشخاص از

فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه بر آن محروم مانده ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط و بیجایی که از روی تعصب به ما می کردند و می گفتند که زیارت آن مولی و رفتن به مجالس عزا بدعت است.

واقعاً عجب بدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت می نماید و به حقیقت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خدمتگزاران به شرع و شریعت آشنا می کند.

در ثواب و فواید زیارت

داعی: این جمله ای که راجع به بدعت عزاداری آل محمد و عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و زیارت قبور آنها فرمودید، قطعاً سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای اهل تسنن هم عادت پیروی از آنها نموده اند، بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا آل الیبت آن حضرت که عدیل القرآنند، در باره آن نرسیده باشد.

و حال آنکه در اخبار راجع به گریستن و زیارت آن حضرت، علاوه بر آنکه در کتب معتبره شیعه متواتراً رسیده، در کتب معتبره خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ جمهور نقل کرده اند موجود است که به بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودیم. اینک به واسطه ضیق وقت، راجع به زیارت به نقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده است، اکتفای نماییم:

یک روز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجره ام المؤمنین عایشه تشریف داشتند، حسین علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش محبت کشید و بسیار بوسید و

بوئید. عایشه عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر حسین را دوست می داری. حضرت فرمود: مگر نمی دانی که او پاره جگر و ریحانه من است. آنگاه آن حضرت گریست. عایشه از سبب گریه سؤال نمود، فرمود: جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم می زنند. عایشه عرض کرد: مگر او را می کشند؟ فرمود: آری با لب تشنه و شکم گرسنه شهید می کنند. شفاعت من هرگز به آنها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت او را زیارت کند. عایشه عرض کرد: یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود؟ فرمود: اجر یک حج من. عایشه از روی تعجب عرض کرد: یک حج شما؟ فرمود: ثواب دو حج من. عایشه بیشتر تعجب کرد. حضرت فرمود: ثواب چهار حج من. عایشه پیوسته تعجب می نمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب را زیاد می نمود تا رسید به جایی که فرمود: عایشه هر کس حسین را زیارت کند خداوند ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن بزرگوار می نویسد. دیگر عایشه سکوت کرد.

شما را به خدا آقایان انصاف دهید، چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد؟ قطعاً مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و تعبیر به بدعت نمودن، دشمنی با آن حضرت و اهل بیت طاهرینش می باشد.

اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار

علاوه بر فواید معنوی و اجور اُخروی، توجه به منافع ظاهری که در زیارت قبور ائمه طاهرین ملحوظ است، هر انسان عاقلی را تحریک می کند که از این

عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار می گردد صرف نظر نکند.

شما اگر به آن اعتبار مقدسه مشرف گردید بالحسّ و العیان مشاهده می نمایید در بیست و چهار ساعت (به استثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارکه برای استراحت خدمه و تنظیف حرم بسته می گردد) از دو ساعت به طلوع فجر تا قریب نصف شب پیوسته آن حرم‌ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است و تمامی آنها سرگرم انواع عبادات، از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال به اذکار و اوراد و ادعیه می باشند.

کسانی که در بلاد و اوطان خود توفیق عبادت بسیار ندارند مگر ادای واجبات، ولی در آن امکان مقدسه به عشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت به طلوع فجر مشرف گردیده، توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و گریه های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی می شود که وقتی به اوطان خود برگشتند، پیوسته سرگرم عبادات و ترک معاصی می باشند و ادای نوافل و قضای نمازها را با اشتیاق تمام به جای می آورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار می گردد و توفیق جبری پیدا می نمایند و سرگرم اقسام عبادات می شوند بدعت است؟ که در هر شبانه روزی اقلّاً سه مرتبه سحرها و ظهرها و سرشبها هر مرتبه اقلّاً دو، سه ساعت به اقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و اذکار و اوراد پرداخته و خود را مشمول مرحم و الطاف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ اثری برای زیارت قبور ائمه اطهار نبود مگر همین توفیق جبری و

سرگرمی به اقسام عبادات، کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند به رفتن زیارت، تا به این وسائل و سرگرمی به عبادات (که در بلاد و اوطانشان به واسطه اشتغال به امور دنیوی، توفیق کامل پیدا نمی نمایند)، رابطه با یزدان پاک را که اساس تمام خوشبختی هاست محکم نموده، صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنن کدام محل مقدسی را می توانید به ما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام، در بیست و چهار ساعت اشتغال به عبادت داشته باشند، جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق می شوند. در بغداد و معظم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابو حنیفه می باشد همیشه درهای آنها بسته، فقط موقع نماز در مسجدهای مجاور قبر آنها باز می شود. یک عده مخصوصی می آیند نماز خوانده، متفرق می شوند.

در شهر سامراء که مدفن دو امام بر حق شیعه حضرت هادی علی النقی علیه السلام (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی علیه السلام (امام یازدهم) می باشد، تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدام آستانه مقدسه از برادران اهل تسنن هستند، مقارن طلوع فجر به زحمت بسیار و داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه، درب حرم را باز می کنند، ولی یک نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم که در کنج و زوایای آن مسجد به عبادت مشغول باشند. حتی خدام هم که در را باز می نمایند، می روند و می خوابند، ولی شیعیان در اطراف حرم باشوق و ذوق تمام مشغول عبادتند. این است آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان می گردد.

خداوند توفیق دهد مشرف شوید در عراق عرب، دو شهر پهلوی یکدیگر

می بینید به فاصله دو فرسنگ؛ یعنی کاظمین و بغداد که اولی مرکز شیعه و مجاور قبر دو امام همام، حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر و ابا جعفر محمد بن علی الجواد می باشد.

و دومی مرکز اهل تسنن و مجاور قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام اعظم شما ابو حنیفه می باشد، مورد دقت قرار دهید تا پی به تعالیم عالیه پیشوایان و امامان بر حق شیعیان برده و به چشم خود ببینید از برکات قبر ائمه اطهار و علاقه به زیارت آن قبر انور، مردم کاظمین و زوار چگونه اول شب را زود به خواب رفته و دو ساعت به طلوع فجر مانده، با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجد و سحر خیزی آماده و بیدارند. حتی عده بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند، ولی منزل هایشان در کاظمین است، وقت سحر در حرم مطهر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی اهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهند و سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته اند؟

نواب: واقعا جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کورکورانه، بدون تحقیق به دنبال اقوال اشخاص می رویم. چند سال قبل قافله ای از اینجا حرکت کرد که من، بنده هم بدبختانه با آنها بودم، رفتیم بغداد به زیارت امام اعظم ابوحنیفه و جناب عبد القادر رضی الله عنهما. ولی یک روز که بنده به تماشای کاظمین رفتم و برگشتم مورد حملات سخت رفقا واقع شدم. الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظم و یا شیخ عبد القادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر جایز و موجب

ص: ۴۱۳

ثواب باشد که در هر سال، جماعتی از ما به زیارت آنها می روند که قطعاً خبری از پیغمبر صلی الله علیه وآله درباره آنان نرسیده، ولی زیارت ریحانه رسول خدا، فداکار و مجاهد فی سبیل الله که پیغمبر صلی الله علیه وآله آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری است مستحسن، بدعت باشد؟!!

الساعة تصمیم قطعی گرفتم که ان شاء الله اگر زنده ماندم امسال قربه الی الله و طلباً لمرضاته، به زیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید بروم و از خدا بخواهم که از گذشته های ما بگذرد. امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص می شویم، تا فردا شب ان شاء الله.

ص: ۴۱۴

موضوعات کلی مورد بحث:

• حدیث غدیر • فرار صحابه از جنگ

• فحش های صحابه به یکدیگر

• فدک

• توهین ابابکر به حضرت فاطمه علیها السلام

• دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله است

• علی علیه السلام باب علم و حکمت • علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله

• جلوگیری عمر از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله

• عمر از وصیت ابوبکر جلوگیری نکرد

• علی علیه السلام افضل صدیقین • علی علیه السلام با حق و قرآن است.

• اطاعت از علی علیه السلام اطاعت از خدا متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله

• آیه تطهیر • منع خمس از اهل بیت

• نزول آیه شاهد در شأن علی علیه السلام • اذیت علی علیه السلام شرک است

• غضب فاطمه علیها السلام بر خلیفه

• اذیت فاطمه علیها السلام اذیت خدا و رسول است. • نماز تراویح

اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم، آقایان محترم تشریف آوردند. بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد.

سید عبد الحئی: قبله صاحب! شب گذشته بیابانی فرمودید که حقاً از مثل شمایی سزاوار نبود تفوه به این نوع کلمات نماید که بالاخره منجر به دوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد. خود بهتر می دانید که نفاق و دوئیت و افتراق کلمه، باعث فنای مسلمین گردیده؛ کما آنکه اتفاق و یگانگی، سبب ظهور و غلبه مسلمین بوده.

داعی: (با کمال تعجب)، خوبست بیان فرمایید کدام قسمت از گفتار داعی، سبب دوئیت و افتراق کلمه می باشد، که اگر ایراد شما به جاست و غفلتی از داعی شده متنبه گردم و الا جواب عرض نموده و رفع اشکال شود.

سید: در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس، مسلمین را به دو قسمت تقسیم کرده و تعبیر به مسلم و مؤمن فرمودید. در صورتی که مسلمانان همگی یکی هستند و گویندگان «لا اله الا الله محمدا رسول الله» با هم برادرند. نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دو دستگی داد؛ که به ضرر اسلام تمام می شود. و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاص و عام پیدا گردیده و شیعیان، خود را مؤمن و ما را مسلم می خوانند. چنانچه در هندوستان دیده اید، شیعه را

مؤمن و سنی را مسلم می خوانند. حال آنکه اسلام و ایمان یکی می باشد؛ زیرا اسلام انقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم به آن است و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان می باشند.

لذا جمهور امت، اتفاق نموده ند بر اینکه اسلام عین ایمان است و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدایی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان از هم جدا نمودید.

در فرق بین اسلام و ایمان

داعی: (پس از قدری سکوت و تبسم) متحیرم چگونه جواب عرض نمایم. اولاً- جمهوری که منظور نظر شما است و در بیان خود به آن اشاره نمودید، به معنای عموم امت نیست. بلکه مراد از جمهور، بعضی از اهل سنت و جماعت می باشد.

ثانیاً: راجع به اسلام و ایمان، متأسفانه بیان شما کافی نیست. چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنت و جماعت اختلاف عقیده دارند؛ بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند. که اینک وقت، اجازه نقل تمامی اقوال فرقه های مختلفه را نمی دهد.

ثالثاً: آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید، چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمایید؟ شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و

الاً مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده ببریم.

این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمایید داعی اسلام و ایمان ساخته ام و اسباب دو دستگی و دوئیت را به قول شما فراهم کرده ام!

و حال آنکه این تقسیم و دو دستگی را (به قول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم آیات چندی نموده. مگر آقایان فراموش کرده اند ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال در قرآن مجید؟ مگر نه این است که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحاً می فرماید:

{قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ}

البته می دانید که این آیه شریفه در مذمت اعراب بنی اسد حجاز نازل گردیده که در سال قحط به مدینه منوره آمده و اظهار اسلام و بیان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری کردند ولی چون ظاهراً برای استفاده از تنعمات مدینه منوره اسلام آورده بودند، خداوند آنان را در این آیه تکذیب نموده است به این معنی که (ای رسول) اعراب (بنی اسد و غیره) که بر تو منت گذراده و گفتند ما ایمان آورده ایم، به آنان بگو: ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: ما اسلام آورده ایم (که عبارت از داخل شدن در اسلام و اظهار شهادت و انقیاد احکام برای ارتقاء است از قتل و سبی و اخذ تنعمات) و هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما.

ظاهر این آیه شریفه حکم می کند که مسلمین دو دسته هستند: یک فرقه مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده، ایمان به حقایق پیدا نموده اند که آنها را مومن گویند.

و فرقه دیگر، مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس و با طمع، مانند قبیله بنی اسد و غیره فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد در قلب و دل آنها اثری نیست. و لو جواز معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی به حکم قرآن {لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ} یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست.

پس به اقرار به کلمتین شهادتین و تظاهر به اسلام، تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود.

سید: این بیان شما صحیح است، ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست. کما آنکه ایمان بدون اسلام، مورد اثر نمی باشد. مگر در آیه ۹۴، سوره ۴ (نساء) نمی فرماید:

{لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا}

(نگویید به کسی که به شما اظهار اسلام می نماید تو مؤمن نیستی)

این آیه، بزرگترین دلیل است که ما مأمور به ظاهر هستیم؛ که هر کس بگوید «لا اله الا الله محمدا رسول الله» او را پاک و طاهر و مقدس و برادر خود بدانیم و نفی ایمان از او ننماییم. این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند.

داعی: اولاً این آیه در باره شخص معینی نازل شده که آن اسامه بن زید و یا محلم بن جثامه لیشی بوده که گوینده لا اله الا الله را در میان جنگ به خیال آن که از ترس، کلمه ای گفته و مسلمان گردیده به قتل رسانیدند. و لکن تصدیق دارید

که افاده عموم می نماید. به همین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف بینی، آشکارا از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نگردیدند و ابراز به کفر تبیری از دین نمودند، مسلمان و پاک می دانیم و با آنها معاشرت اسلامی می نماییم و از حدود ظاهر هم تجاوز نمی کنیم و به باطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسس در باطن اشخاص هم نداریم.

در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت، عرض می نمایم که میان اسلام و ایمان به حسب مورد، اختلاف عموم مطلق و عموم من وجه است. چه آنکه برای ایمان مراتبی می باشد و اخبار اهل بیت طهارت علیه السّلام است که اختلاف اقوال را از میان بر می دارد و کشف حقیقت می نماید.

چنانچه امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام در روایت عمرو^(۱) زبیری فرموده:

«ان للايمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه الناقص البين نقصانه و منه الراجح الزايد رجحانه، و منه التام المنتهي تمامه.»

(برای ایمان، حالات و درجات و طبقات و منازل است. بعضی از آن ناقصی است که ظاهر است نقصان او و بعضی از آن ایمان راجحی است)

ص: ۴۲۱

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۶۶/۲۳، ح ۶، کتاب الایمان و الکفر، باب ۳۰، باب ان العمل جزء الایمان. مجلسی حدیث را با اختلاف اندک در الفاظ نقل کرده است.

که زاید است رجحان آن ایمان و بعض از آن ایمان تام و تمامی است که به منتهای تمامیت و کمال رسیده.

ایمان ناقص، همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی به واسطه آن از دایره کفر خارج و داخل حوزه مسلمین می گردد. جان و مال و عرض و خون او در امان مسلمین می باشد.

و اما ایمان راجح در حدیث، عبارت است از ایمان کسی که به واسطه واجد شدن بعض از صفات ایمانی، ایمان او رجحان پیدا می کند بر ایمان آن کسی که فاقد آن صفات می باشد، که به بعض از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده است. که از آن جمله در کتاب مستطاب کافی (۱) و نهج البلاغه از مولی الکونین امیر المؤمنین علیه السلام و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسیده است که فرموده اند:

«ان الله تعالى وضع الايمان على سبعة اسهم على البر و الصدق و اليقين والرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل»

(به درستی که خدای تعالی قرار داده است ایمان را بر هفت قسمت، به عبارت دیگر مؤمن باید داری هفت صفت باشد که عبارت است از: برّ و نیکویی و صداقت و راستی و یقین به خدا و رضا و وفاء و علم و حلم و بردباری. پس این هفت قسمت تقسیم شده است بین مردم؛ هر کس تمام این هفت صفت را دارد مؤمن کامل است.)

پس هر کس بعض از این صفات را واجد و فاقد بعض دیگر می باشد،

ص: ۴۲۲

ایمانش رجحان دارد بر ایمان آن کسی که فاقد الصفات می باشد.

و اما ایمان، تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد. پس اسلام، عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار به وحدانیت خداوند متعال و نبوت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله باشد، ولی حقیقت دین و ایمان در قلب او داخل نگردیده چنان چه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فرقه ای از امت فرمود(۱):

«یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان بقلبه»

(ای جماعتی که اسلام آورده اید به زبان خود، ولی خالص نگردیده ایمان در قلب شما.)

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا می باشد؛ ولی ما مأمور به بواطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد، دوئیت و جدایی و تفرقه بین آنها انداخت، فقط گفتیم علامت مؤمن، عمل او می باشد. ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین را نداریم و لکن ناچاریم علائم ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند، در پی عمل بروند و از ظاهر به باطن و از صورت به معنی رفته و حقیقت ایمان را باور نمایند و بدانند که نجات آخرت فقط به عمل است؛ زیرا در حدیث وارد است که فرمود: (۲)

«الایمان هو الاقرار باللسان و العقد بالجنان و العمل بالارکان».

ایمان اقرار به زبان و اعتقاد به آخرت و عمل کردن با جوارح است.

ص: ۴۲۳

۱- اصول کافی، کلینی، ۲/۳۵۴، کتاب الایمان و الکفر، باب من طلب عثرات المؤمنین و عوراتهم.

۲- اصول کافی، کلینی، ۲/۲۷، ح ۱، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه و فیه ان الاسلام قبل الایمان.

و قرآن در این زمینه می فرماید:

(قسم به عصر که نوع انسان در خطر و خسران عظیم اند مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند. (۱))

پس به حکم قرآن مجید اساس ایمان، عمل صالح است و بس و اگر کسی عمل ندارد و لو به زبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است این است که از گفتار خودتان اتخاذ سند نموده، عرض می کنم که: اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور به ظاهر و گوینده «لا اله الا الله و محمد رسول الله» را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید، پس چرا شماها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار به وحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می باشند و عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحباتند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، حج بیت الله می روند، ترک محرمات می نمایند، ادای خمس و زکوه می کنند و معتقد به معاد جسمانی می باشند کافر و مشرک و رافضی می خوانید و از خود دور می نمایید؟ عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است!

پس تصدق نمایید که وسیله افتراق کلمه و دوئیت و نفاق، شما هستید که زیاده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا کرده و به آنها کافر و

ص: ۴۲۴

مشرک و رافضی می گوید؛ در صورتی که کوچکترین دلیلی بر شرک و کفر آنها ندارید. آنچه می کنید تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری می باشد.

قطع بدانید این تحریکات، از بیگانگان است می خواهند مسلمانان را به این حرفها از هم جدا کرده و در اثر نفاق و دوئیت بین مسلمان، بر خرِ مراد سوار و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و احکام غیر از امامت و ولایت که بین ما اختلافی نیست. اگر در فروع احکام اختلاف است این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدیدتر از اختلاف با ما می باشد. که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفی ها با مالکی ها یا شافعی ها با حنبلی ها را عرض نمایم. هرچه من فکر می کنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمایید بر کفر و شرک شیعیان، نمی بینم. جز تهمت و افتراء و تعصب محض!

فقط گناه لا یُغْفَرُ شیعیان در نظر برادران اهل تسنن که خوارج و نواصب به تحریک اموی ها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند این است که اوامر و احکام و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را به میل و هوای نفس روی رأی و قیاس، تغییر و تبدیل نمی دهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریره ها و انس ها و سمره هایی را که فقهای خودتان حتی خلفای بزرگتان مردود و تکذیبشان نموده اند قرار نمی دهند.

علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت علیه السلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه

بلکه به امر و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله، پیرو اهل بیت آن حضرت هستند، باب علمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود به روی امت باز نموده، نمی بندند و باب دل بخواه باز کنند! بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد می آورند این است که چرا پیروی از علی و ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله می نمایند و تقلید از ائمه اربعه و فقهای چهار گانه شما نمی کنند و حال آنکه شما ابداً دلیلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول، پیرو اشعری و یا معتزلی و در فروع پیرو مالکی یا حنفی یا حنبلی یا شافعی باشند.

ولی بر عکس، اوامر او دستورات بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤکداً از طرق رواه و علمای شما علاوه بر آنچه متواتراً در دست خودمان است به ما رسیده که اهل بیت و عترت طاهر را عدیل القرآن قرار داده و به امت امر فرموده تمسک به آنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطّه و سایر احادیثی که شبهای قبل به مناسباتی با اسناد آنها را عرض نمودم. اینها بزرگترین سند محکم ما شیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است. حال شما یک حدیث بیاورید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول، پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس و یا احمد بن حنبل و یا ابوحنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی

۱- در اینجا مناسب است که خاطره ای را که در این موضوع است نقل نمایم: در میز گرد علمی که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی و در محل مجمع و با حضور مستبصر آگاه جناب آقای دکتر تیجانی و شرکت کنندگانی از ملیت‌های مختلف برگزار شده بود و من نیز در آن حضور داشتم یکی از علما و نویسندگان حاضر که اهل یمن بودند از آقای دکتر تیجانی به زبان عربی پرسیدند: «برای هر کاری و انتخابی ممکن است دلایل مختلفی وجود داشته باشد که یکی از آنها دلیل اصلی انتخاب اوست، دلیل اصلی شما برای انتخاب تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام چه بوده است؟ ایشان گفتند: در حقیقت دو دلیل اصلی مرا به این انتخاب کشاند، دلیل اول آن بود که مرا به تحقیق دوباره مذاهب اسلامی برد و آن روایتی بود که از جهت معنی شیعه و اهل تسنن بر صحت آن اتفاق نظر دارند، و آن روایاتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که فرمودند: عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان بنی اسرائیل افرقت علی احدی و سبعین فرقه و ان امتی ستفترق علی اثین و سبعین فرقه کلها فی النار الا واحد؛ (این روایت به تعبیر مختلف و بعضی ۷۳ فرقه بیان شده که اصل افتراق امت و نجات یک فرقه در آن بیان شده است، الخصال، شیخ صدوق، ص ۵۸۴، ح ۱۰ و ۱۱ باب الامه تفترق علی اثین و سبعین فرقه؛ سنن ابن ماجه، ۲/۱۳۲۲/۳۹۹۳، باب افتراق الامم و... همه فرقه‌ها را بر حق می دانستند در صورتی که در این روایت بیان می کند که یک فرقه ناجیه است و لذا شروع به تحقیق در باره آن فرقه ناجیه کردم و دلیل دوم که مرا به سوی شیعه راهنمایی کرد این بود که ما باید در روز قیامت در باره اعتقاداتمان به خدای تعالی و مأموران او پاسخ بدهیم و طبعاً آن جوابی مورد قبول است که مورد تأیید قرآن باشد و من اگر پیرو هر کدام از ائمه اهل تسنن باشم دلیلی بر حقانیت آنها از قرآن نداریم و هیچ آیه ای از آیات قرآن در باره آنان نازل نشده است و چطور ممکن است در شأن آنها آیه ای نازل شده باشد در حالی که آنها بیشتر از صد سال بعد از نزول قرآن به دنیا آمده اند، اما اگر از من به خاطر پیروی از علی بن ابی طالب علیه السّلام خدای تعالی دلیل بخواهد من در جواب خواهم گفت: که خدایا خودت در باره او آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون را در شأن او منزلت او نازل کرده ای و شیعه و اهل تسنن شأن نزول آن را درباره علی علیه السّلام نقل کرده اند و نیز خودت در باره او نازل کردی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطیها» و در روایات زیادی پیامبر اهل بیت را زیر کسا برده و آنها را مشخص کردند که خود آن حضرت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام هستند و نیز خود در شأن او نازل کردی «فمن حاجک فیه... فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم...» و مفسرین شیعه و اهل تسنن گفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را آورد و.. و این جواب من مورد تأیید خدای تعالی است و نجات پیدا خواهم کرد و این باعث شد که شیعه شوم. «محقق»

آقایان قدری عادت و تعصب را کنار بگذارید؛ ببینید شیعیان چه گناهی دارند. اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شما راجع به عترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده، در باره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود، ما قبول می کردیم!

امر رسول خدا صلی الله علیه وآله به متابعت امت از عترت آن حضرت

ولی چه کنیم، سراسر کتب معتبره شما پر است از اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک به عقیده ی ماست که اگر بخواهیم به همه آنها استشهاد نماییم ماه ها وقت لازم است. باز هم من باب نمونه خبری یادم آمد به عرضتان می رسانم تا بدانید که شیعیان چاره ای جز راهی که رفته اند نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی، در باب ۴ ینابیع الموده (۱) از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«یا علی انا مدینه العلم و انت بابها و لن تؤتی المدینه الا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنى و یبغضک لانک منی و انا منک لحمک لحمی و دمک دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیت من علانیتی، سعد من اطاعک و شقی من عصاک و

ص: ۴۲۸

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۵، ح ۶، باب ۴.

ريح من تولاك و خسرو من عاداك، فاز من لزمك و هلك من فارقتك مثلك و مثل الأئمة من ولدك بعدى مثل سینه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق و مثلهم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيامة»

در این حدیث شریف صریحا می فرماید:

(ای علی تو باب علم منی و هرگز کسی به شهر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی علیه السلام باشد. می فرماید: گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است. اطاعت علی را سعادت و مخالفتش را شقاوت دانسته است و در آخر حدیث می فرماید: مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تخلف از آن نمود غرق شد. یعنی هر کس تمسک و توسل به این خانواده جست، نجات یافت و هر کس تخلف از آن نماید هلاک خواهد شد. و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شده ستاره ای دیگر طالع و آشکار می شود تا روز قیامت. یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنمای خلقند)

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می باشد صریحا می فرماید: اگر تمسک و توسل به عترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید هرگز گمراه نخواهید شد.» و این حدیثی است که به طرق مختلفه، روایت موثق شما آن را نقل نموده اند. چنانچه در شب های قبل به قسمتی از روایت و سلسله اسناد و کتب معتبر خودتان اشاره نمودیم. اینک به مقتضای وقت و اثبات حقیقت، تأکیداً عرض می کنم که ابن حجر مکی متعصب در صفحه ۹۲، ضمن فصل اول از

باب

ص: ۴۲۹

۱۱ صواعق(۱)، ذیل آیه {وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسَّةٌ مُؤَلُّونَ} (در موقف حساب نگاهشان دارند که در کارشان سخت پرسیده شوند گانند) آیه ۲۴ سوره ۳۷(صافات) به روایات متفق علیه شیعه و سنی چنانچه ابن حجر هم ذیل آیه نقل نموده، روز قیامت از امت سؤال می شود از ولایت علی و اهل بیت رسول خدا^۱.

در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ ینابیع الموده(۲)

صفحه ۲۶۹ (چاپ استانبول) از صواعق نقل نموده که این حدیث به طرق مختلفه رسیده تا آنجا که ابن حجر گوید:

«ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقا کثیره وردت من نیف و عشرین صحابیا»

(بدان به درستی که حدیث تمسک به ثقلین (قرآن و عترت) از طرف بسیاری وارد گردیده، از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله)

ص: ۴۳۰

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۴۹، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. شایان ذکر است منابع دیگر ذیل این آیه شریفه در مجلس ششم در بحث آیات الولاية نقل شده است.

۲- وفی روایه صحیحه: انی تارک فیکم امرین لن تضلوا أن اتبعتموها و هما کتاب الله و عترتی اهل بیتی و زاد الطبرانی ان سألت ذلک لهما، فلا- تقدمواهم فتهلكوا، و لا- تقصروا عنهم فتهلكوا، و لا- تعلموهم فانهم اعلم منکم. ثم اعلم ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقا کثیره وردت عن نیف و عشرین صحابیا و فی تضعر تلك الطرق انه قال ذلک بحجه الوداع بعرفه. و فی اخری انه قال ذلک بغدير خم و فی اخری انه قال بالمدينه فی مرضه وقد امتلأت الحجره باصحابه و فی آخر انه قال فی خطبه هی آخر الخطب فی مرضه و فی آخر انه قال لما قام خطيبا بعد انصرافه من الطائف و لا تنافی اذ لا مانع من انه کرر عليهم ذلک فی تلك المواطن. ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۲/۴۳۸، ۴۳۷، ح ۲۰۳، باب ۵۹. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۴. حدیث ثقلین و منابع آن به طور مفصل در مجلس سوم بررسی شده است.

آنگاه گوید: در بعضی از این طرق است در عرفه و در بعضی در مرض موت پیغمبر موقعی که حجره پر از اصحاب بود و در بعضی دیگر در خطبه وداع بوده، بعد این حجر اظهار عقیده نموده که:

«و لا تنافی اذ لا مانع من انه کرر علیهم ذلک فی تلک المواطن و غیرها اهتماماً بشأن الکتاب العزیز و العتره الطاهره»

(منافات و مانعی در کار نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث را در محل های متعدده تکرار نموده باشد، اهتماماً به شأن قرآن عزیز و عتره طاهره)

و نیز در اول همان صفحه گوید:

«و فی روایه صحیحه انی تراک فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما و هما کتاب الله و عترتی اهل بیتی - و زاد الطبرانی انی سئلت ذلک لهما فلا تقدموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم»

(در روایت صحیحه است که فرمود: من می گذارم در میان شما دو امر را که اگر تبعیت بنمایید آن دو را هرگز گمراه نشوید؛ آن دو امر کتاب خدا قرآن و عترت و اهل بیت من هستند. طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است، سؤال می کنم شما را از این دو (که قرآن و عترت باشند) پس مقدم ندارید بر آنها و سبقت نگیرید بر ایشان و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها، که هلاک شوید و تعلیم ندهید به آنها پس به درستی که آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و داناتر از شما هستند.)

و نیز با کمال تعصبی که دارد، در آخر همین صفحه ۹۲(۱)، بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن و عترت را ثقلین نامیده برای آن که اینها دو فردند که از هر حیث سنگین و باوقارند.

چه آنکه مراد از ثقل، آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پر بها و پر فایده باشد و از هر رذیله منزّه گردد و حقا قرآن و عترت چنینند؛ زیرا که هر کدام معدن علم و دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است.

و لهذا وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پیروی و تمسک به هر یک از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرتن از آنها وارد است.

ص: ۴۳۲

۱- صواعق المحرقة ابن حجر مکی، ص ۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. ابن حجر می نویسد: سمی رسول الله صلی الله علیه و آله القرآن و عترته- و هی المثناء الفوقیه الاهل و النسل و الرهط الأدنون- ثقلین لان الثقل کل نفیس خطیر مصون و هذان كذلك. اذ کل منهما معدن للعلوم اللدنیه و الأسرار و الحکم العلیه و الأحکام الشرعیه و لذا حث رسول الله علی الإقتداء و التمسک بهم و التعلّم منهم. و قال: الحمد لله الذی جعل فینا الحکمه اهل البيت و قیل: سمیا ثقلین لئل و جوب رعايه حقوقهما. ثم الذین وقع الحث علیهم منهم انما هم العارفون بکتاب الله و سنه رسوله اذ هم الذین لا یفارقون الكتاب الی الحوض. و یؤیده الخبر السابق (و لا- تعلموهم فانهم اعلم منکم) و تمیزوا بذلك عن بقیه العلماء لان الله اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و شرفهم بالکرامات الباهره و المزیایا المتکاثره و قد مر بعضها، و سیأتی الخبر الذی فی قریش (و تعلموا منهم فانهم اعلم منکم) فإذا ثبت هذا العموم لقریش، فأهل البيت اولی مهم بذلك، النهم امتازوا عنهم بخصوصیات لا یشارکهم فیها بقیه قریش. و فی احادیث الحث علی المتسک بأهل البيت. اشاره الی عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به الی یوم القیامه كما ان الكتاب العزیز كذلك. و لهذا كانوا امانا لأهل الأرض كما یأتی و یشهد لذلك الخبر السابق: (فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی الی آخره) ثم احق من یتمسک به منهم إمامهم و عالمهم علی بن ابی طالب کرم الله وجهه لما قدمنا من مزید علمه و دقائق مستنبطاته.

چراکه فرمود: «الحمد لله الذي جعل الحكمة فينا اهل البيت» یعنی حمد می کنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در سینه اهل بیت من.

و گروهی گفته اند: قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد، به سبب لزوم رعایت حقوق هر کدام و سبب سفارش فوق العاده آن حضرت به اهل البیت این است که آنان متخصصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول الله هستند. زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر آن حضرت وارد شوند.

و مؤید این بیان خبری است که سابقاً گذشت که فرمود:

«و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم» یعنی هیچ وقت به عترت چیزی تعلیم ننمایید؛ زیرا که آنها اعلم و داناتر از همه شما می باشند و ایشان را به این اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمایید. به علت آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفرده است و ایشان را به کرامات باهره و مزایای متکافره، به جامعه معرفی فرموده است و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسک به عترت و اهل بیت اطهار است، نکته دقیقی می باشد به این که تا روز قیامت، هیچ وقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکامند، منقطع نخواهد بود.»

و عجب است با این که خود، اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله واجد مراتب عالیه علمیه و وظایف دینیه عملی باشد، مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آن حضرت نباشند. مع ذلک خودش، عملاً کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشته - بر خلاف دستور رسول الله - مقدم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند. فاعتبروا یا اولی الابصار - نعوذ بالله

اینک از آقایان محترم، انصاف می خواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امت را در تبعیت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأما قرار داده، تکلیف ما چیست؟

آقایان! راه باریک و پر خطر است. عادت اسلاف را بگذارید، علم و عقل و انصاف را حکومت دهید. آیا ما و شما می توانیم قرآن را عوض کنیم و به صلاح زمان و مکان، کتاب دیگر انتخاب کنیم؟

سید: هرگز چنین امری نخواهد شد. چون ودیعه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ می باشد.

داعی: احسنت! حقیقت همین است. پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و به جای او کتاب دیگر به صلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم، در عدل و تالی قرآن هم همین حکم جاری است. پس روی چه قاعده، کسانی که از عترت نبودند را بر عترت مقدم داشتند؟

جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمایید ببینم، آیا خلفای ثلاثه: ابو بکر و عمر و عثمان، از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین و سفینه و باب حطه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم به حکم رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را اطاعت بنماییم؟

سید: هرگز کسی چنین ادعایی ننموده که خلفا رضی الله عنهم - به استثناء علی کرم الله وجهه - از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند ولی از صلحا صحابه رسول الله هستند.

داعی: بفرمایید اگر رسول اکرم صلی الله علیه وآله امر به اطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امت بگویند صلاح در این است که پیروی از افراد دیگر بنماییم - و لو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند- آیا اطاعت امر پیغمبر صلی الله علیه وآله واجب است یا اطاعت صلاح بین امت؟

سید: بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است.

تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست

داعی: پس در این صورت که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «پیروی از قرآن و عترت توأماً بنمایید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید» چرا دیگران را مقدم داشتند به عترت و اعلم و افضل امت؟

آیا ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابوحنیفه و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و عترت و اهل بیت پیغمبرند، یا امام امیر المؤمنین علیه السلام و یازده امام از فرزندان آن حضرت از قبیل امام جعفر بن محمد صادق و دیگران؟ انصافاً جواب صریح بدهید.

سید: بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند ولی از صلحاء فقهاء برجسته امت بوده اند.

داعی: ولی به اتفاق جمهور امت، امامان اثنا عشر ما همگی از عترت و صحیح النسب و اهل بیت خاص پیغمبرند. که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اقرار علماء بزرگ خودتان آنان را عدل و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً می فرمایند: «آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید.»

با چنین دستورات اکیده چه جواب خواهند گفت، زمانی که پیغمبر از آنان سؤال نماید که چرا تمرد امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم داشتید با این که من دستور دادم بر ایشان سبقت نگیرید؟

پس شیعیان، مذهب خود را حسب الامر رسول خداصلی الله علیه وآله از امیر المؤمنین علیه السلام باب علم پیغمبرصلی الله علیه وآله و از عترت و اهل بیت طاهره آن حضرت گرفتند، که از زمان علی و حسن و حسین [^] که درک نمودند آن حضرت را خلفاً عن سلف برقرار بودند.

ولی دیگران که در اصل، مذهب اشعری یا معتزلی و در فروع مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند، چه دستوری از رسول خداصلی الله علیه وآله در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند؟

علاوه بر آن که از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنان نرسیده، تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله که ادوار صحابه و تابعین بوده، ابتدا نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهت دیگر که نمی دانم چه بوده جلوه گر میدان شدند.

ولی ائمه از عترت و اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله از زمان خود آن حضرت جلوه گر بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین را که به امر آن حضرت، پیروان آن امامان معصوم منصوب گردیدند، مشرک و کافر و مهدور الدم بدانند!

کردند کاری که نباید بکنند. مقدم داشتند کسانی را که اهلیت نداشتند و از عترت پیغمبرصلی الله علیه وآله نبودند بر فقهاء عترت و عدل قرآن مجید. ما هم معارضه با شما

نداریم، شماها را کافر و مشرک نمی خوانیم، بلکه برادر دینی خود می دانیم.

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که به عوام بیچاره، امر را مشتبه می کنید و اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که مطابق دستور آن حضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهر گردیده اند، کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت می نامید!

آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از عترت طاهر گردیده اند. ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم. ولی چون عقل و خرد و دانش به ما حکم می کند کورکورانه به راهی نرویم و قرآن مجید، کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده در آیه ۱۸ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده:

{قَبِشْرُ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}

(ای رسول به لطف و رحمت من بشارت ده آن بندگانی را که سخن بشنوند و پیروی از نیکوتر بنمایند)

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم هادی و راهنمای ما خدای عزوجل و رسول خدا می باشد. خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله هر راهی پیش پای ما آوردند، ما به همان راه می رویم فلذا دلایل و براهین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر آنچه در کتب معتبر شما رسیده (علاوه بر تواتر در روایت شیعه) به ما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام می باشد.

اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله به ما نشان دادید که باید در اصول، اشعری و یا معتزلی و در فروع، مقلد و پیرو یکی از چهار امام: ابوحنیفه، مالک، احمد حنبل، شافعی، باشیم ولی از احادیث خودتان باشد، حقیر تسلیم می شوم و الحال مذهب خود را اعلام می نمایم.

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید. مگر آنکه بگویید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ۶۶۶ هجری. ملک طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتماً باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند! که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمی دهد. حصر کردن تقلید به این چهار امام بدون نص و دستور خاص، ظلم فاحش است به جمیع فقهاء و علماء اسلام و ضایع کردن حق علمی آنها.

در حالتی که تاریخ نشان می دهد که در اسلام، فقهاء و علماء بسیاری مخصوصاً در مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعاً اعلم و افقه از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملاً ضایع گردیده.

واقعاً جای تعجب است، که شما زیر بار نمی روید که پیروی نمایید از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علمای بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند - که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره به جامعه معرفی نمودند - ولی بدون هیچ دلیل و نصی چشم بسته، انحصار دادید تقلید و تبعیت را به آن چهار امام و باب فقاقت و تقلید را مسدود نمودید.

سید: روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دادید تبعیت را به دوازده امام، ما هم انحصار دادیم به چهار امام.

داعی: به به! احسنت بسیار خوب بیانی نمودید. دعاگو هم روی همین قاعده شما تسلیم می شوم به برهان و دلیل شما اگر دارید بیان نمایید در آیه ۱۱۱ سوره ۲ (بقره) می فرماید:

{ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ }

(بگو (به مخالفین) بیاورید دلیل و برهان خود را اگر راست می گوئید)

اولاً ائمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علمای آنها در اعصار و قرون بعدیه، منحصر به دوازده نمودند. بلکه نصوص وارده و اخبار متکثره ای که از طرق ما و شما رسیده می رساند که خود صاحب شریعت، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عدد ائمه را دوازده قرار دادند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله عدد خلفا را دوازده معرفی نموده

چنانچه اکابر علمای خودتان به آن اشاره نموده اند از جمله: شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب ۷۷ ینابیع الموده (۱)، صفحه ۴۴۴ (چاپ استانبول) به این عبارت نوشته «تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه» (در تحقیق حدیث که بعد از من دوازده خلیفه می باشند) بعد از نقل یک خبر گوید:

«ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمده من عشرین طریقاً فی ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری من ثلاثه طرق و فی مسلم من تسعه طرق و فی ابی داود من ثلاثه طرق و فی الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثه طرق».

ص: ۴۳۹

(یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوازده خلیفه می باشند که تمام آنها از قریشند و در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابن داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طرق و در جمع بین الصحیحین حمیدی از سه طریق خبر دوازده خلیفه را نقل نموده اند).

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حموینی در فرائد(۱) و خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصاً میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی(۲)، دوازده خبر از عبد الله

ص: ۴۴۰

۱- فرائد السمطین، حموینی، ۲/۱۴۸، ح ۴۴۲-۴۴۵، سمط ۲ باب ۳۳. حموینی حدیث را به طرق گوناگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک: عن جابر بن سمره قال:... ان هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیها اثنا عشر خلیفه. دو: عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وآله:... الخلفاء بعدی اثنا عشر کعدد نباء بنی اسرائیل.

۲- موده القربی، همدانی، موده ۱۰، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۱۵-۳۱۶، ح ۹۰۷-۹۱۱، باب ۵۶) و نیز بخاری در صحیح خود، ۷/۷۲۹، ح ۲۰۳۴، کتاب الاحکام باب الاستخلاف، این چنین نقل می کند: عن عبد الملک سمعت جابر بن سمره... یقول: یكون اثنا عشر امیراً فقال کلمه لم اسمعها فقال ابی انه قال: کلهم من قریش. و مسلم در صحیح خود، ۳/۱۴۳۳، ح ۱۸۲۱، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش و الخلافه فی قریش، این حدیث را به طرق مختلفه نقل می کند. طبرانی در معجم الاوسط، ۱/۴۷۴، ح ۸۶۳، احادیث احمد بن یحیی، الحلوانی؛ ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۶۰۹، ح ۲۲۲۳، کتاب الفتن، باب ما جاء فی الخلفاء. و ابی داوود در سنن خود، ۴/۱۰۶، ح ۴۲۸۰-۴۲۷۹، کتاب المهدی؛ احمد حنبل در مسند، ۵/۸۷-۸۶ و ۱۰۶-۱۰۸، مسند جابر بن سمره، حدیث را به طرق مختلفه نقل کرده؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۷۱۶، ح ۶۵۸۹، کتاب معرفه الصحابه، ذکر ابی جحیفه السوائی؛ ابن عبد البر در استیعاب، ۲/۶۵۶، رقم ۱۰۶۴، شرح حال سمره بن جندب؛ بخاری در تاریخ الکبیر، ۸/۴۱۰، رقم ۳۵۲۰، احادیث یونس ابن ابی یعفور العبدی؛ متقی هندی در کنز العمال، ۳۲۱۲-۳۴، ح ۳۳۸۴۸-۳۳۸۶۱، کتاب الفضائل، باب ۴، قریش؛ ابن حبان در الثقات، ۷/۲۴۱-۲۴۲، شرح حال عمران بن سلیمان المرادی القمی؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۸۳، جماع ابواب معجزاته، باب ۱۰؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۶/۲۷۸، باب الاخبار عن الأئمه الاثنی عشر الذین کلهم من قریش، به این حدیث اشاره کرده اند. شایان ذکر است که این حدیث در منابع فوق با الفاظ گوناگون نقل شده است. لکن آنچه در همه آنها یکسان می باشد این است که رسول اکرم فرمودند: خلفاء من دوازده نفرند و تمام آنها از قریش هستند. لذا در اینجا به متن چند حدیث اشاره می کنیم: یک: لا یزال هذا الدین قائماً حتی یكون علیکم اثنا عشر خلیفه، کلهم تجتمع علیه الأمه فسمعت کلاماً من النبی صلی الله علیه وآله لم افهمه، فقلت لأبـی: ما یقول؟ قال: کلهم من قریش. دو: لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً إلی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش. سه: لا یزال هذا الامر ظاهراً علی من ناواه لا یضره مخالف و لا مفارق، حتی یمضی، منهم اثنا عشر خلیفه من قریش. چهار: یملک هذا الأمه اثنا عشر خلیفه، کعده نباء بنی اسرائیل. پنج: لا یزال الإسلام ظاهراً حتی یكون اثنا عشر امیراً و خلیفه کلهم من قریش.

بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبد الله بن عباس و عبایه بن ربیع و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام که جمعا به طرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: عدد خلفاء و ائمه بعد از من دوازده می باشد، تمام آنها از قریش و در بعض از آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نام های آنها را معین نمودند و دوازده خبر از عبد الله بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبد الله بن عباس و عبایه بن ربعی و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام که جمعا به طرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: عدد خلفاء و ائمه بعد از من دوازده می باشد، تمام آنها از قریش و در بعض از آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نام های آنها را معین نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند.

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده. اینک بر شماست که در عدد چهار از پیغمبر صلی الله علیه و آله خبری دارید بیان نمایید و لو یک خبر، ما نسبت به همان خبر شما تسلیم می شویم.

گذشته از این که شما خبری راجع به ائمه اربعه ندارید، مابین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است. چنانچه در شب های گذشته به مناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما اوصیاء رسول الله و منصوص از جانب خدا هستند

ابداً طرف مقایسه با امامان چهارگانه شما نیستند؛ زیرا امامان شما جنبه فقاہت و اجتهاد دارند و بعض از آنها مانند ابو حنیفه به اقرار و اعتراف علماء خودتان، اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند؛ بلکه اهل قیاس بودند، که خود دلیل بر بی سوادی می باشد (۱). ولی ائمه اثنا عشر ما، حجج الهیه و اوصیاء و خلفاء منصوص

ص: ۴۴۲

۱- بسیاری از علماء بزرگ اهل تسنن ابو حنیفه را تضعیف کردند و با روش او مخالفت کرده اند تا جایی که احمد بن حنبل در کتاب العلل خود (ح ۲/ص ۵۴۶ و ۳۵۸، به نقل از اوزاعی در باره او چنین می گوید: «ما ولد فی الاسلام مولود اضر علی الاسلام من ابی حنیفه و ابی مسلم صاحب» همچنین عقیلی که یکی از علما و رجال بزرگ اهل تسنن است ابی حنیفه را در شمار راویان ضعیف بیان کرده و در کتاب خود در این موضوع (ضعفاء العقیلی، ۴/۲۶۸، ترجمه ۱۸۷۶، النعمان بن ثابت ابو حنیفه) نام او را ذکر کرده است و نظرات علماء و بزرگان اهل تسنن مانند سفیان ثوری، ایوب، ابن عون، اوزاعی، سلمه بن حکیم، مالک بن انس، که ابو حنیفه را بی دین معرفی می کند، حماد بن سلمه، شعبه، شریک، ابابکر بن عیاش، عبد الرحمن بن مهدی، و... را در هفده صفحه در تضعیف و رد او بیان کرده است. ابن حبان نیز در کتاب المجروحین (ج ۳/۶۱ تا ۷۰، ترجمه النعمان بن ثابت ابو حنیفه الکوفی) نام او را ذکر کرده است و او را چنین معرفی کرده است: «... و من جهة اخرى لا يجوز الاحتجاج به لأنه كان داعياً الى الارحاء و الداعية الى البدع لا يجوز ان يحتج به عند ائمتنا قاطبه لا اعلم بينهم فيه خلافاً على ان ائمة المسلمين و اهل الورع في الدين في جميع الامصار و سائر الاقطار جرحوه و اطلقوا عليه القدرح الا الواحد بعد الواحد، قد ذكرنا ماروى فيه من ذلك في كتاب «التنبیه على التمویه» فأغنى ذلك عن تكرارها في هذا الكتاب غير اني اذكر منها جمله... خطیب بغدادی نیز در کتاب تاریخ بغداد خود (ج ۱۳/ص ۳۲۵ تا ۴۲۶، ذیل ۷۲۹۷، دوباره النعمان بن ثابت ابو حنیفه التیمی) در صد صفحه به بیان اقوال علماء و بزرگان اهل تسنن در رد ابو حنیفه و روش او پرداخته است. «محقق»

رسول خداصلی الله علیه وآله می باشند.

ما تقلید از آنها نمی کنیم بلکه حسب الامر پیغمبرصلی الله علیه وآله پیرو طریقه آنها هستیم. ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه، فقها و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنت و عقل و اجماع نموده، احکامی صادر می نمایند و فتاوی آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها می نمایم.

با اینکه فقهاء شما از خوشه چینان خرمن امامان از عترت طاهره بودند، شما روی تقلید و عادت، اساتید علم و عمل را گذارده، پیرو شاگردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و به رأی و قیاس عمل نمودند.

سید: از کجا معلوم است که امامان ما اخذمطالب از امامان شما می نمودند؟

اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام

داعی: حساب تاریخ است. ثبت در کتب است. اکابر علمای خودتان ثبت نموده اند. مراجعه فرمایید به کتاب فصول المهمه (۱)، تألیف عالم جلیل القدر، نور الدین بن صباغ مالکی. در حالات امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آورده که آن حضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید:

«نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان و انتشر صيته و ذكره في سائر البلدان و لم ينقل العلماء عن احد من أهل بيته من نقل عنه من الحديث.»

ص: ۴۴۳

(به قدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو، برای درک فیض به سوی آن حضرت حرکت می نمودند. صیت و نام نیک آن حضرت در سایر شهرها منتشر گردیده، و نقل نمودند علما از احدی از اهل بیت طهارت به قدری که از آن حضرت حدیث نقل نمودند).

آنگاه (۱) گوید: جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس (امام مالکی ها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابو ایوب سجستانی و ابو حنیفه (امام حنفی ها) و شعبه و غیرهم از آن حضرت روایت نمودند. (انتهی)

و کمال الدین ابن ابی طلحه در مناقب می نویسد: بسیاری از اکابر اعیان علما و ائمه دین از آن حضرت نقل حدیث نموده اند و از علم و دانشش بهره بردای نمودند. من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمه ذکر نموده نام برده.

فضایل و کمالات صوری و معنوی آن حضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده است اکابر علمای منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند. مانند شهرستانی در ملل و نحل (۲) و مالکی در فصول المهمه (۳)

ص: ۴۴۴

- ۱- روی عنه جماعه من اعیان لائمه و اعلامهم، مثل یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و ابو حنیفه و شعبه و ابو حنیفه و شعبه و ابو ایوب سجستانی و غیرهم. فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۹۰۸، فصل ۶
- ۲- الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۱۴۷، اب ۶، الامامیه، الباقریه و الجعفریه الواقفه. شهرستانی می نویسد: و هو ذو علم غزیر فی الدین، و ادب کامل فی الحکمه، و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و قد اقام بالمدينه مده یفید الشیعه المنتمین إلیه، و یفیض علی الموالین له اسرار العلوم ثم دخل العراق و اقام بها مده، ما تعرض للامامه قط، و لا نازع احداً فی الخلافه قطّ و من غرق فی بحر المعرفه لم یطمع فی شط و تعالی الی ذروه الحقیقه لم یخف من حط....
- ۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۹۰۷، و ۹۰۸، فصل ۶. ابن صباغ می نویسد: کان جعفر الصادق ابن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام من بین اخوانه خلیفه ابیه محمد بن علی علیهما السلام وصیه و القائم یامامه من بعده، و برز علی جماعتهم بلافض و کان انبهم ذکراً و اعظمهم قدراً...

مخصوصاً شیخ ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید:

«ان الامام جعفر الصادق فاق جميع اقرانه و هو ذو علم غزير فى الدين و زهد بالغ فى الدنيا و ورع تام عن الشهوات و أدب كامل فى الحكمة»

(به درستی که امام جعفر صادق، برتر و بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود. چون صاحب علم طبیعی و قریحه کامل در دین و زهد بالغ در دنیا و ورع و پرهیزگاری از شهوات و فرهنگ کامل در حکمت بود.)

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۸۱ اول باب ۶ مطالب السؤل تمام این معانی را نقل نموده و گوید:

«هو من عظماء اهل البيت و ساداتهم، ذو علم جمه و عباده موفره و اوراد متواصله و زهاده بينه و تلاوه كثيره يتبع معانى القرآن الكريم و يستخرج من بحره جواهره و يستنتج عجايبه و يقسمه اوقاته على انواع الطاعات بحيث يحاسب عليها نفسه رؤيته تذكره الآخره و استماع كلامه زهد فى الدنيا و الاقتداء بهديه يورث الجنه نور قسماته شاهدانه من سلاله النبوه و طهاره افعاله تصدق بآنه من ذريه الرساله نقل عنه الحديث و استفاد منه العلم جماعه من الأئمه و اعلامهم مثل يحيى بن

ص: ۴۴۵

سعید الانصاری و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینہ و شعبه و ایوب السجستانی و غیره مرضی اللہ عنہم عدوا
اخذہم عنہ منقبہ شرفوا بہا و فضیلہ اکتسبوہا.»

(آن بزرگوار از بزرگان و نوابغ اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام عبادات خارج از حد توصیف بوده است. پیوسته متذکر
بوده و دارای زهد باین و فوق العاده شائق تلاوت قرآن مجید بوده که هر آیه ای را قرائت می فرمود: تفسیر آن را بیان می کرد.
اصحاب آن بزرگوار خواص مانند، جواهرات کلمات آن حضرت را از اقیانوس علم استخراج و از مطالعه آنها نتایج عجیب
علوم را استفاده می کردند. اوقات شبانه روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات و عبادات بودند تقسیم نموده و
کاملاً عمل به آن تقسیم را رعایت می نموده و پیوسته به این حساب رسیدگی می کرد. مثل این که روز قیامت و در موقف
حساب است و اصغای کلام آن حضرت، زهد در این جهان و پیروی از دستوراتش، موجب ورود در درجات اخروی بوده و
نور گونه های صورت آن حضرت، گواهی می دادند از خاندان نبوت است و از کردار پاکیزه آن حضرت که تمام ابزار حق و
حقیقت بوده، کشف می شد که از ذریه رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ است. گروهی بسیار از آن حضرت نقل حدیث
و استفاده علوم می کردند که هر کدام خود یکی از ائمه یا یکی از نوابغ عصر به شمار می آمدند. مانند یحیی بن سعید و ابن
جریح و مالک بن انس و (سفیان) ثوری و ابن عیینہ و شعبه و ایوب سجستانی و امثال آنها که در سایه احادیث و علوم اقتباس
شده از آن حضرت افتخار می کرد و فضیلت خود را

بر اهل عصر به اکتساب آن

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را در باره آن حضرت بیان نمایم، رشته سخن بسیار طولانی می‌ود. خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند به این که در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده، سرآمد اهل زمان بوده است.

بدیهی است تعریف و تمجید از آفتابست. زبان‌ها الکن است که بتواند بیان عشری از اعشار، بلکه هزار یک از مقامات عالیه آن حضرت را بنماید.

نواب: قبله صاحب! معذرت می‌خواهم در بین فرمایشات شما سؤال می‌کنم. چون فراموش کارم از دستم می‌رود. اگر اجازه می‌فرمایید عرض کنم.

داعی: مانعی ندارد بفرمایید. خواهش می‌کنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید. دعاگو ابداً دلتنگ نمی‌شوم.

نواب: با این که ملت تشیع بنا بر آنچه در این شب‌ها بیان نمودید اثنا عشری دوازده امامی است، به چه علت این مذهب به نام امام جعفر صادق علیه السلام نامیده شده است و مذهب جعفری می‌گویند؟

ظهور مذهب جعفری

داعی: رسول اکرم، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین می‌نمودند، امیر المؤمنین علیه السلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر به اطاعت آن حضرت نمودند.

ولی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جهاتی که عند العقلاء واضح است

سیاسهٔ امر خلافت به ابو بکر و عمر و عثمان قرار گرفت. ولی در تمام دوره خلافت (به استثنای روزهای اول) ابو بکر و عمر کاملاً به آن حضرت در جمیع امور شور می نمودند و مطابق فرموده های آن حضرت عمل می کردند. به علاوه رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق به مدینه می آمدند و در مباحثات و مناظرات، علی علیه السلام آنها را مجاب می نمود. بالاخره تا آن حضرت حیات داشت به طرق مختلفه خدمات شایان خود را به دین مقدس اسلام نمود.

ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور به دست بنی امیه آمد، مقام ولایت و امامت کاملاً به محاق افتاد. با منتها درجه قساوت، ظلم و تعدی به عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد آوردند.

امام برحق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام به سختی در تحت فشار و ایذاء و اذیت امویها قرار گرفتند. تمام طرق و راه ها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق به دیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمی شدند، تا عاقبت هر یک را به طریقی شهید نمودند.

تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها به جان رسیده، برای برانداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند، جنگهای خونینی مخصوصاً بین داعیان بنی عباس و بنی امیه در گرفت.

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند، روزنه فرجی باز شد. چنان به خود مشغول شدند که دیگر آن سخت گیری های شدید را به عترت و اهل بیت رسول الله نمی نمودند.

فلذا امام به حق ناطق، از این فرصت، نتیجه کامل گرفتند و در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی های اموی ها پیدا شده بوده خارج شدند و آزادانه در مسجد، منبر تشریف برده و به نشر علوم احکام و قواعد دین پرداختند. چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث، بدون مانع پای منبر آن حضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده می نمودند.

اصحاب خاص و دانشجوهای برگزیده، پای منبر آن حضرت از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند، چهار صد اصل نوشتند که معروف شد به اصول اربعمائه.

امام یافعی یمنی در تاریخ خود، آن حضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل، تالی نداشته و حد و حصری برای علوم عالیه و دانش آن حضرت نبوده است.

یکی از شاگردان محضر او، (جابر بن حیان صوفی) از علوم صادره از آن حضرت، کتابی مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده. (انتهی)

اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل تسنن، از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند.

مانند ابوحنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحاق و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران که قبلا- اشاره شد که هر کی به قدر استعداد خود، از محضر انور آن حضرت بهره مند می شدند.

چنین ریاست علمی از حیث ظهور، برای احدی از آباء و ابناء کرام آن

حضرت پیش آمدن نمود؛ که بدون مانع بتوانند به نشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و برملاء بپردازند.

چه آنکه بنی امیه مانع آباء آن حضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی شرمی، ائمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند.

فی الحقیقه ظهور حقیقت تشیع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت طاهر که سرچشمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گرفت به وسیله آن حضرت، بارز و آشکار گردید.

فلذا این مذهب حق، به نام آن حضرت معروف شد به مذهب جعفری و الا- ما بین امام صادق و آباء اربعه و ابناء سته آن حضرت که تماماً به اتفاق عم بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام امامان برحق بودند، فرقی نبوده.

درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت

ولی جای تأسف است که چنین امام با عظمتی

را که دوست و دشمن اقرار به اعلمیت و اکملیت او نموده اند، پیشینیان شما حاضر نشدند به عنوان اعلم و افقه و اکمل از همه بشناسند؛ بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را در عداد ائمه اربعه قرار دهند و حال آنکه آن حضرت با آن همه مراتب عالیه علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال که مورد تصدیق علمای خودتان هم می باشد چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم بوده حق تقدم بر دیگران نداشته است.

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم به شمار آوریم معلوم نیست که پیروان هر

یک از امامان از عترت طاهره و از علماء و فقهاء بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل: زید بن علی بن الحسین (الشهید) و یحیی بن زید و محمد بن عبد الله (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فخ و یحیی بن عبد الله بن حسن و برادرش ادریس و محمد بن جعفر الصادق و محمد بن ابراهیم (معروف به ابن طباطبا) و محمد بن محمد بن زید و عبد الله بن حسن و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند، نقل حدیث و روایت نمودند.

ولی روایت‌های ابو هریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یک عده کذاب جعل را که علمای خودتان تصدیق به آن دارند ما هم در شب‌های قبل اشاره به حالات آنها نمودیم، به جان و دل پذیرفته و از آنها نقل نموده‌اند.

و حتی ابن البیع نوشته که بخاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه السلام) روایت نموده است.

تأثر فوق العاده

و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدین امام اعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ‌یک، از عترت و اهل بیت رسول الله نبودند، مسلمان پاک بدانند و هر یک از آن فرق در طریق خود آزاد باشند؛ با آن که در اصول و فروع با هم اختلاف بسیار دارند.

ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را کافر و مشرک و رافضی بخوانند! و

در بلاد سنّی حتی در مکه معظمه که خداوند در باره آن مکان مقدس می فرماید: {و من دخله کان آمناً} آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند.

چه خوش گوید حافظ شیرازی:

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی پس آقایان بدانند که ما جماعت شیعیان، باعث افتراق کلمه نیستیم. دوئیت را ما ایجاد نمی کنیم؛ بلکه آنچه می شود از طرف شما می شود، که زیاده از یکصد میلیون جمعیت مسلمان موحد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین با شما شرکت دارند، از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب می دارید.

«در این موقع مؤذن اعلام نماز داد. آقایان به فریضه عشاء مشغول شدند، بعد از فراغت از نماز و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمود.»

حافظ: حقیقت امر همین است که فرمودید. من آدم بی انصاف و حق کش نیستم. در قسمت‌های مهمی از بیانات شما، حقیر معترفم که افراط کاری‌های متعصبانه زیاد شده و مخصوصاً در این لیالی، بدون تملق و چاپلوسی، مخلص که به سهم خود از محضر شما خیلی استفاده نموده و کاملاً روشن گردیدم. ولی در عین حال با اجازه خودتان می خواهم جمله ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی از حریم اهل تسنن و آن این است که چرا شما مبلغین و دانشمندان شیعه، عوام خود را منع نمی کنید از رفتار و گفتارهایی که عاقبتش کفر است؛ تا بهانه به دست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان نیاورند؟

چون غالباً انسان به واسطه یک کلام بی جا و یا گفتار بی محل مورد حملات قرار

ص: ۴۵۲

می گیرد و بی خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید. بلکه خود شیعیانند که بهانه به دست می دهند و کلماتی می گویند که تأثیر در قلوب نموده لذا نسبت کفر به آنها داده می شود.

داعی: رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است؟ متمنی است توضیح دهید تا معما حل گردد.

دلیل طعن شیعه بر صحابه و ازواج رسول الله

حافظ: گفتار شنیع آنها از قبیل: طعن و انتقاداتی است که نسبت به صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله و بعضی ازواج طاهرات آن حضرت رضی الله عنهم می نمایند که محققاً کفر محض است. چون که سالها در اعلاء کلمه توحید در رکاب ظفر انتساب آن حضرت، با کفار جهادها نمودند. بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و نقایص بوده و قطعاً مستحق جنان خواهند بود. خصوصاً آنهایی که به مقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که می فرماید:

{لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ}

(هر آینه به تحقیق خدا از مؤمنانی که زیر درخت حدیبیه با تو بیعت کردند خوشنود گشت.)

به شرف رضوان حضرت حق مشرف گشتند و شکی نیست که آنها قولاً و فعلاً مورد توقیر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و گمراهی خواهد بود. و در حقیقت به مقتضای آیه شریفه سوره النجم که می فرماید:

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ}

ص: ۴۵۳

(هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او جز غیر وحی خدا نیست)

منکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن گردیده و هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققا کافر است.

داعی: میل نداشتم که جناب عالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی مورد بحث و سؤال یا به قول خودتان گله قرار دهید، که داعی مجبور شوم جواب دهم.

آنگاه حرف دست مردم جاهل و یک دسته معاند عنود بیفتد و قضاوت بر خلاف نمایند. خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب ردّ و بدل می شد تا جواب مطابق صواب عرض می کردم. حالا هم تمنا می کنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی در این موضوع صرف نظر نمایید یا روز صبح خودم خدمت تان می رسم و دو نفری قضیه را حل می کنیم.

حافظ: بنده بی تقصیرم چون آقایان حاضر، چند شب است به من فشار می آورند که این موضوع مورد بحث قرار گیرد. لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم. چون شما متانت در کلام دارید، گمان می کنم ضرری نداشته باشد که جواب مُسکتی به آقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمایید که حق با ماست.

نواب: صحیح است، همگی انتظار داریم حل این معما گردد.

داعی: چون امر می فرمایید اطاعت می نمایم ولی از مثل شما شخص فاضل و محترمی انتظار نداشتم با مشروحات مفصله ای که در لیالی ماضیه به عرض

رسانیدم و جهات کفر آور را بیان نمودم، باز هم نسبت کفر به جامعه شیعیان بدهید. در صورتی که در شب‌های اول کاملاً برای شما روشن نمودم که شیعه اثنا عشریه چون پیروان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین هستند، هرگز کافر نخواهند بود.

و چون جملاتی را درهم بیان فرمودید، ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را علی‌حدّه جواب عرض نمایم. تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غائبین مجلس، خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود

اولاً فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و بعضی از ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله می نمایند موجب کفر آنها گردیده.

نفهیم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید؟ قطعاً اگر طعن و انتقاد، مستند به دلیل و برهان باشد که ابداً مذمت ندارد، تا چه رسد به آن که کفر آور باشد و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد، باز هم سبب کفر نمی گردد. بر فرض به مؤمنی و لو صحابی باشد بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند، کافر نخواهد شد؟ بلکه فاسق می شوند؛ مانند آن که شراب بخورند یا زنا کنند. بدیهی است هر فسق و عصیانی قابل عفو و اغماض است.

چنانچه ابن حزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری، در صفحه ۲۲۷ جزء

ص: ۴۵۵

«کسی که به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام دهد از روی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و بینایی باشد فاسق خواهد بود مانند آن که به معاصی از قبیل زنا دزدی مشغول شده، وقتی کافر می شود که به قصد آن که چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند دشنام دهد که منتهی می شود به عداوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آن وقت کافر خواهد شد.»

و الا صرف دشنام به صحابه، موجب کفر نمی گردد. چنانچه خلیفه عمر به پیغمبر عرض کرد: اجازه بده گردن حاطب منافق را بزنم - با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود- مع ذلک برای این دشنام و نسبت نفاق به او دادن کافر نشد. انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن به بعضی از افراد صحابه- به فرض صدق و یقین شما - کافر خوانند؟ و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما بر خلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف، دفاعها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی در مواقف (۲) و جوهی را که

ص: ۴۵۶

۱- و اما من سب احدا من الصحابه رضی الله عنهم فان كان جاهلا فمعذور و ان قامت علیه الحجة فتمادی غیر معاند فهو فاسق کمن زنی و سرق و ان عاند الله تعالی فی ذلک و رسوله صلی الله علیه و آله فهو کافر. الفصل، ابن حزم ۳/۲۵۷، باب الکلام فیمن یکفر و لا یکفر.

۲- الرابع قد کفر الروافض و الخوارج بوجوه: الاول ان القدح فی اکابر الصحابه الذین شهد لهم القرآن و الأحادیث الصحیحه بالترکیه و الايمان «تکذیب» للقرآن و (للسول حیث اثنی علیهم و عظمهم) فیکون کفرا (قلنا لا ثناء علیهم خاصه) ای الاثناء فی القرآن علی وحد من الصحابه بخصوصه و هؤلاء قد اعتقدوا ان من قدحوا فیہ لیس داخلا فی الثناء العام الوارد فیہ و الیه اشار بقوله (و لا هم داخلون فیہ عندهم) فلا یکون قدحهم تکذیبا للقرآن و اما الأحادیث الواردة فی ترکیه بعض معین من اصحابه و الشهاده لهم بالجنه فمن قبیل الآحاد فلا یکفر المسلم بانکارها او نقول الثناء علیهم و تلك الشهاده لهم مقیدان (بشرط سلامه العافیة و لم توجد عندهم) فلا یلزم تکذیبهم للرسول. المواقف، عضد الدین ایجی، مرصد ۳، مقصد ۴، (با استفاده از شرح المواقف، جرجانی، ۸/۳۴۴).

متعصبین علمای شما در کفر شیعه آورده اند ردّ کرده و آنها را نظر متعصبانه دانسته است و امام محمد غزالی صریحا می نویسد: سب و شتم صحابه ایدا کفر نمی باشد. حتی سبّ شیخین هم کفر آور نمی باشد. (۱)

ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی (۲) گوید: این که جمعی متعصب گویند سبّ کنندگان صحابه کافرند، مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلوم

ص: ۴۵۷

۱- وزارت اوقاف و شؤون اسلامیة کویت در کتابی که به عنوان الموسوعه الفقهیه الکویتیه منتشر کرده است در باره لعن شیخین چنین آورده است: ذهب جمهور الفقهاء الی عدم تکفیر من سب الشیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما. (۲/۴۷۵۳) باب تکفیر، رقم ۱۳ «محقق»

۲- و قولهم و قولهم یکفر من قال بخلق القرآن او استحاله الرویه او سب الشیخین او لعنهما و امثال ذلك مشکل. شرح عقائد النسفیة، محمد عمر النسفی، ص ۱۲۲. و نیز ابن قدامه در الشرح الکبیر، ۱۲/۴۰، کتاب الشهادات، باب شروط من تقبل شهادته می نویسد: من نفسقه و لا نکفره و هو من سب القرابه کالخوارج او من سب الصحابه کالروافض فلا تقبل لهم شهاده لذلك. و خطیب شربینی در شرح مغنی المحتاج، ۴/۴۳۶، کتاب الشهادات می نویسد: قال السبکی فی الحیيات فی تکفیر من سب الشیخین و جهان لأصحابنا: فان لم نکفره فهو فاسق لا تقبل شهادته و من سب بقیه الصحابه فهو فاسق مردود الشهاده... و ان الماوردی قال: من سب الصحابه او لعنهم او کفرهم فهو فاسق مردود الشهاده. ملیاری هندی در فتح المعین، ۴/۳۳۲، فصل فی الشهادات می نویسد: تقبل شهاده کل مبتدع لا نکفره ببدعه و ان سبّ الصحابه رضوان الله علیهم.

است. چه آن که بعضی از دانشمندان به صحابه حسن ظن داشتند. بدی های اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات سستی نمودند و گفتند صحابه رسول الله از گمراهی و فسق مصون بودند و حال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگ هایی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار به اعمال زشت می نموده و منحرف می شدند. حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند! پس اگر کسی با نقل دلیل، نقد و انتقادی از آنها بنماید، موجب کفر نخواهد شد. چه آنکه بعضی روی حسن ظن، چشم پوشی نموده نقل ننمودند. ولی برخی، اعمال آنها را نقل نموده و مورد انتقاد قرار می دهند. [در هر صورت] نمی توان گفت آنها کافر هستند. برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده، معصوم و بی گناه نبوده است. انتهی نقل به معنی.

علاوه بر اینها ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول شیعیان را از فرق اسلامی به شمار آورده شما چگونه اثبات کفر بر آنها می نمایید؟

از جمله دلایل بر عدم کفر سب کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمال شان، آن است که زمان حیات خلفاء، اشخاصی به آنها سب و شتم می نمودند و دشنام های رکیک می دادند، مع ذلک خلفاء امر به کفر و قتل آنها نمی دادند.

چنانکه حاکم نیشابوری در صفحه ۳۳۵ و ۳۳۴ جزء چهارم المستدرک (۱) و

ص: ۴۵۸

۱- عن ابی برزه الاسلمی قال: اغلظ رجل لأبی بکر الصدیق رضی الله عنه فقلت: یا خلیفه رسول الله ألا أقتله؟ فقال: لیس هذا الا لمن شتم النبی. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۳۵۹، ح ۸۰۴۶، کتاب الحدود.

امام حنبل در صفحه ۹ جزء اول مسند (۱) و ذهبی در تلخیص مستدرک (۲) و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم کتاب شفاء (۳) و امام غزالی در جلد دوم احیاء

ص: ۴۵۹

- ۱- عن ابی برزه الاسلمی قال: اغلظ رجل لأبی بکر الصدیق رضی الله عنه قال: فقال ابو برزه: ألا تضرب عنقه؟ قال: فانتهره و قال ما هی لأحد بعد رسول الله صلی الله علیه وآله. مسند احمد بن حنبل، ۱/۹، مسند ابی بکر.
- ۲- عن ابی برزه قال: تغیظ ابوبکر علی رجل فقلت: من هو یا خلیفه رسول الله؟ قال: قلت لأضرب عنقه ان امرتني بذلك. قال: او كنت فاعلاً؟ قلت: نعم. قال: فو الله لأذهب عظم کلمتی التي قلت غضبه. ثم قال: ما كان لأحد بعد محمد. تلخیص المستدرک، ذهبی، ۴/۳۵۴، کتاب الحدود، حکایه ام ولد لرجل شتم النبی صلی الله علیه وآله فقتلها مولاه.
- ۳- فی حدیث ابی برزه الأسلمی، كنت یوما جالسا عند ابی بکر الصدیق فغضب علی رجل من المسلمین و حکى القاضی اسماعیل و غیر واحد من الأئمه فی هذا الحدیث... انه سب ابابکر. الشفاء، قاضی عیاض، ۱۹۶/۲، قسم ۴، باب ۱، فصل فی الحجه فی ایجاب قتل من سبه النبی صلی الله علیه وآله و نیز بخاری در تاریخ الکبیر، ۲/۱۰۲، رقم ۱۸۴۱، شرح حال بشیر بن محرر، حدیث را این گونه نقل می کند: عن سعید بن المسیب ان رجلا سبَّ ابابکر فسکت ثم انتصر فقام النبی صلی الله علیه وآله نسائی در سنن الکبری، ۲/۳۰۵، ح ۳۵۳۵-۳۵۴۰، کتاب المحاربه، باب الحکم فی من سب النبی، حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابی هریره قال: اتیت علی ابی بکر و قد اغلظ لرجل، فرد علیه، فقلت: ألا اضرب عنقه؟ فانتهرنی. فقال: انها لیست لأحد بعد رسول الله ص. بیهقی در سنن الکبری، ۷/۶۰، کتاب النکاح، باب استباحه قتل من سبه او هجاه امراه، حدیث را به دو لفظ متفاوت نقل می کند. یک، عن ابی برزه ان رجلا سب ابابکر، فقلت ألا اضرب عنقه یا خلیفه رسول الله؟ فقال: لا لیست هذا لأحد بعد رسول الله. دو: عن ابی هریره قال: أیقتل احد بسب احد الا بسب النبی صلی الله علیه وآله و عجلونی در کشف الخفاء، ۱/۸۸، حدیث ۲۲۶، باب اذا حضرت الملائکه حربت الشیاطین، دیت را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره ان رجلا سب ابابکر عند النبی صلی الله علیه وآله و النبی جالس لا یقول شیئاً، فلما سکت ذهب ابوبکر یتکلم. فقام النبی صلی الله علیه وآله و اتبعه ابوبکر فقال لرسول الله: کان یسبني و انت جالس فلما ذهبت اتکلم قمت؟ قال: ان الملک کان یرد عنک فلما تکلمت ذهب الملک و وقع الشیطان، فکرت ان اجلس. ابن حزم در المحلی، ۱۲/۴۳۲-۴۳۳، مساله ۲۳۱۲، کتاب الحدود، مسائل التعزیر، هل یکفر لأحد من سب رسول الله... احادیثی در این موضوع نقل کرده است. و ابی داوود در سنن خود، ۴/۱۳۰، ح ۴۳۶۳، کتاب الحدود، باب الحکم فیمن سب النبی صلی الله علیه وآله حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی برزه قال: كنت عند ابی بکر، فتغیظ علی رجل فاشتد علیه، فقلت: تأذن لی یا خلیفه رسول الله اضرب عنقه؟ قال: فاذهبت کلمتی غضبه فقام فدخل فأرسل الی فقال: ما الذی قلت آنفاً؟ قلت: ائذن لی ان اضرب عنقه. قال: أکنت فاعلاً- لو امرتک؟ قلت: نعم. قال: لا- والله! ما كنت لبشر بعد محمد. عظیم آبادی در عون المعبود، ۱۲/۱۳، ح ۴۳۵۳، کتاب الحدود، باب الحکم فی من سب النبی، در شرح این جمله (فتغیظ علی رجل) می نویسد: قیل لانه سب ابابکر. شوکانی در نیل الاوطار، ۷/۲۰۰، ح ۳۲۰۲، کتاب الحدود، کتاب حد شارب الخمر، باب قتل من صرح بسب النبی صلی الله علیه وآله به همین حدیث اشاره کرده است.

العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابو بکر روزی مردی بر او وارد شد و شدیداً بر او فحاشی نمود و دشنام داد به طوری که حاضرین متأثر شدند ابو برزّه اسلمی گفت خلیفه، اجازه بده او را به قتل رسانم چه آنکه کافر گردید ابو بکر گفت: نه چنین است، احدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله.

واقعا آقایان اهل تسنن دایه از مادر مهربان ترند! خود خلیفه سب و شتم و دشنام را می شنود و حکم به کفر و امر به قتل نمی نماید، ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا می کنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهدور الدّمند، چون سب صحابه می نمایند.

اگر سب صحابه کفر آور است، پس چرا آقایان محترم، معاویه و اتباع او را که به فرد دوم احياء العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابو بکر روزی مردی بر او وارد شد و شدیداً بر او فحاشی نمود و دشنام داد به طوری که حاضرین متأثر شدند ابو برزّه اسلمی گفت خلیفه، اجازه بده او را به قتل رسانم چه آنکه کافر گردید ابو بکر گفت: نه چنین است، احدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله.

واقعا آقایان اهل تسنن دایه از مادر مهربان ترند! خود خلیفه سب و شتم و دشنام را می شنود و حکم به کفر و امر به قتل نمی نماید، ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا می کنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهدور الدّمند، چون سب صحابه می نمایند.

اگر سب صحابه کفر آور است، پس چرا آقایان محترم، معاویه و اتباع او را که

به فردا کمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سب و لعن نمودند کافر نمی خوانید؟! پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها می باشد!

اگر سب صحابه مخصوصاً خلفای راشدین کفر آور است پس چرا آقایان حکم به کفر عایشه امّ المؤمنین نمی نمایند که تمام علماء و مورخین (۱) خودتان نوشته اند پیوسته به خلیفه عثمان سب و شتم می نمود و علناً می گفت «اقتلوا نعثلاً فقد کفر» یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس به تحقیق کافر شده! اگر یک فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بود، فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر می نمایند ولی در حضور خود عثمان، عایشه او را نعثل و کافر خواند! نه خلیفه، نه صحابه، او را منع و زجر نمودند. شما هم او را مورد مذمت قرار نمی دهید.

نواب: قبله صاحب مگر نعثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفته.

ص: ۴۶۱

۱- تاریخ طبری، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه و الله لأطلبین بدم عثمان و خروجها و طلحه و زبیر تبعهم الی البصره. النهایه، ابن اثیر، ۵/۸۰، ماده نعثل؛ الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۵۱، باب خلاف عائشه علی علی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰/۲۲، خطبه ۴۱۳، و قال لعمار بن یاسر رحمه الله تعالی، و قد سمعه یراجع المغیره)... باب ایراد کلام لأبی المعالی الجوینی فی امر الصحابه و الرد علیه؛ لسان العرب، ابن منظور، ۱۴/۱۹۸، ماده نعثل؛ المصول، فخر رازی، ۴/۳۴۳، الکلام فی الأخبار، باب ۳، مسأله فی عداله الصحابه؛ الکامل، ابن اثیر، ۳/۲۰۶، حوادث سال ۳۶، هجری، ذکر ابتداء وقعه الجمل؛ الفتوح، ابن اعثم، ۲/۴۲۱، بدایه اعمال عثمان فی عهد خلافته، خروج عائشه الی الحج لما حوصر عثمان؛ تاج العروس، زبیدی، ذیل لغت نعثل، به همین جمله عائشه اشاره کرده اند.

داعی: فیروزآبادی که از علمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغه (۱) در معنی نعتل گوید: نعتل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پریشی بود در مدینه که عثمان را به اوتشیه می نمودند و شارح قاموس (علامه قزوینی) همین معنی را گفته به علاوه گوید: ابن حجر در تبصره المنتبه ذکر کرده است که «ان نعتل یهودی کان بالمدینه هو رجل لحياني يشبه به عثمان.» یعنی نعتل یهودی پریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه به او می نمودند.

از همه بالاتر اگر دشنام دادن به صحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر می شود پس چرا خلیفه ابو بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمان به فرد اکمل از صحابه علی بن ابی طالب علیه السلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمی شوید- بلکه ابو بکر را تقدیس می نمائید و حال آنکه باید تقبیح نمائید.

حافظ: چرا تهمت می زنید کجا خلیفه ابو بکر رضی الله عنه به خلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده.

داعی: ببخشید ما اهل تهمت نیستیم، تا به چیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی نمائیم. خوبست مراجعه نمائید به صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۲) که ابو بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السلام گفت:

«أنا هو ثعالب شهیده ذنبه مربّ لكلّ فتنه هو الذی یقول کرها جذعه بعد ما

ص: ۴۶۲

۱- قاموس المحيط، فیروز آبادی، ۴/۶۰، ماده نعتل.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۵، خطبه ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف) ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک

هرمت يستعينون بالضعفه و يستنصرون بالنساء كام طحال احب اهلها اليها البغي (۱)»

(جز این نیست که او (علی علیه السلام) روباهی می باشد که شاهد او دم اوست! ماجراجو و برپا کننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید. کمک از ضعفاء و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه ابن ابی الحدید توضیح می دهد که دوست می داشت به نزدیکان خود زنا بدهد).

ولی در سایر تواریخ به این عبارت آمده که ابو بکر گفت: انما هی ثعاله شهیدها ذنبها.

اینک آقایان مطابقه کنید فحش های خلیفه ابو بکر را به مولی الموحدین امیر المؤمنین با طعن و انتقادی که یک شیعه به آنها بنماید چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن به یکی از اصحاب کفرآور است بایستی ابو بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفرآور نیست شما نمی توانید به این جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوی فقهاء و خلفاء بزرگتان، دشنام دهندگان کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند و ابن سعد کاتب در صفحه ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات (۲) و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفاء (۳)

ص: ۴۶۳

۱- السقیفه و الفدک، الجوهری، ص ۱۰۴، القسم الثانی، فدک، «محقق»

۲- عن سهیل بن ابی صالح ان عمر بن عبد العزیز قال: لا یقتل احد فی سب أحد الا فی سب نبی. طبقات الکبری، محمد بن سعد، ۵/۲۹۵، الطبقة الثالثة من اهل المدینه من التابعین، شرح حال عمر بن عبد العزیز بن مروان.

۳- و من ذلک کتاب عمر بن عبد العزیز الی عامله بالكوفه، و قد استشاره فی قتل رجل سب عمر، فکتب الیه عمر انه لا یحل قتل امرئ مسلم بسب احد من الناس الا رجلا سب رسول الله صلی الله علیه وآله. الشفاء، قاضی عیاض، ۲/۱۹۶، قسم ۴، باب ۱، فصل فی الحججه فی ایجاب قتل من سبه النبى. و همچنین مقریزی در امتاع الاسماع، ۱۴/۱۹۶، قسم ۴، باب ۱، فصل فی ذکر من سب رسول الله، فصل فی الحججه فی ایجاب قتل من سبه؛ صالحی شامی در سبیل الهدی و الرشاد، ۱۲/۳۱، جماع ابواب حکم من سب النبى صلی الله علیه وآله، باب ۴، به همین حدیث اشاره کرده اند.

نقل نموده اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه به او نوشت که شخصی به عمر بن الخطاب خلیفه ثانی سبّ نموده و دشنام داده، اجازه می دهید او را بکشیم؟ در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمی شود برای سبّ و شتم نمودن به مسلمانی مگر دشنام دهنده، به رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داده باشد.

علاوه بر این اقوال، عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلباً مؤمن ولی تظاهر به کفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا به جنگ رسول الله صلی الله علیه و آله برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیداً دشنام دهد مع ذلک کافر نمی شود و نمی توان حکم کفر بر او جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمی توان فهمید تظاهر به کفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته!

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند مخصوصاً ابن حزم آندلسی در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفصل (۱)

مبسوطا این

ص: ۴۶۴

۱- الثانیه الطائفه القائله ان الایمان عقد بالقلب و ان اعلن بلسانه بلا- تقيه و عبد الاوثان او لزم الیهودیه او النصرانیه فی دار الاسلام و عبد الصلیب و اعلن التثلیث فی دار الاسلام و مات علی ذلک فهو مؤمن کامل الایمان عند الله عزوجل ولی الله عزوجل من اهل الجنه. و هذا قول ابی محرز جهم بن صفوان السمرقندی مولی بنی راسب کاتب الحارث بن سریج التمیمی ایام قیامه علی نصر بن سیار بخراسان و قول ابن الحسن علی بن اسماعیل بن ای الیسر الاشعری. الفصل، ابن حزم، ۴/۲۰۴، باب ذکر شنع المرجئه.

عقاید را نقل نموده است.

پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موخّیّد پاکدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل به تمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر می نمایند- به فرض آنکه بعضی از آنها سبّ و شتم و دشنام با دلیل و برهان (به خیال خودشان) به بعضی از صحابه بنمایند- شما نمی توانید طبق عقاید و گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم به کفر آنها بنمائید.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل (۱) صفحه ۲۳۶ و جلد دوم سیره الحلبیه (۲) حلبی صفحه ۱۰۷ و جلد دوم صحیح

ص: ۴۶۵

۱- حدثنا عبد الله، حدثني ابي، ثنا عازم، ثنا معتمر، قال: سمعت ابي يحدث ان انسا قال: قيل للنبي صلى الله عليه وآله اتيت عبد الله ابن ابي، فانطلق اليه ركب حمارا انطلق المسلمون يمشون و هي ارض سبخه، فلما اتاه النبي صلى الله عليه وآله اليك عنى أذاني حمارك فقال رجل من الانصار: اطيب ريحا منك. فغضب لعبد الله رجل من قومه، فغضب لكل منهما اصحابه، فكان ضرب بلا- جريد و الأيدي و النعال قال: فبلغنا انها نزلت فيهم ﴿وَأِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ مسند احمد حنبل، ۳/۲۱۹، مسند انس بن مالك.

۲- قد وقع له في بعض الأيام انه صلى الله عليه وآله قيل له: يا رسول الله لو اتيت عبد الله بن ابي ابن سلول اي متأسفا له يكون ذلك سببا الاسلام من تخلق قومه و ليزول ما عنده من النفاق فانطلق النبي صلى الله عليه وآله و ركب حمارا وانطلق المسلمون يمشون معه فلما اتاه النبي صلى الله عليه وآله قال له اليك عنى و الله لقد آذاني فتن حمارك. فقال رجل من الأنصار: و الله لحمار رسول الله صلى الله عليه وآله اطيب ريحا منك. فغضب لعبد الله رجل من قومه، فشمته فغضب لكل منهما اصحابه، فكان بينما ضرب بالجريه و الأيدي و النعال... سیره الحلبیه، برهان الدين حلبی، ۲/۶۴، باب الهجرة الى المدینه.

بخاری (۱) صفحه ۷۴ و صحیح مسلم (۲) کتاب جهاد و اسباب النزول (۳) واحدی صفحه ۱۱۸ و غیر هم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ابو بکر و غیره به هم دشنام می دادند بلکه یکدیگر را می زدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان می داد.

البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتاب های علمای شیعه.

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام به

ص: ۴۶۶

۱- صحیح بخاری، ۴/۳۶۱، ح ۸۹۷، کتاب الصلح. بخاری حدیث را مانند سیره حلبیه نقل کرده است.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۴۲۴، ح ۱۱۷، کتاب جهاد و السیر، باب فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله و صبره علی اذی المنافقین. مسلم حدیث را مانند مسند احمد نقل کرده است.

۳- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۲۶۳، سوره حجرات، ذیل آیه {وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا} جریان درگیری ابوبکر و عمر در حضور پیامبر هم شنیدنی است که بخاری در صحیحش، ۶/۵۱۳، ح ۱۲۷۰، و ۱۲۷۲، کتاب التفسیر، سوره الحجرات؛ احمد حنبل در مسند ۴/۶، مسند عبد الله بن زبیر، ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۸۷۰، ح ۳۲۶۶، کتاب تفسیر القرآن، و من سوره الحجرات، قرطبی در الجامع لأحكام القرآن، ۱۶/۳۰۳، ذیل آیه ۲ سوره حجرات به آن اشاره کرده اند و ما متن حدیث را از قرطبی نقل می کنیم: روی البخاری و الترمذی عن ابن ابی ملکیه قال: حدثنی عبد الله بن الزبیر ان الأقرع بن حابس قدم علی النبی صلی الله علیه و آله فقال ابوبکر: یا رسول الله استعمله علی قومه. فقال عمر: لا تستعمله یا رسول الله. فتکلم عند النبی صلی الله علیه و آله حتی ارتفعت اصواتهما. فقال ابوبکر لعمر: ما اردت الا خلافی. فقال عمر: ما اردت خلافک. قال فنزلت هذه الآیه: {لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...}

احدی از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر بدون دلیل و برهان سب و لعنی بنمایند فاسق می شوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد.

توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اعمال نیک و بد صحابه

ثانیا فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده اند صحیح است داعی هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متفقند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلم است که آن حضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند مربوط به همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده.

بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی کند چه آنکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست.

چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام با آنکه از عمل عبد الرحمن بن ملجم مرادی و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم با او می فرمود تو قاتل من هستی و در یک مجلس صریحا فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی غدیرک من خلیل من مرادی

(من زندگانی او را خواهان و او قتل مرا طالب است و این غدار ظاهر

دوست از طائفه (چنانچه ابن حجر مکی هم در صفحه ۷۲ صواعق^(۱)) آخر باب ۹ نقل نموده است.)

مع ذلك در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید افاده تام نمی نماید.

جواب از بیعت الرضوان

ثالثا فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آن حضرت بیعت نمودند مستحق مدحند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جواب ها داده اند که مدلول آیه مذکوره عند التوفیق رضاء املیه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی.

زیرا خود می دانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عده ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش داد.

آیا ممکن است خدا و رسول از عده ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخلد در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند.

پس معلوم می شود رضایت خدای تعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده بلکه معلق به ایمان خالص و عمل صالح بوده یعنی آنان که با اعتقاد قلبی به

ص: ۴۶۸

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۳۵، باب ۹، فصل ۵.

توحید و نبوت بیعت نمودند مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند و اما کسانی که یا ایمان نداشتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلد در آتش خواهند بود.

پس بنابراین بیعت تحت شجره تنها، کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصی که مخلد در آتش اند معلوم می شود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعضی از افعال حسنۀ مرضیه از صحابه صادر می شد که مورد تقدیر بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع می شود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد- و اگر عمل زشتی هم از مؤمن و لو صحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد و انتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعۀ شیعیان، افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مدعن بخوبی آن اعمال هستند.

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده اند در حالتی که اذعان باعمال نیک آنها دارند از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خداصلی الله علیه و آله و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آن حضرت و حاضر شدن به جنگها (و لو آنکه فتح بدست علی علیه السّلام واقع می شد) و سایر اعمال نیک صادرۀ از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان می باشد.

حافظ: خیلی حیرت آور است که می فرمائید از صحابه رسول خداصلی الله علیه و آله افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خداصلی الله علیه و آله فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده:

«انّ اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم»

(به درستی که اصحاب من مانند ستارگانند و به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید).

قطعا شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم بپذیریم.

جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید

داعی: حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است. ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصرا بحث کنم و بعد به جواب اصلی شما پردازم و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن نقدا نمی باشد زیرا ما را به کلی از مطلب دور می نماید، فقط بحث در مدلول حدیث می باشد.

بدیهی است کسانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا به ضبط حدیث از آن حضرت موفق گردیده اند، صحابه و اصحاب می گویند؛ خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده اید اینست که روی حسن نظر تصور فرموده اید صحابه و اصحاب رسول الله عموما پاک و منزّه از جمیع عیوب بوده اند و حال آنکه اینطور نبوده. اصحاب آن حضرت مخلوط از نیک و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار به حال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقون و آیاتی که در سایر سور قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده، اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مثالب آنها را نقل نموده اند و بعضی از آنها مانند هشام بن محمد سایب کلبی

که از اعیان علماء شما می باشد، کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه وآله آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده اند مردمان دو روئی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آن حضرت بودند. در این صورت چگونه می توانیم به تمام اصحاب آن حضرت نظر نیک داشته باشیم که به هر یک از آنها اقتدا نمائیم، نجات یابیم؟ (۱)

ص: ۴۷۱

۱- در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که درباره منافقین نازل شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: {وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ} نور/ ۴۷ {أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} نور/ ۵۰ {يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا- يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا} نساء/ ۱۰۸ {هَآ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَ كَيْلًا} نساء/ ۱۰۹ {إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ} آل عمران/ ۷۷. {وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُضَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا} نساء/ ۱۱۵. {فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ} آل عمران/ ۷ {يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ} آل عمران/ ۶۷ {إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ} انفال/ ۴۹. {وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا} احزاب/ ۱۱ {إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّيِّمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّحَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَافَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ} توبه/ ۴۵-۴۷. {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا} نساء/ ۱۴۵ {وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ} حجرات/ ۱۴ {وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ} توبه/ ۱۰۱ {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجَبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ} بقره/ ۲۰۴ {فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...} آل عمران/ ۱۵۹ و دیگر آنانی که درباره حالات منافقان در سوره های مختلف قرآن مانند بقره، آل عمران، توبه، محمد و غیره نازل شده است و در حقیقت همانطور که از کلمه منافق به دست می آید این کلمه مربوط به کسی است در جمع مسلمانان و شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حضور داشته و در ظاهر طوری برخورد می کرده که خود را مسلمان نشان دهد ولی در باطن ایمان نداشته است بعلاوه عمل صحابه در جنگ احد (که در آیات ۱۵۲ تا ۱۵۹ سوره آل عمران این ذکر شده است) و جنگ حنین (که در آیات ۲۵ و ۲۷ سوره توبه ذکر شده است) نشان داد که مواقع سخت و خطرناک اطراف پیامبر را خالی می کردند و جان پیامبر را در معرض خطرهای جدی قرار می دادند و به کلی پیامبر و سفارشات آن حضرت را نادیده می گرفتند. و تنها علی بن ابیطالب علیه السلام و برخی از خواص بودند که پیامبر را تنها نگذاشتند. دکتر جواد جعفر الخلیلی در کتاب «محاکمات الخلفاء و اتباعهم» مطالبی را در حدیث «اصحابی کالنجوم» آورده اند

که مطالعه آن سودمند است. «محقق»

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر آمدند.

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید. این قضیه به قدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است

ص: ۴۷۲

که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد.

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بر آمدند.

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید. این قضیه به قدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد.

مراجعه نمائید به کتاب دلائل النبوه (۱)

تألیف حافظ ابو بکر أحمد بن حسین بیهقی شافعی که از اکابر فقهاء و دانشمندان خودتان می باشد. داستان بطن عقبه را مسندا با سلسله روایات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند (۲) از ابو طفیل

ص: ۴۷۳

۱- و رجع رسول الله صلی الله علیه وآله قافلا من تبوک الی المدینه حتی اذ کان ببعض الطريق، مکر برسول الله صلی الله علیه وآله ناس من اصحابه، فتأمرو علیه ان یطرحوه فی عقبه فی الطريق. فلما بلغوا العقبه ارادا ان سیلکوها معه فلما غشیم رسول الله صلی الله علیه وآله اخبر خیرهم فقال: من شاء منکم ان یأخذ بطن الوادی فانه اوسع لکم و اخذ النبی صلی الله علیه وآله العقبه و أخذ الناس بطن الوادی، إلا نفر الیذن مکروا برسول الله صلی الله علیه وآله، لما سمعوا بذلك اسعدوا و تلمثوا و قد هموا بامر عظیم. و امر رسول الله حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر فمشیا معه مشیا و امر عماراً ان یأخذ بزمام الناقه و امر حذیفه ان یسوقها فینما هم یسیرون اذ سمعوا بالقوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله و امر حذیفه یردهم و ابصر حذیفه غضب رسول الله صلی الله علیه وآله فرجع و معه محجن، فاستقبل وجوه رواحلهم، فضربها ضرباً بالمحجن و ابصر القوم و هم متلمثون لا یشعر انما ذلك فعل المسافر، فرعبهم الله عزوجل حین ابصروا حذیفه و ظنوا ان مکرهم قد ظهر علیه، فاسرعوا حتی خالطوا الناس و اقبل حذیفه حتی ادرک رسول الله صلی الله علیه وآله فلما ادرکه قال: اضرب الراحله یا حذیفه و امش انت یا عمار. فأسرعوا حتی استوی بأعلاها فخرجوا من العقبه ینتظرون الناس فقال النبی لحذیفه: هل عرفت یا حذیفه من هؤلاء الرهط او الركب او احدا منهم؟ قال حذیفه: عرفت راحله فلان و فلان و قال کانت ظلمه اللیل و غشیتهم و هم متلمثون. قال: هل علمتم ما کان شأن الركب و ما أرادوا؟ قالوا: لا و الله یا رسول الله. قال: فانهم مکروا لیسیروا معی حتی اذا اظلمت فی العقبه طرحونی منها. قالوا: أفلا تأمر بهم یا رسول الله اذا جائک الناس فتضرب اعناقهم؟ قال: اکره ان يتحدث الناس و یقولوا ان محمداً قد وضع یده فی اصحابه فسماهم لهما و قال: اکتماهم. دلائل النبوه، بیهقی، ۲۵۶/۵-۲۵۷، باب ذکر التاریخ لغزوه تبوک و تأهب رسول الله و اصحابه...، باب رجوع النبی صلی الله علیه وآله من تبوک... و مکر المنافقین به فی الطريق و عصمه الله اياه...

۲- مسند احمد حنبل، ۵/۴۵۳، حدیث ابی الطفیل عامر بن واثله. احمد حنبل جریان را این گونه نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: لما اقبل رسول الله صلی الله علیه وآله من غزوه تبوک، امر منادیا فنادی: ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ العقبه

فلا- يأخذها احد، فينما رسول الله يقوده حذيفه و يسوق به عمار اذا قبل رهط متلثمون على الرواحل غشوا عمارا و هو يسوق برسول الله صلى الله عليه وآله و اقبل عمار يضرب وجوه الرواحل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لحذيفه: «قد قد» حتى هبط رسول الله صلى الله عليه وآله فلما هبط رسول الله صلى الله عليه وآله نزل و رجع عمار قال: يا عمار هل عرفت القوم؟ قال قد عرفتة عامه الرواحل و القوم متلثمون. قال: هل تدري ما أرادوا؟ قال: الله و رسوله اعلم. قال: أرادوا ان ينفروا برسول الله فيطحوه. قال: فساب عمار رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: نشدتك بالله كم تعلم كان اصحاب العقبه. فقال: اربعة عشر. فقال: ان كنت فيهم فقد كانوا خمسة عشر. فعدد رسول الله صلى الله عليه وآله منهم ثلاثه. قالوا و الله ما سمعنا منادى رسول الله و ما علمنا ما اراد القوم فقال عمار: اشهد ان الاثنى عشر الباقيين حرب لله و لرسول الله صلى الله عليه وآله في الحياه الدنيا و يوم يقوم الاشهاد. قال الوليد: و ذكر ابوالطفيل فى تلك الغزوه ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال للناس و ذكر له ان فى الماء قله فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله مناديا فنادى ان لا يرد الماء احد قبل رسول الله فوردده رسول الله صلى الله عليه وآله فوجد رحطا قد وردوه قبله فلعنهم رسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ.

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) ضبط نموده اند و به طور استفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر

نواب: قبله صاحب قضیه عقبه چه بوده است و چه اشخاصی می خواستند

ص: ۴۷۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۹۱، خطبه ۱۸۳، (و من کلام له علیه السّلام فی ذکر عمرو بن عاص)، مفاخره بین الحسن بن علی علیه السّلام و رجالات من قریش. و ابن اثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶، حوادث سال نهم هجری، ذکر غزوه تبوک باب بعث خالد بن الولید الی اکیدر دومه، قبل از قصه مسجد الضرار؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۳۲۲، ذیل آیه ۷۴ سوره توبه؛ بیهقی در سنن الکبری، ۹/۳۳، کتاب السیر، باب من لیس للإمام ان یغزو به بحال؛ فخر رازی در تفسیر الکبیر، ۱۶/۱۳۶، ذیل آیه ۷۴، سوره توبه؛ ابی حنّان در بحر المحیط، ۵/۷۳، ذیل آیه ۷۴، سوره توبه؛ سیوطی در درّ المنتور، ۳/۴۶۵، ذیل آیه ۷۴ سوره توبه؛ ابی السعود در تفسیر خود، ۴/۸۴، ذیل همین آیه؛ ابن کثیر در السیره النبویه، ۴/۳۵۴، حوادث سال ۹ هجری، محوله بئس من المنافقین للفتک بالرسول؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۲۶۲، علیه السّلام جماع ابواب معجزاته، باب ۱۳، با الفاظ گوناگون به این جریان اشاره کرده اند.

رسول خدا را به قتل رسانند؟ متمنی است و لو مختصراً بیان فرمائید.

داعی: اکابر علمای فریقین نوشته اند که در مراجعت از غزوة تبوک چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه به قتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفتند. در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند تصمیم خود را عملی نمایند. جبرئیل رسول خدا را خبر داد. آن حضرت حدیفه نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عده آمدند و با هم حرف زدند همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیه بودند. حدیفه خود را به آن حضرت رسانید و آنها را معرفی نمود. حضرت فرمود: رازدار باش، خدا نگهدار ما می باشد. اول شب حضرت، مقدم بر اردو حرکت نمود، عمّار یاسر مهار شتر را گرفته، حدیفه شتر را از عقب می راند. وقتی به راه باریک رسیدند، آنها دبه های خود را پر از ریگ کرده (یا شیشه های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رمیده و آن حضرت را به درّه عمیق پرتاب نماید، ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ فرمود. آنها هم فرار نموده و در جمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند؟ پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت بوده؟

آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانی که پیغمبر را دیده اند یا نقل حدیث از آن حضرت نموده اند، دیگر غمض عین کنند، عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر یک از آنها هم ناجی می باشند؟

ص: ۴۷۵

آیا ابو هریره کذاب که شب های قبل اشاره به حالات او نمودم که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاد حدیث به دروغ نقل می کند جزء اصحاب نبوده و ناقل احادیث بسیار نبوده؟ همچنین دیگران از اصحاب مانند سمره بن جندب و غیره که وضع حدیث می نمودند، از اصحاب نبودند؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را امر می نماید پیروی کنید از کذاب و جعّال تا هدایت شوید؟!

اگر این حدیثی که شما مدرک عظمت اصحاب قرار دادید صحیح است که به هر یک از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند، بفرمائید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف رفتند ما پیروی از کدام یک کنیم تا هدایت شویم؟ اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب و یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم؟

حافظ: اولاً اصحاب پاک رسول الله با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی نمودند و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل تر است از آنها پیروی کنید.

داعی: بنابراین بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاک و اهل حق شناختیم قطعاً آن دسته دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود؟ پس این حدیث به خودی خود عقلاً از درجه اعتبار ساقط می گردد، چه آنکه نمی شود به هر یک از صحابه اقتدا نموده و هدایت یافت!

مخالفت اصحاب در سقیفه

و اگر این حدیث صحیح است، شما چه ایرادی به شیعیان دارید، زیرا اینها پیروی نمودند طریقهٔ عدّه ای از اصحاب را مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفهٔ نخعی و خزیمهٔ ذو الشهادتین و امثال آنها را که قبلا در شب های گذشته اشاره بنام آنها نمودیم که بیعت با ابو بکر نمودند و بلکه مخالفت و محاجّه هم کردند.

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعا یک دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید می گوید به هر یک از اصحاب اقتدا کنید هدایت می شوید؟

مخالفت سعد بن عباده با ابو بکر و عمر

مگر سعد بن عباده انصاری(۱) از اصحاب نبود که با ابو بکر و عمر بیعت نکرد به اتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه و سنی رفت در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتداء به او کردن و مخالفت با ابو بکر و عمر به حکم این حدیث راه هدایت می باشد.

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفهٔ حق پیغمبر نبود (و به عقیده شما مسلما خلیفهٔ چهارم) و سبب

ص: ۴۷۷

ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند؟ آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند، پیروی و اقتداء به کدام یک از آنان سبب هدایت بوده، اگر بگوئید هر دو دسته چون تابع اصحاب بودند، حق بودند! راه غلط پیموده اید؛ زیرا جمع بین ضدین محال است که دو فرقه محارب هر دو اهل هدایت و روضه رضوان منزلگاه آنها باشد.

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام بودند هدایت یافته و طرف مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارانند، زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که به جنگ امام و خلیفه بر حق برخاستند؛ آیا آن عملشان که قیام در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ با کسی که آن حضرت درباره او فرمود: «حربک حربی» ننگ بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا نبوده؟ پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان، رستگاری کامل می آورد.

سب علی علیه السلام توسط معاویه و عمرو بن عاص علی

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب نبودند که با خلیفه پیغمبر جنگیدند به علاوه در منابر و مجالس حتی در خطبه نماز جمعه علی علیه السلام را سب (۱) و لعن

ص: ۴۷۸

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۴/۵۶، خطبه ۵۶، (و من کتاب له علیه السلام لاصحابه)، فصل فیما روی من سب معاویه و حزبه لعلی می نویسد: ذکر شیخنا ابو عثمان الجاحظ ان معاویه کان یقول فی آخر خطبه الجمعه: اللهم ان اباتراب الحد فی دینک و صد عن سبیلک فالعنه لعنا ویلا...، و در ۱۱/۴۴، خطبه ۲۰۳، (و من کلامه علیه السلام و قد سألہ سائل عن احادیث البدع) ذکر بعض ما منی به ال البيت من الأذى و الاضطهاد به نقل از ابو الحسن المدائنی در کتاب الاحداث می نویسد: کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه ان برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته فقامت الخطباء فی کل کوره و علی کل منبر یلعون علیا و یرثون منه و یقعون فیه و فی اهل بیته. ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۰۸، کتاب النبی صلی الله علیه وآله و خدامه، اخبار معاویه می نویسد: و لما مات الحسن بن علی، حج معاویه فدخل المدینه و اراد ان یلعن علیاً علی منبر رسول الله فقیل له ان ههنا سعد بن ابی وقاص و لا نراه یرضی بهذا فابعث الیه فخذ رأیه فأسل الیه و ذکر له ذلك فقال: ان فعلت لأخرجن من المسجد ثم لا اعود الیه فامسک معاویه عن لعنه حتی مات سعد فلما مات لعنه علی المنبر و کتب الی عماله ان یلعنوه علی المنابر ففعلوا فکتبت ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله الی معاویه: انکم تلعنون الله و رسوله علی منابرکم و ذلك انکم تلعنون علی بن ابی طالب و من احبه و انا اشهد ان الله احبه و رسوله. مسعودی در مروج الذهب، ۳/۱۴، ذکر خلافه معاویه بن ابی سفیان، ذکر لمع من اخباره و سیره و نوادر من بعض افعاله، می نویسد: عن ابن ابی نجیح قال: لما حج معاویه طاف بالبيت ومعه سعد فلما فرغ انصرف معاویه الی دار الندوه فاجلسه معه علی سریره و وقع معاویه فی علی و شرع فی سبه فزحف سعد ثم قال: اجلستنی معک علی سریرک ثم شرعت فی سب علی... یعقوبی در تاریخش، ۲/۲۲۳، باب ایام معاویه بن ابی سفیان می نویسد: و فی هذه السنه عمل معاویه المقصوره فی المسجد و اخرج المنابر الی المصلی فی العیدین و خطب الخطبه قبل الصلاه و ذلك ان الناس اذا صلوا انصرفوا لثلا یسمعون للعن معلى فقدم معاویه الخطبه قبل الصلاه و وهب

فدكا لمروان بن الحکم لیغیظ بذلك آل رسول الله.

می نمود با آنکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نمودند که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من سب عليا فقد سبني و من سبني فقد سب الله»^(۱)

ص: ۴۷۹

۱- المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۲۱، از فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ جزء الحمیری، علی بن محمد حمیری، ص ۲۸؛ نظم در السمطین، زرنندی حنفی، ص ۱۰۵، مناقب الامام امیر المؤمنین؛ الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ۲/۶۰۸/۸۷۳۶، حرف المیم؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۲، ۳۲۹۰۳، فضائل علی رضی الله عنه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴/۱۳۲، ترجمه ۱۵۶۶، الحسین بن علی بن ابی طالب؛ و ج ۳۰/۱۷۹، و ۴۲/۵۳۳، مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص ۸۲، الفصل الرابع، ح ۶۷. البته در بعضی از مصادر که در ادامه ذکر می شود فقط قسمت اول حدیث ذکر شده است: مسند احمد، ۶/۳۲۳، حدیث بعض ازواج النبی صلی الله علیه وآله؛ المستدرک حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/۱۳۰، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه رضی الله عنه؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۳۳ ح ۸۴۷۶ ذکر قول النبی صلی الله علیه وآله رقم ۳۰؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام نسائی، ص ۹۹، قوله صلی الله علیه وآله من سب علیا فقد سبني. «محقق»

(کسی که دشنام دهد علی را پس به تحقیق مرا سب و دشنام داده و کسی که مرا سب و دشنام دهد خدا را سب و دشنام داده.)

پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرک آوردید «اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول الله^ص و سب کنندگان علی علیه السلام که فی الحقیقه سب کنندگان خدا و پیغمبر بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند) هدایت یافته و اهل بهشتند!

فاضل تفتازانی در شرح مقاصد(۱) مفصلاً در این موضوع بیانی دارد. گوید: «چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده، معلوم می شود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف گردیده، از روی حقد و حسد و عناد و حب ریاست و میل به لذات شهوانیه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.»

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده مرتکب فجایع اعمال گردیدند

ص: ۴۸۰

۱- یعنی ان ما وقع بین اصحابه من المحاربات و المشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ و المذکور علی السنه الثقاه، یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق. شرح مقاصد، تفتازانی، ۵/۳۱۰، مبحث ۷، فی حرب الخوارج.

ولی بعض از علماء از جهت حسن ظن به صحابه، اعمال و رفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند!

از این قبیل دلائل محسوسه بر ابطال این حدیث منقولۀ شما بسیار است که دیگر وقت اجازهٔ بیش از این گفتار نمی دهد. پس قطعاً این حدیث از موضوعات است؛ چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسلهٔ اسنادش خدشه نموده اند.

اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفاء^(۱) این حدیث را نقل نموده و گوید دارقطنی در فضائل و ابن عبد البرّ از طریق او آورده اند که، به اسناد این حدیث حجّتی نمی باشد.

و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که «بزار منکر صحت این حدیث بوده».

و نیز گوید ابن عدی در کامل باسناد خود از نافع از عبد الله ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است.

ص: ۴۸۱

۱- قد اخرجہ الدار القطنی فی الفضائل و ابن عبد البرّ من طریقہ من حدیث جابر و قال: هذا اسناد لا تقوم به حجة و رواه عبد بن حمید فی مسنده عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: البزاز منکر لا یصح. و رواه ابن عدی فی الکامل باسنادہ عن نافع عن ابن عمر، بلفظ «فأیهم اخذتم» بقول بدل «اقتدیتم» و اسنادہ ضعیف. و رواه البیهقی فی «المدخل» من حدیث عمرو من حدیث ابن عباس، بنحوه و من وجه آخر مرسلًا و قال: متنه مشهور و اسنادہ ضعیفہ. شرح شفاء قاضی عیاض مالکی، ۲/۹۲-۹۱، الباب الثالث فی تعظیم امره و وجوب توقیره و بره، فصل و من توقیره و بره توقیر اصحابه.

و همچنین گوید: بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید او ضعیف است انتها.

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غصین (۱) مجهول الحال و حمزه ابن ابی حمزه نصیری (۲) که متهم به کذب و دروغ گوئی بوده اند، می باشند. لذا ضعف حدیث ثابت است.

و نیز ابن حزم (۳) گفته است این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

ص: ۴۸۲

۱- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ۲/۲۸۳-۲۸۴، رقم ۲۲۲۹، شرح حال حارث بن غصین. ابن حجر می نویسد: الحارث بن غصین عن اعمش و عنه سلام بن سلیم قال ابن عبد البر فی «کتاب العلم»: مجهول.

۲- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۳/۲۵، رقم ۱۵۹۴، شرح حال حمزه بن حمزه المیمون الجعفی الجزری، النصیبی. ابن حجر می نویسد: قال محمد بن عوف، عن احمد، مطروح الحدیث. قال ابن ابی خيثمه عن ابن معین: لیس حدیثه بشیء. و قال الدورى عن یحیی: لا یساوی فلساً. و قال ابخاری و ابو حاتم: منکر الحدیث. و قال الترمذی: ضعیف فی لاحدیث. و قال النسائی و الدار قطنی: متروک. و قال ابن عدی: عامه ما یرویه منا کیر موضوعه، و البلاء منه. و قال ابن حبان: ینفرد عن الثقات بالموضوعات. و نیز بخاری در تاریخ الکبیر، ۳/۵۳، رقم ۲۰۰۷، شرح حال حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، منکر الحدیث. رازی در الجرح و التعذیل، ۳/۲۱۰، رقم ۹۱۹، شرح حال حمزه بن حمزه الجزری النصیبی می نویسد: حدثنا عبد الرحمن، عن محمد بن عوف الحمصی، قال: سألت احمد بن حنبل عن حمزه النصیبی: فقال: مطروح الحدیث... سمعت یحیی بن معنی، یقول: حمزه بن ابی حمزه النصیبی لیس حدیثه بشیء. سمعت ابی یقول: حمزه بن ابی حمزه ضعیف الحدیث، منکر الحدیث، اضعف من حمزه بن نجیح.

۳- و اما الحدیث المذكور، فباطل مکذوب من تولید اهل الفسق... الاحکام، ابن حزم، ۵/۶۱، باب ۲۵ فی ذم الاختلاف.

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء به استناد به آن نمی باشد و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است، قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد اقتداء به خوبان و نیکوکاران از اصحاب بوده که به حکم آن حضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره نمودند.

صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد و انتقادی از بعض صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم، پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند.

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلماً همگی آنها عدول بودند، معصیتی از آنها صادر نمی شد.

داعی: بی لطفی فرمودید که به طور مسلم آنها را عادل و مبرّا از معاصی دانستید. زیرا که اخبار منقولۀ در کتب معتبره علمای خودتان بر خلاف این معنی حکم می کند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی می شدند.

حافظ: ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم، چنانچه شما دارید بیان فرمائید.

داعی: گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی می شدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا می نمایم.

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل می نمایند که سال فتح مکه (هشتم هجری) عده ای از کبار صحابه مجلس انسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ: به طور قطع این خبر از مجعولات مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد به نوشیدن شراب بعد از حکم به حرمت!

داعی: قطعاً از مجعولات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند.

نواب: قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتماً نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است. شما می توانید این مطلب را برای ما باز نمائید؟

داعی: بلی این مطلب کاملاً در نزد علماء شما به طور وضوح بیان گردیده.

نواب: متمنی است بیان فرمائید تا حلّ معماً گردد.

شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری

داعی: ابن حجر در صفحه ۳۰ جلد دهم فتح الباری (۱) می نویسد ابو طلحه زید

ص: ۴۸۴

۱- فتح الباری، ابن حجر، ۱۰/۳۷، ح ۵۵۸۴، کتاب الأشربه، باب نزول تحریم الخمر و هی من البسر و التمر. ابن حجر می نویسد: فأما ابو طلحه، فلکون القصه کانت فی منزله، کما مضی فی التفسیر من طریق ثابت عن انس: کنت ساقی القوم فی منزل ابی طلحه... عن انس: کنت اسقی ابا عبيده و ابی بن کعب و سهیل بن بیضاء و نفرا من الصحابه عند ابی طلحه و وقع عند عبد الرزاق عن معمر بن ثابت و قتده و غیرها عن انس: ان القوم کانوا ادا عشر رجلا قد حصل من الطرق التي اوردتها تسمیه سبعة منهم... ما اورده ابن مردويه فی تفسیره من طریق عیسی بن طهمان عن انس ان ابابکر و عمر کانا فیهم..

بن سهل در منزل خود مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را به آن مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابو بکر اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و کشته شدگان بدر سرود!

نواب: آیا نام های مدعوین را ذکر نموده اند؟ چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود.

داعی: ۱- ابو بکر بن ابی قحافه ۲- عمر بن الخطاب ۳- ابو عبیده جراح ۴- ابی بن کعب ۵- سهل بن بیضاء ۶- ابو ایوب انصاری ۷- ابو طلحه (دعوت کننده و صاحب البیت) ۸- ابو دجانہ سماک بن خرشه ۹- ابو بکر بن شغوب ۱۰- انس بن مالک که در آن وقت هیجده ساله و ساقی مجلس بوده - چنانچه بیهقی در صفحه ۲۹ جلد هشتم سنن (۱) از خود انس نقل می نماید که گفت من در آن روز از همه کوچک تر و ساقی مجلس بودم - (هم همه شدید در مجلس).

شیخ: (با عصبانیت) به ذات پروردگار این خبر از ساخته های دشمنان ما می باشد.

ص: ۴۸۵

۱- سنن الکبری، بیهقی، ۸/۲۹۰، کتاب الاشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی تفسیر الخمر الذی نزل تحریمها. بیهقی حدیث را این گونه نقل می کند: حدثنا المعتمر بن سلیمان قال: سمعت ابی قال: سمعت انس بن مالک یقول: کنت قائما علی الحی اسقیهم علی عمومته و انا اصغرهم سنا من فضیخ لهم قال: فجاء رجل ان الخمر قد حرمت فقالوا...

داعی: (با تبسم) خیلی تند رفتید و قسم بی جایی یاد نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه به کتب را به خود می دادید می دیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند - پس استغفار کنید.

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه می گوئیم نقل قول علمای خودتان را می نمائیم به بعض از اسناد این واقعه که در نظر دارم اشاره نمایم.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح (۱) خود و مسلم ابن حجاج در کتاب اشربه باب تحریم الخمر صحیح (۲) خود و امام احمد حنبل در صفحه ۱۸۱ و ۲۲۷ جلد سیم مسند (۳) و ابن کثیر در صفحه ۹۳ و

ص: ۴۸۶

۱- صحیح بخاری، ۶/۳۸۸، ح ۱۰۴۳، کتاب التفسیر، سوره مائده، ذیل آیه {انما الخمر و المیسر...} بخاری این حدیث را نقل کرده است: ... حدثنا عبد العزيز بن صهيب قال: قال انس بن مالك: ما كان لنا خمر غير فضيخكم هذا الذي تسمونه الفضيخ، فاني لقاتم اسقى ابا طلحه و فلانا و فلانا اذ جاء رجل فقال: و هل بلغكم الخبر؟ فقالوا: ما ذاك؟ قال: حرمت الخبر. قالوا: أهرق هذا القلال يا انس. قال: فما سألوها عنها و لا راجعوها بعد خبر الرجل. فلاناً و فلاناً چه کسانی بودند که بخاری به خاطر حفظ آبروی آنها از آوردن نام آنان خودداری کرده است؟

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۵۷۰، ح ۴، کتاب الأشربه، باب تحریم الخمر.. مسلم نیز حدیث را مانند بخاری نقل کرده است.

۳- مسند احمد حنبل، ۳/۱۸۱، مسند انس بن مالک. احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: كنت اسقى ابا عبيده بن الجراح و ابي بن كعب و سهيل بن بيضاء و نفرا من اصحابه عند ابي طلحه و انا اسقيهم حتى كاد الشراب ان يأخذ فيهم، فأتى آت من المسلمين فقال: او ما شعرتم ان الخمر قد حرمت؟ فما قالوا حتى ننظر و نسأل فقالوا: يا انس اكف ما بقى في انائك. قال: فوالله ما عدوا فيها و ما هي الا التمر و البسر و هي خمرهم يومئذ. و نیز در همین جلد ص ۲۲۷، مسند انس بن مالک، این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: كنت ساقى القوم يوم حرمت الخبر قال: و كان ابو طلحه قد اجتمع اليه بعض اصحابه، فجاء رجل فقال: ألا ان الخمر قد حرمت. قال: فقال لي ابو طلحه: اخرج فانظر. قال: فخرجت فنظرت فسمعت مناديا ينادى: ألا ان الخمر قد حرمت. قال: فأخبرته. قال: فأذهب فارهقها. قال: فقال بعضهم: قد قتل سهيل بن بيضاء و هي في بطنه.

۹۴ جلد دوم تفسیر (۱) و جلال الدین سیوطی در صفحه ۳۲۱ جلد دوم درّ المنثور (۲) و طبری در صفحه ۲۴ جلد هفتم تفسیر (۳) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۲۲ جلد چهارم اصابه (۴) و در صفحه ۳۰ جلد دهم فتح الباری و بدر الدین

ص: ۴۸۷

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۲/۸۳، ذیل آیه ۹۰، سوره مائده. ابن کثیر علاوه بر احادیث گذشته به این حدیث نیز اشاره کرده است: عن انس بن مالک قال: بینما انا ادير الکأس علی ابی طلحه و ابی عبده بن الجراح و ابی دجانہ و معاذ بن جبل و سهیل بن بیضاء حتی مالت رؤسهم من خلیط بسر و تمر فسمع منادیا ینادی ألا ان الخمر قد حرمت...

۲- در المنثور، سیوطی، ۲/۵۶۷، ذیل آیه ۹۰، سوره مائده، سیوطی حدیث را مانند حدیث دوم مسند احمد نقل می کند. و نیز در ص ۵۶۰ همین آیه این حدیث را نقل می کند: و أخرج ابو یعلی عن انس قال: نزل تحريم الخمر فدخلت علی ناس من اصحابی و هی بین ایدیهم فضربتها برجلی و قلت انطلقوا الی رسول الله فقد نزل حريم الخمر و شرابهم یومئذ البسر و التمر.

۳- جامع البیان، طبری، ۵/۵۰، ح ۹۷۷۱، ذیل آیه ۹۳ سوره مائده، طبری حدیث را مانند حدیث دوم مسند احمد نقل می کند و نیز در ص ۴۶، همین جلد ح ۹۷۶۵، ذیل آیه ۹۰ سوره مائده این حدیث را نقل می کند: عن مصعب بن سعد عن ابيه سعد، انه قال: صنع رجل من الأنصار طعاما فدعانا، قال: فضربنا الخمر حتى انتشينا فتفاخرت الأنصار و قریش فقالت الأنصار: نحن افضل منکم. فأخذ رجل من الأنصار لحي جمل فضرب به انف سعد، ففزره فكان سعدا ففزر الأنف فنزلت هذا الآية: {يا ايها الذين آمنوا انما الخمر...}

۴- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر، ۷/۳۹، رقم ۹۶۳۷، شرح حال ابوبکر بن شعبوب اللیثی. ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: حدثنا انس بن مالک قال: كنت ساقی القوم و فیهم رجل یقال له ابوبکر من بنی کنانه فلما شرب قال نحیی ام بکر... قال: فنزل تحيم الخمر.

حنفی در صفحه ۸۴ جلد دهم عمده القاری (۱) و بیهقی در صفحه ۲۸۶ و ۲۹۰ سنن (۲) و دیگران شرح قضایا را مفصّل و مبسوط نقل نموده اند.

شیخ: شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم.

داعی: روی قواعد مندرجه در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم می شود بعد از ورود آیات تحریم، بعضی از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را می خوردند.

چنانچه محمد بن جریر طبری در صفحه ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر (۳) خود

ص: ۴۸۸

- ۱- عمده القاری، بدر الدین حنفی، ۲۱/۱۶۸. بدر الدین حنفی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند.
- ۲- سنن الکبری، بیهقی، ۸/۲۸۶، کتاب الأشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی تحریم الخمر. بیهقی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن انس قال: كنت ساقی القوم یوم حرمت الخمر فی بیت ابی طلحه و ما شرابهما الا الفصیح لابس و التمر فإذا مناد ینادی قال: اخرج فانظر فخرجت فإذا مناد ینادی ألا ان الخمر قد حرمت. قال: فجرت فی سبک المدینه. قال: فقال لی ابو طلحه اخرج فأهرقها فأهرقتها فقالوا: او قال بعضه قتل فلان و قتل فلان و هی فی بطونهم...
- ۳- جامع البیان، طبری، ۲/۴۹۲، ح ۳۳۰۷، ذیل آیه ۲۱۹، سوره بقره. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است عن ابی القموص زید بن علی قال: انزل الله عزوجل فی الخمر ثلاث مرات فأول ما انزل قال الله: { یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِیْهِمَا إِثْمٌ کَبِیْرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا } قال: فشربها من المسلمین من شاء الله منهم علی ذلك. حتی شرب رجالان فدخلا فی الصلاه فجعلوا یهجران کلاما لا یدری عوف ما هو فانزل الله عزوجل فیهما { یا أئیها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاه و أنتم سیکاری حتی تعلموا ما تقولون } فشربها من شرابها منهم و جعلوا یتقونها عند الصلاه حتی شربها فیما زعم ابو القموص رجل، فجعل ینوح علی قتلی بدر... قال: فبلغ ذلك رسول الله، فجاء فرعا یجر رداءه من الفزع، حتی انتهى الیه. فلما عاینه الرجل، فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا کان یدیه لیضربه قال: اعوذ بالله من غضب الله و لا اطعمها ابداً. فأنزل تحریمها { یا أئیها الذین آمنوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ } إلی قوله: { فهل انتم منتهون } فقال: عمر بن الخطاب: انتهینا انتهینا! و نیز زمخشری در ربیع الابرار، ۵/۵۱ و ۵۲ و ۵۳، باب اللهو اللذات و القصف... حدیث دیگر را نقل می کند که محتوای حدیث طبری روشن تر می شود. زمخشری می نویسد: انزل الله فی الخمر ثلاث آیات. اولها { یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ } فكان المسلمون بین شارب و تارک الی ان شرب رجل و دخل فی الصلاه فهجر فنزلت { یا أئیها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاه و أنتم سیکاری } فشربها من شراب من المسلمین حتی شربها عمر فأخذ لحي بعیر فشح رأس عبدالرحمن بن عوف، ثم قعد ینوح علی قتلی بدر بشعر الاسود بن عبد یغوث... فبلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله، فخرج مغضبا یجر رداءه، فرفع شیئا کا فی یدیه لیضربه فقال: اعوذ بالله من غضب الله و رسوله فأنزل الله تعالی { انما یرید الشیطان } الی قوله { فهل انتم منتهون } فقال عمر انتهینا. و ابن ابی شیبہ در المصنف، ۶/۵۰۲، ح ۲، کتاب الحدود، باب النبیذ من رأى فیه حدا این حدیث را نقل می کند: عن حسان بن مخارق قال: بلغنی ان عمر بن الخطاب سائر رجلا فی سفر و کان صائما فلما افطر اهوی الی قربه لعمر معلقه

فيها نبيذ قد خضخضها البعير، فشرب منها فسكر، فضره، الحد. فقال له: انما شربت من قربتك. فقال له عمر: انما جلدناك لسكرك. شكفتي است بنا بر آنچه در مدارك موجود است گویا تا لحظه آخر عمر خلیفه دوم، شرب خمر حرام نشده بود. احمد بن حنبل در مسند خود، ۱/۴۲، مسند عمر بن الخطاب چنین نقل می کند: فقال سالم: فسمعت عبد الله بن عمر يقول: قال عمر: أرسلوا الى طيبنا نيز جرحى هذا قال: فأرسلوا الى طيب من العرب، فسقى عمر نبيذاً فشبه النبيذ بالدم من الطعنه التي تحت السره. همچنین ابن سعد در الطبقات الكبرى، ۳/۲۷۷-۲۷۰، طبقات البدرين من المهاجرين طبقه الاولى، ذكر استخلاف عمر، همین حدیث را به الفاظ و طرق مختلف نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عند عبد الله بن عبيد بن عمير ان عمر بن الخطاب لما طعن قال له الناس: يا امير المؤمنين لو شربت شربه. فقال: أسقوني نبيذاً و كان من احب الشراب اليه فخرج النبيذ من جرحه مع صديد الدم... این روایت در کتب دیگر اهل تسنن نیز آورده شده است: مسند احمد، ۱/۴۲، مسند عمر بن الخطاب؛ فتح الباری، ابن حجر، ۷/۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۴/۳۱۴، تا ۴۱۵؛ و ج ۴۴/۴۳۰، ۴۳۱؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ۳/۹۰۹، ۹۱۳. «محقق»

مسند از ابی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمیره نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره)

{يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا}

القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمیره نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره)

{يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا}

(ای پیغمبر از تو از حکم شراب و قمار می پرسند بگو: این دو کار، گناه بزرگ است و سودهایی برای مردم دارد ولی زیان گناه آن بیش از منفعت آن است).

نازل گردید ولی مسلمین متنبه نگردیده و می خوردند شراب را، حتی دو نفر شراب خورده و مست به نماز مشغول شدند و کلمات بی معنی می گفتند خداوند آیه ۴۳ سوره ۴ (نساء) را نازل فرموده که:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ}

(ای اهل ایمان هرگز در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید و چه می کنید)

بازهم می خوردند شراب را، ولی در حال مستی به نماز نمی ایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بروایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه أبو بکر بود) و اشعاری در مرثیه کشته گان بدر گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله شنید

با حال غضب

ص: ۴۹۰

تشریف آورد با چیزی که در دست مبارکش بود خواست او را بزند گفت پناه می برم به خدا از غضب خدا و پیغمبرش به خدا قسم دیگر نمی خورم آنگاه نازل گردید آیه ۹۱ سوره ۵ (مائده) که:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.}

(ای اهل ایمان: شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبندی (که رسمی بود در جاهلیت) تماما پلیدی و از عمل شیطان است، البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید.)

ما حاصل از آنچه عرض شد آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت اوامر خدا و پیغمبر جدی بودند به متتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب شیطان خوردند، فاسد شدند.

پس آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد به صحابه هستند دلایل منطقی دارند می گویند. مطاعن زشت و ناپسند صحابه، علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودتان ثبت است با شواهد آیات قرآنیه مورد مذمت قرار گرفته، به همین جهت مورد انتقاد شیعیان واقع شده. چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی جا بکار برد، یعنی روی محبت و علاقه ای که به فردی یا افرادی دارد، اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماما با چشم خوبی ببیند و بگوید ابدای بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ: بسیار خوب بفرمائید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل بوده چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد ما هم قبول می نمائیم.

در نقض عهد نمودن صحابه

داعی: عجب است که بعد از این همه صفات مذمومه آنها (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه می فرمائید صفات مذمومه آنها چه بوده؟! - اینک برای تأیید عرایض به یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می باشد اشاره می نمایم و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که خداوند متعال در قرآن مجید ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶ (نحل) وفای به عهد را واجب نموده که می فرماید:

{وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِدِهَا}

(امر در این آیه برای وجوب است علی الاقوی) چون (با خدا و رسول بند گانش) عهدی نمودید به آن عهد وفا کنید. سوگند به پیمان را که مؤکد و استوار گردید مشکیند.)

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) ناقضین عهد راملعون خوانده که می فرماید:

{وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ}

(آنان که پس از پیمان بستن، (با خدا و رسول) عهد خود را شکستند و هم آن چه خدا امر به پیوند آن کرده (مانند صلح رحم و دوستی و ولایت علی علیه السلام) پاک بگسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند

مرايشانراست لعنت و دوری از رحمت و ابتلاء به عذاب دوزخ.)

پس به حکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است نقض عهد نمودن گناه بزرگ است خصوصا نقض عهد با خدا و به امر خدا و به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله که قطعا برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقبیح قبایح بوده است.

حافظ: کدام عهد و بیعتی بوده که به امر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و یاران پیغمبرصلی الله علیه وآله نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند؟ گمان می کنم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیات عوام شیعه می باشد و إلا صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله میرای از این اعمال بوده اند.

محمد و علی صادقین در قرآنند

داعی: مکرر عرض کرده ام که شیعیان چون ناچارند پیروی از موالی صادق و مصدق خود بنمایند و إلا شیعه نخواهند بود. پس خواص و عوام آنها هرگز جعل خبر نمی نمایند و دروغ نخواهند گفت برای آنکه موالی آنها به تمام معنی صادق و مصدق بودند که قرآن مجید به صدق آنها شهادت داده بنا بر آنچه علماء بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی(۱) و جلال

الدین سیوطی(۲) در تفسیر و حافظ ابو نعیم

ص: ۴۹۳

-
- ۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۰۹، ذیل آیه ۱۱۹، سوره بقره. ثعلبی این دو روایات را نقل می کند: یک- عن ابن عباس فی هذه الآیه {یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} قال مع علی بن ابی طالب و اصحابه. دو- عن ابی جعفرعلیه السلام فی قوله تعالی {وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} قال مع آل محمدصلی الله علیه وآله
 - ۲- در المنثور، سیوطی، ۳/۵۱۷، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه.صلی الله علیه وآله سیوطی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس فی قوله تعالی: {وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ} قال: مع علی بن ابی طالب.

اصفهانى در ما نزل من القرآن فى عليّ (۱) و خطيب خوارزمى در مناقب (۲) و شيخ سليمان بلخى حنفى در باب ۳۹ ينيبيع الموده (۳) از خوارزمى و حافظ ابو نعيم و حموينى و محمد بن يوسف گنجى شافعى در باب ۶۲ كفايه الطالب (۴) مسنداً و نيز از تاريخ محدث شام، همگى نقل نموده اند كه مراد از صادقين در آيه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) كه مى فرمايد:

ص: ۴۹۴

- ۱- عن جعفر بن محمد، {اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال: [يعنى مع] محمد و على عليهم السّلام. ما نزل من القرآن فى عليّ، ابو نعيم اصفهانى، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۱-۱۰۵، ح ۲۳ و ۲۵).
- ۲- مناقب خوارزمى، ص ۲۸۰، ح ۲۷۳، فصل ۱۷. خوارزمى حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابى صالح، عن ابن عباس (فى قوله) {اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال: هو عليّ بن ابى طالب عليه السّلام
- ۳- ينيبيع الموده، قندوزى، ۱/۳۵۸، ح ۱۵ و ۱۶، باب ۳۹. قندوزى حديث را اين گونه نقل کرده است: أخرج موفق بن احمد الخوارزمى عن ابى صالح عن ابن عباس قال: الصادقون فى هذه الآيه محمد و اهل بيته. ايضاً ابو نعيم الحافظ و الحموينى اخرجاه عن ابن عباس بلفظه. ايضاً ابو نعيم اخرجه عن جعفر الصادق عليه السّلام ايضاً ابو نعيم و صاحب المناقب اخرجاه عن الباقر و الرضا قالوا: الصادقون هم الأئمه من اهل البيت.
- ۴- كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۶، باب ۶۲. گنجى حديث را مانند در المنثور نقل مى كند و نيز ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال عليّ بن ابى طالب حديث را مانند در المنثور نقل مى كند، مزى در تهذيب لاكمال، ۵/۸۴، باب فضائل على عليه السّلام حديث را اين گونه نقل مى كند: عن جعفر بن محمد فى قوله تعالى: {اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال محمد و على.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

(ای اهل ایمان خدا ترس باشید و پیرو باشید با مردمان راستگو (که محمد و علی و ائمه عترت آنها باشند))

محمد و علی علیهم السلام هستند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه از

اهل بیت آن حضرت هستند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی، اهل جعل و دروغ نیستند زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگوید که دلائل صدق و راستی بر حقایق خود نداشته باشد. آنچه را شیعیان می گویند همان است که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند. اگر ایرادی هست اول باید به علماء خودتان بگیرید که چرا نوشته اند.

اگر اکابر علماء خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود نوشته بودند هرگز داعی در همچو مجلسی تفوه به چنین کلامی نمی نمودم.

حافظ: کدام یک از علماء جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده؟ به حرف که مطلب درست نمی شود.

داعی: حرف نیست بلکه برهان و منطق و حقیقت است. در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و بیعتی را که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله امر به آن نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر و چگونگی آن

که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترفند که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام در حجه الوداع سال دهم هجرت، زمان برگشتن از مکه معظمه تمامی

ص: ۴۹۵

اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر خم می گفتند جمع نمود. حتی جلو رفته گان قافله را به امر آن حضرت برگرداندند و عقب ماندگان هم رسیدند که به سند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و به سند بعض از علماء شما از قبیل امام ثعلبی در تفسیرش (۱)

و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّه فی معرفه الائمه (۲) و دیگران (۳) یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند. رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام

بود و غالب آیاتی که درباره

ص: ۴۹۶

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۳۵، ذیل آیه ۱ سوره معراج. ثعلبی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن جعفر بن محمد عن آبائه فقال: لما كان رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم نادى بالناس فاجتمعوا، فأخذ بيد علي فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه» فشاع ذلك و طار في البلاد فبلغ ذلك الحرث بن النعمان القهري فأتى رسول الله صلى الله عليه وآله علي ناقة له حتى أتى الأبطح...

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۷، باب ۲، حدیث فی قوله عليه السلام من كنت مولاً... باب الكلام على الحديث سبط ابن الجوزی می نویسد: اتفق علماء السير على ان قصه الغدير كانت بعد رجوع النبي صلى الله عليه وآله من حجة الوداع في الثامن عشر من ذي الحجة، جمع الصحابه و كانوا مائة و عشرين الفا و قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، الحديث نص على ذلك بصريح العبارة دون التلويح و الإشارة.

۳- السيره الحلبيه، ۳/۲۵۷، باب حجه الوداع. حلبی این گونه نقل می کند: و عند خروجه صلى الله عليه وآله للحج، اصاب الناس بالمدينه جدري بضم الجيم و فتح الدال و فتحهما او حصبه منعت كثيرا من الناس من الحج معه صلى الله عليه وآله و مع ذلك كان معه جموع لا يعلمها الا الله تعالى، قيل كانوا اربعين الفا و قيل كانوا سبعين الفا و قيل كانوا تسعين الفا و قيل كانوا مائه الف و اربعة عشر الفا و قيل عشرين الفا و قيل كانوا اكثر من ذلك...

علی علیه السّلام نازل شده قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را به خوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نموده آنگاه فرمودند:

«معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی! قال: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»

(ای جماعت مردم ایا من اولی به تصرف از شما در نفسهای شما نیستم؟ (اشاره به آیه شریفه {النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم} عرض کردند: چرا. فرمود: هر کس من مولای او هستم، (یعنی اولی به تصرف در امر او هستم) پس این علی علیه السلام مولای اوست (یعنی اولی به تصرف در امر او می باشد))

آنگاه دست ها را برداشت و دعا کرد:

{اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله}

(خداوندا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد. یاری کن کسی را که علی رایاری کند و واگذار کسی را که علی را واگذارد.)

سپس امر فرمود خیمه ای برپا کردند و امیر المؤمنین را امر فرمود در خیمه بنشیند و به تمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم.

«أول من بايع ذلك اليوم عليا كان عمر ثم ابا بكر ثم عثمان ثم طلحة ثم زبير و كانوا يبائعون ثلاثة ايام متواتره»

(اول کسی که آن روز بیعت کرد عمر و پس از آن ابو بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند. این پنج نفر هر سه روز که پیغمبر در آن بیابان توقف

حافظ: آیا می شود باور نمود که امر با این پر اهمیتی که شما بیان نمودید واقع شده باشد و علماء بزرگ آن را نقل ننموده باشند.

داعی: هیچ انتظار نداشتم که شما این قسم بیان نمائید در حالتی که قضیه غدیر خم کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و هویدا می باشد و کسی انکار این معنی را نمی نماید مگر عنود لجوج که خود را رسوا و مفتضح نماید.

چه آنکه جمهور علماء ثقات شما این وقعه مهم را در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که به بعض آنها که در نظر دارم برای وضوح مطلب اشاره می نمایم تا بدانید که مورد قبول و باور جمهور از اکابر علماء خودتان می باشد.

روایات معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم

(۱) امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب (۱).

(۲) امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۲).

ص: ۴۹۸

۱- تفسیر الکبیر، فخر ارزی، ۱۲/۴۹، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده. فخر رازی می نویسد: نزلت الآیه {یا ایها الرسول بلغ ما انزل...} فی فضل علی بن ابی طالب علیه السلام و لما نزلت هذه الآیه خذ بیده و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»...

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۹۲، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ثعلبی حدیث را مانند فخر ارزی نقل می کند.

(۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر درّ المنثور (۱).

(۴) ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول (۲).

(۵) محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر.

(۶) حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (۳) و در حلیه الاولیاء (۴).

ص: ۴۹۹

- ۱- . در المنثور، سیوطی، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید خدری قال نزلت هذه الآیه {یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک...} علی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب.
- ۲- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۱۳۵، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. واحدی حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.
- ۳- ما نزل من القرآن فی علی بن ابی سعید خدری ان النبی صلی الله علیه وآله دعا الناس الی علی فی غدیر خم و امر بما تحت الشجر من الشوک فقمّ و ذلک یوم الخمیس، فدعا علیاً فأخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطنی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم لم یفرقوا حتی نزلت هذه الآیه {الیوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا} فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی علیه السّلام من بعدی ثم قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.
- ۴- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۵/۳۶۴، رقم ۳۲۴، شرح حال عبد الملک بن عمر بن عبد العزیز. ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: ... حدثنی عده انهم سمعوا النبی صلی الله علیه وآله یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه»

(۷) محمد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۳۷۵ جلد اول تاریخ (۱) خود.

(۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در صفحه ۳۲۵ جلد دوم صحیح (۲).

(۹) ابی داود سجستانی در سنن.

(۱۰) محمد بن عیسی ترمذی در سنن (۳).

(۱۱) حافظ ابن عقده در کتاب الولایه (۴).

(۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ (۵) خود.

ص: ۵۰۰

۱- تاریخ الکبیر، بخاری، ۱/۳۷۵، رقم ۱۱۹۱، شرح حال اسماعیل بن نشیط العامری. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند:

عن جمیل بن عامر ان سالما حدثه سمع من سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۳، ح ۳۶، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: حدیثی

یزید بن حیان قال: انطلقت انا و حصین سبره و عمر بن مسلم الی زید بن ارقم، فلما جلسنا الیه قال له حصینک لقد لقیته یا زید

خیرا کثیرا رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله و سمعت حدیثه و غزوت معه و صلیت خلفه، لقد لقیته یا زید خیرا کثیرا حدثنا

یا زید ما سمعت من رسول الله. قال: یابن اخی و الله لقد کبرت سنی و قدم عهدی و نسیت بعض الذی کنت اعی من رسول الله

فما حدثتکم فاقبلوا و ما لا، فلا تُکلفونیه، قم قال: قام رسول الله یوما فینا خطبا بماء یدعی خَمًّا، بین مکة و المدینة، فحمد الله و

اثنی علیه و وعظ و ذکر. ثم قال: «اما بعد ألا ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یأتی رسول ربی فأجیب. و انا تارک فیکم ثقلین؛

اولهما کتاب الله فهی الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به» فحث علی کتاب الله و رغب فیه. ثم قال: «و اهل بیتی

ذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی»

۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۸، ح ۳۷۲۲، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ترمذی حدیث را اینگونه

نقل می کند: عن ابی سریحه او زید بن ارقم شک شعبه عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۴- الولایه، ابن عقده، ص ۲۰۶، ذیل روایات ابوهریره. ابن عقده حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره انه سمع رسول

الله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

۵- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۲۳۰، و ۲۳۱، کتاب حجه الوداع، سال ۱۰ هجری، فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه

السَّلام خطب بمکان بین مکة و المدینة... ابن کثیر حدیث را اینگونه نقل می کند: و قال الامام احمد: حدثنا عفان، حدثنا ابو

عوانه عن المغیره عن ابی عبید عن میمون ابی عبد الله قال زید بن ارقم و انا اسمع: نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله منزلا

یقال له وادی خم، فأمر بالصلاة فصلاها بهجیر. قال: فخطبنا و ظل رسول اله صلی الله علیه وآله بثوب علی شجره سته من

الشمس. فقال: الستم تعلمون (اولستم تشهدون) انی اولی بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلی! قال: فمن کنت مولاه فان علیا مولاه،

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم رواه احمد عن غندر عن شعبه عن میمون ابی عبد الله عن زید بن ارقم الی قوله من کنت

مولاه فعلى مولاه. قال ميمون: حدثنى بعض القوم عن زيد ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و هذا اسناد جيد رجاله ثقات.

۱- احمد بن حنبل، ۴/۲۸۱، مسند براء بن عازب احمد بن حنبل اين حديث را نقل کرده است. عن البراء بن عازب قال: كنا مع رسول الله في سفر، فنزلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاه جامعه و كسح لرسول الله صلى الله عليه وآله تحت شجرتين فصلی الظهر و اخذ بيد علي عليه السلام فقال آلتكم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: بلى. قال: سيتم تعلمون اني اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى، قال: فأخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقيه عمر بعد ذلك فقال له هنيئاً يا بن ابي طالب، اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه. و نیز در ص ۳۷۰ همین جلد، مسند زيد بن ارقم، اين حديث را نقل کرده است: عن ابن طفيل قال: جمع علي عليه السلام عنه الناس في الرحبه قم قال لهم انشد الله كل امرء مسلم سمع رسول الله يقول يوم غدير خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس و قال ابو نعيم فقام ناس كثير فشهدوا حين اخذه بيده فقال لناس أتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال: من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و نیز در ۱/۸۴، مسند علي بن ابي طالب، حديثي به همین مضمون نقل کرده است.

(۱۴) ابو حامد محمد بن محمد الغزالی در سرّ العالمین (۱).

(۱۵) ابن عبد البرّ در استیعاب (۲).

(۱۶) محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤل (۳).

(۱۷) ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب (۴).

(۱۸) نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۲۴ فصول المهمه (۵).

ص: ۵۰۲

۱- سر العالمین، ابو حامد غزالی، ص ۲۱، باب فی لمقاله الرابعه فی ترتیب الخلافه می نویسد: اجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم غدیر خم، باتفاق الجمیع و هو یقول علیهم السّلام: من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر: بخ بخ لك يا ابالحسن لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۹، باب علی. ابن عبد البر حدیث را این چنین نقل می کند: و روی بریده و بو هریره و جابر و البراء و زید بن ارقم و کل واحد منهم عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال یوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۸، باب ۱، فصل ۵. محمد بن طلحه شافعی این حدیث را نقل کرده است: روی ایضا بسنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.

۴- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۲، ح ۳۱، قوله صلی الله علیه و آله من كنت مولاه... ابن مغزلی این حدیث را نقل کرده است: عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی: من كنت مولاه فعلى مولاه

۵- فصول المهمه، ابن صباغ مالیک، ۱/۲۳۸، فصل ۱ فصل فی مؤاخاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سبب تسميته بابی تراب. ابن صباغ این حدیث را این گونه نقل کرده است: ... قال: ان اولی الناس بالمؤمنین اهل بیتی قال ذلك ثلاث مرات ثم قال فی الرابعه و اخذ بيد علی اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه.

(۱۹) حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنه (۱).

(۲۰) ابو المؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب (۲).

(۲۱) مجد الدین ابن اثیر محمد بن محمد شیبانی در جامع الاصول (۳).

(۲۲) حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی (۴) و سنن (۵).

(۲۳) سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده (۶).

ص: ۵۰۳

۱- مصابیح السنه، بغوی، ۲/۱۹۹، کتاب الفتن، کتاب الفتن، باب مناقب علی بن ابی طالب. بغوی این حدیث را نقل کرده است: عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۴، ح ۱۵۰، فصل ۱۴، خوارزمی. حدیث را این گونه نقل می کند: عن بریده الأسلمی قال: غزوت مع علی علیه السّلام الی الیمن فرأیت منه جفوه فقدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فذکرت علیا فتنقصته. فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله یتغیر فقال: یا بریده ألسْتُ اولى بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت بلی یا رسول الله. فقال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ.

۳- جامع الاصول، ابن اثیر، ۹/۴۶۸، ح ۶۴۷۶، باب ۴، فرع ۲، فضائل علی بن ابی طالب علیه السّلام ابن اثیر حدیث را مانند مصابیح السنه نقل می کند.

۴- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ۵ ص ۹۴، باب قول النبی صلی الله علیه وآله من كنت ولیه فعلی ولیه. نسائی حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۵- سنن الکبری، نسائی، ۵/۴۵، ح ۸۱۴۵، کتاب المناقب، باب ۴، فضائل علی علیه السّلام نسائی حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۶- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۸، ح ۱۱، باب ۴. قندوزی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله بوادی غدیر خم [فامر بالصلاه فصلاها بهجیر قال:] فخطبنا و ظلل لرسول الله صلی الله علیه وآله بثوب علی شجره سمره من الشمس فقال: ألستم تعلمون [الستم تشهدون] انی اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

(۲۴) شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقة (۱) و کتاب المنح المملکيه و مخصوصا در صفحه ۲۵ باب اول صواعق با کمال تعصبي که داشته گوید: آنه حديث صحيح لا مریه فيه و قد اخرجہ جماعه کالترمذی و النسائی و احمد و طرقه کثیره جدا.

(۲۵) محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن (۲).

(۲۶) حافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری در مستدرک (۳).

(۲۷) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط (۴).

ص: ۵۰۴

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۴۲، باب ۱، فصل ۵. ابن حجر می نویسد: قوله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خم مرجعه من حجه الوداع بعد ان جمع الصحابه و کرر عليهم، ألت اولی بکم من انفسکم ثلاثا و هم یجیبون بالتصديق و الاعتراف، ثم رفع ید علی و قال: من کنت مولاہ فعلی مولاہ. اللهم وال من والاه و... انه حديث صحيح لا مریه فيه و قد اخرجہ جماعه کالترمذی و لانسائی و احمد و طرقه کثیرا جدا.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۴۵، ح ۱۲۱، المقدمه، باب ۱، فی فضائل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فضل علی بن ابی طالب. ابن ماجه این حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سعد بن ای وقاص، قال قدم معاویه فی بعض حجاته، فدخل علیه سعد، فذکروا علیا فنال منه فغضب سعد و قال تقول هذا لرجل سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من کنت مولاہ فعلی مولاہ...

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۱، ح ۴۵۷۸، کتاب معرفه، الصحابه، مناقب امیر المؤمنین. حاکم حدیث را همانند مناقب خوارزمی نقل می کند.

۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۶۹، ح ۲۱۳۱، احادیث احمد بن زهیر. طبرانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمیره بن سعد قال: سمعت علیاً ینشد الناس من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من کنت مولاہ فعلی مولاہ؟ فقام ثلاث عشر فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من کنت مولاہ فعلی مولاہ.

(۲۸) ابن اثیر جزری در اسد الغابه (۱).

(۲۹) یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۱۷ تذکره خواص الامه (۲).

(۳۰) ابو عمر احمد بن عبد ربّه در عقد الفرید (۳).

(۳۱) علامه سمهودی در جواهر العقیدین (۴).

(۳۲) ابن تیمیّه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنّه (۵).

(۳۳) ابن حجر عسقلانی در فتح الباری (۶) و تهذیب التهذیب (۷).

ص: ۵۰۵

۱- اسد الغابه، ابن اثیر جزری، ۱/۳۶۷، شرح حال حبه بن جوین. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل می کند: عن حبه بن جوین العرنی البجلی قال: لما كان يوم غدیر خم، دعا النبي صلى الله عليه وآله الصلاة جامعه نصف النهار قال: فحمد الله و اثني عليه ثم قال: ايها الناس أتعلمون اني اولى بكم من انفسكم؟ قالوا: نعم. قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه...

۲- تذکره الخواص، سبط الجوزی، ص ۳۶، باب ۲، حدیث فی قوله تعالى من كنت مولاه فعلى مولاه. سبط ابن الجوزی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند.

۳- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، ۵/۵۸، کتاب النبی صلی الله علیه وآله و خدامه، باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن عبد ربّه حدیث را این گونه نقل می کند: قال النبی صلی الله علیه وآله من كنت مولاه فعلى مولاه..

۴- جواهر العقیدین، سمهودی، ۲/۸۸، فضل اهل البيت، باب ۴ ذکر حدیثه صلی الله علیه وآله الامه، علی المتسک بعده بکتاب ربهم و اهل بیت نبیهم. سمهودی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه قالت اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي بغدير خم فرفعهما حتى رأينا بياض ابطه فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه... و در ص ۹۷ همین جلد درباره این حدیث می گوید: و هذا حدیث صحیح لا مریه فيه.

۵- منهاج السنه، ابن تیمه، ۷/۳۱۹، منهج ۳، فی الادله المستنده الی السنه، تابع کلام الرافضی: الثانی حدیث الغدیر. ابن تیمه حدیث را این گونه نقل می کند: حدیث الموالاه قد رواه الترمذی و احمد فی مسنده عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.

۶- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۷/۷۴، کتاب فضائل الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب. ابن حجر حدیث را اینگونه نقل می کند: و اما حدیث من كنت مولاه، فقد اخرجه الترمذی و النسائی و هو کثیر الطرق جدا و قد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان.

۷- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن حجر حدیث را این گونه نقل می کند: روی هو و ابوهریره و جابر و البراء بن عازب و زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال يوم غدیر خم من كنت مولاه فعلى مولاه.

(۳۴) ابو القاسم محمد بن عمر جار الله زمخشرى در ربيع الأبرار(۱).

(۳۵) ابو سعيد سجستانی در كتاب الدرّايه فى حديث الولاية.

(۳۶) عبید الله بن عبد الله حسانى در دعاه الهدى إلى اداء حق المولات.

(۳۷) رزین بن معاویه العبدرى در جمع بين الصحاح السنّه.

(۳۸) امام فخر رازى در كتاب الأربعين(۲) گوید اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف.

ص: ۵۰۶

۱- ربيع الابرار، زمخشرى، ۱/۸۵، باب الأوقات و ذكر الدنيا والآخرة، ليله الغدير. زمخشرى حدیث را این گونه نقل می کند: ليله الغدير، معظمه عند الشيعة محياهم بالتهجد و هي الليله لاتی خطب فيها رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم على اقتاب الابل و قال فى خطبته من كنت مولاة فعلى مولاة.

۲- كتاب الاربعين، فخر رازى، ۴۷۳*، الحجة العاشرة. فخر رازى می نویسد: قوله من كنت مولاة فعلى مولاة و لفظ المولى فى حق محمد صلى الله عليه وآله لا شك انه يفيد انه كان مخدوما لكل و صاحب الأمر فيهم و اذا كان كذلك و جب ان يقال فى على انه ايضا مخدم لكل الأمة و نافذ الحكم فيهم و هذا يوجب كونه افضل الخلق و الذى يدل على انه يفيد المعنى الذى ذكرناه ما نقل ان النبى صلى الله عليه وآله لما ذكر هذا الكلام قال عمر لعلى عليه السلام بخ بخ يا على اصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنة الى يوم القيامة.

(۳۹) مقبلی در احادیث المتواتره.

(۴۰) سیوطی در تاریخ الخلفاء (۱).

(۴۱) میر سید علی همدانی در موده القربی (۲).

(۴۲) ابو الفتح نظری در خصائص العلوی.

(۴۳) خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب.

(۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین.

(۴۵) عبد الرؤف المناوی در فیض القدير فی شرح جامع الصغیر (۳).

ص: ۵۰۷

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۹، باب الخلفاء الراشدون، علی بن ابی طالب، فصل فی الأحادیث الواردة فی فضله. سیوی حدیث را مانند ترمذی نقل می کند و علاوه حدیث دیگری را نیز چنین نقل می کند: و لأحمد عن ابی الطفیل قال: جمع علی الناس سنه خمس و ثلاثین فی الرحبه، ثم قال لهم: انشد بالله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله يقول يوم غدیر خم ما قال لما قام؟ فقالم اليه ثلاثون من الناس فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۲- موده القربی، همدان، موده پنجم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۴، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن براء بن عازب قال: اقبل مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجه الوداع، فلما كان بغدیر خم، نودی الصلاه الجامعه، فجلس رسول الله صلی الله علیه وآله تحت الشجره و اخذ بيد علی علیه السلام و قال: ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا بلی یا رسول الله. فقال: (ألا-) من كنت مولاه فعلى مولاه، ثم قال: اللهم وال من والاه و فلقیه عمر بن الخطاب، فقال: (عمر) هنيئاً لك يا علي بن ابي طالب، اصحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه. وفيه نزلت ﴿يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك﴾

۳- فیض القدير، مناوی، ۱/۶۹، ح ۱۰، حرف الهمزه، ذیل حدیث آفه الظرف الصلف... مناوی حدیث را این گونه نقل می کند: قال السخاوی... بشهاده الرسول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام القائل فيه المصطفى من كنت مولاه فعلى مولاه...

(۴۶) محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱ کفایه الطالب (۱).

(۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات (۲).

(۴۸) ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین (۳).

(۴۹) قاضی فضل الله بن روزبهان در ابطال الباطل.

(۵۰) شمس الدین محمد بن احمد شربینی در سراج المنیر.

(۵۱) ابو الفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل (۴).

ص: ۵۰۸

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۵۵-۶۴، باب ۱. گنجی احایث گوناگونی نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن سعید بن المسیب قال: قلت لسعد بن ابی وقاص انی ارید ان اسألك عن شیء و انی اتقیك. قال: سل عما بدا لك فانما انا عمك. قال: قلت مقام رسول الله صلى الله عليه وآله فيكم يوم غدیر خم. قال: نعم قام فينا بالظهيره فأخذ بيد علی بن ابی طالب فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره. قال: فقام ابوبكر و عمر وامسيت يا ابن ابی طالب مولی كل مؤمن و مؤمنه.

۲- تهذیب الاسماء و اللغات، النووی، ۱/۳۴۷، رقم ۴۲۹، شرح حال علی بن ابی طالب نووی حدیث را این گونه نقل می کند: و فی کتاب الترمذی عن ای شریحه الصحابی او زید بن ارقم شك شعبه عن النبی صلى الله عليه وآله انه قال من كنت مولاه فعلى مولاه، و رواه الترمذی و قال حدیث حسن والشك فی عین الصحابی لا یقدح فی صحه الحدیث لانهم كلهم عدول.

۳- فرائد السمطین، حموی، ۱/۶۳، ح ۲۹، سمط ۱، باب ۹، فی بیان فضیله. حموی حدیث را این گونه نقل نموده است: عن عبد الله بن محمد بن عقیل: قال كنت عند جابر بن عبد الله فی بيته و علی بن الحسين عليه السلام و محمد بن الحنفیه و ابو جعفر عليه السلام فدخل رجل من اهل العراق فقال: انشدك الله يا جابر إلا حدثتني ما رأيت و ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: كنا بالجحفه بغدير خم و ثم ناس كثير من جهينه و مزينه و غفار فخرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله من خباء او فسطاط فأشار بيده ثلاثا فأخذ بيد علی صلوات الله عليه قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.

۴- الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۱۴۵، باب ۶، الشيعة فرقه ۳، امامیه. شهرستانی حدیث را این گونه نقل می کند: فلما وصل الى غدیر خم امر بالدوحات فقممن و نادوا الصلاة الجامعه، ثم قال رسول الله و هو على الرحال: «من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من اخذله و ادر الحق معه حيث دار الا هل بلغتك ثلاثا».

(۵۲) حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ (۱) خود.

(۵۳) حافظ ابن عساکر ابو القاسم دمشقی در تاریخ کبیر (۲).

(۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (۳).

ص: ۵۰۹

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۷/۳۷۷، رقم ۳۹۰۵، شرح حال حسن بن علی بن سهل العاقولی. خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عی بن زید عن انس قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه...

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۳۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ای طالب. ابن عساکر حدیث را از حبشی بن جناده و در الفاظ مانند تاریخ بغداد نقل می کند و علاوه احادیث دیگری را نیز نقل می کند که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابی اسحاق الهمدانی، قال سمعت حبشی بن جناده یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلى یوم غدیر خم «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعن من اعانه». دو- حدیثی ادریس بن یزید الأودی، حدیثی ابی قال: كنت جالسا عند ابی هريره فجاء رجل فقال: انشدك الله يا ابا هريره أسمعت رسول الله يوم غدیر خم «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟» قال: نعم.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۲۰۸، خطبه ۴۸، و من خطبه له علیه السّلام عند المسیر الی الشام، باب اخبار علی فی جیشه و هو فی طریقہ الی الصّفین. ابن ابی الحدید احادیثی نقل کرده است که یک حدیث اشاره می کنیم: عن رباح بن الحارث النخعی، قال: كنت جالسا عند علی علیه السّلام اذ قدم علیه قوم مثلثون فقالوا: السلام علیک یا مولانا. فقال لهم: اولستم قوما عربا؟ قالوا: بلی. و لكننا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: یوم غدیر خم «من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» قال: فلقد رأیت علیاً علیه السّلام ضحک حتی بدت نواجذه ثم قال: اشهدوا. ثم ان القوم مضوا الی رحالهم فتبعهم. فقلت رجل منهم: من القوم؟ قالوا نحن رهط من الانصار، و ذلك یعنون رجلا منهم ابو ایوب، صحاب منزل رسول الله صلی الله علیه وآله قال: فأتیته فصاحفته.

(۵۵) علاء الدین سمنانی در عروه الوثقی.

(۵۶) ابن خلدون در مقدمه تاریخ (۱) خود.

(۵۷) مولی علی متقی هندی در کنز العمال (۲).

ص: ۵۱۰

۱- تاریخ ابن خلدون، ۱/۱۹۷، المقدمه، فصل ۲۷، فی مذاهب الشیعه فی حکم الامامه. ابن خلدون حدیث را این گونه نقل می کند: ... تنقسم هذه النصوص عندهم الى جلی و خفی. فالجلی مثل قوله: من كنت مولاه فعلى مولاه و لم تطرد هذه الولاية الا فی علی و لهذا قال له عمر: اصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنه. گرچه ابن خلدون در این جا در مقام نقل برخی از اعتقادات شیعیان است لکن با مراجعه به سایر منابع صحت این حدیث مسلم است.

۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۳۳، ح ۳۶۴۲۰، باب فضائل علی رضی الله عنه. متقی هندی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند و نیز در ۵/۲۸۹، ح ۱۲۹۱۱، کتاب الحج من قسم الأول، حجه الوداع، چنین نقل می کند: عن ابی الطفیل عامر بن واثله عن حذیفه بن اسید الغفاری قال: لما صدر رسول الله من حجه الوداع، نهى اثحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات ان ينزلوا تحتهن، ثم بعث اليهنفقم ما تحتهن من الشوك و شدّبن عن رؤوس القوم، ثم عمد اليهن فصلى تحتهن ثم قام فقال: ايها الناس انه قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا مثل نصف عمر النبي الذي من قبله و اني لاظن اني مشك و ان ادعى و أجيب، و اني مسؤول و انكم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد انك قد بلغت و نصحت فجزاك الله خيرا. قال: و الستم تشهدون ان لا الله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان جنّته حق و ناره حق و ان الموت حق و ان الساعة آتیه لا ريب فيها و ان الله يبعث من فی القبور. قالوا نشهد بذلك، قال: اللهم اشهد، ثم قال: ايها الناس ان الله مولای و انا مولى المؤمنين و ان اولی بالمومنين من انفسهم، فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: ايها الناس اني فرطكم و انتم واردون على الحوض، حوض عرضه ما بين بصرى و صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضه و اني سائلكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرف بأيديكم فتمسكوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتي اهل بيتي و انه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

(۵۸) شمس الدین ابو الخیر دمشقی در أسنی المطالب (۱).

(۵۹) سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف (۲).

(۶۰) نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن (۳).

طبری و ابن عقده و ابن حداد.

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود به عرضتان رسانیدم.

و الا زیاده از سیصد نفر از اکابر علماء خودتان به طرق مختلفه حدیث غدیر

ص: ۵۱۱

۱- اسنی المطالب، جزری شافعی، ص ۴۹، اوائل کتاب. جزری حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یشیع قال: انشد علی الناس فی الرحبه من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم؟ قال: فقام من قبل سعید بن وهب سبعة و قبل زید سته فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلی یوم غدیر خم ألیس الله اولی بالمؤمنین؟ قالوا: بلی. قال: الم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

۲- شرح مواقف، جرجانی، ۸/۳۶۰، مرصد ۴، مقصد ۳. جرجانی حدیث را اینگونه نقل می کند: ... و انه علیه السلام احضر القوم بعد رجوعه من حجه الوداع بغدیر خم و هو موضع بین مکة و المدینه بالجحفه و امر بجمع الرحال فصعد علیها و قال لهم: اولست اولی بکم من انفسکم قالوا: بلی قال: فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

۳- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ۶/۱۲۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده نیشابوری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان هذا الآیه {یا ایها الرسول بلغ...} نزلت فی فضل علی بن ابی طالب یوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بیده و قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر و قال: هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت موالی و مولی کل مؤمن و مؤمنه.

خم و نزول آیات تبلیغ و اکمال و مناشدۀ در رحبه و غیره را مسنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که اگر بخواهم فهرست تمام روایت و اسامی آنها را به عرضتان برسانم خود یک کتاب مستقّلی خواهد شد. برای نمونه گمان می کنم همین مقدار اسامی کافی باشد.

در اثبات تواتر بعض از اکابر علماء شما کتاب مستقّلی در این باب نوشته اند، مانند ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسّر و مورّخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولایه که استقلالاً در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد و پنج طریق روایت نموده و حافظ ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف به ابن عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولایه این حدیث شریف را به یکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است و ابن حدّاد حافظ ابو القاسم حسکانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولایه مشروحاً واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است.

خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان - به استثنای عدۀ قلیلی از متعصّبین عنود، با سلسله روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجه الوداع، رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ولایت نصب نمود.

تا جائی که خلیفه عمر بن الخطّاب از همه اصحاب بیشتر خوش حالی می نمود و دست آن حضرت را گرفت و گفت:

«بَخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»

(بخ اسم فعل است برای مدح و اظهار رضایت به چیزی گفته می شود.

و تکرارش برای مبالغه است در رضای به آن چیزی که در نظر است و لذا عمر گفت: به به! یا علی صبح کردی در حالتی که آقای من و آقای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی.)

از جمله امور مسلمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین.

نصیحت عمر توسط جبرئیل

و مخصوصاً میر سید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلاء و موثقین فقهاء و علماء خودتان در قرن هشتم هجری بوده در مودت پنجم از کتاب موده القربی (۱) نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل نموده اند که گفت: «نصب رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً علماً» یعنی نصب نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را به مولائی به جامعه معرفی نمود و بعد از دعا درباره دستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد: «اللهم انت شهیدی علیهم» خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

ص: ۵۱۳

۱- عن عمر بن الخطاب قال: نصب رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً علماً فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره، اللهم انت شهیدی علیهم. قال عمر بن الخطاب: یا رسول الله و كان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الريح. قال لی: یا عمر لقد عقد رسول الله صلی الله علیه وآله عقدا لا یحله الا منافق، فأخذ رسول الله بیدي: فقال: نعم یا عمر انه لیس من ولد آدم لکنه جبرائیل اراد ان یؤكد علیکم ما قلته فی علی. موده القربی، همدانی، موده پنجم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۴، ح ۸۱۱، باب ۵۶)

در آن حال جوان زیبایی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود و به من گفت: «لقد عقد رسول الله عقدا لا يحلّه إلا المنافق فاحذر أن تحلّه»

(عهد بست پیغمبر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق. پس حذر کن عمر، که تو ناقض و بازکننده این گره محکم نباشی. (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله منافقین خواهی بود))

من به رسول خداصلی الله علیه و آله عرض کردم وقتی شما درباره علی سخن می راندید پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوئی نشسته بود و با من چنین گفت. حضرت فرمود:

«أنه ليس من ولد آدم لكِنَّ جبرئيل اراد أن يؤكّد عليكم ما قلته في عليّ عليه السّلام»

(او از اولاد آدم نبوده. بلکه جبرئیل امین بود که به این صورت جلوه گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه را که من گفتم درباره علی علیه السّلام)

اینک از آقایان محترم انصاف می طلبم آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا با آن مردم بست به امر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند، آتش به در خانه اش ببرند و شمشیر به رویش بکشند اهانت ها نمایند و باکراه و اجبار و هو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری به مسجد ببرند؟!

حافظ: ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدّب انتظار نداریم که نسبت هواپرستی به أصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله بدهید و حال آنکه أصحاب را آن حضرت أسباب هدایت قوم قرار داده که می فرماید:

«اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»

(به درستی که اصحاب من ستارگانند، به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید.)

حدیث اقتداء به اصحاب مخدوش است

داعی: اولاً تمنا می کنم تکرار مطلب نفرمائید الحال استشهاد به این حدیث جستید و جواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سایر خلق ممکن الخطاء بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجیبی ندارد اگر روی برهان نسبت هواپرستی به بعض از آنها داده شود.

ثانیا برای اینکه فکر شما روشن شود و نیز یادآوری نمایم که بعدها به چنین احادیثی استشهاد نجوئید جواب عرض می کنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار می نمایم. بنابر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این حدیث مخدوش است. قبلاً هم عرض نمودم چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسلهٔ روات آن نام حارث بن قزین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متهم به کذب و دروغ برده شده، قابل نقل نمی باشد

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقاد تعدیل احادیث حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود به شمار آورده اند.

بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

ثالثاً داعی خارج از ادب و نزاکت هرگز سخنی نخواهم گفت و نمی گویم مگر

ص: ۵۱۵

آنچه را که علماء خودتان نوشته اند. خوب است آقایان محترم شرح مقاصد (۱) فاضل تفتازانی را مطالعه نمائید چنانچه قبلاً عرض نمودم ببینید صریحاً می نویسد چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات و مشاجرات واقع گردید، معلوم می شود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده، بلکه ظالم و فاسق بودند.

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که به مصاحبت رسول اکرم صفحه نائل آمدند محترم شمرد، بلکه احترام به اعمال و کردار آنها است. اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و بر خلاف اوامر و دستورات آن حضرت رفتار ننمودند، محترم خواهند بود و خاک قدم آنها توتیای چشم ما خواهد بود.

یا باید آقایان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع به حرب با امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود جنگ با علی جنگ با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسله اسناد صحیحه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبره علماء شیعه)، ناچار

ص: ۵۱۶

۱- ان ما وقع بين الصحابه من المحاربات و المشاجرات على الوجه المسطور فى كتب التواريخ، و المذكور على السنه الثقاه يدل بظاهره على ان بعض قد حاد عن طرق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و كان الباعث له الحقد و العناد و الحسد و اللداد و طلب الملك و الرياسه و الميل الى اللذات و الشهوات، اذ ليس كل صحابي معصوما و لا كل من لقي النبي صلى الله عليه و آله بالخير موسوما... شرح مقاصد، تفتازانى، ۵/۳۱۰، فصل ۴، مبحث ۷، وجوب تعظيم الصحابه

باید تصدیق کنید عده ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند مانند معاویه و عمرو بن عاص و ابو هریره و سمره بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که به جنگ علی علیه السلام برخاستند؛ زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا بوده است پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که به جنگ رسول الله قیام نمودند.

پس اگر ما گفتیم که بعضی از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند بیجا نگفته ایم، بلکه با برهان و دلیل گفته ایم. علاوه بر این ما در گفتار به این که بعضی از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه منافقین وارد بودند منفرد نیستیم بلکه اتخاذ سند از اکابر علماء خودتان می نمایم.

قول غزالی در نقض عهد صحابه

شما اگر کتاب «سر العالمین» تألیف حجه الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی را مطالعه نمایند هرگز به ما ایراد نمی نمایند. ناچارم قسمتی از مقاله چهارم آن را برای اثبات حق به عرضتان برسانم که گوید:

«اسفرت الحجة وجهها و اجمع الجماهير على متن الحديث عن خطبه يوم غدیر خم باتفاق الجميع و هو يقول من كنت مولاه فعليّ مولاه فقال عمر بن الخطاب يا ابا الحسن لقد اصبحت مولاي و مولی كل مؤمن ومؤمنة؟! هذا تسليم و رضی و تحکیم - ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرئاسة و حمل عمود الخلافة و عقود النبوة و خفقان الهوى في قعقه الرايات و اشتباك ازدحام الخيول و فتح الامصار سقاهم كاس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قليلا

ص: ۵۱۷

فبئس ما يشترون! ولَمَّا مات رسول الله قال قبل وفاته ايتوني بدوات و بياض (و بيضا نسخه) لازيل عنكم اشكال الامر و اذكر لكم من المستحق لها بعدى قال عمر دعوا الرجل فانه ليهجر!! و قيل يهدو فاذا بطل تعلقكم بتأويل النصوص فعدتم الى الاجماع و هذا منقوض ايضا فان العباس و اولاده و عليا و زوجته و اولاده لم يحضروا حلقة البيعه و خالفكم اصحاب السقيفه فى مبايعه الخزرجي ثم خالفهم الانصار.»

«ما حصل معنى آنکه نسبت به خلافت اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیل برداشته شده، همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این رو هر گونه شک زائل و تردید مرتفع و به طور قطع و یقین علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلا-فصل شناخته شده چه آنکه اجماع دسته جات مختلف و جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت به مورد بحث منعقد است و به این ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است، زیرا همین که رسول خداصلی الله علیه و آله سخن فرسائی خود را به پایان آورد فوری عمر مبادرت به تظاهر نموده تبریکات لازمه را ضمن بیانات بخ بخ لک یا علی تقدیم نمود. بدیهی است این نحوه تبریک گفتن تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت به وقوع خلافت علی علیه السلام (و مثبت ادعاء شیعه است) و لکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و یک عالم بشاشت و شادمانی سر تسلیم پیش آورد، تشریفات تبریک را فراهم نمود. سپس نفس اماره بر آنهاغالب، حب ریاست و جاه طلبی عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب، خرگاه خلافت سازی را بالا برده، سازمان سیاست مذموم

خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند- چرا که شهوتشان به حرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچم‌های نیرو را در احتزاز و صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند، توسعه کشور و فتح بلاد بنمایند تا نام خود را به صفحات تاریخ به ودیعه بگذارند؛ فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقرا برگشتند، قرآن را پشت سر، احکام و سنت پیغمبر را ملعبه خود نموده دین را به دنیا فروختند. چه زشت معامله باطالی با خدا کردند که جز اخفاء حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت. اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نوشتن دستور جامع وقتی کاغذ و دوات طلبید در پاسخ، «ان الرجل لیهجر» شنید (یعنی پیغمبر هذیان می گوید)!! پس خلافت ابو بکر فاقد منطق و دلیل است. اگر حربه اجماع را به منظور تصحیح خلافت به کار برید البته منقوض است چه آنکه عباس و پسرانش و علی علیه السلام با زن و فرزندانش هیچ کدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند. همچنین بعض حاضرین سقیفه نیز متمرّد و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیعت با خزر جی نموده و از سقیفه خارج شدند، پس از آن انصار هم مخالفت نمودند.»

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمی گویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان می گویند. منتها چون بما نظر بد دارید به حرفهای حسابی ما هم خورده می گیرید ولی به علماء خودتان خورده نمی گیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته و می گذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را به طور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

شیخ: کتاب سرّ العالمین منتسب به امام غزالی نیست و مقام او بالاتر از آن

است که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالی مقام باشد.

سر العالمین کتاب غزالی است

داعی: عدّه ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی می باشد آنچه الحال در نظر دارم یوسف سبط ابن جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب و با احتیاط قلم را به کار برده و در امر جماعت هم متعصب است در صفحه ۳۶ تذکره خواص الامة در همین موضوع استشهاد به قول امام غزالی از سرّ العالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولاً تصدیق دارد این کتاب از غزالی بوده و ثانیاً با گفته های او که مفصلاً زائد بر آنچه ما به مقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او می نمود.

ولی متعصبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار می گیرند و عاجز از جواب منطقی می شوند یا می گویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نسبت تشیع به او می دهند و اگر بتوانند آن افراد با انصاف را تفسیق و تکفیر نموده به کلی از میان می برند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

ص: ۵۲۰

چنانچه تاریخ نشان می دهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق گوئی و حق نویسی در زمان حیاتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتاب های آنها را علماء متعصب و عوام بی خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او می نویسند سیصد هزار حدیث با سندهای آن حفظ داشته و بسیار ثقه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را می گفته او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند.

چنانچه ابن کثیر (۱) و ذهبی (۲) و یافعی درباره او نوشته اند:

ص: ۵۲۱

۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۱۱/۲۳۶، حوادث سال ۳۳۲ هجری، شرح حال احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن. ابن کثیر می نویسد: سمعت ابا عمر بن حیویه یقول: کان ابن عقده یجلس فی جامع برائی، معدن الرفض یملی مثالب الصحابه - او قال الشیخین - فترکت حدیثه لاحدث عنه بشیء.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۱/۲۸۲، رقم ۴۵۷، شرح حال احمد بن محمد بن سعید بن عقده الحافظ ابو العباس. ذهبی می نویسد: و قال ابو عمر بن حیویه: کان ابن عقده یملی مثالب الصحابه - او قال: مثالب الشیخین - فترکت حدیثه.

«انّ هذا الشيخ كان يجلس في جامع براثا و يحدث الناس بمثالب الشيخين و لذا تركت رواياته و الا فلا كلام لاحد في صدقه و ثقته»

(شيخ ابن عقده می نویسد در جامع براثا (که الحال مسجد براثا بین بغداد و کاظمین معروف است) معایب شیخین (ابو بکر و عمر) را برای مردم نقل می کرده برای همین عمل او، ما ترک نمودیم روایات او را و الا احدی در صداقت و راست گویی و موثق بودن او حرفی نزده است.)

و خطیب بغداد در تاریخ (۱) خود او را تعریف می کند ولی در آخر بیانات خود گوید:

«انه كان خرج مثالب الشيخين و كان رافضياً»

(یعنی آن که چون معایب و مثالب شیخین (ابی بکر و عمر) را نقل می نمود رافضی شد.)

پس آقایان تصور ننمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان می نمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می نمودند.

مرگ طبری

از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ ازمنه بسیار بودند که در اثر حق گوئی و حق نویسی بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند مانند محمد بن جریر طبری (۲).

ص: ۵۲۲

-
- ۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۵/۲۲، رقم ۳۲۶۵، شرح حال احمد بن محمد ابو العباس بن عقده.
 - ۲- محمد بن جریر الطبری... و دفن فی داره لاین بعض العوام الحنابله و رعاعهم منعوا دفنه نهارا و نسبوه الی الرفض و من الجهله من رماه بالالحد... الکلام. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۱۱/۱۶۷، حوادث سال ۳۱۰ هجری، شرح حال ابو جعفر محمد بن جریر الطبری. و ابن اثیر در الکامل، ۸/۱۳۴، حوادث سال ۳۱۰ هجری، باب ذکر وفاه محمد بن جریر الطبری، شرح حالش را این گونه نقل می کند: ... و دفن لیلا- بداره، لاین العامه اجتمعت و منعت من دفنه نهارا و ادعوا علیه الرفض ثم ادعوا علیه الالحد

مفسّر و مورخ معروف قرن سوم که مفاخر اکابر علماء شما بوده وقتی در سال ۳۱۰ در سن هشتاد و شش سالگی در بغداد از دنیا رفت. چون مانع بودند در روز جنازه اش را بردارند و مورد خطر بود، لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند.

کشته شدن نسائی

از همه وقایع عجیب تر وقوعه قتل امام أبو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی (۱)

ص: ۵۲۳

۱- البدایه و النهایه، ابن اثیر، ۱۱/۱۴۰، حوادث سال ۳۰۳، شرح حال نسائی احمد بن علی. ابن اثیر جریان را این گونه نقل می کند: ... قالوا و دخل النسائی الی دمشق فسأله اهلها ان یحدثهم بشیء من فضائل معاویه فقال: اما یکفی معاویه ینذهب رأسا برأس حتی یروی له فضائل؟ فقاموا الیه فجعلوا یطعنون فی خصیئته حتی اخرج من المسجد الجامع فسار من عندهم الی مکه فمات بها فی هذه السنه و قبره بها... و در ادامه می نویسد: حکى ابن خلکان انه توفى فی شعبان من هذه السنه و انه انما صنف الخصائص فی فضل علی و اهل البيت لانه رأى اهل دمشق حین قدمها فی سنه ثنتین و ثلاثمأه عندهم نفره من علی، و سألوه عن معاویه فقالما قال، فدققوه فی خصیئته فمات. و نیز ابن خلکان در وفيات الاعیان، ۱/۷۷-۷۸، رقم ۲۹، شرح حال احمد بن علی بن شعيب بن علی ابوعبد الرحمن نسائی می نویسد: قال محمد بن اسحاق الاصبهانی: سمعت مشایخنا بمصر یقولون: ان ابا عبد الرحمن فارق مصر فی عمره و خرج الی دمشق فسئل عن معاویه و روى من فضائله فقال: اما یرضی ان یرج رأسا برأس حتی یفضل. و فی روايه اخرى: ما اعرف له فضیله الا «لا اشبع الله بطنک» و کان یتشيع فما زالوا یدفعون فی حوضه حتی أخرجوه من المسجد و فی روايه اخرى یدفعون فی خصیئیه و داسوه ثم حمل الی الرمله فمات بها.. و قال الحافظ ابو نعیم الاصبهانی لَمَّا داسوه بدمشق مات بسبب ذلك الدوس. و هو منقول قال و کان قد صنف کتاب «الخصائص» فی فضل علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل البيت و اکثر روایاتہ فیہ عن احمد بن نبل رحمه الله تعالی فقيل له: ألا تصنف کتابا فی فضائل الصحابه رضی الله عنهم؟ فقال: دخلت دمشق و المنحرف عن علی رضی الله عنه کثیر فأردت ان یرضیهم الله تعالی بهذا الکتاب.

است که یکی از اعلام و ائمه صحاح سته می باشد و از مفاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سوم هجری بوده است.

مختصر از مفصل آن واقعه چنان است که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء اموی ها علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام (مظلوم) را سب و لعن می نمایند، خیلی متأثر شد. تصمیم گرفت احادیثی که با سلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین علیه السّلام در حافظه دارد به زیر قلم آورد.

فلذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیّه و فضائل متعالیه آن حضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب و احادیث مضبوطه در آن را می خواند و به این طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر می داد.

یکی از روزهایی که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصب هجوم آوردند او را از منبر به زیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خصیتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و به همان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند. در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودند او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه اش را بردند در مکه دفن

ص: ۵۲۴

این عملیات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تعصبات احمقانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول می نمایند به جرم آنکه چرا حق گوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته اند.

غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند مثل حق، مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد.

خلاصه معذرت می خواهم از مطلب خارج شدم غرض این است که مقام ولایت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام فقط به زیر قلم علماء شیعه جاری نگردیده بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حضور هفتاد هزار و یا صد و بیست هزار نفر دست علی را بالای دست بلند نمود و به امارت و امامت به مردم معرفی فرمود.

اشکال در کلمه مولی

حافظ: در مورد این قضیه و اصل حدیث شک و شبهه و اشکالی نیست ولی نه به این اهمیت و آب و تاب که شما بیان نمودید. علاوه بعض اشکالات در متن حدیث موجود است که مطابقت با هدف و مقصد شما نمی کند، از جمله در کلمه مولی می باشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که مولی به معنای اولی به تصرف می باشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه مولی در این حدیث به معنای محب و ناصر و دوست می باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون می دانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد، خواست توصیه او را بنماید و به امت

برساند که هر کس را من محب و دوست و ناصر او می باشم علی هم محب و دوست و ناصر آن می باشد و اگر بیعتی از مردم گرفت برای آن بود که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی کرم الله وجهه را اذیت نکنند.

داعی: گمان می کنم گاهی به حکم اجبار، تبعیت از اسلاف و عادات می نمائید و الا اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را به کار اندازید و توجهی به قرائن نمائید، حق و حقیقت کاملاً واضح و آشکار می باشد.

حافظ: با کدام قرائن می خواهید ثابت کنید؟ متمنی است بیان فرمائید.

داعی: قرینه اول، قرآن مجید و نزول آیه ۶۷ سوره ۵ (مائده) می باشد که در اثبات معنی مولی به اولی به تصرف بودن و نزول آیه:

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ }

(ای پیغمبر آن چه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت)

حافظ: از کجا معلوم است که این آیه در آن روز برای این امر نازل گردیده باشد.

داعی: فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۹۸ جلد دوم در المثنور (۱) و حافظ ابن ابی حاتم رازی در تفسیر غدیر (۲) و حافظ ابو

ص: ۵۲۶

۱- در المثنور، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: أخرج ابن ابی حاتم و ابن مدرویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآية {يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك} على رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خم في علي بن ابی طالب عليه السلام.

۲- تفسیر القرآن العظيم، ابن ابی حاتم رازی، ۴/۱۱۷۲، ح ۶۶۰۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ابن ابی حاتم حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

جعفر طبری در کتاب الولایه و حافظ أبو عبد الله محاملی در امالی و حافظ ابوبکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و حافظ ابن مردویه در تفسیر آیه (۱) و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل (۲) و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی و معین الدین میدی در شرح دیوان و قاضی شوکانی در صفحه ۵۷ جلد سیم فتح القدیر (۳) و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در صفحه ۵۸۴ جلد هشتم عمده القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد

ص: ۵۲۷

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۲۳۹-۲۴۰، ح ۳۴۵، ۳۴۷، ما نزل من القرآن فی علی، آیه ۶۷، سوره مائده. ابن مردویه نیز حدیث را مانند سیوطی نقل می کند و علاوه احادیث دیگری نیز نقل می کند که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابن مسعود، قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله {يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ} - ان عليا مولى المؤمنين - وَ إِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مُمْكٍ مِنَ النَّاسِ} دو- عن ابى الجارود، عن ابى حمزه قال: {يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ} نزلت فى شأن الولایه.

۲- شواهد التنزیل، حسکانی، ۱/۲۵۶، ح ۲۴۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. حسکانی حدیث را به الفاظ و ظروف گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قال: امر الله محمدا ان ينصب عليا للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول الله صلى الله عليه وآله ان يقولوا حابا ابن عمه و ان يطعنوا فى ذلك عليه فاوحى الله اليه: {يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... الآية} فقام رسول الله صلى الله عليه وآله بولايته يوم غدیر خم.

۳- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۶۰، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. شوکانی حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و امام فخر رازی در صفحه ۶۳۶ جلدسیم تفسیر کبیر(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(۳) و ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد السمطین(۴) و نظام الدین نیشابوری در صفحه ۱۷۰ جلد ششم تفسیر(۵) خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در صفحه ۳۴۸ جلد دوم روح المعانی(۶) و نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۲۷ فصول المهمه(۷) و

ص: ۵۲۸

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۹۲، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی عباس فی قوله { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ } قال نزلت فی علی امر النبی صلی الله علیه وآله ان يبلغ فيه فأخذ بيد علی و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۲- تفسیر کبیر، فخر رازی، ۱۲/۴۹، ذیل آیه ۶۷، سور مائده. فخر رازی حدیث را این گونه نقل می کند: نزلت الآیه فی فضل علی بن ابی طالب علیه السلام و لما نزلت هذه الآیه اخذه بيده و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فلقیه عمر فقال: هنيئاً لك يا بن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنه

۳- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده (با استفاده از النور المشتعل، ص ۸۶ ح ۱۶) ابو نعیم حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۵۸، ح ۱۲۰، سمط ۱، باب ۳۲. حموینی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هريره قال، قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ليله اسرى بي الى السماء سمعت نداءً من تحت العرش ان علياً رايه الهدى و حبيب من يؤمن بي، بلغ علياً ذلك فلما نزل النبی انسى ذلك فأنزل الله جل و علا: { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... }

۵- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ۶/۱۲۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. نظام الدین نیشابوری حدیث را مانند فخر رازی نقل کرده است.

۶- روح المعانی، آلوسی، ۳/۳۵۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده.

۷- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۴۵، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله.

علی بن احمد واحدی در صفحه ۱۵۰ اسباب النزول (۱) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤل (۲) و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از موده القربی (۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده (۴)، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبرترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام روز غدیر خم نازل گردید.

حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تعصبی که دارد نوشته است:

فقد ثبت هذا فی الصحاح یعنی پس به تحقیق ثابت آمده این قضیه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود:

«من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه»

و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت: ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را چنین قرائت

ص: ۵۲۹

۱- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۱۳۵، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده.

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۹، باب ۱، فصل ۵، ابن صباغ و واحدی و ابن طلحه حدیث را مانند سیوطی نقل کرده اند.

۳- موده القربی، همدانی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب، قال: ... و فيه علي عليه السلام نزلت { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ } الآية.

۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۹، ح ۲۰، باب ۳۹، تفسیر { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ... } قندوزی این حدیث را این گونه نقل می کند: أخرج الثعلبي عن أبي صالح عن ابن عباس و عن محمد الباقر قال: نزلت هذه الآية في عليّ.

می کردیم:

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - إِنَّ عَلَيْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - فَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ }

(ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان (که آن عبارت است از این که علی علیه السلام اولی به تصرف در امور مؤمنین است) پس اگر نرسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای.)

و نیز سیوطی در درّ المنتور(۱) از ابن مردویه- و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر(۲) نقل نموده اند که ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همین قسم آیه را می خواندیم. خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که می فرماید: اگر این امر را تبلیغ نمائی و به مردم نرسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ ننموده ای صراحه معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده تالی تلو مقام رسالت بوده است و قطعاً آن امر امامت و وصایت و اولی به تصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

ص: ۵۳۰

۱- اخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ } ان عليا مولى المؤمنين { وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ }. در المنتور، سیوطی، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده.

۲- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۶۰، آیه ۶۷ سوره مائده. و نیز آلوسی در روح المعانی، ۳/۳۵۹، آیه ۶۷، سوره مائده، حدث را مانند سیوطی نقل کرده است.

نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم

قرینه دوم، نزول آیه ۳ سوره ۵ (مائده) می باشد که در تکمیل دین می فرماید:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}

(امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه).

حافظ: آنچه مسلم است، این آیه در روز عرفه نازل گردیده و احدی از علماء، نازل در روز غدیر را معترض نشدند.

داعی: تمنا می کنم در بیانات خود تعجیل به نفی نفرمایید، شاید راهی به اثبات باشد. مطالب را با قید احتیاط تلقی فرمایید تا در موقع جواب، اسباب ناراحتی روح نگردد. البته تصدیق می کنم که بعضی از علمای شما گفته اند که این آیه در عرفه نازل گردیده، ولی جمع کثیری از اکابر علمای خودتان، نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عده ای از علمای خودتان گویند: محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده باشد؛ یک مرتبه غروب عرفه و یک مرتبه در غدیر. چنانچه سبط ابن جوزی در آخر صفحه ۱۸ تذکره خواص (۱) الایمه گوید: «احتمل ان الآیه نزلت مرتین مره بعرفه و مره یوم الغدیر کما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» مرتین مره بمکه و مره بالمدينه»

(احتمال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد، یک مرتبه در عرفه و مرتبه

ص: ۵۳۱

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۷، باب ۲، فی ذکر فضائله، ذیل قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلى مولاه.

دیگر در روز عید غدیر. همچنان که «بسم الله الرحمن الرحيم» دو مرتبه نازل گردید، یک مرتبه در مکه و مرتبه دیگر در مدینه).

و الا اکابر از موثقین علمای خودتان از قبیل: جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۵۶ جلد دو در المنثور (۱) و در صفحه ۳۱ جلد اول اتقان (۲) و امام المفسرین ثعلبی در کشف البیان و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی (۳) و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی و ابن کثیر شامی در صفحه ۱۴ جلد دوم تفسیر (۴) خود، از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری،

ص: ۵۳۲

۱- در المنثور، سیوطی، ۲/۴۵۷-۴۵۸، ذیل آیه ۳ سوره مائده. سیوطی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره قال: لما كان يوم غدیر خم و هو يوم ثمانی عشر من ذی الحجه قال النبی صلی الله علیه وآله: «من كنت مولاه فعلى مولاه. فانزل الله { الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... }

۲- الاتقان، سیوطی، ۱/۷۵، نوع ۲ فی معرفه الحضری و السفری. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: أخرج ابن مردويه عن ابی سعید الخدری انها (آیه اکمال) نزلت يوم غدیر خم. و أخرج مثله من حدیث ابی هریره و فيه انه اليوم الثامن عشر من ذی الحجه مرجعه من حجه الوداع.

۳- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۵۶، ح ۴). ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان النبی دعا الناس الى علی علیه السلام فی غدیر خم و امر بما تحت الشجر من الشوك، فقم و ذلك يوم الخميس فدعا عليا فأخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطى رسول الله صلى الله عليه وآله ثم لم يفتروا حتى نزلت هذه الآية { الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... }

۴- تفسیر القرآن العظيم، ابن کثیر، ۲/۱۵، ذیل آیه ۳ سوره مائده. ابن کثیر حدیث را این گونه نقل می کند: روی ابن مردویه من طریق ابی هارون العبدی عن ابی سعید الخدری: انها نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خم حتى قال لعلى «من كنت مولاه فعلى مولاه»، ثم رواه عنای هریره و فيه انه اليوم الثامن عشر من ذی الحجه؛ یعنی مرجعه صلى الله عليه وآله من حجه الوداع. گرچه ابن کثیر بر اینکه این آیه در عرفه نازل شده پافشاری می کند، اما با مراجعه به سایر منابع معتبر معلوم می شود که ادعای ابن کثیر پایه علمی و تحقیقی ندارد. چه اینکه انبوهی از منابع نزول این آیه شریفه را در غدیر خم و پس از نصب امیر المؤمنین به خلافت می دانند.

عالم مفسر مورخ قرن سیم هجری در تفسیر کتاب الولایه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل (۱) و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸ تذکره الخواص الأمه (۲) و ابو اسحاق حموینی و در باب دوازدهم فرائد السمطین (۳) و ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و خطیب بغدادی در صفحه ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد (۴) و ابن مغازلی در فقیه شافعی در مناقب (۵) و ابو المؤید

ص: ۵۳۳

۱- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۲۰۷، ح ۲۱۴، ذیل آیه ۳ سوره مائده. حسکانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال بينما نحن مع رسول الله في الطواف اذ قال: أفيكم علي بن ابي طالب؟ قلنا نعم يا رسول الله. فقربه النبي صلى الله عليه وآله فضرب علي منكبه وقال: طوباك يا علي. نزلت علي في وقتي هذا آيه ذكرى و اياك فيها سواء {اليوم اكملت لكم دينكم...} قال اكملت دينكم بالنبي صلى الله عليه وآله {و اتممت عليكم نعمتي} بعلي {و رضيت لكم الاسلام ديناً} بالعرب.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۶، باب ۲، فی ذکر فضائله علیه السّلام، حدیث فی قوله علیه السّلام من كنت مولاه فعلي مولاه. سبط ابن الجوزی این حدیث را اینگونه نقل می کند: رفعه ابي هريره و قال في آخر لما قال النبي «من كنت مولاه فعلي مولاه» نزل قوله {اليوم اكملت لكم دينكم...}

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۷۳، سمط ۱ باب ۱۲. حموینی حدیث را مانند ابو نعیم اصفهانی نقل می کند.

۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۲۹۰، رقم ۴۳۹۲، شرح حال حبشون بن موسی الخلال. خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابي هريره قال من صام يوم ثمان عشره من ذي الحجه، كتب له صيام ستين شهرا و هو يوم غدیر خم لما أخذ النبي صلى الله عليه وآله بيد علي بن ابي طالب فقال: أأنت ولي المؤمنین قالوا: بلى يا رسول الله. قال: من كنت مولاه فعلي مولاه. فقال عمر بن خطاب: بخ بخ لك يا بن ابي طالب، اصبحت مولاي و مولی كل مسلم فأنزل الله {اليوم اكمل لكم دينكم...}

۵- مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹، ح ۲۴، نص الولایه فی غدیر خم، قوله من كنت مولاه... ابن مغازلی حدیث را مانند تاریخ بغداد نقل می کند.

موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب (۱) و در فصل چهارم مقتل الحسین (۲) و دیگران از علمای خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صلی الله علیه وآله به حکم عالی اعلی، علی علیه السلام را به مردم معرفی و نصب به ولایت نموده و آنچه بدان مأمور بود رسانید در شأن علی، و آن قدر علی علیه السلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بغلش نمودار شد، آنگاه امر فرمود به امت که «سلموا علی علی بامرہ المؤمنین» یعنی سلام کنید به علی به امارت مؤمنین، و امت همگی اذعان به آن نمودند. هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله از نزول این آیه بسیار مسرور شد، لذا توجه به حاضرین

ص: ۵۳۴

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۵، ح ۱۵۲، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری: ان النبی صلی الله علیه وآله یوم دعا الناس الی غدیر خم، امر بما کان تحت الشجره من الشوک فقم و ذلک یوم الخمیس، ثم دعا الناس الی علی، فأخذ بضبعه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطه، ثم لم یتفرقا حتی نزلت {الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِیْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیْنًا} فقال رسول الله: الله اكبر علی اكمال ادین واتمام النعمه و رضی الرب برساتی و الولایه لعلی.

۲- مقتل الحسین، خوارزمی، ۱/۸۱، فصل ۴. خوارزمی حدیث را به همان الفاظ که از مناقب آوردیم نقل کرده است.

«الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتى و الولاية لعلی بن ابی طالب بعدی»

(خدای بزرگ که دین را کامل و نبوت را تمام نمود راضی شد به رسالت و پیغمبری من و ولایت برای علی بعد از من)

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحا این قضیه را نقل نموده اند. اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دوربین انصاف و حقیقت بین بنگرید از نزول آیات کریمه و حدیث شریف بر شما واضح و روشن می گردد که کلمه مولی به معانی امامت و ولایت و اولی به تصرف می باشد.

و اگر مولی و ولی به معنای اولی به تصرف نبود، جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول خداصلی الله علیه و آله صادر گردیده، ثابت می کند که مولی و ولی به معنی اولی به تصرف می باشد که می فرماید: بعد از من این مقام مخصوص علی علیه السلام است. ثالثا قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم، در محل بی آب و آبادانی که سابقا مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده، تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلو رفتگان قافله را امر کند برگردانند، مقابل آفتاب سوزان که پاها را به دامن ها پیچیده و در پناه شترها نشسته بودند منبر برود آن خطبه طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در مناقب(۱) خود و طبری در کتاب الولاية و دیگران نقل نموده اند در اثبات فضایل و مقامات امیر

ص: ۵۳۵

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۲۳۲، ح ۳۳۴، ما نزل من القرآن فی علی، ذیل سوره مائده. ابن مردویه حدیث را به همان الفاظی که از مناقب خوارزمی نقل کردیم آورده است.

المؤمنین اداء نمایند، تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد و در صحرای خشک و گرم آنها را نگاه دارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فرداً بعد فرد با علی علیه السّلام بیعت کنند، نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی علیه السّلام دوست و ناصر شماست؟!

در صورتی که نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را به علی علیه السّلام نداند و مکرر توصیه و سفارش نشنیده باشد که به بعض از آنها قبلاً اشاره شد. دیگر در همچون مکان گرمی با نزول آیات و تأکیدات بلیغه لزومی نداشت که مردم را در زحمت و معطل نماید که نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید.

بلکه اگر خوب دقت کنید این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهت اهم و ارجحی نداشته باشد، لغو می آید و عمل لغو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگز صادر نمی گردد. پس عند العقلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبت و دوستی فقط نبوده بلکه امر مهمی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر ولایت و امامت و اولی به تصرف در امور مسلمانان بوده است.

نظر سبط ابن جوزی در معانی مول

چنانچه جمعی از اکابر علمی خودتان از روی دقت و انصاف، تصدیق این معنی را نموده اند. از جمله سبط ابن جوزی در باب دوم صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده، آنگاه در آخر آن جملات گوید:

ص: ۵۳۶

هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله نمی یابد.

«و المراد من الحديث الطاعة المحضه المخصوصه فتعين وجه العاشر و هو الاولی و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به.»

(مراد از حدیث، طاعت محضه مخصوصه است پس متعین، وجه و معنای دهم است و آن اولی به تصرف بودن است و معنی چنین شود: کسی را که من اولی به تصرف به او هستم از نفس او پس علی اولی به تصرف به او می باشد.)

و صراحت دارد به این معنی قول حافظ ابو الفرج، یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتب مرج البحرین که روایت نموده است که این حدیث را به اسناد خودش از مشایخ خود گفته است که پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت دست علی را و فرمود:
«من كنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه»

(کسی را که من ولی و اولی به تصرف به او از نفس او می باشم پس علی ولی و اولی به تصرف او می باشد.)

آنگاه سبط ابن جوزی گوید:

«و دل علیه ایضا قوله علیه السّلام ألسّت اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذا نص صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته»

(جمله السّت اولی بالمؤمنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود دلیل دیگر است بر این که کلمه مولی به معنی اولی به تصرف است و این خود، نص صریح است در اثبات امامت و قبول طاعت علی علیه السّلام) انتهى قوله.

ص: ۵۳۷

و نیز محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤل(۱) اواسط فصل پنجم از باب اول گوید:

از برای کلمه مولی معنی متعدده می باشد از قبیل: اولی به تصرف و ناصر و وارث و صدیق و سید.

آن گاه گوید: این حدیث شریف از اسرار آیه مباحله است چه آن که خداوند علیّ اعلیّ، علیّ علیه السّلام را به منزله نفس پیغمبر خوانده و بین نفس پیغمبر و نفس علی جدایی نبوده است آن دو را هم به ضمیر مضاف به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله اثبت رسول الله صلی الله علیه و آله لنفس علی بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموما فانه صلی الله علیه و آله اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکان اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله فقد جعله لعلی و هی مرتبه سامیه و منزله سامعه و درجه علیه و مکانه رفیعه خصصه بها دون غیره فلهذا صار ذلك اليوم عید

ص: ۵۳۸

۱- و اشم علی لفظه المولی و هی لفظه مستعمله بازاء معان متعدده قد رود القرآن الکریم بها فتاره تكون بمعنی اولی، قال الله تعالی فی حق منافقین {وماویکم النار هی مولکم} معناه اولی بکم تاره بمعنی الناصر... و تاره بمعنی الوارث... و تاره بمعنی العصبه... و تاره بمعنی الصدیق... و لیعلم ان هذا الحدیث هو من اسرار قوله تعالی فی آیه المباحله {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ} والمراد نفس علی علی ما تقدم فان الله لما قرن بین نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و بین نفس علی و جمعهما بضم مضاف الی رسول الله صلی الله علیه و آله اثبت رسول الله لنفس علی علیه السّلام بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموما فانه علیه السّلام اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکان اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله صلی الله علیه و آله فقد جعله لعلی علیه السّلام و هدا مرتبه سامیه و منزله سامقه و درجه علیه و مکانه رفیعه خصصه صلی الله علیه و آله بها دون غیره فلهذا صار ذلك اليوم عید و موسم سرور لأولیاءه. مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۹-۸۰، باب ۱، فصل ۵.

(ثابت نمود رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای نفس علی علیه السلام به این حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین، پس به درستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله اولی به تصرف در امور مؤمنین است و یاور مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر او لفظ مولی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داد آن را در این حدیث شریف و گفتار لطیف برای علی بن ابی طالب علیه السلام و این مرتبه سامیه و منزلت عالیه و درجه و مکان بلندی است برای آن حضرت که تخصیص داده است او را پیغمبر منحصرأً به این خصیصه برای همین معنی. فلذا آن روز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آن حضرت) انتهی بیانہ.

حافظ: نظر به فرموده خودتان چون لفظ مولی به معنی متعدده آمده، پس تخصیص مولی به معانی اولی به تصرف از بین تمام معانی، بلا مخصص و باطل می باشد.

داعی: البتہ خاطر آقا به خوبی مسبوق است کہ محققین علم اصول، بیانی دارند در لفظی کہ از حیث لغت به معانی متعدده آمده؛ معنی واحد در آنها حقیقی می باشد و باقی معانی مجاز است. بدیہی است در هر جا [یی]، حقیقت مقدم بر مجاز می باشد. پس روی این اصل، در لفظ مولی و ولی معانی حقیقی اولی به تصرف می باشد؛ چنانچه ولی النکاح به معنی متولی امر نکاح است و ولی المرأه زوجها و ولی الطفل ابوه به معنی اولی به می باشد، ولیعهد سلطان به معنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمامی معانی.

علاوه، این اشکال به خودتان وارد است؛ چه آن که لفظ ولیّ و مولی را که ذو معانی می باشد اختصاص داده اید به محب و ناصر؛ پس این تخصیص بلا مخصص قطعاً باطل است و این ایراد بیشتر به خودتان وارد است تا به ما.

زیرا اگر ما تخصیص دادیم، بلا مخصص نیست؛

بلکه روی قرائن و دلایل بسیاری است که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله دلایلی است که علمای بزرگ خودتان مانند: سبط ابن جوزی و محمد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند.

و بالاترین دلیل، قرائن داخله و خارجه است که مخصص این می باشد؛ چنانچه به بعضی از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایه علیّ و امامه امیر المؤمنین» چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شماسست در درّ المنتور آن احادیث را جمع نموده (۱).

ص: ۵۴۰

۱- الدر المنتور، ۲/۲۹۸، سوره مائده ذیل آیه شریفه سیوطی، روایت را چنین نقل کرده است. و اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآية «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک علی رسول الله صلی الله علیه وآله و یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب، و اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال: کنا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس» البته عبارت ان علیاً مولی المؤمنین در توضیح و بیان آیه می باشد و جزء اصل قرآن نیست. «محقق»

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتدائیه نبود، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مکرر به آن احتجاج نمی نمود و مخصوصا در جلسات شوری استشهاد به آن نمی کرد؛ چنانچه خطیب خوارزمی در صفحه ۲۱۷ مناقب (۱) و ابراهیم بن محمد حموی در باب ۵۸ فرائد (۲) و حافظ ابن عقده در کتاب

الولایه (۳) و ابن حاتم دمشقی در درّ النظیم و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۴) مفصلا نقل نموده اند بالاخص در رجب که سی نفر

ص: ۵۴۱

۱- مناقب خوارزمی، ۱۵۶-۱۵۷، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی اسحاق قال: حدثنی سعید بن وهب و عبد خیر، انهما سمعا علیا برحبه الکوفه یقول: انشد الله من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «من کنت مولاه فأنا علیا مولاه» قال: فقام عده من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یقول ذلك.

۲- فرائد السمطین، حموی، ۱/۶۹، ح ۳۸، سمط ۱، باب ۱۰. حموی نیز حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سماک بن عبید بن الولید العنسی قال: دخلت علی عبد الرحمن بن ابی لیلی فحدثنی انه شهد علیا علیه السّلام فی الرجب قال: انشد الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه وآله و شهده یوم غدیر خم الا قام و لا یقوم الا من قد رآه. قال: فقام اثنا عشر رجلا فقالوا: قد رأینا و سمعنا حیث اخذ بیده و یقول: «اللهم ولا من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

۳- الولایه ابن عقده، ص ۲۳۶، ح ۷۳، روایات امام علی و ابو ایوب انصاری، ابو زینب بن عوف الانصاری. ابن عقده حدیث را این گونه نقل می کند: عن الاصبغ بن نباته قال: انشد علی الناس فی الرجب من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر ما قال الا قام. فقام بضعه رجلا منهم ابو ایوب و ابو زینب بن عوف فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله یقول: و أخذ بیدک یوم غدیر فرفعها فقال: أستم تشهدون انی قد بلغت؟ قالوا نشهد قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۸-۲۸۹، خطبه، (و من کلام له علیه السّلام یجری مجرى الخطبه)، باب الأخبار الوارده عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه. ابن ابی الحدید این حدیث را این گونه نقل می کند: عن شریک بن عبد الله قال: لما بلغ علیا علیه السّلام ان الناس یتهمونه فیما یدکره من تقدیم النبی صلی الله علیه وآله و تفضیله علی الناس، قال: انشد الله من بقى ممن لقی رسول الله صلی الله علیه وآله و سمع مقاله فی یوم غدیر خم الا- قام. فشهد بما سمع فقام سته ممن یمینه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله و سته ممن علی شماله من الصحابه ایضا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلك الیوم و هو رافع بیدی علی علیه السّلام من کنت مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...

از اصحاب به آن شهادت دادند.

چنانچه امام احمد بن حنبل در صفحه ۱۱۹، جزء اول و در صفحه ۳۷۰ جزء چهارم مسند (۱) و ابن اثیر جرجزی در صفحه ۳۰۷، جلد سیم و صفحه ۲۰۵ و ۲۷۶، جلد پنجم اسد الغابه (۲) و ابن قتیبه در صفحه ۱۹۴ معارف و محمد بن

یوسف

ص: ۵۴۲

۱- مسند احمد حنبل، ۱/۱۱۹، مسند علی بن ابی طالب. احمد بن حنبل حدیث را مانند حموینی نقل می کند. و نیز در ۴/۳۷۰، مسند زید بن ارقم این حدیث را نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: جمع علی علیه السّلام الناس فی الرحبه ثم قال لهم: انشد الله کل امریء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس. این روایت در مسند احمد بن حنبل و عبارات مختلف ذکر شده است. در باب مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه پنج روایت بیان شده است ۱/۸۴ و ۱۸۸ و ۱۱۱۸ و ۱۱۹ که در صفحه ۱۱۹ دو روایت بیان شده است و در باب مسند زید بن ارقم یک روایت ذکر شده است. ۴/۳۷۰، و در باب حدیث رجال من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله روایت ذکر شده است. ۵/۳۶۶، ۵/۳۷۰، که جمعا ۹ روایت می شود. «محقق».

۲- اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۸، شرح حال علی بن ابی طالب، باب قوله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال: شهدت علیا فی الرحبه یناشد الناس، انشد الله من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» لما قام قال عبد الرحمن فقام اثنا عشر بدریا کانی انظر الی احدهم علیه سر و ایل فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: ألسنت اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم؟ قلنا: بلی یا رسول الله. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و همچنین در ۳/۳۲۱، شرح حال عبد الرحمن بن مالک این حدیث را نقل کرده است: عن عمر ذی مرو یزید بن شیع و سعید بن وهب و هانی بن هانی قال ابو اسحاق و حدثنی من لا احصى ان علی نشد الناس فی الرحبه من سمع قول رسول الله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم ولا من والاه و عاد من عاداه فقام نفر فشهدوا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه وآله و کتم قوم فما خرجوا من الدنیا حتی عموا و اصابتهم آفه منهم یزید بن ودیعه و عبد الرحمن بن مدلیج. این روایت با تعابیر دیگر علاوه بر آدرسهای یاد شده در صفحات دیگر این کتاب نیز ذکر شده است: ۱/۳۸۶-۳۶۹، و ۲/۲۳۳، و ۳/۹۳، و ۴/۲۸ و ۵/۶ و ۲۰۵ و ۲۷۵-۲۷۶. «محقق»

گنجی شافعی در کفایه الطالب (۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۳۶۲ جلد اول شرح نهج البلاغه (۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه

۲۶ جلد پنجم حلیه الاولیاء (۳)

ص: ۵۴۳

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۶۳، باب ۱. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یثیع قالوا: سمعنا علیا علیه السّلام یقول فی الرحبه: انشدکم الله و لا انشد ألامن سمعت اذناه و وعی قلبه، فقام نفر فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ألسن اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: فأخذ بید علی بن ابی طالب علیه السّلام ثم قال: من كنت مولاه فهذا مولاه...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۷۴، خطبه ۵۶، (و من کلام له علیه السّلام لأصحابه) فصل فی ذکر المنحرفین عن علی. ابن ابی الحدید حدیث را این گونه نقل می کند: ... ناشد علی علیه السّلام الناس فی ربحه القصر او قال رحبه الجامع بالكوفه- ایکم سمع رسول الله یقول: من كنت مولاه فعلی مولاه؟ فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بها و انس بن مالک فی القوم لم یقم فقال له: یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشه و لقد حضرتها. فقال: یا امیر المؤمنین کربت و نسیت. فقال: اللهم ان کان کاذبا فأرمه به بیضاء لا تواریه العمامه. قال طلحه بن عمیر فوالله لقد رأیت الوضح به بعد ذلك بین عینیه. همچنین در ج ۱۹/۲۱۷ و ۲۱۸، خطبه ۳۱۷ در باب «نبذ من الاقول الحکمیة فی حمد القناعه و قله الاکل» به این مسئله اشاره دارد.

۳- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۲۶/۵-۲۷، رقم ۲۸۵، شرح حال طلحه بن مصرف. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمیره بن سعد قال: شهدت علیا علی المنبر ناشدا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و فیهم ابو سعید و ابو هریره و انس بن مالک و هم حول المنبر و علی علی المنبر و حول المنبر اثنی رجلا- هؤلاء منهم فقال علی: نشدتکم بالله هل سمعتم رسول الله یقول: من كنت مولاه فعلی مولاه؟ فقاموا کلهم فقالوا: الله منعم! و قعد رجل فقال: ما منعک ان تقوم؟ قال: یا امیر المؤمنین کربت و نسیت. فقال: اللهم ان کان کاذبا فاضربه ببلاء حسن. قال: فما مات حتی رأینا بین عینیه نکته بیضاء لا تواریه العمامه.

و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۴۰۸ جلد دوم الاصابه (۱) و محب الدین طبری در صفحه ۶۷ ذخائر العقبی (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در صفحه ۲۶ خصائص العلوی (۳) و علامه سمهودی در جواهرالعقدین (۴) و شمس الدین جزری در

ص: ۵۴۴

۱- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۴/۳۰۰-۳۰۱، رقم ۵۲۱۳، شرح حال عبد الرحمن بن مدلج. ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: حدیثی ابو اسحاق، حدیثی من لا احصى ان علیا نشد الناس فی الرحبه: من سمع قول رسول الله صلی الله علیه وآله «من كنت مولاہ فعلی مولاہ»؟ فقام نفر منهم عبد الرحمن بن مدلج، فشهدوا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه وآله. این روایت علاوه بر آدرس یاد شده در بخشهای دیگری از این کتاب نیز با عبارات مختلف ذکر شده است: ۲/۱۳- ۱۵۷۲۱۴، و ۵۰۴/۲۹۱۳، و ۳/۴۸۴/۴۴۴۰، و ۴/۲۷۶-۲۷۷ / ۵۱۷۰، و ۸۶۶۵/۶/۳۱۶، و ۹۹۶۹/۱۳۶/۷، و ۲۷۴/۷ - ۲۷۵/۱۰۴۱۶.

۲- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۷، قسم ۱، باب فضائل علی علیه السّلام، ذکر انه من كان النبی علیه السّلام مولاہ فعلی مولاہ. طبری حدیث را این گونه نقل میکند: استنشد علی بن ابی طالب فقال: انشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه وآله يقول: من كنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فقام سته عشر رجلا فشهدوا.

۳- خصائص العلوی، نسائی، ص ۹۶، باب قول النبی صلی الله علیه وآله من كنت ولیه فهذا ولیه. نسائی حدیث را این گونه نقل می کند: عن طلحه قال: حدثنا عمیره بن سعد انه سمع علیا رضی الله عنه و هو ینشد علی الرحبه: من سمع رسول الله يقول: «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» فقام سته نفر فشهدوا. و همچنین نسائی روایات دیگری در این موضوع در باب «الترغیب فی موالاته و الترهیب عن معاداته» و در صفحه ۱۰۳ و ۱۰۴، در باب «دعاء النبی صلی الله علیه وآله لمن احبه و دعائه علی من ابغضه» نیز دو روایت و در صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲، در باب «الترغیب فی نصره علی رضی الله عنه» نیز یک روایت ذکر کرده است. و نیز نسائی در کتاب «السنن الکبری» خود ۵/۱۳۱-۱۳۲ / ۸۴۷۰-۸۴۷۳ باب قول النبی صلی الله علیه وآله من كنت ولیه فعلی ولیه و همچنین ۵/۱۳۴/۸۴۷۸، باب «الترغیب فی موالاته علی رضی الله عنه و الترهیب فی معاداته»، و در باب الترهیب فی حب علی و ذکر دعاء النبی صلی الله علیه وآله لمن احب علیا و دعائه علی من ابغضه، ۵/۱۳۶ / ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و نیز در باب «ذکر احدث الناس عهدا برسول الله^۲» ۵/۱۵۴-۱۵۵ / ۸۵۴۲ روایات مربوط به این جریان را نقل کرده است. «محقق»

۴- جواهر العقدین، سمهودی، ۲/۸۰-۸۲، باب ۴. سمهودی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل ان علیا رضی الله عنه قام فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: انشد الله من شهد یوم غدیر خم الا قام و لا یقوم رجل یقول نبئت او بلغنی الا رجل سمع اذناه و وعاه قلبه فقام سبعة عشر رجلا- منهم خذیمه بن ثابت و سهل بن سعد و عدی بن حاتم و عقبه بن عامر و ابو ایوب الانصاری و ابو سعید الخدری و ابو شرحی الخزاعی و ابو قدامه الانصاری، و ابو لیلی و ابو الهیثم بن التیهان و رجال من قریش فقال علی علیه السّلام: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله من حجه الوداع... و ذکر الحدیث فی قوله صلی الله علیه وآله من كنت مولاہ فعلی مولاہ. فقال علی: صدقتم و انا علی ذلك من الشاهدین.

- ۱- اسنی المطالب، شمس الدین جزری، ص ۴۸. جزری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی لیلی قال: سمعت علیا بالرحبه ینشد الناس من سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه... فقام اثنی عشر بدریا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلك. این روایت علاوه بر آدرس یاد شده با عبارت مختلف در ج ۱/۱۱۸-۱۱۹/۴۲ و ۲/۱۵۸-۱۵۹/۴۴۴ ذکر فضائل الامام امیر المؤمنین علیه السلام ذکر حدیث غدیر خم در این کتاب ذکر شده است. «محقق»
- ۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۰۸، ح ۳۰، باب ۴. قندوزی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: جمع علی الناس فی الرحبه، ثم قال لهم: انشد الله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم ما سمع لما قام، فقام ثلاثون من الناس - قال ابو نعیم- فقام ناس کثیر فشهدوا حین أخذ بیده فقال «أتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» قالوا نعم یا رسول الله. قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» قال: فخرجت وکان فی نفسی شیء فلقیت زید بن ارقم فقلت له: انی سمعت علی یقول کذا و کذا، فقال: قد سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلك.

عقده در کتاب الولایه (۱) و دیگران از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه السلام را در رحبه کوفه با مسلمانان

نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد و فرمود: سوگند می دهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوش خود در باره من چیزی شنیده برخیزد و گواهی دهد، سی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند: در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و به مردم فرمود:

«أتعلمون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: نعم. قال: من كنت مولاه فهذا علی مولاه»

(آیا می دانید که من سزاوارترم به مؤمنان از خود آنها؟ گفتند: آری. فرمود: هر کس را من مولای او هستم این علی مولای اوست.)

ص: ۵۴۶

۱- الولایه، ابن عقده، ص ۲۵۲، ح ۹۴، ثلاثون رجلا، زید بن ارقم. عن ابی الطفیل قال: کنا عند علی فی الکوفه، فقال: انشد الله من شهد یوم غدیر خم قال رسول الله صلی الله علیه و آله «من کنت مولاه فعلی مولاه» فلیقم و یشهد. فقام سبعة عشر رجلا فشهدوا کلهم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ذلک. ... طریق آخر عن ذر بن حبیش قال: فی رحبه مسجد الکوفه انشد الناس علی کرم الله وجهه، فقام سبعة عشر رجلا و شهدوا ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

سه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها انس بن مالک بود که گفت: پیری مرا گرفته فراموش نمودم. حضرت نفرینشان نمود و مخصوصاً در باره انس فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند تو را به پیسی و برص مبتلا کند که عمامه او را نپوشاند. پس انس از جای برخواست مگر آنکه بدنش مبروص و پیس شد. (در بعضی اخبار دارد کور و پیس شد).

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهاد نمودن به آن دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوصه باشد، بوده است. (۱).

ص: ۵۴۷

۱- علاوه بر منابع یاد شده این روایت و نتیجه کسانی که آنرا کتمان کرده اند با عبارات مختلف در کتب دیگر اهل تسنن ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: المعجم الکبیر، طبرانی، ۵/۱۷۱، حدیث زید بن وهب عن زید بن أرقم؛ و ۵/۱۷۵، حدیث ابو سلمان مؤذن عن زید بن ارقم؛ ۵/۱۹۱-۱۹۲، حدیث ابو اسحاق السبئی عن زید؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ۲/۲۷۵، روایت را از ابی الطفیل عن زید بن ارقم نقل کرده؛ و ۲/۳۲۴، روایت را از ابی اسحاق عن عمرو ذی مره نقل کرده. و نیز در ادامه حدیث دیگری از طلحه بن مصرف عن عمیره بن سعد نقل کرده است؛ و ۲/۳۶۸-۳۶۹، حدیث را از طلحه بن عمیره بن سعد نقل کرده است؛ و ۷/۷۰ حدیث را از الزبیر بن عدی عن عمیر بن سعید نقل کرده است؛ المعجم الصغیر، طبرانی، ۱/۶۴-۶۵، باب الألف من اسمه احمد؛ کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم، باب ۲۰۲ «من كنت مولاة فعلى مولاة»، ص ۵۹۳، ح ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ۱/۴۲۸-۴۲۹/۵۶۷، مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ۱۵۳۷۵-۴۷۷، ذکر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب الهاشمی رضوان الله تعالی علیه و...، ذکر دعاء المصطفی صلی الله علیه وآله بالولایه لمن ولی علیا و المعاداه لمن عاداه؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، ابن مردویه اصفهانی، ص ۱۷۵-۱۷۷/۲۳۵-۲۳۸، الفصل السادس عشر فی من غیر الله حالهم و اهلکهم ببغضه و انکار حقه؛ ذکر اخبار اصبهان، حافظ اصبهانی، ۱/۱۰۷؛ و ۲/۲۲۷-۲۲۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۰۴-۲۱۲ و ۲۱۴-۲۱۵؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۲۳۹-۱۴۰/۲۴۰-۷۵۴۵؛ الکامل، عبد الله بن عدی ۶/۲۱۶ شماره ۶۵/۱۶۸۶ محمد بن سلمه بن کهیل کوفی؛ امالی المعالی، حسین بن اسماعیل معاملی، ص ۱۶۱-۱۶۲/۱۳۳؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السّلام، ابن دمشقی، ۸۵-۱/۸۴، الباب الثالث عشر فی انه علیه السّلام مولا من النبی صلی الله علیه وآله؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۳۱/۳۶۴۱۷ و ۱۵۴-۱۵۵/۳۶۴۸۰ و ۱۵۷-۱۵۸/۳۶۴۸۵ و ۱۷۰-۱۷۱/۳۶۵۱۴، فضائل علی رضی الله عنه؛ جزء الحمیری، علی بن محمد حمیری، ص ۳۳؛ موارد الظمان، هیثمی، ۷/۱۳۷-۱۳۹/۲۲۰۵، مجمع الزوائد، هیثمی، ۱/۹؛ و ۹/۱۰۳-۱۰۸، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، باب قوله صلی الله علیه وآله من كنت مولاة فعلى مولاة؛ تهذیب الکمال، مزی، ۱۱/۹۹-۱۰۰، شماره ۲۳۷۳، سعید بن وهب الهمدانی الخیوانی الکوفی؛ و ۲۲/۳۹۷-۳۹۸، شماره ۴۵۲۶، عمیره بن سعد الهمدانی، الیامی؛ و ۳۳/۳۶۸، شماره ۷۴۰۷، ابو سلمان المؤذن؛ البدايه و النهايه ابن کثیر، ۵/۲۲۹-۲۳۱ فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه السّلام خطب بمکان بین مکة و المدینه مرجعه من حجه الوداع قریب من الجحفة یقال له غدیر خم ۷/۳۸۳-۳۸۶ باب شیء من فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ۴/۴۱۸-۴۲۱ فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه السّلام خطب بمکان بین مکة و المدینه مرجعه من حجه الوداع قریب من الجحفة

يقال له غدیر خم، تاریخ الاسلام، ذهبی، ۳/۶۳۱-۶۳۲؛ تخریج الاحادیث و الآثار، زیلعی، ۲/۲۳۶، و ۲۳۹-۲۴۴. «محقق»

«در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای أداء نماز عشاء برخاستند و بعد از أداء فریضه و استراحت و صرف چای.»

قرینه چهارم ألت اولی بکم من انفسکم

داعی: رابعا قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام می نماید که مراد از مولی اولی به تصرف می باشد؛ زیرا در خطبه غدیریّه و حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بیان مطلب فرمود(1): «ألت اولی بکم من انفسکم» یعنی آیا من اولی به

ص: ۵۴۸

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۰۴، ح ۳۶۳۴۲، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می کند: عن میمون بن أبی عبد الله قال: كنت عند زيد بن ارقم فجاء رجل فسأل عن علي قال: كنا مع رسول الله في سفر بين مكة والمدنيه، فنزلنا مكانا يقال له غدیر خم، فأذن الصلاه جامعه فاجتمع الناس فحمد الله و اثنى عليه ثم قال: يا ايها الناس ألت اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قلنا: بلی یا رسول الله نحن نشهد انک اولی بکل مؤمن من نفسه. قال: فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و أخذ بيد علی و لا- أعلمه الا- قال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و نسائی در سنن الکبری، ۵/۱۳۱، ح ۸۴۶۹، کتاب الخصائص باب قول النبی من کنت ولیه فعلی ولیه، حدیث را این گونه نقل می کند: عن میمون ابی عبد الله قال زيد بن ارقم قام رسول الله صلی الله علیه وآله فحمد الله و اثنى عليه ثم قال: ألتستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی نحن نشهد لأنت اولی بکل مؤمن من نفسه قال: فانی من کنت مولاه فهذا علی مولاه اخذ بيد علی علیه السلام

تصرف نیستیم به شما از نفس های شما (اشاره به آیه ۶ سوره احزاب است) که فرموده:

{النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم}

(پیغمبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر و اولی به تصرف استبه مؤمنین از نفسهای ایشان) و در حدیث صحیح هم در کتب فرقی وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما من مؤمن الا انا اولی به فی الدنيا و الآخرة»^(۱)

(نیست هیچ مومنی مگر آنکه من اولی به تصرف هستم به او در دنیا و

ص: ۵۴۹

۱- این روایت در کتب اهل تسنن بیان شده است که به بعضی از آنان اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۳/۸۵، کتاب فی الاستقراض و أداء الديون و... باب الصلاة علی من ترک دیناً؛ و ۶/۲۲، سوره الاحزاب، النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم؛ مسند احمد، ۲/۳۳۵، مسند ابی هریره؛ السنن الکبری، بیهقی، ۶/۲۳۸، کتاب الفرائض، جماع ابواب الموارث، باب العصبه؛ و ۷/۵۸، کتاب النکاح، جماع ابواب ما خص به رسول الله...، باب تزویج المرأه من غیر استعمارها... و جعله الله عزوجل اولی بالمؤمنين من انفسهم؛ و در کتب تفسیری آنان مانند جامع البیان، تفسیر الهجر المحیط، تفسیر ابن کثیر، تفسیر ثعالبی، الدر المنثور تفسیر آلوسی، فتح القدير، نیز ذیل آیه شریفه «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» (احزاب/۶) ذکر شده است. «محقق»

همگی گفتند: بلی تو اولی به تصرفی از ما به نفسهای ما هستی. بعد از آن فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» پس سیاق کلام می رساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله صلی الله علیه و آله به امت داشته است.

حافظ: در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد: «ألست اولی بکم من انفسکم»

داعی: عبارت و الفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین، مختلف است. در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثنا عشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند.

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم، سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸ تذکره خواص الامه (۱) و امام احمد بن

حنبل در مسند (۲) و

ص: ۵۵۰

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۶، باب ۲ حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه. سبط ابن الجوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: قال احمد فی الفضائل: حدثنا ابن نمیر بن عبد الملک بن عطیه العوفی قال: اتیت زید بن ارقم فقلت له ان ختنا لی حدثنی عنک بحدیث فی شأن علی یوم الغدیر و انا احب ان اسمعه منک. فقال: انکم معشر اهل العرقا فیکم ما فیکم. فقلت: لیس علیک منی بأس. فقال: نعم کنا بالجحفه فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله علینا ظهرا و هو آخذ بعضد علی بن ابی طالب فقال: ایها الناس أستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ فقالوا: بلی. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه. قالها اربع مرات.

۲- مسند احمد حنبل، ۴/۲۸۱، مسند براء بن عازب. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب قال: کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفر فنزلنا بغدیر خم، فنودی فینا الصلاه الجامعه و کسح لرسول الله صلی الله علیه و آله تحت شجرتین فصلی الظهر و أخذ بید علی علیه السّلام فقال: أستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: أستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فأخذ بید علی فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقیه عمر بعد ذلك فقال له: هنیئا یابن ابی طالب اصیحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه.

نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه (۱) نقلا- از امام احمد و زهری و حافظ ابوبکر بیهقی و ابو الفتوح اسعد بن ابو الفضایل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضائل الخلفاء الاربعه و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایه الطالب (۳) و شیخ سلیمان بلخی در باب ۴ ینابیع الموده (۴) نقلا از مسند احمد و مشکوه المصابیح و

ص: ۵۵۱

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۳۹-۲۴۰، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله صلی الله علیه وآله له علیه السلام، ابن صباغ حدیث را مانند مسند احمد حنبل نقل می کند.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۵، ح ۱۸۳، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب قال: اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجه حتی اذا كنا بین مکة و المدینه نزل، فأمر منادیا ینادی بالصلاه جامعه، فأخذ ینید علی فقال: ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألسنت اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فهذا ولی من انا ولیه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، من كنت مولاه فعلی مولاه. فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال: هینئا لك یابن ابی طالب اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۶۳، باب ۱. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یشیع قالوا: سمعنا علیا یقول فی الرحبه انشدکم الله و لا انشد إلا من سمعت اذناه و وعی قلبه، فقام نفر فشهدوا ان رسول الله قال: ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: فأخذ ینید علی بن ابی طالب علیه السلام ثم قال: كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال...

۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۷-۹۸، ح ۱۰، باب ۴. قندوزی حدیث را مانند مسند احمد حنبل نقل می کند: و نیز ابن ماجه در سنن خود، ۱/۴۳، ح ۱۱۶، المقدمه، فضل علی بن ابی طالب علیه السلام، حدیث را مانند مناقب خوارزمی نقل می کند؛ شوکانی در فتح القدر، ۴/۲۶۳، ذیل آیه ۶ سوره احزاب، حدیث را این گونه نقل می کند: عن بریده قال: غزوت مع علی الی الیمن، فرأیت منه جفوه فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله ذكرت فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله تغیر و قال: یا بریده ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: من كنت مولاه فعلی مولاه؛ سیوطی در در المنثور، ۵/۳۵۱، ذیل آیه ۶ سوره احزاب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۲۸، حوادث سال ۱۰ هجری، باب حدیث الرسول صلی الله علیه وآله یزور البیت کل لیله من لیالی منی، فصل فی ایراد الحدیث... بمکان بین مکة و المدینه... یقال له: غدیر خم حدیث را مانند فتح القدر نقل می کنند.

سنن ابن ماجه و حليه الاولياء حافظ ابو نعيم اصفهاني و مناقب ابن مغزلي شافعي در كتاب الموالاة ابن عقده و ديگران از اكابر علمای شما به مختصر اختلافی در الفاظ و طريق گفتار، حديث غدیر را نقل نموده اند كه تامی آنها جمله «ألست اولی بكم من انفسكم» موجود است و برای تیمن و تبرك، ترجمه حدیثی كه امام اصحاب حدیث، احمد حنبل (امام حنبله) در صفحه ۲۸۱، جلد چهارم مسند نقل نموده مسنداً از براء بن عازب به عرض تان می رسانم كه گفت:

با رسول خدا بودیم در سفری تا رسیدم به غدیر، آن حضرت در میان جمعیت ندا داد:

الصلاه الجامعه- عادت و رسم چنین بود كه هر گاه پیش آمد مهمی روی می داد آن حضرت امر می فرمودند: ندا می كردند الصلاه الجامعه، امت جمع می شدند بعد از ادای نماز آن امر مهم را ابلاغ می فرمود- آن گاه میان دو درخت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله اختصاص دادند، پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود:

«ألستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألستم

ص: ۵۵۲

تعلمون انی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له: هنيئا لك يا بن ابي طالب أصبحت و امسيت مولی کل مؤمن و مؤمنه»

(آیا شما نیستید که می دانید که من اولی به تصرف به مؤمنین هستم از نفس های ایشان؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

فرمود: آیا شما نیستید که می دانید من اولی به تصرف هستم به هر مؤمنی از نفس او؟ گفتند: بلی. آنگاه که اقرار از آنها گرفت، فرمود: هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم، پس علی همان اولویت را دارد. آنگاه دعا کرد خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد. پس ملاقات نمود عمر بن الخطاب علی علیه السلام را بعد از این بیانات و گفت: گوارا باد تو را پسر ابي طالب، صبح و شب نمودی در حالتی که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی).

و نیز میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القربی (۱) و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابو نعیم در حلیه (۲) به

مختصر تفاوتی در الفاظ، همین

ص: ۵۵۳

۱- موده القربی، همدانی، موده پنجم (با استفاده از ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۲/۲۸۴ و ۲۸۵، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را مانند مناقب خوارزمی نقل می کند.

۲- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۶۴/۹، رقم ۴۱۵، شرح حال ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن علی قال: خطب رسول الله صلی الله علیه وآله بالحجفه فقال: أيها الناس أأست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی! قال: فانی کانی لکم علی الحوض فرطاً و سائلکم عن الثنین عن القرآن و عن عترتی...

حدیث را ضبط نموده اند.

و مخصوصاً حافظ ابو الفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمه (۱) از او نقل نموده به این عبارت آورده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود:

«ایها الناس ان الله تبارک و تعالی مولا و انا اولی بکم من انفسکم لا و من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

(ای مردم، خدای تبارک و تعالی مولا من است و من اولی به تصرف هستم به شما از نفسهای شما و بدانید که هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم پس علی علیه السلام همان اولویت را دارد.)

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی (۳) در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این قرینه را نقل نموده اند و در حدیث ۸۴ از زید بن ارقم به این عبارت نقل نموده که رسول خدا ضمن خطبه فرمود:

«أ لستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن و مؤمنه من نفسه؟ قالوا: بلی:

ص: ۵۵۴

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۴۲، فصل فی ذکر شیء من کلمات الرائعه.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۴۳، ح ۱۱۶، المقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول الله، فضل علی بن ابی طالب. ابن ماجه حدیث را به این الفاظ آورده است: عن البراء بن عازب قال: اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله حجته التي حج فنزل فی بعض الطريق فأمر الصلاه جامعه، فأخذ بيد علی فقال: أ لست اولی بالمؤمنین انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: أ لست اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فهذا ولی من انا مولاہ. اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه.

۳- سنن الکبر، نسائی، ۵/۱۳۱، ح ۸۴۶۹، کتاب الخصائص، باب ۲۷. این مفهوم با تعابیر مختلف در روایات دیگر این کتاب ذکر شده است: ۵/۱۳۰ و ۱۳۱، ح ۶۸۴۶۴-۸۴۶۷ و ۸۴۶۹، کتاب الخصائص باب ۲۷ و نیز ۵/۱۳۴ و ۱۳۵، ح ۸۴۸۷ تا ۸۴۸۱ باب ۳۲ «الترغیب فی حب علی» «محقق»

نشد لانت اول بكل مؤمن من نفسه. قال: فانی من كنت مولاہ فهذا مولاہ و اخذید علیٰ علیہ السلام»

(آیا نمی دانید که من اولی به تصرف هستم به هر مؤمن و مؤمنه از نفس او؟ همگی گفتند: بلی شهادت می دهیم که تو اولی به تصرفی به هر مؤمن از نفس او. آنگاه فرمود: هر کس را می اولی به تصرف او هستم پس این (علی) اولی به تصرف در او می باشد و گرفت دست علی را تا همه ببینند...)

و نیز از ابوبکر احمد بن علی، خطیب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در صفحه ۲۸۹ و صفحه ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد(۱) حدیث مفصلی از ابو هریره نقل کرده است که هر کس روز هیجدهم ذی الحجه الحرام (روز غدیر) روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد. آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است(۲).

گمان می کنم برای نمونه به همین مقدار کافی باشد نقل این اخبار، تا آقا نفرمایند که در اخبار، نامی از قرینه «ألت اولی بکم من انفسکم» نمی باشد.

ص: ۵۵۵

۱- تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ۸/۲۹۰، رقم، ۴۳۹۲، شرح حال حبشون بن موسی الخلال، خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره قال: من صام یوم ثمان عشره من ذی الحجه کتب له صیام ستین شهرا و هو یوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و آله بید علی بن ابی طالب فقال: ألت ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من کنت مولاہ فعی مولاہ فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مسلم.

۲- در کتب دیگر اهل تسنن نیز این روایت بیان شده است: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۳۲ تا ۲۳۴؛ شواهد التنزیل، ۱/۲۱۳ ذیل آیه شریفه؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ۵/۲۳۲؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۵۶/۱۸۴، ینابیع الموده قندوزی حنفی، ۲/۲۸۳/۸۱۰، «الموده الخامسه». «محقق»

اشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله

قرینه پنجم، اشعار حسان بن ثابت اشعر شعراء مخضرمین بلکه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله بود و مخصوصا آن حضرت برای او در مسجد منبر نصب نموده و هجو کفار را از او استماع می نمود و می فرمود: «اجب عنی» یعنی از طرف من به ایشان جواب ده.

ابن عبد البر در استیعاب گوید: روزی حسان در مسجد انشاد شعر می کرد، عمر بن الخطاب رسید و با تغییر گفت:

«أتتشد الشعر فی مسجد رسول الله» آیا در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله شعر می گویی؟

حسان گفت:

«قد كنت انشد و فيه من هو خير منك» یعنی من انشاد شعر در مسجد به حضور کسی که از تو بهتر است (یعنی رسول خدا) می نمایم پس عمر ساکت شد (۱).

پیغمبر می فرمود: شعر حسان را نتوان شعر گفت، بلکه تمامش حکمت است، (غالباً او را مدح می فرمود). حسان بن ثابت انصاری است که در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله در همان مجلس که علی را به ولایت نصب و معرفی نمود با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی (۲) و دیگران می نویسند: حضرت وقتی

ص: ۵۵۶

۱- الاستیعاب، ۱/۳۴۵؛ صحیح مسلم، ۷/۱۶۲، (باب فضائل حسان بن ثابت)؛ با سنن ابی داود، ۲/۴۸۰/۵۰۱۳، (باب ما جاء فی الشعر)؛ صحیح ابن خزیمه، ۲/۲۷۵، (باب النهی عن تناسد). محقق

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۹، باب ۲، فصل فی حدیث قوله من كنت مولاه فعلى مولاه.

«یا حَسَّان لا تزال مؤیادا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانک»

(ای حسان مادامی که به ما اهل بیت یاری نمودی به مدحی یا کلمه خوبی، مؤید به روح القدس می باشی (یعنی این اشعار تو امروز از نفعه روح القدس بوده.))

چنان چه حافظ ابن مردویه، احمد بن موسی، مفسر و محدث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدر الأئمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۱) و صدر الأئمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲) و در فصل چهارم مقتل الحسين عليه السلام (۳) و جلال الدین سیوطی در رساله الازهار فیما

ص: ۵۵۷

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۲۳۲-۲۳۳، ح ۳۳۴، ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام سوره مائده. ابن مردویه جریان را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وآله دعا الناس فی غدیر خم، امر بما كان تحت الشجره من شوک فقم ذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس الی علی فأخذ بضعه فرفعها حتی نظر الناس الی بیاض ابطه ثم لم یفترقا حتی نزلت هذه الآیه {الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا} فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الله اكبر علی اكمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالاتی و الولایه لعلی ثم قال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فقال حسان بن ثابت: ائذن لی یا رسول الله ان اقول ابیاتاً قال: قل ببركه الله تعالى. فقال: حسان بن ثابت: یا معشر مشیخه قریش اسمعوا شهاده رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: ینادیهم یوم غدیر نبیهم بخم و اسمع منادیا

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۵-۱۳۶، ح ۱۵۲، فصل ۱۴.

۳- مقتل الحسين، خوارزمی، ص ۸۱، ح ۳۵، فصل ۴. خوارزمی حدیث را مانند مناقب ابن مردویه نقل می کند.

عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابو الفتح نطنزی در خصائص العلویه حافظ جمال الدین زرنندی در نظم درر السمطین (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی (۲) و ابراهیم بن محمد حموی در باب ۱۲ فرائد السمطین (۳) و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایه الطالب و دیگران از علماء و مورخین خودتان از سعید خدری نقل می نمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح قضایا که مختصراً ذکر شد و

نصب امیر المؤمنین علیه السّلام، حسان بن ثابت عرض کرد: «أتأذن لی ان اقول ابیاتا قال صلی الله علیه وآله قل ببرکه بالله» یعنی آیا اذن می دهی که ابیاتی در این باب بگویم؟ حضرت فرمود: بگو به برکت خداوند یعنی با لطف و عنایت پروردگار متعال. پس رفت بالای زمین بلندی، ارتجالاً شروع کرد به گفتن این

ص: ۵۵۸

۱- نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۱۱۲-۱۱۳، سمط ۱، قسم ۲ باب مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام باب جامع مناقبه علیه السّلام. و زرنندی حدیث را این گونه نقل می کند: عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وآله عمم علی بن ابی طالب عمامته السحابه و ارخاها بین یدیه و من خلفه ثم قال: اقبل فأقبل ثم قال: ادبر فأدبر فقال: هكذا جائتني الملائكة ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من اخذله قال: حسان بن ثابت يا رسول الله ائذن...

۲- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۳ سوره مائده، (با استفاده از النور المشتعل، ص ۵۷-۵۸). ابو نعیم نیز حدیث را مانند ابن مردویه نقل می کند.

۳- فرائد السمطین، حموی، ۱۰۷۳، ح ۳۹، سمط ۱، باب ۱۲. حموی حدیث را مانند ابن مردویه نقل می کند.

ایات:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم فاسمع بالرسول منادیا

و قال فمن مولاکم و ولیکم

فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و انت ولینا

و لم تلف منا فی الولا یه عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه

فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه

و کن للذی عادی علیا معادیا

(روز دیر خم نبی اکرم ندا می کرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی را، آن حضرت فرمود: کیست مولی و ولی شما (یعنی اولی به تصرف در امور شما) گفتند: خدا مولای ما و تو ولی ما هستی و احدی انکار و عصیان این معنی ندارد. پس به علی فرمود: برخیز یا علی به

درستی که راضی شدم بعد از من توهادی و امام خلق باشی، پس هر کس را من ولی و اولی به تصرف در امر او می باشم این علی ولی و اولی به تصرف در امر او می باشد پس تمام شما امت، علی را یار صدق و راستی مانند غلامان باشید. آنگاه دعا کرد خدایا دوست دار دوست او را و دشمن باش آن کس که دشمن علی می باشد.)

این اشعار از اوضح دلایل است که نشان می دهد در همان موقع روز، اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر خلافت را برای علی علیه السلام و اگر مولی به معنی امام و هادی و اولی به تصرف نبود، قطعاً بایستی حضرت موقعی که شنید حسان ضمن اشعار گفت: «رضیتک من بعدی اماما و هادیا» بفرماید: حسان اشتباه کردی

و مقصود مرا نفهیمیدی زیرا هدف و مقصد من از این بیان، امام و هادی و اولی به تصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده بلکه مرادم محب و ناصر بوده، گذشته از آنکه تکذیب نمودند با جملات «لا تزال مؤیدا بروح القدس» تصدیق آن را نمودند. به علاوه ضمن خطبه با کمال وضوح، بیان امامت و خلافت آن حضرت را نمودند.

لازم است آقایان محترم مراجعه کنند به خطبه ولایت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولاية تمام را نقل نموده که فرمود:

«اسمعوا و اطيعوا فان الله مولاكم و على امامكم ثم الامامه في ولدي من صلبه الى يوم القيامة معاشر الناس هذا اخي و وصيي و اعي علمي و خليفتي على من آمن بي و على تفسير كتاب ربي»

(بشنوید و اطاعت نمایید. پس به درستی که خدای عزوجل مولای شما و علی امام بر شما می باشد. پس امامت تا قیامت در اولاد من است از صلب علی علیه السلام. ای جماعت مردم، علی علیه السلام برادر من و وصی من و حافظ علم من و خلیفه من است بر کسی که ایمان به من آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من.)

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در موقع شنیدن این اشعار، علاوه بر بیانات خود آن حضرت، دلیل قاطع است که مقصود آن حضرت محب و ناصر نبوده بلکه همان بوده که حسان ضمن اشعار بیان نموده یعنی امام و هادی و اولی به تصرف در امور مسلمین؛ فلذا فرمود: حسان به تأیید روح القدس

این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.

در عهد شکنی صحابه

علی ایّ تقدیر، فرمایش آن حضرت به معنی حقیقی، ولایت مطلقه و یا به عقیده شما به معنای محب و انصار باشد، مسلم است که اصحاب به امر آن حضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهده نمودند؛ چنان چه اتفاقی علمای فریقین (شیعه و سنی) است. پس چرا آن عهد و بیعت را شکستند؟ بر فرض، فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده، شما را به خدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت

که عهد بستند، همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند آزار نموده بترسانند و او را جبرا بکشند به مسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید به قتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزانند و بچه نارسش را سقط نمایند؟! آیا همین بود مقصود آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغه؟ آیا این عملیات بعد از وفات آن حضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده است؟!

آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (به عقیده شما) به آخر نرسانیدند آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند(۱)؟

ص: ۵۶۱

۱- {وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ}

اگر حب و بعض جاهلانه را به کنار بگذاریم، حق و حقیقت آشکارا جلوه گر است.

گر پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمایید، آیا فرار نمودند؟ آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل اعداء که طبری (۱) و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگران از مورخین

ص: ۵۶۲

۱- تاریخ طبری، ۲/۳۴۷، حوادث سال ۸ هجری غزوه حنین. طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن جابر عن ابيه قال: لما استقبلنا وادي حنين انحدرنا في وادٍ من اودية تهامة اجوف حطوط انما ننحدر فيه انحدارا قال: وفي عمایه الصبح و كان القوم قد سبقوا الى الوادي فكمنا لانا في شعابه و حنائ و مضایقه قد اجمعوا و تهيوا و اعدوا فوالله ما راعنا و نحن منحطون الا الكتائب قد شدت علينا شده رجل واحد انهزم الناس اجمعون فانشمروا لا يلوي احد على احد وانجاز رسول الله ذات اليمين ثم قال: اين يا ايها الناس هلم الی! انا رسول الله انا محمد بن عبد الله. قال: فلا شيء احتملت الابل بعضها بعضا فانطلق الناس الا- انه قد بقي مع رسول الله صلی الله علیه و آله نفر من المهاجرين و الأنصار و اهل بيته. و نیز ابن قتیبه در المعارف، ص ۱۵۹، غزوه احد جریان را اینگونه نقل می کند: ... و كان على الرماه يومئذ عبد الله بن جبیر (اخو خوات بن جبیر صاحب ذات النخین) و كانت على المشركين الدائره حتى خالفت الرماه على ما امرهم به رسول الله صلی الله علیه و آله من الثبوت بموضعها و مالت الى الغنائم فأصيب المسلمون و انهزم منهم من انهزم. و ابن كثير در تفسير القرآن العظيم، ۲/۲۹۸، ذیل آیه ۲۵، سوره توبه، جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن جابر عن ابيه جابر بن عبد الله قال: فخرج مالك بن عوف بمن معه الى الحنين سبق رسول الله صلی الله علیه و آله فأعدوا و تهيئوا في مضایق الوادي و احنائ و اقبل رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه حتى انحط بهم الوادي في عمایه الصبح فلما انحط الناس ثارت في وجوههم الخيل فشدت عليهم و انكفوا الناس منهزمين لا- يقبل احد على احد وانحاز الله ذات اليمين يقول ايها الناس هلموا الی! انا رسول الله، انا رسول الله انا محمد بن عبد الله فلا شيء و ركبت الابل بعضها بعضا فلما رأى رسول الله صلی الله علیه و آله امر الناس قال: يا عباس اصرخ يا معشر الأنصار يا اصحاب السمره... و ابن حبان در الثقات، ۲/۶۹، حوادث سال ۸ هجری، بلوغه وادي حنین و ابن اثیر در اسدالغابه، ۴/۲۸۹، شرح حال مالك بن عوف، حديث را با مختصر اختلاف الفاظ مانند ابن كثير در تفسير نقل می کنند. متقی هندی در كنز العمال، ۱۰/۵۴۱، ح ۳۰۲۱۲، كتابه الغزوات، باب تتمه الفتح، غزوه حنین، جریان را این گونه نقل می کند: عن الحارث بن بدل قال شهدت رسول الله يوم رسول الله يوم حنين فانهمزم اصحابه اجمعون الا العباس بن عبد المطلب و ابا سفيان بن الحارث فرمى رسول الله صلی الله علیه و آله وجوهنا بقبضه من الأرض فانهمرنا فلما خيل الى ان لا شجر و لا حجر الا وهو في آثارنا. احمد حنبل در مسند، ۳/۳۷۶، مسند جابر بن عبد الله، حديث را این گونه نقل می کند: و انهزم الناس راجعين فاستمروا لا- يلوي احد منهم على احد و انجاز رسول الله صلی الله علیه و آله ذات اليمين ثم قال: الى ايها الناس، هلم الى انا رسول الله انا

محمد بن عبد الله قال فلا- شىء احتملت الابل بعضها بعضا فاطلق الناس الا- ان مع رسول الله صلى الله عليه وآله رهطا من المهاجرين و الأنصار و اهل بيته غير كثير. همچنين در جلد ۴ ص ۲۹۳، مسند براء بن عازب اين حديث را در جريان احمد نقل مى كند: ثنا ابو اسحاق ان البراء بن عازب قال: جعل رسول الله صلى الله عليه وآله على الرماه يوم احد و كانوا خمسين رجلا عبد الله بن جبير قال: و وضعهم موضعا و قا ان رأيتمونا تخطفنا الطير فلا تبرحوا حتى ارسل اليكم و ان رأيتمونا ظهرنا على العدو و اوطأناهم فلا- تبرحوا حتى ارسل اليكم قال: فهزموهم. قال: فانا و الله رأيت النساء يتشدن على الجبل و قد بدت اسوقهن و خلاخلهن رافعات ثيابهن فقال اصحاب عبد الله بن جبير الغنيمه اى قوم الغنيمه ظهر اصحابكم فما تنظرون قال عبد الله بن جبير: أنسيتم ما قال رسول الله؟ قالوا: انا و الله لنائين الناس فلنصيب من الغنيمه فلما اتوهم صرفت و هوهم فاقبلوا منهزمين فذلك الذى يدعوهم الرسول فى أخرهم فلم يبق مع رسول الله صلى الله عليه وآله غير اثني عشر رجلا... و نسائي در سنن الكبرى، ۶/۳۱۵، ح ۱۱۰۷۹ كتاب التفسير، باب ۶۹، حديث را مانند مسند احمد نقل مى كند؛ قرطبي در الجامع لاحكام القرآن، ۴/۲۴۰، ذيل آيه ۱۵۳، سوره آل عمران، جريان را اين گونه نقل مى كند: حدثنا ابو اسحاق قال: سمعت البراء بن عازب قال: جعل النبي صلى الله عليه وآله على الرجاله يوم يوم احد عبد الله بن جبير و أقبلوا منهزمين فذلك اذ يدعوهم الرسول فى أخرهم و لم يبق مع النبي صلى الله عليه وآله غير اثني عشر رجلا. محمد بن سعد در طبقات الكبرى، ۲/۳۶، ذكر عدد مغازى رسول الله صلى الله عليه وآله...، باب من قتل من المسلمين يوم احد و سيوطى در صحيح خود، ۶/۳۶۵، ح ۹۶۷، كتاب التفسير، سوره آل عمران، باب قوله «و الرسول يدعوكم فى أخركم» جريان را اين گونه نقل مى كند: حدثنا ابو اسحاق قال: سمعت البراء بن عازب قال: جعل النبي صلى الله عليه وآله على الرجاله يوم احد عبد الله بن جبير و أقبلوا منهزمين فذاك اذ يدعوهم الرسول فى اخرهم و لم يبق مع النبي صلى الله عليه وآله غير اثني عشر رجلا. و فخر رازى در تفسير الكبير، ۹/۵۰، ذيل آيه ۱۵۵ سوره آل عمران، جريان را اين گونه نقل مى كند: و اعلم ان المراد ان القوم الذين تولوا يوم احد عند التقاء الجمعيين و فارقوا المكان و انهزموا قد عفا الله عنهم... قال القفال الذى تدل عليه الاخبار فى الجملة ان نفرا منهم تولوا و ابعدوا فمنهم من دخل المدينة و منهم من ذهب الى ساير الجوانب و اما الأكثرون فانهم نزلوا عند الجبل و اجتمعوا هناك و من المنهزمين عمر الا انه لم يكن اوائل المنهزمين و لم يبعد بل ثبت على الجبل الى ان سعد النبي صلى الله عليه وآله و منهم ايضا عثمان مع رجلين من الانصار يقال لهما سعد و عقبه انهزموا حتى بغلوا موضعا بعيدا ثم رجعوا بعد ثلاثه ايام... و اما الذين ثبتوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله فكانوا اربعة عشر رجلا سبعة من المهاجرين و سبعة من الأنصار، فمن المهاجرين ابوبكر و على... و محمد بن سعد در طبقات الكبرى، ۳/۱۶۳، طبقات البدرين من المهاجرين، الطبقة الاولى، رقم ۴۷، شرح حال طلحه بن عبيد الله، جريان را اين گونه نقل مى كند: عن عائشه ام المؤمنين قالت: حدثني ابوبكر قال: كنت فى اول من فاء الى رسول الله يوم احد. فقال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم صاحبكم يريد طلحه و قد نزل ينظر اليه و اقبلنا على النبي صلى الله عليه وآله. حاكم نيشابورى در المستدرک على الصحيحين، ۳/۲۹۸، ح ۵۱۵۹، كتاب معرفه الصحابه، ذكر مناقب ابى عبيده بن الجراح، جريان را اين گونه نقل مى كند: عن عائشه رضى الله عنها قالت: حدثني ابوبكر قال: كنت فى اول من فاء يوم احد و بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله رجل يقاتل عنه و اراه قال و يحميه... ابن كثير در البدايه و النهايه، ۴/۳۳، حوادث سال سوم هجرى، فصل فيما لقي النبي صلى الله عليه وآله و آله يومئذ من المشركين... و ابن حجر عسقلانى در فتح البارى، ۷/۳۶۱، ح ۴۰۶۳، كتاب المغازى، غزوه احد ذيل آيه اذ همت طائفتان منكم ان تفشلا... و ابن كثير در السيره النبويه، ۲/۳۵۰، غزوه احد فى شوال سنه ثلاث، فصل فيما لقي النبي يومئذ من المشركين... جريان را مانند مستدرک حاكم نقل مى كند. مسلم در صحيحش، ۳/۱۴۰۲، ح ۸۱، كتاب الجهاد و السير، باب فى غزوه حنين جريان را اين گونه نقل مى كند: حدثني اياس بن سلمه حدثني ابى قال: غزونا مع رسول الله صلى الله عليه وآله

حينما فلما واجهنا العدو تقدمت فاعلو ثنيه فاستقبلني رجل من العدو فأرميه بسهم فتواری عنی فما دریت ما صنع و نظرت الی القوم فاذا هم قد طلوعوا من ثنيه اخرى فالتقواهم و صحابه النبی فولی صحابه النبی صلی الله علیه وآله و ارجع منهزما و علی بردتان متزرا باحدهما مرتدیا بالاخری فاستطلق إزاری فجمعهما جمیعا و مررت علی رسول الله صلی الله علیه وآله منهزما و هو علی بغلته الشهباء. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۰، ح ۴۳۴۰، کتاب المغازی و السرایا، جریان را این گونه نقل می کند: عن علی علیه السلام قال: سار النبی صلی الله علیه وآله الی خیبر فلما اتاها بعث عمر و بعث معه الناس الی مدینتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم یلبثوا ان هزموا عمر و اصحابه فجاءوا یجبنونه و یجبنهم فسار النبی صلی الله علیه وآله... الحدیث. و ابن ابی شیبہ در المصنف، ۸/۵۲۲، ح ۱۱، کتاب المغازی، غزوه خیبر، جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال: قال علی: ما کنت معنا یا ابا لیلی بخیر؟ قلت: بلی و الله لقد کنت معکم قال: فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر فسار بالناس فانهم حتی رجع الیه و بعث عمر فانهم بالناس حتی انتهى الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لأعطین الرایه رجلا یحبه الله و رسوله و یفتح الله له لیس بفرار. قال فأرسل الی فدعانی فأتیته و ان ارمد لا ابصر شیئا فدفع الی الرایه فقلت یا رسول الله کیف انا ارمد لا ابصر شیئا قال: فتفل فی عینی ثم قال: اللهم اکفه الحر و البرد. قال: فما آذانی بعد حر و لا برد. متقی هندی، در کنز العمال، ۱۰/۴۶۲، ح ۳۰۱۱۹، کتاب الغزوات، غزوه خیبر، جریان را مانند مستدرک حاکم نقل می کند.

خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده؟

و الله شماها بی جهت به ما اشکال می نمایید، شیعیان همان می گویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتاب ها همان می نویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند.

اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت به صحابه وارد است، همان هایی است که علمای خودتان نوشته اند.

ص: ۵۶۵

پس چرا شماها خلفاً عن سلف به ما حمله بی جا می‌نمایید؟ شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آن چه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر می‌شویم و قتل مان واجب می‌شود؟

برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعض صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقییح می‌نماییم.

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه، مذموم و موجب رفض می‌گردد، قطعاً تمام صحابه رافضی بودند نه فقط شیعیان؛ چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تقییح هم نموده‌اند، حتی خلیفه ابی بکر و عمر. (۱)

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود، مشروحاً اقوال آنها را بیان می‌نمودم. اگر مایلید به خوبی پی ببرید به این که اصحاب رسول الله مانند سایر مردم ممکن الخطا بوده‌اند، هر یک تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاک و مورد احترام گردیدند و هر یک در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده، مطعون و مذموم واقع شدند، مراجعه نمایید به جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۲) ابن ابی

ص: ۵۶۶

۱- عمر بن خطاب در جریان سقیفه سعد بن عباده را نفرین کرد. و چنین می‌گوید: «قتل الله سعدا» (الطبقات الکبری، محمد بن سعد ۳/۶۱۶، سعد بن عباده؛ الثقات، ابن حبان، ۲/۱۵۵؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۱۲۴، خبر سقیفه بنی ساعده؛ تاریخ طبری، ۲/۴۴۷، حدیث سقیفه؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲/۳۲۸، حدیث السقیفه و همچنین عایشه در جریان مخالفت خود با عثمان او را نعتل خطاب کرد و او را تکفیر می‌کند: اقتلوا نعتلاً فقد کفر. (تاریخ طبری ۳/۴۷۷، قول عائشه لأطبلبن بدم عثمان...؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۳/۲۰۶، ذکر ابتداء امر وقعه الجمل و... «محقق»)

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰/۱۰، خطبه ۴۱۳ به بعد (و قال علیه السلام لعمار بن یاسر و قد سمعه یراجع المغیره بن شعبه کلاماً)، ایراد کلام لأبی المعالی الجوینی فی امر الصحابه و الرد علیه.

الحدید از صفحه ۴۵۴ تا صفحه ۴۶۲ جواب مفصل زیدی را به اعتراض ابوالمعالی جوینی راجع به صحابه که ابو جعفر نقیب نقل نموده، بیند تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سب (۱)

ص: ۵۶۷

۱- در بین اهل تسنن این حدیث معروف است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اصحابی کالنجوم بأیدیهم اقتدیتم اهدیتهم» (اصحاب من مانند ستارگانند، از هر کدام پیروی کنید هدایت می شوید). بر طبق این حدیث، تمام اعمال اصحاب برای ما حجت است و با تمسک و پیروی از هر کدام هدایت خواهیم شد. با توجه به این حدیث و با در نظر گرفتن توهین ها و سب و لعن هایی که صحابه در حق یکدیگر روا می داشتند و کلمات زشتی که به هم نسبت می دادند، اگر کسی به صحابه ای توهین کند نه تنها توبیخ نمی شود بلکه چون در این کار به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله اقتدا کرده، هدایت هم شده است. لذا در این جا مناسب است به گوشه ای از سب و لعن هایی که صحابه در حق یکدیگر روا می داشتند اشاره کنیم تا روشن شود که توهین به صحابه باعث خروج از دین نیست و گرنه بسیاری از را صحابه باید بی دین دانست. تاریخ طبری، ۴/۲۱۷، حوادث سال ۵۳ هجری، باب ذکر الحنبل عن سبب وفاه الربیع ابن زیاد الحارثی. طبری می نویسد: حدثنی علی قال: مات زیاد و علی البصره سمره بن جندب خلیفه له و علی الکوفه عبد الله بن خالد بن اسید فافر سمره علی البصره ثمانیه عسرا شهرا قال عمرو بلغنی عن جعفر بن سلیمان الصبعی قال: اقر معاویه سمره بعد زیاد سته اشهر ثم عزله فقال سمره لعن الله معاویه و الله لو اطعت الله لما اطاعت معاویه ما عذبنی ابدا. و همچنین در ۳/۲۹۸، حوادث سال ۲۳ هجری، باب قصه الشوری. ابن اثیر در الکامل، ۳/۷۲، حوادث سال ۲۳ هجری، ذکر قصه الشوری این جریان را نقل کرده است: ... قال مغیره بن شعبه لعبد الرحمن: یا ابا محمد قد اصبت ان بايعت عثمان و قال لعثمان: لو بايع عبد الرحمن غيرك ما رضينا فقال عبد الرحمن: كذبت يا عور لو بايعت غيره لبايعته... و يعقوبی در تاریخ خود ۲/۱۷۱، ایام عثمان بن عفان، این جریان را نقل کرده است: ... فلما انصرف رأى عثمان القبر فقال: قبر من هذا؟ فقيل قبر عبد الله بن مسعود... فصلى عليه عمار و كان اوصى اليه و لم يؤذن عثمان به فاشتد غضب عثمان على عمار و قال ويلي على ابن السوداء... و ابی مخنف در تاریخ خود ۱/۸۳، ح ۲۲، کتاب مقتل عثمان، مسیر اهل الامصار الى عثمان و اجتماعهم اليه...، جریانی را این گونه نقل می کند: عن ابی مخنف... اتى المغیره بن شعبه عثمان فقال له دعنى آت القوم فانظر ما يريدون فمضى نحوهم فلما دنا منهم صاحوا به يا عور ورائك يا فاجر ورائك يا فاسق ورائك، فرجع و دعا عثمان عمرو بن عاص... و همچنین در ۱/۸۰، ح ۱۸، کتاب مقتل عثمان، امر عمار بن یاسر العنسی، این جریان را نقل کرده اند: عن ابی مخنف فى اسناده قال كان فى بيت لآمال بالمدينة سفت فى حلى و جوهر، فأخذ عثمان ما حلى به بعض أهله، فإظهر الناس الطعن عليه فى ذلك... و قال عمار بن ياسر: أشهد الله ان انفى انول راغم من ذلك فقال عثمان: أعلى يابن المتكأ تجترى؟ خذوه؛ فأخذ و دخل عثمان فدعا به فضربه حتى غشى عليه، ثم اخرج فحمل حتى اتى به منزل ام سلمه زوج رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يصل الظهر و العصر و المغرب فلما افاق توضعاً و صلى و قال: الحمد لله ليس هذا اول يوم اذينا فيه فى الله و قام هشام بن الوليد بن المغیره المخزومی و كان عمار حليفاً لبنى مخزوم فقال: يا عثمان اما على فائقته و بنى ابيه و اما نحن فاجترأت علينا و ضربت اخانا حتى اشفيت به على التلف اما و الله لئن مات لأقتلن به رجلا من بنى اميه عظيم السره فقال عثمان و انك لهاهنا يا ابن القسريه قال فانهما قسريتان و كانت امه وجدته قسريتين من بجيله فشتمه عثمان و امر به فأخرج... و ابن كثير در البدايه و النهايه، ۸/۱۰۷-۱۰۸، حوادث سال ۵۹ هجری، شرح حال قيس بن سعد بن عباده الخزرجی، این جریان را نقل

کرده است: قال عبد الرزاق بن عن ابن عيينه قال: قدم قيس بن سعد على معاويه... فقال له قيس: وانا والله قد كنت كارها ان اقوم في هذا لامقام فاحييك بهذا التحيه. فقال له معاويه و لم؟ و هل انت الاحبر من احبار اليهود فقال له قيس: و انت يا معاويه كنت صنما من اصنام الجاهليه دخلت في الاسلام كارها و خرجت منه طائعا... و حاكم نيشابوري در المستدرک علی الصحیحین، ۴/۵۲۶، ح ۸۴۷۷، کتاب الفتن و الملاحم، این جریان را نقل کرده است: عن عبد الرحمن بن عوف قال: كان لا يولد لاحد مولود الا اتى به النبي فدعا له فادخل عليه مروان بن الحكم فقال: عو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون و همچنين در ۴/۱۴، ح ۶۷۴۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر الصحابييات من ازواج رسول الله... جريانى را این گونه نقل می کند: عن مسورق قال: قالت لى عائشه... فقالت لعن الله عمرو بن العاص فانه زعم لى انه قتله بمصر. و قرطبي در الجامع لاحكام القرآن، ۱۰۰۲۸۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء می نویسد: و قد قالت عائشه لمروان: لعن الله اباك و انت فى صلبه فأنت بعض من لعنه الله. و بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۲۱-۱۲۲، امر عثمان بن عفان، باب امر الشورى و بيعه عثمان و ابن عبد ربه عقد الفريد، ۵/۳۰، کتاب النبى و خدامه، امر الشورى فى خلافه عثمان بن عفان، این جریان را نقل کرده اند: هشام بن عمار الدمشقى قال: سمعت مالك بن انس يقول... قال هشام و بلغنا ان عثمان لما ولى الخلافة قال له المغيره: اما و الله لو ولى غيرك ما بايعته فقال عبد الرحمن بن عوف كذبت يا اعور لو و ولى غيره لبايعته و لقلت له مثل هذا القول... و همچنين بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۴۷، باب امر عثمان بن عفان، ما انكروا من سير، عثمان، امر عبد الله بن مسعود این جریان را نقل کرده اتس: ... قدم ابن مسعود المدينه و عثمان يخطب على منبر رسول الله، فلما رآه قال: الا انه قدمت عليكم دويبه سوء من تمش على طامع يقىء و يسلح فقال ابن مسعود: لست كذلك و لكنى صاحب رسول الله يوم بدر و يوم بيعه الرضوان و نادت عائشه اى عثمان أتقول هذا لصاحب رسول الله؟ ثم امر عثمان به فأخرج من المسجد اخراجا عنيفا و ضرب به عبد الله زمعه... و يقال بن لحتمله يحوم غلام عثمان و رجلاه تختلفان على عنقه حتى ضرب به الارض فدق ضلعه... و همچنين در ۶/۲۲۰، امر عثمان بن عفان، باب مقتل عثمان بن عفان جريانى را اینگونه نقل می کند: قال الوافدى فى روايه: تسور على عثمان من دار عمرو بن حزم محمد بن ابى بكر و كنانه بشر و سودان... فتقدمهم محمد و أخذ بلحيته و قال قد اخزأك الله يا نعثل... و همچنين در ۶/۱۶۰، امر عثمان بن عفان على جبله الانصارى و جهجاه الغفارى لعثمان جريانى را این گونه نقل می کند: عن الواقدى فى اسناد قال: مر عثمان بن عفان على جبله بن عمرو الساعدى و هو على باب داره و قد انكر الناس عليه ما انكروا فقال له: يا نعثل و الله لأقتلنك على قلوص جرباء و لأخرجنك الى حره النار... و همچنين در ۶/۱۶۹، امر عثمان بن عفان، امر ابى ذر جريانى را این گونه نقل می کند: و قد روى ايضا انه لما بلغ عثمان الموت ابى ذر بالربذه قال فقال عمار بن ياسر: نعم فرحمه الله من كل انفسنا. فقال عثمان يا عاض أير ابيه اترانى ندمت على تسييره؟... و سيوطى در تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۳، عهد بنى اميه، شرح حال معاويه بن سفيان، فصل فى نبذه من اخباره جريانى را این گونه نقل می کند: و أخرج البخارى و النسائى و ابن ابى حاتم فى تفسيره و اللفظ له، من طريق، ان مروان خطب بالمدينه و هو على الحجاز من قبل معاويه فقال: ان الله قد ارى امير المؤمنين فى ولدى يزيد رأيا حسنا و ان يستلخفه فقد استخلف ابوبكر و عمر و فى لفظ: سنه ابى بكر و عمر فقال عبدالرحمن بن ابى بكر: سنه هرقل و قيصر... فقال مروان: ألسن الذى قال لوالديه اف لكما؟ فقال عبد الرحمن: ألسن ابن اللعين الذى لعن اباك النبى صلى الله عليه وآله؟ فقالت عائشه: كذب مروان ما فيه نزلت و لكن نزلت فى فلان بن فلان و لكن النبى عليه الصلاه و السلام لعن ابا مروان و مروان فى صلبه فمروان بعض من لعنه الله و رسوله. و همچنين در ص ۲۰۴، باب عهد بنى اميه، شرح حال معاويه بن ابى سفيان، فصل فى نبذ من اخباره جريان ديگرى را نقل می کند: اخرج ابن عساكر عن جعفر بن محمد عن ابيه ان عقيلادخل على معاويه فقال معاويه: هذا عقيل و عمه ابو لهب فقال عقيل: هذا معاويه و عمته حماله الحطب. و ابن قتبيبه در الامامه و السياسه،

۱/۳۵-۳۶، ذکر الشوری و بیعه عثمان بن عفان، باب ما انکر الناس علی عثمان، جریانی را این گونه نقل می کند: ... تعاهد القوم لیدفعن الكتاب فی ید عثمان و کان من حضر الكتاب عمار بن یاسر والمقداد بن الاسود و كانوا عشره... و الكتاب فی ید عمار جعلوا يتسللون عن عمار حتی بقى وحده... حتی جاء دار عثمان... و عنده مروان بن حکم... فدفع اليه الكتاب فقرأه فقال له: نت كتبت هذا الكتاب؟ قال: نعم. قال: و من كان معك؟ قال: معى نفر تفرقوا فرقا منك. قال: من هم؟ قال: لا اخبرك بهم. قال: فلم اجترأت على من بينهم؟ فقال مروان: يا امير المؤمنين ان هذا العبد الاسود (يعنى عمارا) قد جرأ عيک الناس و انک ان قتلته نکلت به من وراءه قال عثمان اضربوه فضربوه و ضربه عثمان معهم حتی فتقوا بطنه فغشى عيه فجروه حتی طرحوه على باب الدار... و محمد بن عبد ربه در عقد الفريد، ۵/۱۰۸، کتاب النبی و خدامه، خلافه معاويه، باب اخبار معاويه، جریانی را نقل می کند: لما مات الحسن بن علی حج معاويه فدخل المدینه و اراد ان يلعن عليا... فامسك معاويه عن لعنه حتى مات سعد، فلما مات لعنه على المنبر و كتب الى عماله ان يلعنوه على المنابر ففعلوا... و همچنين در جلد ۵/۸۱، کتاب النبی و خدامه خلافه علی بن ابی طالب، يوم صفين جريان ديگرى را نقل می کند: كتب معاويه الى قيس بن سعد بن عباده اما بعد فانما انت يهودى بن يهودى... فأجابہ قيس اما بعد فأنت وثنى بن وثنى... و همچنين در ۵/۲۹، باب امر الشورى، فى خلافه عثمان بن عفان جريان ديگرى را نقل می کند: ... قال ابن ابى السرح ان اردت ان لا تختلف قريش، فبايع عثمان، فقال عبد الله بن ابى ربيعه: صدق ان بايعت عثمان سمعنا و اطعنا فستم عمار بن ابى سرح... و همچنين در ۴/۷۹، کتاب المجنيه فى ال-جوبه، جواب عقيل بن ابى طالب لمعاويه و اصحابه، جريان ديگرى را نقل می کند: دخل عقيل على معاويه فقال لأصحابه: هذا عقيل عمه ابو لهب. قال له عقيل: و هذا معاويه عمته حماله الحطب، ثم قال: يا معاويه اذا دخلت النار فاعدل ذات اليسار، فانك ستجد عمى ابا لهب مفترشا عمتك حماله الحطب، فانظر ايهما خير الفاعل او المفعول به. و ابن اثير در اسد الغابه، ۴/۲۷۸، شرح حال مالك بن الدخشم بن مرضحه، جريان ديگرى را نقل می کند: و قد روى من الواقدي ايضا انه لم يشهدا وشهد بدرا فى قول الجميع و هو الذى اسر يوم بدر سهيل بن عمرو و كان يتهم بالنفاق و هو الذى قال فقه عتيان بن مالك لرسول الله صلى الله عليه وآله انه منافق... و ابن كثير در تفسير القرآن العظيم، ۴/۱۴۲، آيه ۱۷، سورة احقاف، جريان ديگرى را نقل می کند: عن محمد بن زياد قال لما بايع معاويه لابنه قال مروان: سنه ابى بكر و عمر فقال عبد الرحمن بن ابى بكر سنه هرقل و قيصر قال مروان: هذا الذى انزل الله تعالى فى {وَالَّذِي قَالَ لِوَالَيْدِيهِ أُفٍّ لَكُما} الايه فبلغ ذلك عائشه، فقالت: كذب مروان والله ما هو به و لو شئت ان اسمى الذى انزلت فيه لسميته و لكن رسول الله لعن ابا مروان فى صلبه، فمروان فضفض من لعنه الله. و ابن اثير در النهايه، ۳/۴۵۴، لغه فضض، ذيل حديث را مانند تفسير ابن كثير نقل می کند. و قرطبي در تفسير الجامع لاحكام القرآن، ۱۰/۲۸۶، آيه ۶۰ سورة اسراء ذيل حديث را مانند تفسير ابن كثير نقل می کند. و بخارى در صحيح خود، ۷/۳۵۴، كتاب الادب، باب من لم ير إكفار من قال ذلك متأولا- او جاهلا، جريان ديگرى را نقل می کند: و قال عمر لحاطب انه منافق... و مسلم در صحيحش، ۱/۳۴۰، ح ۱۷۹، كتاب الصلاه، باب القرائه فى العشاء و ابن ماجه در سنن خود، ۱/۳۱۵، ح ۹۸۶، كتاب اقامه الصلاه، باب من ام قوما فليخفف. و نسائي در سنن الكبرى، ۶/۵۱۳، ح ۱۱۶۶۷، كتاب التفسير، سورة الاعلى، و بيهقى در سنن الكبرى، ۲/۲۹۳، كتاب الصلاه، باب قدر القرائه فى العشاء الآخره... اين جريان را نقل کرده اند: عن جابر انه قال: صلى معاذ بن جبل الانصارى لاصحابه العشاء فطول عليهم فانصرف رجل منا، فصلى فأخبر معاذ عنه، فقال انه منافق. و دميرى در حياه الحيوان، ۲/۴۲۲، باب الواو، الوزغه، جريان ديگرى نقل می کند: روى الحاكم فى كتاب الفتن و الملاحم من لامستدرک عن عبد الرحمن بن عوف انه قال: كان لا يولد لأحد مولد الا اتى به النبی صلى الله عليه وآله فيدعوا له، فدخل عليه مروان بن الحكم فقال: هو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون. ابن حجر مكى در صواعق المحرقة، ص ۱۱۴، باب ۷، فصل ۳، جريان ديگرى را نقل می کند: ... حبس (عثمان)

عطاء ابن مسعود و الی بن کعب و نفی اباذر الی الربذه و اشخص عباده بن صامت من الشام الی المدینه لما اشتکاه معاویه و هجر ابن مسعود و قال لابن عوف: انک منافق و ضرب عمار بن یاسر و انتهک حرمة کعب بن عبده فضر به عشرين سوطا و نفاه الی بعض الجبال. و مسعودی در مروج الذهب، ۳/۱۶، ذکر خلافت معاویه بن ابی سفیان، جریان دیگری را نقل می کند: فکتب الیه (قیس بن سعد): اما بعد فانک یهودی ابن یهودی... فکتب الیه قیس بن سعد اما بعد فانما انت و ثنی بن وثنی... و همچنین در ۳/۱۴، ذکر خلافت معاویه بن ابی سفیان، جریان دیگری را نقل می کند: حج معاویه... فلما فرغ انصرف معاویه الی دار الندوه... و وقع معاویه فی علی و شرع فی سبه فزحف سعد ثم قال اجلستنی معک علی سریرک ثم شرعت فی سب علی... طبری در تاریخش، ۴/۷۸، حوادث سال ۳۸ هجری، این جریان را نقل کرده است: قال له معاویه محمد بن ابی بکر یا بن الیهودیه النساجه. ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۵۷، حوادث سال ۳۸ هجری، ذکر قتل محمد بن ابی بکر و طبری در تاریخش ۴/۷۹، حوادث سال ۳۸ هجری این جریان را نقل کرده است: فلما بلغت ذلک (ای قتل محمد بن ابی بکر) عائشه جزعت علیه جزعا شدیداً و قنتت فی دبر الصلاه تدعوا علی معاویه. و ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۷۲، باب ۳، فصل ۲، حدیث ۴۹، چنین نقل می کند: و کان ابوبکر سباباً او نساباً غیر انه تخرج من قرابه عقیل من النبی صلی الله علیه و آله فأعرض عنه و شکاه الی النبی صلی الله علیه و آله. و ابن قتیبہ در الامامه و السیاسه، ۲/۱۳، و ۱۴، باب موت مروان بن الحکم این چنین نقل می کند: و ذکروا ان مروان بن الحکم لما قدم الشام من مصر، قال له خادم بن یزید ابن معاویه: اردد الی سلاحی فأبی علیه مروان، فألح علیه و کان موران فاحشاً سباباً و قال له یابن الربوع، یا اهل الشام ان ام هذا ربوع، یا ابن الرطبه...

می نمودند.

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعض از منصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنت و جماعت می باشد در مسئله حب و بغض است، چون شماها به بعض از صحابه مهر و محبت و علقه و علاقه مفرط دارید، روی قاعده «حب الشیء یعمی و یصم» بدی در آنها نمی بینید چون با دیده محبت نظر می کنید، لکه های بد آنها را هم خوب می بینید، فلذا سعی می نمایید از تمام مطاعن، آنها را تبرئه نمایید و جوابهایی که داده می شود در مقابل مطاعن واضحه، خنده آورده است.

ولی ما خدا را به شهادت می طلبیم که با بغض و کینه و عداوت به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نظر نمی کنیم، بلکه به وقایع اتفاقیه با نظر برهان و منطق می نگریم، خوبیها را خوب و بدی ها را به دیده قضاوت به حق می نماییم.

آقایان محترم! ما و شما معتقد به قیامت و یوم الجزاء هستیم. چهار روز عمر دنیا ارزشی ندارد، می گذرد، فکری برای آن روز باید نمود.

و الله ما شیعیان مظلومیم. بی جهت امر را بر عوام بی خبر مشتبه ننمایید. شیعیان موحد را کافر و رافضی نخوانید. آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم

اجمعین را به بهانه پوچ، رافضی و مورد حمله قرار دهید؟ در حالی که اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق، شیعیان را بد می دانید و کافر می خوانید، اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید؛ چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده اند.

ص: ۵۷۳

مثلا در قضیه حدیبیه، ابن الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان می نویسند: بعد از قرارداد صلح، اکثر صحابه با عمر بن الخطاب عصبانی بودند(۱) و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ملامت نمودند که ما راضی به صلح نبودیم و می خواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید؟ حضرت فرمود: اگر میل به جنگ دارید، مختارید. فلذا حمله کردند، چون قریش آماده بودند، حمله آنها را جواب متقابل دادند. چنان شکستی از کفار به آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر هم نتوانستند بایستند، از آنجا هم فرار نموده به صحرا رفتند!

حضرت به علی علیه السلام فرمود: شمشیر برادر جلو قریش را بگیر همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند، برگشتند. آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده خیلی از عمل خود خجل و شرمنده، بنای عذر خواهی را گذارند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مگر من شما را نمی شناسم، آیا شما نبودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن می لرزیدید، خداوند ملائکه را به یاری ما فرستاد؟ آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و به کوه ها بالا می رفتید و مرا تنها گذاردید هر چند شما را خواندم نیامدید؟ خلاصه حضرت تمام سستی ها و بی ثباتی های آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی می نمودند.

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: حضرت این عتابها را به عمر نمود بعد از این که تکذیب نموده وعده های آن حضرت را، آن گاه نوشته اند از بیانات

ص: ۵۷۴

۱- شك عمر بن الخطاب در نبوت پیامبر در حبیبیه در مجلس ششم بررسی شده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم می شود خلیفه عمر باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاتبات آن را ذکر نموده. (۱)

حالا آقایان ملاحظه بفرمائید این قضیه ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان می خوانید که چرا می گوئید و توهین به خلیفه می نمائید ولی به ابن ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل می نمائیم، چون شما به ما نظر بد دارید مؤثر واقع نمی گردد. چه

ص: ۵۷۵

۱- ابن ابی الحدید در کتاب خود به نقل از واقدی در کتاب مغازی قصه حدیبیه اعتراضات عمر و جواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ادعای او چنین نقل می کند: «قال عمر يومئذ: يا رسول الله، ألم تكن حدثتنا انك ستدخل المسجد الحرام و تأخذ مفتاح الكعبه و تعرف المعرفين، و معدينا لم يصل الى البيت و لا نحر! فقال رسول الله؟ أقلت لكم في سفركم هذا؟ قال عمر: لا. قال: أما انكم ستدخلونه و آخذ مفتاح الكعبه و احلق رأسى و رؤوسكم ببطن مکه و اعرف منع المعرفين، ثم اقبل على عمر و قال: أنسيتم يوم احد، {اذ تصعدون و لا- تلون على احد} و انا ادعوكم في اخراكم. أنسيتم يوم الأحزاب {اذ جاؤوكم من فوقكم و من اسفل منكم و اذ زاغت الابصار و بلغت الحناجر} أنسيتم يوم كذا! و جعل يذکرهم اموراً، انسيتم يوم كذا؟ فقال المسلمون: صدق الله و صدق رسوله، أنت يا رسول الله اعلم بالله منا فلما دخل عام القضييه و حلق رأسه قال: هذا الذى كنت وعدتكم به، لما كان يوم الفتح و أخذ مفتاح الكعبه قال: ادعوا الى عمر بن الخطاب، ف جاء فقال: هذا الذى كنت قلت لكم قالوا: فلو لم يكن فى يوم احد لما قال له: أنسيتم يوم احد اذ تصعدون و لا تلون. (شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۵، القول فى من ثبت مع رسول الله صلی الله علیه و آله يوم احد) باکمی تفاوت این قضیه را در کتب دیگر اهل تسنن بیان شده است: امتاع الاسماع، مقریزی، ۱/۲۹۴، فتح الحدیبیه، و صفحه ۳۵۵، و اما تصدیق الله رؤیا رسوله صلی الله علیه و آله بدخوله المسجد الحرام. البته در بعضی مصادر اهل تسنن این جریان بدون ذکر اسم عمر بن خطاب آمده است: الدر المنثور، سیوطی، ۶/۶۸، سوره الفتح؛ تفسیر آلوسی، ۲۶/۸۵، سوره الفتح؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ۲/۳۹۷، با نزول سوره الفتح. «محقق»

خوش سرايد شاعر عرب كه خيلى مناسب اين مقام است:

و عين الرضا عن كلّ عيب كليله

و لكنّ عين السخط تبدى المساويا

ما خيلى محاكمات روز قيامت با علماء شما داريم، دنيا مى گذرد ولى بايد خود را براى ناله مظلومانه ما در محكمه عدل الهى حاضر نماييد.

حافظ: چه ظلمى به شما شده كه روز قيامت داد خواهى نماييد؟

داعى: ظلمها بسيار، هتك حرمتها فراوان كه اگر از همه آنها غمض عين نمائيم حقير كه افتخار دارم يكي از اولادها و ذرارى فاطمه صديقه مظلومه عليها السلام هستم هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزى كه محكمه عدل الهى تشكيل شود و ما معتقد به آن روز هستيم، راجع به بسيارى از ظلمها و تعدّيا دادخواهى خواهيم نمود و قطع داريم كه عادلانه رسيدگى مى شود.

حافظ: خواهش مى كنم تحريك اعصاب نكنيد، چه حقى از شما رفته و چه ظلمى به شما شده بيان نماييد.

داعى: ظلم و تعدى و اخذ حق ما مخصوص به امروز نيست بلكه از زمان بعد از وفات جدّ بزرگوارمان خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله اين پايه گذارده شده كه حق ثابتى كه خدا و پيغمبر به جدّه مظلومه ما زهراى اطهر عليها السلام براى نان فرزندانش واگذار نموده غصب نمودند و به ناله مظلومانه جدّه ما ابتدا ترتيب اثر ندادند تا در عنفوان شباب، آن يادگار پيغمبر با دل پردرد از دنيا رفت.

حافظ: عرض كردم جنابعالى خيلى زرنك هستيد با كلمات و گفتار مهيج تحريك احساسات مى نماييد. حق ثابت فاطمه رضى الله عنها چه بوده كه غصب نمودند؟ قطع بدانيد اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانيد مدعاى خود را

ثابت نمائید هرگز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمی آئید. خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده، مدعای خود را ثابت نمائید.

داعی: آنجا محکمه عدل است، اغراض و تعصبات راه ندارد و با نظر پاک بی آرایش قضاوت می کنند. اگر آقایان محترم هم نظرانصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بی طرف گوش به عرایض داعی بدهید، قطعاً تصدیق به حقایق ما خواهید نمود.

خدا می داند که من اهل جدل نیستم

حافظ: به حق خدا و به حق بزرگی که جدّ امجد شما رسول خداصلی الله علیه وآله به ما دارد که من شخصا عناد و لجاج و تعصبی ندارم.

در این شبها که به فیض ملاقاتان نائل آمدیم باید کاملاً متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم، هر کجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم. خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما به حرف حق و حساب است و الا اگر می خواستیم بازیگری کنیم و از راه جدل دست اندازی نمائیم می توانستیم بیانات و دلائل شما را در دست اندازهای مغلظه کاری انداخته و ردّ نمائیم؛ چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند.

ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام، مخصوصاً از آن ساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم (و لو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما به قصد دیگر آمدیم) جذبۀ حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما چنان در من اثر نمود که با خدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملاً تسلیم

گردم و لو اینکه با امیال اشخاص مطابقت و موافقت نکند.

یقین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم، واضح و آشکار می گویم و از کسی باک ندارم که دلائل و براهین و درد دل‌های شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده، امیدوارم با حبّ ولای محمّد و آل محمّد بمیرم و در مقابل رسول خداصلی الله علیه و آله سفید رو باشم.

داعی: از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهیم داشت. فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلباً علاقه خاصی به شما پیدا نمودم. اینک می خواهم از جناب عالی تقاضائی نمایم، امید است مورد قبول واقع شود.

حافظ: خواهش می کنم بفرمائید.

داعی: تقاضای دعاگو این است که امشب شما را قاضی قرار دهم، آقایان دیگر هم به عنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی منصفانه قضاوت فرمائید که آیا عرایض داعی حق است و می توانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که می خواهم وارد بحث آن گردم قدری طولانی تر از هر شب شود، ولی تحمّل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم.

بعض از جهّال و حاشیه نشینهای بی خبر می گویند امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او گفتگو نمایم و حال آنکه نفهمیدند مقالات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث می باشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق می شود. علاوه دعوی ارثی قانوناً در هر زمانی به وسیله احدی از ورّاث می تواند مطرح و مورد محاکمه قرار گیرد و چون داعی احدی از ورّاث هستم

ص: ۵۷۸

می خواهیم از شما سؤالی نمایم. متمنی است جواب منصفانه بفرمائید.

حافظ: با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستیم.

داعی: اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را به فرزند خود هبه کند و ببخشد اگر کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه؟

حافظ: بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر، ظلم و غاصب قطعاً ظالم است. قبایح، ظلم گردیده ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و مغضوب کیست و چیست؟ خوب است روشن تر بفرمائید.

در حقیقتِ فدک و غصب آن

داعی: از اوضح و اضحات است ظلمی که به جدّه ما صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها السلام وارد شده به احدی نشده که بعد از فتح قلاع خیبر، بزرگان و مالکین فدک و عوالی (که هفت قریه در هم بوده در دامنه کوه‌های مدینه تا سیف البحر کنار دریا، هم غله خیز بوده و هم نخلستان فراوان داشته. عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده، از حدود اربعه اش معلوم می شود که حدّی به کوه احد نزدیک مدینه منوره، حدّی به عریش حدّی به سیف البحر حدّی به حومه دومه الجندل) آمدند خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد چنانچه یاقوت حموی صاحب معجم البلدان(۱) در صفحه ۳۴۳ جلد ششم از فتوح البلدان و احمد بن

ص: ۵۷۹

۱- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸، باب الفاء و الدال و ما یلیهما، فدک. حموی جریان را این گونه نقل می کند: ان النبی صلی الله علیه و آله لما نزل خیبر و فتح حصونها و لم یبق الا ثلث و اشتد بهم الحصار راسلوا رسول الله صلی الله علیه و آله یسألونه ان ینزلهم علی الجلاء و فعل و بلغ ذلک اهل فدک، فأرسلوا الی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یصالحهم علی النصف من ثمارهم و اموالهم فأجابهم الی ذلک فهی ممالم یوجف علیه بخیل و لا رکاب فکانت خالصه لرسول الله صلی الله علیه و آله و فیما عین فواره و نخل کثیره و هی الی التي قالت فاطمه عنها، ان رسول الله صلی الله علیه و آله نحلنیها، و قال ابوبکر ارید لذلک شهودا و لها قصه...

یحیی بلاذری بغدادی متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ (۱) خود و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۲) (چاپ مصر) نقلا از ابو بکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر (۳) و دیگران از

ص: ۵۸۰

۱- فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۵، فتح الفدک. بلاذری می نویسد: قالوا: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله الى اهل فدك منصوره من خبير محيصه بن مسعود الانصاري يدعوهم الى الاسلام و رئيسهم رجل مهم يقال له يوشع بن نون اليهودي فصالحوا رسول الله صلى الله عليه وآله على نصف الارض بتربتها فقبل ذلك منهم لكان صنف فدك خالصا لرسول الله صلى الله عليه وآله لانه لم يوجف المسلمون عليه بخيل ولا ركاب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۰، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السير و الاخبار فی امر فدک، فصل ۱. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: عن الزهري، قال: بقيت بقيه من اهل خبير تحصنوا فسألوا رسول الله صلى الله عليه وآله ان يحقن دمائهم و يسيرهم ففعل، فسمع ذلك اهل فدك فتلوا على مثل ذلك و كانت للنبي صلى الله عليه وآله خاصه لانه لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب.

۳- تاریخ الطبری، ۲/۳۰۲-۳۰۳، حوادث سنه ۷ هجری، غزوه خبیر. طبری می نویسد: ... و كان فيمن مشى بينهم و بين رسول الله في ذلك محيصه بن مسعود اخو بني حارثه، فلما نزل اهل خبير على ذلك سألوا رسول الله صلى الله عليه وآله ان يعاملهم بالاموال على النصف و قالوا: نحن اعلم بها منكم و اعمر لها، فصالحهم رسول الله صلى الله عليه وآله على النصف على ان اذا شئنا ان نخرجكم اخرجناكم و صالحه اهل فدك على مثل ذلك، فكانت خبير فيء للمسلمين و كانت فدك خالصه لرسول الله صلى الله عليه وآله لانهم لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب.

نزول آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ

بعد از برگشتن به مدینه طیبه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را بر آن حضرت خواند که:

{وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا}

(حقوق خویشان و ارحام خود را اداء کن و فقراء و رهگذران بی چاره را به حق خودشان برسان و هرگز اسراف و تبذیر
منمای)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست؟ جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرض کرد خداوند می فرماید:

«ادفع فدکا إلی فاطمه» (فدک را به فاطمه واگذار کن) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و فرمود:

«أَنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكًا» خداوند مرا امر فرموده فدک را به شما واگذارم فلذا در همان مجلس فدک را به فاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ: آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید؟

داعی: امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۱) و جلال الدین

ص: ۵۸۱

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۶/۹۵، ذیل آیه ۲۶، سوره اسراء ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن الدیلمی قال: قال علی بن الحسین لرجل من اهل الشام أقرأت القرآن؟ قال: نعم. قال: أفما قرأت فی بنی اسرائیل {وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} قال: انکم القرابه الذین امر الله ان یوتی حقہ؟ قال: نعم.

سیوطی در جلد چهارم تفسیر(۱) خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابو القاسم حسکانی(۲) و ابن کثیر عماد الدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینایع الموده(۳) از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار نقل می کنند که:

«لما نزلت و آت ذا القربی حقه دعا النبى صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فداك الكبير.»

ص: ۵۸۲

۱- الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۲۰، ذیل آیه ۲۶، سوره اسراء. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: اخرج البزار و ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه عن ابی سعید الخدری قال: لما نزلت هذه الآیه {و آت ذا القری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه فاعطاه فداك.

۲- شواهد التنزیل، حسکانی، ۱/۴۴۲، [۴۳۷، ذکر ما نزل من القرآن ...، ذیل آیه ۲۶، سوره بنی اسرائیل. حسکانی اینگونه نقل می کند: عن علی قال: لما نزلت {و آت ذا القری حقه} دعا رسول الله فاطمه فأعطاها فداك. و نیز در ۱/۴۳۸، ح ۴۶۷، ذیل آیه ۲۶ بنی اسرائیل چنین نقل میکنند: عن ابی سعید قال: لما نزلت {و آت ذا القری حقه} اعطی رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه فداك. و در ۱/۵۷، ح ۶۰۸، ذیل آیه ۳۸، سوره الروم این چنین نقل می کند: عن ابن عباس قال: لما انزل الله {و آت ذا القری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه و اعطاها فداك و ذلك لصله القرابه...

۳- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۸ و ۳۵۹، ح ۱۷ و ۱۸ و ۱۹، باب ۳۹. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: و تفسیر {و آت ذا القری حقه} اخرج الثعلبی فی تفسیره: قال علی بن الحسین علیه السّلام لرجل من اهل الشام: انا ذو القرابه التي امر الله ان یوتی حقه. و فی جمع الفوائد، ابو سعید قال: لما نزلت {و آت ذا القری حقه} دعا النبى صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فداك (الكبير) و فی عیون الاخبار قال الامام علی الرضا علیه السّلام فلما نزلت {و آت ذا القری حقه} قال النبى صلی الله علیه وآله لفاطمه: هذه فداك قد جعلتها لك.

(چون نازل شد آیه و آت ذالقربی حقه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه را خواند و فدک بزرگ را به او عطا فرمود.)

تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله حیات داشت، فدک در تصرف فاطمه علیها السلام بود. خود بی بی اجاره می داد و مال الاجاره را به اقساط ثلاثه می آوردند. بی بی فاطمه به قدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر می داشت، بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائد آن را به سایر فقراء و ضعفاء به میل خود ارفاقاً تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمورین خلیفه وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده، ضبط نمودند! شما را به خدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد؟

حافظ: این اول مرتبه ایست که از شما می شنوم رسول خدا فدک را به امر پروردگار به فاطمه واگذار کرد!

داعی: ممکن است شما ندیده باشید، ولی ما زیاد دیدیم. عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبره خود ضبط نموده اند باز هم توضیحا عرض می نمایم که حافظ ابن مردویه (۱) و واقدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۷۷ جلد چهارم در المنثور (۲) و مولی علی متقی در کنز العمال (۳) و در حاشیه مختصری که در مسند (۴) امام احمد بن حنبل نوشته

ص: ۵۸۳

۱- مناقب، ابن مردویه، ص ۱۹۶، ۲۷۰، فصل ۲۰، حب النبی ایاها و جها له. ابن مردویه این حدیث را نقل کرده است: عن ابی سعید الخدری، قال: لما نزلت {و آت ذالقربی حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه فأعطاها فدکا.

۲- در صفحات قبل به آن اشاره شد.

۳- کنز العمال، متقی هندی، ۳/۷۶۷، ح ۸۶۹۶، کتاب الاخلاق من قسم الأفعال، باب ۱، صله الرحم. متقی هندی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی سعید قال: لما نزلت {و آت ذالقربی حقه} قال النبی صلی الله علیه و آله: یا فاطمه لك فدک.

۴- منتخب کنز العمال، (در حاشیه مسند احمد، ۱/۲۲۸، مسند عبد الله بن عباس) متقی هندی، باب صله الرحم و الترغیب فیما

...

در مسأله صله رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام واگذار نمود.

استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن

حافظ: آنچه مسلم است خلفاء فدک را به استناد حدیث معروفی که خلیفه ابو بکر گفت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه» (ما جماعت انبیاء ارث قرار نمی دهیم هر چه از ما بماند صدقه است (یعنی به امت واگذار می شود) ضبط نمودند.

داعی: اولاً ارث نبوده و هبه بوده، ثانیاً این عباراتی را که به عنوان حدیث نقل نمودید به جهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ: دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلم چیست؟

داعی: دلایل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف

ص: ۵۸۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدی، ۱۶/۲۷۵، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک، فصل ۳، و ابن عبد الحدید می نویسد: و قد روی من طرق مختلفه غیر طریق ابی سعید الذی ذکره صاحب الکتاب انه لما نزل قوله تعالی {و آت ذالقری حقه} دعا النبی صلی الله علیه و آله فاطمه فأعطاها فدک و اذا کان ذلک مرویا فلا معنی لدفعه بغير حجه.

می باشد.

اولا سازنده این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوه به این جملات نموده، زیرا اگر فکر کرده بود عبارتی می گفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نگردد و هرگز نمی گفت «نحن معاشر الانبياء لا نورث»

زیرا می دانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون می آید.

چنانکه می گفت: انا لا- اورث یعنی فقط من که خاتم الانبياء هستم ارث قرار نداده ام، راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبياء ارث قرار نمی دهیم ناچار می شویم برای پی بردن به صحت و سقم حدیث بنا به فرموده خودشان مراجعه به قرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت می شود چه آنکه می بینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع به ارث انبياء موجود است، می رساند که انبياء عظام همگی ارث داشتند و وراث بعد از فوت آنها تصرف می کردند پس مردودیت این حدیث واضح می شود.

چنانچه عالم محدث ابو بکر احمد بن عبد العزيز جوهری که به توثیق ابن ابی الحدید در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب ورع و تقوای اهل تسنن بوده در کتاب سقیفه (۱) و ابن اثیر در نهایه (۲) و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج

ص: ۵۸۵

۱- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۹۸ الی ۱۰۱، قسم الثانی: فدک.

۲- النهایه، ابن اثیر، ۴/۲۷۳، ذیل لغت لمه.

البلاغه از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدک به طرق و اسانید بسیار که بعضی از آنها از امام پنجم ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد الله بن حسن بن حسن از صدیقه کبری علیها السلام و در صفحه ۹۳ مسندا از عایشه ام المؤمنین و در صفحه ۹۴ نقلا از محمد بن عمران مرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین علیهم السلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه علیها السلام و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجه حضرت زهراء مظلومه علیها السلام را در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود به قسمی که نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند به هو و جنجال گذرانیدند).

از جمله دلایل بی بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست؟

دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث

یک جا می فرماید:

{و ورث سلیمان داود}

(میراث برد سلیمان از داود)

و در قصه حضرت زکریا فرموده:

{فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ}

(از لطف خاص خود فرزند صالحی و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد).

ص: ۵۸۶

راجع به دعای زکریا فرماید:

{وَوَزَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ}

(آیا حال زکریا را هنگامی که خدا را ندا کرد که بارالها مرا تنها نگذار و به من فرزندی که وارث من باشد عطا فرما که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را به او عطا فرمودیم.)

آنگاه فرمود:

«یا بن ابی قحافه أ فی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریاً افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم»

(پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث بیری و من از پدرم ارث نبرم؟! افتراء بزرگی بر خدا بسته اید. آیا با علم و دانایی و از روی عمد علم به کتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید؟)

آیا من فرزند پیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم می کنید؟ پس این همه آیات ارث عموماً للناس و خصوصاً للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده؟

مگر نه این است که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقیست تا روز قیامت مگر نه در قرآن می فرماید: {وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ} (نساء/۱۲)

(در ارث خویشاوندان برخی از آنها مقدم بر برخی دیگر می باشند)

{يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ كَتَبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ} (بقره/۱۷۶)

ص: ۵۸۷

(دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست و وصیت کند برای پدر و مادر خویشان به چیزی شایسته عدل این کار فریضه و سزاوار مقام پرهیزکاران است).

آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته:

«أفخصّکم الله به آیه اخراج ابی منها ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمّی؟!»

(آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده ایا شما به خاص و عام قرآن از پدرم محمدصلی الله علیه وآله و پسر عمم علی بن ابی طالب داناترید؟!)

چون در مقابل این دلایل و فرمایشات حق تماما ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلظه کاری و فحش دادن و اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راه ها بی چاره نمودند- ناله اش بلند شد، فرمود: امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید و بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود. خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت.

«فنعلم الحکم الله و الزعیم محمدصلی الله علیه وآله و الموعد القیامه و عند الساعه یخسر المبطون و لا ینفعکم اذ تندمون } و لکلّ نباء مستقرّ و سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحلّ علیه عذاب مقیم}»

(خداوند بهترین حکم کننده و محمدصلی الله علیه وآله کفیل و آقا و رئیس می باشد و وعدگاه ما و شما قیامت است و آن روز است که اهل باطل زیان می بینند و ندامت و پشیمانی نفعی به شما نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که می دانید عذاب خوار

کننده و ابدی بر چه کس ورود و حلول می نماید.)

حافظ: کدام کس جرأت داشت بودیعه و بضعه رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما می فرمائید در مغلظه کاری به بی بی فحش دادند؟ حقیر که این بیان شما را باور نمی کنم، مغلظه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است. شما هم تکرار نفرمائید.

داعی: بدیهی است کسی چنین جرأتی نداشت مگر خلیفه شما ابو بکر که در مقابل دلائل ثابتۀ بی بی مظلومه چون جوابی نداشت همان ساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه به فاطمه علیهاالسلام فقط بلکه به شوهر و ابن عمش محبوب خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علی علیه السلام هم اهانت نمود!

حافظ: گمان می کنم این نوع از تهمت ها از طرف عوام شیعه و متعصبین آنها انتشار پیدا نموده باشد.

داعی: اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصب شود به قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه محال است و لو هر اندازه عوام و متعصب باشند جعل خبر نمی نمایند. پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند.

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را ببینید تا تصدیق نمائید اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار به این معانی نموده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) از ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح منبر رفتن ابو بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه و اهانت هائی که به آن دو ودیعه رسول الله صلی الله علیه و آله نموده ضبط نموده است.

احتجاج علی علیه السلام با ابو بکر

چنانچه دیگران هم نوشته اند بعد از اینکه بی بی مظلومه فاطمه علیها السلام خطبه را تمام کرد علی علیه السلام در مقام احتجاج برآمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو به ابی بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرفه و مالک بوده است؟!!

ابی بکر گفت فدک «فیء» مسلمانان است. اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملک او می باشد البته به او می دهم و الا محروم خواهم نمود.

حضرت فرمودند: أ تحکم فینا بغير ما تحکم فی المسلمین آیا حکم می کنی درباره ما به غیر آنچه حکم می کنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود «البینه

ص: ۵۹۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۴، و ۲۱۵، نامه ۴۵، ذکر ما ولد من السیر و الأخبار فی امر فدک. ابن ابی الحدید چنین می کند: حدثنا جعفر بن محمد بن عماره بالاسناده الاول قال: فلما سمع ابوبکر خطبتها شق علیه مقاتلتها فصعد المنبر و قال: ایها الناس: ما هذه الرعه الی کل قاله؟ این کانت هذه الأمانی فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله، ألا من سمع فلیقل و من شهد فلیتکلم، انها ثعاله شهیده ذنبه، مرب لکل فتنه...

علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه؟ تو قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد نمودی و بر خلاف دستور شرع انور از فاطمه علیها السلام که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا کنون متصرفه بوده شاهد می خواهی؟ مگر عمل و قول فاطمه علیها السلام (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست. اخبرنا لو ان شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشه ما کنت صانعها بها قال اقیم علیها الحد کسائر النساء قال علیه السلام کنت اذا عند الله من الکافرین لانتک رددت شهاده الله لها بالطهاره حیث قال {انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا}.

(ما را خبر ده که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام (العیاذ بالله ثم العیاذ بالله) فاحشه و عمل بدی از او سر زده با او چه معامله خواهی کرد؟ گفت: بر او حد می زنم مانند سایر زنها. حضرت فرمود: اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جمله کفار خواهی بود برای آن که رد کرده ای شهادت خدا را در باره فاطمه علیها السلام به طهارت چنان که می فرماید در قرآن: «جز این نیست که خداوند اراده می نماید که شما را پاک و پاکیزه کند و ببرد از شما هر رجس و بدی را».)

مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده؟ گفت: چرا! فرمود: آیا فاطمه ای که خدا شهادت به طهارت او داده برای مال ناقابل دنیا دعوای بی جا می نماید؟ شهادت طاهره را رد می نمائی (و قبلت شهاده اعرابی بائل علی عقبه) ولی قبول می کنی شهاده اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول

می کند؟!

این جملات را فرمود و متغیرا به منزل رفت. از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه می گفتند: حق با علی و فاطمه است، به خدا قسم

ص: ۵۹۱

علی راست می گوید، این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله می نمایند!

کلمات ابو بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه علیهما السلام

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل می کند که چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و به صدا در آمدند، بعد از رفتن علی و فاطمه علیهما السلام ابو بکر رفت بالای منبر و گفت ایها الناس این چه هیاهوییست که برپا کرده اید و گوش به حرف هر کس می دهید؟ چون شهادتش را رد کرده ایم این حرفها را می زند!

«انما هو ثعالبه شهیده ذنبه (در سایر کتب دارد که گفت: انما هی ثعالبه شهیده ذنبها) (یعنی فاطمه علیها السلام روباهی است که شاهد او دم او می باشد)

مرَبِّ لِكُلِّ فِتْنَةٍ هُوَ الَّذِي يَقُولُ كَرُوهَا جَذْعُهُ بَعْدَ مَا هَرَمَتْ يَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفِ وَ يَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسَاءِ كَمَا طَحَّالٌ أَحَبَّ أَهْلَهَا إِلَيْهَا
البغی» (۱)

(جز این نیست که او (علی علیه السلام) روباهی است شاهد اودم او باشد ماجراجو و بر پاککننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید کمک از ضعفها و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحان است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنان چه ابن ابی الحدید ذیل همین گفتار توضیح می دهد) که دوست می داشت نزدیکان او با او زنا کنند.)

ص: ۵۹۲

۱- این عبارت توهین است از ابن ابی قحافه (خلیفه اول) در کتب دیگر علماء اهل تسنن نیز نقل شده است: السقیفه و فدک، جوهری، القسم الثانی، (فدک) ص ۱۰۴، متوفای ۳۲۳هـ-ق «محقق»

آقایان تعجب می کنید از کلمه فحش و اهانت؟ مگر این کلمات جسارت و دشنام و اهانت نبوده است؟ نسبت روباه و دم روباه و ام طحال، زن زناکار نسبت به علی و فاطمه، دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده بودند؟!

آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت به شیعیان بی چاره بد بین هستید و آنها را رافضی و کافر می خوانید که چرا انتقاد می کنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است.

قضاوت منصفانه لازم است

ولی دیده حق بین و انصاف باز نمی کنید که حقیقت را ببینید، آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله سزاوار و شایسته بوده است؟

اگر یک مرد ولگرد بی آبرو به آدمی دشنام بدهد فرق دارد تا یک مرد پیری که شب و روز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است، کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبت های رکیک از دهان معاویه و مروان و خالد معلوم

الحال آن قدر دلها را نمی سوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول الله صلی الله علیه و آله!

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم، نامهایی از علی و ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابو هریره و غیره می شنویم، نسبت به هیچ یک دوستی و دشمنی نداریم، فقط به دو چیز نظر می کنیم: یکی آنکه کدام یک محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه به اعمال و افعال و گفتار آنها می نمائیم و قضاوت منصفانه به حق می کنیم. مانند شما

آقایان محترم زود باور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمی شویم، نمی توانیم با دیده خوش بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل به صحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع بی مورد نمائیم.

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد، هر رنگی را به جای خود می بیند نه آنکه رنگ‌های سیاه و زرد و سرخ را سفیدبیند - چون طالب سفید است - آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید، خوب را خوب و بد را بد خواهید دید. تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابو بکر، آدمی در متنها درجه قباحت است کسی که خود را خلیفه مسلمین می داند و یک مدت زمانی مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات رکیک و دشنام های بسیار قبیح بر زبان جاری کند آن هم به دو محبوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله!

تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابو بکر

نه فقط این عمل اسباب تعجب ما است بلکه علمای منصف خودتان هم به تعجب آمدند. چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) گوید از این گفتار خلیفه تعجب نمودم از استاد خود ابو یحیی نقیب

ص: ۵۹۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۵، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک. ابن ابی الحدید چنین نقل می کند: قلت: قرأت هذا الکلام علی النقیب ابی یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری و قلت له: بمن یعرض؟ فقال: بل یصرح. قلت لو صرح لم أسألك فضحک و قال: بعلى بن ابی طالب علیه السلام. قلت: هذا الکلام کله لعلى یقوله؟! قال: نعم انه الملك یا بنی...

جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات به که بوده؟ گفت کنایه و تعریض نبود، بلکه صراحت در کلام بود. گفتم: اگر صراحت داشت، سؤال نمی نمودم. فضحک و قال بعلی بن ابی طالب علیه السلام قلت هذا الکلام کله لعلی یقوله؟ قال نعم انه الملك یا بنی.

(پس خندید و گفت: (این نسبتها را) به علی علیه السلام داد. گفتم این سخن ناشایست تمامش نسبت به علی بود؟! گفت: بلی پسر، سلطنت همین است.)

یعنی عقیم و دنباله بریده است. اشخاص ریاست طلب برای رسیدن به هدف و مقصد خود که ریاست و آقایی باشد، هر عمل زشت و ناشایسته ای را می کنند.

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمائید؛ اگر کسی به پدر و مادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید، مثل روباه و دم روباه و زن زناکار به آنها بزنند دل شما از او پاک می گردد و انصاف است به ما اعتراض کنید که چرا انتقاد می کنیم؟ باز ایمان ما مانع است که نگوئیم و ننویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء خودتان هم می باشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباه و آقای شیخ دم آن می باشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف می زنند چه قدر به شما سخت می گذرد؟

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر به عنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید: علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) روباه است و فاطمه دم

روباه می باشد (یا بر عکس بنا بر گفتار سایر روایت) و مانند زن فاحشه زناکار میان مردم مردم حرکت می کند، بر مولای ما امیر المؤمنین و جده ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت، خدا می داند. الآن تمام بدن داعی می لرزد می بینید با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف می زنم، بیش از این حال گفتار در این باب ندارم.

درد دل ما بسیار است. این زمان بگذار تا وقت دگر.

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسند نشین رسول الله که در مقابل طلب حق و حرف حساب صحیح دشنام بدهد و به کلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر صلی الله علیه و آله را اهانت نماید؟ معلوم است فحش حربیه عجز است، کسی که جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب می کند! آن هم به علی علیه السلام که تمام علماء شما در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار» (۱)

(علی با حق و حق با علی می گردد).

و بعد از دشنام نسبت فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه ها را از او بداند!

آزار به علی آزار به پیغمبر است

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره علی و فاطمه علیهما السلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته اند درباره هر یک از علی و فاطمه علیهما السلام علی حده فرمود: اذیت آنها اذیت من است که خلاصه کلمات آن

ص: ۵۹۶

می شود که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من آذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد اذی الله»

(هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار کند مرا آزرده و کسی که مرا آزار دهد خدا را آزرده.)

«من آذی علیا فقد آذانی».

(کسی که علی را بیازارد مرا آزرده) (۱)

دشنام دادن به علی دشنام به پیغمبر است

و بالاتر از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است که آن حضرت فرمود:

«من سب علیاً فقد سبني و من سبني فقد سب الله» (۲)

(هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است.)

ص: ۵۹۷

۱- تاریخ الکبیر، بخاری، ۶/۳۰۷، رقم ۲۴۸۲، شرح حال عمرو بن شاس، البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۱۲۱، حوادث سنه ۱۰ هجری، باب بعث رسول الله صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب و خالد بن ولید الی الیمن... مسند احمد بن حنبل، ۳/۴۸۳، مسند عمرو بن شاس الأسلمی. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۱۴، شرح حال عمرو بن شاس الأسلمی. فیض القدیر، مناوی، ۶/۲۴، ح ۸۲۶۶، حرف المیم سبیل الهدی و الرشاد، عسقلانی، ۴/۵۳۴، رقم ۵۸۸۱، شرح حال عمرو بن شاس الاسلامی. الجرح و التعذیل، رازی، ۷/۵۰۲، رقم ۱۳۱۹، شرح حال عمرو بن شاس الاسلامی. المصنف، ابن ابی شیبہ، ۷/۵۰۲، ح ۴۵، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب. الثقات، ابن حبان، ۳/۲۷۳، شرح حال عمرو بن شاس. مناقب خوازمی، ص ۱۴۹، ح ۱۷۶، فصل ۱۴، فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله...

۲- منابع مربوط به این حدیث در مجلس نهم خواهد آمد

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایه الطالب (۱) حدیث مفصلی از ابن عباس مسندا نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب می نمودند فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام می فرمود:

«من سبک فقد سبني و من سبني فقد سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار»

(کسی که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسی که خدا را دشنام دهد خدا او را به رو در آتش اندازد.)

و بعد از این حدیث احادیث دیگری مسندا نقل می نماید که تمامی آنها دلالت بر کفر کسانی که علی را دشنام بدهند؛ چنانچه عنوان باب ۱۰ را به این عبارت آورده الباب العاشر فی کفر من سب علیا (باب دهم در کفر کسی که

علی را سب و دشنام دهد) و نیز حاکم در صفحه ۱۲۱ جلد سیم مستدرک (۲) همین حدیث را به استثنای جمله آخر نقل نموده است.

پس طبق این احادیث، سب کنندگان به علی علیه السلام سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش می باشند.

بس است، قیامت گرچه دیر آید، بیاید. چون جده مظلومه ما سکوت نموده و

ص: ۵۹۸

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۸۳، باب ۱۰، فی کفر من سب علیا.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۲۱۴، کتاب معرفه الصحابه، و من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ذکر اسلام امیر المؤمنین علی.

محاكمه را موكول به روز قيامت در محكمه عدل الهی نموده، ما هم سكوت را پيشه كنيم. برويم بر سر دلايل خود بر ردّ حديث مورد استشهاد شما.

علی باب علم و حكمت است

دليل دوم بر مردوديت حديث لا نورث است كه نظر به حديث شريف متفق عليه (شيعه و سنی) كه رسول اكرم صلی الله عليه وآله فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها- انا دار الحكمه و علی بابها»

(من شهرستان علم و علی در آن می باشد، من خانه حكتم و علی در آن می باشد هر كس اراده دارد از علم من بهره ای بردارد پس باید برود در خانه علی) (۱)

روی این قواعد عقل و دانش، حتما بایستی باب علم رسول الله صلی الله عليه وآله احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصا آن چه مربوط به احكام است بالاخص راجع به ارث كه نظم و اختلال جامعه امت مربوط به اوست، آگاهی كامل داشته باشد و الا باب علم نخواهد بود كه رسول خدا صلی الله عليه وآله بفرماید «من اراد العلم فلیأت الباب».

چگونه ممكن است عقل باور كند كه رسول الله صلی الله عليه وآله بنا بر اخباری كه در تمام كتب معتبره شما وارد است علی علیه السلام را اقصای از امت معرفی نموده و فرموده باشد: علی اقصاكم. یعنی علی در علم قضاوت، از همه شما امت اولی می باشد.

آیا خنده آور نیست كه پیغمبر تصدیق كند کسی را كه در علم قضاوت از همه بالاتر است اما از ارث و حقوق اطلاع كامل ندارد و احكام ارث را به او نگوید؟!

ص: ۵۹۹

در صورتی که قاضی باید به جمیع علوم مخصوصا به علم فقه و حقوق که قانون ارث از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد.

چگونه می توان باور نمود که حدیثی آن هم راجع به ارث مخصوصا مربوط به امور داخلی و شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، علی وصی و باب علم آن حضرت نشنیده باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابو بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد؟

آیا عقل شما قبول می نماید که بگویند یک فرد عادی بی سواد، وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود به وصی خود بدهد ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارث به بازماندگان است به وصی نگوید و به یک فرد بیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود؟ تا چه رسد به مقام منیع رسول الله صلی الله علیه و آله آن هم خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثتش حفظ نظام اجتماعی بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین نماید؟ یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آن گاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را به هم می زند به آن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت، باب علم و حکمت آن حضرت نیز بوده، نفرماید!

شیخ: هیچ یک از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمی باشد، چون که حدیث مدینه قبول اکابر علماء نمی باشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلم است، چه آن که بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسندا از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل نموده اند که گفت: در وقت احتضار سر پیغمبر صلی الله علیه و آله به سینه من بود تا از دنیا رفت، یعنی من

شاهد بودم که وصیتی نمود!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله بر سینه او بوده است مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود قطعاً ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می نمود. پس موضوع وصیت به کلی منتفی می باشد!

داعی: راجع به حدیث مدینه بی لطفی فرمودید؛ زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریباً به حد تواتر آمده (۱) و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروز آبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف گنجی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن جوزی و امام ابو عبد الرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسی بسیار و بی شمار و از متواترات مسلمه است و قعظاً انکار وصایت را نمی نماید مگر عنود لجوج و متعصب جهول.

نواب: خلیفه پیغمبر، خود وصی آن حضرت است که به کارهای خانوادگی

ص: ۶۰۱

آن حضرت هم رسیدگی می نماید؛ چنان چه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی می کردند و مخارج زوجات رسول الله را می دادند از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص به وصایت معین نموده باشد.

داعی: صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله فرد واحد بوده چنانچه دلایل و نصوص خلافت را در شبهای گذشته به عرضتان رسانیدم و وصایت آن حضرت با نصوص جلیه واضح و آشکار است که به امر آن حضرت در موقعی که دیگران در پی دسیسه بازی بودند، مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود. بعد هم به آراء و ردّ امانات موجوده نزد آن حضرت پرداخت و این مطلب از اوضح و اوضحات و مورد اتفاق جمیع علماء ما و شما می باشد.

نقل اخبار در وصایت

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نزد علماء ما مردود است، به چند حدیث مختصر اشاره نمایم.

۱- امام ثعلبی در مناقب و تفسیر (۱) خود وابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب (۲) و

ص: ۶۰۲

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۷/۱۸۲، ذیل آیه ۲۱۴، سوره شعراء ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: عن البراء قال: لما نزلت {و انذر عشیرتک الاقربین} جمع رسول الله صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب... فقال: «یا بنی عبد المطلب... من یؤاخینی و یوازنی و یکون ولیی و وصیی بعدی و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی؟ فسکت القوم... و یقول علی: أنا. فقال: «أنت» فقام القوم و هم یقولون لأبی طالب: اطع ابنک فقد امر علیک.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۱، ح ۲۳۸، قوله علیه السلام لكل نبی وصی.

میر سید علی همدانی در مودت ششم از موده القربی (۱) از خلیفه دوم (عمر بن خطاب) نقل می نمایند که گفت:

«ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما عقد المؤاخاه بين اصحابه قال: هذا على اخي في الدنيا والآخرة و خليفتي في اهلي و وصيي في امتي و وارث علمي و قاضي ديني ماله مني و مالي منه نفعه نفعي و ضرره ضري من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد ابغضني.

(رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روزی که عقد اخوت و برادری بین اصحاب خود قرار داد فرمود: این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و ادا کننده دین من خلاصه بین من و علی جدائی نیست نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.)

۲- شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینایع الموده (۲) را اختصاص به این موضوع داده و ۲۰ خبر از امام ثعلبی و حموینی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغزلی و خواریزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی علیه السلام نقل می نماید که بعض از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض می کنم.

از مسند امام احمد حنبل نقل می نماید (۳) و سبط ابن جوزی هم در صفحه ۲۶

ص: ۶۰۳

۱- موده القربی، همدانی، موده ۶ (با استفاده از ینایع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۵، باب ۵۶،)

۲- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۳-۲۴۷، باب ۱۵.

۳- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۵، ح ۴، باب ۱۵، فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۱۵، ح ۱۰۵۲، و من فضائل علی رضی الله عنه، من حدیث ابی بکر بن مالک.

این خبر را آورده اند که انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم سؤال کن از پیغمبر که وصی او کیست؟

فقال سلمان: یا رسول الله من وصیک؟ فقال صلی الله علیه وآله: یا سلمان من کان وصی موسی؟ فقال: یوشع بن نون. قال علیهما السلام: ان وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابی طالب.

(سلمان عرض کرد: یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمود: ای سلمان وصی موسی که بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. فرمود: وصی من و وارث من و ادا کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی بن ابی طالب است.)

۳- و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی»

(از برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و به درستیکه علی وصی و وارث من است.)

ص: ۶۰۴

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۴۸، باب ۲، حدیث النجوی و الوصیه. سبط ابن الجوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن انس قال: قلنا لسلمان الفارسی سل رسول الله صلی الله علیه وآله من وصیه؟ فسأل سلمان رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: من کان وصی موسی بن عمران؟ فقال: یوشع بن نون. قال: ان وصیی و وارثی و منجز وعدی علی بن ابی طالب علیه السلام فان قيل: فقد ضعفوا حدیث الوصیه. فالجواب: ان الحدیث الذی ضعفوه فی اسناده اسماعیل بن زیادہ تکلم فیہ الدار قطنی و انما تکلم فیہ لانه روی فی الحدیث زیادہ بعد قوله منجز وعدی و هو خیر من اترك بعدی و الحدیث الذی ذکرناه رواه احمد فی الفضائل و لیس فی اسناده ابن زیاد و لا هذا الزیاده فذاک حدیث و هذا آخر.

و محمد بن يوسف گنجی شافعی در صفحه ۱۳۱ کفایه الطالب (۱) ضمن باب ۶۲ مسندا همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید: این حدیث نیکویی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده.

۴- و از شیخ الاسلام حموینی (۲) نقل می کند از ابی ذر غفاری که گفت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انا خاتم النبيين و انت يا علي خاتم الوصيين الى يوم الدين.

(پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من خاتم انبیاء هستم و تو یا علی خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت)

۵- و نیز از خطیب خوارزمی (۳) نقل می نماید از ام سلمه ام المؤمنین که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الله اختار من كل نبي وصيا و علي وصي في عترتي و اهل بيتي و امتي بعدى».

(خداوند اختیار نمود برای هر پیغمبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من.)

۶- و از ابن مغزلی فقیه شافعی نقل می کند از اصبع بن نباته (که از اصحاب

ص: ۶۰۵

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۰، باب ۶۲، گنجی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی بریده عن ابيه قال: قال النبي: لكل نبي و وصي و وارث و ان علياً وصي و وارثي، قلت: هذا حدیث حسن، اخرجه محدث الشام فی تاریخه كما اخرجه سوا.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۶، ح ۷، باب ۱۵، فرائد السمطين، حموینی، ۱/۱۴۷، ح ۱۱۰، باب ۲۸.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۵، ح ۶، باب ۱۵، مناقب خوارزمی، ص ۱۴۷، فصل ۱۴ و فرائد السمطين، حموینی، ۱/۲۷۰-۲۷۰، ح ۲۱۱، سمط ۱، باب ۵۲.

خاص امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت: مولانا امیر المؤمنین در بعضی از خطبه های خود فرمود:

«ایها الناس انا امام البریه و وصی خیر الخلیفه و ابو العتره الطاهره الهادیه انا اخو رسول الله و وصیّه و ولیّه و صفیّه و حبیبه انا امیر المؤمنین و قائد غر المحجلین و سید الوصیین حربی حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتی و طاعه الله و ولایتی و لایه الله و اتباعی اولیاء الله و انصارى انصار الله.»

«ای مردم منم امام خلاق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهره هادیه منم برادر رسول خدا و وصی او و ولی او و صفی او و حبیب او. منم امیر المؤمنین و پیشوای دست و پا و پیشانی سفیدان و آقا و سید اوصیاء. جنگ با من جنگ با خداست و صلح و سلم با من صلح و سلم با خداست. اطاعت من اطاعت خداست و دوستی من دوستی با خداست و پیروان من دوستان خدا هستند و یاران من یاران خدا هستند.»

۷- و نیز از ابن مغزلی شافعی در مناقب (۱) از عبد الله بن مسعود نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انتهت الدعوه الیّ و الی علیّ لم نسجد احد منا لصنم قط فاتخذنی الله نبیا و اتخذ علیا وصیّا»

(منتهی شد دعوت رسالت به من و علی که هیچ کدام از ما دو نفر سجده به بت نمودیم. من را پیغمبر و علی را وصی قرار داد.)

ص: ۶۰۶

۱- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۷، ح ۳۲۲، قوله تعالی: {انی جاعلک للناس اماما...}

۸- میر سید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از موده القربی (۱) از عتبه بن عامر الجهنی نقل می کند که گفت:

«بایعنا رسول الله صلی الله علیه وآله علی قول ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا نبیه و علیاً وصیه فأی من الثلاثه ترکناه کفرنا»

(بیعت نمودیم با رسول خدا بر این که بگوییم و شهادت به وحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست و این که محمد پیغمبر اوست و علی وصی او پس هر یک از این سه را ترک نماییم کافر شده ایم.)

۹- و نیز در همان کتاب موده القربی (۲) است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ان الله تعالی جعل لكل نبی وصیا جعل شیث وصی آدم و یوشع وصی موسی و شمعون وصی عیسی و علیا وصی و وصی خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضیء».

(ای فاطمه از کرامت های خدای تعالی به تو این است که همسر تو قرار داد کسی را که، اسلامش مقدم بر همه و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیادتربود. به درستی که خدای عزوجل آگاه است و اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود مرا پیغمبر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق و مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را، پس وحی نمود به سوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم.)

ص: ۶۰۷

۱- موده القربی، همدانی، موده ۴ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۰، ح ۸۰۴، باب ۵۶).

۲- همان مدرک ح ۸۰۵

۱۰- صاحب ینابیع (۱) از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل می کند از ابو ایوب انصاری که گفت: در موقع مرض رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام آمد و گریه کرد؛ پیغمبر فرمود:

«یا فاطمه ان لکرامه الله ایاک زوجک من هو اقدمهم سلما و اکثرهم علما واعظمهم حلما ان الله عزوجل اطع الی اهل الارض اطلاعه فاخترنی منهم فبعثنی نبیا مرسلًا ثم اطع اطلاعه فاختر منهم بعلک فأوحی الی ان ازوجه ایاک و اتخذہ وصیاً»

(ای فاطمه از کرامتهای خدای تعالی به تو این است که همسر تو قرار داده کسی را که اسلامش از همه اقدم و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیاد تر بود. به درستی که خدای عزوجل آگاه است و اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود مرا پیغمبر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را پس وحی نمود به سوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم)

ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب (۲) بعد از نقل این خبر این جملات را زیادتر

ص: ۶۰۸

-
- ۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۴۰، ح ۱۴، باب ۱۵، مناقب خوارزمی، ص ۱۱۲، ح ۱۲۲، فصل ۹.
 - ۲- مناقب ابن مغزلی، ص ۱۰۲، ح ۱۴۴، قوله علیه السلام: لن لک لاضراراً ثواقب... عن ابی ایوب الأنصاری، ان رسول الله صلی الله علیه وآله مرض مرضه فدخلت علیه فاطمه علیها السلام تعوده و هو ناقه من مرضه فلما رأته ما برسول الله من الجهد والضعف، خفتها العبره حتى خرجت دمعتها فقال لها: یا فاطمه ان الله عزوجل اطع الی الارض اطلاعه فاختر منها اباک فبعثه نبیا ثم اطع الیها ثانیة فاختر منها بعلک فأوحی الی فأنکحته و اتخذته وصیاً، اما علیمت یا فاطمه ان کرامه الله ایاک زوجک اعظمهم حلما واقدمهم مسلما و أعلمهم علما؟ فسرت بذلک فاطمه و استبشرت. ثم قال لها رسول الله صلی الله علیه وآله یا فاطمه لعلی ثمانیه اضراس ثواقب: ایمان بالله و برسوله و حکمته و تزویجه فاطمه و سبطاه الحسن و الحسین و امره بالمعروف و نهیه عن المنکر، و قضاء بکتاب الله عزوجل. یا فاطمه: انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الاولین و لا الآخیرین - قبلنا - او قال: و لا یدرکها احد من الآخیرین غیرنا - نبینا افضل الأنبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو عم ابیک، و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطا هذه الأمه و هما ابناک و منا - والذی نفسی بیده - مهدی هذه الأمه.

نقل نموده که فرمود:

«یا فاطمه انا اهل البيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الأولين و لا یدرکها احد من الآخین منا الافضل الانبياء و هو ابوک و وصینا خیر الأوصیاء هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزه عمک و منا من له جناحان يطير بهما فی الجنة حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطان و سیدا شباب اهل الجنة ابناک والذی نفسی بیده ان مهدی هذه الامه یصلی عیسی بن مریم خلفه فهو من ولدک.»

(ای فاطمه به ما اهل بیت هفت خصلت عطاء شده که به احدی از اولین عطا نشده و احدی از آخرین آنها را درک نمی کند. از ماست که افضل است از همه پیغمبران و آن پدر تو می باشد و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو می باشد و شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عموی تو می باشد و از ما است کسی که برای او دو بال است که پرواز می کند با آن دو بال در بهشت هر وقت بخواهد و او جعفر پسر عموی تو می باشد و از ما است دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان تو می باشند به آن خدائی که جان من در دست او است به

ص: ۶۰۹

درستی مهدی این امت است که عیسی بن مریم عقب او نماز می گذارد، از اولاد تومی باشد.)

ابراهیم بن محمد حموی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیادتیر آورده که فرمود بعد از نام مهدی علیه السلام:

«یملأ الارض عدلا و قسطا بعد ما ملئت جورا و ظلما. یا فاطمه لاتحزنی و لا تبکی فان الله عزوجل ارجم بک و ارنف علیک منی و ذلک لمکانک و موقعک من قلبی قد زوجک الله زوجا و هو اعظمهم حسبا و اکرمهم نسبا و ارحمهم بالرعیه و اعدلهم بالسویه و ابصرهم بالقضیه.»

(پر می کند زمین را از عدل و داد بعد از این که پر شده باشد از ظلم و جور. ای فاطمه محزون مباش گریه مکن؛ زیرا که خداوند رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من و این از برای موقعیت و مکان تو است از قلب من، به تحقیق تزویج نموده تو را همسری که او بزرگتر از همه می باشد از حیث حسب و گرامی تر از همه است از حیث نسب و مهربان تر از همه به رعیت و عادل تر از همه به مساوات و بیناتر از همه به قضاوت بین دو نفر می باشد).

گمان می کنم به همین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد و الا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها به مناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده بسیار و

ص: ۶۱۰

۱- مسئله وصایت و وراثت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل تسنن و با عبارات و موضوعات مختلف از جمله جریان یوم الدار و جریان اخوه و حدیث منزلت و موضوعات مستقل مربوط به این مسئله بیان شده است که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم: المعجم الکبیر، طبرانی، ۳/۵۷/۲۶۷۵، (بقیه اخبار الحسن بن علی رضی الله عنهما)؛ و ۵/۲۲۰، (زید بن ابی اوفی الاسلمی)؛ و ۶/۲۲۱، (ابو سعید عن سلمان رضی الله عنه)؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ۶/۳۲۷ تا ۳۲۸؛ تاریخ طبری، ۲/۶۲ تا ۶۴، (ذکر الخبر عما کان من امر النبی صلی الله علیه وآله عند ابتداء الله تعالی ذکره ایاه...)؛ خطائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۸۶ تا ۸۷ (الاختلاف فی حدیث المنزله)؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۲۵ تا ۱۲۶، (ذکر الاخوه)؛ الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، ۲/۶۱ تا ۶۲، (ذکر امر الله تعالی نبیه^۲، باظهاره دعوته)؛ الکامل، ابن علی، ۳/۲۰۶ تا ۲۰۸ (۱۸/۷۰۳ زید بن ابی اوفی)؛ و ۴/۱۴ (۸/۸۸۸ شریک بن عبد الله)؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ۴/۳۴۴ / ۲۴۵۹؛ المناقب، خوارزمی؛ ص ۸۴/۷۴. (الفصل السابع، فی بیان غزاه علمه...) ص ۱۵۰/۱۷۸، (الفصل الرابع عشر، فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله^۲) فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عقده، ص ۱۳۲ (الفصل الثامن عشر فی شهادته علیه السلام) و ص ۱۵۸ تا ۱۵۹ (الفصل العشرون فی الامامه، النص علی الأئمة الاثنی عشر)؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲۱/۴۱۴ تا ۴۱۶، (۲۵۹۹، سلمان بن اسلام)؛ و ۴۲/۴۷ تا ۵۰، و ۵۲ و ۵۳ و ۱۳۰، ۳۹۱ و ۳۹۳؛ مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام ابن مردویه، ص ۵۱/ح ۹، (الفصل الاول فی انه علیه السلام اول من اسلم) ص ۵۷/۱۹ (الفصل الثالث فی القابه)، ص ۱۰۱ تا ۱۰۷ / ح ۱۰۴ و ۱۰۷ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۷، (الفصل الثامن، فی انه علیه السلام اقرب الناس من رسول الله). و ص ۱۶۰/۳۹۵ (سوره هود ۳۶، ذیل آیه) و ص ۲۸۹ / ح ۴۵۷ (۶۵- قوله تعالی: «وانذر عشیرتک الاقربین»؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۹۸ تا ۹۹ / ح ۱۱۵، (۷- انی جاعل فی الارض خلیفه)، و ص ۴۱۱/ح ۴۳۵، (۷۳ «... اجنبی و بنی ان نعبد الاصنام»)، و ص ۵۴۲ تا ۵۴۷ / ح ۵۸۰، (۱۱۶- «انذر عشیرتک الاقربین»)، و ص ۴۵۸ تا ۴۸۷، (۹۳- فی سوره طه «واجعل لی وزیرا من اهلی») کثر العمال، متقی هندی، ۹/۱۶۷ و ۲۵۵۵۴ و ۲۵۵۵۵، (کتاب الصحبه من قسم الافعال باب فی فضلها)؛ و ۱۱/۶۱۰/۳۲۹۵۲ (الاکمال: فضائل علی رضی الله عنه)؛ الآحاد و المثانی، الضحاک، ۵/۱۶۹/۲۷۰۷، (۹۲۳- زید بن ابی اوفی)؛ فتح الملک العلی، احمد بن الصدیق المغربي، ص ۴۸؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ۱۴/۴۸۱، تا ۴۸۳؛ الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۷۰ تا ۳۷۱، سوره الحج؛ تفسیر بغوی، بغوی، ۳/۴۰۰ (ذیل آیه انذار)؛ با تفسیر الثعلبی، ثعلبی، ۷/۱۸۲، (ذیل آیه انذار)؛ مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۵۱۸ و ۵۱۹، (ذیل کلمه ورت)؛ نظم درر المسطین، زرنندی حنفی ۹۴ تا ۹۶، (مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ذر اخاه النبی صلی الله علیه وآله علیا)؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۷ (۳۷- و من کلام له علیه السلام یجری معجری الخطبه)؛ و ۱۳/۲۱۰ و ۲۱۲، (۲۳۸، ذکر حال رسول الله فی نشوئه)؛ ۱۳/۲۴۴، (القول فی اسلام ابی بکر...) و همچنین این مسئله در بابهای مختلف کتاب ینابیع الموده ذکر شده است. «محقق»

سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات

و اما این که جناب شیخ فرمودند: در وقت وفات، سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله به سینه ام المؤمنین عایشه بود به کلی مردود است، برای آن که معارض است با اخبار بسیاری، علاوه بر آن که در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه به نحو تواتر آن را نقل نموده اند. در کتب معتبره اکابر علماء خودتن هم آمده که سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات

و اما این که جناب شیخ فرمودند: در وقت وفات، سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله به سینه ام المؤمنین عایشه بود به کلی مردود است، برای آن که معارض است با اخبار بسیاری، علاوه بر آن که در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه به نحو تواتر آن را نقل نموده اند. در کتب معتبره اکابر علماء خودتن هم آمده که در وقت وفات سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله در سینه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را به سینه علی علیه السلام باز نموده.

شیخ: در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند؟

داعی: خوب است مراجعه نمایید به صفحه ۵۵ جلد چهارم و صفحه ۳۹۲ و ۴۰۰ جلد ششم کنز العمال (۱) در صفحه ۵۱ جزء دوم طبقات (۲) محمد بن سعد

ص: ۶۱۲

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۷/۲۵۵، ح ۱۸۷۹۶، کتاب الشمائل من قسم الأفعال، متفرقات الاحادیث التي تتعلق بوفاته صلى الله عليه وآله: متقی هندی این حدیث را نقل کرده است: ... عن علی ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما ثقل قال: يا علی ائنتی بطبق اکتب فيه ما لا- تضل امتی بعدی فخشیت ان تسبقنی نفسه قلت انی احفظ ذراعاً من الصحیفه فکان رأسه بین ذراعی و عضدی فجعل یوصی بالصلاه و الزکاه و ما ملکت ایمانکم. قال: کذالک حتی فاضت نفسه...

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۲/۱۸۷، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله صلى الله عليه وآله ان یکتبه لأمتی.... ابن سعد حدیث را همانند کنز العمال نقل کرده است. و نیز محمد بن اسماعیل بخاری در ادب المفرد، ص ۴۴، ح ۱۵۶، باب حسن الملكة، چنین نقل کرده است: حدثنا نعیم بن یزید قال حدثنا علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ان النبی صلى الله عليه وآله لما ثقل قال: يا علی ائنتی بطبق اکتب فيه ما لا تضل امتی فخشیتان یسبقنی فقلت: انی لأحفظ من ذراعی الصحیفه و کان رأسه بین ذراعیه و عضدی یوصی بالصلاه و الزکاه و ما ملکت ایمانکم و قال: کذالک حتی فاضت نفسه...

کتاب و صفحه ۱۳۹ جلد سیم مستدرک حاکم نیشابوری و تلخیص ذهبی و سنن ابن ابی شیبه و کبیر طبرانی و جلد سیم مسند امام احمد حنبل و حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم و کتب معتبره دیگر که همگی به اختلاف الفاظ و مطالب نقل می نمایند از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبد الله انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را طلبید و سر مبارکش در سینه او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود.

و از همه این اخبار مهم تر بیان خود امیر المؤمنین علیه السّلام است که در نهج البلاغه و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده:

«ولقد قبض رسول الله صلی الله علیه وآله و ان رأسه لعلی صدری و لقد سالت نفسه فی کفّی فأمرتها علی وجهی.»

ص: ۶۱۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۷۹، خطبه ۱۹۰. ابن ابی الحدید می نویسد: ثم ذکر وفاه رسول الله فقال: لقد قبض و ان رأسه لعلی صدری، و لقد سالت نفسه فی کفّی، فأمرتها علی وجهی» يقال: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قاء دما یسیرا وقت موته و ان علیا علیه السّلام مسح بذلك الدم وجهه.

(هر آینه به تحقیق رسول خدا قبض روح شد در حالتی که سر مبارکش روی سینه من قرار داشت و روح آن حضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتم کشیدم)

ولی ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۲ جلد دوم ذیل بیان آن حضرت گوید: در حالتی که سر آن حضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آن حضرت جاری شد و علی علیه السلام به صورت خود مالید.

و نیز در صفحه ۵۹۰ همان جلد (۱) ضمن دفن صدیقه کبری علیها السلام است که فرمود خطاب به رسول الله «فلقد سودتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک».

(هر آینه به تحقیق تو را در خوابگاه قبر تکیه دادم و روح تو مابین گلو و سینه من خارج شد)

و ابن ابی الحدید همین معنی را تصدیق دارد که روح آن حضرت در سینه علی خارج شد.

اینها تمام دلایل متقنه است که خیر عایشه مردود و غیر قابل قبول است؛ چه

ص: ۶۱۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۲۶۶، خطله ۱۹۵، (روی عنه انه قاله عند دفن سیده النساء فاطمه علیها السلام). ابن ابی الحدید مطلب را اینگونه نقل می کند: فقال لقد وسدتک فی ملحوده قبرک، ای فی الجبهه المشقوقه من قبرک... و فاضت بین نحری و صدری نفسک. شیخ سلیمان حنفی قندوزی نیز در کتاب ینابیع الموده ج ۱/۲۶۵، در باب ۱۹ (فی اختصاصه النبی صلی الله علیه وآله) و ج ۳/۴۳۶/۸ باب ۹۹ نیز روایت را مانند ابن ابی الحدید نقل کرده است. «محقق».

آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بسیار قوی است که شاید ان شاء الله در لیالی آتیه وقت مناسبی به دستم بیاید به عرضتان برسانم.

تحقیق در امر وصایت

و از همین احادیث هم کاملاً- جواب دوم آقای نواب مفهوم می شود که فرمودند: با بودن خلیفه چه احتیاجی به وجود وصی می باشد؛ زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند، مخصوصاً آن احادیثی را که می فرماید: همان خدایی که اوصیاء انبیاء عظام را معین نموده، علی را به وصایت من مقرر داشته. می فهمد مراد، وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی، بشر برای بعد از خود معین می نماید. بلکه مراد همان وصایت به معنای خلافت است که متصرف در جمیع شئون اجتماعی و انفرادی امت باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است (۱).

ص: ۶۱۵

۱- در کتب اهل تسنن در ادامه حدیث مؤاخاه پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه امام علی را به عنوان برادر خود معرفی فرمودند و مقام منزلت آن حضرت را نسبت به خود ذکر کردند چنین فرمودند: «فقال علی یا رسول الله ذهب روحی وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت ما فعلت بأصحابك غيري فان كان من سفطه علی فلک العتبی و الکرامه، فقال: و الذی بعثنی بالحق ما اخترتک الا لنفسی فانت عندی بمنزله هارون من موسی و وارثی. فقال یا رسول الله ما ارث منک؟ قال: ما اورثت الانبیاء. قال: و ما اورثت الانبیاء قبلک، قال: کتاب الله و سنه نبیهم و انت معی فی قصری فی الجنه مع فاطمه بنتی و رفیقی، ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله الآیه «اخوانا علی سرر متقابلین» الاخلاء فی الله ینظرهم بعضهم الی بعض». (المعجم الکبیر، طبرانی، ۵/۲۲۱، زید بن ابی الاوفی؛ الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۷۱، موده الحج، الثقات، ابن حبان، ۱/۱۴۲) همانطور که خدای تعالی به این حقانیت در قرآن اشاره کرده و می فرماید: ثم اروثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (فاطر/۳۲) البته همانطور که از سیاق روایت به دست می آید منظور وراثت در مسائل معنوی و کتاب و حقایق و این است و الا قانون ارث در نزد خدا عمومی بود. و شامل انبیاء نیز می شود همانطور که خدای متعال در قرآن می فرماید: «و ورث سلیمان داوود» (نمل ۱۶) و همچنین «... فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب...» (مریم/ ۵۵ و ۶) «محقق»

مقام وصایت آن حضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان می باشد و انکار این معنی را ننموده اند مگر قلیلی از متعصبین معاندین که انکار همه فضایل آن حضرت را نموده اند.

چنان چه ابن ابی الحدید در صفحه ۲۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) گوید:

«فلا ریب عندنا ان علیا علیه السّلام وصی رسول الله صلی الله علیه وآله و ان خالف فی ذلك من هو منسوب عندنا العناد.»

(شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی علیه السّلام وصی رسول خدا بوده و اگر چه مخالف این معنی، در نزد ما از اهل عناد می باشد)

اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت می باشد، از جمله دو شعر از عبد الله بن عباس (۲) (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:

ص: ۶۱۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۳۹، خطبه ۲، و من خطبه... بعد انصرافه من صفین، شرح عبارت «و فیهم الوصیه و الوراثة».

۲- شرح نهج البلاغه، بن ابی الحدید، ۱/۱۵۰، خطبه ۲، (بعد انصرافه من صفین)، ما ورد فی الوصایه من الشعر.

وصی رسول الله من دون اهله

و فارسه ان قیل هل من منازلہ

و نیز خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید(۱):

وصی رسول الله من دون اهله

و انت علی ما کان من ذاک شاهدہ

و نیز از جمله اشعار ابو الهیثم بن تیهان صحابی است گوید(۲):

ان الوصی امامنا ولینا

برح الخفاء و باحت الاسرار

برای اثبات مرام به همین مقدار اکتفاء می نمایم؛ چنان چه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب، مراجعه کنید به آن کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید: اگر ملامت نمی آورد اوراق بسیاری پر می کردم از اشعاری که ذکر وصیت در او می باشد.

پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است، همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ: چنانچه این اخبار صحیح است چرا در کتب آثار به وصیت نامه از رسول خداصلی الله علیه وآله بنام علی کرم الله وجهه بر نمی خوریم مانند وصیت نامه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مردن.

داعی: موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت به مقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت به طریق تواتر ثبت و ضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد به اخبار یک طرفه استدلال ننمائیم ناچار به بعض از آن

ص: ۶۱۷

۱- همان. ۱/۱۴۶.

۲- . همان، ۱/۱۴۴.

اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم اشاره می‌نمایم.

اشاره به دستور وصیت

و اگر بخواهید به تمامی اخبار راجع به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دستوراتی که به مولانا امیر المؤمنین داده شده پی ببرید مراجعه نمائید به صفحه ۶۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و صفحه ۵۴ جلد چهارم کنز العمال (۱) متقی و نیز در صفحه ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کنز العمال و در صفحه ۱۶۴ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل (۲) و در صفحه ۵۹ و ۱۱۱ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره در سنن و دلائل بیهقی و استیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی (۳) و تاریخ ابن مردویه (۴) و دیگران از اکابر علماء خودتان که به عبارات مختلفه در ازمئه

ص: ۶۱۸

- ۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۰ و ۶۱۱، ح ۳۲۹۵۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فضائل علی. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می‌کند: ألا ارضیک یا علی؟ انت أخی و وزیر ی تقضی دینی و تنجز موعدی و تبرئ ذمتی.
- ۲- مسند احمد بن حنبل، ۴/۱۶۴ و ۱۶۵، حدیث حبشی بن جناد. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می‌کند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی منی و انا منه لا یؤدی عنی الا انا او علی.
- ۳- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۳۲۱، احادیث مجاهد عن ابن عمر. طبرانی حدیث را این گونه نقل کرده است: ... قال صلی الله علیه و آله انت اخی و وزیر ی تقضی دینی و تنجز موعدی و تبرئ ذمتی. و نیز اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۲۰۹، بیان اجمالی فی مؤاخات رسول الله صلی الله علیه و آله بین المهاجرین و الانصار، ثم بینه و بین علی صلوات الله علیهما حدیث فوق را نقل کرده است.
- ۴- مناقب ابن مردویه، ص ۱۰۲-۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸. و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۲۲۸، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی، مناقب ابن مغزلی، ص ۲۶۱، ح ۳۰۹، باب حدیث سد الابواب حدیث را این گونه نقل کرده اند: حدثنا جعفر بن محمد عن ابیه عن نافع مولى ابن عمر قال: قلت لابن عمر: من خیر الناس بعد رسول الله؟ قال: ما انت و ذلک لا ام لک؟ ثم قال: استغفر الله، خیرهم بعده من کان یحل له ما کان یحل له و یحرم علیه ما کان یحرم علیه، قلت: من هو؟ قال: علی، سد ابواب المسجد و ترک باب علی و قال له: لک فی هذا المسجد مالی و علیک فی ما علی و انت و ارثی و وصیی، تقضی دینی و تنجز عداتی و تقتل علی سستی، کذب من زعم انه یبغضک و یحبنی. قاضی ایجی در مواقف ص ۲۶۸، مرصد ۴، فی الامامه، مقصد ۵، وجه ۴. با استفاده از شرح مواقف، جرجانی، ۸/۳۶۸، می نویسد: الرابع قوله علیه السلام اخی و وزیر ی و خیر من اترکه بعدی یقضی دینی و ینجز وعدی علی بن ابی طالب.

متفاوته دستورات آن حضرت را نقل نموده اند.

که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود:

یا علیّ انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمّتی و انت تغسلنی و تؤدّی دینی و توارینی فی حفرتی.

(یا علی تو برادر و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی، تو مرا غسل می دهی و دین مرا اداء می کنی و مرا در قبر پنهان می نمایی.)

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات به آن حضرت بسیار داده شده - آثار علائم عمل به وصیت است که بنا به امر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را اداء نموده چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده.

ص: ۶۱۹

شیخ: روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین.

(دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیوی است وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است (آیه ۱۷۶ سوره بقره))

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خداصلی الله علیه و آله وصیت نمود هم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند.

داعی: اولاً- مراد از اذا حضر احدکم الموت معاینه موت و مرگ نیست، یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد؛ زیرا در آن حالت کمتر کسی است که به هوش باشد و بتواند به وظایف خود با شعور کامل عمل نماید. پس مراد اسباب و آثار و علامات مرگ است از پیری و ضعف بدن و مرض و غیره.

ثانیاً این بیان شما تأثیر درونیم را تازه نموده و مصیبت بزرگی را به یادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست و آن مصیبت بزرگ این است که جدّ امجد بزرگوارم رسول الله صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغه که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود، تا آنجا که فرمود:

من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة(۱).

ص: ۶۲۰

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۰، ح ۴، کتاب الوصیة، مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن سالم عن ابیه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ما حق امرئ مسلم له شیء یوصی فیه بیئت ثلاث لیلا الا و وصیته عنده مکتوبه» قال عبد اللن بن عمر: ما مرت علی لیلہ منذ سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله قال ذلك الا و عندی وصیتی... احمد در کتاب مسند خود روایت دیگری در اهمیت این مسئله از ابن عمر چنین بیان کرده است: «حق علی کل مسلم ان یبیت لیلتین و له ما یوصی به الا- و وصیته مکتوبه عنده» مسند احمد، ۲/۱۰، مسند عبد الله بن عمر. «محقق»

(کسی که بدون وصیت بمیرد مرده است به مردن اهل جاهلیت.)

تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد.

نوبت که به خود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود.

در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دودستگی امت را بگیرد. متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذارند وظیفه شرعی الهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد. امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت نمود؟!

اطاعت امر پیغمبر واجب است

شیخ: گمان می کنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمی کند که کسی قدرت ممانعت از رسول خداصلی الله علیه و آله داشته، چه آنکه صریح قرآن کریم است:

ص: ۶۲۱

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (حشر/۷)

(آنچه رسول حق دستور دهد شما را بگیرید و هر چه نهی کند شما را از آن پس واگذارید)

و در آیات متعدده امر به اطاعت اوامر آن حضرت نموده که: {أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ} (۱) بدیهی است سربیزی از اطاعت امر رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر است هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند. ممکن است از اخبار مجعوله باشد که به دست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت به امر آن حضرت انتشار یافته است.

منع شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله از وصیت

داعی: تمنا می کنم عمدا سهو نفرمائید، از اخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتی شیخین بخاری و مسلم هم با همه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبادا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاد مخالفین شان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عند الموت فرمود دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عده ای از حضار مجلس به اغوای یک نفر (مرد سیاسی) مانع شدند، به قسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغیر آنها را از اطراف بستر

ص: ۶۲۲

۱- در آیات زیادی به اطاعت خدای تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: آل عمران/۳۲؛ نساء/۵۹؛ انفال/۲۰؛ نور/۵۴؛ محمد/۳۳. «محقق»

خود خارج ساخت.

شیخ: من که نمی توانم باور کنم این مطلب را کدام کس می توانسته چنین جرأتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادگی نماید و حال آنکه اگر یک فرد مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمی گردند تا چه رسد به رسول خدا که اطاعتش واجب و تمرد و مخالفتش کفر آور است! چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است، احدی ممانعت نمی نماید- چنانچه خلیفه ابو بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود. باز عرض می کنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم.

داعی: حق دارید باور نکنید. نه، شما تعجب می نمائید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت به آنها باشد، او را مانع شوند - ولی چه می توان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آن حضرت در این مصیبت مولمه گریه ها نمودند. چنانچه بخاری (۱) و مسلم (۲) و دیگران از اکابر علماء

ص: ۶۲۳

۱- صحیح بخاری، ۴/۵۳۱، ح ۱۳۳۵، کتاب الجزیه، باب اخراج الیهود من جزیره العرب. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: «سعید بن جبیر قال: سمع ابن عباس رضی الله عنه یقول: یوم الخمیس و ما الخمیس؟ ثم بکی حتی بل دمه الحصى. قلت: یا ابن عباس ما یوم الخمیس؟ قال: اشد برسول الله صلی الله علیه و آله وجعه فقال: ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع. فقالوا: ما له اهجرتهموه. فقال: ذرونی فالذی انا فیه خیر مما تدعوننی الیه فاجرهم بثالث قال: اخرجوا المشرکین من جزیره العرب واجیزو الوفد بنحو ما کنت اجیزهم و الثالثه خیر اما ان سکت عنها و اما ان قالهما فنسيتها.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، ح ۲۱، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس! ثم جعل تسیل دموعه حتی رأیت علی خدیها کانهما نظام اللؤلؤ قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ائتونی بالکتف و الدواه اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابداً، فقالوا ان رسول الله یهجر.

خودتان روایت نموده اند که عبد الله بن عباس (حبر امت) پیوسته اشک می ریخت و می گفت: «یوم الخمیس ما یوم الخمیس» و آن قدر گریه می کرد که زمین از اشک چشم او تر می شد.

سؤال نمودند چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آن روز تو را به گریه می آورد؟ می فرمود چون مرض بر رسول خدا مستولی شد امر فرمود دوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید. بعض از حضار مجلس مانع شدند به علاوه گفتند محمد صلی الله علیه و آله هذیان می گوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاردند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند!

شیخ: چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود؟

داعی: خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آن حضرت گردید.

ص: ۶۲۴

شیخ: خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید، چون که از این بیانات خیلی ناراحت بودم و بر دلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجعولات عوام شیعه است ولی به ملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری می نمودم اینک آنچه در دل دارم ظاهر می نمایم و به جناب عالی توصیه می کنم که به این نوع مجعولات ترتیب اثر ندهید.

داعی: داعی هم به شما توصیه می کنم فکر نکرده نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید، از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بدبینی بما نسبت جعل به شیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی به جعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آن قدر دلایل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد.

در منابع حدیث منع وصیت

و در همین موضوع مورد بحث هم اگر به کتب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری(۱)

ص: ۶۲۵

۱- بخاری این جریان را در شش قسمت از کتاب صحیح خود مجموعاً در هفت روایت بیان کرده: ۱- کتاب العلم- باب کتابه العلم (ج ۱ ص ۳۶-۳۷). حدثنا یحیی بن سلیمان قال: حدثنی ابن وهب قال: اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عیید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال لما اشدت بالنبی صلی الله علیه وآله وجعه قال: ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده قال عمر: ان النبی صلی الله علیه وآله غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللط قال: قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع فخرج ابن عباس قول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وآله و بین کتابه. ۲- باب جوائز الوفاء باب هل یتشفع الی اهل الذمه و معاملتهم (ج ۴- ص ۳۱) حدثنا قیصه حدثنا ابن عیینه عن سلیمان الأحول عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس، ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء فقال: اشدت برسول الله صلی الله علیه وآله و جعه یوم الخمیس فقال: ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدأ فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه وآله و قال دعونی فالذی انا فیہ خیر مما تدعوننی الیه و اوصی عند موته بثلاث اخرجوا المشرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفاء بنحو ما کنت اجیزهم و نسیت الثالثه و قال یعقوب بن محمد سالت المغیره بن عبد الرحمن عن جزیره العرب فقال: مکة و المدنه و الیمامه و الیمن و قال یعقوب و العرج اول تهامه. ۳- باب الجزیه و الموادعه مع اهل اذمه و الحرب و قول الله تعالی: قاتلوا الذین...- باب اخراج الیهود من جزیره العرب (ج ۴ ص ۶۵-۶۶) حدثنا محمد حدثنا ابن عیینه عن سلیمان بن ابی مسلم الأحول سمع سعید بن جبیر سمع ابن عباس رضی الله عنهما یقول یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمه الحصباء قلت: یا ابن عباس ما یوم الخمیس؟ قال اشدت برسول الله صلی الله علیه وآله و سلم وجعه فقال: ائتونی بکتاب لکم کتابا لا تضلوا بعدها ابدأ فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما له أھجر استفهموه. فقال: ذرونی فالذی انا فیہ خیر ممکما تدعوننی الیه فأمرهم بثلاث. قال: اخرجوا المشرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفاء بنحو ما کنت اجیزهم و الثالثه اما ان سکت عنها و اما ان قالها فنسيتها. قال سفیان: هذا قول سلیمان هذا من قول سلیمان. ۴- باب مرض النبی صلی الله علیه وآله و

وفاته و قول الله تعالى انك ميت و انهم ميتون ثم انكم يول القيامة عند ربكم تختصمون. (ج ٥- ص ١٣٧-١٣٨) حدثنا قتيبه حدثنا سفيان عن سليمان الأحول عن سعيد بن جبير قال: قال ابن عباس: يوم الخميس و ما يوم الخميس؟ اشد برسول الله صلى الله عليه وآله و جعه فقال: ائتوني اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده ابدا فتنازعوا و لا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا ما شأنه؟ أهدج استفهموه. فذهبوا يردون عليه. فقال: دعوني فالذي انا فيه خير مما تدعوني اليه و اوصاهم بثلاث قال: اخرجوا المشركين من جزيرة العرب و اجيزوا الوفد بنحو ما كنت اجيزهم و سكت عن الثالثة او قال او قال ففسيتها. و در ادامه آن: حدثنا علي بن عبد الله حدثنا عبد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عند عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله فى البيت رجال فقال النبي صلى الله عليه وآله هلموا اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلبه الوجد و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده و منهم من يول غير ذلك فلما اكثروا اللغو و الاختلاف قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا* قال عبيد الله فكان يقول ابن عباس ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب لاختلافهم و لغظهم. ٦- كتاب المرضى و الطب- باب قول المريض قوموا عنى (ج ٧-ص ٩) حدثنا ابراهيم بن موسى حدثنا هشام عن معمر و حدثني عبد الله بن محمد حدثنا عبد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله و فى البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وآله هلم اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال عمر: ان النبي صلى الله عليه وآله قد غلب عليه الوجد و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت فاخصموا منهم من يقول قربوا يكتب لكم كالنبي صلى الله عليه وآله كتابا لن تضلوا بعده و منهم من يقول ما قال عمر فلما اكثروا اللغو و الاختلاف عند النبي صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا! قال عبيد الله و كان ابن عباس يقول ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغظهم. ٧- كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب كراهية الخلاف (ج ٨-ص ١٦١) حدثنا ابراهيم بن موسى اخبرنا هشام عن معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال: لما حضر النبي صلى الله عليه وآله قال: و فى البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال: هلم اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده. قال عمر: ان النبي صلى الله عليه وآله و آله غلبه الوجد و عندكم القرآن فحسبنا كتاب الله و اختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وآله كتابا لن تضلوا بعده و منهم من يقول ما قال عمر فلما اكثروا اللغو و الاختلاف عند النبي صلى الله عليه وآله قال قوموا عنى عليه السلام قال عبيد الله فكان ابن عباس يقول ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغظهم. «محقق»

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، ح ۲۱-۲۲، کتاب الوصیه، باب ترك الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیہ. مسلم این روایات را به این صورت نقل کرده است: حدثنا سعید بن منصور و قتیبه بن سعید و ابوبکر بن ابی شیبہ و عمرو الناقد (و اللفظ لسعید) قالوا: حدثنا سفیان عن سلیمان الأحول عن سعید بن جبیر قال: قال ابن عباس: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؟ ثم بکی حتی بل دمعہ الحصى. فقلت: یا ابن عباس و ما یوم الخمیس؟ قال: اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله وجعه فقال: ائتونی اکتب لکم کتاب لا تضلوا بعدی فتنازعوا و ما ینبغی عند نبی تنازع و قالوا ما شأنه أهجر استفهموه. قال: دعونی فالذی انا فیہ خیر اوصیکم بثلاث اخرجوا المشکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم. قال: و سکت عن الثالثه او قالها فانسیتها. قال ابو اسحاق حدثنا الحسن بن بشر قال: حدثنا سفیان بهذا الحدیث حدثنا اسحاق بن ابراهیم اخبرنا و کعب عن مالک بن مغول عن طلحه بن مصرف عن سعید بن جبیر عن ابن عباس انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم جعل تسیل دموعه حتی رأیت علی خدیہ کانهما نظام اللؤلؤ قال: قال رسول لاله صلی الله علیه وآله ائتونی بالکتف و الدواء (او اللوح و الدواء) اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدًا فقالوا: ان رسول الله صلی الله علیه وآله یهجرج. و حدثنی محمد بن رافع و عبد بن حمید قال: عبد اخبرنا و قال ابن رافع حدثنا عبد الرازق اخبرن معتمر عن الزهری عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلی الله علیه وآله و فی البيت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی صلی الله علیه وآله هلم اکتب لکم کتابا لا تضلون بعده. فقال عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البيت فاختلفوا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله کتابا لن تضلوا بعده. و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله صلی الله علیه وآله قال رسول الله: «قوموا» قال عبيد الله فكان ابن عباس یقول: ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وآله و بین ان یکتب لهم ذلك الكتاب من اخلافهم و لغطهم. «محقق»

جمع بین الصحیحین (۱) و امام احمد حنبل در صفحه ۲۲۲ جلد اول مسند (۲) و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) و کرمانی در شرح

ص: ۶۲۸

۱- جمع بین الصحیحین، حمیدی ۲/۹، ح ۹۸۰، سم ۳، شماره ۷۵ مسند عبد الله بن عباس. حمیدی این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وآله هلموا اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده. فقال عمر و في روايه فقال بعضهم رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلب عليها الوجع و عندكم القرآن حسبكم كتاب الله فاختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وآله و منهم من يقول ما قال عمر...

۲- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۲۵، مسند عبد الله بن عباس. احمد حنبل حديث را همانند حمیدی نقل می کند.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۵، خطبه ۲۶، (و من خطبه له عليه السّلام ان الله تعالى بعث محمدا نذيرا للعالمين)، حديث السقيفه و نیز در جلد ۶/۵۱، کلمه ۶۶، (و من كلام له عليه السّلام في معنى الأنصار) ذکر امر فاطمه مع ابی بکر و در جلد ۱۱/۴۹، کلمه ۲۰۳، (و من كلام له عليه السّلام و قد سأله سائل عن أحاديث البدع... (فصل فيما وضع الشيعة و البكرية من الأحاديث).

وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین (۲) و امام احمد حنبل در صفحه ۲۲۲ جلد اول مسند (۳) و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۴) و کرمانی در شرح صحیح (۵)

بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم (۶) و ابن حجر در صواعق و قاضی أبو علی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض (۷) و امام غزالی (۸) و قطب الدین شافعی و محمد بن عبد الکریم شهرستانی (۹) و ابن اثیر (۱۰) و حافظ ابو نعیم اصفهانی (۱۱) و سبط ابن جوزی (۱۲) بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند که بعد از مراجعت از حجه الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله مریض شده جمعی از اصحاب به عیادت آن حضرت رفتند. فرمود:

«ایتونی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی.»

(دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برا شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید.)

امام غزالی در مقاله چهارم سرّ العالمین (۱۳) که سبط ابن جوزی هم در صفحه

ص: ۶۲۹

۱- شرح صحیح بخاری، کرمانی، ۱۲۶/۲-۱۲۷، کتاب العلم، باب کتابه العلم. و در جلد ۲۰/۱۹۶-۱۹۷، ح ۵۲۱۸، کتاب المرضی، باب قول المریض قوموا عنی، در جلد ۸۷/۲۵-۸۸، ح ۶۹۱۸، کتاب الاعتصام، باب کراهیه الخلاف.

۲- جمع بین الصحیحین، حمیدی ۲/۹، ح ۹۸۰، سم ۳، شماره ۷۵ مسند عبد الله بن عباس. حمیدی این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وآله هلموا اكتب لکم کتابا لن تضلوا بعده. فقال عمر و في رواية فقال بعضهم رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلب عليها الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب الله فاختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول قربوا يکتب لکم رسول الله صلى الله عليه وآله و منهم من يقول ما قال عمر...»

۳- . مسند احمد بن حنبل، ۳۲۵/۱، مسند عبد الله بن عباس. احمد حنبل حدیث را همانند حمیدی نقل می کند.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۵، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السّلام ان الله تعالى بعث محمدا نذیرا للعالمین)، حدیث السقیفه و نیز در جلد ۵۱/۶، کلمه ۶۶، (و من کلام له علیه السّلام فی معنی الأنصار) ذکر امر فاطمه مع ابی بکر و در جلد ۴۹/۱۱، کلمه ۲۰۳، (و من کلام له علیه السّلام و قد سأله سائل عن أحادیث البدع... (فصل فیما وضع الشیعه و البکریه من الأحادیث).

۵- شرح صحیح بخاری، کرمانی، ۱۲۶/۲-۱۲۷، کتاب العلم، باب کتابه العلم. و در جلد ۲۰/۱۹۶-۱۹۷، ح ۵۲۱۸، کتاب المرضی، باب قول المریض قوموا عنی، در جلد ۸۷/۲۵-۸۸، ح ۶۹۱۸، کتاب الاعتصام، باب کراهیه الخلاف.

۶- شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۸۹، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، لمن لیس له شیء یوصی فیہ.

۷- الشفاء، قاضی عیاضی، ۲/۱۹۲، قسم ۳، باب ۲.

۸- سر العالمين، ابو حامد غزالي، ص ۲۱، باب في مقاله الرابعه.

۹- ملل والنحل، شهرستاني، ۱/۲۹، مقدمه ۴.

۱۰- الكامل، ابن اثير، ۲/۳۲۰، حوادث سال ۱۱، ذكر مرض رسول الله صلى الله عليه وآله ووفاته.

۱۱- حليه الاولياء، ابو نعيم اصفهاني، ۵/۲۵، رقم ۲۸۵، شرح حال طلحه بن مصرف.

۱۲- تذكره الخواص، سبط ابن الجوزي، ص ۶۵، باب ۴ في ذكر خلافته عليه السلام.

۱۳- سر العالمين، امام غزالي، ص ۲۱، مقاله ۴. و نیز ابن حجر عسقلاني، در فتح الباري، ۱/۲۰۸، ح ۱۱۴، كتاب العلم باب كتابه

العلم. عبد الرزاق صنعاني در المصنف، ۵/۴۳۸، ح ۹۷۵۷، كتاب المغازي، باب بدء مرض رسول الله صلى الله عليه وآله و در

جلد ۱۰/۳۶۱، ح ۱۹۳۷۱، كتاب اهل الكتابين، باب اجلاء اليهود من المدينه. نسائي در سنن الكبرى، ۳/۴۳۳، ح ۵۸۵۲، كتاب

العلم، باب كتابه العلم، ابن اثير در البدايه و النهايه، ۵/۲۷۱، حوادث سال ۱۱ هجري، قصه سقيفه بنى ساعده، اعتراف سعد بن

عباده بصحه ما قاله الصديق يوم السقيفه... برهان الدين حلبى در سيره الحلبيه، ۳/۳۴۴، باب يذكر فيه مده مرضه و ما وقع فھى و

وفاته صلى الله عليه وآله ... ابن اثير در جامع الاصول، ۱۱/۳۸۷، ح ۸۴۹۷، حرف الميم، كتاب ۵ في الموت، باب ۱ فصل ۱، ابن

سعد در طبقات الكبرى، ۲/۱۸۷ و ۱۸۸، ذكر الكتاب الذى اراد رسول الله صلى الله عليه وآله ان يكتبه لأمتھ فى مرضه الذى مات

فيه حديث را با اختلاف در الفاظ نقل مى کنند. متقى هندی در كنز العمال، ۷/۲۴۳، ح ۱۸۷۷۱، كتاب الشمائل من قسم

الأفعال، باب متفرقات الأحاديث التى تتعلق بوفاته، چنین نقل مى کند: عن عمر بن الخطاب قال: كنا عند النبي صلى الله عليه

وآله و بيننا و بين النساء حجاب فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اغسلونى بسبع قرب و أتونى بصحيفه و دوات أكتب لكم

كتابا لن تضلوا بعده أبدا. فقالت النسوة: ائتوا رسول الله صلى الله عليه وآله بحاجته، قال عمر: فقلت: استكتن فانكن صواحبه اذا

مرض عصرتن اعينكن و اذا صح اخذتن بعنقه- فقال رسول الله هن خير منكم.

۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعض دیگر از رجال علماء شما چنین آورده اند که فرمود دوات و سفیدی بیاورید «لازایل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی» (تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است به امر بعد از من یعنی امر خلافت)

و در بعض اخبار دارد که فرمود:

«لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی»

(بنویسم برا شما کتابی که اختلاف پیدا نکنیم در او بعد از من.)

فقال عمر دعوا الرجل فانه لیهجر!؟ حسبنا کتاب الله.

(پس عمر گفت: واگذارید این مرد را (یعنی رسول الله را) زیرا او هزریان

ص: ۶۳۰

می گوید. کتاب خدا ما را بس است.)

أصحاب حاضر در مجلس دو دسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم صلی الله علیه وآله به قسمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آن حضرت (مَجْسِمَةٌ خَلْقٍ عَظِيمٍ) متغیر شد فرمود: «قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع» برخیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع.

این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای آن حضرت واقع شد و سبب این فتنه و دودستگی خلیفه عمر شد که به گفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را

پاشید و ایجاد دودستگی نمود! که تا امشب آمده، ما و شما برادران مسلمان را به عنوان دودستگی مقابل هم قرار داده است!

شیخ: از مثل شما شخص مؤدب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمی رفت که به مقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید.

داعی: شما را به خدا حبّ و بغض را کنار بگذارید و چشم بدینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که به ساحت قدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله صلی الله علیه وآله دشنام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان می گوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام:

ص: ۶۳۱

أ تبصر في العين مني القذى

و في عينك الجذع لا تبصر

(آیا در گوشه چشم من ذره خاشاک رامی بینی ولی در چشم خودت شاخه خرما را نمی بینی؟ (کنایه از این که پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی و اشکال می نمایی ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی)

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمی فرماید:

{مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ}

(محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست و لیکن رسول الله و خاتم انبیاء می باشد (کنایه است به این که همیشه باید آن حضرت را با ادب و احترام یاد نمود. رسول الله و خاتم النبیین خواند (نه مردک به آن حضرت اشاره نماید))

یعنی آن حضرت را به نام نخوانید بلکه رسول الله بگوئید آن وقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی به نام هم نخواند بلکه به عبارت این مرد اشاره به آن حضرت نمود! شما را به خدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه!

شیخ: از کجا معلوم است که هجر به معنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود؟

تعصب آدمی را کور و کر می کند

داعی: جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصا اکابر علماء خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول (۱) و ابن حجر در شرح صحیح بخاری (۲) و صاحب

ص: ۶۳۲

۱- جامع الاصول، ابن اثیر، ۱۱/۳۸۸، ح ۸۴۹۷، حرف المیم: باب ۵ فی الموت باب ۱ فصل ۱. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل می کند: و فی اخری قال: قال ابن عباس یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؟ اشد برسول الله صلی الله علیه و آله و جعه، فقال: اثنونی بکتف لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا: فتنازعوا (و لا ینبغی عند نبی تنازع) فقالوا ما شأنه؟ هجر؟ استفهموه فذهبو یردون علیه فقال: ذرونی، دعونی، فالذی انا فیہ خیر مما تدعوننی الیه...

۲- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۸/۱۳۲ و ۱۳۳، ح ۴۴۳۲، کتاب المغازی، باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و فاته. ابن حجر می نویسد: «فقالوا ما شأنه؟ أهجر بهمزه، لجمیع رواه البخاری و فی الروایه فی الجهاد بلفظ فقالوا هجر بغير همزه و وقع للكشمینی هناك فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه و آله اعاد هجر مرتین قال عیاض. معنی أهجر أفحش یقال هجر الرجل اذا هدی و اهجر اذا أفحش... و نیز در لسان العرب، ابن منظور، ۱۵/۳۳، در لغت هجر، چنین می گوید: هجر به فی النوم، یهجر هجراً: حلم و هدی و فی التنزیل العزیز: {مستکبرین به سامرا تهجرون}... و تهجرون، تهذون.

الصحيح (۱) و دیگران همه گفته اند هجر به معنای هذیان است. آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تعصّب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار ببیند نه دفاع بیجا بنماید.

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور می دهد که او را رسول الله و خاتم النبیین بخوانید کسی عمدا بگوید ان الرجل ليهجر مقام آن حضرت را آن

ص: ۶۳۳

۱- سنن الکبری، نسائی، ۳/۴۳۴، ح ۵۸۵۴، کتاب العلم، باب کتابه العلم. نسائی حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ همانند ابن اثیر نقل می کند. نووی، شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۹۲ و ۹۳، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء وصی فیه می نویسد: «قال القاضي عیاض و قوله: أ هجر رسول الله صلی الله علیه وآله هکذا هو فی صحیح مسلم و غیره أ هجر علی الاستفهام وهو اصح من روايه من روی هجر و يهجر لأن هذا كله لا یصح منه صلی الله علیه وآله لان معنی هجر هدی...»

قدر کوچک نماید که بگوید این مرد هذیان می گوید؟! بر خلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده. آیا نسبت به رسول الله صلی الله علیه وآله که تا دم مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمی گردد مخصوصا که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد اهانت هذیان گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان به مقام آن حضرت نمی باشد؟

شیخ: آیا سزاوار است چنین نسبتی به مقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان به مقام رسالت نداشته؟

داعی: اولاً چرا جنابعالی وقتی شنیدید نسبت هذیان به رسول الله صلی الله علیه وآله دادند متأثر نشدید؟! که حتما بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری به آن حضرت بیزاری بجوید؟

ولی وقتی به یک مرد عادی که منتها درجه مقامش اینست که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بوده و با دست عده ای مردم بعدها به مسند خلافت قرار گرفته چنین اشاره ای شد متألم شدید و حال آنکه این کلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد به مسلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او می آید که آدم مؤمن به رسول الله صلی الله علیه وآله چنین نسبتی نمی دهد.

اعتراف علماء عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم نوشته اند

ص: ۶۳۴

که گوینده این کلام هر که بوده اصلاً ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده.

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال به غیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود. پس مخالفت با آن حضرت خاصه توأم با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت به مقام آن حضرت می باشد انتهی کلامهم.

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه و آله

و اما آنکه فرمودید چرا گفتم ایجاد نفاق و فتنه نمود این کلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند عالم جلیل حسین میبیدی در شرح دیوان (۱) گوید:

اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول الله صلی الله علیه و آله بود. در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دودستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید.

ص: ۶۳۵

۱- شرح دیوان کمال الدین میر حسین میبیدی، ص ۱۸۹، فاتحه سابعه. میبیدی می نویسد: اول فتنه ای که میان اهل اسلام واقع شده آن بود که پیامبر در مرض موت فرمود: «هلموا اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده» و عمر گفت: «ان النبی صلی الله علیه و آله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب الله» و نزاع به مرتبه ای رسید که پیامبر فرمود: «قوموا عنی، لا ینبغی عندی التنازع».

و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل (۱) خود گوید:

اول خلافتی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ به امر رسول الله صلی الله علیه و آله برای نوشتن وصیت.

و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج اشاره به این معنی نموده.

شیخ: اگر این کلام از خلیفه عمر رضی الله عنه باشد، گمان نمی کنم سوء ادبی به کار بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب می زند که از آنها تعبیر به هذیان می نمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی: به خوبی می دانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمی گردد خاصه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفرماید می خواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال به حق بوده با توجه به آیه شریفه.

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}

ص: ۶۳۶

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ۱/۲۹، مقدمه ۴ فی بیان اول شبهه وقعت فی المله الاسلامیه... شهرستانی می نویسد: فأول تنازع وقع فی مرضه صلی الله علیه و آله فیما رواه الامام ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری باسناده عن عبد الله بن عباس قال: لما اشدت بالنبی صلی الله علیه و آله مرضه الذی مات فیہ... فقال عمر ان رسول الله قد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله و کثر اللغظ....

و آیه مبارکه:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ} و آیه {وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ} کشف حقیقت بر شما می شود، خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوات و کاغذ و مانع شدن از نوشته آن حضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است.

مسئلاً کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است.

آقایان انصاف دهید اگر از گوشه مجلس ما یک فردی به شما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان می گوید شما این جمله را چه نوع تلقی می کنید با اینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیان هم بگوئیم؟ آیا این کلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار می دانید یا خلاف ادب و توهین و توأم با جسارت؟

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اشد عمل و جسارت به کار رفته و قابل انکار نیست که انزجار از گوینده چنین کلام اهانت آمیز به رسول خدا از لوازم اسلامیت هر مسلمانی می باشد. با اینکه صریحاً در قرآن مجید خداوند متعال آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیین خوانده است.

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید. عقل و انصاف شما چگونه حکم می نماید درباره کسی که آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیین نخوانده و احترام نگذاشته بلکه گفته این مرد هذیان می گوید؟!

ص: ۶۳۷

شیخ: بر فرض که قائل به خطا شویم، چون خلیفه پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده قطعاً مصون و قابل عفو و گذشت است.

داعی: اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد نموده چون آن روز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمی دید. بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به عجله و شتاب به طریقی که خودتان بهتر می دانید عدّه ای ابو بکر را خلیفه نمودند و بعد هم به زور و تهدید به قتل و اهانت، آتش به در خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن ابو بکر، عمر را به خلافت منصوب نمود.

ثانیا: فرمودید اجتهاد نموده، خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است!

ثالثاً: فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلوگیری نمود این خطای گفتار امثال شما علماء که تعصّب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است. آقای عزیز! حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا می باشد یا بر عهده عمر بن الخطاب؟ آیا عقل شما قبول می نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نداند که وصیت نوشتن برای امت با قید (به اینکه هرگز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) بر خلاف دین و شریعت است!! ولی عمر بن الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیت آن حضرت شود!! فاعتبروا یا اولی الابصار.

خود می دانید خطا در ضروریات دین عین کفر می باشد و ابداً مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیخ: لا بد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر

رسول خداصلی الله علیه وآله چیزی بنویسد ایجاد اختلاف می شود و فتنه برپا می گردد، لذا روی خیر خواهی به نفع خود پیغمبر، منع از آوردن دوات و کاغذ نموده؟!

عذر بدتر از گناه

داعی: عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم می آید در موقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول از فضلاء دهر فاضل قزوینی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) می فرمود غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است یک غلط صد غلط گردد. عینا می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه می نمائید خطا و غلط فاحشی را، غلطها جلوه می دهید.

از این کلام شما همچو معلوم می آید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال به غیب، عالم در مقام ارشاد و هدایت امت، توجهی به صلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آن حضرت نموده! اگر جنابعالی آیه ۳۶ سوره ۳۳ (احزاب) را مورد دقت قرار دهید که می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾

(هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند (یعنی قولا و عملا جلوی امر آن حضرت را بگیرند) اراده و اختیاری نیست (که رای خلافی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته، به گمراهی سختی افتاده است.)

قطعا حرف خود را پس خواهید گرفت و به عمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تمرد امر رسول الله صلی الله علیه و آله و منع از وصیت نمودن و جسارت به کلمه هذیان عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر به اخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ: صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت حسبنا کتاب الله یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت می کند احتیاجی به نوشته رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی باشد.

داعی: اتفاقا همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه به قرآن مجید یا تعمد به آزردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مانع شدن از عملی که مخالف با خیالات آنها بوده است؛ زیرا اگر معرفت کامل به قرآن مجید داشتند می دانستند که قرآن به تنهایی کفایت امور نمی نماید، چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موکول به بیان مبین فرموده و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است یک فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید؟

علاوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ مگر نه اینست که در آیه ۸۵ سوره ۴ نساء فرموده:

ص: ۶۴۰

{وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ}

(اگر به رسول و صاحبان حکم (پیشوایان اسلام بعد از رسول) رجوع می کردند، همانا تدبیر کار را آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند)

پس مسلم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان مبیین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشند.

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه جمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم ۲وارد است که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مکرر فرمود:

«أَنْتِ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِترتی اهل بیتی لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ ان تمسکتُم بهما فقد نجاتم لن تضلوا ابداء.»

(من که رسول خدا هستم دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و اگر به این دو تمسک جستید نجات می یابید. (در عبارت دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو چیز بزرگ قرآن و عترت می باشند.)

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تَفْطَن و تفکر نمی نمایند که رسول خدا آنچه می گوید از جانب خدا می باشد به حکم آیه {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (نجم/۴۳) قرآن را به تنهایی، در مقام هدایت و نجات امت کافی نمی داند. بیان آن را توأم می کند با عترت طاهره خود و صریحا می فرماید اگر به هر دو (قرآن و عترت) تمسک جستید نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد. ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت می کند.

اینک آقایان محترم انصاف دهید و قضاوت به حق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرستاده به حق از جانب پروردگار فرموده تمسک جوئید به قرآن و عترت که این دو توأم با هم هستند و عدیل یکدیگر می باشند و سبب هدایت می باشند تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن به تنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر را هم قبول ندارد؟

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است قطعاً هیچ انسان عاقلی نمی گوید قول رسول خدا را که اتصال به حق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نمائیم!

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذارده اید؟!

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فرموده:

{فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ}

(اگر نمی دانید سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند))

ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم که مراد از ذکر، قرآن یا رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل ذکر، عترت آن حضرت می باشند.

چنانچه در لیالی ماضیه با دلایل و اسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر، یعنی عترت پاک رسول الله هستند که عدیل القرآن می باشند.

شما با نظر بدبینی به گفته های ما ننگرید و تصور نمائید فقط مائیم که به این گفته ها خورده می گیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف به این قول خلیفه عمر لبخند می زنند.

ص: ۶۴۲

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای شماسست در کشف الغیوب گوید: این امر مسلم است که راه را بی راهنمانتوان پیمودند و تعجب می نمایم از کلام خلیفه عمر که گفته چون قرآن در میان ما هست به راهنما احتیاجی نیست. این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید: چون کتب طب در دست هست احتیاجی به طبیب نمی باشد. بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است؛ چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتوانن سر در آورد، قطعاً باید رجوع نماید به طبیبی که عالم به آن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند به فکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید به آن کسانی که عالم به علم قرآنند چنانچه در قرآن می فرماید:

{وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ} (نساء/۸۵)

(اگر به رسول خداصلی الله علیه وآله و به صاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع می کردند همانا تدبیر کار آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی

می کردند)

کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره عنکبوت فرماید:

{بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ}

(بلکه این قرآن آیات روشن الهی است در سینه آنان که از خدا نور علم و دانش یافتند.)

به همین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود:

انا كتاب الله الناطق و هذا هو الصامت؛ یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است. انتهى.

پس اول و آخر گفتار خلیفه، مخدوش و منفور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمایید که ظلم بزرگی به رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند که نگذارند وصیت نماید.

مانع نشدن از عهد نامه ابو بکر در وقت مردن

و اما این که مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلو گیری نکردند صحیح است.

همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابو بکر در وقت مردن به عثمان عفان گفت: بنویس آنچه من می گویم که این عهدنامه من است به سوی این مردم و او نوشت آنچه را که ابو بکر تقریر نمود. (۱)

ص: ۶۴۴

۱- تاریخ طبری، ۲/۶۱۸، حوادث سال ۱۳ هجری، ذکر اسماء قضاته و کتابه و عماله علی الصدقات. طبری چنین نقل می کند: عن اسماعیل عن قیس قال رأیت عمر بن الخطاب و هو یجلس و الناس معه و بیده جریده و هو یقول: ایها الناس اسمعوا و اطیعوا قول خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله انه یقول: انی لم آلکم نصحا قال و معه مولی لأبی بکر یقول له شدید معه الصحیفه التي فیها استخلاف عمر. و نیز ابن اثیر در الکامل، ۲/۴۲۵-۴۲۶، حوادث سال ۱۳ هجری، باب ذکر استخلافه عمر، چنین نقل می نماید: ثم ان ابابکر احضر عثمان بن عفان خالیا لیکتب عهد عمر، فقال له: اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین. اما بعد. ثم اغمی علیه، فکتب عثمان: اما بعد فانی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب و لم آلکم خیراً. ثم افاق ابوبکر فقال: اقرأ علی فقرأ علیه، فکبر ابوبکر و قال: اراک خفت ان یختلف الناس ان مت فی غشیتی. قال: نعم. قال: جزاک الله خیرا عن الاسلام و اهله. فلما کتب العهد امر به ان یقرأ علی الناس، فجمعهم و ارسل الکتاب مع مولی له و معه عمر، فکان عمر یقول للناسک انصتوا و اسمعوا لخلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فانه لم یألکم نصحا. فسکن الناس فلما قرئ علیهم الکتاب سمعوا و اطاعوا... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۲، حوادث سال ۱۳ هجری، باب خلافة عمر، این چنین بیان می کند: ... و فی اثناء هذا المرض عهد بالامر من بعده الی عمر بن الخطاب و کان الذی کتاب العهد، عثمان بن عفان و قرء علی المسلمین فأقروا به و سمعوا له و اطاعوا... و ابن خلدون در تاریخ خود، ۲/۸۵، باب خلافة عمر چنین می نویسد: و لما احتضر ابوبکر عهد الی عمر عنهما بالامر من بعده، بعد ان شاور علیه طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و غیرهم و اخبرهم بما یرید فیه فأثنوا علی رأیه فأشرف علی الناس و قال انی قد استخلفت عمر و لم آل لکن نصحا فاسمعوا و اطیعوا و دعا عثمان فأمره فکتب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد به ابوبکر خلیفه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله عند آخر عهده بالدنیا و اول عهده بالآخره فی الحال التي یؤمن فیها الکافر و یوقن فیها الفاجر انی قد استعملت علیک عمر بن الخطاب و لم آل لکم خیرا فان صبر و عدل فذلک علمی به و رأیی فیه و ان جار و بدل فلا علم لی بالغیب... شایان ذکر است

که این بحث به طور مبسوط تر در مقدمه محقق آمده است.

خليفة عمر و ديگران حاضر بودند، احدی او انكار ننمود. مخصوصا عمر نكفت: حسينا كتاب الله ما چه احتياجی به عهدنامه ابو بكر داريم؛ زیرا قرآن ما را كفایت می نماید؟!

ولی خاتم الانبياء صلی الله عليه وآله را مانع از وصیت شدن به بهانه آن که كتاب خدا ما را كفایت می کند. فاعتبروا يا اولی الابصار.؟!

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاہ نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن به رسول اکرم صلی الله عليه وآله و مانع شدن از وصیتی که سبب هدايت

ص: ۶۴۵

و جلوگیری از ضلالت و گمراهی امتی می گردید کفایت می نماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آن روز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی جار و جنجال بوده است.

مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلی الله علیه و آله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند بلکه تمام مسلمین حقا باید خون گریه کنند که نگذارند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و تکلیف امت را معین نماید بلکه مزد رسالتش را ساعت آخر عمر به دادن دشنام و اهانت اداء نمودند!

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید، قطعاً امر خلافت بسیار واضح می شد و تأیید می گردید گفته های قبل آن حضرت ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت به آن حضرت جلوگیری نمودند.

شیخ: از کجا معلوم است که آن حضرت می خواست راجع به خلافت چیزی بفرماید؟

داعی: اولاً- مطلب بارز است که در دم مرگ از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یاد اوری نماید که موجب هدایت امت گردد؛ زیرا آیه اکمال دین نازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً به گفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن فرماید؛ چنان چه عرض کردم امام غزالی در مقاله سر العالمین (۱) آورده که آن حضرت فرمود:

ص: ۶۴۶

۱- سر العالمین، ابی حامد الغزالی، ص ۲۱، باب فی مقاله الرابعه. غزالی می نویسد: و لما مات رسول الله صلی الله علیه و آله قال قبل وفاته «ایتونی بدواه و بیاض لازیل عنکم اشکال الأمر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی» قال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر، و قیل یهدو. همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۲۱، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته به نقل از عمر بن الخطاب آنجا که از متن وصیت پیامبر خبر می دهد می نویسد: و لقد اراد فی مرضه ان یصرح باسمه فمنعت من ذلك اشفاقاً و حیطة علی الاسلام.

ایتونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الأمر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی و دیگر جمله لن تضلوا بعدی می رساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نمایم که آن حضرت می خواست راجع به خلافت و امامت چیزی بگوید. ولی قطعاً می خواسته بیانی برای هدایت و راهنمایی امت بفرماید که جلو ضلالت و گمراهی را بگیرد. چرا ممانعت نمودند؟ بر فرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا ببخشید! رشته سخن طولانی شد به اختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن به یادآوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السّلام وصی آن حضرت بوده و دستوراتی هم داده، منتهی در مرض موت اتماماً للوصیه خواست به نوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید، بازیگران سیاسی فهمیدند چه می خواهد بنویسد، با هوی و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذاردند!

ص: ۶۴۷

مخصوصا تماما للحجه برای رفع شبهه، در بعض احادیث فرموده است: همان خدایی که برای انبیاء اولوالعزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای من هم علی را وصی قرار داده.

و نیز فرموده است: علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلیل ثابت است بر این که وصایت در این مقام به معنای خلافت است پس علی علیه السّلام وصی و خلیفه رسول الله است. (۱)

شیخ: این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست، چگونه به آنها اتخاذ سند می نمایند.

داعی: مسئله تواتر وصیت، در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که عدیل القرآنند ثابت و مسلم است. اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجت می دانند. از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد، قطعاً تواتر معنوی موجود است.

و از مجموع این اخبار متکثره (که از نقل تمام آنها به واسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معذورم فقط به اقتضای وقت مجلس به نقل بعض از

ص: ۶۴۸

۱- طبرانی در کتاب المعجم الکبیر، ۶/۲۲۱، (ابو سعید عن سلمان رضی الله عنه) و همچنین ابن مردویه اصفهانی در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام ص ۱۰۳ الفصل الثامن حدیث ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ چنین نقل کرده است عن سلمان قال: قلت: یا رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک؟ فسکت عنی فلما کان بعد رأنی فقال: یا سلمان! فاسرعت الیه، قلت: لیک؟ قال: تعلم من وصی موسی؟ قلت: نعم، یوشع بن نون، قال: لم؟ قلت: لانه کان اعلمهم. قال: فان وصیی و موضع سری و خیر من اترک بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب علیه السّلام» و قندوزی حنفی در کتاب ینایع الموده ۱/۲۳۵/۴، الباب الخامس عشر، از کتاب مسند احمد به این مضمون روایت کرده است. «محقق»

آنها که در نظر داشتیم اکتفا نمودم) معلوم می شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر وجود علی علیه السلام به وصایت نموده که معانی خلافت در او بارز و آشکار است.

علاوه شما که به تواتر اهمیت می دهید و هر گاه بخواهید حربه ای در مقابل ما قرار می دهید و هر کجا از جوانب می مانید به جبل تواتر می چسبید! بفرمایید تواتر حدیث لا نورث را از کجا ثابت می نمایید؟

و حال آنکه ناقل این حدیث (به قول شما) که ابو بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند.

ولی در هر دوره اقلاده ها میلیون از مسلمانان موحد پاک دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی علیه السلام باب علم رسول الله و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجه بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلایل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که به بعضی از آنها اشاره شد که اهم از همه دلایل انکار و مخالفت صدیق و صدیقه علی و فاطمه در حضور خود ابو بکر بوده و البته وقتی باب علی و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و امام اهل تقوی به فرموده رسول الله تکذیب حدیثی را بنماید حجت تمام است و ساختگی بودن آن محرز می باشد.

اگر انبیاء عموماً و خاتم الانبیاء خصوصاً ارثی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آن حضرت فرمود:

«لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارثی»

(برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و علی وصی و وارث من است) وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد.)

اگر می گوئید مراد، ارث مالی نیست علمی می باشد (و حال آنکه با دلایل علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت می شود، که اولاً وارث علمی پیغمبر، اولی و احق به مقام خلافت می باشد تا دیگران که عاری از علم آن حضرت بوده اند.

ثانیاً: بعد از این که ثابت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی و وارث خود قرار داده به حکم اخباری که علمای خودتان نقل نموده اند (که به بعضی از آن اشاره شد) خدا او را به این سمت معین فرموده چگونه ممکن است این حدیث را به وصی و وارث خود (و به عقیده شما وارث علمی خود) نفرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی به کسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد؟!

خیلی عجب است در احکام دینی به مجردی که علی علیه السلام حکمی می نمود ابوبکر و عمر با آن که بی اطلاع بودند قول آن جناب را حجت دانسته تصدیق می کردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل می کردند.

چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوت های آن حضرت را در زمان خلافت ابو بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند؛ ولی در این مورد به خصوص، قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند به مثل های رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت می کشد.

حافظ: خیلی تعجب است که می فرمایید خلفاء رضی الله عنهم احکام دینی نمی دانستند و علی کرم الله وجهه آنها را یاد اور می شد!

داعی: تعجبی ندارد، زیرا احاطه بر جمیع احکام و قواعد کار مشکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آن که

پیغمبر یا باب علم پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد.

علاوه دعاگو تنها قائل به این عقیده نیستم بلکه اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند. برای روشن شدن مطلب یک فقره از آن پیش آمده ها را به

عرض تان می رسانم که امر بر بی خبران مشتبه نگردد، گمان نکنند که ما قصد اهانت داریم.

حکم علی در باره زنی که بچه ی شش ماه زاید

امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخایر العقبی (۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و شیخ سلیمان حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده (۳) از احمد بن عبد الله و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت می کنند:

ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأه التي ولدت لسته اشهر فقال علی علیه السلام فی کتاب الله و حمله و فصاله ثلثون شهرا ثم قال و فصاله فی عامین فالحمل سته اشهر فترکها و قال لولا علی لهلک عمر. (۴)

ص: ۶۵۱

۱- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۲، ذکر رجوع ابوبکر و عمر الی قول علی علیه السلام.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۸ و ۱۹، مقدمه القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السلام ... ابن ابی الحدید می نویسد: ... و اما عمر فقد عرف کل احد برجوعه الیه فی کثیر من المسائل التي اشکلت علیه و علی غیره من الصحابه، و قوله غیر مره لولا علی لهلک عمر و قله «لا بقیة لمعطله لیس لها ابو الحسن... و هو علیه السلام الذی افتی فی المرأه التي وضع لسته اشهر و هو الذی افتی فی الحامل الزانیه...»

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۱۷۲، ح ۴۹۰، باب ۵۶.

۴- بیهقی در کتاب السنن الکبری ۷/۴۴۲، باب ما جاء فی اقل الحمل چنین نقل کرده است: «ان عمر رضی الله عنه اتی بامرأه قد ولدت لسته اشهر فهم برجمها فبلغ ذلك علیا رضی الله عنه فقال لیس علیها رجم فبلغ ذلك عمر فأرسل الیه فسأله فقال: {وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِيَ الرِّضَاعَةَ} و قال: {وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا} فسته اشهر حمله حولین تمام لا حد علیها او قال لا رجم علیها قال فخلی عنها ثم ولدت. و در ادامه دو روایات دیگر نیز در این مسئله بیان می کند. همچنین عبد الرزاق صنعانی در کتاب المصنف ۱۳۴۴۳/۷۳۵ و ۱۳۴۴۴ باب التي تصنع لسته اشهر و نیز ابن عبد البر در الاتذکار ۷/۴۹۳ / ۵۱۳۱، و این مسئله را فضیلتی بزرگ و شاهی بر جایگاه بلند علی علیه السلام در فقه دین و معرف به کتاب خدا دانسته است و نیز ایجی در المواقف ۳/۶۳۶ فی بیان افضلیه علی این را بیان نموده است. «محقق»

(عمر خواست زنی را که بچه شش ماهه آورده بود سنگسار کند علی علیه السلام فرمود: خدادر قرآن می فرماید: مدت حمل در رضاع و از شیر گرفتن او سی ماه است چون مدت فصال و از شیر گرفتن او دو سال است پس مدت حمل او شش ماه می شود. خلاصه معنی اینکه ممکن است زن بچه شش ماه بیاورد چه آن که اقل مدت حمل شش ماه است پس عمر ترک کرد سنگسار کردن زن را و گفت: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.)

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل می نماید:

«ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما»

(هرگاه امری بر عمر مشکل و کمیت فهم او لنگ می شد تعلیم از علی می گرفت.)

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابو بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که امر آنها مشکل می شد، علی علیه السلام حکم حقیقی می کرده و آنها هم قبول نموده

ص: ۶۵۲

عملی می نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد که در اینجا قول علی را قبول نکردند، بلکه جسارت نموده و اهانت هم کردند؟! قطعاً (به قول عوام) زیر کاسه نیم کاسه ای بوده که با هو و جار و جنجال، حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ابو بکر است زیرا اگر حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله مانده همه را ضبط نمایند وراثت آن حضرت حق تصرف به هیچ چیز پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشتند مع ذلک ابو بکر حجره فاطمه را به او داد و حجرات عایشه و حفصه زوجات آن حضرت را از باب میراث به آنها داد! مثل معروف یک بام و دو هوا همین است {یؤمن ببعض و یکفر ببعض}.

علاوه بر اینها اگر این حدیث صحیح و ایمان به او داشتند که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است پس چرا بعد از ضبط فدک که صدقه مسلمین بود (به عقیده آنها) ابو بکر نوشت من فدک را به فاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد.

حافظ: این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدک را برگردانده باشدند این مطلب در کجا است.

رد فدک به فاطمه علیها السلام و مانع شدن عمر

داعی: گمان می کنم جناب عالی به اخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند

ص: ۶۵۳

عرضی نمی‌نمایم و نیز گمان می‌کنم که شما کمتر وقت مطالعه کتب را دارید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و علی بن برهان الدین شافعی در صفحه ۳۹۱ جلد سیم تاریخ سیره الحلبیه (۲) می‌نویسد ابو بکر از گفتار فاطمه متأثر شد

و گریه کرد (البته این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابو بکر واقع شد).

«فاستعبر و بکی و کتب لها بردّ فدک» گریه کرد (به حال فاطمه) و نوشت من فدک را به فاطمه علیها السلام ردّ نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد فدک، خود در دوره خلافت فدک را ردّ کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و عباسیین) فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام ردّ نمودند.

حافظ: این بیان شما خیلی اسباب تعجب است. چگونه ممکن است خلیفه عمر که به فرموده شما جدّا مانع از ردّ فدک به فاطمه شد، چون صدقه مسلمین بود تا آنجائی که (به قول شما) نامه را پاره کرد، خود فدک را به ورثه فاطمه ردّ نماید؟

ص: ۶۵۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۳۴، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام لعثمان بن حنیف) [ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک]، می‌نویسد: ... و ان ابابکر رق لها حیث لم یکن عمر حاضرًا فکب لها بفدک کتابًا فلما خرجت به وجدها عمر فمد یدہ إلیه لیأخذہ مغالبه فممنعته فدفع لیده فی صدرها و أخذ الصحیفه، فخرقها بعد ان تفل فیها فمحاها...

۲- سیره الحلبیه، حلبی شافعی، ۳/۳۶۲، باب یدکر فیہ مده مرضه و ما وقع فیہ و وفاته صلی الله علیه وآله ... حلبی می‌نویسد: و فی کلام سبط ابن الجوزی انه (ابابکر) کتب لها بفدک و دخل علیه عمر فقال: ما هذا؟ فقال: کتاب کتبتہ لفاطمه بمیراثها من اییها فقال: مما ذا تنفق علی المسلمین و قد حاربتک العرب کما تری ثم اخذ عمر الکتاب فشقّه...

داعی: حق دارید تعجب نمائید، ممکن است شما ندیده باشید، من الحال با اجازه خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند به شما معرفی می نمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیق.

رد فدک توسط اولاد فاطمه علیها السلام

علامه سمهودی محدث و مورّخ معروف مدینه منوره متوفی ۹۱۱ در تاریخ المدینه (۱) و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در معجم البلدان (۲) نقل می نمایند که

ص: ۶۵۵

۱- وفاء الوفاء، سمهودی، ۳/۹۹۵-۱۰۰۰، باب ۶، فصل ۲، فی صدقات الرسول ... طلب فاطمه من ای بکر صدقات اییها. سمهودی می نویسد: قال: و كانت فاطمه تسأل ابابکر نصیبها مما ترک رسول الله صلی الله علیه وآله من خیر و فدک و صدقته بالمدينة فأبى ابوبکر علیها ذلك... فاما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الی علی و عباس... و در صفحه ۱۰۰۰ می نویسد: عن عائشه ترد ما ذکره من دفع عمر فدک لعلی و عباس و اختصاصهما فیها... ان ابابکر انتزع من فاطمه فدک...

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸ و ۲۳۹، ماده فدک. حموی می نویسد: قالت فاطمه رضی الله عنها ان رسول اله صلی الله علیه وآله نحلنیها. فقال ابوبکر: أرید لذلك شهودا و لها قصه ثم ادى اجتهاد عمر بن الخطاب بعده لما وصی الخلفه و فتحت الفتوح و اتسعت علی المسلمین ان یردها الی ورثه رسول الله صلی الله علیه وآله فكان علی بن ابی طالب و العباس بن عبد المطلب یتنازعان فیها فكان علی یقول: ان النبی صلی الله علیه وآله جعلها فی حیاة لفاطمه و كان العباس یأبى ذلك یقول: هی ملک لرسول الله صلی الله علیه وآله و انا وارثه، فكانا یختصمان الی عمر فأبى ان یحکم بینهما و یقول انما اعرف بشأنكما اما اذا فقد سلمتما الیکما فاقصدما فیما یؤتی واحد منكما من قله معرفه. و نیز بخاری در صحیح، ۴/۵۰۴ و ۵۰۵، ح ۱۲۶ و ۱۲۵، کتاب الخمس، باب فرض الخمس حدیث را این گونه نقل می کند: أخبرنی عروه بن الزبیر ان عائشه ام المؤمنین، أخبرته ان فاطمه علیها السلام ابنه رسول الله صلی الله علیه وآله سألت ابابکر الصدیق بعد وفاه رسول الله صلی الله علیه وآله ان یقسم لها میراثها ما ترک رسول اله صلی الله علیه وآله مما افاء الله علیه فقال لها ابابکر: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لا نورث ما ترکنا صدقه، فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت و عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله سته اشهر قالت و كانت فاطمه تسأل ابابکر نصیبها مما ترک رسول الله صلی الله علیه وآله من خیر و فدک و صدقته بالمدينة فأبى ابوبکر علیها ذلك... فاما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الی علی و عباس.

ابوبکر در زمان خلافت فدک را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد به علی علیه السلام و عباس.

اگر ابو بکر به عنوان فیء مسلمانان حسب الامر رسول الله صلی الله علیه وآله فدک را تصرف نمود، عمر بچه دلیل حق مسلمانان را به یک نفر واگذار نمود؟

شیخ: شاید به عنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که به خرج مسلمانان گذارده شود.

داعی: این توضیح جناب عالی توضیح بما لا یرضی صاحبه می باشد زیرا خود خلیفه چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان می نویسند عمر فدک را به علی علیه السلام و عباس واگذار کرد.

و اما علی علیه السلام که فدک را قبول نمود به عنوان میراث بوده نه به عنوان یک فرد مسلمان و الاً یک فرد مسلمان نمی تواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در آنها بنماید.

شیخ: شاید مراد عمر بن عبد العزیز بوده است.

ص: ۶۵۶

داعی: (با تبسم) علی علیه السّلام و عباس در زمان عمر بن عبد العزیز اموی نبودند! حکم عمر بن عبد العزیز علی حده است، چنانچه علامه سمهودی در تاریخ المدینه (۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۲) از ابوبکر جوهری نقل می نمایند که چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید به عامل خود در مدینه نوشت فدک را به اولادهای فاطمه واگذار کن. فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی گفتند حضرت علی بن الحسین را خواست و به آنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در سطر اول صفحه ۸۱ جلد چهارم شرح نهج (۳) (چاپ مصر) این عبارت را نوشته که «کانت اول ظلامه ردها» یعنی این ردّ کردن عمر فدک را

ص: ۶۵۷

۱- وفاء الوفاء، سمهودی، ۳/۹۹۹، باب ۶، فصل ۲، فی صدقات الرسول... طلب فاطمه من ابی بکر صدقات ایها. سمهودی می نویسد: «... فلما ولی عمر بن عبد العزیز الخلفه كتب الی عامله بالمدینه يأمره برد فدک الی ولد فاطمه فکانت فی ایدیهم ایامه، فلما ولی یزید بن عبد الملک قبضها... فدفعها الی الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب...».

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۶، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف، [ذکر ما ورد السیر والاخبار فی امر فدک]. ابن ابی الحدید می نویسد: «فلما ولی عمر بن عبد العزیز الخلفه، کانت اول ظلامه ردها، دعا حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام و قیل: بل دعا علی بن الحسین علیه السّلام فردها علیه، و کانت بید اولاد فاطمه مده ولایه عمر بن عبد العزیز...».

۳- پیشتر اشاره شد.

به اولادهای فاطمه اول ظلم کرده و غارت شده ایست که ردّ نموده شد بآنها مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا یزید بن عبد الملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس عبد الله سفاح اول خلیفه عباسی فدک را واگذار کرد به اولادهای امام حسن و آنها به عنوان حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم می نمودند.

رد فدک توسط عبد الله و مهدی و مأمون عباسی به ورثه فاطمه علیها السلام

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدک را از آنها گرفت. چون پسرش مهدی خلیفه شد به آنها واگذار نمود. موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی او امر کرد آن را به آل علی و بنی فاطمه واگذار کردند(۱).

یاقوت حموی در معجم البلدان(۲) (چاپ اول) ذیل حرف «فدک» عین حکم مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه منوره «آنکه کان رسول الله صلی الله علیه و آله اعطی ابنته فاطمه رضی الله عنها فدک و تصدق علیها بها و انّ ذلک کان امرا ظاهرا معروفا عند آله علیه الصلاه و السلام»

(به درستی که رسول خداصلی الله علیه و آله عطا نمود فدک را به دخترش فاطمه و این امری ظاهر و معروف بوده در نزد اولاد آن حضرت.)

ص: ۶۵۸

۱- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۶، فدک القسم الثانی، شرح نهج البلاغه، ۱۶/۲۱۷، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف) «محقق»

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۴۰.

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود، برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت اولش این بود.

اصبح وجه الزمان قد ضحکا

برد مأمون هاشم فدکا

(امروز روزگار خندان است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود.)

اثبات نحلہ بودن فدک

با دلایل قاطعه ثابت گردید که فدک نحلۀ فاطمه علیها السلام بوده که روز اول بدون هیچ مجوز شرعی غصب نمودند. لذا بعضی از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست به اولادهای بی بی مظلومه رد نمودند.

حافظ: اگر فدک نحلۀ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحلہ حرفی نزد؟

داعی: در مرتبۀ اول بی بی فاطمه علیها السلام دعوی نحلہ نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدس اسلام از متصرف شاهد خواستند؛ وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند، ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید.

حافظ: گمان می کنم اشتباه می فرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحلہ حرفی زده باشد.

داعی: اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است، چنانچه در صفحه ۳۹ سیره الحلبیه (۱) تألیف علی

ص: ۶۵۹

۱- سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۳۶۲، باب یذکر فیہ مده مرضه وما وقع فیہ و وفاته صلی الله علیه وآله. حلبی می نویسد: «کانها تأولت قوله صلی الله علیه وآله لا نورث و حملت ذلك على الأموال ای الدرهم و الدنانیر كما جاء فی بعض الروایات لا تقسم ورثتی دینارا و لا- درهما بخلاف الأراضی و لعل طلب ارثها من فدک کان منها بعد ان ادعت رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وآله اعطاها فدک و قال لها هل لك بینہ، فشه لها علی کرم الله وجهه و ام ایمن فقال لها أبرجل و امرأه تستحقها...»

فاطمه علیها السلام به عنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فدک را به او بخشیده با ابی بکر مناظره کرد چون شهود شرع پسند نداشت، ناچار از راه ادعای ارث وارد شد. پس ادعای ارث مؤخر از نحلّه بوده است و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر (۱) ضمن ادعای فاطمه علیها السلام و یاقوت حموی در معجم البلدان (۲) و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۳) از ابو بکر جوهری و ابن حجر متعصب در آخر صفحه ۲۱ صواعق محرقة (۴) ضمن کلام در شبهه هفتم از

ص: ۶۶۰

-
- ۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۹/۲۸۴، ذیل آیه ۶ سوره حشر، مسأله ۶. فخر رازی می نویسد: «... فلما مات ادعت فاطمه علیها السلام انه كان ينحلها فدكا...»
 - ۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸، ماده فدک. حموی می نویسد: و هی التي قالت فاطمه: ان رسول الله صلی الله علیه وآله نحلنيها، فقال ابوبکر: اردی لذلك شهودا...
 - ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۷۷، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف) فصل ۳، فی ان فدک هل صح كونها نحلّه رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمه ام لا؟ ابن ابی الحدید می نویسد: ثم ان الأمر فی ان الکلام فی النحل كان المتقدم ظاهرا و الروایات کلها به وارده...
 - ۴- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۳۷، باب ۱ فصل ۵، شبهه ۷. ابن حجر می نویسد: و دعواها انه صلی الله علیه وآله نحلها فدک لم تأت علیها الا بعلی و ام ایمن.

شبهات رفضه نقل می نماید که اول ادعای فاطمه علیها السلام نحله بود چون شهودش مردود شد متأثر گردید، فرمود دیگر با شما سخن نخواهم گفت!

و همین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید. وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند. عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمودند. (۱) (ولی به روایات شیعه و بیانات ائمه از عترت طاهره علی علیه السلام بر بی بی نماز گذارد).

قول مخالفین که ابو بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ: در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی ابی بکر صدیق رضی الله عنه را هم نمی توان زیاد مقصر دانست زیرا مجبور بود به صورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که به منزله دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیاوردند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند.

داعی: ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فرداشب.

نواب: قبله صاحب یکی از موضوعات مهمه که بین ما مورد بحث بوده و

ص: ۶۶۱

۱- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۴، القسم الثانی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۴، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک. «محقق»

زیاده از حدّ علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشته توجّه را قطع می نماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابداء مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطاً صحبت فرمائید مگر آنکه واقعا خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمی شویم.

داعی: برای دعاگو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچ گاه خستگی در حقیر پیدا نمی شود ملاحظه حال آقایان حاضرین را می کنم چون رعایت حال همه را باید کرد.

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصاً در موضوع فدک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقه مند به آن هستیم).

داعی: جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود به صورت دستورات شرعی عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند.

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولاً آقای ابوبکر که به فرموده شما مقید به امور شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعی وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه علیهاالسلام متصرفه بوده آیا این عمل ابی بکر که تمام علماء

خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟ منصفانه قضاوت نمائید.

ثانیا موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی به مقتضای قاعده مسألته «ما من عام الا و قد خص» قابل استثناء و تخصیص بردار است.

حافظ: آیا به چه دلیل می فرمائید که آیه شهادت تخصیص بردار است.

خزیمه ذو الشهادتین

داعی: دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده است در موضوع خزیمه ابن ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبر صلی الله علیه و آله مقابل مرد عرب که در قضیه بیع اسب مدعی رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را ذو الشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد (۱).

پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص بردار است جائی که خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت مخصّص آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السلام که به نصّ آیه تطهیر صاحب مقام عصمت بوده اند اولی به استثناء بودند قطعا معصوم و معصومه

ص: ۶۶۳

۱- مسند احمد، ۵/۱۸۹، حدیث زید بن ثابت؛ و ۵/۲۱۶، حدیث خزیمه بن ثابت؛ المستدرک، ۳/۳۹۶، مناقب خزیمه بن ثابت الانصاری، جعل شهادت خزیمه شهادت رجلین. «محقق»

صدیق و صدیقه مصون از کذب و دروغ می باشند و حتما ردّ بر آنها ردّ بر خدای تعالی است.

رد شهود فاطمه

فاطمه صدیقه طاهره ادعا نمود فدک نحلّه من است و پدرم به من بخشیده و در حیات خود آن حضرت متصرفه بوده ام بر خلاف دستور شرع انور از صدیقه طاهره معصومه متصرفه شاهد خواستند؟ بی بی مظلومه هم امیر المؤمنین علیه السّلام و امّ ایمن و حسنین علیهما السّلام را به شهادت آورد آنها را ردّ نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود!

اگر فاطمه هیچ شاهدی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقّانیت او بود. به علاوه که خداوند در آیه تطهیر شهادت به پاکی بی بی داده است که از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای به کذب است.

علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السّلام شهادت بر حقّانیت زهراى اطهر داد که قطعاً ردّ شهادت علی ردّ بر خداست.

زیرا خدای عالی اعلى علی علیه السّلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدیق خوانده من نمی دانم به چه جرأت شهادت مصدّق خداوند را ردّ کردند.

و حال آنکه در قرآن مجید امر می فرماید با علی باشید یعنی پیرو او باشید و او را صادق خوانده مانند زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) می فرماید.

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

(از جماعت مؤمنین بترسید از خدا و باشید با راستگویان (که مراد محمد و علی و عترت طاهره علیهم السّلام بودند).

حافظ: این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله وجهه باشند.

مراد از صادقین در آیه محمد و علی علیهما السّلام هستند

داعی: اکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود گویند این آیه در شأن محمد و علی، نازل گردیده که مراد از صادقین محمد و علی و در بعض اخبار علی علیه السّلام و در بعض دیگر عترت طاهره می باشند.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(۲) از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبد الملک بن محمد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هو محمد و علی علیهم السّلام و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینابیح الموده(۳) صفحه ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده که:

ص: ۶۶۵

۱- الکشف والبیان، ثعلبی، ۵/۱۰۹، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه.

۲- در المنثور، سیوطی، ۳/۵۱۷، ذیل همین آیه.

۳- در همین مجلس گذشت.

«الصادقون في هذه الآية محمدصلى الله عليه وآله واهل بيته.»

(راستگويان در اين آيه محمدصلى الله عليه وآله واهل بيت طاهرين آن حضرت اند).

و شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد حمويني كه از اعيان علماء شما است در فرائد السمطين (1) و محمد بن يوسف گنجي شافعي در باب 62 كفايه الطالب (2) و محدث شام در تاريخ خود مسندا نقل مي نمايند كه: مع الصادقين اي مع علي بن ابي طالب (3) عليه السلام.

2- آيه 34 سوره 39 (زمر) كه مي فرمايد: {وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ}

(آن كس كه آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آن كه تصديق نمود به آن (علي بن ابي طالب) آنها پرهيزگاراند).

جلال الدين سيوطي در درّ المنثور (4) و حافظ ابن مردويه در مناقب (5) و حافظ ابو نعيم در حليه الاولياء و محمد بن يوسف گنجي شافعي در باب 62 كفايه الطالب (6) و ابن عساكر در تاريخ (7) خود از جماعتي از اهل تفسير نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد كه:

ص: 666

1- فرائد السمطين، حمويني، 1/370، ح 299 و 300، سمط اول باب 68.

2- در همين مجلس گذشت.

3- همچنين در كتاب شواهد التنزيل، 10/341 ح 350 تا 357، ذيل آيه شريفه و نيز تاريخ مدينه دمشق، 42/361؛ المناقب،

خوارزمي، ص 270، ح 273، الفصل السابع عشر. «محقق»

4- در المنثور، سيوطي، 5/615، ذيل آيه 33، سوره زمر.

5- مناقب ابن مردويه، ص 314، ح 518، سوره زمر.

6- كفايه الطالب، گنجي شافعي، ص 233، باب 62.

7- تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، 42/360، رقم 4933، شرح حال علي بن ابي طالب.

«الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الَّذِي صَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»

(آن کس که آورد سخن راست را محمدصلی الله علیه وآله و آن که تصدیق نمود او را (علی بن ابی طالب علیه السلام) بود.)

۳- {وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ} حدید/۱۸.

(آنان که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند به حقیقت راستگویان عالمند و بر ایشان خدا اجر شهیدان است. پاداش اعمال و نور ایمانشان را (در بهشت) می یابند.)

امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(۲) از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آن حضرت از جمله صدیقان است.

۴- آیه ۷۱ سوره ۴(نساء) {وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا}

(آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا به آنها لطف

ص: ۶۶۷

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را در مسند نیافتیم. لکن احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۲۷ و ۶۲۸، ح ۱۰۷۲، فضائل علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثم الصدیقون ثلاثه حبيب بن موسى النجار مؤمن آل ياسين و ترتیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب الثالث و هو افضلهم.

۲- ما نزل من القرآن، ابی نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۱۹، سوره حدید و آیه ۳۳ سوره زمر (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۴۷، ح ۶۷) و ص ۲۰۴-۲۰۵، ح ۵۶، و نیز آلوسی در روح المعانی، ۶/۴۳، ذیل آیه ۱۱۹، سوره توبه، شوکانی در فتح القدير، ۲/۴۱۴، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه مراد از مع الصادقین را علی بن ابی طالب می دانند.

و عنایت کامل فرموده یعنی با پیمبران و صدیقان و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان در بهشت چه نیکو رفیقانی هستند.)

مراد از صدیقین در آیه شریفه علی علیه السّلام می باشد چنانچه روایات متکاثره از طرق ما و شما وارد است که علی علیه السّلام صدیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدیقین است.

علی افضل صدیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در تفسیر کبیر (۱) و امام ثعلبی در کشف البیان (۲) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور (۳) و امام أحمد بن حنبل در مسند (۴) و ابن شیرویه در فردوس (۵) و ابن ابی الحدید (۶) در صفحه ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن مغزلی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در

صواعق (۷) در فضایل علی علیه السّلام نقل نموده از

ص: ۶۶۸

-
- ۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۵۷، ذیل آیه ۲۸ سوره مؤمن (غافر) مسأله ۸/
 - ۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۱۲۶، ذیل آیه ۲۷ سوره یس، چنین نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «سباق الاعمم ثلاثه لم یکفروا بالله طرفه عین: علی بن ابی طالب و صحاب آل یس و مؤمن آل فرعون، فهم الصدیقون و علی افضلهم.»
 - ۳- در المنثور، سیوطی، ۵/۴۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره یس.
 - ۴- پیشتر گذشت.
 - ۵- الفردوس، دیلمی، ۲/۴۲۱، ح ۳۸۶۶، باب الصاد.
 - ۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۷۲، خطیه ۱۵۴، (و من خطبه علیه السّلام و ناظر قلب اللیب به و بیصر آمده) [ذکر الأحادیث والوارده فی فضائل علی]
 - ۷- مناقب ابن المغزلی، ص ۲۴۷، ۲۹۴، قوله علیه السّلام الصدیقون ثلاثه...

بخاری از ابن عباس به استثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

الصدّیقون ثلاثه حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النّجار صاحب یس و علیّ ابن ابی طالب و هو افضلهم.

(راستگویان سه نفرند حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یس و علی بن ابی طالب و او افضل از آنها می باشد.)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۲ ینابیع الموده (۱) از مسند امام احمد و أبو نعیم و ابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب (۲) از ابی لیلی و ابو ایوب أنصاری و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق (۳) از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایه الطالب (۴) مسند از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السّلام جمعا از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده اند که فرمود:

ص: ۶۶۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۷۳، ح ۱، باب ۴۲، و نیز در ۲/۲۳۵، ح ۶۵۷، باب ۵۶.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۰، ح ۳۰۷، فصل ۱۹.

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۵، باب ۹، فصل ۲ ح ۳۱.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، باب ۲۴، و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۵۶، قسم ۱، باب فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، ذکر اسمیه علیه السّلام و کنیت، قرطبی در الجامع لأحكام القرآن، ۱۵/۲۰، ذیل آیه ۲۷ سوره یس، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۱۵، ح ۵۱۴۸-۵۱۴۹، حرف الصاد، مناوی در فیض القدیر، ۴/۳۱۳، ح ۵۱۴۸-۵۱۴۹، حرف الصاد، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۱، ح ۳۲۸۹۷-۳۲۸۹۸، کتاب الفضائل باب ۳، فصل ۲، فضائل علیّ بن ابی طالب، حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ نقل می کنند.

الصدّيقون ثلاثة حبيب النّجار مؤمن آل يس الّذى قال (يا قوم اتّبعوا المرسلين) و حزقيل مؤمن آل فرعون الّذى قال (أ تقتلون رجلا ان يقول ربّي الله) و عليّ بن ابى طالب و هو

افضلهم.

(راستگويان سه نفرند، حبيب نجار مؤمن آل يس (که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران را) و حزقيل مؤمن آل فرعون (که می گفت آیا می کشید مرد مؤمن خدا پرست را) و علي بن ابى طالب و او افضل از آنها می باشد.)

واقعا هر انسان عاقلی به حیرت فرو می رود که عادت و تعصّب چگونه بر علم و انصاف شما آقایان غالب آمده با اینکه خودتان با روایات متعدده طبق آیات قرآنيه ثابت می نمائید که علی علیه السّلام افضل الصّدّيقين بوده است مع ذلك ديگران را صدّيق بخوانید؟ و حال آنکه يك آیه بر صدّيق بودن آنها نقل نگردیده است.

شما را به خدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید که آیا سزاوار بود کسی را که خدای متعال در قرآن مجید او را صدّيق خوانده که هرگز دروغ نگوید و نیز در قرآن امر فرماید پيرو او باشید (به اقرار علمای خودتان) شهادتش را ردّ نمایند بلکه اهانت هم بنمایند!؟

آیا عقل باور می کند کسی که رسول خدا او را صدّيق این امت خوانده بلکه افضل صدّيقين معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آن هم شهادت دروغ بدهد!؟

ص: ۶۷۰

آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله نفرموده حق با علی و علی با حق توأما می گردند چنانچه خطیب بغدادی در صفحه ۳۲۱ جلد چهارم تاریخ (۱) خود و حافظ ابن مردویه در مناقب (۲) و دیلمی در فردوس (۳) و حافظ هیشمی در صفحه ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد (۴) و ابن قتیبہ در صفحه ۶۸ جلد اول

الامامه و السياسه (۵) و حاکم أبو عبد الله نیشابوری در صفحه ۱۲۴ جلد سیم مستدرک (۶) و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در اوسط (۷) و خطیب خوارزمی در مناقب (۸) و فخر رازی در صفحه ۱۱۱ جلد اول تفسیر (۹) و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصغیر (۱۰) و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث بیست و یکم صواعق (۱۱) در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقلاً از اوسط از ام سلمه و

شیخ

ص: ۶۷۱

-
- ۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۳۲۱، رقم ۷۶۴۳، شرح حال یوسف بن محمد المؤدب.
 - ۲- مناقب ابن مردویه، ص ۱۱۳-۱۱۷، ح ۱۳۲-۱۴۳، فصل ۸.
 - ۳- الفردوس، دیلمی، ۳/۲۳۰، ح ۴۶۷۸، باب القاف ذکر فصول من ذوات الالف و اللام.
 - ۴- مجمع الزوائد، ابی بکر هیشمی، ۷/۲۳۵، کتاب الفتن، باب فیما کان فی الجمل و الصغیرین و غیرهما.
 - ۵- الامامه و السياسه، ابن قتیبہ، ۱/۷۳، فصل اتمام الحرب.
 - ۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۴ - ۱۳۵، ح ۴۶۲۸ - ۴۶۲۹، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین.
 - ۷- معجم الاوسط، طبرانی، ۵/۴۵۵، ح ۴۸۷۷، احادیث عباد بن سعید.
 - ۸- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸.
 - ۹- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴، مسأله ۹، حجت ۵.
 - ۱۰- جامع الصغیر، سیوطی، ۲/۱۷۲، ح ۴۴۱۲، و ح ۵۵۹۴، حرف العین.
 - ۱۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، باب ۹، فصل ۲، حدیث الحادی و العشرون.

سليمان بلخي حنفي در باب ۲۰ ينابيع الموده (۱) از جمع الفوائد و اوسط و صغير طبراني و فرائد حمويني و مناقب خوارزمي و ربيع الابرار زمخشري از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ صفحه ۱۸۵ ينابيع الموده چاپ اسلامبول از جامع الصغير جلال الدين سيوطي و نیز در صفحه ۱۱۶ تاريخ الخلفاء (۲) و در صفحه ۳۵۸ جلد ۴ فيض القدير (۳) از ابن عباس و در صفحه ۲۳۷ از مناقب السبعين (۴) حديث ۴۴ از صاحب فردوس و در صفحه ۲۸۳ ضمن باب ۵۹ از فصل دوم صواعق (۵) از ام سلمه و محمد بن يوسف گنجي شافعي در كفايه الطالب (۶) بعضي از ام سلمه بعضي از عايشه و بعضي از محمد بن ابي بكر از رسول اكرم صلي الله عليه وآله روايت نموده اند كه فرمود:

«علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض.»

(علی با قرآن و قرآن با علی می باشد و از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند).

برخی به این عبارت نقل نمودند که:

«الحقّ لن یزال مع علیّ و علیّ مع الحقّ لن یختلفا و لن یفترقا.»

ص: ۶۷۲

-
- ۱- ينابيع الموده، قندوزی، ۱/۲۶۹، ح ۱، باب ۲۰.
 - ۲- تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص ۱۷۳، شرح حال علی بن ابي طالب.
 - ۳- فيض القدير، مناوي، ۴/۴۷۰، ح ۵۵۹۴، حرف العين.
 - ۴- ينابيع الموده، قندوزی، ۲/۲۴۵، ح ۶۸۷، باب ۵۶، الحديث الرابع و الاربعون.
 - ۵- ينابيع الموده، قندوزی، ۲/۳۹۶، ح ۳۰، باب ۵۹، الحديث الحادي و العشرون و الصواعق المحرقة، ابن حجر مكي، ص ۱۲۴، باب ۹، فصل ۲، حديث الحادي و العشرون.
 - ۶- كفايه الطالب، گنجي شافعي، ص ۲۶۵، باب ۶۲.

(حق هرگز از علی جدا نمی شود و پیوسته حق برای همیشه با علی و علی با حق بوده و هرگز از هم جدا نخواهند شد.)

و نیز ابن حجر در صفحه ۷۷ صواعق (۱) اواخر فصل دوم از باب ۹ نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مرض موت فرمود:

انی مَخْلَفٌ فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما.

(من دو چیز را در میان شما می گذارم، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر عترت و اهل بیت من اند. آن گاه دست علی را گرفت بلند نمود و فرمود: این علی با قرآن و قرآن با علی می باشد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند پس از این هر دو از مقام جانشینی سؤال می نمایم)

و نیز عموماً نقل می نمایند که فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار.»

(علی با حق و حق با علی دور می زند).

و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه (۲) ضمن حدیث غدیر نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«و ادر الحق معه حیثما دار و کیف مادار.»

ص: ۶۷۳

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۶، باب ۹، فصل ۲.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۵، باب ۲، فی ذکر فضائل علی علیه السّلام، حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه فعلی مولاه.

(و بگردان حق را با علی هر کجا و هر طور که می گردد.)

آن گاه اظهار نظر نموده و گوید:

«فیه دلیل علی آنه ما جرى خلاف بین علی علیه السلام و بین احد من الصحابه الا و الحق مع علی علیه السلام(۱)»

(در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد بود.)

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است

و نیز در همان کتابهایی که عرض کردم به علاوه در سایر کتب(۲) معتبره شما نقل است که

در مکانهای بسیار و محلّهای متعدده و به عبارات مختلفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می فرمود:

ص: ۶۷۴

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۳۹، باب ۲ فی ذکر فضائل علی علیه السلام حدیث فی قوله علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه.

۲- مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۷، کتاب معرفه الصحابه و من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی.» و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی بن ابی طالب، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۷۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث چنین نقل می کند: ... عن جده یعلی بن مره الثقفی قال: سمعت رسول الله یقول: «من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی و من احب علیاً فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله، لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر او منافق.»

«من اطاع عليا فقد اطاعني و من اطاعني فقد اطاع الله و من انكر عليا فقد أنكرني و من انكرني فقد انكر الله»

(هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که علی را انکار نماید مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید خدا را انکار کرده.)

و أبو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل (۱) می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد کان علیّ علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار.»

(علی در جمیع احوال بر حق است و حق با علی دور می زند.)

به همین جهت اهل نهروان را کافر می داند چون در مقابل علی علیه السلام قیام کردند.

آیا ردّ و انکار و اعتراض به علی علیه السلام با این همه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان ردّ و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است.

مگر نه اینست که ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲) و محمد

ص: ۶۷۵

۱- ملل و النحل، شهرستانی، ۱/۳۳، مقدمه ۴، اول شبهه وقعت فی المله الاسلامیه و کیفیه انشعابها. شهرستانی می نویسد: «و بالجمله: کان عی مع الحق و الحقه معه» و در صفحه ۱۴۵ همین جلد قسم ۱، جزء ۱، باب ۶ الشیعه الامامیه، می نویسد: ... ثم قال علیه السلام و هو علی الرّحال: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار...»

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۶، فصل ۱۹، فی فضائل له شتی. خوارزمی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه، فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: علیکم بعلی بن ابی طالب علیه السلام فانه مولایکم فأحبوه، و کبیرکم فاتبعوه، و عالمکم فأکرموه، و قائدکم الی الجنه و اذا دعاکم فأجیبوه و إذا امرکم فأطیعوه أحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی...»

بن طلحه شافعی در مطالب السؤل(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) روایت می نمایند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحا فرمود:

«من اکرم علیا فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیا فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان الله.»

(هر کس علی را اکرام کند مرا اکرام کرده و کسی که مرا اکرام کند خدا را اکرام کرده و کسی که علی را اهانت کند مرا اهانت کرده و کسی که مرا اهانت کند خدا را اهانت کرده.)

منصفانه قضاوت عادلانه کنید

آقایان با انصاف قضایای وارده را مطابقه کنید با این قبیل اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و به شیعیان بی گناه آن قدر بدبین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید: خلیفه مجبور بود عمل به دستور ظاهر شرع نماید و

ص: ۶۷۶

۱- مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ص ۹۶، باب ۱، فصل ۶ فی علمه و فضله. ابن طلحه حدیث را این گونه نقل می کند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله هذا علی فأحبوه بحبی و اکرموه بکرمتی فان جبرائیل علیه السّلام امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۹/۱۷۰، خطبه ۱۵۴، (و من خطب له علیه السّلام و ناظر اللیب به یبصر امده)، ذکر الاحادیث و الاخبار الوارده فی فضائل علی.

چون آیه شهادت بر عمومیت، خود باقی بود نمی توانست بدون اقامه شهود شرع پسند، به محض ادعا، مال مسلمین را فاطمه علیها السلام بدهد و به قدری احتیاط کار بود که از متصرف هم بر خلاف دستور شرع انور شاهد است!

اولاً: قبلاً عرض کردم، مال مسلمین نبود بلکه ملک متصرفی و نحله فاطمه علیها السلام بود.

ثانیاً: اگر راستی خلیفه اجرا کننده دستور شرع بود که بایستی سر مویی خلاف نکند. پس چرا تبعیض می نمود به محض ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمان می داد؟ ولی این حکم و احتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط در باره ودیعه رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه مظلومه علیها السلام بایستی اجرا شود؟! در صورتی قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده.

چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۵، جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) نقل می نماید. که از علی بن الفارقی مدرس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم:

«أكانت فاطمه صادقه قال: نعم» آیا فاطمه صادقه و راستگو بود (در ادعای

ص: ۶۷۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۸۴، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف) فصل ۳، فی ان فدک هل صح کونها نحله رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه علیها السلام ام لا؟ ابن ابی الحدید این گونه نقل می کند: و سألت علی بن الفارقی مدرس المدرسه الغربیه ببغداد، فقلت له: أكانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم. قلت: فلم لم يدفع اليها ابوبکر فدک و هی عنده صادقه؟ فتبسم ثم قال كلاماً لطيفاً مستحسناً مع ناموسه و حرمته و قلّه دعابته، قال: لو اعطاها اليوم فدک بمجرد دعواها لجاءت اليه غدا و ادعت لزوجها الخلافه و زحزحته عن مقامه و لم يكن يمكنه الاعتذار و الموافقه بشيء لانها قد اسجل علی نفسه انها صادقه فيها تدعی کائنا ما کان من غير حاجه الی بينه و لا شهوده...

خود) گفت: بلی. گفتم: در صورتی که صادقه و راستگو بود، پس چرا خلیفه، فدک را به او واگذار نکرد؟ تبسمی نموده (با این که اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز به مجرد ادعای فدک را به فاطمه واگذار می کرد، فردا می آمد ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید؛ چون که قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود. انتهی کلامه.

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و انصافاً تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه بوده، منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمداً بی بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند!

حافظ: به چه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد؟!

قضیه جابر و اعطاء مال به او موجب عبرت عقلا می باشد

داعی: به جابر، وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وعده داده از مال بحرین به من بدهد بدون آن که ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند، هزار و پانصد دینار از مال مسلمانان؛ یعنی از بیت المال به او دادند.

حافظ: اولاً این خبر را حقیر ندیده ام. شاید در کتابهای شماها باشد ثانیاً: از کجا معلوم است شاهد نخواسته باشد؟

داعی: خیلی تعجب است که شما ندیده اید؛ زیرا از جمله دلایلی که علمای خودتان اقامه می نمایند بر این خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است، همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است.

ص: ۶۷۸

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری (۱) فی باب من یکفل عن میت دینا می گوید:

«ان هذا الخبر فيه دلالة على قبول خبر العدل من الصحابه و لو جر ذلك نفعاً لنفسه لان ابابكر لم يلمس من جابر شاهدا على صحه دعواه»

(در این خبر دلالتی بر قبول خبر عدل صحابی و لو جرّ نفع به سوی خود بنماید برای این که ابی بکر از جابر شاهد نخواست بر صحت ادعایش).

همین خبر را مبسوط تر بخاری در صحیح (۲)

خود نقل نموده است، فی باب من یکفل عن میت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبی صلی الله علیه وآله من البحرین نوشته است وقتی مال بحرین را به مدینه آوردند، منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده داه یا طلبی از آن حضرت دارد بیاید بگیرد. جابر آمد و گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله وعده داده که از مال بحرین به من بدهد زمانی که بحرین فتح شود و به تصرف مسلمین درآید. فوری بدون شاهد به محض

ص: ۶۷۹

۱- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۷۵، ح ۲۲۹۶، کتاب الکفاله، باب من تکفل عن میت دینا...

۲- صحیح بخاری، ۳/۲۰۵، ح ۵۲۹، کتاب الکفاله، باب من تکفل عن میت دینا... و در جلد ۴/۵۳۰، ح ۱۳۳۲، کتاب الجزیه، باب ما اقطع النبی صلی الله علیه وآله من البحرین ... حدیث را این گونه نقل می کند: عن جابر بن عبد الله قال: قال النبی صلی الله علیه وآله: لو قد جاء مال البحرین قد اعطیتک هكذا و هكذا فلم یجیء مال البحرین حتی قبض النبی صلی الله علیه وآله فلما جاء مال البحرین امر ابوبکر فنادای من کان له عند النبی صلی الله علیه وآله عدّه او دین فلیأتنا فأتیته فقلت: ان النبی صلی الله علیه وآله قال لی کذا و کذا، فحتی لی حثیه فعددتها فإذا هی خمسمائه و قال خذ مثلها.

ادعاء هزار و پانصد دینار به اودادند.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء (۱) در فصل خلافت ابی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیه جابر را نقل نموده.

شما را به خدا آقایان با انصاف این عمل تبعیض نبوده است.

را نظر خصوصی در کار نبوده به همان جهتی که جایز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین به محض ادعا به جابر بدهد، بر فرض که فدک (به قول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملک متصرفی فاطمه علیها السلام بود)، لازم بود رعایت مقام رسالت بنماید و دل فاطمه صدیقه و دیعه رسول خدا را نشکنند و ادعای او را قبول نموده فدک را به او رد نمایند.

علاوه بر اینها بخاری در صحیح و سایر علماء و فقهای شما خبر عدل صحابی را قبول می نمایند و لو جرّ نفع به سوی خدا بنماید، ولی ادعا و گفتار علی علیه السلام را مردود می دانند به عذر این که یجر النفع الی نفسه!!

مگر علی علیه السلام از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود؟ پس اگر منصفانه دقیق شوید تصدیق می فرمایید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ: گمان می کنم علت آن که ابی بکر از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون

ص: ۶۸۰

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۷۹، تاریخ ابوبکر، فصل فی اولیاته... سیوطی حدیث را چنین نقل می کند: اخرج الشیخان عن جابر قال: قال النبی صلی الله علیه وآله لو جاء مال البحرین اعطیتک هکذا و هکذا، فلما جاء مال البحرین بعد وفاه النبی صلی الله علیه وآله، قال ابوبکر: من کان عند النبی صلی الله علیه وآله دین او عده، فلیأتنا، فجئت و اخبرته فقال: خذ، فأخذت فوجدتها خمسمأه فأعطانی الفاً و خمسمأه.

جابر از اصحاب نزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله و تربیت شده آن حضرت بوده و قطعاً از حضرت شینده بود:

«من کذب علیّ متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار»

(کسی که عمداً بر من دروغ ببندد پس نشیمن گاه او آتش جهنم خواهد بود.)

با این وعده شدید هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آن حضرت حاضر نبود اقدام به چنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل نماید.

داعی: آیا جابر نزدیک تر بود به رسول خدا صلی الله علیه وآله یا علی و فاطمه علیهم السّلام که تربیت شده‌ی آن حضرت بودند؟

حافظ: بدیهی است علی و فاطمه علیهم السّلام رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند از هر کس به آن حضرت نزدیک تر بودند.

داعی: اولی بودند که با چنین وعیدی از قول پیغمبر صلی الله علیه وآله دعوی دروغ ننمایند و بر آنها بود که دعوی فاطمه صدیقه را بپذیرند؛ زیرا که بالقطع و یقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چون که مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده اند.

و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السّلام بودند.

به علاوه اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند.

راجع به مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام قبلاً عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله او را

صدیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده.

و اما در باره حضرت صدیقه کبری فاطمه علیها السلام اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۲ جلد دوم حلیه الأولیاء (۱) از عایشه روایت می نماید که گفت:

«ما رأیت احدا قطا صدق من فاطمه اییها»

(هرگز ندیدم احدی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش).

اشکال در نزول آیه تطهیر

حافظ: این ادعای شما در باره نزول آیه تطهیر در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است؛ چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملا مانوس هستید. تصدیق بفرمایید در این موضوع اشتباه فرمودید؛ چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاوی و زمخشری این است که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله صلی الله علیه وآله نازل گردیده و اگر قولی در نزول آیه در باره آن چند تن شریف باشد قطعاً ضعیف است!

برای آن که خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آن که صدر و ذیل آیه تطهیر مربوط به ازواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و به دیگران ملحق نمود!

ص: ۶۸۲

۱- حلیه الأولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۴۱/۲ و ۴۲، رقم ۱۳۳ شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله.

جواب اشکال و اثبات این که آیه در حق ازدواج نیست

داعی: این ادعای جناب عالی به جهاتی مردود است. اولاً: این که فرمودید صدر و ذیل آیه چون مربوط به ازواج است پس علی و فاطمه علیهما السلام خارج اند از شمول آیه شریفه، جوابش آن است که در عرف عام، بسیار اتفاق می افتد که در اثنای کلام روی سخن را به طرف دیگری نموده و خطاب به غیر می کنند و بعد از آن به کلام اول بر می گردند؛ علاوه بر این که در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است، حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار

است. مخصوصاً در خود همین سوره احزاب دقت فرمایید که در خطاب به زوجات، عدول به خطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب به آنها برگشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم.

ثانیاً: اگر این آیه درباره زوجات رسول الله بود بایستی ضمیر تأنیث مربوط به آنها آورده بفرماید: «لیذهب عنکن و یطهرکن» چون به صیغه تذکیر آمده معلوم می شود که جهت عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده نه زوجات آن حضرت.

نواب: مگر به گفته شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا ملاحظه او نشده و ذکر تأنیث در او نیامده؟

داعی: آقایان (اشاره به علما) می دانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه علیها السلام در جمعیت، به اعتبار تغلیب است؛ چه آنکه تغلیب در جایی است که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف

نیست؛ بلکه کاملاً قوی است.

و اگر آیه درباره زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر به کلی غلط بود.

علاوه بر اینها روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم می کند که این آیه در شأن عترت و اهل بیت آن حضرت است نه زوجات.

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق المحرقة (۱) گوید:

«اکثر المفسرین را عقیده آن است که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام نازل گردید (لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم) به اعتبار آن که ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیر جمع مذکر است.»

زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل اهل بیت نیستند

گذشته از این دلایل واضح، زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله داخل اهل بیت نیستند.

چنانچه مسند (۲) در جامع الاصول (۳) روایت شده است که حصین بن سمره از

ص: ۶۸۴

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۳، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱، چنین نقل می کند: الآیه الاولى قال الله تعالى: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسين، لتذکیر ضمیر عنکم و ما بعده.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۴، ح ۳۷، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن ارقم قال: دخلنا علیه فلنا له: ... و فيه: فقلنا من اهل بيته؟ نسائه؟ قال: لا و ايم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها، فترجع الى ابيها و قومه. اهل بيته اصله و عصيبتة الذين حرموا الصدقة بعده.

۳- . جامع الاصول، ابن اثر، ۱۰۳/۱، ح ۶۶۹۵، باب ۴، فصل ۳ فی فضائل اهل بيت. ابن اثیر حدیث را همانند مسلم نقل می کنند. و نیز ابن ابی شیبہ در المصنف، ۳/۱۰۴، ح ۱۰، کتاب الزکاه باب من قال لا تحل الصدقة علی بنی هاشم چنین نقل می کند: عن یزید بن حیان قال: انطلقت انا و حصین بن عقبه الی زید بن ارقم، فقال له یزید و حصین، من اهل بيته، أليس نسائه من اهل بيته؟ قال: لا و لكن اهل بيته من حرم الصدقة عليه...

زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول الله صلی الله علیه وآله از اهل بیت اند؟ زید گفت: نه به خدا قسم زیرا که زن مدتی با شوهر خود می باشد چون طلاقش داد به خانه پدرش می رود و به قوم پدری ملحق می شود و از شوهر به کلی جدا می گردد. بلکه اهل بیت او خویشان او می باشند که صدقه بر ایشان حرام است و به هر خانه و به کجا بروند از اهل بیت او جدا نمی باشند.

ثالثاً گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلاً از عترت و اهل بیت طهارت اخبار متکثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم می کنند.

اخبار عامه در نزول آیه تطهیر در شان اهل بیت علیه السلام

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و امام فخر رازی در صفحه ۷۸۳ جلد

ششم تفسیر کبیر(۲) جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۹۹ جلد پنجم در

ص: ۶۸۵

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴۲/۸ و ۴۳، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله نزلت هذا الآیه فی وفی علی و حسن و حسین و فاطمه {إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۰۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

المنثور (۱) و صفحه ۱۵۴، جلد دوم خصائص الكبرى (۲) و نیشابوری در جلد سیم تفسیر (۳) و امام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رموز الكنوز و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۲۰۷ جلد چهارم اصابه (۴) و ابن عساکر در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش (۵) و امام احمد حنبل در صفحه ۳۳۱ جلد اول

ص: ۶۸۶

- ۱- در المنثور، سیوطی، ۵/۳۷۷، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. سیوطی حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند.
- ۲- خصائص الكبرى، سیوطی، ۲/۲۶۴، باب ما شرف به اولاده و ازواجه و آل بیته و اصحابه و قبيله من اجله. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه قالت فی بیته نزلت { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } فأرسل الى علي و فاطمه و ابنيهما فقال هؤلاء اهل بيته.
- ۳- غرائب القرآن نظام الدين نیشابوری، ۲۲/۱۰، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. نظام الدين می نویسد: «اهل البيت» نصب علی النداء او علی المدح و قد مرّ فی آیه المباهله انهم اهل العباء للنبي صلى الله عليه وآله لانه اصل فاطمه و الحسن و الحسين بالاتفاق و الصحيح ان عليا رضي الله عنهم لمعاشرتهم بنت النبي صلى الله عليه وآله و ملازمته اياه ...
- ۴- سبل الهدى و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۱۸/۲۶۵، رقم ۱۱۵۸۷ کتاب النساء، شرح حال فاطمه الزهرا. ابن حجر این حدیث را این گونه نقل می کند: وقالت ام سلمه: فی بیته نزلت { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } قالت: فأرسل رسول الله صلى الله عليه وآله الى فاطمه و علي و الحسن و الحسين فقال: «هؤلاء اهل بيته».
- ۵- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۹۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر چنین نقل می کند: قال: دعا رسول الله صلى الله عليه وآله الحسن و الحسين و عليا و فاطمه عليهم السلام و مدّ عليهم ثوبا ثم قال: «اللهم هؤلاء اهل بيته و حامتي فأهب عنهم الرجس و طهرهم تطيها»

مسند جلد اول مسند(۱) و محب الدین طبری در صفحه ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره(۲) و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۳۱ جلد دوم و در صفحه ۱۳۰ جلد هفتم صحیح(۳) و نبهانی در صفحه ۱۰ اشرف المؤید (چاپ بیروت) و محمد بن یوسف گنجی شافی در باب ۱۰۰ کفایه الطالب(۴) با نقل شش خبر مسند و شیخ سلیمان بلخی

ص: ۶۸۷

۱- مسند احمد بن حنبل، ۶/۳۰۴، مسند ام سلمه. احمد بن حنبل حدیث را چنین نقل می کند: عن ام سلمه ان النبی صلی الله علیه وآله جلیل علی علی و حسن و حسین و فاطمه کساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، فقال: ام سلمه یا رسول الله انا منهم قال: انک علی خیر.

۲- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۵۲، و ۱۵۳، باب ۴، فصل ۶ فی خصائصه، ذکر اختصاصه بانہ زوجته و ابنه اهل البیت. طبری این چنین نقل می کند: و لما نزل قوله تعالی: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ } دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه و علیا و حسنا و حسینا فی بیت ام سلمه و قال: اللهم ان هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. و نیز در ذخائر العقبی، ص ۲۱، قسم ۱، باب فی بیان ان فاطمه و علیا و الحسن و الحسین هم اهل البیت چنین نقل می کند: عن عمر بن ابی سلمه ریب رسول الله صلی الله علیه وآله قال رک نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلی الله علیه وآله { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ } - الآیه، فی بیت ام سلمه رضی الله عنها فدعا النبی صلی الله علیه وآله فاطمه و حسنا و حسینا فجللهم بكساء و علی خلف ظهره ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت ام سلمه و انا معهم یا رسول الله؟ قال: انت علی مکانک و انت علی خیر.

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۸۳، ح ۶۱، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: قالت عایشه خرج النبی صلی الله علیه وآله غداه و علیه مرط مرحیل من شعر اسود جاء الحسن بن علی، فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی، فأدخله ثم قال: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۵۴، باب ۱ فی بیان صحه خطبته صلی الله علیه وآله بما یدعی خماً گنجی حدیث را همانند مسلم نقل می کند.

حنفی در باب ۳۳ ینابیع الموده (۱) از صحیح مسلم و شواهد (۲) حاکم از عایشه (ام المؤمنین) و ده خیر از ترمذی و حاکم و علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه (۳) از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (ربیب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و وائله بن اسقع و ابو سعید خدری نقل می نمایند که این آیه تطیهر در شأن پنج تن آل عبا نازل گردیده.

و حتی ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در صفحه ۸۵ و ۸۶ صواعق (۴) از هفت طریق با اعتراف به صحت، این واقعه مهمه را نقل نموده که این آیه در شأن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۱۴ تا صفحه ۱۹ کتاب رشفه

ص: ۶۸۸

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۱۹-۳۲۳، ح ۸-۱، باب ۳۳ فی تفسیر آیه التطهیر و حدیث کساء و نیز در ۲/۴۲۹-۴۳۲، ح ۱۹۲-۱۷۶، باب ۵۹، حدیث را با الفاظ مختلف نقل می کند.

۲- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۸-۱۴۰، ح ۶۴۵-۷۷۴، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. حسکانی این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن البراء بن عازب قال: جاء علی و فاطمه والحسن و الحسين الی باب النبی صلی الله علیه و آله فخرج النبی صلی الله علیه و آله فقال بردائه فطرحه علیهم و قال اللهم هؤلاء عترتی.

۳- مناقب ابن مردویه، ص ۳۰۱-۳۰۳، ح ۴۷۵-۴۸۵، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ابن مردویه علامه بر اینکه این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده می نویسد: من ازید من ماء طریق انها فی محمد و علی و فاطمه والحسن و الحسين علیهم السلام.

۴- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۳، باب ۱۱، فصل ۱، فی الآیات الواردة فیهم.

الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (۱) (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و بن ابی حاتم و طبراین و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن ابی شیبه و سمهودی، با تحقیقات عمیق از اکابر علمای خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده.

به علاوه استدلال ثابت می کند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که صدقه بر آنها حرام است تا قیامت مشمول این آیه می باشند.

و در جمع بین الصحاح الستة عن موطأ مالک بن انس الاصبیحی و صحاح (۲) بخاری و مسلم (۳) و سنن ابی داود (۴) و سجستانی و ترمذی (۵) و جامع الاصول

ص: ۶۸۹

۱- رشفه الصادی، علوی حضر می، ص ۳۴-۲۹، باب ۱. علوی می نویسد: أخرج الامام ابو عیسی الترمذی، و صححه و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و صحه و ابن مردویه و البیهقی فی سننه من طرق عن ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله و رضی عنها قالت: فی بیتی نزلت: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } و فی البیت فاطمه و علی و الحسن و الحسین فجللهم رسول الله صلی الله علیه و آله بکساء کان علیه ثم قال: «هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»

۲- تاریخ الکبیر، بخاری، ۸/۲۵، ح ۲۰۵، کتاب الکنی باب الحاء، ابوالحمراء. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ای الحمراء قال صحبت النبی صلی الله علیه و آله تسعه اشهر فكان اذا اصبح کل یوم یأتی باب علی و فاطمه فیقول السلام اهل البیت { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۸۳، ح ۶۱، کتاب الفضائل الصحابه، باب فضائل اهل البیت النبی صلی الله علیه و آله.

۴- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۸۵۴، ح ۳۲۰۵ کتاب التفسیر، باب و من سوره الاحزاب. ترمذی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمر بن ابی سلمه قال: لما نزلت هذه الآیه علی النبی صلی الله علیه و آله { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } فی بیت ام سلمه فدعا فاطمه و حسنا و حسینا فجلهم بکساء و علی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. قالت ام سلمه: و انا معهم یا نبی الله؟ قال: انت علی مکانک وانت علی خیر.

۵- جامع الاصول، ابن اثیر، ۱۰/۱۰۰-۱۰۲، ح ۶۶۸۹-۶۶۹۲، باب ۴ فصل ۳، فی فضائل اهل البیت. ابن اثیر حدیث را همانند ترمذی نقل کرده: قال ابن عباس: ... و أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ثوبه فوضعه علی علی و فاطمه و حسن و حسین و قال: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }. و در صفحه ۱۵۸ همین جلد، ح ۴۷۰۵، کتاب معرفه الصحابه، مناقب اهل رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث را همانند ابن حجر نقل می کند. طبرانی در معجم الصغیر، ۱/۶۵ و ۱۳۵، باب من اسمه احمد و باب من اسمه الحسن حدیث را این گونه نقل می کند: عن شهر بن حوشب قال: أتیت ام سلمه اعزبها عن الحسین بن علی علیه السلام فقالت: «دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فجلس علی منامه لنا فجاءته فاطمه

رضوان الله و رحمته عليها بشيء وضعته، فقال: دعى لى حسنا و حسينا و ابن عمك علياً فلما اجتمعوا عنده قال لهم: هؤلاء حامتي و اهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً.» نسائی در خصائص اميرالمؤمنين، ص ۴۹، منزله علي بن ابى طالب كرم الله وجهه من الله عزوجل، حديث را همانند ابن حجر نقل می کند. محمد بن جرير طبری در جامع البيان، ۱۲/۹-۱۲، ح ۲۱۷۲۷، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب حديث را همانند ثعلبی نقل می کند. شوکانی در فتح القدير، ۴/۲۷۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب، حديث را همانند علوی حصرمی نقل می کند. آلوسی در روح المعانی، ۱۱/۱۹۵-۱۹۹ ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب حديث را همانند علوی حصرمی نقل می کند. واحدی نیشابوری در اسباب النزول، صلى الله عليه وآله ۲۳۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب، حديث را چنین نقل می کند: عن ابى سعيد: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } قال: نزلت فى خمسہ، فى النبى صلى الله عليه وآله و على و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام ابن اثير در اسد الغابه، ۲/۱۲ و ۲، شرح حال حسن بن علي بن ابى طالب عليه السلام و شرح حال حسن بن علي، حديث را چنین نقل می کند: روى الاوزعى عن شداد بن عبد الله قال سمعت واثله بن الاستع و قد جىء برأس الحسين، فلعن رجل من اهل الشام و لعن اباه فقام واثله و قال: و الله لا ازال احب عليا و الحسن و الحسين و فاطمه بعد ان سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول فيهم ما قال لقد رأيتن ذات يوم و قد جئت النبى صلى الله عليه وآله فى بيت ام سلمه، فجاء الحسن فأجلسه علي فخذة اليمنى و قبله، ثم جاء الحسين فأجلسه علي فخذة اليسرى و قبله ثم جاءت فاطمه فأجلسها بين يديه ثم دعا بعلى ثم قال: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } بهقيى در سنن الكبرى، ۲/۱۵۰، كتاب الصلاه، باب الدليل على ان ازواجه من اهل بيته فى الصلاه عليهم، حديث را همانند ابن حجر عسقلانى نقل می کند.

بالاخره عموم علما و محدثین و مورخین فقهای شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده، جامع الاصول بالاخره عموم علما و محدثین و مورخین فقهای شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده، اگر چند نفری عناد ورزیده حق کشی کرده و خبر را ضعیف دانسته اند، لطمه به این همه اخبار متأثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علمای خودتان نمی زند.

نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمه علیها السلام و نزول آیه تطهیر

منتها بعضی مبسوطا با نقل حریره نوشته اند و بعضی به اختصار نقل نموده اند. از جمله امام ثعلبی در تفسیر (۱) و امام

احمد بن در مسند (۲) و ابن اثیر در جامع

ص: ۶۹۱

۱- الکشف والبیان، ثعلبی، ۸/۴۲، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عطاء «ابی رباح حدثنی من سمع ام سلمه تذکر ان النبی صلی الله علیه وآله کان فی بیتها فأتته فاطمه ببرمه فیها حریره فدخلت بها علیه. فقال لها: ادعی زوجک و ابنیک قالت: فجاء علی و حسن و حسین فدخلوا علیه فجلسوا یا کلون من تلک الحریره و هو علی منامه له علیهم السیلام دکان تحته کساء خیری قالت: و انا فی الحجره اصلی. فانزل الله تعالی هذه الآیه: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۲۹۲، مسند ام سلمه. احمد بن حنبل حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند.

الاصول از صحیح ترمذی و مسلم به مختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول اکرم که گفت:

«رسول الله صلی الله علیه و آله در منزل من بود که فاطمه علیها السلام ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالی که حضرت در صَفَه نشسته بود که خوابگاه آن حضرت بود، در زیر پای مبارکش عبای خیری گسترده بود و من در حجره نماز می کردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: برو شوهرت و پسرهایت را با خود بیاور، طولی نکشید علی و حسنین علیهم السلام آمدند مشغول خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آن حضرت قرائت نمود:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}

(اراده پروردگار است که هر الایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.)

آن گاه حضرت زیادتى عبا را بر آنها کشید و دست مبارکش سوی آسمان بلند نموده عرض کرد:

«اللهم هؤلاء اهل بيتي و عترتي فأذهب عنهم الرجس أهل البيت و طهرهم تطهيرا»

(پروردگارا اینها اهل بیت و عترت منند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و پاک نما آنها را پاک کردنی).

ام سلمه گوید: من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم: من هم با شمایم؟ «انا معکم یا رسول الله قال: انک علی خیر» حضرت فرمود: "تو نیکو زنی هستی و بر خیر و خوبی هستی" به این معنی که رتبه اهل بیت مرانداری و در زمره همه آنها نیستی ولی عاقبت به خیری پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر اینکه این پنج تن بزرگوار از کفر و شقاق و شرک و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره معصوم و پاکند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر(۱) خود گوید:

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ؛ یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گردانید: و لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ یعنی خلعت های کرامت خود را به شما پوشانید.

واقعا جای تعجب است از علمای بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل می نمایند که علی و فاطمه علیهما السلام مشمول آیه تطهیر بودند و مُعَزَّى و مُبَرَّى از هر رجس بودند که اهم از همه ارجاس دروغ می باشد مع ذلك تکذیب می نمایند دعوی امامت آن حضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را درباره فاطمه علیها السلام و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره را در باب فدک! نمی دانم مردمان

ص: ۶۹۳

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۰۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. فخر رازی می نویسد: و قوله تعالی: { لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ } فيه لطيفه و هي ان الرجس قد يزول عينا ولا يطهر المحل فقوله تعالی { لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ } ای یزیل عنکم الذنوب و یطهرکم ای یلبسکم خلع الکرامه.

با انصاف در اینجا چگونه قضاوت می نمایند.

فاطمه ای را که خداوند درباره آنها می فرماید که از ارجاس ظاهریه و باطنیه پاک و منزّه هستند یعنی معصوم از کبائر و صغائر می باشند رد بنمایند ولی ادعای جابر را که یک فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان ببرند!

حافظ: هرگز نمی توان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال قربی که به رسول خداصلی الله علیه و آله داشته عمدا در مقام غضب فدک برآید؛ قطعاً انسان هر عملی می نماید برای مقصودی می باشد. خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تحت تصرف او بوده است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آن را غضب نماید؟

داعی: بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده، بلکه مستأصل نمودن خاندان پیغمبرصلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت مقام خلافت را داشتند باید به قسمی به خود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند که خیال خلافت را نمایند چه آن که مردمان دنیا طلب به جایی می روند که دنیای آنها اداره شود.

خیال می کردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت کامل داشتند، دستشان از مال دنیا پر باشد قطعاً مردم رو به آنها می روند، فلذا نه تنها فدک را سیاستاً عصب نمودند بلکه تمام طرقی که منتهی به جلب اموال دنیوی می شد بر آنها مسدود نمودند.

ص: ۶۹۴

منع خمس از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

از جمله طرق مغصوبه حق ثابت خمس مؤکد به آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند صدقات را به رسول الله و آل طاهرین آن حضرت سلام الله علیه اجمعین حرام نموده به اجماع جمهور امت، باب خمس را بر روی آنها باز و صریحا فرموده:

{وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ} انفال/۴۲

(ای مؤمنان بدانید که هرچه به شما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و گدایان و در راه سفر ماندگان است).

تا اولاد و ذراری آن حضرت، تا قیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی به رعایای خود پیدا ننمایند. ولی بعد از وفات آن حضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آن حضرت را تحت فشار قرار دادند. خلیفه ابی بکر به اتفاق هم دستان خود، حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا؛ دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آن که صدقات بر آنها حرام بود، خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند. چنان چه امام شافعی محمد بن ادريس در صفحه ۶۹ کتاب الأم (۱) در این باب گوید:

ص: ۶۹۵

۱- الأم، محمد بن ادريس شافعی، ۲/۱۰۶ و ۱۰۷، کتاب قسم الصدقات، باب العله فی القسم.

«و اما آل محمد الذين جعل لهم الخمس عوضا من الصدقه فلا يعطون من الصدقات المفروضات شيئا قل او كثر لا يحل لهم ان يأخذوها ولا يجزى عنم يعطيهموها اذا عرفهم»

تا آنجا که گوید:

«و ليس منعهم حقهم في الخمس يحل لهم ما حرم عليهم من الصدقه»

به آل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها معین نموده نباید از صدقات واجبه کم یا زیاد به آنها داده شود و بر آنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را بشناسند دادن صدقه به آنها کفایت دین از آنها نمی نماید و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول خداصلی الله علیه وآله سبب حلیت صدقه محرمه بر آنها نمی شود).

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب، به عذر آن که خمس زیاد شده و نمی توان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید به مصرف تهیه وسایل حربیه برسد، دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا به امروز آنها را از حق مسلم خدا داده، محروم نمودند.

حافظ: امام شافعی رحمه الله فرموده است: باید خمس به پنج قسم شود سهم پیغمبرصلی الله علیه وآله به مصرف ومصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایتام و مساکین و ابن السبیل شود.

داعی: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول الله گردید و به مصرف آنها می رساندند. پس رد نظر فقهاء امامیه تبعاً لعترة الائمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به

شش قسمت می شود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی به امام می رسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده می شود که به مصالح شایسته مسلمین که صلاح بدانند می رساند و سه سهم دیگر مخصوص ایتام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره می باشد ولی بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله این حق را از بین هاشم سلب نمودند. چنانچه اکابر علمای شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم در المنثور (۱) و طبری (۲) و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۳) و جارالله زمخشری

در کشف (۴) قوشچی در شرح تجرید (۵) و

ص: ۶۹۷

۱- در المنثور، سیوطی، ۳/۳۳۵ و ۳۳۶، ذیل آیه ۴۱ انفال. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن قیس بن مسلم الجدلی قال: سألت الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب ابن الحنفیه عن قول الله { وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ } قال: هذا مفتاح كلام، لله الدنيا والآخرة و (لرسول و لذی لاقربی) فاختلفوا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فی هذین السهمین قال قائل: سهم ذوی القربی لقرابه الخلیفه، و قال قائل: سهم النبی للخلیفه من بعدی. و اجتمع رأی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله علی ان يجعلوا هذین السهمین فی الخیل و العده فی سبیل الله تعالی، فكان كذلك فی خلافه ابی بکر و عمر.

۲- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۶/۱۰ و ۱۱ ذیل آیه ۴۱ سوره انفال.

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۳۵۷ و ۳۵۸، ذیل آیه ۴۱ سوره انفال.

۴- الکشاف، زمخشری، ۲/۲۱۴ و ۲۱۵، ذیل آیه ۴۱ سوره انفال. زمخشری می نویسد: عند ابی حنیفه انها كانت فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله عی خمسہ اسهم، سهم لرسول الله صلی الله علیه و آله و سهم لذی قرباء من بنی هاشم و بین عبد المطلب دون بنی عبد شمس و بنی نوفل... و اما بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فسهمه ساقط بموته و كذلك سهم ذوی القربی و انما يعطون لفقرهم... و عن ابن عباس انه كان علی سته اسهم لله و للرسول سهمان و سهم لأقاربه حتی قبض فاجری ابوبکر الخمس علی ثلاثه. و كذلك روى عن عمر و من بعده من الخلفاء و روى ان ابابکر منع بنی هاشم الخمس...

۵- شرح تجرید قوشچی، ص ۳۷۴، مقصد ۵ فی الامامه. قوشچی می نویسد: و منع فاطمه و اهل البيت عن خمسهم و لم يكن ذلك فی زمن النبی صلی الله علیه و آله.

نسائی در کتاب الفیء (۱) و دیگران همگی اقرار به این معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا به دست سیاستمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد!

حافظ: آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جایز نمی دانید؟ قطعاً خلیفه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما برای کمک به مسلمین اجتهادا اعمال نظر نمودند!

داعی: بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل نص! آیا شما رأی و نظر خلیفه ابی بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول الله قرار می دهید؟ آیا انصافاً جائز است؟

خدا و پیغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه پیغمبر صلاح امت را بهتر بداند و اجتهاد در مقابل نص نماید. شما را به خدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید به آن دستگاہ سوء ظن قوی پیدا می نماید و می فهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است!

خدا علی علیه السلام را شاهد پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داده

علاوه بر اینها خداوند علی علیه السلام را شاهد و

گواه پیغمبر قرار داده و صریحاً می فرماید:

ص: ۶۹۸

۱- سنن الکبری، نسائی ۳/۴۷، ح ۴۴۴۵، کتاب الخمس، باب ۱. نسائی حدیث را همانند سیوطی نقل می کند.

{ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } هود ۲۵

(آیا پیغمبر که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است))

حافظ: آن چه در نظر دارم مراد از صاحب بینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاهد او قرآن کریم می باشد. شما با چه دلیل و برهان شاهد را به علی کرم الله وجهه تعبیر نمودید؟

داعی: دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده تصرف در آیات قرآن یا تفسیر به رأی نمایم، بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند به ما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی علیه السلام می باشد.

علاوه علماء و مفسرین چنین نقل نموده اند. قریب سی حدیث از اکابر علمای خودتان مانند امام ابو اسحاق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش (۱) نقل نموده و جلال الدین سیوطی در درّ المثور (۲) از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده

ص: ۶۹۹

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۶۲، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال: { أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ } رسول الله صلی الله علیه و آله { وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } علی خاصه. عن زاذن قال: سمعت علیا والذی فلق الحبه و برأ النسمة... فقام رجل فقال: ما آیتک یا امیر المؤمنین التي نزلت فیک؟ قال: { أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } رسول الله صلی الله علیه و آله علی بینه من ربه و انا شاهد منه.

۲- در المثور، سیوطی، ۳/۵۸۶ و ۵۸۷، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: و اخرج ابن مردویه و ابن عساکر عن علی رضی الله عنه فی الآیه قال: رسول الله صلی الله علیه و آله علی بینه من ربه و انا شاهد منه.

و نیز ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین (۱) به سه سند و سلیمان بلخی (۲) حنفی در باب ۲۶ از ثعلبی و حموی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغزلی از ابن عباس و جابر بن عبد الله و دیگران نقل می نمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی (۳) به سه طریق و طبری (۴) و ابن مغزلی (۵) فقیه شافعی و ابن ابی

ص: ۷۰۰

۱- فرائد السمطین، حموی، ۱/۳۴۱-۳۳۸، ح ۲۶۲-۲۶۰، باب ۶۳، سمط ۱. حموی حدیث را این گونه نقل می کند: قال علی بن ابی طالب علیه السلام: ما من رجل من قریش الا وقد نزلت فیه آیه او آیتان فقال له رجل: أنت ای شیء نزل فیک؟ قال له علی علیه السلام: اما تقرأ الآیه التی هی فی سوره هود «و یتلوه شاهد منه».

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۴ و ۲۹۵، ح ۳ و ۴، باب ۲۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عباد بن عبد الله قال: سمعت علیا کرم الله وجهه یقول فی خطبته: ما نزلت آیه من کتاب الله (عزوجل) تسوقه الی جنه او نار. قال رجل: یا امیر المؤمنین فما نزل فیک؟ قال: لو لا انک سألتنی علی رؤوس الملائما تقرأ {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} الآیه. فرسول الله صلی الله علیه وآله علی بینه من ربه و انا التالی الشاهد منه اتلوه و اتبعه. و الله لئن تعلمون ما خصنا الله عزوجل به اهل البیت احب الی مما علی الارض من ذهبه حمراء او فضه بیضاء

۳- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۱۷ سوره هود، (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۶، ح ۲۶-۲۸). ابو نعیم حدیث را با اختلاف در الفاظ همانند ثعلبی نقل می کند.

۴- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۷/۲۲ و ۲۴، ح ۱۳۹۴۵ و ۱۳۹۵۸، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. طبری حدیث را این گونه نقل می کند: حدثنا ابو خالد سمعت سفیان یقول: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ} قال: محمد و قال آخرون: هو علی بن ابی طالب.

۵- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۰، ح ۳۱۸، قوله تعالی: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} ابن مغزلی حدیث را همانند قندوزی نقل می کند.

الحدید (۱) معتزلی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب (۲) و بسیاری دیگر از علمای شما این عقیده را دارند که به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابی طالب علیه السّلام است و خطیب خوارزمی در مناقب (۳) گوید: از ابن عباس پرسیدند: مرا از شاهد کیست؟

ص: ۷۰۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۷، خطبه ۳۷، و من کلام له علیه السّلام یجری مجری الخطبه [الاخبار الوارده عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه]. ابن ابی الحدید حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الله بن الحارث قال: قال علی علیه السّلام علی المنبر: ما احد جرت علیه المواسی الا و قد انزل الله فیه قرآنا: فقام الیه رجل من مبغضیه فقال له: فما انزل الله تعالی فیک؟ فقام الناس الیه یضربونه. فقال: دعوه، اتقرأ سورة هود؟ قال: نعم. قال: فقرأ علیه السّلام { أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } ثم قال: الذی کان علی بینه من ربه محمد صلی الله علیه و آله و الشاهد الذی یتلوه انا.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۵، باب ۶۲، فی تخصیص علی علیه السّلام بمأه منقبه... حدیث را این گونه نقل می کند: عن الحارث عن علی علیه السّلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علی بینه من ربه و انا الشاهد منه.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۲۷۸، ح ۲۶۷، فصل ۱۷، فی بیان ما نزل من الآیات فی شأنه حدیث را این گونه نقل می کند: قوله تعالی: { أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } قال ابن عباس هو علی علیه السّلام شهد للنبی صلی الله علیه و آله و هو منه. و نیز ابن سبط الجوزی در تذکره الخواص، ص ۲۵ و ۲۶، باب ۲ فی ذکر فضائله حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۶۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را همانند گنجی شافعی نقل می کند. متقی هندی در کنز العمال، ۲/۴۳۹، ح ۴۴۳۹-۴۴۴۱، کتاب الاذکار، باب فی القرآن فصل فی فضائل السوره و الآیات سوره هود حدیث را همانند حموینی نقل می کند. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۳۵۹-۳۶۹، ح ۳۷۲-۳۸۷، ذیل آیه ۱۷ سوره هود، حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است. شایان ذکر است شأن نزول این آیه شریفه در مجلس ششم در بحث آیات الولاية مفصل بررسی شد.

گفت: «هو علیّ یشهد للنبی صلی الله علیه وآله و هو منه» او علیّ است که شهادت برای پیغمبر صلی الله علیه وآله داده و آن بزرگوار از پیغمبر است.

پس بنا بر دلایل و اخبار معتبره که اکابر علمای خودتان تصدیق دارند، بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی علیه السلام را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای خزیمه بن ثابت، مزیتی قایل شد که شهادت او برابر دو نفر قرار داد و ذو الشهادتین خواند، خدای متعال هم در این آیه مزیتی برای علیّ قایل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داد. علاوه بر آن که به حکم آیه تطهیر علیّ علیه السلام معصوم و خالی از هر خطاء بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمی داده.

نمی دانم چگونه جرأت کردند و به چه ملاک شرعی شهادت او را رد نمودند بلکه اهانت هم نمودند و در موقع ردّ شهادت گفتند: شهادت علیّ علیه السلام قبول نیست، لآنّه یجر النفع الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جری نفع به سوی خود می نماید؛ لذا شهادتش مردود است.

گذشته از اهانت‌ها و کنایات بسیاری که در مجلس حضورا و غیاباً ابراز نمودند که به بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودم و دیگر نمی خواهم در جزئیات مطلب وارد شوم.

همین قدر عرض می کنم آیا شما راضی می شوید بشنوید به مثل مولای متقیان

امیر المؤمنین علیه السلام شخصیت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی اعتنا ترین اشخاص به دنیا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگوید که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند؟

خلاصه با جمله «انه یجر النفع الی نفسه» به مردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی علیه السلام چون در این قضیه ذی نفع است به نفع عیالش (العیاذ بالله) شهادت دروغ بدهد، لهذا شهادتش قابل قبول نیست. خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عده ای مردم

بازیگر رد نمودند!

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره علی بن ابی طالب علیه السلام؟

درد دل های علی علیه السلام

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه ششگانه درد دل می کند و می فرماید:

«صبرت و فی العین قذی و فی الحق شجی»

(صبر نمودم مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد).

این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.

ص: ۷۰۳

بی خود نبوده که می فرمود:

«و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه»^(۱)

(به خدا قسم پسر ابوطالب علیه السّلام انس و علاقه اش به مردن بیشتر است از بچه رضیع به پستان مادر.)

آن قدر دل پردردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الآخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی، شمشیر زهر آب داده را بر فرق مبارکش زد، در محراب عبادت می فرمود: «فرت و رب الكعبه» یعنی راحت شدم به خدای کعبه.

آقایان! روزهای اول، به شهادت تاریخ آن هم به نقل مورخین بزرگ خودتان، شد آنچه نباید بشود. کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند. ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمندان، عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمایید و امر را بر مردم بی خبر مشبته کنید. با آنکه می دانید ایذاء علی بن ابی طالب علیه السّلام محققا ایذاء رسول الله است.

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیه السّلام

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند^(۲) خود به چند طریق و امام ثعلبی در تفسیر^(۳) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد^(۴) نقل

ص: ۷۰۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵. «محقق»

۲- مسند احمد بن حنبل، ۳/۴۸۳، مسند عمرو بن شاس الاسلامی.

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۶۳، ذیل آیه ۵۸ سوره احزاب.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۹۸، ح ۲۳۶، سمط اول، باب ۵۵.

نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من آذی علیاً فقد آذانی ایها الناس من أری علیاً بعث یوم القیامه یهودیا او نصرانیا.»

(کسی که اذیت کند علی را مرا اذیت کرده. ای گروه مردمان کسی که علی را اذیت کند مبعوث شود روز قیامت یهودی یا نصرانی).

ابن حجر مکی (۱) در صفحه ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۸ کفایه الطالب (۲) مسندا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود: «من آذی علیاً فقد آذانی» (۳) (هر کس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده).

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله عبادت است. این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغزلی شافعی در مناقب (۴) و حاکم ابو القاسم حسکانی (۵) از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن

ص: ۷۰۵

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ۱۲۳، باب ۹، فصل ۲، حدیث ۱۶.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۷۶، باب ۶۸.

۳- المستدرک، حاکم، نیشابوری، ۳/۱۲۲، فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/۱۲، باب مناقب علی بن ابی طالب، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه رضی الله عنه. «محقق»

۴- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸، ح ۳۴۴، فصل ۱۹.

۵- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۴۷، ح ۷۷۶، ذیل آیه ۵۷ و ۵۸، سوره احزاب. و نیز سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۵۴۷، ح ۸۲۶۷، حرف المیم، زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۰۵، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبته لهما، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۵/۳۰۸، رقم ۶۷۸۸، شرح حال محمد بن علی بن الحسین اسدی کوفی معروف به ابن الخابط، متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۹۵، ح ۳۴۱۵۴، کتاب المناقب، باب ۵ فصل ۱، فندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۲/۱۰۱، ۴۷۴، ح ۲۶۸ و ۳۲۲، باب ۵۶ و ۵۹ حدیث را چنین نقل کرده است: أخرج ابن عساکر عن علی مرفوعاً: من آذی شعره منی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله تعالی.

محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجللی از عباد بن یعقوب از ارطاط بن حیب از ابو خالد واسطی از زید بن علی بن الحسین علیه السّلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل نموده اند و هر یک از این روایت مذکوره، موی خود را به دست گرفته و گفتند: رسول اکرم صلی الله علیه وآله این قسم موی مبارک خود را به دست گرفت و فرمود:

«یا علی من آذی شعره منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فعلیه لعنه الله.»

(ای علی هر کس به موئی از تو ایذاء برساند به من ایذاء رسانیده و هر کس به من ایذاء رساند به خدا اذیت رسانده و هر کس خدا را اذیت کند بر او باد لعنت خداوند.)

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۶۰ کتاب رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (۱) (چاپ مطبعه العامیه مصر در سال ۱۳۰۳) من باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم، با قول صحت حدیث از مولانا امیر

ص: ۷۰۶

۱- رشفه الصادی، علوی حصرمی، ص ۱۰۷، باب ۴، ما ورد فی أذیه و سب اهل البیت. و نیز متقی هندی و کنز العمال، ۱۲/۱۰۳، ح ۳۴۱۹۷، کتاب المناقب، باب ۵ فصل ۱ چنین نقل می کند: من آذانی فی اهلی فقد آذی الله.

المؤمنين عليه السلام روايت نموده كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود:

«من اذاني في عترتي فعليه لعنة الله»

(هر كسى مرا اذيت نمايد در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال)

اميد است عرايض صادقانه ام مؤثر افتد و آقايمان محترم بيش از اين راضى نشوند كه روح مقدس آن حضرت، آزرده شود كه جواب دادن در محكمه عدل الهى بسيار مشكل است.

(در تمام مدت اين جلسه خودم با چشم گريان حرف مى زدم و اشك در چشم غالب حضار جمع بود بعضى به صورت هاشان جارى گرديد حتى جناب حافظ هم گاهى اشك از چشمش جارى مى شد.)

آقايمان قدرى فكر كنيد، دقيق شويد خودتان را در معرض عمل قرار دهيد ببينيد كه در ميان جمعيت امت (آن هم امتى كه دو ماه قبل زير پاى آن بزرگوار نشسته و او تنها بالاي دست پيغمبر و همگى با او بيعت نموده و سر تسليم در مقابل او به امر خدا و پيغمبر فرود آوردند) آن ساعتى كه شهادت على را رد نمودند و حكم قطعى شد كه ملك متصرفى و نان اولادهاى فاطمه صديقه مظلومه را ضبط نمايند، بر آن دو امانت پيغمبر صلى الله عليه وآله چه گذشت از آن اهانت بزرگ تا از در مجلس دشمن شاد بيرون رفتند.

اين غيظ و غضب بر فاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولى شد كه در عين شباب و جوانى از شدت غصه و درد از دنيا رفت!

حافظ: بديهى است در او ايل امر، بى بى دلتنگ و غضبناك شد ولى عاقبت، امر

اصلاح شد چون دید خلیفه حکم به حق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت!

عدم رضایت، فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر تا آخر عمر

داعی: اگر امر چنین است پس چرا اکابر علمای خودتان بر خلاف این معنی می نویسند، مانند بخاری (۱) و مسلم (۲) دو عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند:

«فوجدت ای فغضبت فاطمه علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما فتوفیت دفنها زوجها علی لیل و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها»

وجد در لغت چنان که فیروزآبادی در قاموس گوید: به معنای خشم و غضب است یعنی؛ فاطمه علیها السلام در حال خشم و غضب ابی بکر را ترک نموده و او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود، آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نداد که بر جنازه حاضر شود و نماز بر جنازه

ص: ۷۰۸

۱- صحیح البخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: و لأعلمن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه وآله فأبی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی صلی الله علیه وآله سته اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیل و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها و کان لعلی من الناس وجه حیاه فاطمه فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحه ابی بکر و مبايعته و لم یکن یبایع تلک الاشهر...

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۵۲، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه وآله لا نورث ما ترکناه فهو صدقه. مسلم حدیث را همانند بخاری نقل می کند.

بی بی نماز گذارد.

چنانچه بخاری در صفحه ۹ ضمن جزء پنجم صحیح با غزوه خیبر و نیز در صفحه ۸۷ جلد هفتم در باب قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه نقل موده است که «فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۹ کفایه (۱) همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در صفحه ۱۴ الامامه و السیاسه (۲) آورده که فاطمه علیها السلام در بستر بیماری به ابی بکر و عمر فرمود:

«انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیته النبی لأشکونکما».

(خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم که شما دونفر (ابی بکر و عمر) مرا به سخط آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود.)

ص: ۷۰۹

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۰، باب ۹۹ گنجی می نویسد: قال: فغضبت فاطمه و هجرته و لم تکلمه حتی ماتت فدفنها علی لیلاً و لم یؤذن ابابکر.

۲- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه عی بن ابی طالب. ابن قتیبه می نویسد: ... فقالت: نشدتکما الله الم تسمعا رسول الله یقول: رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمه ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی؟ قالوا: نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و آله. قالت: فانی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لأشکونکما الیه. فقال: ابوبکر انا عائد بالله تعالی من سخطه و سخطک یافاطمه ثم انتحب ابوبکر بیکی حتی کادت نفسه ان تزهق و هی تقول و الله لأدعون الله علیک فی کل صلاه اصلیها ثم خرج باکیا...

و نیز در همان کتاب نوشته است:

«غضب فاطمه من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت.»

(غضبناک شد فاطمه از ابی بکر و ترک نمود او را به همین حال غضب تا زمان مرگ)

در مقابل این اخبار، اخبار و احادیث دیگر در کتب معتبره شما بسیار است که آقایان بی طرفانه و منصفانه قضاوت کنید و
طریقه جمع بین این اخبار را برای دعاگو بیان نمایید.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علمای خودتان مانند امام احمد در مسند (۱) و

ص: ۷۱۰

۱- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۲۳، مسند مسور بن مخرمه. احمد حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن المسور ... ولكن رسول الله صلى الله عليه وآله قال فاطمه بضعه مني يقبضني ما قبضها و يبسطني ما يبسطها... عن المسور بن مخرمه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله فلا آذن لهم ثم قال: لا آذن قال لا آذن فانما ابنتي بضعه مني يربيني ما ارباها و يؤذيني ما آذاها. و نیز در مورد آزار به حضرت فاطمه علیها السلام عبارات های مختلفی وارد شده که از جمله آنها عبارتند از: «انما فاطمه بضعه مني يؤذيني ما آذاها»، «فاطمه بضعه مني من آذاها فقد آذاني»، «انما فاطمه بضعه مني يؤذيني ما آذاها و ينصيني ما انصبها». سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۲/۱۱۹، رقم ۱۸، شرح حال فاطمه بنت رسول الله^ص، سنن ابن ماجه، ۱۶۴۴، ح ۱۹۹۸، کتاب النکاح، باب ۵۶، الغیره، عون المعبود، عظیم آبادی، ۵۶/۵۶ و ۵۷، ح ۲۰۷۱، کتاب النکاح، باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء، اسد الغابه، ابن کثیر، ۵/۵۲۱، کتاب النساء شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، سبل الهدی و الرشاد ابن حجر عسقلانی، ۸/۲۶۵، کتاب النساء، حرف الفاء، رقم ۱۱۵۸۷، شرح حال فاطمه الزهراء تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۱۲/۳۹۲، کتاب النساء، حرف الفاء، رقم ۹۰۰۵، شرح حال فاطمه بنت رسول الله^ص، تفسیر القرآن العظیم، ابن اثیر، ۳/۲۲۲، ذیل آیه ۱۰۱، سوره المؤمنین، سنن الکبری، نسائی، ۵/۹۷، ح ۶/۸۳۷۰، کتاب المناقب، مناقب فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله، صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۳، ح ۹۴، کتاب فضائل الصحابه، فضائل فاطمه، سنن الکبری، بیهقی، ۱۰/۲۰۱ و ۲۰۲، کتاب الشهادات، باب من قال لا تجوز الشهاده الوالد...، کنز العمال، متقی هندی، ۱۲/۱۱۱، ح ۳۴۲۴۱، باب ۵، فی فضل اهل البيت، فصل ۲، فاطمه رضی الله عنها، سنن ترمذی، ص ۱۰۰۷، ح ۳۸۷۸، کتاب المناقب، باب ۶۱، فضل فاطمه بنت محمد^ص، المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، ۳/۱۷۳، ح ۳۴۹/۴۷۵۱، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله.

سلیمان قندوزی در ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در موده القربی و ابن حجر در صواعق نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله مکرر می فرماید:

«فاطمه بضعه منی و هی و نور عینی و ثمره فؤادی و روحی التي بین جنبی من آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی يؤذینی ما آذاها.»

(فاطمه پاره تن من است و میوه دل و نور چشم من و روح من که بین دو پهلوی من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده، اذیت می کند مرا کسی که او را اذیت نماید.)

ابن حجر عسقلانی در اصابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه، بضعتی منی يؤذینی ما آذاها و یریبنی ما ارا بها»

(فاطمه پاره تن من است کسی که او را بیازارد مرا آزرده و هر کس به او

بدی کند به من بدی کرده)

محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۶ مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۴۰ جلد دوم حلیه الاولیاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انما فاطمه ابنتی بضعه منی یریبنی ما ارباها و یؤذینی ما آذاها.»

(جز این نیست که فاطمه دختر من پاره تن من است، کسی که به او بدی نماید به من بدی نموده و کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده.)

و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الأدباء نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه بضعه منی فمن اغضبها فقد اغضبنی.»

(فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده.)

حافظ ابو موسی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۳۷۵ جلد ۴ الاصابه و ابویعلی موصلی در سنن طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضائل الصحابه و احفظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۷۵ تذکره و محب الدین طبری در صفحه ۳۹ ذخائر و ابن حجر مکئی در صفحه ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصبّان در صفحه ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود:

«یا فاطمه ان الله یرغض لغضبک و یرضی لرضاک»

(ای فاطمه به درستی که خداوند غضب می کند به غضب تو و راضی

ص: ۷۱۲

می شود به رضای تو.)

و محمد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۷۱ صحیح (۱) در باب مناقب قرابه رسول الله از مسور بن مخرمه و نیز در صفحه ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه بضعمنی فمن اغضبها فقد اغضبنی.»

(فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده.)

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم (۲) و سنن ابی داود (۳) و ترمذی (۴) و مسند امام احمد بن حنبل (۵) و صواعق ابن حجر و ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه علیها السلام بسیار رسیده است. چگونه این اخبار را جمع می کنید با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت؟

ص: ۷۱۳

۱- صحیح البخاری، ۵/۸۳ و ۹۶، ح ۲۳۲ و ۲۷۸، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب فاطمه. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن المسور بن مخرمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: فاطمه بضعه منی، فمن اغضبها اغضبنی.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۳، ح ۹۴، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله قال رسول الله صلی الله علیه و آله «انما فاطمه بضعه منی، يؤذینی ما آذاها».

۳- سنن ابی داود، ۲/۲۲۶، ح ۲۰۷۱، کتاب النکاح، باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء. ابی داود حدیث را این گونه نقل می کند: عن مسور بن مخرمه حدث انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله ... فانما ابنتی بضعه منی یرینی ما اربها ویؤذینی ما آذاها.

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۹۰، ح ۵، باب ۱۱ فصل ۳.

۵- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۹۸، ح ۲۴۴، باب ۵۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده: فاطمه بضعه منی یقبضنی ما یقبضها ویسطنی ما یسطها...

شیخ: این اخبار صحیح است ولی در باره علیّ کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را به عقد ازواج گیرد رسول خدا بر او غضبناک شد فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد مغضوب خداست و مرادش علی بوده است!

جواب از خطبه علی علیه السلام با دختر ابی جهل

داعی: فرق بین انسان و انواع حیوانات، بسیار است. از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد به دوقوه ای است که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است. یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شؤون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد به این معنی که هر چه شنید فوری مورد قبول ندهد بلکه ببرد در کارخانه فکر و عقل حلّاجی کند اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الّا ردّ نماید. لذا در قرآن مجید فرماید:

{فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ} { زمر/ ۱۹}

(بشارت ده (ای رسول خدا) آن بندگانی که چون سخن بشنوند و پیروی کنند نیکوتر آن را، آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند.)

یک خبری را گذشتگان شما نقل نمودند بدون آن که در دستگاه با عظمت عقل، جرح و تعدیلش کنند. امشب هم شما روی عادت و تبعیت صرفه از گذشتگان، این جملات را می گوید بدون تفکر و تعقل. اینک مجبورم مختصراً

جوابی عرض کنم.

اولا علمای خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلا عرض شد) که علی مشمول آیه تطیهر است. طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبرا می باشد.

و دیگر آن که در آیه مباحله خداوند او را به منزله نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده که ليله ماضیه مفصلا در این باب بحث نمودیم. از طرف دیگر باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است که به خوبی از قرآن و احکام و دستورات آن خبر داشته و می دانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره احزاب فرموده:

{و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله}

(و نباید هرگز رسول خدا را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید.)

چگونه ممکن است عقل باور کند آن حضرت عملی کند که به واسطه افعال و گفتار او رسول خدا صلی الله علیه و آله آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم غضب کند بر کسی که محبوب خداست آن هم در یک امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قایل نشده و امر نکاح به حکم آیه ۳ سوره نساء:

{فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ}

(به نکاح خود از زنان آرید آن کس که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه یا چهار)

عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیر المؤمنین علیه السلام چنین خیالی می کرد بر او جائز بود شرعا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای

ص: ۷۱۵

یک امر مباحی هرگز غضب نمی نمود و چنین کلماتی نمی فرمود (اگر چه از اخبار شیعه استفاده می شود که بر امیر المؤمنین علیه السلام جائر نبوده در حیا حضرت زهرا علیها السلام زنی دیگر اختیار نماید لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده).

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق می فهمد که این حدیث از موضوعات اموی ها می باشد که اکابر علمای خودتان هم اعتراف به این معنی دارند.

بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۳۵۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) از شیخ و استاد خودش ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد و

ص: ۷۱۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۳-۶۵، خطبه ۵۶، (و من کلام له علیه السلام لاصحابه) [فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی] ابن ابی الحدید می نویسد: و ذکر شیخنا ابو جعفر الاسکافی... ان معاویه وضع قوما من الصحابه و قوما من التابعین علی روایه اخبار قبیحه فی علی علیه السلام تقتضی الطعن فیهِ و البرائه منه و جعل لهم علی ذلک جعلاً یرغب فی مثله؛ فاختلفوا ما ارضا، منهم ابو هریره و عمرو بن العاص و المغیره بن شعبه و من التابعین عروه بن الزبیر فأسخطه، فخطب علی المنبر، و قال: لاها الله! لا تجتمع ابنه ولی الله و ابنه عدو الله ابی جهل! ان فاطمه بضعه منی يؤذینی ما يؤذیها فان کان علی یرید ابنه علی یرید ابنه ابی جهل فلیفارق ابنتی، و لیفعل ما یرد، او کلاماً هذا معناه و الحدیث مشهور من روایه الکرابسی. قلت: هذا الحدیث ایضاً مخرج فی صحیحی مسلم و البخاری عن المسور بن مخرمه الزهری، و قد ذکره المرتضی فی کتابه المسمی «تنزیه الانبیاء و الأئمه» و ذکر انه روایه حسین الکرابسی و انه مشهور بانحراف عن اهل البیت علیهم السلام و عداوتهم و المناصبه لهم فلا تقبل روایتہ.

گوید: معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معنی نموده بود که جعل اخبار قبیحه در باره علی علیه السّلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم از آن بزرگوار بیزاری جویند. از جمله آنها ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر و به بعضی از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا می رسد به نام ابوهریره، گوید: ابوهریره کسی است که روایت نموده حدیثی را که معنای آن این است که علی علیه السّلام خواستگاری نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت بر او سخط و غضب نمود و بالای منبر فرمود: جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمی شود. فاطمه پاره تن من است، کسی که او را اذیت نماید مرا اذیت نموده، کسی که می خواهد دختر ابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید.

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید: «و الحدیث مشهور من رواه الکرابیسی» یعنی این حدیث مشهور است به روایات کرابیسی؛ به این معنی که هر روایت بی اساس را کرابیسی می خوانند.

و ابن ابی الحدید گوید: این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزمه الزهری روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علمای شیعه می باشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الأئمه گوید: این روایت از حسین کرابیسی رسیده و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول

زیرا بنا بر اخبار متکثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده مبغض علی منافق است. منافق به حکم قرآن مجید اهل آتش می باشد، پس روایت او مردود است.

به علاوه بر اخبار در مذمت ایذاء کنندگان به فاطمه علیها السلام فقط اختصاص به نقل از کرایسی یا ابو هریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمی باشد بلکه اخبار بسیاری در این موضوع وارد است. از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از موده القربی حدیثی از سلمان محمدی نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«حب فاطمه ینفع فی مأه من المواطن ایسر تلک المواطن الموت و القبر و المیزان و الصراط و الحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه رضیت عنه

ص: ۷۱۸

۱- شخیصت حسین کرایسی در نزد احمد بن حنبل و یحیی بن معین نیز مردود است و او را در حدیث و قرآن نا آشنا بیان کرده است. حدثنا ابن ابی عصمه ثنا أحمد بن یحیی قال: سمعت ابا نصر بن عبد المجید یسأل احمد بن حنبل فقال: تعرف حسین الکرایسی؟ فقال: لا اعرفه عافاک الله. فقال: یا ابا عبد الله یزعم انه کان یناظرک عند الشافعی و کان معکم عند یعقوب بن ابراهیم بن سعد. فقال: لا اعرفه بالحديث و لا بغیره» الکامل، ابن عدی، ۲/۳۶۵، ترجمه الحسین بن علی ابو علی الکرایسی (۱۲۶/۴۹۵) «... حدثنا جعفر بن ابی عثمان الطیالسی، قال: سمعت یحیی بن معین، و قیل له: ان حسیناً الکرایسی یتکلم فی احمد بن حنبل فقال: و من حسین الکرایسی؟! لعنه الله...» (تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۶۴، ترجمه ۴۱۳۹، الحسین بن علی بن یزید، ابو علی الکرایسی) فقال لی ابو عبد الله (احمد بن حنبل)؛ ایاک ایاک و هدا الکرایسی لا تکلمه و لا تکلم من یکلمه اربع مرات او خمس مرات. «محقق»

و من رضیت عنه رضی الله عنها و من غضب علیه ابنتی فاطمه غضبت علیه و من غضبت علیه غضبت الله علیه و یل لمن یظلمها و یظلم بعلمها علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتهما.»

(دوستی فاطمه نفع و فایده می بخشد در صد موضع و مکان که آسان ترین آنها مرگ است و قبر و میزان و صراط و حساب، پس کسی که راضی باشد دختر من فاطمه از او، من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم خدا از او راضی می باشد و کسی را که فاطمه بر او غضب نماید من بر او غضبناک می باشم و بر هر کس من غضبناک باشم خداوند بر او غضبناک است. وای بر آن کس که ظلم کند به فاطمه و وای بر کسی که ظلم کند بر شوهر و همسرش علی و وای بر کسی که ظلم کند بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه علیهم السلام).

برای شاهد و نمونه کافیت همین مقدار از اخبار که ذکر شد. اینک آقایان محترم بفرمایید این اخبار صحیح که در کتب معتبره یقین بسیار است با اخباری که قبلا عرض کردم که اکابر علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که فاطمه بر ابی بکر علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد؟

حافظ: این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده اولاً: راجع به حدیث کرابیسی، راجع به خواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را عقده ای بود در دل من و نمی توانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حل معما فرمودید.

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن

ثانیاً: مراد از غضب در این اخبار، غضب دینی است نه غضب عادت‌ی و این غضب فاطمه رضی الله عنها بر ابوبکر و عمر که در تمام کتب صحیحه ما رسیده غضب دینی نبوده؛ یعنی برای یک عمل خلاف مقررات دینی فاطمه علیها السلام بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده.

و البته هر کس فاطمه را به غضب دینی بیازارد قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود ولی این غضب فاطمه علیها السلام یک نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حساسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید در او پیدا می شود!

چون فاطمه رضی الله عنها درخواست فدک نمود و خلیفه موافقت به ردّ فدک ننمود بالطبع متأثر شد و آن ساعت غضبناک گردیده ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد به حکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلله همانا سکوت آنها بوده است و حتی علی کرم الله وجهه وقتی هم خلافت رسید با قدرت و نفوذی که داشت فدک را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که به حکم خلفای قبل راضی بوده است!

داعی: مطالبی فرمودید که هر یک جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است و لو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمایید جوابها بماند برای فردا شب.

(تمام اهل مجلس به صدا در آمدند و گفتند هرگز موافقت نداریم چون به جای حساس رسیده ایم تا نتیجه این مطلب بزرگ معلوم نشود نمی رویم.)

داعی: اطاعت می نمایم ولی از جواب مفصل به اقتضای وقت صرف نظر

می‌نمایم فقط به مختصری می‌پردازم.

قلب و جوارح فاطمه مملوّ از ایمان بود

اولاً: اینکه فرمودید غضب فاطمه صدیقه علیهاالسّلام غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده مؤمن کامل هرگز چنین غضبی نمی‌نماید تا چه رسد به فاطمه ممّجده به آیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی.

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه علیهاالسّلام به مقام کمال ایمان رسیده مخصوصاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان ابنتی فاطمه ملاً لله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها»^(۱)

(خداوند متعال پر کرده است قلب و جوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانه‌های او. کنایه از این که فاطمه غرق در ایمان است.)

غضب فاطمه دینی بوده

هرگز هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای که علامت ایمانشان تسلیم به اوامر حق است چنین عملی را نمی‌نماید که وقتی حاکمی حکم به حق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آن هم غضبی که با حقد و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم

ص: ۷۲۱

۱- . الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، ص ۲۹۱، ح ۲۴۸، باب ۴، فصل ۳.

کنندگان حق بر جنازه من نماز گذارند، اولاً فاطمه ای که خداوند حکم به طهارت او می نماید هرگز ادعای دروغ ننماید که حاکم حکم علیه او بنماید.

ثانیاً: اگر غضب بی بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زایل شود، مخصوصاً بعد از عذر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «المؤمن ليس بحقود» یکی از صفات و علائم مؤمن آن است که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز در خبر دارد که می فرماید: مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمی دارد تا چه رسد به فاطمه صدیقه طاهره ممجده به آیه تطهیر که سراپا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رذیله به شهادت خداوند متعال پاک و مبرا بوده هرگز حقود و کینه ور نبوده است.

و از طرفی اتفاق فریقین است که فاطمه علیها السلام با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت.

پس معلوم می شود که غضب بی بی، دینی بوده که چون دید حکمی بر خلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله صادر شده لذا غضب نموده به غضب دینی و این آن غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است.

سکوت فاطمه موجب رضا نبود

ثالثاً: فرمودید سکوت فاطمه علیها السلام علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده. ایضا اشتباه فرمودید. هر سکوتی که موجب رضا نمی شود. بعضی مواقع از شدت قدرت ظالم، مظلوم مجبور به سکوت می شود تا آبروی خود را در مقابل هو و

جنجال حفظ نماید و حضرت بی بی مظلومه فاطمه علیها السلام راضی که نبوده به علاوه ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت. چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصا دو عالم بزرگ موثق شما بخاری و مسلم که نوشته اند:

«غضب فاطمه علی ابی بکر فهجرته و لم تکلمه حتی توفیت.» (۱)

(غضب کرد فاطمه بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود).

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعا: فرمودید: «که چون علی علیه السلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بیچه های فاطمه علیها السلام نداد علامت رضاء به حکم بوده است» باز هم اشتباه فرمودید.

چه آن که آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام به هر کاری که می خواست بکنند و یا حکم به حقی کند یا بدعتی را از میان بردارد به مجردی که اقدام به امری می نمود فریاد هایی بلند می شد!

اگر آن حضرت فدک را به اولادهای فاطمه بر می گرداند، قطعا فرصت به

ص: ۷۲۳

۱- بخاری این جریان را چنین روایت کرده است. «... فأبی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت فاطمه علی الی بکر فی ذلک فهجره فلم تکلمه حتی توفیت.» (صحیح بخاری، ۵/۸۲/ باب غزوه خیبر) مسلم این روایت را نقل کرده و در ادامه چنین آورده است: «لما توفیت دفنها زوجها علی بن ابی طالب لیلا و لم یؤذن بها أبا بکر و صلی علیها...» صحیح مسلم، ۵/۱۵۴، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه وآله لا نورث... «محقق»

دست مخالفین مخصوصاً معاویه و اتباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جزّ نفع می نماید ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی بر خلاف طریقه ابو بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه، صدور چنین حکمی از آن حضرت، مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آن که برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذارده بودند که بر خلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد. چون قبل از آن حضرت خلفای قبلی منبر را از محلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند. وقتی آن حضرت به مقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را به جای اولی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود، برگرداند. فریاد مردم برخواست و زیر

بار نرفتند که بر خلاف سیره شیخین عمل شود و لو مطابق عمل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده؟!!

همچنین مردم را از نماز تراویح به جماعت منع نمود. باز فریادها بلند شد که علی می خواهد بر خلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

نواب: قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

نماز تراویح

داعی: تراویح در لغت جمع ترویحه در اصل اسم برای جلسه می باشد، بعدها نامیده شده به جلسه و نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک

ص: ۷۲۴

رمضان برای استراحت مردم و بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامی، فقط نمازهای فریضه و واجب را به جماعت می توانند بخوانند ولی نمازهای مستحبی ممنوع است؛ زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الصلاه باللیل فی شهر رمضان من النافله فی جماعه بدعهو صلاه الضحی معصیه ألا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافله و لا تصلوا صلاه الضحی فانّ قلیلا من السنه خیر من کثیر من بدعه ألا و ان کل بدعه ضلاله و کل ضلاله سیلها إلى سبیلها إلى النار.» (۱)

(ای گروه مسلمانان نماز نافله شبهای ماه رمضان به جماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و معصیت می باشد. مردم نماز نافله شبهای ماه رمضان را به جماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید. پس به درستی که عمل کمی که مطابق با سنت پیغمبر باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد. بدانید هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است به سوی آتش جهنم.)

ص: ۷۲۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۸۲، خطبه ۲۲۳، (و من کلام له علیه السلام فی شأن عمر بن الخطاب رضی الله عنه طعن ۱۰) ابن ابی الحدید این گونه نقل می کند: «أیها الناس إن الصلاه باللیل فی شهر رمضان من النافله جماعه بدعه و صلاه الضحی بدعه ألا فلا تجتمعوا لیلا فی شهر رمضان فی النافله و لا تصلوا صلاه الضحی فان قلیلا فی سنه خیر من کثیر فی بدعه ألا و إن کل بدعه ضلاله و کل ضلاله سیلها فی النار»

شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد، دید چراغ هایی روشن و مردم جمع شده اند. پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم جمع شده اند برای نماز تطوع به جماعت گفت: «بدعه و نعمت البدعه» این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است!

بخاری در صحیح (۱) از عبد الرحمن بن عبد القاری نقل می نماید که خلیفه چون دید مردم نماز را متفرق می خوانند، گفت: به جماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد اُبی بن کعب با آنها نماز را به جماعت گذارد. شب بعد که به مسجد آمد دید امر را اجراء نموده و به جماعت می خوانند گفت: «نعم البدعه هذه» یعنی خوب بدعتی است این بدعت!

از آن زمان این علم معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام حضرت این عمل را منع نمود (۲) که چون در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله معمول نبوده

ص: ۷۲۶

۱- صحیح بخاری، ۳/۱۰۰۰، ح ۲۶۵، کتاب صلاه التراويح، فضل من قام رمضان. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن عبد القاری أنّه قال: خرجت مع عمر بن الخطاب ليله في رمضان إلى المسجد فإذا الناس أوزاع متفرقون يصلّي الرجل لنفسه ويصلّي الرجل فيصلّي بصلاته الرهط، فقال عمر: إنّی أرى لو جمعت هؤلاء علی قارئ واحد لكان أمثل، ثمّ عزم فجمعهم علی اُبی بن کعب، ثمّ خرجت معه ليله أخرى والناس يصلّون بصلاه قارئهم، قال عمر: نعم البدعه هذه...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۸۳، خطله ۲۲۳، (و من کلام له علیه السّلام فی شأن عمر بن الخطاب طعن ۱۰) می نویسد: قد روی أن امیر المؤمنین علیه السّلام لما اجتمعوا إليه بالكوفة فسألوه أن ينصب لهم إماما يصلی بهم نافله شهر رمضان، زجرهم وعرفهم أن ذلك خلاف السنه فتركوه واجتمعوا لأنفسهم وقدموا بعضهم فبعث إليهم ابنه الحسن علیه السّلام فدخل عليهم المسجد ومعه الدرّه فلما رأوه تبادروا الأبواب وصاحوا: وا عمراه...

بلکه ممنوع بوده نباید عمل شود.

تا زمانی که به کوفه تشریف آوردند، اهل کوفه از آن حضرت درخواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را به جماعت بخوانند حضرت آنها را منع از آن عمل به جماعت نمود با وجودی که حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند، متنبه نشدند. همین که حضرت تشریف برد جمع شدند یک نفر را از خودشان به امامت برقرار نمودند که نماز را به جماعت بخوانند. فوری خبر به حضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن علیه السّلام را طلبید. فرمود: تازیانه بردار و با آن جمعیت را منع نما از آن که نماز نافله را به جماعت بخوانند چون مردم حال را بدان منوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی آمده ما را از نماز منع می نماید!

با آن که خود می دانستند زمان رسول خداصلی الله علیه وآله چنین نمازی معمول نبوده و در زمان عمر معمول بوده، زیر فرمان و دستورات مولانا علیه السّلام نرفتند با این که مطابق دستور پیغمبر اکرم بود!

پس چگونه آن حضرت می توانست فدک را به اولادهای فاطمه بدهد؟ اگر این عمل را می کرد و می فرمود ظلماً غصب شده باید به وراثت مظلومه برگردد، فوری فریادها بلند می شد که علی بن ابی طالب علیه السّلام مایل به دنیا است حق مسلمانان را به نفع اولادهای خود ضبط نموده. لذا ناچار صبر را کما فی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود احقاق حق را گذارد تا احقاق کننده حقوق خلائق امام زمان مهدی آل محمد بیاید و حق آنها را بگیرد.

پس سکوت آن حضرت هم دلیل بر رضای به حکم نبوده و اگر آن حضرت

عملیات خلفای قبل از خود را در امر فدک حق می دانست اولاً: با آنها محاجّه نمی فرمود و ثانیاً: درد دل و اظهار نارضایتی نمی کرد و خدای حکم علی الاطلاق را حکم قرار نمی داد.

چنانچه در نهج البلاغه^(۱) است ضمن نامه ای به عثمان بن حنیف انصاری که عامل آن حضرت و حکمران در بصره بود درد دل می کند، می نویسد:

«کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمته سماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله.»

(از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (خلفاء قبل) بر آن بخل ورزیدند (و از دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه و اولادهايش) بخشش نموده از آن گذشتند و خداوند نیکو حاکم و داوری است. (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود)).

و این که فرمودید: فاطمه مظلومه علیها السلام در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت. باز هم خیلی اشتباه فرمودید، چه آنکه چنین امری هرگز صورت وقوع پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد، ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه تا دم مرگ به حال نارضایتی و غضب باقی بود.

عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیها السلام

اینک هم برای خاتمه عرضم خبر دیگری برای اثبات مطلب به عرضتان

ص: ۷۲۸

۱- نهج البلاغه، ص ۹۶۷، آمده ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف)

می‌رسانم که ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری متفی در سال ۲۷۶ هجری در صفحه ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشیدین معروف به الامامه و السیاسه (۱) و دیگران از علماء شما از قبیل ابن ابی الحدید (۲) و غیره در کتب معتبره

خود نقل نموده اند که «قال عمر لابی بکر انطلق بنا الی فاطمه فاننا قد اغضبناها» یعنی عمر به ابی بکر گفت: بیا با من برویم به سوی فاطمه زیرا که ما او را به غضب آورده ایم (و در بعض اخبار است که ابی بکر به عمر گفت: با من بیا برویم و ظاهرا این صحیح است). خلاصه با هم رفتند درب منزل فاطمه مظلومه، بی بی اجازه ملاقات نداد. علی علیه السّلام را واسطه قرار دادند، بی بی در جواب علی علیه السّلام، سکوت کرد. آن حضرت به همین مقدار اکتفاء کرده، اجازه ورود داد. وارد شدند، سلام کردند. بی بی مظلومه رو به دیوار کرد. ابی بکر گفت: ای حبیبه رسول خدا به خدا قسم خویشی رسول الله را دوست تر دارم از خویشی خودم و تو را از دخترم عایشه بیشتر دوست می‌دارم. ای کاش بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده بودم. من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می‌دانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آن حضرت بوده که خودم شنیدم فرمود: «لا نورث ما ترکناه»

ص: ۷۲۹

۱- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۸۱، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف..) فصل ۳، فی ان فذک هل صحّ کونها نحلّه رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه ام لا؟ ابن ابی الحدید می‌نویسد: و صرحت بذلک و عهدت فیه عهدا بعد ان کان استأذنا علیها فی مرضها ليعودها، فأبت ان تأذن لهما، فلما طالت علیهما المدافعه رغبا الی امیر المؤمنین علیه السّلام فی ان یستأذن لهما، و جعلها حاجه الیه و کلمها علیه السّلام فی ذلک. و الح علیها، فأذنت لهما فی الدخول، ثم اعرضت عنهما عند دخولهما و لم تکلمها.

حضرت فاطمه علیها السلام به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله به یادشان می آورم، شما را به خدا قسم آیا نشنیدید از آن حضرت که فرمود:

«رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمه ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی (۱)»

(رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته و هر کس به خشم آورد فاطمه را به تحقیق مرا به خشم آورده.)

«قالا نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وآله» گفتند: بلی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله این کلمات را آنگاه بی بی مظلومه فرمودند:

«فانی اشهد الله و ملائکة انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی صلی الله علیه وآله لاشکونکما الیه.»

(خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم نمودید بلکه به خشم آوردید. اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود.)

ابی بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت: به خدا پناه می برم از سخط تو و سخط آن حضرت. آنگاه فاطمه با ناله فرمود:

ص: ۷۳۰

«و الله لأدعون عليك في كل صلاة أصلها ثم خرج باكياً»

یعنی به خدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین می نمایم ابی بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت. مردم اطرافش را گرفتند دلداریش می دادند گفت: وای بر شما، همه خوشحال به خانه های خود پهلوی عیالاتان می روید، مرا واگذارید لا حاحه فی بیعتکم اقلونی بیعتی(۱) هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید به خدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه علیها السلام انتهى.

پس از این قبیل اخباری که اکابر علمای خودتان نوشته اند معلوم می آید که فاطمه مظلومه از ابی بکر و عمر تا دم مرگ غضبناک و ناراضی بود و با دل پر غصه از دنیا رفت و ابداً رضایت از آنها پیدا ننمود!

دفن فاطمه در شب

بالاترین دلیل بر غم و غصه بی بی مظلومه و نارضایتی او از وضع و شریف امت آن است که به همسر خود مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام وصیت نمود:

« لا یشهد أحد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی وأخذوا حقی، فإنهم عدوی وعدو رسول الله صلی الله علیه وآله، ولا تترك أن یصلی علی أحد منهم ولا من أتباعهم، وادفنی فی اللیل إذا هدأت العیون ونامت الابصار.»(۲)

ص: ۷۳۱

۱- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب علیه السلام. شایان ذکر است که این عبارت در مجلس ششم مفصل بررسی شده است.

۲- روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ۱/۱۵۱، مجلس فی ذکر وفاه فاطمه.

(نباید احدی از این مردمانی که به من ظلم نمودند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر شوند؛ زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و نگذار احدی از این جماعت ونه از اتباع آنها بر من نماز بگذارند و همین که شب شد و دیده ها به خواب رفت مرا دفن نما)

چنانچه بخاری در صحیح (۱) گوید: وصیت فاطمه را علی عملی نمود و شبانه او را دفن نمودند هر چند تفحص کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند.

دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است

بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره علیها السلام را حسب الوصیه خودش شبانه دفن نمودند.

آقایان محترم شما را به خدا انصاف دهید، پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آن همه زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت به کار برد، وقت مردن یک دختر از خود به یادگار بگذارد و آن همه سفارشات هم لیلاً و نهاراً و سرّاً و جهراً بنماید که در کتب معتبره اکابر علمای خودتان هم پر است که فرموده: فاطمه پاره تن من است و دیعه و امانت من است مانند من از او نگهدای کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود.

ص: ۷۳۲

۱- صحیح بخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴ کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عاشت بعد النبی صلی الله علیه و آله سته أشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلاً ولم یؤذن بها أباً بکر و صلی علیها.

که میر سید علی همدانی فقیه شافعی در موده القربی (۱) گوید: پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود: من محاکمه سخت می کنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند. رضای فاطمه رضای من است. وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم.

آنگاه این امت هیچ اعتنایی به دستورات و توصیه و سفارشات آن حضرت نمایند به قدری او را اذیت نمایند و حق ثابت او را ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و ناکامی بنالد و بگوید:

صبت علی مصائب لو انها

صبت علی الأيام صرن لیالیا (۲)

(آن قدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر بر روزها ریخته می شد تمام شب ها تار می گردید.)

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه آن بی بی مظلومه ناکام عزیز کرده و محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که

ص: ۷۳۳

۱- موده القربی، سید علی همدانی موده ۱۳ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۳۲، ح ۹۷۰، باب ۵۶)، همدانی این حدیث را این گونه نقل می کند: عن سلمان رفعه قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا سلمان من أحب فاطمه ابنتی فهو فی الجنه معی و من ابغضها فهو فی النار ... یا سلمان ویل لمن یظلمها و یظلم بعلمها علیاً، و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتهما.

۲- الاتحاف بحب الاشراف، ابن عامر شبرای، ص ۳۳، باب ۲ فی اخبار الامام الحسن اخیه الامام الحسین علیه السلام و نیز ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۲/۳۳۷، فی دفنه و من دفنه، فتال نیشابوری در روضه الواعظین، ص ۷۵، مجلس فی ذکر وفاه سیدنا و مولانا، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ۱/۶۷۲، فصل اول، فصل فی ذکر بتول.

اللهم عجل وفاتی سریرعا(۱) عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه به خاک بسپارید و احدی از مخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد.

آقایان محترم منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه علیهاالسلام بوده یا از شدت غیظ آن بی بی مظلومه؟ آن گاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکار مشاهده نمایید.

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

«در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودم مخصوصاً جناب حافظ که سر به زیر افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دانش جاری و به کلمات استرجاع و استغفار مشغول و از آن شب به بعد دیگر به سخن نیامد. معلوم بود بسیار متأثر و دلایل منطقی ما ایشان را که عالمی منصب بودند منقلب نمود که معنأً با قبول تشیع حزن و اندوه به خود گرفت جای گرفت. چای آوردند؛ احدی نخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح مجلس خاتمه پیدا نمود.

ص: ۷۳۴

۱- سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ۱۲/۲۸۸، فی دفته.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

